تفسیر احمد

تفسیر شریف جزء نوزدهم(۱۹)، بیستم(۲۰)و بیست ویکم(۲۱)

امین الدین«سعیدي - سعیدافغاني»

چاپ اول سال۱٤۰۱هجری شمسی©



وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ

(And we have indeed made the Quran marvellously easy to remember understand and act. Upon; but is there any that will remember it?) Verse17:45- Quran

Name: Tafsir Ahmad
(Interpretation of Part 19-20-21of the Holy Quranwith Original 'Arabic Text)
By: Aminuddin Saidi ©
Printed at: Ahmad Printing Press Kabul, Afghanistan
Publisher:De Haq De laare Kultury Markaz
First Edition 2022, in 808 Pages, A5
Email:saidafghani@hotmail.com

شناسنامه:
نام: تفسیر احمد جزء نوزدهم(۱۹)، بیستم(۲۰)و بیست ویکم(۲۱)
تتبع، تحقیق ونگارش: امین الدین «سعیدي– سعید افغاني»
مهتممین:

- **دکتور صلاح الدین «سعیدي - سعید افغاني»**
- **انجینیر عتیق الله «یاسر»**

تیراژ چاپ اول:۱۰۰۰
سال طبع: میزان سال ۱٤۰۱هـ.ش
مطبعه و محل طبع: مطبعه صنعتی احمد کابل، افغانستان

فهرست
مضامین سورۀ های جزء نوزدهم(۱۹)، بیستم(۲۰) و بیست ویکم(۲۱)
تفسیر احمد
شامل سورۀ های

سورۀ الشعرأ، سورۀ النمل، سورۀ القصص، سورۀ العنکبوت، سورۀ الروم، سورۀ لقمان، سورۀ السجده، سورۀ الأحزاب.

شماره	نام سوره	معانی ومحتوی سوره ها	صفحه
	الشعرأ	**وجه تسمیه**	۱
۱		مفهوم کلی سوره شعراء	۲
۲		تعداد آیات،کلمات وتعداد حروف این سوره	۲
۳		ارتباط ومناسبات سوره الشعرا با سورۀ قبلی	۳
۴		محتوا و موضوعات	۳
۵		معنی و مفهوم ایمان	۷
۶		خصلت های سه گانه کفّار	۱۲
۷		استهزای أنبیاء، شیوۀ دائمی کفّار در طول تأریخ بوده است	۱۳
۸		فلسفه داستان أنبیاء در قرآن	۱۷
۹		فواید داستان‌های قرآنی	۱۸
۱۰		اشاره به وحدت ادیان	۱۹
۱۱		بیان هدف از دعوت پیغمبران	۱۹
۱۲		دیدگاه امت در قبال أنبیای کرام	۱۹
۱۳		ارتباط وثیق ما بین تمامی شرایع و ادیان	۲۰
۱۴		پیروزی پیغمبران و هلاک مکذبین	۲۰
۱۵		بیان قدرت خداوند متعال بر اعمال خارق‌العاده	۲۰

۱۶		عاقبت خیر و نیکی و شر و فساد	۲۱
۱۷		علت تکرار داستان های قرآنی	۲۱
۱۸		تقویت تقوا	۲۲
۱۹		معجزات أنبیاء روشن وروشنگراست، نه وهم وخیال	۴۰
۲۰		برخورد چندگانه فرعون با موسی	۴۲
۲۱		إفتراءات و نسبتهای ناروا به پیامبران	۴۳
۲۲		عمده ترین تهمت ها و إفتراءات که با پیامبران می‌بستند عبارت بودند	۴۴
۲۳		اِتهام نسبت سحر و جادو	۴۴
۲۴		اِتهام مسحور شدن	۴۵
۲۵		اتهام نسبت کهانت	۴۶
۲۶		اتهام شاعری و خیال پردازی	۴۶
۲۷		اتهام جنون ودیوانگی	۴۷
۲۸		فعالیت های حضرت موسی درمصر	۵۷
۲۹		یکی ازمراحل نهی ازمنکر،هجرت ازدیارفاسد است	۵۸
۳۰		سعادت انسان در دعای حضرت ابراهیم	۷۳
۳۱		مؤجزی در مورد حضرت ابراهیم	۷۶
۳۲		دعوت ابراهیم از آزر	۷۷
	النمل	**وجه تسمیه**	۱۷۰
۱		مفهوم کلی سورهٔ نمل	۱۷۰
۲		تعداد آیات، تعداد کلمات و تعداد حروف	۱۷۱
۳		نامگذاری سوره	۱۷۱
۴		پیوند و مناسبت سوره نمل به سوره قبلی	۱۷۲
۵		محتوای سوره	۱۷۳
۶		محتوا و موضوعات	۱۷۴
۷		سیمای وچهره زیانکاران	۱۷۹

۸		داستان ازادواج حضرت موسی در مداین	۱۸۲
۹		بازگشت موسی به مصر و تکلم خداوند متعال با او در کوه طور	۱۸۳
۱۰		اما آتش در قرآن	۱۸۶
۱۱		فوران دوازده چشمه از سنگ	۱۹۳
۱۲		علوم اِعطا شده الهی به پیامبران	۱۹۶
۱۳		چرا زمین دانه‌های را که مورچه‌ها جمع می‌کنند، سبز نمی‌کند؟	۲۰۳
۱۴		با وجود عمل صالح دخول جنت بدون فضل الهی ممکن نیست.	۲۰۴
۱۵		تخصص هُدهُد درچه بود؟	۲۰۵
۱۶		چرا ملکه بلقیس نامه سلیمان را «كِتَابٌ كَرِيمٌ» خواند؟	۲۱۳
۱۷		عطاء و بخشش الهی مافوق همه ارزش های مادی است.	۲۱۷
۱۸		مسترد کردن هدیهٔ بلقیس ازجانب سلیمان	۲۱۸
۱۹		تخت ملکه بلقیس	۲۲۰
۲۰		تخت پادشاهی بلقیس در نزد سلیمان	۲۲۳
۲۱		تخت ملکه بلقیس را کی آورد؟	۲۲۴
۲۲		متهم ساختن أنبیاء علیهم السلام به فال بد	۲۳۲
۲۳		برخورد با أنبیاء، یک آزمایش الهی است	۲۳۴
۲۴		مجازات الهی، با جُرم انسان متناسب است	۲۳۶
۲۵		قوم ثمود چگونه به هلاکت رسیدند؟	۲۳۸
۲۶		پیروی از مفسدان، عقوبت وبازپرس دارد	۲۳۹
۲۷		سرنوشت انسان، در گرو اعمال اوست	۲۳۹
۲۸		دعاء در لغت و اصطلاح	۲۴۵

۲۹		فضیلت دعا	۲۴۵
۳۰		در اجابت دعا عجله بکار نیست	۲۴۶
۳۱		دعای مظلوم	۲۴۶
۳۲		دعای پدر بر فرزند و دعای مسافر	۲۴۶
۳۳		دعای پدر به فرزند و دعای روزه دار	۲۴۶
۳۴		دعای حاکم عادل	۲۴۷
۳۵		انکار از قیامت، کفر است	۲۵۲
۳۶		چرا زمان وقوع قیامت نامشخص است؟	۲۵۳
۳۷		خروج دابه	۲۶۱
۳۸		دلایل از احادیثی نبوی درمورد خروج دابه	۲۶۲
۳۹		مشخصات حیوان دابۀ الارض	۲۶۳
۴۰		محل خارج شدن دابۀ الارض	۲۶۶
۴۱		اقوال علماء در مورد چگونکی صحبت دابۀ الارض با مردم	۲۶۷
	القصص	**وجه تسمیه**	۲۷۴
۱		ارتباط این سوره به سورۀ قبلی	۲۷۵
۲		ارتباط و پیوند این سوره با دو سوره‌ی قبل از خود	۲۷۵
۳		تعداد آیات کلمات و تعداد حروف سورۀ قصص	۲۷۶
۴		اهداف و تعلیمات اساسی این سوره	۲۷۶
۵		فحوای سورۀ قصص	۲۷۶
۶		عظمت قرآن	۲۸۰
۷		پلان برتری طلبی و تسلط فرعون بر همه انسانها	۲۸۱
۸		چرا فرعون به قتل فرزندان ذکوراقدام کرد؟	۲۸۳
۹		قتل شخص قبطی از روی خطاء و سفر موسی علیه السلام به مدین.	۲۹۸
۱۰		دنیا از فهم قرآن عظیم الشأن	۳۳۹

۱۱		ثروت ودارایی قارون	۳۵۱
۱۲		«فرعون»	۳۵۳
۱۳		روابط فامیلی قارون با موسی علیه السلام	۳۵۴
۱۴		«توبه‌ی فرعون»	۳۵۵
۱۵		هامان	۳۵۶
	العنکبوت	**وجه تسمیه**	۳۶۸
۱		عنکبوت	۳۶۹
۲		تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف آن	۳۶۹
۳		ارتباط وپیوند سوره عنکبوت با سوره قبلی	۳۷۰
۴		خصوصیات خاصی سوره عنکبوت	۳۷۰
۵		محتوای کلی سوره عنکبوت	۳۷۲
۶		نیکی به والدین	۳۸۲
۷		ایمان از عمل جدا نیست	۳۸۶
۸		اسحاق علیه السلام	۴۰۶
۹		رسالت اسحاق علیه السلام	۴۰۷
۱۰		یعقوب علیه السلام	۴۰۷
۱۱		وفات یعقوب علیه السلام	۴۰۸
۲۷		لوط علیه السلام	۴۰۹
۱۲		سلسله نسب لوط علیه السلام	۴۱۰
۱۳		همسر لوط در هلاک شدگان است	۴۱۵
۱۴		حضرت شعیب علیه السلام	۴۱۹
۱۵		درس عبرت از داستان شعیب علیه السلام	۴۲۰
۱۶		هلاکت قوم مدین	۴۲۱
۱۷		قوم عاد	۴۲۲
۱۸		عبادت قوم عاد	۴۲۳
۱۹		هلاکت قوم عاد	۴۲۴

۲۰		محل سکونت قوم ثمود	۴۲۴
۲۱		اصل قبیله ثمود	۴۲۵
۲۲		عبادت قوم ثمود	۴۲۶
۲۳		وجوه جِدال در قرآن	۴۳۵
۲۴		تأکید قرآن بر طریقهٔ احسن	۴۳۵
۲۵		ایمان داشتن به کتاب های آسمانی	۴۳۸
۲۶		قرآن همه‌ی کتاب های گذشته را نسخ کرده است	۴۳۸
۲۷		مقتضیات ایمان به کتب	۴۳۹
۲۸		یکی از دلایل حقّانیّت قرآن، امّی بودن پیامبر اسلام است	۴۴۰
	الروم	**وجه تسمیه**	۴۵۸
۱		ارتباط سورهٔ روم با سورهٔ قبلی	۴۵۸
۲		تعداد آیات، کلمات و حروف سورهٔ روم	۴۵۹
۳		محتوای و موضوعات سورهٔ روم	۴۵۹
۴		دلیل نصرت الهی، عزّت و رحمت اوست	۴۶۸
۵		وجدان خود را باید قاضی بسازیم	۴۸۸
	لقمان	**وجه تسمیه**	۵۱۷
۱		فحوای سورهٔ لقمان	۵۱۷
۲		لقمان	۵۱۸
۳		تعداد آیات، تعداد کلمات، و تعداد حروف	۵۱۹
۴		محتوا و موضوعات سورهٔ لقمان	۵۱۹
۵		خصوصیات خاص سوره لقمان	۵۲۰
۶		عظمت قرآن عظیم الشأن	۵۲۳
۷		نقش قرآن در یافتن راه سعادت	۵۲۶
۸		تحریم موسیقی و آواز از دیدگاه قرآن	۵۲۷
۹		تحریم موسیقی در احادیثی نبوی	۵۳۳

۱۰		دیدگاه مذاهب چهار گانه در مورد موسیقی	۵۳۵
۱۱		امام ابو حنیفه (رح)	۵۳۵
۱۲		امام مالک (رح)	۵۳۵
۱۳		امام شافعی (رح)	۵۳۶
۱۴		دیوث کیست	۵۳۶
۱۵		امام احمد ابن حنبل (رح)	۵۳۷
۱۶		اجماع اهل علمبر تحریم موسیقی	۵۳۷
۱۷		سرور و شادمانی در مراسم نکاح	۵۳۸
۱۸		حکم آواز بدون موسیقی چیست؟	۵۴۰
۱۹		آنچه از موسیقی مستثنی گردیده است	۵۴۱
۲۰		حکم سرود و ترانه‌های اسلامی	۵۴۱
۲۱		علاج شنیدن موسیقی	۵۴۲
۲۲		لقمان حکیم	۵۴۹
۲۳		شمایل حضرت لقمان	۵۵۰
۲۴		لقمان حکیم و جمهور سلف	۵۵۰
۲۶		بندگی و اولین تجربه‌ی انسانی لقمان	۵۵۲
۲۷		قاضی در میان بنی‌اسرائیل	۵۵۴
۲۸		اولین وصیت لقمان به فرزندش	۵۵۵
۲۹		وصای ای رسول الله ص وسلم بر نیکی با والدین	۵۵۷
۳۰		دساتیر اسلام در شفقت با والدین	۵۵۸
۳۱		سرپرستی ومحافظت از والدین	۵۵۸
۳۲		نیکی با والدین	۵۵۹
۳۳		احترام با احساسات والدین	۵۵۹
۳۴		پیش از والدین باید نشنید، و در راه رفتن از آنان پیشی نکنید	۵۶۰
۳۵		خانم واولادهای خویش نسبت به آنان برتری ندهید	۵۶۰

۳۶		دعاء کردن بر والدین در زمان حیات وبعد از مرگ	۵۶۲
۳۷		انواع اطاعت در اسلام	۵۶۳
۳۸		عدم اطاعت از والدین درشرع	۵۶۳
۳۹		آداب راه رفتن در دین مقدس اسلام	۵۷۰
۴۰		چند سفارش کوتاه منسوب به لقمان، در خطاب به فرزندش	۵۷۲
	السَّجْدَه	**وجه تسمیه**	۵۹۰
۱		ارتباط سورۀ سَّجْدَه باسورۀ قبلی	۵۹۰
۲		تفسیر فی ظلال القرآن وسورۀ سَّجْدَه	۵۹۰
۳		سَّجْدَه تلاوت و حکم آن	۵۹۳
۴		سَّجْدَه	۵۹۳
۵		سجدۀ تلاوت	۵۹۵
۶		طریق اداء و خواندن سجدۀ تلاوت عبارت است از	۵۹۵
۷		سوره های که در آن ها سجدۀ تلاوت وجود دارند	۵۹۶
۸		تعداد آیات، کلمات و حروف سورۀ سجده	۵۹۶
۹		فحوای سورۀ سُجده	۵۹۶
۱۰		عظمت قرآن عظیم الشأن	۵۹۹
۱۱		ماهیّت قرآن کریم	۵۹۹
۱۲		تعریف اصطلاحی قرآن	۶۰۰
۱۳		أسماء قرآن عظیم الشأن	۶۰۰
۱۴		قرآن عظیم الشأن از تحریف مصؤن است	۶۰۱
۱۵		طول روز قیامت	۶۰۶
۱۶		قبض روح حیوانات	۶۱۵
۱۷		مقام وحقیقت سَّجْدَه	۶۲۰
۱۸		فضیلت سجده در حدیث نبوی	۶۲۰
۱۹		تهجد یا قیام اللیل	۶۲۳

۲۰		نام های تهجد	۶۲۳
۲۱		تهجد در اصطلاح فقهی	۶۲۴
۲۲		فضیلت تهجد در قرآن	۶۲۴
۲۳		اِیمان چیست؟	۶۲۷
۲۴		ایمان زبان	۶۲۸
۲۵		فاسق	۶۲۹
	الأحزاب	**وجه تسمیه**	۶۴۱
۱		نامگذاری سوره	۶۴۲
۲		احزاب	۶۴۲
۳		ارتباط و پیوند این سوره با سوره‌ی قبلی	۶۴۲
۴		مفهوم کلی سوره	۶۴۲
۵		تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف این سوره	۶۴۳
۶		اساسی ترین هدف سوره	۶۴۴
۷		محتوای اساسی سورهٔ احزاب	۶۴۴
۸		ظِهار چیست	۶۵۲
۹		غزوهٔ احزاب	۶۶۶
۱۰		انگیزه‌های غزوهٔ احزاب	۶۶۷
۱۱		غزوهٔ احزاب و نتایج آن در قرآن	۶۶۹
۱۲		جنگ احزاب یا خندق از دیدگاه تاریخ	۶۷۲
۱۳		اساب جنگ خندق	۶۷۲
۱۴		تدبیر و کاردانی پیامبر صلی الله علیه وسلم	۶۷۳
۱۵		انکار سنت مایه قهر وغضب الهی است	۶۸۸
۱۶		ویژگی های همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم	۷۰۰
۱۷		عصری جاهلیت	۷۰۲
۱۸		زنان و مردان در گرفتن پاداش آخرت یکسانند	۷۰۴
۱۹		ازدواج رسول الله(ص) با زینب بنت جحش	۷۱۰

۲۰		زید پسر حارثه کیست؟	۷۱۶
۲۱		اسارت و بردگی	۷۱۶
۲۲		شهادت زید بن حارثه	۷۱۸
۲۳		تعریف حجاب	۷۵۰
۲۴		علت منع مردان وزنان از نگاه ناروا چیست؟	۷۵۱
۲۵		نظریات و آرا مفسران در وجوب پوشاندن صورت زن	۷۵۲
۲۶		اضرار و آفات بی حجابی	۷۵۳
۲۷		مکثی بر بعضی از منابع و مأخذها	۷۶۵

بسم الله الرحمن الرحیم
سپاس نامه

الله تعالی رب العزت میفرماید: «**مَن جَاءَ بِالحَسنَةِ فَلَهُ عَشرُ أَمْثَالِهَا وَ مَن جَاءَ بِالسيئَةِ فَلا يجْزَى إِلا مِثْلَهَا وَ هُمْ لا يظلَمُونَ**» (۱۶۰ سورۀ انعام). (هر کس کار نیکی انجام دهد پس ده برابر به او پاداش است، و هر که کار بدی انجام دهد تنها مانند آن سزا خواهد دید، و به آنها هرگز ظلم نخواهد شد. سورۀ انعام آیۀ ۱۶۰). صدق الله العظیم.

در عالم هستی هیچ کتابی در فضیلت و برتری به پایۀ قرآن عظیم الشأن نمیرسد؛ زیرا نه تنها قرآن خلاصه و آخرین عصارۀ تعلیمات همۀ انبیاء الهی است، بلکه از همۀ موجودات آفرینش برتر و والاتر است.

پروردگار با عظمت ما در رابطه به رسالت و وظیفۀ مهم مسلمانان نسبت به کتاب الهی در (آیۀ ۶۳، سورۀ بقره) میفرماید: «**خُذُوا ما آتَيْناكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا ما فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ**» صدق الله العظیم. (آنچه را (از آیات و دستورات الهی) به شما دادهایم، با قوت بگیرید و آنچه را در آن هست، به خاطر داشته باشید (و به آن عمل کنید) تا پرهیزگار شوید.).

تدبر در قرآن عظیم الشأن این کتاب مبارک و مقدس از امور لازم، ضروری وحیاتی است و چون در راستای درک معانی، مفاهیم و تفاسیر کلام الهی است که زمینه را برای عمل به آن فراهم می سازد. باید دانست که روح والای هدایات قرآن کریم بدون تدبر در آیات آن در مواردی بدون داشتن علم به سایر علوم و فنون اسلامی حاصل نمی شود و این کار علماء و محققین اسلامی که ورثه الانبیاء خوانده شده و کار کمک کننده های مادی و معنوی زمینه ساز رساندن این پیام و هدایت الهی جل جلاله میباشد که در ادای این رسالت بس عظیم نقش و وظیفۀ خویش را اداء کنند.

اصل برجسته، هدف غایی و نهایی نزول قرآن عظیم الشأن، قرائت و تعلیم و تدبر در آن همه و همه برای عمل است چنانکه پروردگار با عظمت ما میفرماید: «**وَهذا كِتابٌ أَنْزَلْناهُ مُبارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ**». (سورهٔ انعام ۱۵۵) (و این (قرآن نیز) کتابی است که بابرکت آن را نازل کرده‌ایم، پس آن را پیروی کنید، و تقوی پیشه کنید. تا مستحق رحمت (الله) گردید.) واقعاً قرآن عظیم الشأن همان قانون الهی است که اصلاح دین و دنیای مردم را به عهده گرفته و سعادت جاودانی آنان را در صورت پیروی از هدایات آنرا، تضمین کرده است. آیات قرآنی سرچشمهٔ هدایت و رهنمایی و کلماتش معدن ارشاد و رحمت اند. کسی که به سعادت همیشگی علاقمند است، سعادت و خوشبختی هر دو جهان را می طلبد، بر وی لازم است که روز و شب با قرآن تجدید عهد کرده و ارتباطش را با آن محکم و استوارتر سازد.
آیاتش را به حافظهٔ خود سپرده و با مغز و فکر خویش در آمیزد.
در پرتو این کتاب آسمانی است که انسان با ایمان راسخ به آن و فهم از آن به سوی رستگاری و سعادت جاودانی رهنمون میشود.
وظیفه و رسالت مسلمان رسالتمند است تا در رساندن قرآن کریم و درک عمیق آن به سایر مسلمانان از هیچگونه سعی و تلاش دریغ نه ورزیده و از تمام امکانات مادی و معنوی دست داشته استفاده کند.
در اینجا جا دارد که از برادر بزرگوار و محترم خویش الحاج آرش «صاحبی» رئیس شرکت خدمات مالی صاحبی و رئیس اتحادیه شرکت های مشورتی مالی، قلباً سپاسگزار نمایم که با تمام اخلاص، محبت و (ان شاء الله) نیت خیر جهت رساندن خیر به سایر مسلمانان و خاصتاً نسل جوان، در چاپ تفسیر احمد، سر مشق و نمونهٔ خوب تشویق برای خدمت قرآن و ادای رسالت، زمینه سازی کرده و سهم گرفته است. بزرگواری اولاد صالح و نمونه بودنش

درین است که جناب شان این کار و عمل نیک را به پدر بزرگوار خویش کاکاخان «صاحبی» که شخصیت متقی و با دیانت است و به مادر عزیز و مهربان خویش بی بی حاجی که تمام زندگی‌اش را در راه خدمت به فرزندان متدین خویش وقف نموده است، هدیه فرموده است.

پروردگارا! این هدیه شانرا قبول و مقبول گردانیده سعادت دارین نصیب شان نماید.

آمین یارب العالمین.

یکبار دیگر از برادر محترم خویش جناب آرش صاحبی، و از این صدقهٔ جاریه شان ابراز سپاس مینمایم، و از دربار الهی رب العزت برای شان اجر عظیم، و برای فامیل شان صحت، سلامتی، مسرت و موفقیت های مزید تمنا و استدعا دارم.

مؤلف «تفسیر احمد»

شهر برول ـ جرمنی

ماه حمل، سال ۱۴۰۱ هجری، شمسی (سال ۲۰۲۲ میلادی)

د «تفسیر احمد» د ځانګړنو مهم ټکي

بسم الله الرحمن الرحیم

د«تفسیر احمد» په ژباړه او تفسیر کې تر ډېره بریده هڅه شوې ده چې د سورتونو په ژباړه، تفسیر او د موضوعاتو په بیانولو کې له ساده او روانې ژبې کار واخستل شي. په دې تفسیر کې د سورتونو تفسیر په مستنده توګه یعنې قرآن د قرآن له مخې او د رسول الله صلی الله علیه وسلم له نبوي احادیثو څخه ګټه اخستل شوې ده؛ ددې ترڅنګ تر ډېره بریده هڅه شوې ده چې په تفسیر کې د علماوو او فقهاوو له اختلافي مسایلو څخه ډډه وشي.
په دې تفسیر کې هڅه شوې ده چې له ټولو منابعو او علمي حوالو څخه په مستند توګه ګټه پورته شي او د کمزور، عجیبو او بې اعتباره احادیثو او حوالو څخه دامکان ترحده مخنیوی وشي. همدا رنګه دټولو روایتونو سرچینې په علمي او اکدمیکه توګه ښودل شوي دي.
په دې تفسیر کې هغو موضوعاتو او مسایلو ته زیاته پاملرنه شوې ده چې د ځوان نسل لپاره اړین او حیاتي ګڼل کیږي، په ځانګړې توګه په ښوونځیو او پوهنتونونو کې د زده کړیالانو لپاره.
د قران کریم د آیتونو او د هدایت کوونکو پیغامون په تشریح او تفسیر کې فرقه یي او مذهبي تعصباتو ته هیڅ ډول پاملرنه نه ده شوې.
-ددې تفسیرپه لیکلو کې او لوستونکو ته په اسانه ښه د مفاهیمو د پوهېدلو په موخه تر ډېره بریده هڅه شوې ترڅو هغه کلمې جملې اوستونزمن عبارتونه او مفردات چې په مبارکه ایتونو کې راغلي په ساده او روانه ژبه واضح شوي دي.
ـ لوستونکو ته د مفاهیمو سره دبلدتیا او په اسانه ښه د پوهېدلو په موخه مخکې له دې چې ترجمه او تفسیر پیل شي له اصلي موضوع مخکې دمحتوا او تفسیر یوه کوچنۍ خلاصه وړاندې شوې ده.
ـ دمبارکو آیتونو د تفسیر په برخه کې په یوه آیې کې راغلي موضوعات په لومړي سر کې ټول راټول شوي او اساسي ټکي او مفاهیم یې په خلاصه ښه باندې وړاندې شوي دي همدارنګه تر څنګ یې په مبارکه آیتونو کې راغلی پیغام او داچې د مسلمانانو دنده او مسوولیت په دې برخه کې څه دی هغه هم په خلاصه ښه په کې ځای پر ځای شوی دي سربېره پر دې د مباحثو او توضیح په برخه کې مې تر ډېره بریده دا هڅه کړې تر څو له هغو نادرو

حدیثونو او روایتونو څخه چې لوستونکي ورسره اشنا نه دي کار وانخلم تر څو وکولای شم د لوستونکو ذهنونه له مغشوشتیا او بې ځایه اندېښنو له رامنځته کېدلو څخه وساتم.

ـ په دي بحث کې دآیتونو د نازلېدلو شان اومستندات د معتبرو منابعو کتابونو او روایاتوله مخې ځای پر ځای یې اخذونه ښودل شوي دي او پاتې منابع اواخځلیکونه په بشپړه امانتداری سره په اخر سر کې همراوړل شوي دي.

ـ د آیتونو په تفسیر کې په ځانګړې بڼه د قراني حکایاتو کیسو او داستانونو په تفسیر کې تر ډېره دا هڅه شوې چې له ډېر ځیرتیا او دقت څخه کار واخیستل شي ددې له پاره چې خدای مکړه د اسرایلیاتو او نور بې سندو او جعلي تشریحاتو اغېز پرې رانشي او له هغو څخه په بشپړه بڼه امن کې وساتل شي. همدارنګه تر اخري حده پورې دا هڅه شوې تر څو په خلاصه بڼه اصلي مطلب روښانه شي.

ـ ژباړو او په ځانګړې بڼه د ایتونو د تفسیر په برخه کې ځینې موارد په ډېره خلاصه بڼه توضیح شوي دي خو په هغو برخو کې چې د ډېرو توضیحاتو او سپړنو اړتیا لیدل شوې ډېر توضیحات ورکول شوي. په یقینی بڼه چې د قران کریم د صحت والي بنسټیزه مرجع محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ته د هغه نزول دی او د ټولو مسلمانانو د هدایت او لارښوونې له پاره همدا کتاب تر ټول بهترینه مرجع او لارښوود دی خو ددې له پاره چې لوستونکي په هر اړخیزه بڼه د ایتونو په حکمتونو نکتو ګټو تفسیري اسرارو او رازونو د پوهېدلوله پاره بېلابېل تفصیلونه همراوړل شوي دی.

ـ ددې تفسیر په لیکنو کې ضروري موخذونه د متن به داخل کې او نور موخذونه په مجموعي بڼه د همدې(احمد) تفسیر په آخره کې په بشپړه توګه ذکر شوي دي.

ددې تفسیر په لیکلو کې هڅه شوې تر څو د ایتونو شمېر، کلماتو شمېر، او د مبارکه ایتونو دتورو شمېر له موثقو منابعو څخه په ګټه اخیستنې وپېژندل شي.

ـ په دغه تفسیر کې تحلیلونه او توضیحات د اهل سنت او جماعت په بنسټ ترسره شوي او تر ډېره دا هڅه شوې تر څو له مذهبي او فرقوي تعصباتو څخه خالي وي.

ددې تفسیر لیکنه څېړنه او ترتیب په ۲۰۲۲ م کال د امین الدین (سعیدي ـ سعید افغاني) له خوا پیل او په جزوي جزوي بڼه ترتیب شوی دی.

د احمد تفسیر د هېواد له بېلابېلو پوهانو، عالمانو، د افغانستان علومو اکاډمۍ او پوهنتونونو له خوا د کتنې وروسته د هغه په بېلابېلو برخو باندې يې تقریظونه هم لیکلي دي.

درنو لوستونکو!

قران کریم په خپل ذات کې الهي معجزه او د بشر د لارښوونې کتاب دی. خدای ج د خپل عظمت له برکته دا کتاب ټولو مرضونو، شهواتو او زړونو ته شفا او د تسکین یوه اله ګرځولې ده او په مرسته يې علم اویقین ترلاسه کولای شو.

دا یو څرګندحقیقت دی چې هیڅ مسلمان د قران کریم صحت او معجزې اوسېدلو په اړه کوم شک نه لري او خدای ج په خپله ددې به اړه په خپل کلام کې ګڼې څرګندونې لري، لارښوونې، اوله بدبختیو څخه د ژغورنې لارې او داسې نور موارد هغه څه دي چې مونږ يې د قرانکریم په بېلابېلو برخو او کیسو کې موندلای شوچې په هغو کې د بشریت له پاره خیر، برکت، لوړه پوهه، حیرانونکي رازونه او داسې نور په کې نغښتي دي.

قران کریم د دنیوي او اخروي ښېګڼو نیکمرغیو او سوکالیو منشه ده.

دقرانکریم له لارښوونوعملي کول دحضرت محمد صلی الله علیه وسلم سنت دی.

قران کریم ټولو پخواني پیغمبرانو ته د رالېږل شویو اسماني کتابونو تصدیق کوونکی دی.

یا الله ته زمونو روح او روان ددې برکتي کتاب په شغلو او پلوشو رونړ او روښانه کړې.

امین یا رب العالمین

د احمد تفسیر لیکوونکی

منهج تفسير «أحمد»
بسم الله الرحمن الرحيم،

- في تفسير «أحمد» تم بذل جهد كبير في التعبير عن المواضيع الواردة في السّور، مع سهولة تفسيرها بلغة واضحة وبسيطة وتفسير القرآن بالقرآن والأحاديث النبوية وشرحها قدر الإمكان بعيداً عن تعليقات الفقهاء المختلفة.
- في هذا التفسير جرت محاولة لتوثيق جميع المصادر والمراجع العلميَّة ومنع المراجع للأحاديث الغريبة ذات السرد غير الموثوق به قدر الإمكان.
- في هذا التفسير، تم الاهتمام بالقضايا التي تعتبر حيويّة لجيل الشباب، لا سيّما الطلب على العلوم في المدارس والجامعات والمزيد من التركيز والاجتهاد في القضايا من حيث الوقت.
- إنَّ التعبير عن معاني آيات القرآن وتفسير رسالته الإرشاديّة قد تم بعيداً عن التعصُّب الدّيني والتوجهات الطائفية.
- في التعليق، عملنا على استخدام أسلوب يسهِّل فهم الآيات وبذل الجهد في ترجمة الكلمات والعبارات الصعبة وشرحها بلغة بسيطة قريبة من الفهم لجعل القرّاء أكثر دراية.
- شرح محتوى السور في بداية المناقشة وقبل بدء الترجمة والتفسير.
- تحديد وتوضيح القضايا الواردة في السّور بشكلٍ موجز، مع الإشارة إلى رسالة الآية المباركة، وما هي واجبات المسلمين في مواجهة هذه الرسائل، تمت دراستها بشكل مكثَّف ومركَّز وتحديد المواضيع المختلفة في السّور والآيات.

- تم تجنُّب الأحاديث والروايات النادرة والغريبة قدر الإمكان، مع محاولة تقديم وجهة نظر مفضلة تعتمد على ظاهر الآية وعدم التطرُّق إلى الموضوعات التي تشوِّش ذهن القارئ وتطرح أسئلة تظل دون حل.
- في هذه المناقشات تم توثيق أسباب نزول الآيات كما وردت في الوثائق الأصلية للأحاديث، وتم ذكر المصادر والكتب والروايات الصحيحة، وتم ذكر مصادر المصادر بأمانة تامة.
- في تفسير السّور ولاسيّما في القصص القرآنية، تم بذل جهد كبير في الإشارة إلى الاسرائيليات ومحتوياتها لعدم اعتمادها على وثيقة صحيحة موثوق بها.
- بذلت قصارى جهدي لتقديم ملخص وخطاب رئيسي في كتابة الترجمة، وخاصة في تفسير الآيات بشكلٍ موجز ومفيد وواضح.
- لا شك أنَّ أصالة القرآن الكريم ومرجعيته هي في الجوهر ترجع إلى نزوله على نبي الإسلاممحمد صلّ الله عليه وسلم وللمسلمين هو تفس المصدر والمرجع والمرشد، لكن في تفسير آيات االقرآن الكريم تم التقاط الحكمة والفوائد والأسرار التعبيريّة لهذه الآيات كما وردت بتفصيل كبير.
- كذلك في طريقة كتابة شرح أحمد، تم تلخيص المراجع الضرورية في نص الموضوعات الرئيسية والمراجع العامة في الجزء الأخير.
- في كتابة هذا الشرح، جرت محاولة لذكر عدد الآيات وعدد الكلمات وعدد حروف الآيات المباركة من مصادر موثوقة.
- توصلنا إلى شرح المسائل الواردة من وجهة نظر أهل السنَّة والجماعة، وتجنب التماس الخلافات المذهبية والدينية.
- بدأت متابعة وبحث وكتابة تعليق «أحمد»لأمين الدين «سعيدي سعيد أفغاني» في عام ٢٠١٩، ووصل إلى شكل كتاب.

- **عزيزي القارئ:**

القرآن الكريم بطبيعته معجزة إلهيَّة وكتاب هداية، وقد جعل الله عزَّ وجل القرآن الكريم شفاء القلوب من أمراض الشك والشهوات، وبواسطته تنال درجال العلم واليقين، كما يعالج القرآن الآلام الروحيّة والجسديّة.

من المؤكد أن القرآن الكريم لا شك فيه بأي حال من الأحوال للمسلمين وقد أعلن الله تعالى البشارة في هذا الصدد، لقد أنعم الله علينا في القرآن الكريم بالهدى والبشارة في أوامره ونواهيه وقصصه، وفيه خير وبركة وعلم غزير وأسرار رائعة وأمور حيويَّة للإنسانيَّة وخيرات كثيرة.

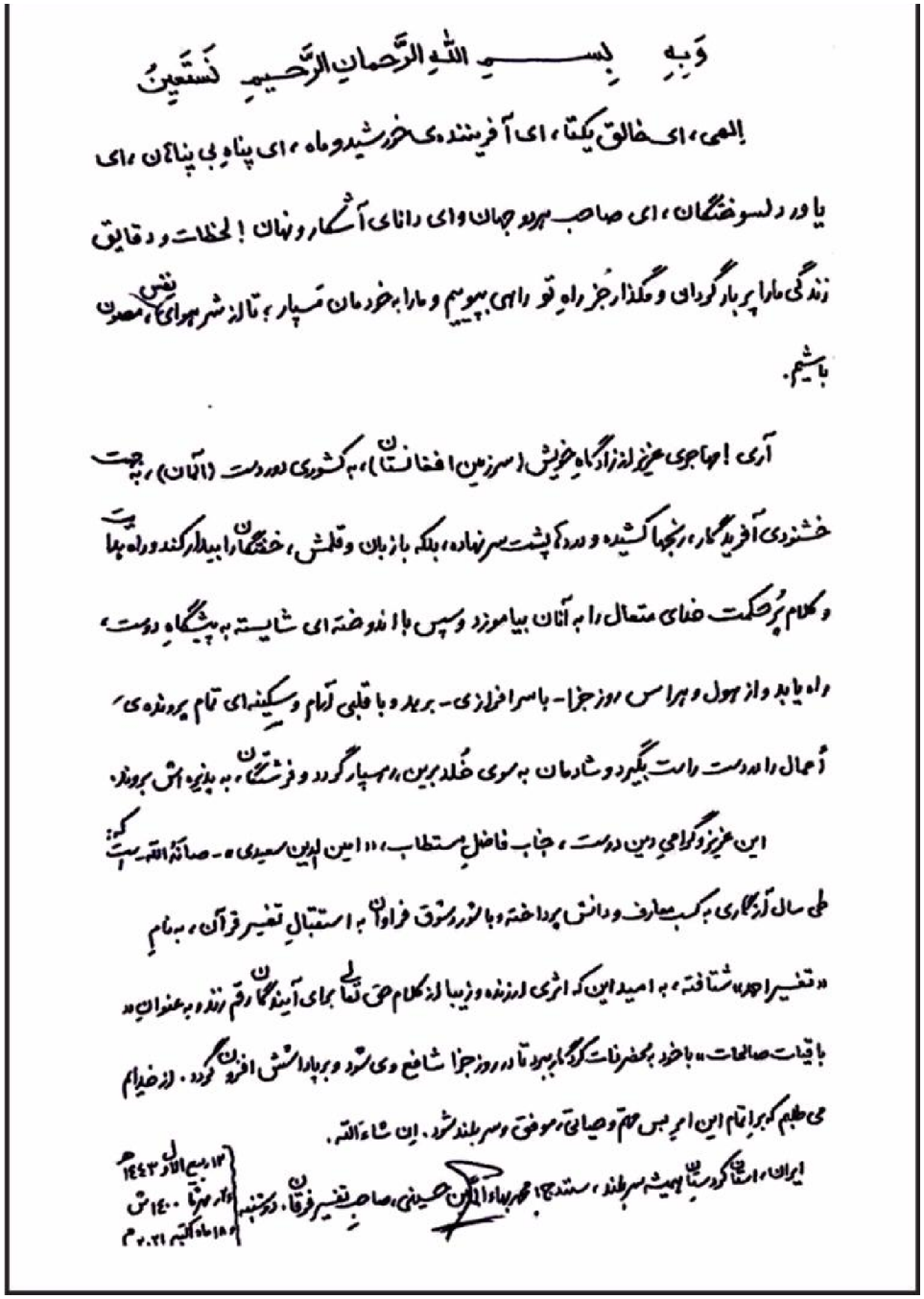
- **القرآن الكريم هو مصدر كل نعمة في الدنيا والآخرة، واتباعه تقليد رسول الله صلَّ الله عليه وسلم.**
- **يعترف القرآن الكريم بجميع الكتب المقدَّسة لانبياء الله تعالى في الماضي.**

أنار الله نفوسنا ببركة ونور القرآن الكريم.

آمين يا رب العالمين

مؤلف شرح « أحمد»

تقریظ محمد بهاوالدین حسینی، صاحب تفسیر فرقان



وَبِهِ نَسْتَعِينُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

الٰهی، ای خالق یکتا، ای آفریننده‌ی خورشید و ماه، ای پناهِ بی‌پناهان، ای یاور دلسوختگان، ای صاحب بهرهٔ جهان و ای دانای آشکار و نهان! لحظات و دقایق زندگی ما را پربار گردان و گذار جز راهِ تو را هیچ نپیمیم و ما را به خودمان مسپار؛ تا از شر هوای نفس مصون باشیم.

آری! جاجوی عزیز لذزارگاهِ خویش (سرزمین افغانستان)، به کشوری دور دست (آلمان)، به جهت خشنودی آفریدگار، رنجها کشیده و دردها پشت سر نهاده، بلکه با زبان و قلش، خفتگان را بیدار کند و راه بها و کلام پُرحکمت خدای متعال را به آنان بیاموزد و سپس با اندوخته‌ای شایسته به پیشگاهِ دوست، راه یابد و از هول و هراس روز جزا - با سرافرازی - برید و با قلبی آرام و سکینه‌ای تمام پرونده‌ی اعمال را در دست راست بگیرد و شادمان به سوی خُلد برین، رهسپار گردد و فرشتگان، به پذیرایش بروند.

این عزیز و گرامیِ دین دوست، جناب فاضلِ مستطاب، «امین الدین سعیدی» - صانه الله - طی سال آزگاری به کسب معارف و دانش پرداخته و با نور و شوق فراوان به استقبالِ تفسیر قرآن، به نامِ «تفسیر احمد» شتافته، به امید این که اثری ارزنده و زیبا از کلام حق تعالی برای آیندگان رقم زند و به عنوانِ «باقیات صالحات» با خود به محضر ذات کردگار ببرد تا در روز جزا شافع وی شود و بر پاداشش افزون گردد. (ز خدایم می طلبم که بر اتمام این امرِ خیر، موفق و سربلند شود. ان شاء الله.

ایران، استان کردستان پایتخت سربلند، سنندج، محمد بهاء الدین حسینی، صاحب تفسیر فرقان. دوشنبه ۱۴ ربیع الاول ۱۴۴۳ هـ / اول مهر ۱۴۰۰ ش / ۱۹ ماه اکتبر ۲۰۲۱ م

د لوی او بخښوونکي الله ﴿ﷻ﴾ په سپېځلي نامه

قرآن عظیم الشأن د ستر ځښتن تعالی ﴿ﷻ﴾ هغه سپېځلی کتاب دی ، چې مسلمانانو ته تر ټولو کتابونو معتبر او د ځانګړي فضیلت او اهمیت وړ دی. د قرآن کریم تلاوت ، ترجمه او تفسیر د ډېر دقت او پام وړ دي . ځکه قرآن کریم د الله ﴿ﷻ﴾ له لوري د انسانانو د هدایت او لارښوونې لپاره نازل شوی دی ، د قرآن کریم د مفاهیمو توضیح ، تفسیر ، ترویج ، تبلیغ او په پای کې پر هغه عمل کول ددغه مهم کتاب غوښتنه ده .

ځوک چې په دیني او شرعي علمي مسایلو کې مشغولېږي او نورو ته یې د رسولو تکل او نیت کړی وي ، د هغوی په اړه د اسلام سترپېغمبر حضرت محمد مصطفی ﴿ﷺ﴾فرمایي: «مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَلْتَمِسُ فِيهِ عِلْمًا سَهَّلَ اللَّهُ لَهُ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ» (رواه أَبُو داود والترمذي). په شرعي علومو کې د قرآن کریم تفسیر تر ټولو مهم علم دی ، ځکه چې په دې علم کې د ستر ځښتن تعالی ﴿ﷻ﴾ د کلام په اړه د هغه له مراد څخه د بشر د توان په اندازه بحث کېږي او داسې یو علم دی چې د قران عظیم الشأن د معانیو بیان او د احکامو استخراج او روښانولو کې د مجتهد او مفتي سره مرسته کوي او د اسلامي لارښوونو په رڼا کې د مسلمان د لارې مشعل ګرځي. ددې مهم کار لپاره د عربي ژبې پوهه، د صرف ، نحوې ، بدیع ، بیان ، معاني، اصول فقه ، قرآتونو او له نورو اسلامي علومو د پوهې اړتیا او له هغو نه ګټه اخیستل لازم بلل کېږي او د ښه دقت لپاره د نزول اسباب ، ناسخ او منسوخ پېژندلو ته هم اړتیا ده ، نو هر څوک چې د قرآن کریم د تفسیر په برخه کې هڅه کوي تر څو د قرآن کریم مفاهیم د پورتنیو اصولو په نظر کې نیولو سره په عام فهمه او ملي ژبه مینه والو او مسلمانانو ته ورسوي ، نو دا یو ډېر د قدر او ارزښت وړ کار دی ، چې د دغه ارزښتناک کار د عمل په ډګر کې یو هم معزز او قدرمن ورور امین الدین سعیدي صاحب دی چې په غربي ټولنه کې ژوند کوي اما د قرآن کریم مفاهیم د تفسیر په بڼه نورو ته روښانه کوي. په کلکه ویلای شم چې د نوموړي دا کار په خپل ځای د ډېر اهمیت وړ او ان شاء الله تعالی د جاریه صدقه یې بللی شو .

ددې تر څنګ دا تفسیر په خپل ذات کې یوه لویه لاسته راوړنه ده ، د توصیف او تقدیر وړ او ستر اقدام دی ، چې د افغاني فرهنګ او افغاني مسلمانې ټولنې په فرهنګي بډاینه کې د قدر وړ قدم دی. پدې توګه دغه تفسیر شریف ته په کتو او مطالعې دې پابلې ته رسوو چې د ښاغلي امین الدین سعیدي صاحب په دغه تفسیر شریف کې ډېر زیار ایستلی او خپل قیمتي وخت یې نور هم قیمتي کړی دی. باوري یم چې له دې تفسیر څخه به زموږ هغه هېوادوال ښه ګټه واخلي چې له دري ژبې سره بلدیت ولري. زما په نظر د ښاغلي سعیدي صاحب دا حاضر تفسیر ځانګړې ښېګڼې او امتیازونه هم لري چې ځینې به یې په لاندې ډول وشمېرو ، مثلا : د سورة د نومولو وجه بیانوي ، د سورة محتوا او هدف په ډاګه کوي ، دآیتونو ، کلماتو او حروفو شمېر مشخص کوي ، د آیاتونو د شمېر په اړه د علماوو متفاوت حساب په ډاګه کوي ، لفظي ترجمه یې واضحه او روانه ده ، له ترجمې وروسته ګونګ مطالب روښانه کوي ، له معتبرو منابعو څخه یې ګټه اخیستې ده ، په ځینو ځایونو کې شبهاتو ته هم ځواب وایي دا او یو شمېر نورې ښېګڼې هم لري ، انسان په خپل توان او وس ملامت دی ، ښاغلي سعیدي په دې تفسیر کې خپل ټول توان په کار اچولی او تر خپله وسه یې هڅه کړې ده ، چې افغاني ټولنې ته د قرآن کریم د تفسیر په برخه کې خپل رسالت اداء او کار وکړي. خدای دې یې دا کار د نېکۍ په تله کې حساب کړي او خدای﴿ﷻ﴾ دې دوی او ټولو تخنیکي همکارانو ته د ددې کار په بدل کې دنیوي او اخروي اجرونه ورکړي .

په درنښت

ځېړنپوه دکتور عبدالظاهر شکیب

د افغانستان د علومو اکاډمي رئیس

بسم الله الرحمن الرحیم
تقریظ
دکتور صلاح الدین سعیدی «سعید افغانی»

حمد و سپاس خداوند هر دو جهان را، سلام و درود بر رسول الله صلی الله علیه وسلم و بر خاندان و یاران ایشان و هر آنکس که به آن حضرت اقتداء نموده و پیروی حضرتش را برگزیده است.

اینک یکبار دیگر جای مسرت وخوشبختی است که جلد ششم «تفسیراحمد» که حاوی جزء نوزدهم(۱۹)، بیستم(۲۰) و بیست ویکم(۲۱) است غرض طبع و نشر، تقدیم و به اختیار و مطالعهٔ خوانندگان و مشتاقان دین مقدس اسلام و جوانان تقدیم میگردد.

جلد سی ام، جلد بیست ونهم، جلد بیست هفتم وجلد بیست هشتم، جلد بیست وپنجم وبیست وششم، و جلد بیست دوم، بیست سوم و بیست چهارم تفسیر احمد به استقبال گرم اهل علم ودوستداران دین مقدس اسلام و بخصوص جوانان قرار گرفت و حتی چاپ مجدد آن توقع شد و صورت گرفت. با توجه به یادداشت ها و درخواست های علاقمندان بسیاری از علاقمندان تقاضای طبع مجدد تفسیر را بعمل نیز آورده اند.

- قبل از همه باید گفت که در تفسیر آیات قرآنی و ترجمه وتفاسیر زیاد نگاشته شده و هریک سبک خویش را داشته اند ودارند. اما درتفسیر احمد سبک نگارش و تفاسیر موضوعات و مباحث مختلف به صورت بهتر، مطابق جوابگوی ذهن خواننده پیشکش شده و در همه موارد در همانجا توضیحات مفردات و منابع مورد تمرکز قرار گرفته و مطالب مورد بحث امروز قبل از مطرح شدن توسط خواننده به جواب وتفصیل آن درین تفسیر پرداخته میشود.

این روش مورد استقبال خواننده های این تفسیر در سپاره های نشر شدهٔ (۳۰ الی ۲۵) به طور وسیع قرار گرفته.

ـ به این ترتیب در «تفسیراحمد» آیات متبرکه موضوعات مندرج آیات، جمع بندی و موضوعات بصورت فشرده تعریف و توضیح گردیده به نحویکه خواننده را در افاده های و کلمات وارده مستقیم کمک و کلمات ناآشنا برای خواننده را بصورت مفردات حد اعظم تشریح میکند. در ضمن بیان پیام ها و یا پیام آیهٔ مبارکه و این که وظایف مسلمانان در برابر این پیام ها چه می باشد، بصورت فشرده مورد مداقه، تمرکز و تعریف قرار گرفته است. این موارد سبک کار بشکل مواد درسی مورد ضرورت وابسته به موضوعات مختلف در سوره ها و آیات مندرج نیز بیان و توضیح شده است. در ارایهٔ مباحث، و توضیح مطالب؛ در حد توان از ذکر احادیث و روایات نادر وغریب اجتناب بعمل آمده است و کوشش شده، که نظر راجح و بر گرفته از ظاهر آیه را ارایه و مباحث به طوری ارایه شود که ذهن خواننده را مغشوش نه کرده و به سوال مطروح تحت الذهن خود به تفصیل و جواب پرداخته.

قرآن کریم سرچشمهٔ هر برکتی در دنیا و آخرت است. اقتداء به قرآن کریم و پیروی کردن از آنسنت رسول الله صلی الله علیه وسلّم است.

قرآن کریم تصدیق کنندهٔ تمام کتاب های مقدس آسمانی پیامبران گذشتهٔ الله جلّ جلاله است.

من برای برادر عزیزم امین الدین «سعیدی ـ سعید افغانی» توفیق مزید از بارگاه ایزد متعال استدعا دارم و میخواهم تا در تحریر متباقی جزوه های این تفسیر اهتمام نموده و به خواست مشتقان فهم کتاب الله لبیک گفته و در اشاعهٔ دین الهی کما کان ادای رسالت کند.

الهی طول عمر با سعادت، صلاح و فلاح دارین را نصیب برادر محترم امین الدین سعیدی و همهٔ دست اندرکاران این کار معظم فرما.

آمین یا رب العالمین - ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم.

دکتور صلاح الدین «سعیدی – سعید افغانی»

مهتمم تفسیر احمد

بسم الله الرحمن الرحيم
تقريظ
انجينر عتيق الله ياسر

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على أشرف المرسلين سيدنا محمد وعلى آله وصحبه ومن تبعهم بإحسان إلى يوم الدين

قدرمنو لوستونکو غواړم يوځل بيا تاسو ته د خوښۍ زيرۍ درکړم هغه دا چې لله الحمد د قرآن عظيم الشان د احمد تفسير (۱۹، ۲۰ و ۲۱) پاره هم له چاپه را ووته؛

دا چې د قرآن عظيم شان تفسير آسانه کار ندی او د تفسير لپاره خاصو مهارتونو او پدی برخه کی خاص علم ته ضرورت دی نو زه غواړام چې د قرآن عظيم الشان د تفسير په اړوند لږ څه معلومات له تاسو سره شريک کړم.

تفسير داسي يو علم دی چې د هغه په ذريعه پر حضرت محمد صلی الله عليه وسلم باندي د الله تعالی د نازل شوي کتاب (قرآن عظيم الشان) په هکله پوهه او د هغه د معناو وبيان تشريح او وضاحت او له الفاظواو کلماتو څخه د هغه د احکامو او حکمتونو را ايستل په لاس راځي.

پدی هکله ځينی علما فرمايی چې تفسير پوهنه ډېره غوره اوعظيمه پوهه ده، چې په هغې سره د قرآن کريم هغه معناوي او موخي څرګندیږي چې د مسلمانانو د دنيا او اخرت د نېکمرغۍ لامل ګرځي.

خو ژباړه بيا په يوه ژبه د بلي ژبي تفسير او څرګندوني ته وايي او ژباړن(ترجمان) هغه چاته ويل کيږی چې د دووبيلا ببلو ژبو د خاوندانو خبري يوه او بل ته څرګندي کړي او پرې ويې پوهوي.

خوځينی لغات پوهان وايی چې ترجمه يوه عربي کلمه ده چې له يوې کلمې څخه بلی کلمې او له يوې ژبي څخه بلي ژبي ته اړولو او ژباړلو ته وايي، البته په هغه معنا او مفهوم چې په اصل کي شتون ولري.

بيا ژباړه پر دوه ډوله ده:

(الف): کلمه په کلمه ژباړه یا په اصطلاح «تحت اللفظي ژباړه». چې دا ډول ژباړه د قرآن کریم په اړه د پوهانو لخوا په اتفاق سره ناسمه بلل شوې ده او وایي چې دا ډول ژباړه هیڅ کله نه شي کولای چې د قرآن کریم د ټولو حقیقی معناوو او موخو، اعجاز او اسلوب او د هغه د بلاغت د څرنګوالی او ځانګړتیاوو او اصلي قرآني نظم او د هغه د احکامو او لارښوونو سمه څرګندویه اوسي.

(ب): آزاده ژباړه او په روان او آسان عبارت او په ډېر دقت او احتیاط سره د یوې جملې معنا او مفهوم بیانول. چې دې ته معنوي یا تفسیري ژباړه وایي. چې ټول عالمان پر دې په یوه خوله دي چې باید د قرآن کریم په ژباړلو کي له دغه ډول ژباړې څخه کار واخیستل شي.

قدرمن ورور مولنا امین الدین «سعیدي سعیدي افغایي» صاحب پدی تفسیر کی هم له تحت لفظی ترجمی چی لمړی د الفاظو وضاحت وشی اوهمد ازادی ژباړی له سبک ځینی کار اخیستی ده چی دا پخپل ذات کی یو نوی ابتکار دی.

همدا راز د آیات ترجمه او تفسیر یی په بل آیات او په نبوی احادیثو او د علماو او مجتهدینو په اقوالو سره کړی ده چی دا د قرآن عظیم الشان د تفسیر او ترجمی له پاره یو له بهترینو کړنلارو څخه شمیرل کیږی، ځه ورته د الله له درباره لا زیات بریالیتوب غواړم.

په درنښت
د احمد تفسیر مهتمم
انجینیرعتیق الله یاسر

شماره تماس: ۰۰۹۳ ۷۹۹ ٤۷۹ ۳٤٥
ایمیل آدرس: atiqyasar۸@gmail.com

بسم الله الرحمن الرحیم
مقدمه

مقدمۀ مؤلف:

إن الحَمدَ لله نَحمده ونستعينه ونستغفره، ونعوذُ باللهِ مِن شرورِ أنفسنا ومِن سيئات أعمالنَا، من يهده الله فهوالمهتد، ومن يضلل فلن تجد لَه ولياً مرشداً - أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريک له، وأشهده أن محمداً عبده ورسوله.

الحمدُ لله از پروردگار با عظمت خویش سپاس گزار هستم که برایم توفیق نصیب فرمود که بعد طبع و نشر جز سی‌ام، جز بیست ونهم و جز بیست وهفتم و بیست وهشتم و جز بیست پنجم وبیست ششم، وجز بیست دوم، بیست سوم وبیست چهارم، تفسیر «احمد» که مورد استقبال گرم خوانندگان محترم واقع شد، اینک وجز نوزدهم بیستم و بیست ویکم این تفسیر مبارک را غرض استفاده ومطالعه خوانندگان گرامی خویش تقدیم می دارم.

قرآن عظیم الشأن کتاب رهنمودی برای عالم بشریت است که: انسانها را از گمراهی کفر، گناهان و جهالت به‌سوی ایمان، تقوا و دانش بیرون می‌آورد.

پروردگار با عظمت قرآن عظیم الشأن را شفا بخش دلها از امراض شُبَهات و شهوات گردانیده وبه وسیله آن مدارج علم و یقین حاصل می‌گردد.

همچنین قرآن شفا بخش امراض و درد های جسمانی است. قرآن سرچشمۀ هر برکتی در دنیا و آخرت میباشد.

اقتداء به قرآن، پیروی کردن ازآن است وخداوند خبر داده که قرآن تصدیق کننده کتاب های گذشته است.

پروردگار با عظمت ما در مورد قرآن عظیم الشأن میفرماید: «**يَهدِي بِهِ ٱللَّهُ مَنِ ٱتَّبَعَ رِضوَٰنَهُۥ سُبُلَ ٱلسَّلَٰمِ**» (المائدۀ: ۱۶).«خداوند به وسیله آن کتاب کسانی را که جویای خوشنودی او هستند به راه های امن و امان هدایت می نماید». پس قرآن انسانها را به سرای بهشت راهنمایی می‌کند، راه رسیدن به جنت را بیان میدارد و مردم را برای در پیش گرفتن راه‌های بهشت تشویق مینماید. قرآن کریم انسان را از راهی که انسان را به سرای رنج‌ها میرساند، برحذر می‌دارد و رهنمایی رهایی بخش میکند.

امیدم به الله متعال است و بر او توکل می نمایم و از او می طلبم که آنچه را که اراده نموده‌ام برایم آسان بگرداند. چون اگر خداوند متعال آن را آسان نکند راهی برای به دست آمدن آن نیست و اگر خداوندمتعال بنده را کمک نکند راهی برای رسیدن به آرزویش ندارد.

نیت واراده اخلاصمندانه دارم تا انشاالله، ترجمه و تفسیر سایر سوره ها رابه استعانت پروردگار با عظمت تکمیل وغرض مطالعه مشتاقان قرآن تقدیم بدارم.

در خاتمه یکبار دیگر از برادران ارجمندم و دانشمند خویش هریک دکتور صلاح الدین سعیدی «سعید افغانی» و محترم انجینیر عتیق الله یاسر سپاس گزارم که مرا در تمام مراحل تحریر و تکمیل این تفسیر به تقدیم کردن، نظریات و مشوره های علمی و سازندۀ خویش یاری رسانیده أند.

همچنان جای دارد که از فرزندان و نور چشمان ام هر یک احمد سعیدی، عزیز الدین سعیدی، نجیب الله جان سعیدی، برادرانم هریک انجینر رفیع

الدین سعیدی و دکتور مصباح الدین سعیدی و نور چشمانم هریک همزه سعیدی، هارون سعیدی، موسی سعیدی، و بی بی نیگینه سعیدی، سومایه سعیدی، جنه سعیدی، سوره سعیدی و نوره سعیدی، و برادرم شمس الدین شکوری، و قاضی نثار احمد مصلح، ابراز سپاس و تشکر نمایم که مرا در پخش و توذیع تفسیر شریف کمک و مساعدت نموده اند. از خداوند متعال میخواهم همه‌ی ما را هدایت دهد که در راه اصلاح و رساندن کلام پروردگار و آگاهی از دین را برما بیشتر ارزانی دارد و اخلاص را در گفتار وکردارمان بر قرار سازد.

اللهم صل علی محمد وآله وصحبه وسلم تسلیما کثیرا.

آمین یا رب العالمین

امین الدین «سعیدی ـ سعید افغانی»

شهر برول ـ کولن کشور جرمنی

سال ۲۰۲۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سورۂ اَلشُّعَرَاء
جزء ۱۹

سورۂ شعراء درمکه نازل شده ودارای دوصدوبیست هفت آیه ویازده رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

علت تسمیۂ این سوره به «شعراء» این است که حق تعالی در آیات (۲۲۴ - ۲۲۶) این سوره، میان شعرای گمراه شعرای بی هدف و شعرای مؤمن مقارنه و مقایسه نموده‌است تا ادعای مشرکانی را که می پنداشتند رسول الله صلی الله علیه وسلم شاعرأند و آنچه که باخود آورده‌اند از باب شعر است، رد نماید.

طوریکه میفرماید: «**وَ الشُّعَراءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغاوُونَ﴿۲۲۴﴾ أَ لَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وادٍ يَهِيمُونَ﴿۲۲۵﴾ وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ ما لا يَفْعَلُونَ﴿۲۲۶﴾**

(پیامبر اسلام شاعر نیست، زیرا) شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند. آیا ندیدی که آنان در هر وادی سرگشته میروند؟ و مطالبی می‌گویند که به آن عمل نمی‌کنند؟)

قابل تذکر است که نام دیگر این سورۂ «طسم» است.

یادداشت:

در این سورۂ مبارکه؛ داستان ذی عبرتی پیامبرانی؛ اول داستان موسی وهارون علیهم السلام، دوم داستان و قصۂ ابراهیم علیه سلام، سوم قصه وداستان نوح علیه السلام، چهارم قصه‌ی هود علیه السلام، پنجم داستان صالح علیه السلام، ششم قصه‌ی لوط علیه السلام، و هفتم قصه‌ی شعیب علیه السلام. و برخورد های لجوجانه‌ی قوم با ایشان به بیان گرفته شده است ودرپایان هر داستان

پروردگار با عظمت ما میفرماید:«**إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً وَ ما كانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ﴿۱۲۱﴾وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴿۱۲۲﴾**» لذا این آیه هشت بار در این سوره تکرار شده تا مایه‌ی دلداری و آرامش خاطر پیامبر صلی الله علیه وسلم باشد و به او بگوید از لجاجت مشرکین مکّه متاثر وجگر خون مشو، زیرا همه‌ی أنبیاء گرفتار چنین مردمی بوده‌اند.

درضمن قابل یاد دهانی است که: تاریخ، بهترین وسیله برای تقویت روحیّه مؤمنین، بالا رفتن بصیرت وسعه‌ی صدر و آینده نگری در برابر تهدید دشمنان است. لذا رهبران وزعمای جامعه باید از تأریخ جامعه آگاه باشند، و از حوادث تأریخی آن پند لازم بگیرند.

شعراء: شعراء جمع شاعر، به معنای گوینده شعر.

مفهوم کلی سوره شعراء:

یادآوری توحید؛

فرازهایی از زندگی پیامبران الهی؛

ستایش و سرزنش برخی شاعران؛

عظمت قرآن

تعداد آیات،کلمات و تعداد حروف این سوره:

طوریکه در فوق هم متذکر شدیم که: سوره شعراء دارای دوصدوبیست‌وهفت آیه بوده، و تعداد کلمات آن به؛ هزارودوصدو نودوهفت کلمه می رسد.

همچنان تعداد حروف این سوره به؛ پنج‌هزاروپانصدوچهل‌ودو حرف میرسد.

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشأن) را می توانید در سورۀ «طور» تفسیر احمد مطالعه فرمود.

ارتباط و مناسبات سوره الشعرا با سورۀ قبلی:

در سوره فرقان، خلاصه ای از قصه ی پیامبران را بیان کرد، این سوره نیز به صورت تفصیل و به همان ترتیبی که در آن جا نامشان آمده است، سرگذشت آنان را دنبال میکند.

سر آغاز هر دو سوره، تمجید و ستایش قرآن و پایان آنها هم هشدار به دروغ پردازان و وصف مؤمنان است.

محتوا و موضوعات:

همانطوریکه که گفته شد سورۀ شعراء در مکۀ معظمه نازل شده و مانند سایر سوره های مکی موضوع اصول دین یعنی توحید و رسالت و حشر را مورد بررسی قرار داده و مانند دیگر سوره‌های مکی جنبه‌ی عقیده و اصول ایمان را مورد توجه قرار می دهد.

بخش اول سوره طلیعه سوره است که با حروف مقطعه شروع میشود سپس بحث در باره موضوع قرآن عظیم آغاز شده است که خدای سبحان آن را به منظور هدایت و راهنمایی خلق و داروی شفا بخش امراض انسانی نازل کرده، سپس موضع‌گیری مشرکین را در مقابل آن یادآور شده است که با وجود روشنی آیات و با وجود درخشش و فروغ براهین قرآن، مشرکین آن را تکذیب کردند. و از طریق دشمنی و لجبازی و تکبر، معجزه‌ای دیگر غیر از قرآن را درخواست کردند.

بخش دوم فرازهایی از سرگذشت هفت پیامبر بزرگ و مبارزات آنها را با قوم شان، ولجاجت‌ها و خیره سری های آنان را در برابر این پیامبران بازگو میکند، که بعضی مانند داستان موسی علیه السلام و فرعون مشروحتر، و بعضی دیگر مانند سرگذشت ابراهیم و نوح و هود و صالح و لوط و شعیب علیهم السلام کوتاه تر است.

مخصوصاً در این بخش، اشاره به منطق ضعیف و تعصب آمیز مشرکان در هر عصر و زمان در برابر پیامبران الهی شده است که شباهت زیادی با منطق مشرکان عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم داشته و این مایه تسلی خاطر برای پیامبر و مؤمنان اندک نخستین بود که بدانند تاریخ از این گونه افراد و منطقها بسیار به خاطر دارد وضعف وفتوری به خود راه ندهند. و نیز مخصوصاً روی عذاب دردناک این اقوام و بلاهای وحشتناکی که بر آنها فرود آمد تکیه شده است که خود تهدید مؤثری برای مخالفان پیامبر اسلام در آن شرائط است.

در داستان موسی علیه السلام نکات جدید ذکر شده و با بیان پند و اندرز نیز بیان تفاوت فاحشی که بین ایمان و طغیان وجود دارد، داستان خاتمه می یابد.

ـ پس از آن قصّه‌ی ابراهیم خلیل الله را مورد بحث قرار داده و موضع گیری او را در مقابل قوم و پدرش در مورد پرستش بت ها بازگو کرده، و به قدرت دلیل و رسایی بیانش، نشان داده است که پرستش چیزی که نه میشنود و نه سودی میرساند، باطل و نارواست. و در اثبات یگانگی پروردگار عالمیان که نفع و ضرر و مرگ و زندگی را در اختیار دارد برای آنان دلیل قاطع اقامه کرده است.

ـ سپس سوره در مورد پرهیزگاران و گمراهان و نیکبختان و بدبختان به بحث پرداخته، و مسیر و عاقبت هر یک از دو گروه را در روز قیامت مورد بررسی قرار داده است.

ـ و بعد از اینکه سوره قصه های پیامبران: «نوح، و هود، و صالح، و لوط و شعیب علیهم السّلام را بیان کرد و سنت خدا را در مورد تکذیب کنندگان

بیان نمود، در شأن رفیع و مقام شامخ قرآن کریم بحث نموده و برای بیان عظمت و شکوه آن میفرماید: «**وَ إِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ اَلرُّوحُ اَلْأَمِينُ * عَلىٰ قَلْبِکَ لِتَكُونَ مِنَ اَلْمُنْذِرِينَ * بِلِسٰانٍ عَرَبِي مُبِينٍ.**»

بخش سوم واخیری که در حقیقت جنبه نتیجه گیری از بخشهای گذشته دارد پیرامون پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه وسلم و عظمت قرآن و تکذیب مشرکان و دستوراتی به آن حضرت در زمینه روش دعوت، وچگونگی برخورد با مؤمنان سخن میگوید، و سوره را با بشارت به مؤمنان صالح و تهدید شدید ستمگران پایان می دهد.

ترجمه و تفسیر سورۀ «اَلشُّعَراء»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایندۀ ومهربان

طسم﴿۱﴾

خوانده می شود: «طا، سین، میم» البته با اِدغام سین در میم. الله عزوجل به‌مراد خویش از آوردن این حروف مقطعه در آغاز سوره ها، داناتر است.(۱)

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ﴿۲﴾

(این است آیات قرآن مبین) آشکار کننده حق از باطل.(۲)

این کتابی است مبین، یعنی مطالبش شفاف و روشن است، و پیچیده و مبهم نیست، و استنادش به مبدأ و ارتباطش با معاد نیز شفاف و روشن است، پس کتابی است که صدر و وسط و پایان او مبین است و منزلت والایی دارد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۱ الی ۹) در مورد؛ موضع گیری مشرکان در برابر دعوت قرآن بحث بعمل می آید.

لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴿۳﴾

شاید تومی خواهی برای اینکه آنان ایمان نمی آورند، خود را از شدت اندوه هلاک کنی! (۳)

الله متعال در این آیۀ مبارکه به پیامبر صلی الله علیه وسلم تسلی داده میفرماید: ای پیامبر! شاید تو از دلسوزی بسیار بر هدایت قومت و از شدّت حرص و اشتیاق بر ایمان امّتت که چرابه پیامت ایمان نیاورده و به دعوتت لبیک نگفته‌اند، جانت را هلاک گردانی. پس خود را هلاک نکن و کار را به پروردگارت بسپار. و به سبب عدم ایمان آنها غمگین و متأثر نشود.

إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ ﴿۴﴾
اگر ما اراده کنیم از آسمان بر آنها آیه ای نازل می‌کنیم که گردنهایشان در برابر آن خاضع گردد!(۴)
هدف از «ءَايَةً»: معجزه‌ای که مردم را وادار به ایمان گرداند.
مفسرصاوی درباره این آیه مبارکه می نویسد: یعنی به خاطر ایمان نیاوردن آنها افسوس مخور؛ چون اگر می خواستیم معجزه‌ای بر آنان نازل می کردیم که قلب شان را بگیرد و آنان را به ایمان آوردن ناچار کند، اما شقاوت آنها در علم ما قبلاً ثبت شده است. پس ارام باش و خود را خسته مساز. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۱۶۷/۳).
در آیۀ شریف به یک اصل مهم اشاره می کند، که اگر پروردگار با عظمت بخواهد، این قدرت را دارد که برکافران معجزه نازل کند، ویاهم عذاب شدید و وحشتناکی بر آنها فرو بفرستد که همگی بی اختیار سر تعظیم در برابر آن فرو آورند و تسلیم شوند، ولی این ایمان اجباری ارزشی ندارد، مهم آن است که آنها از روی اراده و تصمیم و درک و اندیشه در برابر حق خاضع و مطیع گردند. تا تصدیق به علم غیب، امری اختیاری باشد نه اجباری. و از جانب دیگر سنّت و قانون الهی، اختیار و مهلت دادن به مردم است. همان طوریکه یاد آور شدیم: ایمان باید اختیاری و انتخابی باشد نه اجباری.

معنی و مفهوم ایمان:

معنی و مفهم ایمان این نیست که فقط به زبان بگوییم: مؤمن هستیم. چه تعداد کثیری ازمنافقانی اندکه به زبان گفتند: ایمان آورده‌ایم. «**وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَبِٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَمَا هُم بِمُؤۡمِنِينَ﴿۸﴾**»[البقرۀ:۸]. «و از مردمند کسانی که میگویند به خدا و روز آخرت ایمان آورده‌ایم، در حالیکه به هیچ وجه ایمان نیاورده‌اند).

معنی و مفهوم ایمان، تنها این نیست که اعمال و مراسمی را که مسلمانان از روی عادت انجام می دهند، ما نیز انجام بدهیم. چه بسیارند شیادانی که به نیکوکاری و کارهای خیر و شعارهای بندگی و دینداری تظاهر می‌کنند، حال آنکه در قلب هایشان اثری از آبادی خیر وصلاح واخلاص برای خدا نیست: **إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ يُخَٰدِعُونَ ٱللَّهَ وَهُوَ خَٰدِعُهُمۡ وَإِذَا قَامُوٓاْ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ قَامُواْ كُسَالَىٰ يُرَآءُونَ ٱلنَّاسَ وَلَا يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ إِلَّا قَلِيلا﴿١٤٢﴾**[النساء: ۱۴۲].

«منافقان خدا را (به زعم خود) فریب میدهند، و درحالیکه خدا فریب دهنده‌ی آنان است. و هرگاه برای نماز برخیزند بیمارگونه برخیزند، برای مردم نمایش می دهند و یاد خدا نمی‌کنند، مگر اندکی».

معنا و مفهوم ایمان فقط این نیست که ما شناخت ذهنی از حقایق ایمان پیدا کنیم. چه بسا مردمانی که حقایق ایمان را شناختند، اما هرگز ایمان نیاوردند. «**وَجَحَدُواْ بِهَا وَٱسۡتَيۡقَنَتۡهَآ أَنفُسُهُمۡ ظُلۡما وَعُلُوّٗا**»[النمل: ۱۴]. «با آن که به جان، آن‌ها را دریافته و شناخت پیدا کرده بودند، از روی ستم و برتری جویی! با سماجت انکار کردند».

حقیقت ایمان تنها یک کار زبانی یا یک کار بدنی یا یک کار ذهنی نیست.

ایمان در حقیقت، یک عملکرد روانی است که در اعماق روان انسان نفوذ میکند، و تمام زوایای وجود انسان یعنی ادراکات و اراده و وجدان او را در بر می گیرد و تحت فرمانروایی خود قرار میدهد. بنابر این، ایمان حقیقی قطعاً احتیاج به آنچنان ادراک ذهنی و فکری دارد که نقاب از چهره حقایق هستی برگیرد و آن حقایق را به همان صورت و وضعیتی که در واقع هستند به نمایش درآورد. و این کشف و شهود نیز جز از طریق معصوم و انحراف ناپذیر وحی الهی انجام نخواهد پذیرفت.

و باید این ادراک عقلی و ذهنی به سرحد جزم و یقین برسد، و انسان را به آنچنان یقین قاطعی برسناند که هیچ شک و شبهه‌ای آن را متزلزل نگرداند.

«**إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ثُمَّ لَمۡ يَرۡتَابُواْ**»[الحجرات: ۱۵].

«مؤمنان همانا آن کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند و سپس شک نیاوردند». این شناخت جزمی و قطعی نیز باید همراه با پذیرش قلبی و دلبستگی ارادی و اختیاری باشد، به طوری که در پیکر فرمانبری و اطاعت و سرسپردگی از روی رضایت و تسلیم همه جانبه نسبت به فرمان کسی که به او ایمان آورده است، تجسم پیدا می‌کند.

قرآن کریم همواره ایمان را در لباس اخلاقیات زنده و عملکرد های درخشنده‌ای به نمایش می‌گذارد که آن ویژگی ها باعث متمایز گردیدن مؤمنان از کافران منافق است.

خداوند متعال در مقام توصیف مؤمنان راستین میفرماید «**إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ثُمَّ لَمۡ يَرۡتَابُواْ وَجَٰهَدُواْ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ١٥**»[الحجرات: ۵۱].

«مؤمنان همانا کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورند و سپس دچار شک نشدند و با دارائی‌ها و جان هایشان در راه خدا جهاد کردند. آنانند که راستگویانند»

شهید اسلام استاد سید قطب علیه الرحمه، در تفسیر این آیه در کتاب «فی ظلال القرآن» میگوید: پس ایمان عبارت است از باور و تصدیق قلب به خدا و رسولش. آنچنان تصدیق و باوری که هیچ گونه شک و تردیدی بر آن وارد نشود تصدیق مطمئن و ثابت و یقینی که دچار لرزش و پریشانی نشود، و خیالات و وسوسه‌ها در آن تأثیر نگذارد و قلب و احساس در رابطه با آن گرفتار تردد نباشد. آنچنان باور و تصدیقی که جهاد و فداکاری مالی و جانی

در راه خدا از آن سرچشمه می‌گیرد. دل و قلب انسان، وقتی شیرینی چنین ایمانی را چشید و از چشمۀ گوارای آن نوشید و در کنار آن آرامش یافت و بر آن استوار ماند بی‌شک و تردید، تلاش می‌کند تا حقیقت آن ایمان را در دنیای خارج از قلب خود، در واقعیت های زندگی، و در زندگی روزمره با مردم تحقق بخشد. می خواهد که بین حقیقت ایمان که در درونش احساس می‌کند، از یک سو، و واقعیات زندگی و ظواهر آن و جریانات موجود در جامعه یک پارچگی و هماهنگی برقرار سازد، و در برابر جدایی تصور ایمانی که در حسش است با آنچه در واقعیت های اطرافش مشاهده می‌کند تاب و تحمل نمی‌آورد؛ زیرا این دوگانگی لحظه به لحظه او را می آزارد و بر او ضربات پی در پی وارد می‌سازد! و از اینجاست که به سوی میدان جهاد در راه خدا با مال و جان می‌شتابد و بسیج میشود و این یک بسیج طوفندۀ درونی و خودجوش است که از جان و روان انسان با ایمان نشأت می‌گیرد، و انسان مؤمن اراده می‌کند که آن چهرۀ نورانی و زیبای نقش بسته در دلش را در بیرون تحقق بخشد، و بنگرد که آن نور ایمانی در واقعیت زندگی و محیط زیست مردم تابیدن گرفته است. خصومت و ناسازگاری انسان مؤمن با زندگی جاهلی اطرافیانش نیز یک خصومت ذاتی و درونی است و از آنجا نشأت میگیرد که انسان با ایمان نمیتواند یک زندگی دوگانه را در گیر و دار فیمابین تصور ایمانی و واقعیت زندگانی‌اش تحمل کند و نیز نمیتواند به خاطر واقعیت های عملی و ناقص و زشت و منحرف جامعه‌اش از آن ایده‌های تکاملی و زیبا و مستقیم ایمانی‌اش دست بردارد. و مبارزه و نبرد همچنان باید بین او و جامعه‌اش ادامه یابد تا وقتی که این جاهلیت حاکم بر جامعۀ بشری به آن ایده‌ها و زندگی ایمانی منتهی شود. این عناصر و شرایطی که برشمردیم «ایمان راستین» یا اگر خواستید بگوئید «عقیده راستین» را پایه ریزی می‌کنند.

و هرگاه یکی از این عناصر در کار نباشد هرگز نمی توان مابقی آن را «ایمان» یا «عقیده» نام نهاد! آری، ممکن است «فکر» یا «نظریه» یا «رای» یا هر عنوان دیگری از این قبیل را به آن اختصاص داد. اما، ایمان حقیقی آن است که خورشیدش بر سراسر منظومۀ جان و روان انسان بتابد، و اشعه تابناکش با روشنایی و گرما و زندگی که حامل آن است در تمام رگ و پی‌های او نفوذ کند! آری، چنین عقیده‌ای به عقل انسان نفوذ میکند و آن را قانع و مطمئن میگرداند. در اعماق قلب انسان نفوذ میکند و آنرا به جنب و جوش و حرکت درمی‌آورد. ارادۀ انسان را تحت تأثیر قرار میدهد و آن را به فعالیت وا می‌دارد و جهت می بخشد. و آنگاه که عقل قانع شد، و قلب به حرکت در آمد، و اراده جهت گرفت، همۀ اعضاء و جوارح انسان به ندای عقل و قلب و اراده پاسخ میدهند، و برای اجرای دستورات مقام فرماندهی وجود انسان می‌شتابند، آنچنانکه گوسفندان سر در اطاعت و فرمان چوپان خودشان دارند! (برای تفصیل مراجعه شود به کتاب نقش ایمان در زندگی دکتر یوسف قرضاوی)

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحْدَثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ﴿۵﴾

و به آن‌ها هیچ موعظه و اندرز تازه از سوی پروردگار بخشنده نمی‌آید، مگر این که از آن روی‌گردان هستند.(۵)

یعنی هیچ چیز نو از قرآن از سوی الله متعال بر کافران فرود نیامد تا به تدریج پند و تذکر شان داده و حقایق و اخبار را برای شان روشن و مبرهن گرداند، جز اینکه همواره از آن روی گشتانده و فقط از سر عناد و استبکار، آن را نپذیرفتند. دیده میشود که: هیچ تذکّری در اشخاص سنگدل، کارساز نیست.

تعداد از انسانها به جای پذیرش حقّ، از قبل راه لجاجت را در پیش گرفته اند.

و یقیناً اعراضی که برخاسته از استکبار و تکذیب باشد، خطرناک است. ولی مطمین باید بود: آنعده از انسانهای که؛ حقّ و پیروان آن را مسخره می‌کنند، این عمل شان لاجواب نخواهد ماند.

فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴿۶﴾

آنها تکذیب کردند، پس به زودی اخبار آنچه مسخره اش می کردند بدیشان خواهد رسید.(۶)

«**أَنبَآءُ**»: اخبار. هدف از آن جزا های سنگین است که در این جهان و آن جهان دامنگیر آنان می شود (ملاحظه شود سوره: انعام آیات ۵ و ۶).

در آیۀ مبارکه ملاحظه میشود که: عِناد، اِعراض و دشمنی کفار، به در جه اخر رسیده است، آنان قرآن عظیم الشأن را تکذیب نمودند وآنرا به باد مسخره گرفتند. در آیۀ مبارکه تأکید بعمل آمده است که: در آیندۀ قریب عاقبت و فرجام تکذیب واستهزای خودرا خواهندیافت. یعنی: به زودی اخبار مجازات عاجل یا آجلی که به عنوان جزای استهزاء و ریشخند شان سزاوار آن هستند، به آنان خواهد رسید، اخباری که تاکنون از آنان پنهان بوده است.

خصلت های سه گانه کفّار:

در آیات پنجم و ششم سوره شعراء سه خصلت معروف ومشهوری برای کفّار به بیان گرفته شده که عبارتند از: اعراض، تکذیب، استهزاء. و دیده میشود که؛ چطور انسان به تدریج و گام به گام به سقوط کشانیده می شود، در ابتدا به حقّ بی اعتنایی و اعراض می کند، سپس آن را تکذیب و آن گاه حقّ را به مسخره می گیرد. ولی بدترین حالت و صفت انسان، در این خصلت همانا مسخره کردن حقّ است، لذا درآیه مبارکه میفرماید: در آینده، خبرهای مسخره کردن آنان به آنها خواهد رسید. و نمیفرماید: کیفر اعراض و تکذیب به آنان خواهد رسید. یعنی آنان که حقّ و پیروان آن را به مسخره می گیرند، این عمل شان لاجواب نخواهد ماند حتماً جزای این عمل خویش را:

«**ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ**» (یا در دنیا، یا در هنگام مرگ، یا در برزخ، و یا در قیامت خواهد چشید.) الله تعالی ما را از چنین خصلت نگاه دارد.

استهزای أنبیاء، شیوۀ دائمی کفّار در طول تأریخ بوده است:

کافران برای تحقیر و زیر سؤال بردن شخصیت پیامبران، آنان را به باد تمسخر میگرفتند.

قرآن عظیم الشأن در (سورۀ هود آیۀ ۳۸) در مورد قوم نوح علیه اسلام که مؤمنین را به مسخره میگرفتند، میفرماید: «**وَيصْنَعُ الْفُلْکَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيهِ مَلَأٌ مِّن قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِن تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ**» (و نوح علیه السلام کشتی را میساخت» (یعنی: شروع به ساختن آن کرد) «و هربار که اشرافی از قوم او برآن کشتی میگذشتند، او را مسخره میکردند» (و میگفتند: ای نوح! بعد از نبوت، اکنون نجار شدهای! یا می‌گفتند: شگفتا! در خشکی کشتی میسازی، آخر کشتی در خشکی چگونه شناور میشود؟) «می گفت: اگر ما را مسخره میکنید» (امروز به سبب ساختن کشتی) »ما نیز شما را همان‌گونه که مسخره میکنید، مسخره خواهیم کرد» (در فردای عذاب، به هنگام غرق شدنتان در توفان).

همچنان قرآن عظیم الشأن درچندین آیات متبرکه اشاره بعمل آورده طوریکه در (آیۀ ۳۰ سوره یس) میفرماید: «**ما يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلّا كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ**» (که هیچ پیامبری بر آنان نیامد مگر آنکه او را به استهزا گرفتند).

وباز میفرماید: «**وَ إِذا رَآكَ الّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتّخِذُونَكَ إِلّا هُزُواً أَ هذَا الّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَ هُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمنِ هُمْ كافِرُونَ**» (آیۀ ۳۶ سورۀ أنبیاء) (و هرگاه کفّار تو را ببینند، کاری غیر از به استهزاء گرفتن تو ندارند، (با همدیگر میگویند:) آیا این است آنکه خدایان شمارا (به بدی) یاد میکند؟ درحالیکه (این کافران) خودشان، یاد خدای رحمان را منکرند (و به او کفر می‌ورزند).

باید گفت که: استهزا، نشانه‌ی ناتوانی از استدلال است. وکفّار جز مسخره و تحقیر کردن حربه ووسیله علمی و منطقی ندارند. بناءً کفّار عواطف مردم را علیه پیامبر صلی الله علیه وسلم تحریک می کردند.

و در واقع کفار ازتمام پیامبران مسخره میکرده اند: قرآن عظیم الشأن میفرماید: «**وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِکَ فَحَاقَ بِالَّذِینَ سَخِرُوا مِنْهُم مَّا کَانُوا بِهِ یسْتَهْزِؤُونَ**» (الأنبیاء: ۴۱) (ومسلّما پیامبران پیش از تو نیز مورد استهزا قرار گرفتند پس کسانیکه آنانرا مسخره کردند، اماسرانجام آنچه را استهزا میکردند دامان مسخره کنندگان را گرفت (مجازات الهی آنان ها در هم کوبید).

أَوَلَمْ یرَوْا إِلَى الْأَرْضِ کَمْ أَنْبَتْنَا فِیهَا مِنْ کُلِّ زَوْجٍ کَرِیمٍ﴿۷﴾

آیا آنها به زمین نگاه نکردند، چه اندازه در آن از انواع گیاهان آفریدیم.(۷)

چگونه به پروردگار با عظمت خویش کفر می ورزند، و به سوی زمین که آفریده وی است توجه نه می کنند،آیا توجه ندارند که چه عجایب درزمین از هر صنف یک جفت نیکو و پسندیده در آن رویانده و قرار داده‌ایم؟ یعنی: از اجناس سودمندی که انسان‌ها و حیوانات از آنها بهره می‌گیرند و کسی جز پروردگار عالمیان بر رویاندن آنها قادر وتوانا نمی باشد.

استفهام برای توبیخ است و آنها را به خاطر عبرت نگرفتن سرزنش می کند.

قرآن عظیم الشأن کسانی را که با دید عمیق به جهان نگاه نمی‌کنند، توبیخ میکند. مطالعه در باره‌ی موجودات هستی و زیبایی های آن، بهترین راه خدا شناسی است.

«**زَوْجٍ کَرِیمٍ**»:

معنی لفظی زوج جفت است، به زن و مرد، نر و ماده جفت گفته می شود، در بسیاری درخت ها هم نر و ماده وجود دارد، وبه آنها از این جهت میتوان زوج گفت وگاهی لفظ زوج به معنای یک نوع وصنف خاصمی آید، وبا توجه به

این معنی، به هرنوع درختی، میتوان زوج گفت، ومعنای کریم چیز پسندیده وعمده است.

یادداشت: جمع میان کلمه «کم» و «کل» در آیۀ مبارکه: گل بر انواع و اقسام گیاهان به طور تفصیل دلالت می کند و کم بر کثرت و فراوانی این محیط گل و گیاه. پس، این دو کلمه فراوانی و احاطه را کنار هم قرار داده است.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ﴿۸﴾

یقیناً در این کار نشانه‌ای است، ولی بیشترشان ایمان‌آرنده نیستند.(۸)

«**ءَايَةً**»: نشانه و دلیل. عبرت و پند.

بادرنظرداشت دلیلی واضح و آشکار وقاطع بریگانگی و قدرت با عظمت الهی باآنهم بیشتر آنان به الله ایمان نداشتند؛ و اکثر شان به کفر خود ادامه میدهند. انتظار نمیرود که ایمان بیاورند، واکثر آنهاهم هرگز ایمان نخواهند آورد.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴿۹﴾

و یقیناً پروردگارت همان توانای شکست ناپذیر مهربان است.(۹)

باید متذکر شد که: رحم پروردگار با عظمت بر اساس عجز نیست، او در حالیکه شکست ناپذیر است مهربان است و به مخالفان مهلت می دهد تا شاید از راه خطا خویش برگردند و توبه نمایند.

در حقیقت الله متعال مسلط و غالب است و قدرت انتقام گرفتن از نافرمان را دارد ولی با آنهم نسبت به مخلوق خود مهربان است، به آنها فرصت و مجال می دهد و با وجود قدرت فراوانی که دارد در کیفر و عقوبت آنها ازشتاب و عجله کار نمی گیرد.

ابو العالیه میفرماید: «عزیز» یعنی مقتدر است و از مخالفین امر و فرمانش، آنهایی که به جز «اللّه» خدایان دیگری را می پرستند انتقام می‌گیرد. و نسبت

به آنکه در پیشگاهش توبه کرده و به درگاهش روآورده مهربان است. (تفسیر صفواۀ التفاسیر شیخ علی صابونی).

و امام فخر رازی میفرماید: به این علت در آیه متبرکه «العزیز» را قبل از «الرحیم» آورده است که ممکن بود گفته شود، به سبب ناتوانیش به آنها رحم کرده و قدرت عقوبت آنها را نداشته است. پس با آوردن لفظ «عزیز» این توهم را برطرف کرده و نشان داده است که مسلط و مقتدر است. اما با این وجود نسبت به بندگانش مهربان است؛ چون رحم و مهربانی با وجود داشتن قدرت انتقام گیری، بیشتر جلب توجه می کند. (تفسیر کبیر ۱۳/۲۴).

وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَى أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴿۱۰﴾

ویاد بیاورهنگامی که پروردگارت موسی را ندا داد (امر کرد)که به نزد آن قوم ظالم برو.(۱۰)

خوانندگان گرامی!

از این آیه به بعد یعنی آیات (۱۰ الی ۶۸) به داستان هفت پیامبر هر یک (موسی و هارون علیهم السلام و فرعون، داستان ابراهیم، نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام)، مجادله فرعون با موسی علیه السلام در بارهی وجود آفریدگار، معجزهی موسی علیه السلام، ایمان آوردن ساحران، نجات موسی علیه السلام و قومش و غرق شدن فرعون و فرعونیان، بحث بعمل آمده است.

ذکر و بیان داستان های پیامبران تسلی خاطری است به پیامبر صلی الله علیه وسلم باشد، تا اطلاع حاصل فرماید که: تکذیب قوم موضوع نو ظهور و تازه نیست، بلکه همهی اقوام گذشته در مقابل انبیای خویش از همین شیوه استفاده بعمل آورده اند.

در آیۀ مبارکه فوق بیان یافت که: ای پیامبر! روزی را برای مردم یاد کن که الله متعال حضرت موسی علیه السلام را ندا داد و برایش (امر کرد) که: به

سوی جماعت که به سبب کفر و ارتکاب معاصی به خود ستم کرده و ضعیفان و بینوایان بنی اسرائیل را به صورت بنده‌ی خود درآورده‌اند، برود.
قابل یاد آوری است که داستان موسی علیه السلام در یازده سورۀ قرآن عظیم الشأن بصورت کل وجز به بیان گرفته شده است که از آنجمله این قصه ها را در سوره های: (بقره، اعراف، یونس، هود، طه، شعراء، نحل، قصص، غافر، سجده و نازعات) مطالعه نمود.

فلسفه داستان أنبیاء در قرآن:

تاریخ أنبیاء، تأریخ با شکوه و عظمت و جلال، و زندگی آن‌ها زندگی جهاد و مبارزه است و انسان‌ها، هر چه قوی و توانمند باشند، باز هم از پی بردن به شأن و منزلت رفیع آنان عاجز و ناتوان هستند و نمی‌توانند به رفعت شأن و کمال اخلاق و بی توجهی و پارسایی در دنیا و فداکاری در راه خدا و در جهت اعتلای کلمه الله و تبلیغ دعوت و نشر رسالت حق و... ایشان برسند.
سراسر تاریخ ایشان، سلسله‌ای از زندگی سخت، مبارزه خستگی ناپذیر علیه دشمنان خدا و حق و دشمنان انسانیت در هر زمان است!
به راستی تاریخ ایشان سراسر شرافت و مملو از انواع جانبازی و قهرمانی ها است سراسر زندگی آنان نشان از صبر و شجاعت بی نظیر است و بندرت میتوان نمونه آن را در زندگی رهبر یا فرمانده یا مصلحی جستجو کرد، چون ایشان پرورش یافته خدا بودند زیر نظر و حمایت او پرورش یافتند، سراسر زندگیشان پر از جهاد علیه باطل و مقاومت در ورای حق، صبر در هنگام شداید و تحمل اذیت در راه خدا بود.
خداوند عظیم الشان عزم و اراده آن چنان پولادینی به ایشان ارزانی داشته بود که قوی ترین مردان حتی کوه های سر به فلک کشیده در مقابل آن ناتوان جلوه میکردند. به راستی در هر زمانی مایه افتخار وشایسته رهبری ملتها بودند.

خوانندگان گرامی!

هدف اساسی از بازگویی و بررسی داستان انبیاء جز این نیست که، مصلحان و دعوتگران مسلمان از سیره مطهره ایشان به مثابه‌ی چراغی روشن استفاده کرده و در روشنایی آن و جاده هدایت خدایی به حرکت درآیند و راهی را که ایشان پیموده‌اند بپیمایند و آن ها را در تمامی اعمال و کردار خویش رهنمایی خود قرار دهند و سرمشق زندگی شان این پیغمبران بزرگوار باشند.

طوریکه خداوند متعال در (۱۰۱ سورۀ یوسف) میفرماید: «**لَقَد كَانَ فِي قَصَصِهِم عِبرَة لِّأُوْلِي ٱلأَلبَٰبِۗ**» (به حقیقت در سرگذشت آنان، عبرت برای همه‌ی اندیشمندان است.

فواید داستان های قرآنی:

فواید داستان های قرآنی را میتوان بطور مؤجز در نقاط ذیل جمعبندی نمود:

اثبات رسالت و وحی:

یعنی دینی که پیغمبران آورده‌اند و مبلغ آن بوده‌اند صرفاً از وحی الهی مایه گرفته است و آن ها فرستاده الله متعال هستند. به ویژه نسبت به امر حضرت محمد(ص) قرآن کریم بیان کرده که این داستان ها به وحی الله متعال بوده و حضرت محمد هیچ نقشی در ایجاد و خلق آنها ندارد زیر او اومی(ناخوان) بود خداوند میفرماید: «**وَمَا كُنتَ تَتلُواْ مِن قَبلِهِۦ مِن كِتَٰب وَلَا تَخُطُّهُۥ بِيَمِينِكَۖ إِذا لَّٱرتَابَ ٱلمُبطِلُونَ﴿٤٨﴾**»[العنکبوت: ۴۸]. (توپیش از قرآن، کتاب نمیخواندی و با دست راست خود چیزی نمی نوشتی که اگر چنین میشد باطل‌گویان به شک و تردید می افتادند) و به هیچ وجه از رسول الله نقل نشده که در کنار راهبان مسیحی یا احبار یهود نشسته و این داستان ها را از ایشان اقتباس کرده باشد.

اشاره به وحدت ادیان:

یکی دیگر از اهداف داستان های قرآنی بیان اتحاد و یگانگی همه‌ی ادیان آسمانی است، دین تمامی انبیاء از نوح تا محمد (صلوات الله علیهم اجمعین) یکی بوده و مؤمنان همگی امت واحده هستند و خداوند واحد پروردگار همه است.

بیان هدف از دعوت پیغمبران:

یکی دیگر از اهداف داستان انبیاء بیان این مطلب است که تمامی ادیان آسمانی دارای یک هدف بوده و به تبع این امر همگی پیغمبران بر یک مطلب و هدف تأکید کرده‌اند و همگی مردم را به سوی توحید و یگانگی خدا فراخوانده‌اند از اینجا است که در داستان آنها بر یگانگی خدا تأکید فراوان میشود و این مطلب بعنوان هدف اساسی دعوت ایشان تلقی می‌گردد.

دیدگاه امت در قبال أنبیای کرام:

یکی دیگر از اهداف داستان‌های قرآنی اشاره به موضع اقوام و اُمت‌ها در قبال دعوت آن‌ها می باشد. تأریخ نشان می دهد که موضوع همه آنها تقریباً مشابه بوده است. زیرا هر پیغمبری که به فراخوانی قومش بسوی توحید پرداخته گروه گناهکاران و مستکبران در مقابل آنها موضع عناد و استکبار اتخاذ کرده و به تکذیب آنها پرداخته اند. «**وَكَذَٰلِكَ جَعَلنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّا مِّنَ ٱلمُجرِمِينَۗ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيا وَنَصِيرا﴿٣١﴾**»[الفرقان: ۳۱]. (اینگونه برای هر پیغمبری گروهی از مجرمان را دشمن ساخته‌ایم، و همین بس که خدای تو راهنما و یاور تو باشد.) باری، در داستان پیامبران صیغه‌ی «نبوت» یک بود چنانکه صیغه تکذیب از طرف همه اقوام تقریباً یکی بوده است.

ارتباط وثیق ما بین تمامی شرایع و ادیان:

یکی دیگر از اهداف داستان قرآنی بیان ارتباط محکم بین ادیان و شرایع آسمانی است بین آن‌ها هیچ تصادم و اختلافی وجود ندارد و همگی از یک منبع سرچشمه گرفته اند، هر پیغمبری مکمل شریعت و قانون پیغمبر قبل از خود بوده و به ایمان به رسالت او دعوت کرده‌است و این دلیل بر یگانگی مصدر تشریع (که همانا خداوند سبحان است) میباشد، لذا جایی برای اختلاف و نزاع بین پیروان ادیان وجود ندارد. خداوند فرموده: «**شَرَعَ لَكُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِۦ نُوحا وَٱلَّذِيٓ أَوحَينَآ إِلَيكَ وَمَا وَصَّينَا بِهِۦٓ إِبرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰٓۖ أَن أَقِيمُواْ ٱلدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُواْ فِيهِۚ كَبُرَ عَلَى ٱلمُشرِكِينَ مَا تَدعُوهُم إِلَيهِۚ ٱللَّهُ يَجتَبِيٓ إِلَيهِ مَن يَشَآءُ وَيَهدِيٓ إِلَيهِ مَن يُنِيبُ﴿١٣﴾**»[الشوری: ۱۳].

(خداوند آئینی را برای شما بیان داشتند و روشن نموده است که آن بوسیله نوح توصیه کرده است و ما آن را به تو وحی و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده‌ایم دین را پا برجا دارید و در آن تفرقه نکنید و اختلاف نورزید. این چیزی که شما مشرکان را بدان می‌خوانید بر مشرکان سخت گران می‌آید، خداوند هر که را بخواهد برای این دین بر می‌گزیند و هر که بسوی آن برگردد، بدان رهنمودش می‌گرداند.)

پیروزی پیغمبران و هلاک مکذبین:

یکی دیگر از اهداف داستان انبیاء بیان پیروزی نهایی برای پیغمبران و هلاک مخالفان است واین دلیل تأیید دعوت ایشان از جانب خدا میباشد. بوسیله هلاکت مخالفین به آنها تسلی خاطر میدهد و آنها را بر مخالفان برتری میدهد.

بیان قدرت خداوند متعال بر اعمال خارق العاده:

یکی دیگر از اهداف داستان های قرآنی، بیان قدرت خداوند بر خوارق میباشد خداوند از چگونگی آفرینش حضرت آدم و حضرت عیسی سخن به

میان آورده که بر قدرت خارق‌العاده او دلالت میکند. چون آدم بدون پدر و مادر و عیسی بدون پدر آفریده شده و حوا از پهلوی آدم آفریده شده و تمامی این‌ها بر قدرت خارق‌العاده و قدرت بی‌نظیر او دلالت می‌نماید.

عاقبت خیر و نیکی و شر و فساد:

یکی دیگر از اهداف مورد نظر در داستان‌های قرآنی بیان سرانجام خوبی و بدی است همانند داستان فرزندان آدم (قابیل و هابیل) که در سوره مائده آمده «**وَٱتلُ عَلَيهِم نَبَأَ ٱبنَيِ ءَادَمَ بِٱلحَقِّ إِذ قَرَّبَا قُربَانا فَتُقُبِّلَ مِن أَحَدِهِمَا وَلَم يُتَقَبَّل مِنَ ٱلأَخَرِ قَالَ لَأَقتُلَنَّكَۖ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ ٱللَّهُ مِنَ ٱلمُتَّقِينَ ﴿٢٧﴾**»[المائدۀ: ۲۷].(داستان دو پسر آدم را چنانکه هست برای یهودیان و دیگر مردمان بخوان زمانی که هر کدام عملی را برای تقرب انجام دادند. اما از یکی پذیرفته نشد. بیگمان تو را خواهم کشت! گفت: خدا تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد!)

در این داستان آمده که قابیل چگونه به حقوق برادر خود تجاوز نمود و اقدام به کشتن او نمود تا آخر داستان که عدل الهی را بیان می‌دارد و همانند داستان سد مأرب و اصحاب الجنتین و اصحاب الأخدود و داستان اهل آن قریه که در امنیت و آسایش می زیستند اما سر از نافرمانی درآوردند؛ تمامی این داستان‌ها برای بیان سرانجام و عاقبت خیر و شر نیکی و بدی آمده است.

علت تکرار داستان های قرآنی:

بصورت کل باید گفت: خداوند متعال از داستان انبیاء و پیغمبران بزرگوار به کرات سخن گفته و موعظه‌های فراوان و درس عبرت های زیاد را (که در سیره مطهر و زندگی شرافتمندانه آنها نهفته بوده) یادآور شده است. تا ما انسانها به ایشان تأسی بجوییم و سیره معطر و اخلاق حسنه‌ی ایشان را سرمشق قرار دهیم و آنها همانند شمعی فروزان خود بسوزند و به دیگران تا ابد روشنایی ببخشند. (بنقل از کتاب پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم نوشته مرحوم شیخ علی صابونی).

قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ﴿١١﴾

قوم فرعون، آیاآنها (از شِرک و آمدن عذاب) نمی‌پرهیزند؟(۱۱)

باید یادآور شد که در سوره الشعراء، بصورت کل جملۀ؛ «**أَلا تَتَّقُونَ**»، هفت بار تکرار شده است. واقعیت بزرگی که در این جمله معجزه اساء نهفته است همین است: در صورتیکه تقوا نباشد، سخن پیامبران مؤثّر نیست.

در ضمن قابل تذکر است که این آیه دلالت بر یک اصل بی نهایت عالی دارد وآن اینکه اولین مأموریت یک پیامبر، پروراندن روح تقوی و خدا ترسی در قلوب انسانها است.

تقویت تقوا:

جامعه شناسان بدین امر معتقدند که: انسانها به طور طبیعی یا اضطراری، نیازماند و محتاج تعاون اجتماعی است، یعنی بدون یاری جستن از همنوعان خود نمیتواند به زندگی اجتماعی خویش ادامه بدهد. از سوی دیگر سعادت شخصی به سعادت و خوشبختی جامعه او بستگی دارد. از جمله عواملی که می تواند سعادت جامعه را تضمین کند تقوای الهی است.

تقوای الهی یعنی اینکه انسان خود را از آنچه از نظر دین خطاء، گناه و پلیدی شناخته شده، حفظ و صیانت کند و مرتکب آنها نشود. تقوا این نیست که انسان خود را از محیط وعوامل گناه دور نگاه دارد، بلکه انسان باید در روح خود حالت و قوّتی را ایجاد کند که به او مصؤنیت اخلاقی بدهد و در هر شرایطی او را از انجام گناه باز دارد.

تقوا در بینش اسلامی، باید همراه با بصریت و آگاهی باشد و الاّ ضرر آن کمتر از فایده آن نمی باشد.

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ﴿١٢﴾

(موسی) عرض کرد: ای پروردگارم! من می ترسم از اینکه مرا تکذیب کنند.(۱۲)

(موسی) گفت: پروردگارا! می ترسم در اینکه مرا در امر رسالت فرعون و قومش تکذیبکنند و دعوتم را نپذیرند. (و از روی تکبّر و تفرعن رسالتم را قبول نکنند به رد دعوتم قبل از اینکه سخن مرا کامل بشنوند به تکذیب آغاز نمایند و هیچکس در آن مجلس مؤیدمن نباشد ممکن است در آن وقت اندوه‌گین و دلتنگ گردم.

وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ﴿١٣﴾

و سینه ام تنگ می شود و زبانم روان نیست. پس به سوی هارون فرست (۱۳)

«**يضيقُ صَدْرِي**»: اگر تکذیبم کنند، از غم و غصه، سینه‌ام تنگ می‌شود، و (بدین هنگام چنان که باید در مجادلۀ با آنان) زبانم نمی‌گردد،یعنی بطور روان و گویا صحبت کرده نمی توانم. پس (جبرئیل را) به پیش (برادرم) هارون بفرست (و پیغمبرش گردان، تا یاری و کمکم کند). موسی علیه السلام از پروردگار با عظمت میخواهد که: هارون را پیغمبر فرماید (برای تفصیل مراجعه بفرماید به سوره های: قصص آیه ۳۴، مریم آیۀ ۵۳، أنبیاء آیۀ ۴۸).

موسی علیه السلام میگوید: پروردگارا! جبرئیل علیه السلام را با وحی به‌سوی او (هارون) که بیشتر زبان فصیح دارد بفرست و او را نیز با من پیامبری گردان که یاور و پشتیبان من باشد. و مرا در این وظیفه سنگین ودر ادای رسالت و تبلیغ دعوت، یاور و پشتیبان من باشد. در این هنگام هارون علیه السلام در مصر زندگی بسر می برد.

همچنان موسی علیه السلام از پروردگار خویش میخواهد که پروردگارا! به شرح صدر نصیب فرما، من با تمام وجود ماموریتت خویش را می پذیرم، اما

وقتی که من آنجا بروم زبانم بند می آید، چون فرعون «ذی الاوتاد» است، یعنی مخالفانش را میخکوب میکرد، پس به فرشته وحی امر کنید که به سراغ برادرم برود، و او را وزیر من قرار دهد، برای این که بهترین ابزار یک پیامبر برای نشر دین، تبلیغ است وبرادرم از من شیرین‌تر حرف میزند، او را وزیر من قرار بده، و من در اثر این که قبل از نبوتم از یک مظلوم و مستضعفی حمایت کردم، وظالمی را ازپای درآوردم، آنها کینه مرا دارند و ممکن است مرا بکشند، وپیام شماناکام بماند،اگر مراکشتند، برادرم پیام شمارا به مردم برساند.

مفسران در این مورد می نویسند: موسی علیه السلام در مورد درخواست یاور به سه عذر متوسل شده است که عبارتند از: ترس، تکذیب و ضیقی قلب و نارسایی زبان. تکذیب سبب دل تنگی است و دل تنگی سبب بروز اشکال در سخن گفتن میشود، مخصوصاً برای آن که لکنت زبان دارد که گفته است: **«وَ اُحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانِي يفْقَهُوا قَوْلِي»**.

بر انسانها است که در هنگام پذیرش و قبولیت یک مسئولیّت وظیفوی نقاط ضعف خود را نیز بیان کند. و واضح است که: صراحت و صداقت، از جمله صفات بارز انبیا است.

رهبری که: مسؤلیت هدایت، تبلیغ و ارشاد، را به دوش میگرد، باید دارای وسعت صدر باشد. دراین هچ جای شکی نیست که نقاط ضعف را باید جبران کنیم، ولی از زیر بار مسئولیّت، نباید شانه خالی کنیم. پذیرش یا اعطای مسئولیّت‌های بزرگ با وجود ضعف‌ها و کمبودهای قابل جبران، مانعی ندارد. در بیان و رساندن حقّ، نباید از کمی طرفداران حقّ بترسیم و نه از زیادی مخالفان حقّ. و نباید فراموش کنیم که: پیشنهاد مفید و مناسب را الله متعال هم می پذیرد. دلداری و کمک به کسانی که نگرانی دارند، کاری الهی است.

خداوند پشتیبان انبیا است. و از الله متعال میخواهم که مارا هم در رساندن حق کمک و مساعدت فرماید.

وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ﴿۱۴﴾

و آنها (به اعتقاد خودشان) بر [گردن] من خونی دارند و می ترسم مرا بکشند (و این رسالت به پایان نرسد).(۱۴).

«**ذَنبٌ**»: هدف از آن قصاص شخصی ظالم است که با یک مرد مظلوم بنی‌اسرائیلی جنگ داشت، و به هنگام میانجیگری موسی، اشتباهاً توسّط موسی علیه السلام به قتل رسید (مراجعه شود به سوره: قصص آیۀ: ۱۵).

«و» از طرفی «برای آنان بر ذمه من گناهی است لذا می ترسم که مرا بکشند» زیرا من قبلاً شخصی از آنان را کشته‌ام و از من طالب خون وی اند. بناءً من نزد آنها گنهکارم و می ترسم که مرا در برابرش، به قتل رسانند.

باید یادآور شد که: ترس ـ بجز فضلا و علما ـ گاهی بر انبیا علیه السلام نیز دست میدهد و این ترسی است طبعی. به این ترتیب، موسی علیه السلام تمام احتمالات دشوار و چالش های مهمی را که انتظار می رفت با آنها مواجه شود، نزد پروردگارش مطرح کرد. الله تعالی برایش فرمورد:

قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ﴿۱۵﴾

گفت: نه چنین نیست، شما دو نفرآیات ما را ببرید، البته ما با شما (هستیم و) شنونده ایم.(۱۵)

خداوند پشتیبان أنبیاء است. وآگاهی دقیق و لحظه به لحظه در مأموریّت های مهم، یک ضرورت حتمی و واجبی می باشد.

«**قَالَ كَلَّا**» الله میفرماید: نه، هرگز تو را به قتل نمی رسانند. امام قرطبی گفته است: این عبارت موسی را از این منع میکند که شک و تردید را به دل راه ندهد، و او را تشویق می‌کند که به خدا اعتماد و اطمینان داشته باشد؛ یعنی به

خدا اعتماد کن و ظن و گمان را کنار بگذار و مطمئن باش که قدرت کشتن تو را ندارند (تفسیر قرطبی ۹۲/۱۳).

«**فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا**» تو و هارون با دلایل و معجزات درخشان بروید.

«**إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ**»: من با شما هستم و شما را یاری می دهم و گفته‌ی شما و جواب آنها را می شنوم. به خاطر احترام و شرمی که در پیشگاه الله متعال دارند صیغه‌ی جمع «**مَعَكُمْ**» را آورده و از آن قصد تثنیه را کرده است و در خطاب به صورت جمع با آنها برخورد کرده است. (البحر المحیط ۸/۷)

طوریکه در فوق هم یادآور شدیم، ماجرای داستان قتل قبطی درمصر توسط حضرت موسی علیه السلام در(آیه ۱۵ سورۀ قصص) با تمام تفصیل بیان یافته که اگرخواستار معلومات مزید در زمینه باشید، میتوانید بدان مراجعه بفرماید.

این داستان درمنطقه موجی ایجاد کرد که به اثر آن حضرت موسی مجبور به فراراز سرزمین شد و این عمل موسی طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم؛ گرچه به قصد کشتن آن شخص نبود، بلکه برای حمایت از مظلومی بود، ولی باعث شد که موسی علیه السلام در نزد فرعونیان چهره‌ای قاتل پیدا نماید، و هنگامی که موسی به مقام نبوّت رسید به خداوند گفت: می‌ترسم ماجرای کشته شدن آن مرد قِبطی مانع کارم شود. (از کلمه‌ی »کَلّا« استفاده میشود که عمل موسی قتل عمد نبوده است.

فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴿۱۶﴾

پس به سوی فرعون بروید و بگویید: همانا ما فرستادۀ: پروردگار جهانیان هستیم.(۱۶)

الله تعالی به حضرت موسی علیه السلام دستور داد: تا همراه با معجزات به سوی فرعون ستمکار و قومش بروند و به او بگویید: ما از جانب پروردگار

عالمیان آمده‌ایم تا تو را به راه راست هدایت کنیم.و متیقّن باشند که او خود ـ به علم و نصرت و تایید و نگهداشتش ـ با ایشان است؛ سخنان شان را میشنود و احوالشان را می داند.

«رَسُولُ» (رَسُول: رُسْل و رُسُل و أَرْسُل و رُسَلَاء: فرستاده شده) علّت این کلمه به صورت مفرد آمده است نه به صورت مثنّی؛ یعنی (رَسُولا)، این است (رَسُول) مصدر و به معنی (رِسالَة) است.کلمه رسول بر مفرد و تثنیه و جمع ـ هر سه ـ اطلاق می شود پس یک‌تن هم رسول است، دو تن هم رسول است و سه تن نیز بنابر این، خطاب در آیه متبرکه شامل موسی و هارون می شود، گویی اتحاد و اتفاق آنها بر یک شریعت، آن دو را چون یک رسول واحد قرار داده است. به قولی معنای آن این است: بگویید؛ هر یک از ما رسول رب العالمین هستیم.

أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ﴿۱۷﴾

با این وصف، بنی اسرائیل را [آزاد کن و] با ما بفرست.(۱۷)

حضرت موسی علیه السلام وهارون به فرعون گفت: مضمون رسالت ما «این» است «که بنی اسرائیل را با ما بفرست» یعنی ای فرعون! آنان را از یوغ بردگی و بندگی رها کن تا با ما از مصر بیرون روند.

وبدینترتیب موسی علیه السلام وهارون علیهم السلام میخواستند تا بنی اسرائیل را از چنگال بردگی و استبدادش فرعونیان آزاد و رها گرداند وآنان را از مصر بیرون ببرند.

قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ﴿۱۸﴾

(فرعون) گفت: آیا ما تو را در طفولیت در میان خود پرورش ندادیم؟ و سالهائی از عمرت را در میان ما به سر نبردی؟(۱۸)

بعد از اینکه موسی و هارون علیهم السلام نزد فرعون آمدند و هدف و مضمون رسالت خویش را به فرعون بیان نمودند.

اولین حرفی که موسی علیه السلام به نزد فرعون بیان داشت، این بود که ما فرستاده رب العالمین هستیم، یعنی توحید حق است وحی و نبوت نیز حق است، حضرت موسی علیه السلام قبل از طرح همه ای موضعات به ذکر این دو اصل از اصول اساسی اسلام پرداخت. بعد از ذکر این دو اصل گرانبها: فرعون با کبر و نخوت و منّت گذاری به موسی علیه السلام گفت:

زمانیکه تو طفلی خرد سال بودی؛ آیا این ما نبودیم که تو را در کودکی در خانه خود پرورش دادیم در حالیکه سایر اطفالی ذکوری که از بنی اسرائیل در همان سال به دنیا می آمد آنرا می کشتیم، ولی تو را استثناء قرار دادیم و به قتل نرساندیم؟ و آیا تو نبودی که: سال هایی از عمرت را در ناز و نعمت ما به سر بردی؟

«**وَ لَبِثْتَ فِينا مِنْ عُمُرِکَ سِنِينَ**»: و سال های مدید در میان ما نبودی و با تو نیکی نکردیم و حفظ و سرپرستی تو را به عهده نگرفتیم؟ مقاتل گفته است: آنها طی سی سال از موسی مراقبت کردند.

مفسران می نویسند: حتی موسی علیه السلام از لباسهای فرعون می پوشید، از مرکب های سواری وی استفاده می‌کرد و به نام فرزند وی نامیده می‌شد سپس بعد از گریختن از مصر ده سال در مدین ماند آنگاه مجدداً به میان فرعونیان بازگشت و به مدت سی سال دیگر آنان را به سوی الله دعوت می‌کرد سپس بعد از غرق شدن فرعون و قومش نیز پنجاه سال دیگر زندگی کرد. «تفسیر انوار القرآن»

خواننده گان گرامی!
توجه باید کرد که: منّت گذاشتن و به رخ کشیدن، از خصوصیات خاصی مستکبران است. فرعون در این سخنان می خواهد بر موسی منت نهد و او را خوار و تحقیر کند. و در نهایت میگوید: که تو را پرورش دادیم و با تو نیکی کردیم؟ پس تو کجا و این مسأله که ادعا می کنی کجا؟
ولی نباید فراموش کنیم اگر کسی را بزرگ کردیم، یا هم در امور تربیتی اش کمک کردیم، یا هم درامر ازدواج ومسکن وامثال آن به او کمکی کردیم، نباید با این دلیل و بهانه، سخن حقّ او را نپذیریم.
موسی علیه السلام که سال های طویلی بر دسترخوان فرعون نان خورده بود، قرار نه بود که تسلیم او شود و در ابلا غ رسالت آسمانی خویش کوتاهی کند و به اصطلاح در مقابل گفتار فرعون سکوت اختیار نماید. حقّ نان و نمک آن نیست که صاحب حقّ را به حال خود رها کنیم و اشتباهات او را هم بپذیریم.
(حضرت موسی علیه السلام نان و نمک فرعون را خورده بود، ولی او را به حال خود رها نکرد.).

وَفَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴿۱۹﴾

و (سرانجام) آن کاری را (که با قبطی نه باید انجام میدادی) انجام دادی (و یک نفر از ما را کشتی) از ناسپاسان هستی.(۱۹)
فرعون در ادامه صحبت های خویش به موسی علیه السلام گفت: «**وَ فَعَلْتَ فَعْلَتَکَ اَلَّتِي فَعَلْتَ**» و پاداش مراقبت و تربیت ما را این چنین دادی که نعمت ما را ناسپاس شدی، در ضمن نباید فراموش کنی که: تو جرم بزرگی را نیز مرتکب شده‌ای؛ آن روز که مرد قبطی را کشته و پا به فرار نهادی. استفاده از عبارت (فعلهٔ) برای نشان دادن خوف وهیئبت و هراس و بزرگی موضوع است و منظور قتل قبطی است.

«**وَ أَنْتَ مِنَ اَلْكَافِرِينَ**»: پس تو از ناسپاسان نعمتم و منکران ربوبیتم هستی و احسانم را قدر و ارج نگذاشته‌ای.

ابن عباس رضی الله عنه گفته است: یعنی تو نسبت به احسان و نعمت ما ناسپاسی؛ زیرا فرعون از معنی کفر سر در نمی آورد. (حسن گفته است: یعنی تو به خدایی من کافری. ولی طبری نظر ابن عباس رضی الله عنه را ترجیح داده است که روشن‌تر است).

فرعون با دو جمله، نبوّت موسی علیه السلام را زیر سؤال برد: الف: تو نزد ما قاتل هستی و قاتل که پیامبر نمی شود.

ب: ما تو را بزرگ کردیم، چگونه الطاف ما را کفران و ناسپاسی میکنی، ناسپاس که پیامبر نمی شود.

آیات بعدی جواب منطقی حضرت موسی علیه السلام با این زیبای چنین بیان می دارد:

قَالَ فَعَلْتُهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ﴿۲۰﴾

(موسی علیه السلام) گفت: من آن کار را انجام دادم که (به علم و دانایی نبوت) از بی‌خبران بودم.(۲۰)

موسی علیه السلام گفت: بلی! من آن شخص را قبل از نبوتم و پیش از آنکه پروردگارم بر من وحی بفرستد و مرا با رسالت گرامی بدارد، کشتم؛ در ضمن من قصد کشتن او را نداشتم بلکه می‌خواستم او را ادب کنم و در کشتن او تعمدی نداشتم. منظور موسی علیه السّلام گمراهی از راه هدایت نیست؛ زیرا از همان طفولیت معصوم بود. ابن عباس (رض) گفته است: **وَ أَنَا مِنَ اَلضّالِّينَ** یعنی من الجاهلین. (تفسیر صفوات التفاسیر).

فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴿۲۱﴾

و چون از شما ترسیدم از شما گریختم، پس پروردگارم به من علم و فهم بخشید و مرا از پیغمبران گردانید.(۲۱)

باید گفت که دربرخی از اوقات اقرار، یک ارزش است. طوریکه در سوره قصص داستان حضرت موسی را به تفصیل بیان داشتیم و در آن امده است: آنگاه از سرزمین شما به سرزمین مدین گریختم؛ زیرا از آسیب شما بر جان خود بیمناک بودم. فرار از طاغوت، مقدّمه‌ی دریافت الطاف الهی است، پس الله متعال مرا با نبوت و دانش گرامی داشت و به رسالت مشرّفم گردانید.

«**وَ جَعَلَنِي مِنَ اَلْمُرْسَلِينَ**»: و مرا به پیامبری برگزیده و نزد توفرستاده است، اگر ایمان بیاوری درامان می‌مانی و اگر انکارکنی نابود می شوی.

وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدْتَ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴿٢٢﴾

و آیا این نعمتی است که (آن را) بر من منت می نهی؟ در حالیکه بنی اسرائیل را به بردگی گرفته‌ای.(۲۲)

اما تو ای فرعون! چگونه بر من منت می نهی که با من نیکی کرده‌ای در حالیکه قوم مرا به بردگی کشیده‌ای؟ (معنی گفته‌ی مقاتل همین است)

موسی علیه السلام به جواب فرعون می گوید: من باید در خانه‌ی پدرم بزرگ می شدم، چرا پدرم را به بردگی کشاندی که من به اجبار در خانه‌ی تو بزرگ شوم، آیا این، نعمت است که آن را سپاس گزارم و یا اسارت است؟! آیا این هم نعمتی است که بر من منت می‌نهی که مرا در کودکی پرورش داده‌ای، در همان حالیکه قوم و قبیله من بنی‌اسرائیل را برده ساخته وآنان را کشتی؟ اگر تو پسران نوزاد بنی‌اسرائیل را نمی‌کشتی، قطعاً مادرم مجبور نمی شد که مرا در دریا بیندازد پس آنچه را که سببش شکنجه و عذابت بود، به‌عنوان منت و احسان به رخ من نکش.

ابن کثیر میفرماید: در مقابل بدی‌هایی که نسبت به بنی اسرائیل کرده‌ای و آنها را به صورت برده و خدمتکار درآورده‌ای، نیکی و احسانی که با من کرده‌ای به چشم نمی خورد. آیا نیکی تو با یک نفر از آنها بدی تو را با مجموع آنان جبران میکند.! (ابن کثیر ۶۴۵/۲)

وامام طبری میفرماید: یعنی آیا بر من منت می نهی که بنی اسرائیل را به بردگی کشیده‌ای؟!

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۲۳ الی ۳۱) بخش دوم، مناظره میان موسی علیه السلام و فرعون پیرامون «**إله**»: بحث ادامه می یابد طوریکه میفرماید:

قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ﴿۲۳﴾

فرعون گفت: و پروردگار عالمیان چیست؟(۲۳)

«**مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ**»: گمان می رود فرعون این سخن را برای تجاهل و تحقیر مطرح کرده باشد.

فرعون از موسی علیه السلام درباره پروردگار جهانیان پرسید؛ از همان کسی که او به سوی توحدیش در عبادت میخواند. پرسید که: صفت پروردگار جهانیان چیست؟

فرعون با کمال نخوت و خود خواهی گفت: این که گمان می‌کنی پروردگار عالمیان است کیست؟ یعنی: او دیگر چه کسی است که می پندارد بجز من پروردگار جهانیان است؟

آیا غیر از من خدایی هست؟ زیرا من جز خود، دیگر پروردگاری را برای جهانیان نمی شناسم؟چون منکر وجود صانع بود و همواره به قومش می‌گفت: «**وَ قالَ فِرْعَوْنُ يا أَيُّهَا الْمَلَأُ ما عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرِي**» (وفرعون گفت: ای بزرگان قوم! (اگر چه) من جز خودم معبودی برای شما نمی شناسم)..(آیه ۳۸ سوره قصص)

خوانندگان گرامی!

در آیۀ مبارکه (۱۰۲ سورۀ اسراء) آمده است: «**قالَ لَقَدْ عَلِمْتَ ما أَنْزَلَ هؤُلاءِ إِلّا رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ بَصائِرَ وَ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يا فِرْعَوْنُ مَثْبُوراً**»(موسی علیه

السلام گفت: قطعاً می‌دانی که این (معجزات) را جز پروردگار آسمان‌ها و زمین برای بصیرت شما نفرستاده است و من تو را ای فرعون! هلاک شده می‌پندارم.)
از فحوای آیه مبارکه معلوم است که: فرعون در درون خود، الله تعالی را میشناخت. ولی به ظاهر خود را ربّ اعلای مردم می دانست.
در این هیچ جای شکی نیست که: در بسیاری از اوقات مستکبران به خاطر حفظ تاج و تخت، خود را به نادانی و به اصطلاح به غفلت می زنند.
قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ﴿۲۴﴾
(موسی علیه السلام) جواب داد: خدای آسمانها و زمین است و آنچه ما بین آنهاست، اگر اهل یقین هستید.(۲۴)
پروردگار همان ذاتی است که مالک و متصرف خلق، کار پرداز و مدبّر امور هستی و فرمانروای آسمانها و زمین و هر چیزی است که در مابین آنهاست.
دریا ها و بیابان ها و کوه و درختان و گیاه و میوه و دیگر مخلوقات عجیب را خلق کرده است.
«**إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ**»: اگر دارای قلبی مطمئن و بصیرتی نافذ هستید، و اگر به این حقیقت یقین دارید، به وی ایمان آورید.
علما میگویند؛ ذات پروردگار قابل شناسایی نیست، بلکه ذات پروردگار باعظمت را از راه آفریده‌هایش باید شناخت و معرّفی کرد. «**رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ**» (طوریکه فرعون از چیستی وچگونگی الله تعالی سؤال کرد، ولی موسی علیه السلام ازآفریده‌های او جواب داد چون ذات قابل شناخت نیست).
قرآن میگوید: دعوای أنبیاء با مخالفانشان بر سر ربوبیّت خداوند یعنی مدیریّت و قانون گذاری خداوند و لزوم اطاعت از دستورات اوست وگرنه مخالفان آنان، اللّه را به عنوان خالق جهان قبول داشتند. سخن کسانی که امروز

میگویند: دین از سیاست جداست، همانند سخن کسانی است که میگویند: حساب آفریدن جهان به اراده خداوند از حساب اداره کردن آن جداست.
(خداوند خلق کند، ولی ماحکومت کنیم) قرآن وعقل، حقّ ربوبیّت و تکلیف کردن و اطاعت شدن را تنها از کسی میداند که خالق است، نه دیگران. کسی که آفرید می داند چه قانونی وضع کند. «**أَلا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللّطِيفُ الْخَبِيرُ**»(آیه ۱۴ سوره ملک) (آیا کسی که آفرید، (از حالات آفریده خود) آگاه نیست؟ در حالیکه او باریک بین و آگاه است).
برخی از مفسران جمله: «**إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ**» را در آیهٔ مبارکه این گونه معنا کرده‌اند که موسی علیه السلام گفت: من می دانم که سؤال شما برای فهمیدن نیست، بلکه برای طفره رفتن است، ولی اگر شما در جستجوی حقیقت باشید، در نظم ونظام هستی فکر کنید، ربوبیّت ویکتایی او را خواهید فهمید.

قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ﴿۲۵﴾

[فرعون از روی مسخره] به اطرافیانش گفت: آیا نمی شنوید؟ (که موسی چه میگوید؟) (۲۵)
«**أَلا تَسْتَمِعُونَ**»: آیا گوش فرا میدهید؟! آیا میشنوید؟! این سخن جنبه تعجّب و در ضمن معنی و مفهوم ریشخند زدن را میرساند.
فرعون ملعون به اطرافیانش می افزاید که از کار موسی تعجب نمی کنید؟ من از حقیقت الله از او می پرسم، اما او به صفات خدا مرا جواب میدهد. آنگاه موسی جواب داد و به دلیل و بیان خود افزود و گفت:

قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ﴿۲۶﴾

(موسی) گفت: پروردگار شما و پروردگار نیاکان پیشین شماست.(۲۶)
«**رَبُّكُمْ وَ رَبُّ...**»: اشاره به دو نکته است:

۱- متوجّه ساختن فرعون و فرعونیان به نشانه‌های موجود در انفس، یا تذکّر خودشناسی

۲ - قلم بطلان کشیدن بر ادّعای ربوبیت فرعون زمان و فرعونهای دوران. (تفسیر «ترجمهٔ معانی قرآن» مصطفی خرمدل).

همچنان عبدالرؤف مخلص هروی در «تفسیر انوار القرآن» مینویسد: پس موسی علیه السلام برای شان روشن کرد که فرعون ـ چنانکه ادعا میکند ـ پروردگار نیست بلکه پرورش یافته است. یعنی: چگونه کسی را پرستش میکنید که اویکی از خود شماست، او نیز چنانکه شما آفریده شده‌اید، آفریده شده و برایش آبا و اجدادی بوده است که چون آبا و اجداد شما فنا شده‌اند.

قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ﴿۲۷﴾

[فرعون] گفت به یقین پیامبرتان که به سوی شما فرستاده شده است، دیوانه است.(۲۷)

«**أُرْسِلَ إِلَيكُمْ**»: فرعون خواست با تعبیر «به سوی شما فرستاده شده است» خشم مردم را برانگیزد، و ایشان را به تکذیب موسی وادارد.

خوانندگان گرامی!

فرعون در این مباحثه بالای موسی عصبانی میشود خطاب به حاضرین و اطرافیان خود نموده میگوید: حقیقتاً موسی که مدّعی رسالت است دیوانه شده و عقل خود را از دست داده است؛ زیرا او سخن دیوانگان را میگوید.

توجه باید کرد: خصوصیات؛ طاغوت ها همین است، زمانیکه مواجه با منطق حقّ و حقیقت میشوند، از اصل بحث به طفره می روند. خصوصیت مستکبر همین است که هرگز حقّ را نمی پذیرند و شخصیت خود را از مردم جدا میداند. و از تواریخ انبیا بر می آید که از قوی ترین حربه های مخالفان انبیا،

همانا تهمت زدن ناروای اصطلاح جنون است. «**لَمَجْنُونٌ**» واقعاً کسی که از استدلال عاجز باشد، دست به تهمت و ناسزاگویی می‌زند.

بر دعوت گران و مبلغین است که در راه روشنگرین باید از استدلال ها و دلایل غیر منطقی وغیر مواجه جانب مقابل خسته و درمانده شوند، بلکه باید با استدلال اهداف خود را تکرار کند، و در ضمن درکار و فعالیت روشنگری خویش سعه‌ی صدر داشته باشد.

موسی علیه السلام به تمسخر فرعون اهمیتی نداد و به توضیح منطق خویش و ارایه کردن دلیلی محکم‌تر از دلیل دوم ارائه داد و گفت:

قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ﴿۲۸﴾

(موسی) گفت او پروردگار مشرق و مغرب و آنچه در میان این دو است میباشد اگر عقلمند هستید.(۲۸)

موسی علیه السلام به استدلال وبیان دلایل وبراهین را به فرعون ادامه داد وگفت: بی‌گمان پروردگارم که مرا فرستاده است، آفریدگار مشرق و مغرب و مابین آنها، آفریدگار نور و ظلمت در آنها و مدبّر و کارگردان آنهاست.

این منظری است که هر عاقل و جاهلی همه روزه آن را مشاهده میکند؛ از این رو گفت: «**إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ**» پس اگر از عقلی پویا بر خوردار باشید، به یقین میدانید که این حقّ اوست تا به یگانگی مورد پرستش قرار گرفته و چیزی با وی شریک آورده نشود. یعنی: ای فرعون! اگر تو و همراهانت از اهل خرد و تعقل هستید، حقیقت همین است که گفتم.

از فحوای آیهٔ مبارکه هذا معلوم میشود که: أنبیاء مؤدّب سخن می‌گویند.

(فرعون به موسی علیه السلام گفت: «**لَمَجْنُونٌ**»، امّا موسی علیه السلام در جواب گفت: «**إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ**» اگر بیاندیشید سخن مرا میفهمید). واقعاً

همرسیدن به توحید، به تعقّل ضرورت است (کفر و شرک، محصول بی عقلی است).

محمد علی صابونی در تفسیر خویش صفوۀ التفاسیر مینویسد: این بلیغ ترین دلیلی است که پشت باطل را دو نیم میکند. همان طور که ابراهیم علیه السلام خطاب به نمرود گفت: «**قالَ إِبْراهِيمُ فَإِنّ اللّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِها مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الّذِي كَفَرَ وَ اللّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّالِمِينَ**«(آیه۲۵۸ سوره بقره) (ابراهیم علیه السلام گفت: خداوند آفتابرا از مشرق می‌آورد، پس تو (که میگویی حاکم بر جهان هستی،) خورشید را از مغرب بیاور. (در اینجا بود که) آن مرد کافر مبهوت و وامانده شد. و خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند.)

همچنان در این آیۀ مبارکه: زمانیکه فرعون درمانده شد و دیگر استدلالی نیافت موسی علیه السلام را تهدید به تهدید کرد و گفت:

قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ ﴿۲۹﴾

[فرعون] گفت: اگر غیر از من معبودی اختیار کنی، حتماً تو را از زندانیان قرار خواهم داد.(۲۹)

«**الْمَسْجُونِينَ**»: زندانیان یکی از خصوصیت طاغوت ها و مستکبرین همانا تهدید است، زمانیکه از ارایه منطق باز می مانند آغاز به تهدید وتخویف میکنند. در این آیه مبارکه ملاحظه میشود که فرعون ازشیوه تهدید استفاده میکند وبه موسی علیه السلام میگوید: «**لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ**» اگر خدایی جز من را بپرستی یقیناً تو را به سزای مخالفت با فرمان خود زندانی خواهم کرد. دیده شدکه فرعون برای مجبور کردن موسی به ترک رسالتش و فریب قوم خود، شیوه تهدید و اعمال زور و زنجیر را در پیش گرفت.

مفسران گفته اند: زندان فرعون زندان عادی مثل سایر زندان ها نبود، زندان فرعون زندان وحشتناکی بود، زندانی در زندان فرعون را کوته قلفی زیر زمینی می بردند، که زندانیان، نه جایی را میدید و نه صدایی را می شنیدند، و تا زمان مرگ در آنجا زندانی می بودند. زیرا فرعون به موسی علیه السلام نه گفت که: «**لأسجننک**» بلکه گفته أست: «**لَأَجْعَلَنَّکَ مِنَ اَلْمَسْجُونِینَ**»؛ زیرا زندانش از قتل سختتر بود.

در التسهیل در تفسیر (آیهٔ ۲۹) «**قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ**» مینویسد: بعد از اینکه فرعون خدا را انکار کرد، گفت:«**قٰالَ فِرْعَوْنُ وَمٰارَبُّ اَلْعٰالَمِینَ**» موسی در جواب گفت: «**رَبُّ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ**» پس فرعون با ابراز تعجب از سخن موسی گفت: «**أَلاٰ تَسْتَمِعُونَ**»، آنگاه موسی دلیل محکم تری ارائه داد وگفت: «**قالَ رَبُّکُمْ وَ رَبُّ آبٰائِکُمُ اَلْأَوَّلِینَ**»؛ زیرا در نزد خردمندان وجود انسان و پدرانش روشن ترین دلایل و براهین بر وجود خالق دانا می باشد؛ چون نزدیکترین چیز به انسان همانا خود اوست، و به وسیله ی آن بر وجود خالق استدلال میکنند. پس وقتی این حجت نمایان شد فرعون ازجواب دادن خود را تیر کرد وبه اصطلاح آنرا نادیده گرفت وبه طریق مغالطه موسی را متهم به دیوانگی کرد، و نظر خود را با تحقیر و استهزاء تقویت کرد و گفت: «**إِنَّ رَسُولَكُمُ اَلَّذِي أُرْسِلَ إِلَيكُمْ لَمَجْنُونٌ.**» آنگاه موسی در استدلال افزود: «**رَبُّ اَلْمَشْرِقِ وَ اَلْمَغْرِبِ**»؛ چون طلوع و غروب آفتاب دلیلی است آشکار و هیچ کس نمی‌تواند آن را انکار کند و آن را به غیر خدا نسبت بدهد.

وقتی فرعون در استدلال درمانده شد، به سلطه و زور بازگشت و موسی علیه السلام را به زندان تهدید کرد. آنگاه موسی علیه السلام با ارائه‌ی معجزه به

استدلال پرداخت و چون هنوز امیدوار بود ایمان بیآورد، به آرامی گفت:. (تفسیر صفواۀ التفاسیرعلی صابونی).

قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ﴿٣٠﴾

[موسی علیه السلام] گفت ولو معجزه‌ای آشکار برایت بیاورم؟(۳۰)

«**شَيْءٍ**»: چیز. مراد معجزه دالّ بر وجود خدا و درستی پیغمبری موسی علیه السلام است. (تفسیر نور مصطفی خرمدل) دیده میشود درآن جا که منطق تأثیر نکند، نشان دادن معجزه لازم می افتد، موسی علیه السلام به جواب فرعون گفت: چگونه؛ آیا درحالیکه من بر صحت رسالت و درستی دعوتم دلایلی قاطع و برهان‌هایی درخشان بیاورم بازهم مرا زندانی می کنی؟!

آمادگی قبلی، در مبارزه شرط موفقیّت و پیروزی بر دشمن است. موسی علیه السلام می دانست که عصا را اژدهار میکند و کف دستش نورانی میشود، لذا باقدرت تمام گفت:«**جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ**» (ولو معجزه‌ای آشکار برایت بیاورم)

قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴿٣١﴾

(فرعون) گفت: ای موسی! اگر (در ادعایت) از راستگویان هستی، پس آن (چیز آشکار) را بیاور.(۳۱)

«فَأْتِ بِهِ»: یعنی آنرنشان بده وآنرا بیاور که این چگونه معجزه که تو در اختیار داری.

فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ﴿٣٢﴾

در این هنگام موسی علیه السلام عصای خود را انداخت و ناگهان اژدهای نمایان شد.(۳۲)

واقعاً عصا به اذن الله متعال به اژدهاری بزرگی مبدل شد که: حقیقتاً و نه از روی تخیل آنگونه که ساحران می‌کنند ـ بر روی زمین به راه رفتن آغاز کرد.

معجزات أنبیاء روشن و روشنگر است، نه وهم و خیال:

دیده می شودکه: معجزات انبیا چون وابسته به قدرت الهی است، نیاز به تمرین ندارد و لازم نیست که تدریجی باشد. بلکه «**فَإِذا هِيَ**» (یعنی عصا به یک بارکی وناگهانی به مار بزرگ مبدل شد).

اژدهار موسی علیه السلام در کمال روشنی نمایان شد و دارای پاها و دهانی بس بزرگ و شکل و جسمی هول‌انگیز و مخوف بود. واقعیت هم اینست که: در مقابل اشخاصی یاغی وسرکش و متمرد باید کاری چشمگیر وکوبنده انجام داد.

امام رازی صاحب تفسیر کبیر میفرماید: «چون عصا به اژدها تبدیل شد، به‌اندازه یک مایل به آسمان جهید، سپس رو به‌سوی فرعون فرود آمد درحالیکه به موسی علیه السلام میگفت: ای موسی! هرچه میخواهی به من فرمان بده! و فرعون التماس کنان میگفت: ای موسی! به نام کسی که تو را به رسالت فرستاده است از تو میخواهم که او را بازداری و اجازه ندهی که به من حمله کند. سپس موسی علیه السلام آن را گرفت و مجدداً به عصا تبدیل شد». (تفسیر انوار القرآن).

قابل یاد آوری است که معجزه تبدیل شدن عصای موسی علیه السلام به اژدهارکه به اِذن واجازه پروردگار صورت گرفت ده بار ومعجزه نورانی شدن دست موسی علیه السلام، پنج مرتبه درقرآن عظیم الشأن تذکر رفته است.

مفسران می نویسند که: در اوّلین مرحله‌ای که موسی علیه السلام عصا را رها کرد به صورت مار کوچکی در آمد، چنانکه در سوره نمل آیه‌ی ۱۰ آمده: «**جَانٌّ وَلّى مُدْبِراً**»، ولی در برابر طاغوتِ گردنکش، به صورت اژدها در آمد و این شاید به خاطر آن باشد که برای هر مخاطبی باید حرفی زد و عملی مقابل آن را انجام داد.

وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ﴿۳۳﴾

و دست خود را از گریبانش بیرون آورد، که ناگاه سپید و درخشان به چشم بینندگان آشکار گردید.(۳۳)

«**نَزَعَ**»: بیرون آورد. یعنی دست خود را از گریبان بیرون آورد (سوره: نمل آیه ۱۲).

«**بَيْضَآءُ**»: سفید. که می درخشید.

قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ﴿۳۴﴾

(فرعون) رو به در باریانش کرد وگفت: این مرد جادوگر بسیار ماهر و داناست.(۳۴) بدین ترتیب فرعون میخواست قوم خود را از پذیرش معجزه‌ی موسی علیه السلام منصرف کند، خوف و هراس داشت که مبادا قوم از موسی علیه السلام پیروی کنند، بناءً وی را متهم به جادو وسحرکرد وگفت: «**لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ**»، در حالیکه همین فرعونیان بودند که به حضرت موسی علیه السلام لقب جنون «**لَمَجْنُونٌ**» داده بودند، و حالا از اتهام جنون گذشتند و اتهام بستند که او ساحر می باشد.

يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ﴿۳۵﴾

میخواهد باجادوی خود شما را از سر زمین تان بیرون کند، اکنون شما چه رأی می دهید؟ (۳۵)

داکتر مصطفی خرمدل مفسر تفسیر نور: در باره جلمه: «**مَاذَا تَأْمُرُونَ؟**» مینویسد: فرمان شما چیست؟ این سخن بیانگر سقوط فرعون از ادّعای خدائی و دل جوئی او از سران به هنگام ضعف خود و غلبه موسی علیه السلام است.

معجزه عصا حضرت موسی علیه السلام و بخصوص معجزه ید بیضا فرعون را چنان تحت تأثیر خویش قرار داد که ادعای پروردگاری خویش را فراموش

کرد، بناءً دست به کمک و مساعدت قوم خویش پیش کرد تا نظر آنان راجلب و دوستی و پشتیبانی آنان را به سوی خود بکشاند زیرا با درخشش معجزه موسی علیه السلام، ربوبیت ادعایی وی در شرف زوال و اضمحلال قرار گرفته بود.

فرعون کوشش میکند تا ازطریق تحریک قوم به هدف خود نایل شود، او محتاج کمک و مساعدت قوم بود، ازآنها راه وچاره میخواهد و میگوید: «**فَما ذاتَأْمُرُونَ**» فرعونی که به موسی علیه السلام میگوید: اگر معبودی غیرازمن بگیری تورا زندانی میکنم، امروز محتاج اطرافیان و در باریان خوداست.

فرعون به اطرافیان خود میگوید: هدف موسی این است که با این سحر خود، شما را از سرزمین تان بیرون کرده و خودش بر آن مسلّط شود. پس اینک به من در مورد وی چه مشوره می دهید تا به رأی و نظر شما عمل کنم.

دیده میشود که: دروغ، تزویر وعوام فریبی، شیوه‌ی همیشگی طاغوت‌ها است. اطرافیان بی اراده و متملّق، که در چهار واطراف فرعون نشته بودند حتّی در ادای کلمات از فرعون تقلید به عمل می آوردند و همان جملات فرعون را: «**لَساحِرٌ عَلِيمٌ**» و «**يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ**» را تکرار میکردند. قابل تذکر است که این جمله، در این دو آیه مبارکه از زبان فرعون است، ولی در سوره‌ی اعراف آیات ۱۰۹ و ۱۱۰، همین کلمات از زبان اطرافیان اوست و حتّی حرفی کم و زیاد نکرده‌اند.

برخورد چندگانه فرعون با موسی علیه السلام:

از آیات متذکره معلوم میشود که: در اولین برخورد فرعون به اهانت حضرت موسی علیه السلام می پردازد و میگوید: «**أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينا وَلِيداً**» آیا ما تو را بزرگ نکردیم.

ودر برخورد دوم؛ همین فرعون است که: حضرت موسی علیه السلام رامورد تمسخر قرار میدهد و او را: «**لَمَجْنُونٌ**» تو دیوانه هستی. خطاب می نماید.

در قدم سوم؛ او را تهدید میکند و برایش میگوید: «**مِنَ الْمَسْجُونِينَ**» تورا زندانی خواهیم کرد.

و در قدم چهارم: او را به تهمت جادوگر و ماهر متهم نموده میگوید: «**لَساحِرٌ عَلِيمٌ**» تو ساحر ماهر هستی.

و در نهایت: موسی علیه السلام را متهم کرد که وی میخواهد «**يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ**» که با این سحر خود شما را از سر زمین تان بیرون کرده و خودش بر آن مسلّط شود.

خوانند گان محترم!

در آیات متذکره که موضوع گفتگوی موسی علیه السلام با فرعون، جریان داشت، هیچ نامی از هارون علیه السلام در میان نیامد، علت آن اینست که در موضع رسمی باید جوابات از طرف رهبر تعیین میشود. و همانا صرفاً به نام موسی علیه السلام اکتفا شده است.

إفترأت و نسبتهای ناروا به پیامبران:

در طول تأریخ دشمنان دین درقدم اول با پیامبران مواجهه و مقابله فرهنگی پرداخته اند، وبه اصطلاح در برابر استدلال پیامبران در حد وسعشان استدلال بعمل آورده اند، اما واضح است که در این بخش حریف مناسبی نبوده‌اند، و پیامبران با منطقی قویتر ومعقولترسستی مدعیات دین ستیزان رابرملا ساخته اند. دشمنانان دین پس از شکست در مباحثات علمی و منطقی و ارایه دلیل مقنع به شیوه های ضد فرهنگی تکذیب، استهزاء و ترور شخصیت پیامبران پرداختند، و به آنان نسبتهای ناروا زده وآنان را به مجنون، شاعر، کاهن و ساحر متهم ساخته وآنان را دروغگو خطاب کرده‌اند.

ودر برابر پیام صریح و روشن و دل نشین پیامبران مانع تراشیده‌اند تا آن پیام به گوش مردم نرسد، مردم را تشویق کرده‌اند که دست در گوش شان فرونهند تا پیام پیامبران را نشنوند، چراکه نیک دریافته اند، هرکس که آن پیام ها را بشنود و به مریضی قلبی یعنی عناد و دشمنی مبتلا نباشد، این منطق را میپذیرند ودر نهایت ایمان می آورند، پس کاری می کردند که مردم پیام برحق انبیا را نه شنوند، و طوریکه در فوق یاد آور شدیم؛ با ترور شخصیت و بدنام کردن پیامبران مردم را از قضاوت صحیح منحرف می ساختند.

دین ستیزان با افترا ودادن نسبتهای ناروا می کوشند افکار عمومی را نسبت به پیامبران بدبین سازند.

عمده ترین تهمت ها و إفترأت که با پیامبران می بستند عبارت بودند:

اِتهام نسبت سحر و جادو:

اتهام اولی و همیشگی مخالفین و دشمنان پیامبران همین است که آنان را جادوگر و ساحر برای مردم معرفی داشته اند. طوریکه در (سورۀ ۵۲: ذاریات) آمده است: «**كَذلِكَ ما أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلّا قالُوا ساحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ﴿۵۲﴾**((ای پیامبر!) بدین گونه (که تو را تکذیب کردند) پیشینیان اینان نیز هیچ پیامبری برایشان نیامد مگر آنکه گفتند: جادوگر یا دیوانه است.) دشمنان دین در همۀ ادوار در مواجهه با پیامبران نفوذ کلام آنها را به سحر یا جنون نسبت داده‌اند.

طوریکه در (۱۰۹ سوره اعراف) «**قالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنّ هذا لَساحِرٌ عَلِيمٌ﴿۱۰۹﴾** (اشراف و اطرافیان قوم فرعون گفتند: همانا موسی ساحری بسیار ماهر و داناست.) وباز در (۱۱۰ سوره اعراف) میفرماید:«**يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَما ذا تَأْمُرُونَ﴿۱۱۰﴾** (آنان گفتند: موسی) میخواهد

شما را از سرزمینتان آواره و بیرون کند (و سرزمین شما را اشغال نماید)، پس (در این مورد) چه دستور می دهید).

اتهام بستن سحر به حضرت عیسی علیه السلام: طوریکه در (۱۱۰ سوره مائده)» میفرماید: «**فَقالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هذا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ﴿۱۱۰﴾**» «کافران از ایشان (بنی اسرائیل با دیدن معجزات عیسی) گفتند: اینها جز جادویی آشکار نیست.».

ویاهم طوریکه در (آیه ۲ سوره یونس) میفرماید: «**أَكانَ لِلنَّاسِ عَجَباً أَنْ أَوْحَيْنا إِلى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قالَ الْكافِرُونَ إِنَّ هذا لَساحِرٌ مُبِينٌ﴿۲﴾**» آیا برای مردم شگفت‌آور است که به مردی از خود آنان وحی کردیم که مردم را بیم و هشدار بده و به مؤمنان بشارت بده که برای آنان نزد پروردگارشان جایگاه نیکویی است؟ کافران گفتند: همانا این مرد جادوگری آشکار است!).

سه آیۀ اخیر نمونه‌ای از نسبت جادوگری به آخرین پیامبران الهی یعنی حضرت موسی علیه السلام، حضرت عیسی علیه السلام، و حضرت محمد صلی الله علیه وسلم است.

اِتهام مسحور شدن:

مسحور شدن یعنی نسبت جادو شدن به پیامبران ویا اینکه پیامبر از حالت طبعی خارج شده و گویا این شخص را کسی سحر و جادو نموده است که از اشخاص جادو شده و متأثر از جادو نمی توان تبعیت کرد.

طوریکه قرآن عظیم الشأن این اتهام را در (آیه ۸ سوره فرقان) چنین بیان نموده است: «**وَ قالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُوراً﴿۸﴾**» (و ستمگران (به مؤمنان) گفتند: شما جز مرد سحر شده‌ای را پیروی نمی‌کنید.)

«**وَ قالَ الظّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلّا رَجُلًا مَسْحُوراً﴿۸﴾** (و ستمگران (به مؤمنان) گفتند: شما جز مرد سحر شده‌ای را پیروی نمی‌کنید.).

همچنان در (آیهٔ ۱۰۱ سورهٔ اسراء) آمده است: «**وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسى تِسْعَ آياتٍ بَيِّناتٍ فَسْئَلْ بَني إِسْرائِيلَ إِذْ جاءَهُمْ فَقالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنّي لَأَظُنُّكَ يا مُوسى مَسْحُوراً﴿۱۰۱﴾**(همانا به‌موسی نُه معجزه‌ی روشن دادیم. پس، ازبنی‌اسرائیل آنگاه که (موسی) به سراغشان آمد سؤال کن. پس فرعون (با دیدن آن همه معجزه) به او گفت: ای موسی! من تو را قطعاً افسون شده می‌پندارم.).

اتهام نسبت کهانت:

دشمنان دین پیامبران را به کهانت متهم ساخته اند طوریکه در (آیات۲۹ الی ۳۰ سوره طور)میفرماید:«**فَذَكِّرْ فَما أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكاهِنٍ وَلامَجْنُونٍ﴿۲۹﴾** «**أَمْ يَقُولُونَ شاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ﴿۳۰﴾**.

پس (به مردم) تذکّر بده که به لطف پروردگارت تو نه کاهن و پیشگویی و نه دیوانه و جنّ زده. بلکه میگویند: او شاعری است که ما انتظار فرا رسیدن مرگ ناخوش او را داریم.

قرآن از سه نسبت ناروای کهانت، جنون و خیال پردازی به پیامبرش پرده بر می‌دارد و از او دفاع می‌کند.

اتهام شاعری و خیال پردازی:

دشمنان دین بجای اینکه فصاحت و بلاغت کلام الهی به خداوند متعال نسبت دهند،آن را ناشی از ذهن خیال پرداز و شاعرانهٔ پیامبر دانسته، پیامبر الهی را شاعر خیال‌پرداز معرفی کردند.

طوریکه قرآن عظیم الشأن در (آیهٔ ۵: سورهٔ أنبیاء) میفرماید: «**بَلْ قالُوا أَضْغاثُ أَحْلامٍ بَلِ افْتَراهُ بَلْ هُوَ شاعِرٌ فَلْيَأْتِنا بِآيَةٍ كَما أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ﴿۵﴾** (کفّار)

گفتند: (آنچه محمّد آورده، وحی نیست) بلکه خواب‌های آشفته است، بلکه آنها را به دروغ به خدا نسبت داده، بلکه او یک شاعر است، پس (اگر راست می‌گوید) باید همان گونه که (پیامبران) پیشین (با معجزه) فرستاده شده بودند، او برای ما معجزه‌ای بیاورد.)

ویا طوریکه در (آیهٔ: ۴۰ الی ۴۳) میفرماید:«**إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ﴿٤٠﴾**«**وَ ما هُوَ بِقَوْلِ شاعِرٍ قَلِيلًا ما تُؤْمِنُونَ»﴿٤١﴾**، «**وَ لا بِقَوْلِ كاهِنٍ قَلِيلًا ما تَذَكَّرُونَ﴿٤٢﴾**، «**تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمِينَ﴿٤٣﴾**» (پس امروز در این جا دوستی صمیمی ندارد. ونه غذایی جز خونابه. که جز خطا کاران آنرا نخورند. پس سوگند به آنچه می‌بینید. و آنچه نمی بینید. همانا آن (قرآن) کلام رسول گرامی است. و سخن یک شاعر نیست چه کم ایمان می‌آورید.

و (همچنین) سخن کاهن وپیشگو نیست، چه کم متذکّر میشوید. (همانا قرآن) فرستاده‌ای از جانب پروردگار جهانیان است.

اتهام جنون و دیوانگی:

یکی دیگر از اتهامات که دشمنان دین به پیامبران نسبت میدهند همانا متهم ساختن پیامبران به جنون و دیوانگی است. چراکه پیامبران در مقابل سعادت اخروی، منافع دنیوی را به چیزی نمی‌گرفتند و مردم را به دل نبستن به اینگونه امور حقیر دعوت میکردند، دشمنان دین هرکه دنیا را چنین بی ارزش میداند دیوانه و مجنون است. پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم مطابق روایات قرآنی، بیش از دیگر پیامبران از سوی دشمنان دین با چنین اتهام ناروایی مورد افترا واقع شده است. طوریکه در (آیات ۳۵ الی ۳۷ سوره صافات) آمده است: «**إِنَّهُمْ كانُوا إِذا قِيلَ لَهُمْ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ﴿٣٥﴾ وَ يَقُولُونَ أَ إِنَّا لَتارِكُوا آلِهَتِنا لِشاعِرٍ مَجْنُونٍ﴿٣٦﴾ بَلْ جاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ﴿٣٧﴾**

(آنان که هرگاه برایشان «لا اله الا اللّه» گفته می شد، تکبر می ورزیدند.، و میگفتند: آیا ما به خاطر شاعری دیوانه خدایانمان را رها کنیم؟ (هرگز چنین نیست) بلکه او حقّ آورده و انبیا (پیشین) را تصدیق نموده است.)

ویا هم طوریکه در (آیه ۱۴ سوره دخان) آمده است: «**ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ قالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ﴿١٤﴾**» (سپس از او روی گرداندند و گفتند: او جن زده‌ای است که تعلیمش داده‌اند.)

ویا هم طوریکه در (آیه ۶ سوره حجر) «**وَ قالُوا يا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴿٦﴾**» «(کافران) گفتند، ای کسی که (مدعی هستی) قرآن بر تو (از جانب خداوند) نازل شده است، تو دیوانه‌ای.»

قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ﴿٣٦﴾

(اشراف قوم) گفتند: او و برادرش را متوقف ساز و افراد را به تمام شهرها بفرست تا جادوگران را جمع کنند.(۳۶)

طوریکه یاد آور شدیم سران قوم به فرعون گفتند: تصمیم نهایی در مورد موسی و هارون را به تأخیر انداز و سپاهیانی را در تمام شهرها بفرست تا هر ساحر ماهری را نزد تو بیاورند.

يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ﴿٣٧﴾

تا هر جادوگر ماهر و دانا را نزد تو بیاورند.(۳۷)

سران قوم به فرعون گفتند «او و برادرش را باز دار» یعنی: کارشان را به تأخیر انداز وآنانرا بی درنگ به قتل نرسان، در مقابل هر چه عاجل تر و بدون معطلی مامورین ومسولین امور را به اطراف واکناف بفرست تا ساحران و جادوگران ماهر و مشهور را از اطرف قلم رو حاکمیت تو، به حضور شما غرض مقابله باسحر موسی حاضر نمایند.

باید گفت دوران فرعون، دوران رواج سحر و جادو بوده است. دیده می شود که:فرعون تمام توان خود را بکار انداخت تا ساحران مجرب را از سرزمین حاکمیت خود برای مقابله با موسی علیه السلام جمع کند.

فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ﴿۳۸﴾

سرانجام همه جادوگران را در وعده گاه روزی معین گرد آوردند.(۳۸)

حضرت موسی علیه السلام و فرعون درمورد زمان و مکان مراسمِ مقابله‌ی ساحران با موسی، با یکدیگر به توافق رسیدند. «**لِمِيقاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ**» از مردم خواسته شد تا در مکان و زمان موعود حاضر شوند، زیرا این حضور و اجتماع باعث میشد تا موسی و هارون علیهم السلام احساس تنهایی کنند و ساحران فرعونی نیرو معنوی گیرند و غوغا سالاری تبلیغاتی به راه اندازند. آن روز، روز «زینت»، یعنی روز عیدشان بود. میقات: بر میعاد زمانی و موعد مکانی هر دو اطلاق می شود.

پس فرعون ساحران را گرد آورد و برای‌شان روز معلومی را که چاشتگاه روز جشن شان بود تعیین نمود. آن روز که مردم به خاطر آن جشن از همه جا گرد آمده، به شادی خوشحالی، جشن و سرور می پرداختند و خود را در آن روز زینت می دادند. لباس های جشنی خود را به تن داشتند، دیده میشود که: برای طاغوت ها جلب افکار عمومی وحضور مردم درصحنه بی نهایت مهم بود.

وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ﴿۳۹﴾

و مردم شهر را گفتند: چه بهتر که همه در آن روز جمع باشید (تا واقعه را مشاهده کنید).(۳۹)

«**هَلْ أَنتُم مُّجْتَمِعُونَ؟**»: آیا اجتماع میکنید؟ آیا جمع میشوید؟ مراد از سؤال، تحریک و تشویق مردم به گرد همائی با شتاب هر چه بیشتراست.

دعوت مردم برای این مقابله، نشان از اطمینان فرعون بر غلبه علیه موسی‌علیه السلام داشت زیرا او می خواست موسی علیه السلام در محضر اجتماع مردم مغلوب گردد تا احدی از آنان درخفا به او ایمان نیاورد. از سویی این رویداد، سخت مورد علاقه موسی علیه السلام نیز بود زیرا او می دانست که حجت الله متعال قطعاً غالب و حجت کافران محکوم و مغلوب است. پس این خود از عنایات الله تعالی بود بود که خواست تا به دست خود دشمن، دعوت موسی علیه السلام را در میان توده‌های مردم نمایان و آن را در انظار همگان غالب و مسلط گردانیده و مردم مصر و بنی‌اسرائیل را همگی به آن آشنا سازد و حقانیت آن را در میدان برهان به رأیالعین برآنان هویدا گرداند. (تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی)

لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ﴿۴۰﴾

بدین امید که اگر جادوگران غالب شدند از آنان پیروی کنیم.(۴۰)

«**نَتَّبِعُ**»: پیروی کنیم. دنباله روی کنیم. مراد پیروی و دنباله روی از آئین جادوگران و طرفداری از مکتب خدایان دروغین ایشان است.

فرعونیان ومسؤلین امر دربار فرعونی به مردم گفتند: به طرف اجتماع بشتابید، تا در صورتی که ساحران بر موسی پیروز شدند از دین آنها پیروی کنیم.

فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ﴿۴۱﴾

پس هنگامی که جادوگران آمدند، به فرعون گفتند: آیا اگر ما پیروز شویم، حتماً برای ما پاداشی شایسته خواهد بود؟(۴۱)

فرعون به ساحران خود وعده سپرد که اگر، شما بر موسی به پیروزی دست یافتید ووی را سرکوب نمودید، در این صورت علاوه بر پادش و بخشش مال و دارایی حتماً شما را از مقرّبان خود در بار مقرر خواهیم نمود.

قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذًا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ﴿۴۲﴾

(فرعون) گفت: بلی! البته علاوه بر اجر خدمت از مقربان (دربار) نیز خواهید شد.(۴۲)

قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ ﴿۴۳﴾

موسی به جادوگران گفت: بیفکنید آنچه را قصد دارید، بیفکنید.(۴۳)

روز موعود که قبلاً تعیین شده بود فرا رسید: موسی وهارون علیهم السلام چون ایمان داشتند در یک طرف ایستادند و آرامش خاطر داشتند، امّا فرعون و همه‌ی اشراف و ساحران در طرف دیگر قرار گرفتند و در ترس و هراس بودند، و این جاست که نقش وقوت ایمان وعقیده روشن میشود. ساحران قبل از آغاز مقابله سحری به فرعون گفتند که: «**أَ إِنَّ لَنا لَأَجْراً إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغالِبِينَ**»آیا اگر ما پیروز شویم، حتماً برای ما پاداشی شایسته خواهد بود؟ از تردید ساحران که در صورت پیرورزی خواستار انعام بزرگی بودند، و همچنان از تشویق وتعیین جایزه بزرگ فرعون؛ «**قالَ نَعَمْ وَ إِنَّكُمْ إِذاً لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ**» و در ضمن فرعون با دیدن معجزه‌ی موسی، چنین فهمیده واستفاده میشود که: فرعون به پیروزی ساحران خویش اطمینان کامل نداشت. طوریکه در جمله: «**إِنْ كانُوا هُمُ الْغالِبِينَ**» ازجمله حرف «انْ» ازجمله حرف شرط و نشانه‌ی شک را می رساند.

توجه باید کرد که: شخصیت های مادی پرست حتّی در مسایل عقیدتی هم در مورد مال و مقام صحبت می نمایند. طوریکه ساحران فرعونی به فرعون گفتند: آیا اگر ما پیروز شویم، حتماً برای ما پاداشی شایسته خواهد بود. «**قالَ لَهُمْ مُوسىٰ أَلْقُوا مٰا أَنْتُمْ مُلْقُونَ**»

مفسر تفسیر صفوهٔ التفاسیر شیخ محمد علی صابونی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: «کلام متضمن ایجاز است و سیاق جمله برآن دلالت دارد و تقدیر

آن چنین است: «در آن موقع به موسی گفتند: یا تو اول بینداز یا ما اول می‌اندازیم»، همچنان که در سوره‌ی اعراف چنین آمده است. آنگاه موسی در جواب آنان گفت: «**أَلْقُوا مٰا أَنْتُمْ مُلْقُونَ**» شروع کنید. هر چه را که میخواهید بیندازید. من از شما بیم و هراسی ندارم، از بس که به یاری و نصرت خدا و پیروزی حق مطمئن بود»

در این هیچ جای شکی نیست که: مردان الهی به غلبه‌ی حقّ و پوچی سحر ایمان داشته و از موضع قدرت و با آرامش سخن میگویند، نه از روی ضعف و ترس. گفتند: «**أَلْقُوا ما أَنْتُمْ مُلْقُونَ**» شروع کنید. هر چه را که میخواهید بیندازید فرعون که ادّعای خدایی داشت، امّا با معجزه‌ی حضرت موسی کار او به جایی رسید که همه تابع ساحران شدند و حرف اوّل و آخر را حرف ساحران غالب دانستند.

فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ﴿۴۴﴾

پس آنان ریسمان ها و عصاهای شان را افکندند، و گفتند: به عزت فرعون قسم! که به راستی ما به طور مسلّم پیروزیم.(۴۴)

«حِبَال»: جمع حَبْل، طنابها. ریسمانها.

«عِصِی»: جمع عَصاء، چوبه دستی.

ساحران فرعونی زمانیکه ریسمان ها وعصا دست خویش را به زمین انداختند در همین اثنا گفتند: «به عزت فرعون که ما حتما پیروزیم» یعنی ما به‌سبب عزت فرعون پیروز می شویم. یا سوگند به عزت فرعون که ما پیروز میشویم.

مراد از عزت: جاه و جلال و عظمت است.

فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ﴿۴۵﴾

پس موسی عصایش را افکند، ناگاه آنچه را جادوگران با نیرنگ [و به صورت غیر واقعی] ساخته بودند، بلعید.(۴۵)

معروف است که: معجزه امری سریع و برق آساست، نه تدریجی و تمرینی بعد از اینکه موسی علیه السلام عصایش را انداخت، الله متعال آن را فوراً به اژدهار بزرگ تبدیل نمود، و ناگهان تمام ریسمان و عصاهایی را که در قالب سحر به صورت مار خزنده درآورده بودند، فرو بلعید. دیده شد که: باطل، در برابر حقّ تاب مقاومت نکرد.

فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ﴿۴۶﴾

پس جادوگران [از هیبت و عظمت این معجزه که یافتند کاری خدایی است نه جادویی] فوراً به سجده افتادند.(۴۶)

یکی از امتیازات انسان، قدرت تغییر موضع فکری در یک لحظه است.

واقعیت اینست که: قدرِ زر را زرگر می شناسد، و قدرِ گوهر را گوهری. بعد از اینکه ساحران عصای موسی علیه السلام و آنچه راعصا با سحرشان کرد دیدند، دانستند که موسی علیه السلام راستگوست و آنان خود دروغگویند. (ساحرانی ماهر زمانیکه معجزه را ازسحر باز شناختند، چنان تحت تأثیر قرار گرفتند که بی اراده به سجده افتادند، و دعوت موسی علیه السلام را اجابت گفته و نبوت او را پذیرفتند. و سرعت سجده آنان چنان بود که گویی بناگاه فروافگنده شدند.

قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴿۴۷﴾

گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم.(۴۷)

ساحران، به اصول دین اقرار کردند: «**آمَنَّا بِرَبِّ الْعالَمِينَ**» و به زبان بیان داشتند: به پروردگار جهانیان که ما را آفریده است ایمان آوردیم؛ زیرا فقط او سزاوار پرستش می باشد و معبودی جز او نیست. از آنجا که فرعون نیز مدعی این پروردگاری بود، برای دفع هرگونه شبهه‌ای افزودند: «پروردگار موسی و

هارون» اعلام این امر که فرعون پروردگار نیست بلکه پروردگار حقیقی همانا پروردگار موسی و هارون علیه السلام است که پروردگار همه عالمیان و از جمله پروردگارخود فرعون نیز هست. و بدین ترتیب ضربه محکمی از جانب جادوگران به فرعون وارد شد.

رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ﴿۴۸﴾

پروردگار موسی و هارون.(۴۸)

امام طبری گفته است: وقتی برای ساحران معلوم شد که عمل موسی علیه السلام سحر نیست و جز خداوندی که پدید آورنده‌ی آسمان ها و زمین است هیچ کس قدرت آن را ندارد، تسلیم شدند و سر سجده را در پیشگاه الله متعال به زمین نهاده و گفتند: به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم که موسی علیه السلام ما را به عبادتش فرامی‌خواند، و از فرعون و بزرگان قومش بیزاریم. (تفسیر طبری ۴۶/۱۹).

قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ﴿۴۹﴾

(فرعون) گفت:آیا پیش از اینکه به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟ البته او بزرگترتان است که به شما جادو آموخته است. پس به زودی خواهید دانست، حتما دست ها و پاهای شما را یکی از راست و یکی از چپ قطع خواهم کرد، و یقیناً همه شما را به دار خواهم کشید.(۴۹)

فرعون از آنچه روی داده بود متعجب شد و از این ماجرا بر آشفته به ساحران گفت: چگونه نبوت موسی را تصدیق کردید درحالیکه من به شما چنین اجازه‌ای نداده بودم؟ سپس ستیزه جویانه و مغرورانه گفت: بی گمان موسی همان بزرگ و پیشوای شما در آموزش سحر است و اوست که به شما سحررا تعلیم داده است.

فرعون میخواست با این گفته قومش را در اشتباه بیندازد و وانمود کند که ساحران از روی بصیرت و آگاهی ایمان نیآورده‌اند.

ابن کثیر میفرماید: انکار حقی است که همه باطل بودن آن را می دانند؛ زیرا هرگز موسی را ندیده بودند، پس چگونه بزرگ آنان میشود و فن سحر را به آنها می آموزد؟ هیچ عاقلی چنین سخنی نمی گوید. (ابن کثیر ۶۴۷/۲)

سپس آنها را تهدید کرد و گفت: «**فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ**» به زودی وقتی که شما را عذاب و شکنجه دادم پاداش ایمان آوردنتان را می یابید.

«**لَأُقَطِّعَنَّ أَيدِيكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ**» به ساحران قسم یاد کرد که: یقیناً دست‌ها و پاهای شان را از چپ و راست خواهد برید- یعنی دست راست و پای چپ یا عکس آن را «**وَ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ**» و همه‌ی شما را بر شاخه‌ی درخت آویزان میکنم تا بمیرید. و به سزای پیروی و تصدیق موسی، کیفری عبرتبار برای شان باشد!

دیده میشود که: بدترین شکنجه‌ای وجزا که قدرت، کارایی و توازن انسان را میگیرد، قطع دست و پا از چپ و راست است. که فرعونیان ساحران خویش را بدان محکوم کرد.

در ضمن فرعون خواست تا ساحران را بر شاخه های درختان خرما به دار بکشد تا این عمل، شکنجه شدیدتری برای شان باشد و در انظار مردم بیشتر خوار و ذلیل نشان داده شوند.

قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ﴿۵۰﴾

[جادوگران] گفتند: باکی نیست، (هر کار از دستت ساخته است بکن) ما به پروردگارمان روی آورده‌ایم.(۵۰)

«**ضَيرَ**»: زیان و ضرر.

«**لا ضَيرَ**»: مانعی ندارد.

دیده میشود که یکی از آثار ایمان به معاد، شجاعت در برابر طاغوت‌هاست. ایمان به معاد، افق روشن برای آینده است، شهادت در راه خدا، ضرر و هلاکت نیست. کسی که ایمانش بر اساس شناخت باشد، متزلزل نمی شود.

«**لا ضَيْرَ إِنَّا**» (ساحران که معجزه را شناختند، در برابر تهدیدات فرعون استقامت کردند). و از جانب دیگر این مصیبت در جنب آن همه نعمت های ابدی و جاودانه‌ای که نزد الله متعال انتظار ما را می کشد، سهل و ساده است. و در ضمن ما به آن اهمیت نمی دهیم؛ چون نزد الله برمی‌گردیم و امید عفو و بخشودگی او را داریم. (در برخی از تفاسیر آمده است که: فرعون در نهایت دست و پای ساحران را قطع کرد وآنان را به درختان خرمای بلند آویختند، که: حضرت موسی بر آنان گریه می کرد.).

إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ﴿۵۱﴾

ما امید داریم که پروردگارمان گناهان ما را ببخشد چرا که نخستین ایمان آورندگان بوده‌ایم.(۵۱)

هم سِحر گناه است و هم در استخدام فرعونی ها درآمدن گناه. آرزوی عفو باید با بازگشت واقعی همراه باشد. حسن عاقبت، بزرگ‌ترین سعادت است. کسانی که تمام عمرشان درانحراف بودند، با جرقّه‌ای در یک لحظه دگرگون شده «**إِنَّا إِلى رَبِّنا مُنْقَلِبُونَ**» و از اوّلین مؤمنان شدند. درداستان متذکره دیده می شود که: فرعون ساحران وجادوگران را دعوت کردتا توسط سحر وجادو شان موسی علیه السلام را رسوا کنند، ولی با ایمان آوردن ساحران، فرعون خود به رسوای شدید وابدی مواجه شد.

مفسران مینویسند: در نهایت امر فرعون ساحران و جادوگران که به موسی علیه السلام ایمان آورده بودند به قتل میرساند وآنان را از قهر و غضب تکه تکه می کند.

حضرت ابن عباس(رض) میفرماید: «آنها در آغاز روز ساحرانی فریبگر و در آخر آن، شهدایی پاکیزه روح پاک‌پیکر بودند».

وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ﴿۵۲﴾

و به موسی وحی کردیم که بندگان مرا شبانه از مصر کوچ ده، و آنها شما را تعقیب خواهند کرد.(۵۲)

أَسْرِ از اسراء به معنی شب روی آمده است، زیرا برای کسانیکه در روز میرود کلمه «أسری» به کار نمی رود.

حضرت موسی علیه اسلام سالها در مصر باقی ماند و دعوت وی جز بر عناد و استکبار فرعونیان نیفزود، خداوند متعال به طریق وحی به حضرت موسی علیه السلام دستور فرمود که بنی اسرائیل را از طرف شب به سوی دریا ببرد.

امام قرطبی میفرماید: الله متعال به موسی علیه السلام امر کرد که بنی اسرائیل را شبانه ببرد، و چون به موسی علیه السلام ایمان آورده بودند آنهارا بندگان خودنامید. (تفسیر قرطبی ۱۰۰/۱۳)

«**إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ**»: چرا که فرعون و لشکریانش قبل از آنکه به دریا برسید، شما را تعقیب خواهند کرد. و شما را به سرزمین مصر بازگردانند و به قتل برسانند.

فعالیت های حضرت موسی علیه السلام در مصر:

کار و فعالیت حضرت موسی علیه السلام را میتوان در مصر به سه بخش ذیل تقسیم نمود:

اوّل: دعوت فرعون و اظهار معجزه بود.

دوّم: گرویدن ساحران به او و فراز و نشیب های گوناگون بود.

سوّم: حرکت دادن طرفداران و مؤمنین و تعقیب آنها از سوی فرعون و کفّار بود که به عبور مؤمنین از دریا و غرق شدن کفّار انجامید.

یکی از مراحل نهی از منکر، هجرت ازدیار فاسد است:

یاجامعه فاسد راباید‌اصلاح کنیم ویا هم باید ازآن فاصله گرفته وهجرت کنیم.

قبل از هم باید گفت که: اقامت بنی‌اسرائیل برای فرعونیان در مصر منافعی بسیار بزرگی داشتند، و فرعونیان نمی خواستند که به کوچیدن بنی اسرائیل از مصردل خوش کنند، بناءً آنان به تمام توان سعی می ورزیدند تا از مهاجرت آنان جلوگیری کنند ولی در مقابل حضرت موسی علیه السلام توسط وحی مأموریت یافت شد تا شبانه آنها را از مصر کوچ دهد.

ملاحظه میشود که: بعد از نپذیرفتن استدلال، نوبت قهر الهی فرا میرسد وآن اینکه بافرمان کوچ دادن به موسی علیه السلام شروع وپس از تعقیب فرعونیان، با غرق و هلاکت آنان خاتمه می‌یابد.

براساس قول جمعی از مفسران، موسی علیه السلام شبانگاه در هنگام طلوع ماه حرکت کرد. نقل است که موسی علیه السلام تابوت حضرت یوسف علیه السلام را نیز از قبر وی بیرون آورد و با خود برد زیرا یوسف علیه السلام خود وصیت کرده بود که چون بنی‌اسرائیل از مصر می رفتند، نعش او را نیز با خود به فلسطین ببرند. نقل است که مدت اقامت بنی‌اسرائیل در مصر، (۴۳۰) سال بود و شب بیرون شدنشان از مصر، برای همیشه نزد آنان شب عید است که آن را «عیدفصح» می نامند.(مراجعه شود به: تفسیر انوار القرآن)

فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ﴿۵۳﴾

پس فرعون (از این ماجرا آگاه شد و) ماموران به شهرها فرستاد تا نیرو جمع کند.(۵۳)

بعد از اینکه فرعون از خروج موسی علیه السلام و قومش بنی اسرائیل اطلاع حاصل کرد، دست به شایعه پراگنی و تبلیغات منفی در شهرها و قریجات علیه بنی اسرائیل وحضرت موسی علیه السلام می زنند و بدین ترتیب، امر ودستور

بسیج عمومی را صادر نمود و سربازان خویش به شهر ها و قریجات که در تحت سطیره فرمانروی فرعون بود، اعزام داشتند، تا لشکر را از تمام شهرهای مصر گرد آورند و در نتیجه او بر موسی علیه السلام و قومش دست یابد.

إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ﴿۵۴﴾

[آنان درباره یاران موسی علیه السلام میگفتند] البته اینها گروه اندک و ناچیز هستند.(۵۴)

کلمۀ «شرذمۀ» به معنای گروهی محدود است وجمع آن «شراذم» که از اصل جدا شده باشد، آمده است. جوهری گفته است: اصطلاح «شرذمۀ» برگروهی از انسان و دسته‌ای از هر چیز دیگری اطلاق میشود، «شرذم» یعنی پاره. (تفسیر قرطبی ۱۰۱/۱۳)

فرعون در تبلیغات پروپاگندی خویش مخالفان خویش را (بنی اسرائیل یاران موسی علیه السلام) را گروه کوچکی وصغیری معرّفی می‌کرد.

امّا در تفاسیراز ابن عباس روایت به عمل آمده است که: تعدادی بنی اسرائیل در آن زمان که با موسی علیه السلام در آن شب حرکت کردند تعداد آن تقریباً در حدود ۶۰۰۰۰۰ نفر میرسیدند.

ولی فرعون در تبلیغات خویش آنرا گروه محدود بحساب می آوردند و آنرا گروه «**إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ**» بحساب می کردند. خصوصیات طاغوتی در طول تأریخ همین است که: غرض منحرف کردن و مغشوش کردن افکار مردم، حرکت های مردمی را ناچیز و قلیل می شمارند.

وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ﴿۵۵﴾

و به یقین که آنها ما را به خشم آورده‌اند.(۵۵)

«**غَائِظُونَ**»: خشمگین کنندگان. بر سر خشم آورندگان.

قبل از همه باید گفت که: بغض و خشم نسبت به طاغوت ها و تبرّی از آنان، لازمه‌ی ایمان به الله متعال است و طاغوت ها باید بدانند که مورد تنفّرند.
درآیه مبارکه آمده است که: فرعو نیان می گفتند که: موسی و قومش ما را تا منتهای درجه بر سر خشم آورده و دل هایمان را از کینه و غیظ بر ضد خود انباشته اند؛ زیرا آنها از فرمان ما سر پیچیده و غیر ما را به پرستش گرفته‌اند.

وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ﴿۵۶﴾

و در حالیکه ما گروهی هوشیار و آماده باش و مهیای دفاعیم.(۵۶)
فرعون به تمام پیروان خویش هدایت داد تا با حرکت بنی اسرائیل به حال آماده باش قرار گیرند و برای ناکام کردن این حرکت، همه بسیج شوند.
زمخشری گفته است: اینها بهانه و معذرت هایی بودند که در مقابل قومش ارائه می داد تا گمان نرود که از قدرت و تسلطش کاسته شده است.
فرعونیان در تبلیغات، خود را گروهی متّحد میدانستند، «**إِنَّا لَجَمِيعٌ حاذِرُونَ**» ولی بنی‌اسرائیل را «**قَلِيلُونَ**» بشمار می آوردند، نه «قلیله»، یعنی آنان گروه گروه بوده و با هم متّحد و منسجم نیستند و ما خیلی زود آنها را قلع و قمع میکنیم. غافل از آنکه انسجام آنان به قدری قوی ومنسجم بود که با یک اشاره و یک هدایت حضرت موسی علیه السلام همه آنان برای مهاجرت شبانه با مال و خانواده خویش به هجرت شبانه آماده شدند.

فَأَخْرَجْناهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ﴿۵۷﴾

پس ما آنان را از میان باغ‌ها و چشمه ها بیرون کردیم.(۵۷)
باید گفت دراین آیه مبارکه درس و عبرت عظیم و قوی نهفته است، در این ایه برای ما می آموزاند که: کاخ ها و قصر های سر به فلک و مجلل ابدی نیست، به یاد باید داشته باشند که قدرت ظالمین روزی به زوال مواجه میشود.

همچنان در این آیه نشان میدهد که در خروج فرعونیان به خاطر تعقیب بنی‌اسرائیل، یک تدبیر الهی نهفته است و آن اینکه در نتیجه به غرق شدن فرعون و فرعونیان می انجامد.

وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ﴿۵۸﴾

و (ایشان را) از گنج ها و منزلگاه های پرناز و نعمت بیرون کردیم.(۵۸)

و فرعون و قومش پشت سر خود گنجینه های طلا و نقره، اموال و کالاهای انباشته ذخیره شده و خانه های مجلل و زیبا را جا گذاشتند.

كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ﴿۵۹﴾

این چنین (آنها را به عذاب خود گرفتار کردیم) و آنها را به بنی اسرائیل به میراث دادیم.(۵۹)

یکی از سنّت های الهی، جایگزین کردن مستضعفان به جای مستبکران است. ثروت ها، کاخ ها و باغ های فرعونیان، به بنی‌اسرائیل رسید.

فَأَتْبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ﴿۶۰﴾

پس (فرعونیان) به تعقیب بنی اسرائیل پرداختند و به هنگام طلوع آفتاب به آنها رسیدند. (۶۰)

فرعون و سپاهش، موسی علیه السلام و مؤمنان همراهش را در وقت بر آمدن آفتاب تعقیب نمودند. واین همان صبحگاه مبارکی بود که حق تعالی موسی علیه السلام را در آن نجات داده و فرعون را هلاک گردانید. و آن روز، روز عاشورا بود.

فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرَكُونَ﴿۶۱﴾

چون آن دو گروه یکدیگر را دیدند، اصحاب موسی گفتند: حتماً ما به چنگ آنان خواهیم افتاد.(۶۱)

بعد از اینکه هر دوگروه قوم موسی علیه السلام و قوم فرعون ـ همدیگر را دیدندیاران موسی علیه السلام گفتند، بی‌گمان ما گیر افتادیم یعنی: به زودی سپاه فرعون به ما می رسند و ما تاب و توان رویا رویی با آنها را نداریم، آنها پشت سر ما هستند و دریا هم پیش روی ما.

قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿۶۲﴾

(موسی) گفت: این چنین نیست، بی تردید پروردگارم با من است، و به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد.(۶۲)

دیده می شود که: رهبران آسمانی، در بحران ها دلی آرام دارند و مایه‌ی آرامش دیگران نیز هستند. موسی علیه السلام گفت: نه، هرگز دستشان به شما نمیرسد و این بدگمانی‌ها را از سر خود بیرون کنید وادای این جمله: «**إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ**» خدا با من است، مرا یاری میدهد و مصؤن میدارد و به راه رستگاری راهنمایی میکند.

امام رازی میفرماید: با دو چیز روحیه‌ی آنها را قوی کرد: اول، اینکه گفت: خدا با او می باشد، که این به معنی نصرت و تضمین یاوری است. دوم، این که گفت: مرا به راه نجات و رستگاری راهنمایی می کند. وقتی خدا راه رستگاری او و نابودی دشمنانش را به او نشان داده باشد، آنها به آخرین نقطه‌ی پیروزی می رسند. (کشاف ۲۴۸/۳.)

طوریکه مطالعه نمودیم پروردگار با عظمت در(آیه ۱۵ این سوره) به حضرت موسی علیه السلام فرمود: «**إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ**»، (البته ما با شما (هستیم و) در این آیه موسی علیه السلام به مردم میگوید: «**كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي**» (این چنین نیست، بی تردید پروردگارم با من است). انسان بایدهمیشه درزندگی خویش به الله متعال توکل داشته باشد، پیامبران واسطه‌ی فیض و رحمت الله متعال اند. وانبیا تحت حمایت خاصی پروردگار قرار دارند.

فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ﴿۶۳﴾

پس به موسی وحی کردیم که عصایت را به این بحر بزن. [موسی عصایش را به بحر زد] پس [بحر] ازهم شکافت وهرپاره اش چون کوهی بزرگ بود.(۶۳)

«**فَأَوْحَيْنٰا إِلىٰ مُوسىٰ أَنِ اِضْرِبْ بِعَصٰاکَ اَلْبَحْرَ**» الله متعال به حضرت موسی علیه السلام هدایت فرمود که با عصایش به بحر ضربه‌ای بزنند. «**فَانْفَلَقَ**» حضرت موسی هم در بحر ضربه زد و بر اثراین ضربه بحر، به شمار قبایل بنی اسرائیل به دوازده راه منقسم شد.

«**فَانْفَلَقَ**»کلمۀ «انفلاق» به معنای شکافته شدن، «فرق» به معنای قطعه و «طود» به معنای کوه می باشد. گویا در اثر شکافته شدن رود بزرگ نیل که همچون دریاست، آب در دو طرف خشکیِ ایجاد شده چنان روی هم انباشته شد که همانند دو کوه بلند گردید.

«**فَكٰانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ اَلْعَظِيمِ**» هر قسمت از آن به صورت کوهی بلند و استوار درآمد.

ابن عباس (رض) میفرماید: در آن دوازده راه و گذرگاه باز شد و برای هر نسل و طایفه یک گذرگاه پیدا شد.(تفسیر کبیر ۱۳۸/۲۴).

(شاید در عدد دوازده، راز و رمزی نهفته است. زیرا عدد ماه های سال، عدد نقبای بنی‌اسرائیل و تعداد حواریون حضرت عیسی علیه السلام) اما آن بنابر قول راجح، بحر سرخ (بحراحمر) بود. و طوریکه یاد آور شدیم بحر - به تعداد قبایل (اسباط) قوم موسی علیه السلام دوازده پاره شد.که از جانب راست و چپ راه‌ها، به سوی بالا قرار گرفته بود.

خوانندگان گرامی!

ملاحظه نماید پروردگار جهانیان راکه هم سبب ساز و هم سبب سوز است. با یک عصا و از دست یک نفر، یک بار آب را می خشکاند و یک بار آب را جاری می سازد. با اراده خالق جهنیان، عصا یک روز به اژدهار تبدیل میشود، و به آثر آن در روح و روان دشمن ترس وخوف ایجاد می نماید، و یک روز همین عصا کلید رحمت و باز شدن راه برای مؤمنان می شود.

به آذن پروردگار همین عصا، گاهی سبب جوشیدن آب از سنگ میشود «**اضْرِبْ بِعَصاكَ الْحَجَرَ**» (بقره، ۶۰) و گاهی هم سبب خشک شدن بحر. «**اضْرِبْ بِعَصاكَ الْبَحْرَ**»

وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ الْآخَرِينَ﴿۶۴﴾

و دیگران را (نیز) در آنجا نزدیک کردیم.(۶۴)

خداوند متعال در آنجا فرعون و لشکریانش را بدانجا نزدیک گردانید، تا به قصد عبور از بحر، به تعقیب بنی اسرائیل وارد بحر شدند. و در نتیجه همه‌گی غرق شوند.

وَأَنْجَيْنَا مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ ﴿۶۵﴾

و موسی و هر که با او بود، همه را نجات دادیم.(۶۵)

یعنی اینکه الله متعال حضرت موسی علیه السلام و قومش را از غرق شدن نجات داد و هیچ کدام از افراد قبیله نابود نشد و همه از بحر به سلامت عبور کردند. و باید گفت که در این هیچ جای شکی نیست که الله متعال یاران خود را در سخت‌ترین شرایط از بن بست نجات میدهد. شکافته شدن دریا و غرق شدن فرعونیان، نشانه‌ی قدرت و قهر الهی و مایه‌ی پند و عبرت برای عالم بشریت است.

ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ﴿۶۶﴾

آن گاه آن گروه دیگر را غرق کردیم.(۶۶)

سنّت الهی در طول تاریخ، یاری حقّ و سرکوب باطل است. الله متعال فرعون و قومش را ـ بعد از آنکه دخول شان در بحر کامل شد، همه ای آنان را غرق گردانید.

مفسران می نویسند: وقتی بحر شکافته شد خدا آن را برای موسی علیه السلام و قومش به صورت خشکی درآورد و دوازده گذرگاه در آن باز شد و در اطراف آنها آب بسان کوهی عظیم متوقف شد. و هنگامی که یاران موسی علیه السلام از آن گذشتند، و بعد از اینکه تمام یاران فرعون وارد بحر شدند، الله تعالی به بحرهدایت فرمودکه به هم آید، و در نتیجه همهای آنان در بحر غرق شدند. ولی با آنهم برخی از همراهان موسی علیه السلام از روی خوف وترس ویا هم از ضعف ایمان گفتند: فرعون غرق نشده است. آنگاه جنازه‌اش به ساحل افتاد تا او را دیدند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ﴿۶۷﴾

بی تردید دراین سرگذشت عبرتی بزرگ وجود دارد، و [قوم قبطی] بیشترشان مؤمن نبودند.(۶۷)

خداوند متعال با بیان تاریخ گذشتگان، به پیامبر اسلام دلداری و درس صبر میدهد.

در غرق کردن فرعون و قومش واقعاً اندرزی بس بزرگ نهفته است و آن این که الله متعال دوستانش را نجات می دهد و دشمنانش را غرق و از بین می برد.

و در ضمن نباید فراموش کنیم: مهلتی که الله متعال به کفّار میدهد از ضعف و ناتوانی ذات پروردگار نیست، بلکه ناشی ازمهر ورحمت است تا شاید توبه کنند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴿۶۸﴾

و یقیناً پروردگارت همان توانای شکست ناپذیر و مهربان است.(۶۸)

یعنی اینکه از دشمنان خویش انتقام‌گیرنده وبه دوستان خویش مهربان است.

همان ذات غالب وشکست ناپذیر است که به عزّت خود فرعون و همراهانش را هلاک گردانید و به رحمت خویش موسی علیه السلام و همراهانش را نجات بخشید.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۶۹ الی ۸۹) بخش سوم قصه ییعنی دعای ابراهیم، دعای مخلصان به بیان گرفته میشود:

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ﴿۶۹﴾

و سرگذشت مهم ابراهیم را بر آنان بخوان.(۶۹)

و ای پیامبر! داستان مهم و با شکوه حضرت ابراهیم را بر آنان بخوان.(امام فخر رازی گفته است: در آغاز سوره خداوند اندوه محمد(ص) را به سبب کفر قومش یادآور شد، پس قصه‌ی موسی علیه السلام را بازگفت تا پیامبر دریابد که چنان سختی برای موسی علیه السلام هم پیش آمده بود. پس از آن قصه‌ی ابراهیم را بازگفته است، تا محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دریابد که در این راستا اندوه ابراهیم علیه السلام از اندوه او شدیدتر است؛ زیرا بسی سخت و دردناک است که ابراهیم علیه السلام پدران و قوم خود را در آتش بیابد و او جز دعا و یادآوری کاری از دستش برنیاید.).

خوانندگان گرامی!

همانطوریکه نام حضرت موسی علیه السلام بیش از ۱۳۰ بار در قرآن عظیم الشأن ذکر یافته است که درآیات متذکره ببرخی از این داستان ذی عبرت اشارات به عمل آمد.

همچنان داستان حضرت ابراهیم علیه السلام داستان عبرتناکی است که در آیات ذیل بدان اشاره شده است.

نام حضرت ابراهیم علیه السلام، به تناسب همه ای پیامبران زیاد ذکر یافته است، و قصه حضرت ابراهیم علیه السلام و مبارزه وکوشش های او در تاریخ اسلامی بی نهایت مهم واز اهمیت خاصی برخورد دار است.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ﴿۷۰﴾

هنگامی که به پدرش وقومش گفت: چه چیز را می پرستید؟(۷۰)

روزی که ابراهیم علیه السلام اعتراض‌کنان از کفر قومش به الله متعال به پدر و قوم خویش گفت: چه چیزی را پرستش میکنید؟ با این که می دانست که آنها بتان را می پرستند ولی خواست تا آنان را با حجت ملزم گرداند. بناءً همچو سوال را بعمل آورد.

فهم آیه مبارکه در اینست که در مبارزه نهی از منکر؛ اول باید از خود شروع نمایم، هکذا قابل تذکر است که در نهی از منکر درنظر گرفتن سن وسال شرط و مهم نمی باشد ودر این راه نباید بخود حراس را راه دهیم.

قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَلُّ لَهَا عَاكِفِينَ﴿۷۱﴾

گفتند: بت هایی را می پرستیم و همواره ملازم پرستش آنها هستیم.(۷۱)

«**فَنَظَلُّ لَها عاكِفِينَ**» «نظل» یعنی همیشه بت می پرستیم و «عاكِفِينَ» یعنی بر پرستش آن ملازم هستیم.

عشیرت (قوم ابرهیم) به وی گفتند: ما این بتان را می پرستیم و بر پرستش آنها پایدار خواهیم ماند و آن را ترک نه خواهیم نمود، یعنی همواره نه فقط در وقت و میعادی معین معتکف پرستش آنها هستیم؛ بلکه ما با این عمل خویش به آن مباهات وافتخار هم میکنیم در ضمن آنان بدین عقیده بودند که پرستش بت ها برایی شان سود و زیان هم ببار می آورد.

الله متعال با بیان قصه قوم حضرت ابراهیم علیه السلام واینکه نزدیک‌ترین افراد خانواده آنحضرت بت پرست بودند و از او اطاعت نکردند، به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم دلداری می‌دهد.

قرآن عظیم الشأن در نقل حوادثی تاریخی و داستان های پیامبران، به نقاط حساس و سازنده اشاره دارد وآنرا مطرح می کند.

درضمن قابل یاد آوری می دانیم که: پرستش، یک خواست لحظه‌ای نیست، بلکه در عمق جان انسان ریشه دارد.

قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ﴿۷۲﴾

ابراهیم گفت: آیا هنگامی که آنها را پرستش میخوانید، سخن شما را میشنوند؟(۷۲)

حضرت ابراهیم علیه السلام غرض توبیخ وسرزنش به بت پرستان خطابه نموده میفرماید: «**هَلْ يسْمَعُونَكُمْ**؟»: آیا وقتی به آنها التماس میکنید اصلاً آنها دعای شما را میشنوند؟ حال آنکه اینها جمادات پیش نیستند، آنان نه فهمی دارند، و نه هم امکانات شنوایی و نه هم دارای شعوری هستند.

أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ﴿۷۳﴾

یا به حال شما فائده یا ضرری می رسانند؟(۷۳)

باید گفت که: عامل وانگیزه‌ی پرستش، دو چیزی است، یا خیر رسانی است، یا دفع شرّکه؛ بت‌ها هیچ کدام از این دو را دارا نیستند، نه سودی دارد ونه هم ضرری را از انسان دفع میکند. پس اگر چنین نیست وآنها نه میشنوند و نه سود و زیانی می رسانند، دیگر برای عبادت آنها چه دلیل و توجیهی وجود دارد.

درضمن باید گفت که: انسانها، مخلوقی است پرستش‌گر، اگر حقّ را پرستش نکند به باطل رو می آورد.

قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿۷۴﴾

گفتند: نه، بلکه پدرانمان را دیدیم که به این صورت عبادت می کردند!(۷۴)

ابو سعود میفرماید: اقرار کردند که به طور کلی نفع و ضرری از آنها بر نمیخیزد، و ناچار شدند حقیقت را بروز بدهند، و برای توجیه عمل خود، جز تقلید ازنیاکان مدرکی نداشتند.(ابو سعود ۱۰۹/۴).و این هم نشانه‌ی درماندگی در استدلال است.

قبل از همه باید گفت که: در عقاید، تقلید ممنوع است.

به تأسف باید گفت که در برخی از اوقات همین آداب ورسوم غیر منطقی نیاکان، مانعی بر راه عقل و منطق است. و باید فراموش نه کنیم که سابقه و استدلال به تاریخی بودن دلیل حقّانیّت شده نمی تواند، دیده میشود که بت پرستان می دانستند که این پرستش برای شان اصلاً فایده نمی رساند ولی بخاطر حفظ عقاید نیاکان خویش بدان ادامه می دادند.

و در مقابل استدلال می آوردند که: در پرستش آنها از پدرانمان تقلید کرده و عمل آنها را انجام می‌دهیم.

قوم حضرت ابرهیم علیه السلام در مقابل سوال که به کدام دلیل این جمادت را پرستش می کنید، هیچ جوابی منطقی و قناعت بخش دیگری نیافتند، جز این‌که تقلید محض را انگیزه کار خود معرفی کرده وبدان اقرار کنند.

قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ﴿۷۵﴾

ابراهیم گفت: آیا آنچه را که شما می پرستید، دیده‌اید (تأمل کرده‌اید).(۷۵)

در طول تاریخ دیده می شود که: جهل و ساده‌اندیشی، بستر و زمینه‌ی سازی بسیاری از انحرافات انسانها گردیده است، ابراهیم علیه السلام به قومش گفت: آیا درامر پرستش این بتان ناشنوا و بی‌سود و زیان هیچ تأمل و تدبّر کرده اید؟

أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ﴿۷۶﴾

و (آنچه را) پدران پیشین‌تان می پرستیدند؟(۷۶)

فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ﴿۷۷﴾

[بدانید که] که همۀ آنها دشمن من‌اند، غیر از پروردگار جهانیان.(۷۷)

آنچه را جز الله تعالی می پرستید دشمنان من اند و من با آنها مبارزه خواهم کرد. تا پرستش آنها را از روی زمین ریشه‌کن کنم، لیکن پروردگار عالمیان دشمن من نیست بلکه او در دنیا وآخرت دوست وسرورمن است.

واقعیت امر هم همین است که: معبودهای خیالی و دروغین، دشمنان اندیشه، سعادت وتکامل بشریّت هستند.

الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ﴿۷۸﴾

آن ذاتی که مرا آفرید و هم او مرا هدایت می کند.(۷۸)

قبل از همه باید یاد آوری شد که:آفرینش انسان از بزرگ‌ترین الطاف الهی است. همان ذاتیکه تنها مارا در نیکوترین چهره آفریده همان ذاتی است که: در دنیا و آخرت مارا به راه خیر راهنمایی وهدایت می‌کند.

باید یاد آور شد که: آفریدن یک بار است، ولی هدایت در هر لحظه و همیشه است. بنابر همین اصل است که: («خَلَقَنِی» به صورت ماضی و «يَهْدِينِ» به صورت مضارع و استمرار آمده است).

وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ﴿۷۹﴾

آن ذاتی که مرا (غذا) می خوراند و (آشامیدنی) می نوشاند.(۷۹)

سیر شدن و سیراب شدن انسان، کار الله تعالی است. آب و نان صرف وسیله است. خدای متعال خوراک و نوشیدنی و روزی مرا میدهد، پس ذات پروردگار است که ابر را سوق داده و باران را نازل کرده و به وسیله‌ی آن انواع ثمرات را برای روزی بندگان مهیا می سازد.

وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ﴿٨٠﴾

و چون مریض می شوم، پس وی مرا شفا می‌دهد.(۸۰)

قبل از همه باید گفت که: مرض و شفا هر دو از جانب خدای عز وجل میباشد ولی در کلام الهی حسن ادب به کار برده شده میفرماید: «**يشْفِينِ**»: مراد این است که شافی تنها الله است وکسی دیگری مارا شفا داده نمی تواند.

و دکتر و دوا وسیله است. انسان مؤمن به طبیب مراجعه میکند ودارو میخورد، ولی هیچ کدام را شفا دهنده نمی داند و بلکه معتقد است که اگر الله خواست دوا و درمان مؤثّر واقع می‌شوند.

وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ﴿٨١﴾

و آن ذاتیکه مرا می میراند و سپس [از نو] زنده‌ام می سازد.(۸۱)

«**يحْيِينِ**»: مرا زنده می کند.

در این هیچ جای شکی نیست که: مرگ و زندگی فقط و فقط در قبضه‌ی قدرت الله متعال قرار دارد و آن ذاتی که اجل مخلوقات اش فرا رسد، جان اش را میگیرد. سپس مارا از قبرم زنده بر می انگیزد. هیچ کس جز او زنده کننده و میراننده نیست.

وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ﴿٨٢﴾

و آن ذاتی که امیدوارم در روز جزا خطایم را ببخشد.(۸۲)

الله تعالی تنها ذاتی استکه از او امیدوارم تا بدی هایم را ببخشاید و از گناهان مان در روز حساب و جزا درگذرد. روزی که در آن روز بندگان نیکی و جزای اعمال خود را می‌یابند.

مجاهد می گوید: «هدف حضرت ابراهیم علیه السلام از خطایش، سه مورد ذیل بود:

اول اینکه: او درجواب این سؤال بت پرستان که بتان را چه کسی تخریب کرده است؟ گفته بود: «**قَالَ بَل فَعَلَهُۥ كَبِيرُهُم هَٰذَا**» [الأنبياء: ۶۳]. «بلکه این کار بت بزرگ است« در حالیکه بت شکن خود او بود.

دوم اینکه: او به قومش در توجیه عدم بیرون رفتن با آنان به مراسم عیدشان و دنبال کشیدن خود برای شکستن بتان گفته بود: «**إِنِّي سَقِيم**»[الصافات: ۸۹]. «من مریضم» در حالیکه مریض نبود.

سوم اینکه: او به حاکم ستمگر که قصد تجاوز به ساره همسرش را داشت، گفته بود: (ساره خواهر من است).

حسن افزوده است: و این سخن وی در باره ستاره که گفته بود: «**هَٰذَا رَبِّي**» [الأنعام: ۷۶]. «این پروردگار من است» نیز از آن جمله است.

زجاج میگوید: «پیامبران علیه السلام بشرند و جایز است که از آنان گناه سر زند، مگر از آنان گناه کبیره سر نمی زند زیرا آنان از ارتکاب گناه کبیره معصوم اند». هرچند که سخنان ابراهیم علیه السلام از «معاریض» بود، یا در مقام محاجه گفته شده بود لذا هدف وی دروغ گویی نبود.

در آیه مبارکه به؛ امت یاد می دهد که از گناهان خود طلب بخشودگی کنند و به گناهان خود معترف شوند. (تفسیر انوار القرآن).

رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴿۸۳﴾

ای پروردگارم! به من حکم (علم و نبوت) ببخش و مرا با صالحان ملحق بگردان.(۸۳)

سپس حضرت ابراهیم خلیل الله به در گاه پروردگار با عظمت دعا نموده و و گفت: پروردگارا!

فهم و دانش به من عطا فرما به‌قولی: نبوت و رسالت است. به‌قولی دیگر: شناخت حدود الله تعالی، احکام و غیر این از معارف است.

و مرا از جمله‌ی بندگان صالح با تقوا پیشه گان در بهشت های پرناز و نعمت یکجا گردان. و چنین بود که ابراهیم علیه السلام خیر دنیا و آخرت را درخواست کرد. فحوای آیه مبارکه به ما می آموزاند که: انسان برای رسیدن به کمالات باید از الله متعال خود استمداد کند.

در حدیث شریف آمده است: «**اللهم أحينا مسلمين وأمتنا مسلمين وألحقنا بالصالحين، غير خزايا ولا مبدلين**». «بارالها! ما را مسلمان زنده بدارو مسلمان بمیران و ما را به شایستگان ملحق گردان، بی آن که خوارمان کرده باشی یا از کسانی که دین خود را دگرگون کرده‌اند».

سعادت انسان در دعای حضرت ابراهیم علیه السلام:

سعادت انسان را می توان در چند جمله که از دعای حضرت ابراهیم استنباط شده به شرح ذیل خلاصه نمود:

ـ شناخت الله متعال و معرفت درونی نسبت به او. «**هَبْ لِي حُكْماً**»

ـ حضور در جامعه‌ی صالح. «**أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ**»

ـ نام نیک در تاریخ. «**لِسانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ**»

ـ رسیدن به بهشت ابدی. «**وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ**»

علما میفرماید که: استمداد از نام «ربّ»، در استجابت دعا مؤثّر است. قبل از درخواست جدید از خداوند، از نعمت های قبلی او باید نام ببریم و ابراز تشکّر بعمل آریم.

– بهترین دعا را باید از بهترین انسانها بیاموزیم. (بهترین افراد، همانا انبیا اند و یکی از بزرگترین انبیا حضرت ابراهیم علیه السلام است که در دعا از خداوند مغفرت، حکمت، نام نیک و حسن عاقبت میخواهد و در آیات دیگر از خداوند، فرزندان خوب و پیروان مسلمان درخواست می کند).

وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴿۸۴﴾

و برای من در آیندگانً نامی نیک و ستایشی والا مرتبه قرار ده (۸۴)

پروردگارا! برایم در میان آیندگان آوازه‌ی نیکو قرار بده، به گونه‌ای هر عصر و نسلی که بعد از من تا روز قیامت می‌آید، نام و یاد نیکو و ستایش زیبا باقی گذار. و با آن یاد شوم و به من اقتدا نمایند.

تعدادی از علما گفته اند: آیه نشان می دهد که کسب نام نیک مستحب است؛ زیرا زندگی دوباره به شمار می آید همچنان که سروده‌اند: «قد مات قوم و هم فی الناس أحیاء»: «افرادی مرده‌اند در حالیکه در دل مردم زنده هستند» (تفسیر صفوۀ التفاسیر)

ابن عباس(رض) گفته است: اقتدا و ذکر خیری که ابراهیم علیه السّلام آن را طلبیده است تحقق یافته است؛ چرا که همه‌ی ملت ها و قشرها او را با دیده‌ی احترام می نگرند و به گرد یادگار او، «کعبه» جمع میشوند به طوری که هر ملت آن را دست آویز قرار داده و از آن تعظیم به عمل می‌آورد.

وحقاً که اوتعالی درخواست حضرت ابراهیم استجابت و برآورده ساخت؛ از این رو درود و سلام همیشه در هر عصر و نسل بر او جاری است. و تمام امتها و همه اهل ادیان در همه نسلها و عصرها به او افتخار می‌کنند و او را گرامی و بزرگ می دارند.

ـ درس آموزنده از این آیه مبارکه همین است که: انسان های بزرگ، هم محبوبیّت دنیوی میخواهند و هم سعادت اخروی.

و مهم‌ترین عامل سعادت دنیوی و اخروی انسان را همانا سازندگی اخلاق است و اخلاق حسنه می تواند سعادت دنیا و آخرت انسان را تضمین کند.

وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ﴿۸۵﴾

و مرا از جملۀ وارثان جنت پرناز و نعمت بگردان.(۸۵)

«**وَرَثَةِ جَنَّةِ**»: وارثان بهشت. مراد کسانی است که در پرتو ایمان به الله و پرستش خدا بهشت را به دست می‌آورند (سوره: اعراف / ۴۳).«**جَنَّةِ النَّعِيمِ**» (سوره های مائده آیه ۶۵، یونس آیه ۹، حجّ آیه ۵۶). (تفسیر نور دکتور مصطفی خرمدل)

پروردگارا! و مرا جزو نیکبختان واز جمله بندگان با تقوایی قرار دهی که؛ استحقاق نایل آمدن به جنت ابدی را دارند. یعنی: از جمله کسانی که جاودانه به آن وارد می شوند.

وَاغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ﴿۸۶﴾

و پدرم را بیامرز، زیرا او از گمراهان بود.(۸۶)

پروردگارا! پدرم را بیامرز زیرا او از گمراهان بود. در مورد این دعای حضرت ابراهیم مفسران نظریات مختلفی دارد؛ برخی از مفسران می نویسند که: این دعای ابراهیم قبل از آن بود که دشمنی پدرش با الله متعال بر وی آشکار شود و چون این واقعیت برایش روشن شد، از پدرش بیزاری جست.

مفسر تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل مینویسد:

«**إِغْفِرْ**...»: طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش آزر، پیش از فوت آزر است، وحضرت ابراهیم علیه السلام وقت جدا شدن از او به وی وعده کرده بود که؛ برای وی طلب آمرزش کند. امّا چون دید که او با کفر از جهان رفت، از او بیزاری جست و طلب آمرزش را قطع کرد (سوره توبه: آیه ۱۱۴).

مفسرصاوی میفرماید: الله متعال تمام درخواست های حضرت ابراهیم رااجابت و قبول کرد، بجز دعای بخشودگی پدرش را. (صاوی ۱۷۵/۳)

وامام قرطبی فرموده است: پدرش وعده داده بود به او ایمان بیآورد. از این رو طلب بخشودگیش را ازالله کرد. و وقتی مشخص شد که به وعده‌ی خود وفا نمی‌کند ابراهیم هم از او تبرا نمود. (تفسیر قرطبی ۱۱۴/۱۳)

آزر پدر حقیقی حضرت ابراهیم «علیه السلام» نبوده است و کلمه ی «اب: پدر»، که در قرآن کریم درباره آزر اطلاق شده «**و اذ قال ابراهیم لابیه آزر**» دلالت ندارد که آزر پدر حقیقی و نَسَبی حضرت ابراهیم (علیه السلام) بوده است! زیرا در زبان عرب با آنکه کلمه «اب» به معنای پدر و جدّ است، گاه با قرینه به معنای «کاکا» است.از همین رو، در قرآن کریم آمده است: هنگامی که یعقوب در حال احتضار بود از فرزندانش پرسید: شما بعد از من چه میپرستید؟ گفتند: «نعبد إلهک و إله آبائک ابراهیم و اسمعیل و اسحق؛ خدای تو را می پرستیم که همان خدای پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحق است».
در این آیه، کلمه «آباء» که جمع «اب» است، هم بر «جدّ» ایشان(حضرت ابراهیم) و هم بر کاکاش ان که حضرت اسماعیل بوده اطلاق شده است، زیرا یعقوب فرزند اسحق و برادر زاده اسماعیل است. بنابر این در ترجمه قرآنها به این مسأله توجه شده و آزر و آب را در مورد حضرت ابراهیم به کاکا ترجمه کرده اند.
برای آگاهی بیشتر در این باره رجوع کنید تفسیر آیات: (سوره بقره، آیه ۱۳۳؛ سوره توبه، آیه ۱۱۴؛ سوره ابراهیم، آیه ۴۱؛ سوره انعام، آیه ۷۴؛ سوره ممتحنه، آیه ۴؛ از تفسیر المیزان و نمونه.)

مؤجزی در مورد حضرت ابراهیم:

سیرت نویسان می نویسند: حضرت ابراهیم علیه السلام در منطقه در غوطه‌ی دمشق (ساحه‌ای سرسبز و حاصل‌خیز جنوبی دمشق) قریه بنام برزه، واقع در کوه قاسیون چشم به جهان گشوده است،اما قول مشهور نزد اهل سیر و تاریخ این است که دربابل(سرزمین کلدانیان)درعراق چشم به جهان گشود. ابن کثیر بعدازنقل قول اول میگوید: صحیح این است که در بابل چشم به جهان گشوده

و انتساب او به منطقه غوطه شام ازاین جهت برده که وقتی به منظور کمک به برادرزاده‌اش (لوط) به آنجا آمد در آنجا به اقامه‌ی نماز برخاسته است.
ابراهیم در زمانی به دنیا آمد که ۷۵ سال از عمر پدرش گذشته بود. او فرزند بزرگ آزر بود و بعد از او ناحور و هاران به دنیا آمدند، هاران پدر لوط علیه السلام است با این حساب، لوط برادرزاده‌ی ابراهیم است. اما مؤرخان اهل کتاب عقیده دارند ابراهیم فرزند وسط آزر است و هاران در زمان حیات پدرش در سرزمین مادریش که همان سرزمین کلدانین (سرزمین بابل) است، از دنیا رفته است. اما قول اصح، قول اول است.
حضرت ابراهیم در جوانی با زنی به نام «سارا» ازدواج کرد. سارا عقیم بود ابراهیم با همسر و پدرش از سرزمین عراق به سرزمین فلسطین هجرت کرد و در منطقه حران (شهری در شام) اقامت گزید. مردم آنجا ستاره پرست بودند و به وقت عبادت رو به قطب شمال می‌ایستادند و به پرستش هفت ستاره همت می‌گماشتند و بر هر دری از درهای هفتگانه‌ی دمشق هیئتی از یکی از این ستاره‌ها را نصب کرده بودند و برای ستارگان جشن و قربانی برپا می‌کردند.
در آن زمان جز ابراهیم و همسر و برادر زاده‌اش لوط تمامی مردم جهان بت پرست بودند. ابراهیم خلیل با این شرارت به مبارزه برخاست و این گمراهی را باطل اعلام کرد خداوند از بچه‌گی حجت بالغه و قاطع به او ارزانی داشته بود، دارای اراده قوی و دید بصیر و روشن بود با قومش به مناظره برمی‌خاست و با آن‌ها به مجادله و مناظره می‌کرد و با برهان قاطع به رد نظریات ایشان می‌پرداخت کسی را یارای مقاومت با او (در مقام احتجاج) نبود.

دعوت ابراهیم از آزر:

قرآن کریم نحوه‌ی دعوت ابراهیم علیه السلام از پدرش را برای ما بازگو می‌کند چرا اینطور نباشد و حال آنکه پدرش مشرک و بت‌پرست بود و از

هرکس شایسته‌تر به نصیحت مخلصانه و دعوت به حق بود به همین خاطر ابراهیم در این راه کمترین تأخیر و سستی به دل راه نداد، ابراهیم در دعوت پدرش نمونه یک فرزند نیکو بود جز خیر و نیکی پدرش چیزی نمی‌خواست با او به تندی سخن بر زبان نیاورد بلکه در انتهای ادب و احترام با عبارات زیبا و پسندیده او را دعوت نمود در یک گفتگو برای او توضیح داد که پرستش بت‌ها هیچ سود و زیانی به او نمیبخشد، زیرا بت ها قدرت دیدن و شنیدن را ندارند به او تذکر داد، بت‌ها نمی توانند حتی زیانی از خود رفع کنند تا چه رسد به دیگران زیان برسانند یا از آن‌ها دفع کنند؟ حضرت ابراهیم علیه السلام در دعوت خویش برای پدرش روش حکمت و موعظه حسنه و ادب و وقار در پیش گرفت. اما پدرش بر راه شرک و گمراهی اصرار بیشتری می‌ورزید و نصیحت او را نمی پذیرفت و ابراهیم را به قتل و ضرب تهدید کرد«**وَٱذكُر فِي ٱلكِتَٰبِ إِبرَٰهِيمَۚ إِنَّهُۥ كَانَ صِدِّيقا نَّبِيًّا﴿٤١﴾ إِذ قَالَ لِأَبِيهِ يَٰٓأَبَتِ لِمَ تَعبُدُ مَا لَا يَسمَعُ وَلَا يُبصِرُ وَلَا يُغنِي عَنكَ شَيا﴿٤٢﴾ يَٰٓأَبَتِ إِنِّي قَد جَآءَنِي مِنَ ٱلعِلمِ مَا لَم يَأتِكَ فَٱتَّبِعنِيٓ أَهدِكَ صِرَٰطا سَوِيّا﴿٤٣﴾ يَٰٓأَبَتِ لَا تَعبُدِ ٱلشَّيطَٰنَۖ إِنَّ ٱلشَّيطَٰنَ كَانَ لِلرَّحمَٰنِ عَصِيّا﴿٤٤﴾ يَٰٓأَبَتِ إِنِّيٓ أَخَافُ أَن يَمَسَّكَ عَذَاب مِّنَ ٱلرَّحمَٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيطَٰنِ وَلِيّا﴿٤٥﴾ قَالَ أَرَاغِبٌ أَنتَ عَن ءَالِهَتِي يَٰٓإِبرَٰهِيمُۖ لَئِن لَّم تَنتَهِ لَأَرجُمَنَّكَۖ وَٱهجُرنِي مَلِيّا﴿٤٦﴾ قَالَ سَلَمٌ عَلَيكَۖ سَأَستَغفِرُ لَكَ رَبِّيۖ إِنَّهُۥ كَانَ بِي حَفِيّا﴿٤٧﴾**»[مریم: ۴۱- ۴۷]. (در کتاب (گوشه‌ای از سرگذشت ابراهیم) ابراهیم را بیان کن، او بسیار راست کردار و راست گفتار و پیغمبر بود، هنگامی که به پدرش گفت: ای پدر چرا چیزی را پرستش می کنی که نمی شنوند و نمی بینند و اصلاً شر و بلایی از تو به دور نمی دارد، ای پدر دانشی نصیب من شده است که بهره تو نگشته است بنابراین از من پیروی کن تا تو را به راه راست رهنمون کنم، ای پدر من از این می‌ترسم که عذاب

سختی از سوی خداوند مهربان گریبانگیر تو شود و آنگاه همدم شیطان شوی، (پدر ابراهیم برآشفت) گفت: آیا تو ای ابراهیم از خدایان من رویگردانی اگر دست نکشی حتماً تو را سنگسار میکنم برو، برای مدت مدیدی از من دور شو (ابراهیم) گفت: خدا حافظ من ازپروردگارم برای تو آمرزش خواهم خواست چرا که او نسبت به من بسیار عنایت و محبت دارد.) (پیغمبری و پیغمبران درقرآن کریم شیخ علی صابونی (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری)

وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ﴿۸۷﴾

و مرا در روزی که [مردم] برانگیخته شوند رسوا مساز.(۸۷)

خواری ورسوایی، از سخت‌ترین حالات در قیامت بحساب می رود، حضرت ابراهیم علیه السلام از میان همه‌ی مشکلات روز قیامت، رسوا نشدن را مطرح میکند. و میفرماید: مرا در ملا عام و در برابر محضر عمومی مردم در روز محشر، روزی که مردم از قبرهای شان برای رستاخیز بیرون می آیند. روزی که خلایق برای محاسبه حشر می شوند، مرا خوار و رسوا نگردان. واقعاً در روز قیامت، تحقیر و خواری و خزیان، بدتر از عذاب دوزخ می باشد.

در حدیث شریف به روایت بخاری و غیرآن از ابی هریره(رض) آمده‌است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «روایت شده است که در روز قیامت ابراهیم علیه السلام پدر خود، «آزر» را می‌بیند که اندوه و گرد و خاک بر چهره دارد. ابراهیم علیه السلام میگوید: مگر نگفتم از من نافرمانی مکن.

پدرش میگوید: امروز دیگر نافرمانی نمیکنم. ابراهیم علیه السلام میگوید: خدایا! تو به من وعده دادی که روز حشر مرا سرافکنده و خوار نکنی. پس چه خفتی بالاتر از این که پدرم از من دور است؟ خدا میفرماید: من بهشت را بر کافران حرام کرده‌ام. آنگاه میگوید: ابراهیم علیه السلام جلو پایت را نگاه

کن. ابراهیم علیه السلام در پیش پای خود کفتاری خونین را میبیند. پای آن را میگیرد و آن را به آتش می‌اندازد». (روایت از بخاری).

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ﴿۸۸﴾

آن روزی که مال واولاد (هیچ به حال انسان) سودی نبخشند.(۸۸)

«**يوْمَ**»: ظرف و مراد قیامت است.

یعنی مال و فرزندان شخص نمی‌توانند وی را در روز قیامت از عذاب الله متعال نجات دهد.

دیده میشود آنچه که در دنیا صاحب ارزش است، در آخرت بی ارزش میشود. طوریکه قرآن عظیم الشأن در آیه متبرکه بدان اشاره فرموده: «**لا يَنْفَعُ مالٌ وَلا بَنُونَ**»

در واقعیت «مال» جلوه‌ی مسائل مادّی و «**بَنُون**» (فرزندان) جلوه‌ی مسائل عاطفی است، و آیه متبرکه میفرمایدکه در قیامت مال و فرزند و مقام و شهرت و مدرک نجاتبخش نیست.

إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴿۸۹﴾

و تنها آن کسی (نجات می یابد و سود می بیند) با دل با اخلاص پاک (از شرک و ریب و ریا) به درگاه الله آید.(۸۹)

مال و نزدیکان شخص نزد الله تعالی به انسان سودی نمی رسانند بلکه آنچه که به وی سود میرساند، سلامت قلب وی دلی پاک از کفر و نفاق و پاک از هر آنچه که منفور حق تعالی است، به بارگاه وی بیآورد.

قلب سلیم: یعنی قلب صحیح و سالم، همانا قلب مؤمن است زیرا قلب کافر و منافق مریض است.

وبا ذکراین دعای بی نهایت قیمتی، دعاهای حضرت ابراهیم علیه السلام هم به پایان میرسد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۹۰ الی ۱۰۴) مبحثی در باره اوصاف روز قیامت، پاداش و کیفر، پشیمانی مشرکان در آن روز، به بحث گرفته می شود.

وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ﴿۹۰﴾

و آن روزجنت را برای پرهیزکاران نزدیک آورند.(۹۰)

«**أُزْلِفَتْ**»: نزدیک گردانده شد.

و آن روز خداوند متعال بهشت برای پرهیزگاران نزدیک آورده می‌شود، اشخاصیکه از الله تعالی اطاعت کرده و از معصیتش پرهیز نموده باشند.

امام طبری گفته است: یعنی آنها اشخاصی هستند که در دنیا به اطاعت خدا روی آورده و از کیفر خدا پرهیز کرده‌اند. (طبری ۵۵/۱۹).

از فحوای آیه مبارکه برمیآید که: مقام مؤمنِ پرهیزکار، از جنت هم بالاتر است. زیرا در آیه مبارکه میفرماید که جنت را برای او حاضر می کنند.

«**أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ**» بلی واقعاً هم؛ شخصیکه در دنیا از گناه فاصله گرفت، در قیامت بهشت با آن عظمت را به استقبالش می‌آورند.

وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ﴿۹۱﴾

و دوزخ برای گمراهان آشکار گردانیده شود.(۹۱)

همچنان برای گمراهان،کسانیکه راه هدایت را گم کرده و راه ضلالت را در پیش گرفته اند، آتش دوزخ در مقابل چشم آنها نمایان شده و آن را عیناً می‌بینند. و مؤمنان جنت را می بینند و قبل از آن‌که به آن‌داخل شوند، برای شان شادی و سرور دست میدهد و بالعکس گمراهان که آتش دوزخ را می‌بینند، بدبختی و اندوه به آنها دست میدهد. واقعاً هم دیدن دوزخ و وسیله های عذاب، به ذات خود نوعی از شکنجه برای دوزخیان بحساب می آید.

وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ﴿۹۲﴾

وبه آنها گفته میشود کجا هستند معبودانی که آنها را عبادت می کردید؟(۹۲)

به اهل دوزخ، از باب سرزنش و سرکوب گفته میشود: آنچه جز خدا را می‌پرستیدید کجایند؟ آیا می توانند برای شما یاری رساند، و یا هم خودشان برای خود یاری رسانده می توانند، جواب منفی است قطعاً.

ناگفته نباید گذاشت که: سرزنش هم در ذات خود، یکی از عذاب های روحی قیامت است. دیده می شود که در روز قیامت از اعتقادات انسانها سؤال به عمل میآید و در سرنوشت او نقش مهمّی دارند. در این شکی نیست که: روحیّه‌ی پرستش، در همه‌ی انسان‌ها وجود دارد، ولی با تاسف باید گفت که این روحیه در برخی از انسانها به انحراف کشیده می شود.

مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ﴿۹۳﴾

آن بتهایی که به جای الله پرستش می کردید آیا می‌توانند به شما اینک یاری کرده یا از جانب خود دفاع کنند؟(۹۳)

«**ينتَصِرُونَ**»: باز می دارند. خویشتن را به دور می دارند. انتصار به معنی یاری دادن خود یا کمک خواستن و یا دفع بلا ازخود است (مراجعه شود به سوره: کهف آیه ۴۳، قصص آیه ۸۱، قمر آیه ۱۰، رحمن آیه ۳۵).

به یاد باید داشته باشیم هم معبودان خیالی به دوزخ می روند یکجا با عابدان گمراه. طوریکه درآیه ملاحظه فرمودید که میفرماید: آن بتان و معبودانی که در دنیا می پرستیدید کجایند؟! وشما بدین باور بودید که: به شما سود رسانده و دفع زیان میکنند آیا عذاب را از شما دور می کنند؟ یا حد اقل آنها خودشان را یاری داده و عذاب را ازخود دور ساخته می توانند؟ نه! قطعاً آنان نه یاری دهنده‌اند و نه یاری شونده.

فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ﴿۹۴﴾

دراین هنگام همه آن معبودان با عابدان (گمراه) به دوزخ انداخته میشوند.(۹۴)

«**فَكُبْكِبُوا**»:کب: انداختن بر رو را میگویند، «کبه فانکب: القاه علی وجهۀ» «کبکبه: القاه علی وجهه».

الله متعال پرستش‌گران بتان را با بتان شان یکجا ساخته و همه را بر روی یک دیگر با سر در دوزخ افگنده می‌شوند.

مجاهد میفرماید که به: جهنم پرت می شوند.

امام طبری میفرماید: روی هم انداخته می شوند و بر روی شان کشیده شده و بر یکدیگر پرت می شوند. (طبری ۵۵/۱۹.).

وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ﴿۹۵﴾

و (نیز) لشکریان ابلیس همه (در دوزخ انداخته می شوند). (۹۵)

«**جُنُودُ إِبْلِيسَ**»: لشکریان و یاوران ابلیس. هدف از پیروان ابلیس، یعنی جنایتکاران و معصیت پیشگان سراسر تاریخ است (ملاحظه شود سوره های: اعراف آیه ۱۸، حجر آیه: ۴۳) بامراجعه به تفسیرنور: «ترجمۀ معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل.

یاران و پیروان شیطان همراه با پرستش‌گران بتان اعم از انس و جن (هر کسی که به سوی پرستش بتان دعوت می کنند یعنی (معبودان و عابدان گمراه)، همگی آنان نیز به آتش دوزخ انداخته می شوند و هیچ‌کس از آنها، نجاتی یافته نمی توانند.

قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ﴿۹۶﴾

آنان در آنجا (با معبودان خود) به مخاصمه می‌پردازند و می گویند.(۹۶)

بر خلاف فضای ارام جنت که تمام جنتیان در فضای سِلم وسلامت خوش و خوشحالی زندگی بسر می برند، فضای دوزخ همیشه پراز ملامت، خصومت

ولعنت است: در قیامت، عشق های نامقدّس وغیر الهی، به کینه عداوت و دشمنی تبدیل میشود. طوریکه در (آیه ۶۷ سوره زخرف) میخوانیم: «**الْأَخِلّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ**» (دوستانِ (امروز)، در آن روز با یکدیگر دشمن اند، جز اهل تقوا.)

مطابق روایات قرآنی؛ حال واحوال کسانی‌که بر اساس غیر تقوا، دوستانی برای خود در زندگی دنیوی انتخاب کرده‌اند، در قیامت چنین است:

- پشیمانی و حسرت که چرا با او دوست شدم. «**يا وَيْلَتى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَلِيلًا**»(فرقان آیه ۲۸)(وای برمن!ای کاش فلانی رادوست خود بر نمیگزیدم.)

و همچنان (آیه: ۲۷ سوره فرقان) میفرماید: «**وَ يَوْمَ يَعَضُّ الظّالِمُ عَلى يَدَيْهِ يَقُولُ يا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا﴿۲۷﴾**» (و روزی که ستمکار (مشرک) دو دست خود را (از روی حسرت) به دندان میگزد و میگوید: ای کاش با پیامبر همراه می شدم.)

ـ در آن روز دوستان هیچ نقشی برای کمک به یکدیگر ندارند. «**وَ لا يَسْئَلُ حَمِيمٌ حَمِيماً**» (معارج، ۱۰.) (و هیچ دوستی از دوستش احوالی نپرسد.)

ـ دوستان صمیمی، بحیث دشمنان یکدیگر مبدل میشوند. «**الْأَخِلّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ**» (آیه:۹۶ شعرا)

ـ به یکدیگر لعنت میفرستند. «**كُلَّما دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَها**» «اعراف، ۳۸.»

ـ ودر نهایت از یکدیگر فرار میکنند.«**يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ**» طوریکه در (آیات: ۳۴ الی ۳۷ سوره عبس) میخوانیم: «**يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ﴿۳۴﴾ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ﴿۳۵﴾ وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ﴿۳۶﴾ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ﴿۳۷﴾**» (روزی که انسان از برادرش بگریزد و از مادر و پدرش و همسر و فرزندانش. در آن روز برای هر یک از آنان کار و گرفتاری است که او را (از پرداختن به کار دیگران) بازدارد.)

همچنان در روز قیامت کفّار فجّار در مورد حال و وضع خویش با یکدیگر به نزاع بر می خیزند. و می گویند:

تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴿۹۷﴾

قسم به الله ما در گمراهی آشکاری بودیم.(۹۷)

در قیامت، وجدان ها بیدار میشوند، سوگند به الله که ما در دنیا در گمراهی آشکاری به سر میبردیم؛ از آنجا که غیر خدا را پرستیده و به او تعالی کفر ورزیدیم. آشکارا راه را گم کرده و از حق به دور بودیم. در قیامت درحالیکه مشرکان از رهبران خویش شکایت دارند، ملامتی خویش را به گردن یک دیگر می اندازند.

إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۹۸﴾

آن وقت که شما را با پروردگار جهانیان برابر و مساوی قرار می دادیم.(۹۸)

یعنی آخر چگونه ما بتان را با الله متعال که تنها او سزاوار پرستش است و تنها اوست که آفریننده و روزی بخش است برابر ساخته و آنها را در طاعت و عبادت باوی شریک می گردانیدیم؟

وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ﴿۹۹﴾

و ما را گمراه نساخت مگر مجرمان.(۹۹)

«**الْمُجْرِمُونَ**»: مراد شیطان و یاوران او، یا رؤساء و کبراء ایشان است (سوره: احزاب آیه: ۶۷).

و جز سران و بزرگان که کفر از شیطانهای انسی و جنی‌ای نافرمانی را برای ما می‌آراستند، هیچ کس ما را از راه به در نبرد.

فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ﴿۱۰۰﴾

(افسوس که امروز) شفاعت کننده گانی برای ما وجود ندارد.(۱۰۰)

که برای ما شفاعت کند و ما را از عذاب نجات دهد؛ زیرا شفاعت به حال مشرک سودی دربر ندارد.

وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ﴿۱۰۱﴾

و هیچ دوست صمیمی و دلسوزی (نداریم).(۱۰۱)

«**حَمِيمٍ**»: گرم، و هدف از آن صمیمی و دلسوز. یعنی «حمیم» عبارت؛ از دوست نزدیکی وصمیمی است که تو او و او تو را به شدت هر چه تمامتر دوست داشته باشید.

در آیه مبارکه میفرماید: یعنی اینکه در این روز هیچ دوست صمیمی و دلسوزی (نداریم). (که ما را از عذاب خدا نجات دهد و یا اینکه ما را در این مصیبت وارده دلجویی نماید.

طوریکه از فحوای آیه مبارکه فهمیده میشود: انسان حتّی در قیامت هم به دوست خوب نیازمند میباشد، و از نتیجه دوستی با گنهکاران چنین نتیجه بدست می آید که دوستی با همچو اشخاص در دنیا، در قیامت حاصلی را ببار نمی آورد. پس قبل از اینکه ناوخت شده از تحکیم همچو دوستی با اشخاص گنهکار و منحرف باید جلوگیری نمایم.

درحدیث شریف به روایت جابربن عبدالله(رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «همانا شخص جنتی در جنت میپرسد: فلان کس و دوست وی در دوزخ چه کار کردند؟ سپس پیوسته [دنبال قضیه را می گیرد و] برای او شفاعت میکند تا سر انجام خداوند متعال شفاعتش را در باره وی می‌پذیرد پس چون از دوزخ نجات می یابد، مشرکان میگویند: ما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم: اینک نه ما هیچ شفیعی داریم و نه هیچ دوست نزدیکی».

بطور خلاصه باید بعرض برسانیم که: شرط دریافت شفاعت، در قیامت همانا ایمان است وبس.

فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴿۱۰۲﴾

پس ای کاش برای ما یکبار برگشت (به دنیا) بود تا از جملۀ مؤمنان میشدیم.(۱۰۲)

ای کاش باری دیگری به دنیا بر می گشتیم، تا از جمله مؤمنان می شدیم و آنچه را کتاب های آسمانی آورده و پیامبران بدان بر آنگیخته شده بودند تصدیق می کردیم.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ﴿۱۰۳﴾

بی گمان در این (داستان ابراهیم)، عبرتی بزرگ وجود دارد، و [قوم ابراهیم] بیشترشان مؤمن نبودند.(۱۰۳).

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴿۱۰۴﴾

و یقیناً پروردگارت همان توانای شکست ناپذیر و مهربان است.(۱۰۴)

مفسر تفسیر نور داکتر مصطفی خرمدل در باره جمله «**وَ إِنَّ رَبَّکَ...**» آیه مبارکه مینویسد: تکرار این نوع جمله‌ها دلداری مؤثّری است برای پیغمبر و مؤمنان اندک صدر اسلام، و برای اقلیت مؤمنان در برابر اکثریت گمراهان در هر عصر و زمان.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (۱۰۵ الی ۱۲۲) قصه نوح و قومش به بیان گرفته شده است.

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ﴿۱۰۵﴾

قوم نوح پیغمبران را تکذیب کردند.(۱۰۵)

«**كَذَّبَتْ...**»: قوم نوح با تکذیب نوح، همه پیغمبران را نیز تکذیب کرده‌اند، چرا که تکذیب پیغمبری، بمثابه تکذیب همه پیغمبران بشمار می رود؛ شاید

هم قوم نوح، منکر همه پیغمبران و به طور کلّی همه ادیان آسمانی بوده‌اند (سوره: فرقان / ۳۷). تأنیث فعل (کَذَّبَتْ) به خاطر این است که کلمه (قوم) به صورت مذکّر و مؤنّث به کار می‌رود، و به طور کلّی هر اسم جمعی فعل آن میتواند به صورت مذکّر و مؤنّث ذکر شود. (تفسیر نور داکتر خرمدل)

نام حضرت نوح علیه السلام ۴۳ بار در قرآن عظیم الشأن ذکر شده است. و سوره‌ای هم به نام نوح در قرآن آمده است. قابل یاد آوری است که:همه‌ی انبیا دارای هدفی واحد هستند، طوریکه در فوق یاد آور شدیم؛ تکذیب یک پیامبر به منزله تکذیب همه‌ی پیامبران است.

رسالت و پیامبری، به نفع بشریّت و برای نجات انسان‌هاست، قوم نوح دعوت پیامبرشان حضرت نوح علیه السلام را تکذیب نمودند و با آن ایمان نیاوردند.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ﴿۱۰۶﴾

چنین بود که برادر شان نوح به ایشان گفت آیا [از شرک] نمی ترسید؟(۱۰۶)

«**أَخُوهُمْ**»:برادرشان. مرادهم نژادشان است،همانگونه‌که میگویند: **أَخُوالْعَرَب**. **أَخُوتَمیم**. «**أَلا تَتَّقُونَ**»: آیا پرهیزگاری نمی کنید؟ هان! پرهیزگاری کنید.

نوح برادرشان در قبیله و نسب بود نه برادرشان در دین زیرا آنان و نوح علیه السلام از نظر دینی در دو جهت مخالف با هم قرارداشتند.

وقتی برادر نسبی‌شان به آنان گفت: شما را چه شده است که از الله متعال نمیترسید تا فقط وی را به یگانگی خوانده و پرستش غیر وی را رها کنید.

در آیه مبارکه ملاحظه می‌کنیم که در داستانهای نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام ندای پیامبران به اقوام و امتهایشان همه این بود: (ألاتتقون: آیا تقوی پیشه نمی‌کنید وترس ندارید). البته این امر دلیل بر آن است که هدف اساسی دعوت تمام پیامبران علیهم السلام همانا رسانیدن مردم به سر منزل تقوا بوده است.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ﴿۱۰۷﴾

یقینا من برایتان پیغمبر امین هستم. (۱۰۷)

«أَمِينٌ»: یعنی امین در ادای رسالت آسمانی، و شخصی که به امانت داری در میان مردم شهرت داشته باشد.

نوح علیه السلام میفرماید: آنچه را که به شما از جانب حق تعالی ابلاغ می کنم «امین» و مورد اعتماد هستم، در آن خیانت نمی کنم ودروغ هم نمی گویم. شرط اصلی در فرستاده و حامل پیام، همانا امین بودن است. قابل تذکر است که قوم نوح علیه السلام به امانتداری و راستگویی وی واقف بودند. واقعیت هم اینست که امین بودن و حسن سابقه و دلسوزی، شرط نفوذ کلام است.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ﴿۱۰۸﴾

تقوای الهی پیشه کنید، و مرا اطاعت نمائید.(۱۰۸)

پس با پیروی از اوامر و اجتناب از نواهی پروردگار متعال از وی بترسید و از من اطاعت وپیروی کنید. دینداری، از اطاعت از رهبری الهی جدا نیست.

طاعت الله متعال را سپری در برابر عذاب وی قرار دهید و از من در اوامری که از سوی الله متعال شما را بدان امر میکنم فرمان برید؛ مانند ایمان آوردن به وی، ترک شرک، انجام دادن فرایض و برنامه های دینی. «**أَطِيعُونِ**» دعوت به خود، برای احیای فرمان الهی مانعی ندارد. چه زیبا است که:در آیه متبرکه با زیبای خاصی کلمه «**أَطِيعُونِ**» در کنار «**فَاتَّقُوا اللَّهَ**» تذکر یافته است.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴿۱۰۹﴾

و من از شما بر ابلاغ رسالتم هیچ مزدی نمی خواهم، مزد من فقط بر عهده پروردگار جهانیان است.(۱۰۹)

مبلّغ دینی باید هم از مردم توقّع مادّی نداشته باشد ونباید هم در رساندان فرمان الهی از مردم چیزی را مطالبه نماید. (اخلاص، شرط نفوذ کلام است).

کسی که بر الله توکّل کند، می تواند از مردم بی نیاز باشد.
در آیه مبارکه میفرماید: من از شما در مقابل تکالیف دعوت و رنج ها و زحمات رسالتم طالب اجرتی نیستم؛ و در این مزد طمع نمی بندم زیرا اجر و پاداشم بر پروردگار متعال، صاحب اختیار کار من است. پس من پاداش واجر دعوت خویش را از الله متعال می خواهم، زیرا ذات پروردگار مرا به ابلاغ رسالت، توظیف و مکلف گردانیده است.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ﴿١١٠﴾

پس از الله بترسید و راه طاعت من پیش گیرید.(۱۱۰).

«**أَطِيعُونِ**»: پس از من اطاعت کنید.

باید گفت که: ایمان به الله متعال و در پیش گرفتن تقوای الهی، زمینه‌ی ایمان به رسول و اطاعت از اوست. پس با انجام دستورات و پرهیز از نواهی ازالله بترسید و مرا با پیروی و تصدیقم در آنچه بدان فرستاده شده‌ام ـ اطاعت کنید.

«**فَاتَّقُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُونِ**» به منظور تأکید بر اهمیت امری که آنها را بدان میخواند آن را تکرار کرده است.

مفسر تفسیر انوار القرآن: در تفسیر خویش می نویسد: «ملاحظه می کنیم که نوح علیه السلام برای هر یک از دو درخواست خود به سوی تقوا، علتی ذکر کرد؛ چنان‌که در اول گفت: چون بر امانت داری‌ام آگاهید پس تقوا پیشه کنید و در دومین درخواست خود گفت: چون دانستید که از شما مزدی نمیطلبم پس تقوا پیشه کنید.».

قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ﴿١١١﴾

گفتند: آیا ما به تو ایمان بیاوریم در حالیکه فرومایگان از تو پیروی کرده اند؟(۱۱۱)

قوم نوح علیه السلام خطاب به نوح نموده؛ گفتند: چگونه از تو پیروی کنیم و به تو ایمان بیاوریم، در حالیکه اشخاص پست و بینوا و ضعیف از تو پیروی میکنند؟

امام بیضاوی میفرماید: و این هم از آثار سبک مغزی و خیره سری و کوته نظری آنان است که موضوع را در حطام دنیا منحصر می دانند، تا جایی که پیروی بینوایان از نوح را مانع ایمان آوردن و پیروی کردن از دعوت نوح قرار دادند. (بیضاوی ۷۶/۲).

قوم نوح علیه السلام از آن روی پیروانش را پست و فرومایه شمردند که ایشان سرمایه ومقام وشرف ظاهری کمتری داشتند. یابدان جهت که ایشان نسب عالی نداشتند. به قولی: پیروان نوح علیه السلام متشکل از صاحبان حرفه‌ها و مشاغل پایین و فرومایه بودند.

اشرافی‌گری می تواند مانع ایمان آوردن باشد. زیرا مؤمنین در نظر مستکبران، اراذل و فرومایگان هستند. پس حاصل معنی این ایه مبارکه اینست که: نه به تو ایمان می آوریم، نه از تو پیروی می‌کنیم و نه در کار ایمان به فرومایگان اقتدا می نماییم. قابل یاد آوری است که بیشتر یاران انبیا، فقرا و گمنامان بودند.

حرف حقّ و مکتب حقّ را نباید به خاطر طرفداران گمنام آن تحقیر و توهین نمایم.

قَالَ وَمَا عِلْمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴿۱۱۲﴾

(نوح) گفت، من چه می دانم آنها چه کاری داشته اند.(۱۱۲)

نوح علیه السلام در جواب شان گفت: من مسئول نسبت مردم و مسئول مشاغلی که دارند نیستم، لازم نیست که من درباره‌ی مکنونات ضمیر آنها تحقیق کنم و در مورد اعمال آنها کنجکاوی نمایم که آیا مخلصانه از من پیروی کرده‌اند یا طمع دارند؟

بلکه فقط مکلفم که آنان را به سوی ایمان فراخوانم و به ایمانشان بها دهم و آن رامعتبر بشناسم، پس اعتبار به عمل است نه به حسب ونسبت وشغل وحرفه. امام قرطبی گفته است: گویا اینکه آنها گفته بودند: این بینوایان به امید رسیدن به عزت و نان و نوایی از تو پیروی میکنند. لذا نوح در جواب آنها گفت: من از باطن و نهاد آنها خبری ندارم. من فقط به ظاهر آنها توجه دارم. (قرطبی ۱۲۰/۱۳)

خوانندگان گرامی!

طوریکه در (آیه ۹۴ سوره نساء) «**وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقى إِلَيْكُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً**» (و به کسی که نزد شما (با کلامی یا عملی یا سلامی یا پیشنهادی) اظهار اسلام و صلح می‌کند، نگویید: تو مؤمن نیستی) بنده‌شناس الله متعال است و حسابگر اوست، ما را چه که کار کسی را قبول و یا هم رد نمایم.از جانب دیگر؛ برای قضاوت درباره‌ی دیگران، ایمان صادقانه و عمل صالحِ امروزی آنان را دید وبر اساس آن باید قضاوت کنیم، و نباید سابقه مردم را به رُخ شان بکشیم. قابل دقت و توجه است که: سوابق بد، مانع تغییر و تحوّل و توبۀ در انسانها نمیگردد، وظیفۀ انبیا، اصلاح مردم ودعوت به توحید است.

آنان متولّی و مسول حساب و کتاب اشخاص نمی باشند.

إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ ﴿۱۱۳﴾

حسابشان اگر واقعاً درک می کنید، جز بر عهده پروردگارم نیست.(۱۱۳).

جزای هر عمل کننده‌ای بر الله متعال است؛ اگر عمل، خیر باشد جزای خیر و اگر شر باشد، جزای شر میدهد، ذات پروردگار به آشکار و نهان انسانها آگاه ودانا است و اگر شما به درستی این امر پی می‌برید اصلاً سخن باطلی بر زبان نمی‌آوردید.

قابل یاد آوری است که: وظیفه‌ی أنبیاء، اصلاح مردم ودعوت مردم به توحید و یکتا پرستی است. أنبیاء متولّی حساب و کتاب و سوابق تأریخی انسانها نیستند. در ضمن در دین مقدس اسلام تجسّس و عیب جویی از زندگی خصوصی انسانها، ممنوع می باشد.

امام نسفی میگوید: «آن متکبران، پیروان نوح علیه السلام را متهم کردند که درعین فرومایگی، به ایمان هم تظاهر می‌کنند و در واقع به نوح ایمان ندارند». که نوح پاسخ‌شان را به نحو فوق داد.

وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ﴿۱۱۴﴾

و من هرگز مؤ منان را طرد نخواهم کرد.(۱۱۴).

و من به خاطر درخواست شما آن مؤمنان بینوا را ازخود دور نمی‌کنم که رسالتم را تصدیق نموده اند، و آنها را از علت فقر شان یا به علت شغلی که بدان شاغل اند، از مجلس خود بیرون نمی‌کشم. ملاک ارزش، ایمان است، نه مقام اجتماعی و اقتصادی.

باپیشنهادات وتوقّعات نابجای متکبّران، باید قاطعانه برخورد کنید. (طرد فقرای با ایمان جایز نیست، حتّی اگر به قیمت ایمان‌آوردن گروهی دیگر باشد.).

ابو حیان گفته است: این بیان نشان می دهد که سران قریش از حضرت محمد صلّی اللّه علیه وسلّم خواسته بودند که مؤمنان بینوا را از خود براند. (البحر ۳۲/۷).

طوریکه دیده می شود در طول تاریخ مستکبران حتّی از أنبیاء نیز توقّع طرد فقرای گمنامِ با ایمان را داشتند ولی دیده شده که: همه أنبیاء همچو پیشنهادات را به شدت رد نموده اند.

طوریکه الله تعالی در (آیۀ ۲۸/ سورۀ کهف) به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم هدایت میفرماید: «**وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداةِ وَ الْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لا تَعْدُ عَيْناكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنا وَ اتَّبَعَ هَواهُ وَ كانَ أَمْرُهُ فُرُطاً**» (و با آنانی که پروردگار خود را صبح و شام یاد میکنند صبر پیشه کن، در حالیکه خشنودی او را میخواهند. و نباید در طلب زینت زندگانی دنیا چشمانت از آنان دور شود. و از کسی اطاعت مکن که دل او را از یاد خود غافل ساختهایم و او از هوای نفس خود پیروی کرده و کارش از حد گذشتن و کوتاهی است.).

إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ﴿۱۱۵﴾

من جز بیم‌دهندۀ آشکار نیستم.(۱۱۵)

من فقط هشدار دهنده‌ای هستم که آنچه را خدای سبحان مرا به ابلاغ آن به‌سوی شما فرمان داده است، شما را از کین و قهرش برحذر می دارم و به طور واضح و آشکار برای شما میرسانم. یعنی: این مستضعفان نیز از جمله کسانی هستند که من به هشدار دادنشان مأمور شده‌ام پس چگونه آنان را از خود طرد کنم.

و هرکسکه از من اطاعت کند فرق نمی کند شریف باشد یا به قول شما پست، محترم و ثروتمند باشد یا بینوا، نجات می یابد.

قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ﴿۱۱۶﴾

گفتند: ای نوح! اگر [از ابلاغ دین] دست برنداری، یقیناً از جمله سنگسار شدگان خواهی بود!(۱۱۶)

«**الْمَرْجُومِينَ**»: افراد سنگباران شده. سنگساران.

سنگسارکردن، یکی از قدیمی ترین انواع شکنجه هاست. و یکی از مهم ترین حربه‌های مخالفان است که انبیا بدان تهدید شده اند.

همچنان قوم در خطاب به نوح گفتند: ای نوح! اگر از ادعای رسالت و تقبیح معتقدات ما دست. برنداری، تو را سنگسار میکنیم به قولی معنای «مِنَ ٱلمَرجُومِينَ» [الشعراء: ۱۱۶] این است: اگر از سرزنش دین و دشنام دادن خدایان مان و دعوت خویش دست برنداری، از جمله سنگسار شدگان خواهی بود. بدین ترتیب قوم نوح علیه السلام را از کشتن به روش سنگباران کردن ترساندند. البته این عادت و شیوه دشمنان الله متعال است که در نهایت امر، به تهدید پناه می برند تا دعوتگران را از راه الله متعال منصرف سازند.

در این موقع نوح علیه السلام از رستگاری آنها نا امید شد و آنان را دعا و نفرین کرد و گفت:

قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ﴿۱۱۷﴾

گفت: پروردگارا! همانا قوم من مرا تکذیب کردند.(۱۱۷)

بعد از اینکه نوح علیه السلام تهدید قوم خویش راشنید علیه قومش دعا کرد و گفت: پروردگارا! قوم من دعوتم را تکذیب و رسالتم را رد کردند. یعنی بر تکذیب من پافشاری کرده، سخنم را نشنیده و دعوتم را اجابت نکردند. ناله‌ی حضرت نوح به خاطر تکذیب مکتب بود، نه تهدید وسنگسار. طوریکه فرمود: «رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ» و نفرمود: «یرجمون»

فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۱۱۸﴾

پس میان من و آنان چنانکه سزاوار است فیصله کن و من و کسانی که از مؤمنان با من هستند از چنگ آنان نجات ده.(۱۸)

فتح: حکم قاضی در میان دو طرف دعوا است.یعنی: میان من و قوم من به حکمی که محق را از مبطل نمایان ومتمایز گرداند، حکم کن. «و من و هرکس از مؤمنان را که با من است نجات بخش» از عذاب عمل آنان آن‌گاه

که بخواهی مجازات‌شان کنی. آری! چون نوح علیه السلام بعد از نهصدو پنجاه سال دعوت، از ایمان قوم خویش مأیوس شد، با این دعا پروردگارش را به‌یاری فراخواند و خداوند دعایش را اجابت کرد(تفسیر انوار القرآن).

فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ﴿١١٩﴾

پس او و کسانی را که با او در آن کشتی مملو [از سرنشینان، انسان و انواع حیوانات] بود نجات دادیم.(۱۱۹)

در این هیچ جای شکی نیست که: دعای انبیا و مظلومین مستجاب است. و مؤمنین در پرتو انبیا علیه السلام بیمه هستند.

ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِينَ﴿١٢٠﴾

آن گاه بعد از آن، همه باقی ماندگان را غرق کردیم.(۱۲۰)

دیده میشود که: عامل جدایی از انبیا چطورانسانها را به چه مصایب مبتلا و سبب هلاکت میشود. آنعده از کسانیکه به نوح علیه السلام کفر ورزیده بودند وبا وی در کشتی سوار نشده بودند غرق و به هلاکت رسیدند، ودر مقابل مؤمنان وهمراهانش از غرق شدن نجات یافتند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ﴿١٢١﴾

بی تردید در این داستان، عبرتی بزرگ وجود دارد، و [قوم نوح] بیشترشان مؤمن نبودند.(۱۲۱)

داستان نجات کشتی نوح علیه السلام و یارانش و غرق کفّار و مخالفان، نمودی از سنّت خداوند در یاری حقّ و سرکوبی باطل است.

بصورت قطع در داستان نوح علیه السلام و نجات وی و و مؤمنان همراهانش و هلاک کردن کافران، دروغ انگاران قومش نشانه‌ای واضح و عبرتی بزرگ برای مردم است اما با این وجود کسانی که این داستان را شنیدند به الله متعال ایمان نیاورده و از پیامبرانش پیروی نکردند بلکه اکثریت قوم نوح با وجود برپایی دلیل و حجت، از مشرکان بودند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴿۱۲۲﴾

و یقیناً پروردگارت همان توانای شکست ناپذیر و مهربان است.(۱۲۲).

ای محمد! بدان که پروردگارت مقتدر و غالب است و مغلوب نمی شود، نسبت به بندگان مهربان است و در عقوبت آنان عجله به خرج نمی دهد. یعنی پرودگارات همان مالك متصرف و مدبّری است که در انتقامش از کافران شکست ناپذیر و به مؤمنان و شکر گزارانش مهربان است.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۱۲۳ الی ۱۴۰) داستان و قصه هود علیه السلام و قومش به بیان گرفته شده است.

كَذَّبَتْ عَادٌ الْمُرْسَلِينَ﴿۱۲۳﴾

(قوم) عاد پیامبران را تکذیب کردند.(۱۲۳).

«عاد»: نام جدّ بزرگ قوم حضرت هود است و آن قوم به نام جدّشان مشهور شده‌اند. قوم عاد طایفه‌ای ازعرب بودند که در سرزمین خوش آب و هوای «یمن» در منطقه‌ای به نام «احقاف» در نزدیکی بحرزندگی بسر میبردند.

کشورشان آباد بود، مردم شهر نشین بودند و پیامبرشان حضرت هود علیه السلام بود. نامشان در قرآن عظیم الشأن ۲۴ بار تکرار شده است. همچنین در قرآن عظیم الشأن، سوره‌ای به نام احقاف وسوره‌ای به نام هود وجود دارد.

از اینکه هدف و محتوای دعوت تمام أنبیاء یکی است، تکذیب یک پیامبر، به منزله‌ی تکذیب همه‌ی پیامبران بشمار می رود، قوم عاد مانند قوم نوح علیه السلام از جمله اقوامی است که أنبیاء را تکذیب کردند.

قوم عاد دو گروه بودند؛ عاد قدیم و عادجدید به دلیل آیه «عاد الاولی»، که بعد از حضرت نوح در منطقه احقاف زندگی می‌کردند و دارای هیکل‌هایی بزرگ و قدرتی عظیم و شهرهایی آباد بودند.

«إِرَمَ»یا نام دیگر قبیله عاد است یا نام شاخه‌ای از قوم عاد و یا نام منطقه‌ای که قوم عاد در آن زندگی می‌کردند که ساختمان‌هایشان دارای ستون‌هایی بزرگ و بلند بوده است.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ﴿۱۲۴﴾

هنگامی که برادرشان هود به آنان گفت: آیا [از سرانجام شرک و طغیان که خشم و عذاب خداست] نمی‌ترسید.؟(۱۲۴)

«**أَلا تَتَّقُونَ**»:هان! پرهیزگار باشید. آیا تقوا پیشه نمی‌کنید؟

دعوت پیامبران، برادرانه بود.

«**أَخُوهُمْ**» (حتّی کلمه‌ی «ابوهم» نیاورده تا عمق صفا و تواضع و صداقت را بیان کند)

در ضمن باید گفت که: تقوا، سرلوحه‌ی دعوت همه أنبیاء را تشکیل می داد.

بناءً دعوت به تقوا، لازمه‌ی اخوّت و برادری می باشد.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ﴿۱۲۵﴾

البته من برای شما پیغمبری بسیار (خیر خواه و) امینم.(۱۲۵)

ملاحظه میداریم که پیامبران، از خود حرفی نداشتند، هر چه می‌گفتند پیام الهی بود.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ﴿۱۲۶﴾

تقوی الهی راپیشه کنید و مرا اطاعت نمائید.(۱۲۶)

ازعذاب الله بترسید وازمن پیروی نمایید تا شما را به راه هدایت رهنمای نمایم.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴿۱۲۷﴾

ومن از شما اجری برای رسالت نمی خواهم و مزد من جز بر عهدۀ پروردگار جهانیان نیست. (۱۲۷)

أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ﴿١٢٨﴾

آیا شما بر روی هر مکان بلندی به بیهوده کاری و بدون نیاز، برجی عظیم و برافراشته بنا می کنید؟(۱۲۸)

اگر به تاریخ پیامبران توجه نمایم درخواهیم یافت که: شروع وآغاز کار أنبیاء با انتقاد از وضع نابسامان موجود و بیدار کردن وجدان‌ها از طریق سؤال بعمل آمده است.

مفسرتفسیر «المیسّر» دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: «شما را چه شده است که در هرجایگاه بلند و مرتفعی منزلی بنا میکنید تا از بلندای آن بر مردم تکبّر و نخوت و اسراف و تجمل را به نمایش گذارید حال آنکه نه در این کار سودی در دنیا متصور است و نه در آخرت».

«ریع»: به معنای دامنه‌ی کوه و تپه آمده است. ابن کثیر گفته است: قوم عاد درسر راه‌های مشهور ودرجاهای مرتفع بنای بزرگ و محکم و نمایانی را فقط برای لهو و لعب و برای قدرت نمایی می‌ساختند. پیامبرشان از این رو آن را منکر می شد که اتلاف مال و وقت و خستگی بدن و مشغول شدن به چیزی بی فایده برای دنیا و دین آنان بود. (مختصر ابن کثیر ۶۵۳/۲.)

وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ﴿١٢٩﴾

وقلعه‌ها و قصرهای محکم و مجلل میسازید، به امید آنکه همیشه بمانید؟(۱۲۹)

«**مَصَانِعَ**»: دژها و کاخ ها. کارخانه ها و کارگاه ها.

«**لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ**»: به امید آنکه جاودانه می‌مانید. معنی آیه می تواند چنین هم باشد: کارخانه ها و کارگاه ها را برای کندن کوه ها و ساختن کاخ ها و برجها به کار می‌برید، تصور می کنید که: جاودانه می‌مانید؟

«مصانع»: عبارت از قصرها و منازلی است که مردم برای سکونت می سازند.

باید گفت که: قصرها، کاخ‌ها، بلند منزل و مجلل زندگی را نمیتواند جاودانه، سعادتمند و ابدی بسازد. طوریکه در آیه مبارکه آمده است که: قصر و سنگرهای محکم واستوار که مصروف ساختن آن هستید، فکر می کنید که؛ گویی هرگز نمیمیرید و ابداً ازاین دنیا انتقال نمیکنید؛ حال آنکه کاخ‌های بلند و برج‌های آسمان خراش هرگز نمی توانند راه نابودی و فنا را بر شما ببندند.

وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ﴿۱۳۰﴾

وهنگامی که کسی را مجازات می کنید همچون جباران مؤاخذه میکنید.(۱۳۰)

بطش: حمله ور شدن به شدت وخشونت، همراه باخشم وسرکوب را میگویند.

و چون کسی را مجازات نموده و با کشتن یا زدن بر وی حمله‌ور شوید، این کار را با سنگدلی و ستم و شدّت تمام، مانند ستمکاران گردنکش و بدون هیچ رحم و مروت و مهربانی انجام می دهید.

امام فخر رازی گفته است: آنها را به سه چیز وصف کرده است: درست کردن و ساختن بناهای بلند که نشانه‌ی اسراف و جاه‌پرستی است، ساختن برج و بارو و دژ و کاخ های بلند و باشکوه که نشانه‌ی حب بقا و زندگی جاودانه است، و جباریت و تکبر که نشانه‌ی انحصار طلبی است. تمام اینها نشان می‌دهد که دنیا پرستی بر آنان چیره گشته و در آن فرورفته بودند تا جایی که پرده‌ی بندگی خدا را پاره کرده و از آن سر برتافتند، و محبت و عشق به دنیا منشأ و سرچشمه‌ی هر گناهی است. (تفسیر کبیر با اختصار ۱۵۷/۲۴).

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ﴿۱۳۱﴾

بنابراین ازالله بترسید و از من اطاعت کنید.(۱۳۱)

و با عبادتش و عمل به موجبات رضایش ـ و از من ـ با تصدیق دعوت و پیروی از رسالتم ـ پیروی نمایید. واقعیت امر اینست که: دینداری، هم پروای قلبی است و هم اطاعت عملی. و بی تقوایی عامل همه‌ی مفاسد است.

وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ﴿۱۳۲﴾

و از آن ذاتی بترسید که شما را به آنچه خود می‌دانید، مدد کرده است.(۱۳۲)

باید گفت که: تقوا بهترین راه تشکّر از الله متعال است. و هر کس خودش میداند که چقدر مورد لطف الله متعال قرار گرفته است.

تا زمانیکه آمادگی و قابلیّت در یک جامعه ایجاد نشود، موعظه‌ی أنبیاء هم اثری نخواهد داشت.

أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ﴿۱۳۳﴾

به وسیله چهارپایان و فرزندانی، به شما یاری داده است.(۱۳۳)

یعنی برای شما چهار پایانی مانند؛ شتر، گاو، گوسفند ـ بخشیده است که از آنها استفاده می نماید، نه تنها در امور ترانسپورتی از آنها کار می گیرید، بلکه سایر منافع و فواید دیگری را از آنها بدست می آورید. همچنان برای شما فرزندان پسر بخشیده است که هم برای تان آرایشی اند، هم نیرویی و هم روشنی چشمانی.

وَجَنَّاتٍ وَعُيُونٍ﴿۱۳۴﴾

و (نیز به دادن) باغ ها و چشمه ها (شما را مدد کرد).(۱۳۴)

وبه شما باغ ها، بوستان‌های بزرگ وپرثمر بخشیده و به شما چشمه‌های شیرین و روان برجوشانیده که ازآنها در نوشیدن و شستشو وآبیاری استفاده میبرید.

پس آن ذات با عظمت که عبادتش واجب است، عبادت کنید، و باید از او سپاسگزار باشد.

إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴿۱۳۵﴾

بی تردید من بر شما از عذاب روزی بزرگ می ترسم.(۱۳۵)

حضرت هود مردم را هم به الله متعال متوجّه ساخت وگفت: «**فَاتَّقُوا اللّهَ**» و هم مردم را به نبوّت: هم متوجه ساخت وگفت «**وَ أَطِيعُونِ**» همچنان هود علیه

السلام مردم را به روز آخرت متوجه ساخت و گفت: «**إِنِّي أَخافُ عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ**» که هدف از روز بزرگ در اینجا همانا روز قیامت است.

حضرت هود علیه السلام به قوم خود گفت که: اگر کفر ورزیده و بر شیوه پرستش غیر الله که هم اکنون بر آن قرار دارید، اصرار و پافشاری نمایید و شکر این نعمت‌ها را به‌جا نیاورید. میترسم به عذاب روزی گرفتار شوید که از خوف و ترس اش موی طفل خورد سال سفید می شود وپیر گردد.

ولی جواب قوم عاد در مقابل این گفتار و پند های حکیمانه هود علیه السلام چین بود:

قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ﴿۱۳۶﴾

آنها (قوم عاد) گفتند برای ما یکسان است چه پند دهی، چه از پنددهندگان نباشی. (بیهوده خود را خسته مکن)!(۱۳۶)

قوم در جواب هود علیه السلام گفتند: همه ای این نصایح را که بیان فرمودی، این نصایح شما برای ما اهمیتی ندارد، ما حاضر نیستیم که این پند های تورا گوش دهیم به قولت باور نداریم و هرگز به رسالتت ایمان نمی‌آوریم، بیان و خاموشی‌ات هردو نزد ما یکسان است، ما از عمل خود باز نمی گردیم. و از آن راهی که انتخاب نمودیم و بر آن راهی که همین حالا هستیم، هرگز دست بردار نیستیم.

باید گفت که مقابله وتمرد در مورد پند های حکیمانه هود، منتهای عناد و استکبارقوم رانشان میدهد که: درمقابل هودعلیه‌السلام بیان داشته ونشان دادند.

ابوحیان مفسر مشهور جهان اسلام مینویسد: برای تمسخر و تحقیر و بی‌مبالاتی به تهدیدش، گفته‌اش را وعظ و اندرز خواندند؛ زیرا به درستی کلام او اعتقاد نداشتند و او را در ادعایش دروغگو می‌دانستند.(البحر ۳۳/۷).

إِنْ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ﴿۱۳۷﴾

این (تکذیب و طغیانگری) همان روش و اخلاق پیشینیان است.(۱۳۷)

می بینیم تازمانیکه آمادگی وقابلیّت در یک جامعه ایجاد نشود، پند و موعظه‌ی أنبیاء هم اثری بجا نمیگزارد. در ضمن قابل یاد آوری می دانم که سابقه و رفتار نیاکان، دلیل حقّانیّت راه یک قوم شده نمی تواند.

قوم هود در مقابل همه دساتیر حیاتی آسمانی گفتند: عقیدۀ ما همان عقیدۀ نیاکان و اجداد ما است؛ بناءً ما مقلّد و دنباله رو آنها هستیم و هرگز دین شان را فرو نمی‌گذاریم. دیده می شود که همین عامل تقلید ها نابجا و تعصّب، مانع پندپذیری در یک مجتمع می گردد. قوم هود گفتند: آنچه که ما بر آن از شرک و کفر قرار داریم، جز عادت و عمل پیشینیان نیست، آخر پدران و نیاکان پیشین ما نیز براین دین بوده‌اند که هم‌اکنون ما بر آن هستیم، با این وجود کار آنها به سامان و امور آنها به طور دلخواه بود و ما هم پیرو آنان هستیم بنابر این، براین شیوه استمرارخواهیم بود و نمی خواهیم تا آن رابا راه و روش دیگری جایگزین و تبدیل نمایم. دیده میشود که: انحراف نیاکان، چگونه زمینه‌ی انحراف نسل های بعدی را تسهیل می سازد، همچنان دیده میشود که چطور بت پرستان، انحراف خود را با شیوه‌ی نیاکان توجیه و از خود در مقابل پند هود علیه السلام سلب مسئولیّت می کند و می گویند:

وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ﴿۱۳۸﴾

و ما گرفتار عذابی [که تو ما را از آن بیم می دهی] نخواهیم شد.(۱۳۸)

یعنی مادر برابر آنچه که انجام می دهیم؛ عذاب شونده نیستیم. و حشر و نشر و حساب و کتاب و عذابی در کار نیست. الله متعال هیچ وخت وابداً ما را بر عمل ما عذاب نخواهد کرد و آن سزای که ما را از آن می ترسانی، هرگز واقع هم نخواهد شد.

فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ﴿١٣٩﴾
پس (قوم عاد)، هود را تکذیب کردند، در نتیجه آنها را هلاک کردیم. بدون شک در این نشانه است، و بیشترشان مؤمن نبودند.(۱۳۹)
«**ءَايَةً**»: درس عبرت. نشانه قدرت. «**مَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ**»: بیشتر قوم عاد ایمان نداشتند، بیشتر مردم به این روایت ایمان ندارند. (تفسیر نور): «ترجمۀ معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).
باید یاد آور شد که: سرنوشت انسان همیشه به دست خودش ورق می خورد، بناءً انسان باید از سرگذشت تاریخ و بخصوص از تکذیب و هلاکت دیگران، اقوام ونسل های گذشته باید عبرت گرفت. در ضمن نباید حق را همه وقته در اکثریت جستجو کنیم، قاعده اصولی همین است که: ملاک شناخت حقّ و باطل، کمیّت نمی باشد.
طوریکه در فوق متذکر شدیم؛ قوم عاد در تکذیب هود علیه السلام اصرار ورزیدند؛ که در نهایت پروردگار با عظمت آنانرا به سزای اعمال شان رسانید، آنان را نابود ساخت. وبالای شان باد وطوفان تند، سرکش و ویرانگررا فرستاد.
طوریکه قرآن عظیم الشأن درآیات (۶ـ ۸ سورۀ حاقه) میفرماید: «**وَأَمَّا عَادٞ فَأُهۡلِكُواْ بِرِيحٖ صَرۡصَرٍ عَاتِيَةٖ﴿٦﴾ سَخَّرَهَا عَلَيۡهِمۡ سَبۡعَ لَيَالٖ وَثَمَٰنِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومٗاۖ فَتَرَى ٱلۡقَوۡمَ فِيهَا صَرۡعَىٰ كَأَنَّهُمۡ أَعۡجَازُ نَخۡلٍ خَاوِيَةٖ﴿٧﴾ فَهَلۡ تَرَىٰ لَهُم مِّنۢ بَاقِيَةٖ﴿٨﴾**»[الحاقۀ: ۶-۸]. (و اما عاد به (وسیلۀ) تندبادی سرد و سوزنده هلاک شدند.(۷) که الله آن را هفت شب و هشت روز پی در پی بر آنان مسلط کرد آنگاه مردمان را می‌دیدی که روی زمین افتاده‌اند و گویی تنه‌های پوک درختان خرمااند.(۸) پس آیا می‌بینی که اثری از آنها باقی مانده باشد؟).
ابن کثیرگفته است: نابودی آنها به وسیله‌ی بادی تند وبسیار سرد، یعنی باد صرصر صورت گرفت. و عامل و سبب نابودی آنها از جنس خود آنان بود؛

زیرا آنان سرسخت ترین و ستمکارترین موجودات بودند، لذا خدا عذابی سخت‌تر و شدیدتر از خودشان را بر آنان مسلط کرد. باد همه چیز را از جا کنده و پرتاب می‌کرد، افراد آنان را از جا کنده و به هوا می‌برد و آنگاه آنها را بر زمین می‌کوبید و کله و مغز آنان متلاشی می شد.(مختصر ۶۵۴/۲.)

«**إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً**» «بی گمان در این» نابود ساختن شان» نشانه‌ای است» بر راستگویی پیامبران علیهم السلام و درس عبرتی است برای تکذیب پیشه گان. با در نظرداشت بسیاری معجزات ودلایل روشن بودن بینات «**وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ**» و بیشترشان ایمان نیاوردند.

دیده میشود که: دست الله متعال در نوع عذاب باز است. قوم ثمود را با آتش صاعقه و قوم عاد را با باد سرد هلاک می‌کند.

واقعاً آثار پدیده‌های هستی به دست الله متعال است. باد، یک بار سبب حرکت کشتی‌ها وابرها ونزول باران میشود ویک بار همین باد«**بِرِيحٍ صَرْصَرٍ**» بحیث وسیله هلاکت. همچنان در طول تأریخ دیده میشود که: تنومندی و نیرومندی مانع هلاکت شده نمی تواند، اگر قامت و بلندی انسان مثل درخت خرما باشد، در برابر قهر الهی به زمین می‌افتد. سزای الهی همیشه یکسان نیست، گاهی چنان به کلی محو کامل میانجامد که نمونه آن در «**فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ**» آمده است. در ضمن باید گفت که: عذاب های الهی گاهی دفعی است و گاهی تدریجی. الله متعال ما را از آن نگاه دارد. امین یا رب العالمین

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴿۱۴۰﴾

و یقیناً پروردگارت همان توانای شکست ناپذیر و مهربان است.(۱۴۰)

خوانندۀ محترم!

پس از اینکه قصه و داستان هود علیه السلام و قوم عاد بیان یافت، اکنوان در ایات متبرکه (۱۴۱ الی ۱۵۹) به بیان داستان صالح علیه السلام، و قومش ثمود می پردازد.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ﴿۱۴۱﴾

قوم ثمود رسولان (صالح علیه السّلام) را تکذیب کردند.(۱۴۱)

قوم ثمود از جمله اعراب بودند و از قوم صالح علیه السلام بشمار می رفتند، و در وادی ای میان مدینه و شام به نام «حجر» سکونت وزندگی بسر می بردند،و پیامبرشان حضرت صالح علیه السلام بود. و مردم قریش در کوچ تابستانی که به شام می رفتند، از آن جا می گذشتند. پیامبر صلی الله علیه وسلم وقتی به غزوه ی تبوک رفت از همان جا عبور کرد.

قوم ثمود صالح علیه السلام را که دعوت گرشان به سوی خالص سازی عبادت برای خدای متعال بود، همچنان تکذیب کردند. پس گویی آنان تمام پیامبران را تکذیب نمودند؛ چرا که دعوت همه پیامبران یک دعوت است که همان دعوت به سوی توحید می باشد.

قوم ثمود دارای چه عبادت بودند؟

کلمۀ «ثمود» بصورت کل بیست و شش بار در قرآن عظیم الشأن تذکر یافته است، آنها از عرب ما قبل تأریخ هستند که ذکرشان حتی در تورات فعلی نیز نیامده است.

قوم ثمود اصلاً بُت پرست بودند و به خدای یکتا و واحدی ایمان نداشتند. الله متعال حضرت صالح را در میان ایشان مبعوث کرد تا نعمت‌های خدا را به یاد آن‌ها آورد راه سعادت و هدایت را به آنها نشان داد. به ایشان گوشزد کرد که خلفاء و جانشینان قوم عاد در روی زمین هستند. آنها را به تقوا امر فرمود و از

عبادت بتان باز داشت، اما آن‌ها به دعوت او کمترین اعتنایی نکردند و در گمراهی و بت پرستی بیشتر غرق شدند. سرزمین آنها حاصل خیز و منبع خیرات و برکات بود باغ ها و بستآن‌های زیبا، رود بارها و چشمه سارهای جاری و... خداوند این نعمتها را به یاد ایشان آورد: «**أَتُتۡرَكُونَ فِي مَا هَٰهُنَآ ءَامِنِينَ﴿١٤٦﴾ فِي جَنَّٰت وَعُيُون﴿١٤٧﴾ وَزُرُوع وَنَخل طَلۡعُهَا هَضِيم﴿١٤٨﴾ وَتَنۡحِتُونَ مِنَ ٱلۡجِبَالِ بُيُوتا فَٰرِهِينَ﴿١٤٩﴾**» [الشعراء: ۱۴۶-۱۴۹]. (آیا شما در نهایت امن و امان در ناز و نعمت جهان رها می شوید، در میان باغ ها و چشمه سارها، و در میان کشتزار ها، و نخلستان‌هایی که میوه‌های نرم و شاداب و رسیده دارند، و ماهرانه در دل کوه ها خانه هایی را بتراشید.)

تعداد قلیلی از قوم بر حضرت صالح ایمان آوردند و سایرین راه عصیان و سرکشی در پیش گرفتند و به رسالت او کافر شدند. از او خواستند معجزه‌ای بیاورد که مؤید رسالتش باشد. او معجزه‌ی شتر برای آنها آورد که نشانه‌ی بزرگی بود و بر نبوت او دلالت میکرد، زیرا شتر از تخته سنگ سختی بیرون آمد و با چشم سر خود شاهد شکافته شدن سنگ و بیرون آمدن شتری در آستانه‌ی وضع حمل از آن بودند، مع هذا باز هم از ایمان سر باز زدند.

إِذۡ قَالَ لَهُمۡ أَخُوهُمۡ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ﴿١٤٢﴾

هنگامی که برادرشان صالح به آنان گفت: آیا [از سرانجام شرک و طغیان که خشم و عذاب الله است] نمی ترسید؟(۱۴۲)

اگر روش دعوت تمام أنبیاء را در طول تأریخ بشری از جمله (نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام) را مطالعه نمایم با تمام وضاحت در خواهیم یافت که همه ای آنان دارای شعار واحدی بودند: بطور مثال در داستان نوح علیه السلام آیۀ ۱۰۵؛ داستان عاد علیه السلام، آیه‌ی ۱۲۳؛ داستان صالح علیه السلام، آیه‌ی ۱۴۱؛ داستان لوط علیه السلام، آیه‌ی ۱۶۰ و داستان

شعیب علیه السلام، آیه‌ی ۱۷۶. همه آنان میگفتند: «**أَلا تَتَّقُونَ**»، همه میگفتند: «**فَاتَّقُوا اللّهَ وَ أَطِيعُونِ**»، همه می گفتند: «**إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ**»، همه میگفتند: «**ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ**»، خلاصه‌ی پیام همه‌ی آنان چند چیز بود: برادری، تقوا، پیروی از رهبر، بی توقّعی، توکّل بر خدا و اطمینان دادن به مردم که ما به نفع شما و امین شما هستیم. (پیام های این چند آیه نیز مانند پیام های آیات قبل است که در باره‌ی پیامبران دیگر در همین سوره بیان یافت.)

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ﴿۱۴۳﴾

من برای شما پیغمبری بسیار امین (و خیر خواه) هستم.(۱۴۳)

یعنی صالح علیه السلام به آنان خبر داد که الله متعال وی را با پیام توحید فرستاده است و او در برداشت این رسالت و تبلیغ آن امانتدار و معتمد است؛ پس نه در آن می افزاید، نه از آن می کاهد و نه آن را پنهان می‌دارد.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ﴿۱۴۴﴾

تقوی الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید.(۱۴۴)

از الله تعالی بترسید؛ با انجام آنچه دوست دارد و ترک آنچه از آن کراهت دارد. بناءً از من در دعوتم پیروی نموده و به دینی که بر آن مبعوث شده‌ام، راه یابید.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴿۱۴۵﴾

و بر تبلیغ این رسالت از شما مزد و پاداشی نمی‌خواهم، مزد و پاداش من جز بر عهدۀ پروردگار جهانیان نیست.(۱۴۵)

و من در قبال دعوتم نه از شما طالب اجرتی شده‌ام و نه بر رسالتم پاداشی از شما خواسته‌ام؛ زیرا اجر و جزایم همه بر عهده آن ذاتی است که فرمان هر چیز در اختیار اوست؛ خجسته و مبارک است نامش.

أَتُتْرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ﴿۱۴۶﴾

آیا (تصور می کنید که تا ابد) ایمن از مرگ واسوده در این ناز و نعمت دنیا خواهید ماند؟(۱۴۶)

آیا گمان میکنید که الله تعالی از شما غافل خواهد شد و شما را دربرابر کارهای شما بی انتقام رها خواهد کرد و بر این بدکاری های شما هیچ جزایی مترتب نخواهد شد و شما همیشه در ناز و نعمت جاودانه خواهید بودو در این دنیا بدون مرگ باقی می مانید؟

ابن عباس(رض) گفته است: آنها عمرشان طولانی بود و ساختمان هایشان تا آخر عمر آنان دوام نمی‌آورد.

امام قرطبی میفرماید: آیه‌ی «**وَ اِسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا**» بر این موضوع دلالت میکند، لذا صالح علیه السلام زنگ خطر را برایشان به صدا درآورد و آنان را توبیخ کرده و گفت: آیا گمان می برید شما در این دنیا باقی خواهید ماند و هرگز نخواهید مرد؟ (تفسیر قرطبی ۱۲۷/۱۳.)

قابل یاد آوری است که انسان نباید؛ به زندگی مرفّه چند روزه خویش مغرور شود، رفاه امروز نشانه‌ی رضای الله متعال از انسان نمی باشد. درضمن نعمتهای مادّی همیشه و پایدار نمی باشد. و چه زیبا است که فرموده اند که: توجّه به ناپایداری دنیا، وسیله‌ی تقو در انسان می گردد.

فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ﴿۱۴۷﴾

(گمان دارید) در این باغ های باصفا و (در کنار) چشمه‌های آب گوارا.(۱۴۷)

وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ﴿۱۴۸﴾

و کشتزارها و درختان خرمایی که شکوفه هایشان انبوه و باطراوت و لطیف است؟(۱۴۸)

«**طَلْع**»:چوبهای شکوفه خرما که خوشه خرما در درون آن قراردارد. هدف در این جا اولین میوه خرما است (ملاحظه شود: سوره: (انعام / ۹۹، / ۱۰).

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند: سرزمین قوم ثمود دارای باغ و بستان و آب و نخل فراوان بود. صالح علیه السلام نعمت‌های با ارج و والای الله متعال را از قبیل باغ های میوه دار ابشاران وچشمه ساران و بارآمدن و پرورش کشت و زرع و ثمرات را به آنها یادآور شد.

«**هَضِيمٌ**»: بنا به قول عکرمه یعنی لطیف و نازک، همچنین محتمل است که معنای هضیم این باشد: خوشه های خرما از بس که پر و پخته شده اند، فرو افتاده‌اند. و ابن عباس(رض) گفته است: به معنی رسیده و تروتازه می باشد.

وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ﴿۱۴۹﴾

و ماهرانه و هنرمندانه از کوه‌ها خانه هایی می تراشید؟ [به امید آنکه از هر آسیبی حتی مرگ در امان بمانید!](۱۴۹)

«**وَتَنْحِتُونَ**»: نحت: تراشیدن «تنحتون»: می تراشید.

«**فَارِهِينَ**»: فراهۀ: ماهر بودن، علی هذا فارهین به معنی ماهران است و نیز فره (بفتح اول و کسر دوم) به معنی متکبر آید «فارهین» یعنی متکبّران.

مفسران می نویسند که: قوم ثمود با مهارت و هنرمندی از صخره سنگ‌ها در دل کوه‌ها بدون نیاز و احتیاج و فقط از روی اسراف و تبذیر و اضافه مصرفی خانه‌هایی بدون قصد سکونت می‌ساختند.

امام رازی گفته است: ظاهر این آیات چنان نشان میدهد که آنچه برقوم «هود علیه السلام» غالب و مسلط بود، عبارت بود از لذات خیالی؛ یعنی طلب جاه و مقام وحب بقا و تکبرو جبروت. و آنچه برقوم «صالح علیه السلام» حکم فرما بود، همانا لذات حسی از قبیل خوردن و نوشیدن و مسکن زیبا و باشکوه بود. (تفسیر کبیر ۲۴/۵۹.)

صاوی گفته است: عمرشان طولانی بود به گونه‌ای که خانه و مسکن و سقف و دیوار آن قبل از سرآمدن عمر آنان فرو می ریخت؛ چون افراد آنها از سی صد سال تا هزار سال عمر میکردند. (صاوی بر جلالین ۱۷۹/۳.).

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ﴿۱۵۰﴾

پس از الله بترسید و راه اطاعت من پیش گیرید.(۱۵۰)

انسان نباید به زندگی مرفّه دنیا چند روزه وگزرا مغرور شد، در ضمن قابل یاد آوری است که: توجّه به ناپایداری دنیا، وسیله‌ی تقوا است.

وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ﴿۱۵۱﴾

و از فرمان اسراف کاران اطاعت مکنید.(۱۵۱)

یعنی: از فرمان مشرکانی که شمارا به سوی پرستش غیرالله متعال دعوت مینمایند، وعلیه من وعلیه دعوت الله متعال توطئه می چینند وشما را به تکذیب رسالت من فرمان میدهند، اطاعت نکنید. به قولی برخی از مفسران: هدف از (اسراف‌کاران) کسانی هستند که شتر را بقتل رسانیدند. (تفسیر انوار القرآن: مخلص هروی).

الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ﴿۱۵۲﴾

همانان که در زمین فساد می کنند و به اصلاح گری نمی پردازند.(۱۵۲)

کسانی که در زمین فساد میکنند و در صلاح نمی‌کوشند، و به اصلاح و بازسازی روی نمی آورند.

امام طبری گفته است: آنها همان نه طایفه‌ای بودند که وصف آنها در قرآن آمده است:

«**وَ كانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لا يُصْلِحُونَ﴿٤٨﴾**» (و در آن شهر نُه دسته (و گروه) بودند که در آن سر زمین فساد می‌کردند و اهل اصلاح نبودند.) (تفسیر طبری ۶۳/۱۹.)

و نباید فراموش کرد فهم (آیات ۱۵۰ و ۱۵۱ شعرا) «**فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ﴿۱۵۰﴾ وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ﴿۱۵۱﴾**» میرساند که: لازمه‌ی تقوا، پیروی از انبیا و دوری از اطاعت مسرفان می باشد.

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ﴿۱۵۳﴾

قوم صالح گفتند: جز این نیست که تو از جملۀ جادوشده‌گانی.(۱۵۳)

قوم ثمود به جای ایمان آوردن به صالح علیه السلام گفتند: قطعاً تو افسون شده‌ای و عقلت از بین رفته است، همانا تو از سحر شدگانی. مفسران گفته‌اند: «مسحّر» مبالغه‌ی مسحور است.

یعنی: توازجمله آنانی هستی که جادو شده ای، تو به صرف وهم و خیال، اموری از باطل را حق پنداشته و شیوه استوار زندگانی مان را به نقد کشیده و آن را ناهنجار و نابکار می پنداری، شیوه‌ای که پدران و نیاکان ما بر آن قرار داشته‌اند.

به قولی: مسحر کسی است که به غذا و آب خوردن مشغول میشود. گویی چنین گفتند: ای صالح! تو نیز بشری مانند ما هستی که میخوری و می‌آشامی. (تفسیر انوار القرآن)

در طول تاریخ اگر ملاحظه شود: به أنبیاء دو تهمت همیشگی زده شده: سحر کننده، «ساحِر»* و سحر شده.

«**الْمُسَحَّرِينَ**» بدتر از عصیان، توجیه کردن آن است. در برابر فرمان «**أَطِيعُونِ**» عصیان خود را توجیه کرده و می گفتند: تو سحر شده‌ای و قابل پیروی نیستی.

مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴿۱۵۴﴾

تو فقط بشری همچون ما هستی اگر راست میگویی معجزه‌ای بیاور.(۱۵۴)

ای صالح! جز توبشری مانند ما بیش نیستی؛ در ضمن تو فرشته‌ای از آسمان نیستی که بر ما امتیازی داشته باشی پس چگونه گمان می بری که پیامبر خدا هستی؟

«**فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ اَلصّٰادِقِينَ**» از این روی ما و تو همه در بشریت یکسانیم. بنابر این بیا و دلیلی آشکار و برهانی تابان بیاور که صدق و راستگویی‌ات در آوردن رسالت از بارگاه الله متعال را برای ما ثابت کند.

قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ﴿۱۵۵﴾

صالح گفت: این ماده شتر است که یک نوبت آب خوردن برای اوست و روزی معین نوبت آب شماست.(۱۵۵)

«**قٰالَ هٰذِهِ نٰاقَةٌ**» باید گفت: معجزه باید به قدری روشن ومحسوس باشد که همه‌ی مردم در هر سطحی که قرار داشته باشند، اعجاز وخارق العادگی معجزه را درک کنند. بناءً صالح علیه السلام (در جواب معجزه خواهی مردم) گفت: این ماده شتری است (که با اراده‌ی خداوند، از درون کوه خارج شد)

مفسران گفته‌اند: آنها درخواست کردند که از قعر سنگی معین شتری حامله بیرون بیاید و در پیشروی چشم آنها طفل بزاید، صالح علیه السلام نشست و به فکر فرو رفت، که جبرئیل آمد و گفت: نماز بخوان و آنگاه شتر را از خدا مسألت کن.

صالح هم چنان کرد و شتر از سنگ بیرون آمد و در جلو چشم آنها زانو زد و طفل زایید. در این وخت صالح علیه السلام به آنها گفت: ای قوم! این هم شتر.(به حاشیه‌ی شیخ زاده نگاه کنید.۴۷۷/۳)

«**لَهٰا شِرْبٌ وَ لَكُمْ شِرْبُ يوْمٍ مَعْلُومٍ**»: برای آن سهمیه آب در روزی معین و برای شما نوبتی دیگر از آب در روز معین دیگری است؛ پس نه این ماده شتر در روز نوبت شما از آب می نوشد و نه شما در نوبت آن از آب بهره میبرید.

در ضمن گفت: و به آن آسیبی نرسانید که عذاب روز سهمگین، شما را فرا میگیرد.

قتاده گفته است: در روزی که نوبت نوشیدن شتر بود تمام آن را می نوشید و آنها در روزی آب می نوشیدند که شتر نمی نوشید.

وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴿۱۵۶﴾

و هرگز سوء قصدی بر ناقه مکنید که به عذاب روزی بزرگ و سخت گرفتار خواهید شد.(۱۵۶)

«**يوْمٍ عَظِيمٍ**»: روز بزرگ. مراد عذاب بزرگ است که در روز معین و مقدّر رخ میدهد.نسبت دادن عظیم به روز، به جای نسبت آن به عذاب برای مبالغه است.چراکه عظمت روز، به‌علّت عظمت بلا ومصیبت وارده‌است. (تفسیرنور).

«**وَ لا تَمَسُّوهٰا بِسُوءٍ**»: به آن هیچ صدمه و آسیبی نرسانید و او را ذبح نکنید.

«**فَيَأْخُذَكُمْ عَذٰابُ يوْمٍ عَظِيمٍ**»: که در آن صورت الله متعال شما را به مجازات رسانده و با عذابی که از منتهای سختی غیر قابل تحمل و بس هولناک است نابود خواهد ساخت.

توجه باید نمود که: توهین به مقدّسات الهی به حدّی مهم است که گروهی به خاطر کشتن یک حیوان، نابود می شوند.

ابن کثیر گفته است: صالح علیه السلام آنها را برحذر داشت که درصورت صدمه رساندن به شتر، مورد انتقام الهی قرار خواهند گرفت. لذا شتر مدت ها در بین آنان ماند، به آبخور می‌آمد و برگ درختان و گیاه را می خورد و آنها از شیرش استفاده میکردند و کفاف مصرف خود را از آن می دوشیدند. اما وقتی زمان به درازا کشید و افراد شقی پیدا شدند در کشتن شتر توافق و همیاری کردند. (مختصر ابن کثیر ۶۵۶/۲).

فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ﴿۱۵۷﴾

سرانجام بر آن (ناقه) حمله نموده او را از پای درآوردند، سپس از کرده خود پشیمان شدند.(۱۵۷)

«**فَعَقَرُوهٰا فَأَصْبَحُوا نٰادِمِينَ**»: نگون بخت و هرزه‌ای از میان شان برخاست و ماده شتربا تیر حمله نمود وان را کشتند. تیره بخت‌ترین آنها، «قدار بن سالف»

با توافق و رضایت آنها به شتر تیراندازی کرد و آن را کشت اما از بیم گرفتار شدن در دام عذاب، از کشتن آن پشیمان شدند. هشدارهای انبیا را باید جدّی بگیریم. زیرا پشیمان شدند، و ندامت پس از لغزش به حال شان هیچ سودی ببار نیاورد. در ضمن باید گفت که:هر ندامت و توبه‌ای مقبول نیست. (مطمین باشید که توبه و ندامت هنگام دیدن عذاب کارساز هم نمیباشد.

در تاریخ دیده میشود که: انسان طاغی، حتّی به حیوان بی‌آزار شیرده هم رحم نمی‌کند.

امام فخر رازی گفته است: آنان بدان سبب از عمل خود پشیمان نشدند که واقعاً توبه کنند، بلکه پشیمانی آنان به سبب ترس از عذاب عاجل خدا بود. (تفسیر رازی ۲۴/۶۰.)

ماجرا چنین بود که صالح علیه السلام به آنان سه روز مهلت داد و در هر روز نشانه‌ای ازآن عذاب برآنان پدیدار می شد و وقتی پشیمان شدند که دیگر پشیمانی به حالشان سودی نداشت زیرا پشیمانی و ندامت در هنگام دیدن عذاب و ظهور آثار و علایم آن هیچ فایده‌ای ندارد.

فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ﴿۱۵۸﴾

در نتیجه عذاب آنان را فرا گرفت.البته در این نشانه است، ولی[قوم صالح] بیشترشان ایمان‌آرنده نبودند.(۱۵۸)

هم الطاف او نشانه‌های عبرت هستند و هم قهر وعذابش. الله متعال با عذاب سخت هلاک‌شان ساخت. همان عذابی که به آن وعده داده شده بودندعذاب عبارت بود از فریاد و صدای هولناک که بدنشان از آن سرد شد و قلوبشان شکافت وزمین زیر پایشان به شدّت به لرزه افتاد، وسنگ ازآسمان بر آنان فرو ریخت وتا آخرین نفر جان دادند. (تفسیر صفوات التفاسیر شیخ علی صابونی).

مفسر تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی در تفسیر خویش مینویسد که: شایان ذکر است که عذاب قوم صالح علیه السلام زلزله شدید و سپس بانگ مرگبار مهیبی بود که دل‌هایشان را ازجا بر کند (و در خانه و کاشانه‌شان از پا درآمدند)

با تاسف باید گفت که هستند انسانهای که با دیدن بزرگترین نشانه‌های الهی، در برابر حقّ باز هم عِناد ولجاجت می ورزند و ایمان نمی آورند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٥٩﴾

و یقیناً پروردگارت همان توانای شکست ناپذیر و مهربان است.(۱۵۹)

خوانندۀ محترم!

اینک در آیات (۱۶۰ الی ۱۷۵) داستان لوط علیه السلام و قومش به بیان گرفته میشود:

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ﴿١٦٠﴾

قوم لوط نیز پیغمبران خدا را تکذیب کردند.(۱۶۰)

قوم «لوط» پیامبر خود، لوط علیه السلام را نیزتکذیب کردند. و به دعوتش کفر ورزیدند. در طول تأریخ بشری دیده می شود که أنبیاء علیه السلام توسط انسانهای لجوج مورد تکذیب قرار گرفته اند، طوریکه در فوق هم یادآور شدیم که: تکذیب یک پیامبر بمثابه تکذیب همه‌ی پیامبران می باشد. زیرا أنبیاء دارای اهداف و برنامه های واحدی می باشند.

خوانندگان گرامی!

حضرت لوط علیه السلام با حضرت ابراهیم علیه السلام همزمان بودند، ولی در این سوره فاصله‌ی ذکری قصه حضرت ابراهیم علیه السلام وحضرت لوط علیه السلام در حدود یکصد آیات است و این، به خاطر آن است که در نقل های قرآن عبرت ها مهم است، نه تنظیم و سیر تأریخی.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ﴿۱۶۱﴾

هنگامی که برادر شان لوط به آنان گفت: آیا [از سر انجام شرک و طغیان که خشم و عذاب خداست] نمی‌ترسید؟(۱۶۱)

رابطه‌ی رهبر آسمانی با مردم، رابطه‌ی برادری است، آنگاه که برادر نسبتی شان لوط علیه السلام به آنان گفت: آیا از عذاب و انتقام خدا نمی‌ترسید که غیر او را می پرستید؟!

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ﴿۱۶۲﴾

من برای شما پیغمبری بسیار امین (و خیر خواه) هستم.(۱۶۲)

مرا الله متعال به سوی شما فرستاده است و من بر برداشت و تبلیغ رسالت امانت دارم؛ نه در آن چیزی می افزایم، نه از آن چیزی می‌کاهم و نه هم چیزی از آن را پنهان می دارم.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ﴿۱۶۳﴾

تقوی الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید.(۱۶۳)

باید گفت که تقوا، بستر و زمینه‌ی حقّ پذیری و اطاعت از انبیا است. و دینداری، بدون اطاعت از رهبری الهی کامل نمی شود.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴿۱۶۴﴾

و بر این [رسالت] اجری از شما طلب نمی کنم اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست.(۱۶۴)

سخنان رهبران در بین مردم اثر به سزای بجای می گذارد، که رهبران چشم طمع وامید به مال مردم نه دوخته باشند، وکسی می تواند از مردم بی نیاز باشد که توکّلش را بر الله متعال زیاد سازد.

لوط علیه السلام خطاب به قوم خویش نموده گفت: و من در قبال دعوتم نه از شما اجرتی می‌طلبم و نه بر تبلیغ رسالت از شما امیدوار جزایی هستم؛ زیرا

جزا و پاداشم بر عهده خداوند متعال است، و گنجینه‌های آسمان‌ها و زمین به دست اوست.

این کلمات، عین همان کلمات و عباراتی است که قبل از لوط علیه السلام، آنرا صالح و هود و نوح بر زبان آورده بودند، تکرار این جملات توسط لوط علیه السلام که دعوت و هدف دعوت پیامبران یکی بوده و منشأ عموم آنها همانا وحی آسمانی است.

أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ﴿۱۶۵﴾

آیا از (فطرت پاک) مردم جهان (مخالفت می کنید و زنان را گذاشته) به سراغ مردان می روید. (این زشت و ننگین نیست؟).(۱۶۵)

همجنس گرایی، عمل فجیع است که تنها و تنها در میان انسان‌ها دیده می‌شود. در عالم هستی، در هیچ یک از مخلوقات عمل همجنس گرا مروج نمی باشد. همچنان باید یاد آور شود که در مبارزه در نهی از منکر، باید منکرات رایج درهرگروه و زمان را شناخت و در بازداشتن مردم از آن اصرار و مبارزه نمود.

مفسرتفسیرصفوۂ التفاسیر: محمدعلی صابونی درتفسیر این‌آیه مبارکه مینویسد: آغاز آیۂ مبارکه با استفهام انکاری شروع شده واین برای سرزنش و توبیخ آمده است. یعنی آیا با مذکر از راه عقب نزدیکی می کنید و در بین خلق خدا تنها با مردها درمی آمیزید؟

یعنی اینکه: آیا شما از میان مردم با مردها مرتکب فحشا می شوید و لذا با فطرت و عقل و نقل، مخالفت می‌ورزید؟!

وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ﴿۱۶۶﴾

و همسرانی که پروردگارتان برای شما آفریده است، می گزارید؟ بلکه شما مردم تجاوزکارید.(۱۶۶)

یعنی ازدواج با زنان را که الله تعال آنان را برای بهره‌گیری حلال، آفرینش نسلی پاکیزه و کسب آرامش خلق کرده است فرو می گذارید؟

واقعاً ترک کردن همسر و نادیده گرفتن نیازهای او ممنوع و اصلاً عمل غیر انسانی است. بنابر همین منطق است که ادیان آسمانی، انسان را به ازدواج ترغیب می کنند. طوریکه در آیه مبارکه خواندیم: «**خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ**» الله متعال برای اشباع غرائز بشر، مسیر فطری وطبیعی قرارداده‌است. «که همانا در فهم جمله «**خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ**»آیه مبارکه بیان گردید. باید گفت که: ازدواج، جلوه‌ای از ربوبیّت الهی و به نفع انسان است.

درآیۀ مبارکه قوم لوط را قوم تجاوزگر معرفی داشته است، طوریکه میفرماید: «**بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ**» بلکه شما قومی هستید که درگناه وفساد ازحد گذشته اید و در نافرمانی حق تعالی از حد گذشته و حلال را به سوی حرام ترک کرده‌اید. یعنی: شما در ارتکاب گناهان و از جمله این معصیت بزرگ، از حد تجاوز می کنید. بناءً مستوجب قهر الله تعالی شده‌اید.

مجاهد گفته است: یعنی فرج زنان را رها کرده و به دبر و عقب مردان روآورده اید. (زاد المسیر ۱۴۰/۶)

قوم لوط را از نزدیکی با مذکر توبیخ کرده، و سپس به چیزی روآورده است که در توبیخ شدیدتر و بلیغ‌تر است. گو این که میگوید: شما از حد انسانیت گذشته‌اید و با ارتکاب این گناه زشت به درجه‌ی حیوانیت رسیده‌اید. و بدانید حیوان از نزدیکی با نر متنفر است و از این عمل گریزان است، اما شما عملی را مرتکب میشوید که حیوان از آن امتناع می ورزد.

خوانندگان گرامی!

در این آیات متبرکه، قوم لوط به عنوان قوم تجاوزگر به معرّفی گرفته شده؛ طوریکه خواندیم: «**بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عادُونَ**» (بلکه شما مردم تجاوز کارید) همچنان در آیات دیگر، تعبیرات دیگری نیز در باره‌ی این قوم به کار گرفته

شده است، بطور مثال در (آیهٔ:۸۱ / سورهٔ اعراف) دربارهٔ آنها آمده است: «**إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّساءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ﴿۸۱﴾**» (همانا شما به جای زنان، برای شهوت سراغ مردان می روید، بلکه شما قومی اسراف کارید.) واقعاًکسی که راه طبیعی و فطری را کنار بگذارد، مسرف است. «مسرفون» ارضای شهوت از غیر راه طبیعی، اسراف است.

همچنان در(آیهٔ ۷۴ / سوره انبیاء) آمده است: «**وَ لُوطاً آتَيْناهُ حُكْماً وَ عِلْماً وَ نَجَّيْناهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كانَتْ تَعْمَلُ الْخَبائِثَ إِنَّهُمْ كانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فاسِقِينَ﴿۷٤﴾**» (و به لوط، حکمت و دانش عطا کردیم و او را از قریه‌ای که کارهای زشت انجام می دادند رهانیدیم، براستی آنان مردمی بد و منحرف بودند.).

ودر(آیهٔ ۵۵ / سورهٔ نمل) آمده است: «**أَ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّساءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴿۵۵﴾**» (آیا شما با بودن زنان، برای غریزه‌ی شهوت به سراغ مردان می روید؟ بلکه شما مردمی (نادان و) جهالت پیشه‌اید.).

قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ﴿۱۶۷﴾

قوم در جواب گفتند: ای لوط، اگر از این پس دست از این نهی و منع بر نداری از شهر رانده خواهی شد.(۱۶۷).

باید گفت که: برای ازبین بردن منکر، تکرار نهی ازمنکر واستقامت لازم است. و درضمن درنهی از منکر، خود را باید برای تهدیدهای دیگران آماده ساخت. در آیهٔ مبارکه با وضاحت در یافتیم که: قوم دعوت لوط علیه السلام را رد نموده وگفتند: ای لوط! اگر از هشدار واعتراض سرزنش وعیب جویی وتقبیح علیه ما در عمل لواط با مردان دست بر نداری، به زودی تو را از دیار خویش طرد نموده و از میان خود تبعید تان خواهیم نمود.

قوم لوط را به تبعید از سرزمین خویش تهدید نمودند وگفتند: تو را از بین خود بیرون میکنیم، همانطور که این عمل را با اشخاص قبل از تو انجام دادیم.

قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ﴿۱۶۸﴾

[لوط] گفت: بی تردید من از دشمنان (این) کارتان هستم.(۱۶۸)

ولی لوط علیه السلام در جواب قوم میفرماید: عمل مقاربت با مردان و همچنین سایر عمل زشتی راکه انجام میدهید، از آن سخت نفرت وبغض دارم، واز این عمل سخت متنفرومنزجر واز جمله دشمنان این عمل شما هستم.

کلمه‌ی «قالین» در آیۀ مبارکه به معنای اظهار نگرانی و مخالفت شدیدی است که از عمقِ جان بیرون می آید. باید گفت: أنبیاء، علیه السلام از تهدید ها حراسی نداشتن و از آن نمی ترسیدند و همیشه حرف حق خود را می‌گفتند.

لوط علیه السلام در برابر تهدید اخراج وتبعید، که جانب قوم مطرح شد فرمود: من دشمن کار شما هستم. دیده می شود که مخالفت با کار بد صورت گرفت نه به شخص خلاف کار.

رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ﴿۱۶۹﴾

پروردگارا! مرا و خانواده ام را [از آثار، وزر ووبال] آنچه انجام می دهند، نجات بده. (۱۶۹)

«**أَهْلِي**»: مراد از اهل، افراد مؤمن خانواده و همه پیروان است.

«**مِمَّا يعْمَلُونَ**»: از آنچه که انجام می دهند.

بعد از اینکه لوط علیه السلام قوم خویش را بر اصرار ورزیدن عمل شان یافت و دید که از این عمل قبیح دست بردار نیستند، دست به دعا برده وگفت: «پروردگارا! مرا و خانواده‌ام را از شر آنچه انجام می دهند، رهایی بخش» دیده می شود که: محیط آلوده برای مردان خدا پرست قابل تحمّل نیست؛

اگر از اصلاح محیط مأیوس شدید، کوشش بعمل آرید حداقل خود را از آنجا نجات دهید.

تنفّر از کار بد، هم باید هم زبانی باشد و هم باید عملی باشد. در ضمن فکر رهایی و نجات از لانه فساد صرف در حد نکرانی باقی نماند، بلکه باید به فکر رهایی و نجات از مرکز فساد نه تنها برای خود باشد باید در فکر رهایی خانواده و یاران خود هم باید باشد.

فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ﴿١٧٠﴾

پس ما او و خانواده اش همگی را نجات دادیم.(۱۷۰)

بدینترتیب پروردگار با عظمت لوط علیه السلام وآنعده از کسانیکه به وی ایمان آورده و از وی پیروی نموده بودند نجات داد و از عذاب به سلامت داشت. آنگاه که ایشان را در آن شبی که عذاب در صبحگاه آن بر قومش پیوستنی بود، به بیرون آمدن از میانشان فرمان دادیم.

إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ﴿١٧١﴾

به جز پیرزنی که در جملۀ باقی‌ماندگان (در عذاب) بود.(۱۷۱)

او و تمام افراد خانواده‌اش را عموماً نجات دادیم، جز زنش که جزو نابود شدگان و ماندگاران در عذاب بود.

ابن کثیر میفرماید: منظور از پیرزن، زن لوط علیه السلام بود. واقعاً او پیر زنی بدی بود، وقتی الله به او فرمان داد که شبانه با خانواده‌اش، جز زنش برود، همسرش میان قوم باقی ماند و با آنها نابود شد.(ابن کثیر ۶۵۷/۲).

دیده میشود که در ادیان آسمانی، همه‌ی قوانین و ارزش‌ها بر اساس ضوابط است نه روابط. زن پیامبر نیز اگر منحرف شد، هلاک می شود، زیرا ملاک و میزان، کفر و ایمان است نه رابطه ها و نسبت ها.

کیفر گناه برای همه یکسان است، زن لوط در میان نابودشدگان است و امتیاز بخصوصی ندارد. الله متعال به لوط علیه السلام و کسانش فرمان داده بود که در هنگام نزول عذاب بر ستمگران، به سوی شان ننگرند پس هیچکس از ایشان به ستمگران التفاتی نکرد، جز زن لوط و در نتیجه او را همان عذابی فراگرفت که سایر ستمگران را فراگرفته بود پس در آن سرزمین با ستمگران میخکوب شد و باقی ماند.

ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ﴿۱۷۲﴾

باز دیگران را هلاک کردیم.(۱۷۲)

«**الآخَرِينَ**»: دیگران. مراد ساکنان شهر است که لوط و مؤمنان از میانشان گریخته و به بیرون شهر رفته بودند.

پروردگار با عظمت سایرافراد از قوم لوط علیه السلام را هلاک ساخت و آنها را با فرو بردن در زمین وسنگباران کردن ازآسمان به شدیدترین و سخت‌ترین وجه نابود ساخت.

دیده شده است: هر زمانیکه جوامع از افراد صالح خالی شود، زمینه‌ی قهر الهی هم فراهم می شود.

دیده می شود سزای آنعده از کسانیکه مسیر ازدواج را به لواط کشانید، باران رحمت، به باران عذاب مبدل شد و در نهایت نابود شان ساخت.

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ﴿۱۷۳﴾

و بارانی از سنگ گِل بر سر آنان باراندیم؛ پس بد بود باران بیم داده شدگان.(۱۷۳)

طبیعت، در اختیار قدرت الهی قرار دارد. همان قدرتی که از آسمان باران رحمت نازل می‌کند، می تواند سنگ هم نازل کند.

«**فَسٰاءَ مَطَرُ اَلْمُنْذَرِينَ**» واقعاً بارانی بس زشت بود! باران نازل شده برقومی که پیامبرشان آنان را برحذر داشت اما آنها او را تکذیب کردند. دیده می شود که الله متعال قبل از عذاب، هشدار می دهد و اِتمام حُجّت به عمل می آورد. (خداوند قبل از عذاب، حجت را بر بندگانش تمام می‌کند، منظور از اتمام حجت، پایان مرحله تبلیغ و احتجاج در روند هدایت و بیان تکلیف الهی است. در قرآن کریم واژه هایی مانند: «بینه»، «بلاغ مبین»، «قرآن مبین»، «حجۀ»، «سلطان مبین»، «تبین»، «مبصرۀ»، «نذیر مبین»، «فصلنا»، «حقت»، «صرفنا» به نحوی بیانگر اتمام حجت هستند.)

سزای کسانیکه مسیر ازدواج را به لواط میکشانند، آن است که باران رحمت، باران عذاب شود و آنان را از پای در آورد.

مفسران می نویسند که: بر این قوم چنان سنگ هایی از آسمان نازل شد که: در بسیاری و پیاپی آمدنش مانند باران بود. وه! چه بد است بارانی که حامل عذاب و فرود آورنده ویرانی است بر سر قومی کفر ورز که یگانه قهّار را نافرمانی کرده‌اند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ﴿۱۷۴﴾

بی تردید در این سرگذشت عبرتی بزرگ وجود دارد و قوم لوط بیشترشان مؤمن نبودند.(۱۷۴)

بی‌گمان در این عذاب قوم لوط پندی برای آیندگان و عبرتی است برای همه کسانی که اخبار شان به آنان رسیده است. ولی بیشتر کسانی که این داستان به آنان رسیده است نه تصدیق کننده‌اند و نه راه یافته.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴿۱۷۵﴾

و یقیناً پروردگارت همان توانای شکست ناپذیر و مهربان است.(۱۷۵)

خوانندگان گرامی!
در آیات متبرکه (۱۷۶ الی ۱۹۱) داستان شعیب علیه السلام وقومش به بحث گرفته میشود:
كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ﴿۱۷۶﴾
اصحاب ایکه (یعنی امت شعیب علیه السلام) هم پیغمبران خدا را تکذیب کردند.(۱۷۶)
امام طبری در مورد «أیکه» میفرماید که: «أیکه» درختان به هم چسبیده را میگویند. و یاران «أیکه» عبارت بودند از مردم مدین. (تفسیر طبری ۶۵/۱۹).
نام «اصحاب ایکه» بصورت کل چهار بار در قرآن عظیم الشأن تذکر یافته است،که عبارت از همان اصحاب مَدیَن میباشند. ولی برخی از مفسران بدین عقیده اندکه«اصحاب ایکه» عبارت از قومی بود که در منطقهای نزدیک مَدیَن زندگی میکردند وهر دوقوم، مخاطب حضرت شعیب علیه السلام بودهاند.
ابن عباس(رض) در مورد یاران ««أیکه» میفرماید که: «آنان در بیشه زاری از ساحل دریا تا مدین مسکن داشتند». یک تعداد علما میفرماید: «أیکه، بیشه و جنگلی است که درخت سدر (کنار) و اراک (درخت مسواک) و مانند آنها از درختان نرم و نازک در آن می روید».
داستان «اصحاب ایکه» هفتمین داستان پیامبری است که که در این سوره بیان میبابد وچه زیبا که در هفت داستان جمله: «**قالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ**»، آمده است و تنها در قصه حضرت شعیب علیه السلام کلمه «**أَخُوهُمْ**»، بکار نه رفته است.
مفسران می نویسند که شاید دلیلش این باشد که شعیب علیه السلام با مردم «اصحاب ایکه» بیگانه بود.
خوانندگان گرامی!
در آیۀ مبارکه آمده است که: مردم مدین هم پیامبرخویش حضرت شعیب را تکذیب کردند و دعوتش را رد و نه پیذیرفتند.

سلسلۂ نسب حضرت شعیب علیه السلام:

شعیب پسر میکیل پسر یشجر پسر مدین یکی از فرزندان حضرت ابراهیم خلیل الله است. مادرش دختر لوط بود. بعد از لوط علیه السلام مبعوث گردید. در قرآن عظیم الشأن ده بار ذکری ازحضرت شعیب علیه السلام بعمل آمده است. (البته در سوره های مختلفی از جمله در سوره های اعراف، هود، شعراء وعنکبوت...) خداوند متعال حضرت شعیب علیه السلام را به سوی مردم مدین مبعوث فرمود. همین مردم مدین اند که به «اصحاب الأیکة» شهرت داشتند.

ولی برخی از مفسران بدین عقیده اند که:«اصحاب الأیکة» قوم دیگری غیر از مردم مدین بوده‌اند، که خداوند متعال بعد از هلاک شدن مردم مدین شعیب علیه السلام را به سوی آن‌ها فرستاد آن ها نیز او را تکذیب کردند در نتیجه خداوند متعال آنها را به عذاب موسوم به «یوم الظلة» گرفتار کرد.

اما قول صحیح همین است که؛ اهل مدین همان قوم موسوم به «اصحاب الأیکة» هستند. چون خداوند در تبیین صفات آنها در سوره‌ی شعراء میفرماید آن‌ها در پیمانه و سنجش خیانت می‌ورزیدند و این صفت اهل مدین بود از این رو آنها را «اصحاب الأیکة» می نامند چون «أیکه» یعنی کشتزار و مزرعه‌ای که مملو از درخت و میوه‌های گوناگون است، آن‌ها دارای باغ‌ها و بستآن های فراوان بودند از این رو «اصحاب الأیکة» نامیده میشوند. (تفصیل در رسالۂ: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم تألیف شیخ علی صابونی).

إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ﴿۱۷۷﴾

هنگامی که شعیب به آنان گفت: آیا [از سرانجام شرک و طغیان که خشم و عذاب خداست] نمی‌ترسید؟(۱۷۷)

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ﴿۱۷۸﴾

من برای شما رسولی بسیار امین (و خیر خواه) هستم.(۱۷۸)

مفسرتفسیر المیسّردکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر این آیۂ مبارکه مینویسد: خداوند متعال مرا با پیام توحید به سوی شما فرستاده است، بناءً من امانتدار این پیام هستم و آن را همانگونه که شنیده‌ام ابلاغ نموده و همانسان که دستور یافته‌ام، به انجامش میرسانم؛ نه بر آن می‌افزایم و نه از آن میکاهم.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ﴿۱۷۹﴾

تقوی الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید.(۱۷۹)

از الله تعالی به ترسید؛ با انجام آنچه دوست دارد و ترک آنچه از آن کراهت دارد. بناءً از من در دعوتم پیروی نموده و به دینی که بر آن مبعوث شده‌ام، راه یابید.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴿۱۸۰﴾

و بر این [رسالت] اجری از شما طلب نمی کنم اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست.(۱۸۰)

أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ﴿۱۸۱﴾

(شعیب علیه السلام گفت:) حق پیمانه را اداء کنید (و کم فروشی نکنید) و مردم را به خسارت نیفگنید.(۱۸۱)

ای قوم! وقتی با مردم درمعامله داد و ستد می باشید، در پیمانه و وزن حقوق مردم را ادا نمائید «**وَ لا تَكُونُوا مِنَ اَلْمُخْسِرِينَ**» در پیمانه و میزان، حقوق مردم را ادا کنید و آن را کم نکنید و از جمله‌ی کم فروشان نباشید.

وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ﴿۱۸۲﴾

و [متاع و کالا را] با ترازوی درست وزن کنید.(۱۸۲)

یعنی زمانیکه با مردم در حال معامله داد وستد هستید با وزن عادلانه بسنجید و از حقوق آنان در ترازو و وزن نکاهید یعنی با میزان و ترازوی درست و عادلانه وزن کنید.

دعوت شعیب علیه السلام از قومش:

مردم مدین اهل تجارت و کشاورزی بودند، در رفاهیت و نعمت بسر می‌بردند و پیرو دینی بودند که از ابراهیم علیه السلام به ارث گرفته بودند. اما دیری نپایید که عهد شکنی کردند، دین را تغییر دادند و به کفر روی آوردند و از صراط مستقیم منحرف شدند و منکرات عدیده از جمله «تطفیف» در توزین و پیمانه میان آنها رواج پیداکرد. کالای خودرا گران به مردم میفروختند وکلای آنها به قیمت ناچیز از آنان می گرفتند و فساد در روی زمین براه می انداختند. خداوند متعال حضرت شعیب را در میان آنها مبعوث کرد. آن‌ها را به توحید فراخواند و از عذاب خدا بیم داد و از تطفیف در پیمانه و توزین باز داشت و آنها را به صلاح و عدم فساد امر نمود. قسمت کمی از مردم به او ایمان آوردند و بقیه او را تکذیب کردند. تکذیب کنندگان در نهایت گمراهی و انکار بسر می‌بردند. سر راه مردم را می گرفتند و آنها را از رفتن به نزد شعیب و ایمان آوردن باز می داشتند و کسانی را که ایمان می آوردند به شدت تهدید می کردند. چنانکه قرآن کریم در این باره میفرماید: «**وَلَا تَقۡعُدُواْ بِكُلِّ صِرَٰطٖ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ مَنۡ ءَامَنَ بِهِۦ وَتَبۡغُونَهَا عِوَجٗا**» [الأعراف: ۸۶]. (شما بر سر راه ها منشینید تا مؤمنان به خدا را بترسانید و از راه الله باز دارید و آن را کج بنمایید.)

وچون شعیب علیه السلام بر دعوت و موعظه‌ی آن‌ها اصرار می‌ورزند دشمنی خود را با وی آشکار کردند و ادعا کردند که کلام وی را نمی‌فهمند و هدف وی رانمی‌دانند و او را تهدید کردند، اگر از این دعوت دست نکشد او را

می‌کشند. «**قَالُواْ يَٰشُعَيبُ مَا نَفقَهُ كَثِيرا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَىٰكَ فِينَا ضَعِيفاۖ وَلَولَا رَهطُكَ لَرَجَمنَٰكَۖ وَمَآ أَنتَ عَلَينَا بِعَزِيزٖ﴿٩١﴾**[هود: ۹۱]. (گفتند: ای شعیب بسیاری از چیزهایی را که می‌گویی نمی‌فهمیم و ما شما را در میان خود ضعیف می‌بینیم اگر قبیله‌ی اندک تو نبود ما تو را سنگباران می‌کردیم و تو در پیش ما قدر و ارزش نداری.) بعد او را به اخراج از قریه وشهر خویش تهدید کردند و گفتند: اگر او و پیروانش از دین جدید دست برندارند و به ملت آنها برنگردند، اخراج شان نمایند.«**قَالَ ٱلۡمَلَأُ ٱلَّذِينَ ٱستَكبَرُواْ مِن قَومِهِۦ لَنُخرِجَنَّكَ يَٰشُعَيبُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَكَ مِن قَريَتِنَآ أَو لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَاۚ قَالَ أَوَلَو كُنَّا كَٰرِهِينَ﴿٨٨﴾** [الأعراف: ۸۸]. (اشراف و سران متکبر قوم شعیب گفتند: ای شعیب حتماً تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند از شهر و آبادی خود بیرون می‌کنیم مگر اینکه به دین ما داخل شوی. شعیب گفت: آیا ما به دین شمادر می آییم درحالیکه دوست نمی داریم و نمی پسندیم.) (رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم، شیخ علی صابونی).

وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴿١٨٣﴾

و ازقیمت اشیا و اجناس مردم به هنگام خرید کم ندهید، و در زمین تباهکارانه فتنه و آشوب برپا نکنید.(۱۸۳)

و حق مردم رادر پیمانه، یا وزن، یا شمار، یا پول نقد و غیره حیف و میل نکنید وآنها را فریب ندهید وبه هیچ وجه به آنها زیان نرسانید و حق آنان را نخورید. «**وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ**» با راه زنی، چپاول و تاراج، ستم، فحشا، منکر، نافرمانی والدین، بریدن پیوند رَحم و دیگر گناهان در زمین فساد نیفروزید.

وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّةَ الْأَوَّلِينَ﴿١٨٤﴾

از کسی که شما و اقوام پیشین را آفرید بترسید.(۱۸۴)

کسی که انسان را آفرید، شایسته‌ی احترام است و باید از اوبترسیم.
در آیۀ مبارکه میفرماید: یعنی ازعذاب آلله متعال بترسید که شما و ملت های قبل از شما را خلعت هستی بخشیده است. مجاهد گفته است: «**الجبلة**» یعنی مخلوق که مقصود از آن ملت های پیشین است. (تفسیر طبری ۶۶/۱۹).
کلمۀ «جبل» به معنای امّت و جماعت است، طوریکه در (آیۀ ۶۲/سورۀ یس) آمده است: «**وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيراً**» شیطان گروه زیادی از شما را گمراه کرد. چون کلمه‌ی «جبل» به معنای کوه و «جبلی» به معنای فطری و دارای فطرت کوهی است، به اقوام و نسل هایی که قدیمی هستند یا خلق و خوی فطری دارند و مثل کوه استوارند، «جبلی» گفته می شود. معادل پشتوی آن روهی است.

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ﴿۱۸۵﴾

قوم شعیب در جواب او گفتند: جز این نیست که تو از جادوشدگانی.(۱۸۵)
«مسحرین»: مسحر کسی را گویند که در اثر پی در پی جادو شدن عقل خود را از دست داده است.
قوم شعیب علیه السلام این اتهام را به وی بستند ودرجواب دعوت وی گفتند: یعنی تو زیاد جادو شده‌ای و عقلت را از دست داده‌ای. در نتیجه سخنانی نا استوار وبی ربط میگویی که ازعقلانیت ورشد به دور است. و این امر بر گمان ما غلبه میکند که تو در ادعای رسالتت از سوی الله متعال، دروغگو هستی.

وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ﴿۱۸۶﴾

وتوجز بشری مانند مانیستی، و بی تردید ماتورا ازدروغگویان میپنداریم.(۱۸۶)
قومش به حضرت شعیب علیه السلام گفتند: تو فرشته‌ای از فرشتگان آسمان نمی‌باشی پس امتیاز تو بر ما چیست؟ و ما تو را از کسانی می پنداریم که بر الله متعال دروغ می بندند لذا الله تو را به رسالت به سوی ما نفرستاده است بلکه تو از پیش خود چنین ادعایی را مطرح به پیش ما مطرح می کنی.

فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿۱۸۷﴾

پس اگر راست می گویی پس قطعه‌ای از آسمان را بر ما فرو ریز.(۱۸۷)

در طول تاریخ دیده میشود که طرحها و تقاضاهای سنگدلان همیشه خشن میباشد.

همچنان از روایات قرآنی بر می آید که دربرخی از موارد با مقاومت رهبران حقّ، مخالفان از شعارهای تند وتیز خود عقب نشینی هم نموده اند. بطور مثال قوم شعیب اوّل او را سحر شده و دروغگو مسمی نمودند، و بعد از آن گفتند: اگر از جمله راستگویانی. «**إِنَّما أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ**» بعد جمله گفتارشان به «**إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ**»، تبدیل می‌شود.

یعنی ای شعیب! «**إِنْ كُنْتَ مِنَ اَلصّٰادِقِينَ**» اگر در ادعای رسالت خویش از جانب پروردگار راست گویی میباشی پس قطعه از آسمان را بر ما بیفگن.

این بیانگر مبالغه در تکذیب است. و این سخن را ازروی دشمنی، سر عناد و استبعاد گفتند.

کسف: پاره‌هایی از آتش یا غیر آن به عنوان عذاب است.

امام رازی میفرماید: از این جهت چنان امری را درخواست کردند که تحقیق آن را آنان بعید می دانستند و گمان می بردند اگر صورت نپذیرد، دروغش آشکار می گردد. (تفسیر کبیر ۱۶۴/۲۴)

در این موقع حضرت شعیب در جواب آنان چنین گفت:

قَالَ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۱۸۸﴾

[شعیب] گفت: پروردگارم به آنچه انجام می دهید، داناتر است.(۱۸۸)

«**رَبِّي أَعْلَمُ**...»: این سخن بر نهایت تفویض و توکّل شعیب، و غایت تهدید ایشان دلالت دارد.

شعیب علیه السلام در جواب شان گفت: الله متعال به اعمال شما عالم‌تر است. و کفر و تکذیب‌تان را می داند. اگر مستحق چنان سزای باشید، حتماً شما را به آن مجازات می کند،

همچنان او میداند که چه وقت عذاب را برشما نازل کند. و اگر مستحق سزای دیگر باشید حکم ومشیت بااوست. ومن بیش ازپیام رسانی برای پیامش نیستم.

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴿۱۸۹﴾

پس او را تکذیب کردند و عذاب روز ابر (آتش بار) آنان را فرو گرفت، البته آن عذاب روزی سخت و بزرگ بود.(۱۸۹)

در این هیچ جای شکی نیست که الله متعال، أنبیاء را حمایت و مخالفان شان را نابود می کند.

قوم شعیب علیه السلام را تکذیب کردند. دیده شد که همین قوم با عذاب هولناک آن روز یعنی روز «**الظُّلَّةِ**»: (سایه)گرفتار شدند.

واقعۀ «**عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ**» عبارت از ابری بود که بر سر آنها سایه انداخت.

مفسران در مورد توضیح این حادثۀ عبرت انگیزمی نویسند: الله متعال گرمی سختی را بر آنان نازل کرد که نفس شان گرفته می شود. لذا از خانه‌های خویش برآمدند و به صحرا وبیابان دویدند. در این وقت الله متعال بر سر آنان ابرسایه را قرار داد و آنها را از آفتاب مصؤن داشتند. دیدند هوای خنکی است از سایرن هم دعوت بعمل آوردند، تا همه‌ی آنان در زیر این سایه جمع شدند. در همین اثنا است که الله متعال آتشی را بر آنها نازل کرد و عموماً سوختند. و بدین ترتیب «اصحاب الأیکۀ» بزرگترین و سخت ترین عذاب را چشیدند. (تفسیر صفوات التفاسیر صابونی).

هلاکت قوم مدین:

قبل از همه باید گفت که: داستان به هلاکت رسدین قوم شعیب علیه السلام درسه سوره مختلفی از قرآن عظیم الشأن هر یک (سوره های اعراف، هود والشعرا)به تعابیر مختلف که مناسب باسیاق هر سوره است، بیان گردیده است. همان طوریکه در فوق بیان داشتیم: قوم شعیب از فرط حماقت از شعیب علیه السلام خواستند قطعه‌ای از آسمان بر آنها بباراند اگر در دعوتش صادق است، که در نتیجه عذاب روز ابری (الظلۀ) بر آن‌ها فرود آمد، الله متعال به هفت شبانه روزگرمی شدیدی را بر آنها مسلط کرد طوری که آب هایشان به غلیان درآمد بعد ابری به سوی منطقه‌ی آنها آمد جهت فرار از گرما زیر سایه‌ی آن جمع شدند چون همگی زیر سایه جمع شدند؛ زمین زیر پاهایشان به لرزه درآمد صدای شدیدی آن‌ها را فرا گرفت و آتشی از آسمان فرود آمد و آنها را در کام خود فرو برد. (تفصیل را میتوان در رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم نوشته: شیخ علی صابونی) مطالعه فرماید.

همچنان ابن عباس(رض) در روایتی میفرماید: «خدای سبحان بر آنان باد سمومی از جهنم را فرستاد پس آن باد سموم و سوزان، هفت روز بر آنان گشت تا گرما و داغی آن بدن هایشان را پخته و بریان کرد، خانه هایشان داغ شد و آب هایشان در چاه‌ها و چشمه سارها به جوش وغلیان آمد پس ازخانه‌ها و محلات خویش گریزان بیرون رفتند درحالیکه باد سموم همراهشان بود آنگاه الله متعال آفتاب را از بالای سرشان بر آنان مسلط گردانید که کاملاً آنان را زیر شعاع ذوب کننده خویش گرفت وریگ‌ها وگرد های سوزان را نیز از زیر پاهایشان برگمارد تا بدانجا که گوشت پاهایشان بریان شد و از پاهای شان افتاد سپس بر فراز سرهایشان سایه‌ای مانند ابری سیاه را پدید آورد پس چون این ابر را دیدند، شتابان به‌سوی آن دویدند، تا به گمان خود در

سایه آن اندکی از عذاب خویش بکاهند ولی هنگامی که همگی در زیر آن قرار گرفتند، الله متعال از آن ابر بر آنان آتشی بارانید که همه سوختند وهلاک شدند. بدین‌ترتیب، الله متعال شعیب‌علیه السلام و مؤمنان همراه وی را نجات داد.(تفسیر انوار القرآن).

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ﴿۱۹۰﴾

بی‌تردید در این سرگذشت، عبرتی بزرگ وجود دارد؛ و قوم شعیب بیشترشان مؤمن نبودند.(۱۹۰)

هدف قرآن عظیم الشان از نقل حوادثی تاریخی، برای عبرت آموزی است، نه داستان سرایی. واقعیت امر اینست که: در عذابی که بر قوم شعیب فرود آمد برای اهل بصیرت پند وعبرتی است، ولی بیشتر کسانی که این واقعه را شنیدند نه ایمان آور بودند و نه باور دارنده.

حضرت شعیب علیه السلام و تهدید رجم:

در (آیۀ: ۹۱ / سورۀ هود) آمده است: «**قالُوا يا شُعَيْبُ ما نَفْقَهُ كَثِيراً مِمَّا تَقُولُ وَ إِنَّا لَنَراكَ فِينا ضَعِيفاً وَ لَوْ لا رَهْطُكَ لَرَجَمْناكَ وَ ما أَنْتَ عَلَيْنا بِعَزِيزٍ**)(کفّار) گفتند: ای شعیب! ما بسیاری از سخنان تو را درک نمی‌کنیم وما تو را در میان خود شخص ضعیفی می‌بینیم و اگر بستگان تو نبودند، هر آینه تو را سنگسار می‌کردیم و تو بر ما (هیچ) برتری، قدرت و عزّتی نداری.) در طول تاریخ دیده شده که: أنبیاء و مبلّغان الهی، در راه دعوت مردم به صراط مستقیم، بیشترین اهانت‌ها، توهین ها وتکالیف ومشقت های را متحمّل شده‌اند. که از جمله حضرت شعیب علیه السلام است. دیده میشود که مخالفان أنبیاء،که دلیل و منطق واضح ندارند. منطق همیشگی آنان توهین، شکنجه و کشتار است. و همانا که می گفتند: «**لَرَجَمْناكَ وَ ما أَنْتَ عَلَيْنا بِعَزِيزٍ**»

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴿۱۹۱﴾

و یقیناً پروردگارت همان توانای شکست ناپذیر و مهربان است.(۱۹۱)

در این آیۀ مبارکه پروردگار با عظمت ما به پیامبر صلی الله علیه وسلم دلدادی وتسلی داده میفرماید: همان الله متعال که: شعیب علیه السلام را حمایت و مخالفان او را هلاک کرد، پروردگار تو نیز هست. «**إِنّ رَبّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرّحِيمُ**» (بیان تاریخ امثال حضرت شعیب، هم مایه‌ی دلداری و تسلّی پیامبر است و هم تهدیدی برای کفّار و دشمنان).

ودرحقیقت پروردگار مالک، توانگر ونیرومند توهمان ذاتی است که در انتقام ازدشمنان وشدّت گرفتار ساختن ستیزه جویانش، غالب وشکست ناپذیر است. درحالیکه به مطیعانش مهرورز وبه تقرب جویان کویش صاحب لطف میباشد.

خوانندگان گرامی!

باید متذکر شد که داستان های پند آموز و ارزنده‌ی تعدادی از پیامبران – سلام الله علیهم – به منظور دلداری خاتم پیامبران محمد صلی الله علیه وسلم، پایان یافت.

اینکه درآیات متبرکه (۱۹۲ الی ۲۱۲) مبحثی در باره قرآن و نزول آن برقلب وروح محمد صلی الله علیه وسلم که بر رسالتش دلالت میکند و موضع گیری مشرکان در برابر آن به بحث گرفته میشود وبدین ترتیب پایان سوره با سرآغاز آن مرتبط میگردد. طوریکه در آیات (۵ و۶) همین سوره بدان اشاره بعمل آمده بود.

وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴿۱۹۲﴾

و بی تردید این (قرآن)، از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است.(۱۹۲)

و به راستی که قرآن عظیم ـ این کتابی که حق تعالی آن را بر نبی کریم خود نازل کرده ـ وحی است که پروردگار رحمان و رحیم ـ آفریدگار هستی و ایجادگر آسمان ها و زمین، بدان سخن گفته است.

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ﴿۱۹۳﴾

(جبرئیل) روح الامین (فرشته بزرگ الله) آن را نازل گردانیده.(۱۹۳)

روح القدس ـ جبرئیل امین ـ قرآن عظیم الشأن از نزد الله متعال در قالب وحی فرود آورده و به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم رسانده است.

«**الرُّوحُ الأمِينُ**»: لقب جبرئیل علیه السّلام است.

روح‌الامین به اتفاق همه ای علماء جبرئیل علیه السلام است چنانکه در سورۀ بقره آمده است:«**قُل مَن كَانَ عَدُوّا لِّجبرِيلَ فَإِنَّهُۥ نَزَّلَهُۥ عَلَىٰ قَلبِكَ**»[البقرۀ: ۹۷].

«تا از هشدار دهندگان باشی» یعنی: جبرئیل آن را بر تو فرود آورده تا مردم را با هشدارها و اعلامیه ها و مجازات هایی که قرآن متضمن آن است، هشدار و انذار کنی.

قرآن کتاب رحمت و معجزه آسا است:

– سرچشمه‌ی آن، «**رَبّ الْعالَمِينَ**» است.

ـ واسطه‌ی آن، «**الرُّوحُ الْأَمِينُ**» است. جبرئیل علیه السّلام است.

ـ ظرف آن، قلب پاک پیامبر صلی الله علیه وسلم «**قَلْبِكَ**» است.

ـ هدف آن، بیداری مردم «**الْمُنْذِرِينَ**» است.

ـ زبان آن، فصیح و بلیغ «**عَرَبِيٍّ مُبِينٍ**» است.

ـ بشارت آن، در کتاب های پیشینیان، «**زُبُرِ الْأَوَّلِينَ**» است.

عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ﴿۱۹۴﴾

و آن را بر قلب تو فرود آورده تا از بیم دهندگان باشی.(۱۹۴)

جبرئیل قرآن عظیم الشأن را بر قلب پیامبر صلی الله علیه وسلم وحی کرده تا آن را حفظ کرده و به وسیله‌ی آیاتش تکذیب کنندگان را برحذر بدارید.
طوریکه آن حضرت نیز آن را حفظ نموده، فهمیده، به محکمی و استواری دریافته و به امّت رسانده است تا به وسیله آن از عذاب الهی هشدار داده و انس و جن را بدان بیم داده باشد.

بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴿۱۹۵﴾

(آن قرآن) به زبان عربی واضح و روشن.(۱۹۵)

«به زبان عربی مبین» یعنی فصیح و روشن و صحیح. یعنی قرآن به زبان قریش نازل شده است. الله متعال قرآن عظیم الشأن را به زبان عربی روشن نازل کرد تا مشرکان عرب نگویند: آنچه را تو به غیر زبان ما میگویی، درک و فهم نمیکنیم. بدین ترتیب است که حق تعالی حجت شان را قطع و معذرت شان را دفع کرد.
جبرئیل علیه السلام قرآن را به زبان عربی فصیح و روشن وصحیح که الفاظی زیبا، معانی رسا، واضح وکلماتی نورانی و روشنگر دارد به پیامبر صلی الله علیه وسلم آورده است.
طوریکه ابن کثیر میفرماید: یعنی به زبان کامل و شامل و فصیح آن را نازل کرده است. تاروشن و معلوم باشد وهر عذر و بهانه‌ای را برطرف کند و دلایل قطعی را اقامه نماید و بر صدق مدعا دلیل باشد. (مختصر ابن کثیر ۶۵۹/۲).

وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ﴿۱۹۶﴾

و بی تردید [خبر] این [قرآن] در کتاب های پیشینیان مسطور است.(۱۹۶)

«زُبُر»: کتابهای. مفرد آن زبور است، رجوع شود به (سوره آل عمران/ ۱۴۸)
و بی گمان که ذکر و وصف این قرآن عظیم در کتاب پیامبران پیشین علیهم السلام آمده است.یعنی: وصف این قرآن در تورات و انجیل ذکر شده و بشارت آن در آنها آمده است. یا معانی آن در کتب پیشینیان موجود است.

أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةً أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴿۱۹۷﴾

آیا این خود نشانه و برهان روشنی (بر کافران) نیست که علماء بنی اسرائیل (از کتب انبیاء سلف) بر این قرآن آگاهند؟(۱۹۷)

علمای بنی اسرائیل از حقّانیّت قرآن آگاه بودند.در این آیه مبارکه میفرماید: آیا این امر برای شان برهان روشن و حجّتی قاطع نیست که علمای یهود از راستی و ثبوت قرآن آگاهی و بدان عمل دارند یعنی: مؤمنانشان، چون عبدالله بن سلام می دانند و گواهی می دهند که بشارت به نزول قرآن و نیز معانی قرآن در تورات و زبور و انجیل موجود است پس گواهی اهل کتاب حجتی علیه مشرکان. یقیناً همین برهان بر اینکه قرآن حقّی از جانب الله متعال است و پیامبر صلی الله علیه وسلم فرستاده‌ای از نزد وی می باشد، کافی و بسنده است.

وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ﴿۱۹۸﴾

و اگر آن را بر برخی از عجم غیر عرب ها نازل کرده بودیم.(۱۹۸)

اگر الله متعال قرآن را بر این وصف وکیفیت بر شخصی از عجمیانی که قادر به تکلم به زبان عربی نیستند، نازل می کرد.

فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ﴿۱۹۹﴾

و او آن را بر عرب ها می خواند، باز هم به آن ایمان نمی آوردند!!(۱۹۹)

«**مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ**»: مراد این است که قرآن چه رسد به این که توسّط پیغمبری از خودشان آمده است، اگر توسّط شخصی غیر عرب هم به دستشان میرسید و اعجاز آن را بیش از پیش هم میدیدند و به فرض می‌دانستند که چنین کلامی ساخته چنین فردی نمی‌تواند باشد، باز هم ایمان نمی‌آوردند. وباز هم و حجّتی دیگر را برای تکذیب آن جستجو می کردند.

لذا این واقعیت دلالت بر آن دارد که ایمان نیاوردنشان به دلیل نبودن حجت و برهانی روشن نیست بلکه به دلیل مریضی است که در عقل و قلب و روح آنان وجود دارد. از فرط دشمنی و تکبرشان، به قرآن ایمان نمی‌آوردند.

در التسهیل آمده است: معنی آیه چنین است: اگر قرآن بر یک لال و بی‌زبان نازل میشد وبه زبان می‌آمد وآن را برآنان میخواند حتی در آن حالت از فرط لجبازی باز ایمان نمی‌آوردند. و بدین ترتیب خاطر پیامبر را تسلی داده است که با وجود روشنی دلایل آنها بر کفر خود اصرار می‌ورزند. التسهیل ۹۰/۳).

كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ﴿۲۰۰﴾

این گونه [که آن را به زبان عربی روشن و گویا نازل کردیم] در دل های مجرمان درآوردیم [که آن را بفهمند و به آن ایمان آورند،](۲۰۰)

در آیۀ مبارکه میخوانیم که الله متعال حتّی با کفّار اتمام حجّت میکند و قرآن را بر آنان عرضه میکند و بر دلشان عبور میدهد. زمانیکه قابلیّت وجود نداشته باشد، قرآن هم کارساز نیست. جرم و گناه، زمینه‌ی هدایت را در انسان محو میکند. در آیه مبارکه آمده است که بدینترتیب آن را در قلوب تبهکاران جا دادیم، آن را شنیدند وفهمیدند و فصاحت و بلاغت آن را شناختند و از اعجاز آن یقین حاصل کردند، باز هم به آن ایمان نیاوردند و آن را انکار نمودند.

آیه کریمه دلیل بر آن است که اگر وصف (اجرام ـ تبه‌کاری) دامنگیر کسی شد، میان او و میان پذیرش حق مانع ایجاد می‌کند. طوریکه در حدیث شریف آمده است: «**الا وان في الجسد مضغة اذا صلحت صلح الجسد كله واذا فسدت فسد الجسد كله، الا وهي القلب**». «آگاه باشید که در جسم پاره گوشتی است که اگر آن اصلاح شد، تمام بدن اصلاح شده است و اگر آن فاسد شد، تمام بدن فاسد شده‌است، آگاه باشیدکه آن گوشت‌پاره قلب است«.

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴿۲۰۱﴾

آنها به آن ایمان نمی آورند تا عذاب دردناک را با چشم خود به بینند.(۲۰۱)

«**الْعَذَاب**»: مراد عقاب و عذابی است که از آن بیم داده شده‌اند.

همان گونه که اگر قرآن به زبان اعجمی نازل میگردید، عرب های مشرک مکّه ایمان نمی آوردند، اکنون هم که به زبان عربی روشن نازل ومطالب آن بر دل آنان وارد میشود، باز هم ایمان نمی‌آورند. یعنی آنان هرگز به قرآن ایمان نمی‌دارند تاعذاب پردردی راکه پیامبر صلی الله علیه وسلم به آنان وعده داده است به چشم سرخود نبینند. مطمین باشید کسانیکه در دیدن عذاب الهی عجله دارند، روزی برای در امان بودن از عذاب، مهلت خواهند خواست.

فَيَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴿۲۰۲﴾

پس عذاب به طور ناگهانی بر سر آنان می‌آید، در حالیکه بی‌خبرند.(۲۰۲)

به مهلت دادن الله متعال نباید مغرور شویم، زیرا مرگ و عذاب الهی به صورت ناگهانی و غافلگیرانه به انسان می آید. و مطمین هستیم که: روزی آمدنی است که وجدان های خفته حتماً بیدار خواهد شد.

فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ﴿۲۰۳﴾

پس [در آن موقعیت بسیار سخت] گویند: آیا به ما مهلت داده میشود؟(۲۰۳)

«**مُنظَرُونَ**»: مهلت داده شدگان.

«**هَلْ نَحْنُ مُنظَرُونَ**»: این جمله میتواند بیانگر قطع امید و اظهار تأسّف ایشان باشد، و یا این که بیانگر درخواست بی پاسخ آنان بشمار آید.

زمانیکه کافران عذاب را ببینند و به طور ناگهانی با عذاب رو به رو میشوند با ابراز افسوس و حسرت بر ایمان از دست رفته و به امید یافتن مهلت و فرصت میگویند: آیا میشود عذاب ما را به تأخیر بیندازند تا ایمان بیاوریم و پیامبر را تصدیق کنیم؟ مطمین هستیم که مهلت دادن هم سودی برای سیه دلان ندارد.

أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ﴿۲۰۴﴾

پس آیا عذاب ما را به شتاب می‌طلبند؟ (۲۰۴)

«**يسْتَعْجِلُونَ**»: درخواست جلو انداختن دارند. درخواست می نمایند عذاب پیش از زمان خود فرا رسد. اشاره به این است که کافران بارها تمسخرکنان به پیغمبران می‌گفتند: هر چه زودتر عذابی خدا را که ما را از آن می ترسانید به ما برسانید. (مراجعه شود به سورهای: اعراف آیات ۷۰ و ۷۷، سورۀ انفال آیۀ ۳۲، سورۀ هود، آیۀ ۳۲، سورۀ عنکبوت، آیۀ ۲۹، سورۀ احقاف، آیۀ ۲۲).

أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ﴿۲۰۵﴾

مگر نمی دانی که اگر سال ها آنها را (مهلت دهیم و از نعمت ها) برخوردار سازیم.(۲۰۵)

شأن نزول آیات ۲۰۵ – ۲۰۷:

۸۰۱- ابن ابو حاتم از ابو جهضم روایت کرده است: گویی سرور کائنات متحیر به نظر میرسید. پرسیدند چرا متحیر هستی؟ فرمود: چرا متحیر نباشم؟ دیدم بعد از من دشمنم از امتم میشود. پس «**ثُمَّ جَاءهُم مَّا كَانُوا يوعَدُونَ ﴿۲۰۶﴾ مَا أَغْنَى عَنْهُم مَّا كَانُوا يُمَتَّعُونَ﴿۲۰۷﴾**»، نازل گردید. و پیامبر خوشحال شد.

ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ﴿۲۰۶﴾

سپس آن عذابی که به آن تهدید می شدند، به سراغشان آید.(۲۰۶)

مَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمَتَّعُونَ﴿۲۰۷﴾

آنچه از آن برخوردار می شدند به کارشان نمی آید [و عذاب را از آنان دفع نمی کند] (۲۰۷)

در چنین وضعیتی طول عمر سرزمین‌های آباد و عیش و عشرت و رفاه هیچ به درد شان نمی خورد در تخفیف اندوه آنان تأثیری دارد یا عذاب را از آنان دفع می کند؟! والله متعال بصورت قطع آنان را در کوتاه مدّت یا دراز مدّت عذاب خواهد کرد؟

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ﴿۲۰۸﴾

و [مردم] هیچ شهری را نابود نکردیم مگر آنکه بیم دهندگانی برای آنان بود.(۲۰۸)

قهر الهی، بعد از اتمام حجّت است. تنبیه باید بعد از تذکّر باشد. الله متعال هرشخص ویا هر قومی گمراهی را زمانی به هلاکت می رساند، که از قبل به آنان هشدار داده باشد؛ با فرستادن پیامبران علیه السلام وفرود آوردن کتب، به سوی‌شان که آنانرا درصورت کفرورزی ازعذابش هشداردهد. وگرنه عقوبت بدون هشدار ظلم است و ظلم در شأن پروردگار با عظمت اصلاً نیست.

طوریکه قرآن عظیم الشأن بار ها، این حقیقت را در آیات مختلفی با زیبای خاصی بیان فرموده است. ازجمله: (درآیۀ ۱۱۸ / سورۀ نحل) میفرماید: «**وَ ما ظَلَمْناهُمْ**» (ما به آنان ظلم نکردیم.) ویا در (آیۀ ۳۱ / سورۀ غافر) میفرماید: «**مَا اللّهُ يُرِيدُ ظُلْماً**» (خداوند اراده‌ی ظلم نمی‌کند.) ویا در (آیۀ ۴۰ / سورۀ عنکبوت) میفرماید: «**فَما كانَ اللّهُ لِيَظْلِمَهُمْ**» (شأن خداوند ظلم کردن نیست.) و باز در(آیۀ ۱۲۴ / سورۀ نساء) میفرماید: «**لا يُظْلَمُونَ نَقِيراً**» و باز میفرماید: «**لا يُظْلَمُونَ شَيْئاً**» کمترین ستمی و ظلمی به آنها نخواهد شد. (سورۀ مریم/آیۀ ۶۰) و همچنان در (آیۀ ۴۹/سورۀ نساء) میفرماید: «**لا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا**» (خداوند به اندازه نخ درون هسته خرما وکمتر از آن ظلم نمی‌کند.) و یا هم در (آیۀ: ۴۰ / سورۀ نساء) میفرماید: «**لا يَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّةٍ**» (خداوند به اندازه‌ی سنگینی ذرّه‌ای ستم نمی‌کند.).

ذِكْرَى وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ﴿۲۰۹﴾

برای اندرز دادن و اتمام حجت؛ و ما هرگز ستمکار نبوده ایم [که مردمی را بدون فرستادن پیامبر نابود کنیم.] (۲۰۹).

طوریکه در آیۀ فوق الله متعال فرمود که: قهر الهی، بعد از اِتمام حجّت است. تنبیه باید بعد از تذکّر باشد. و در این آیه میفرماید: یعنی در تعذیب و آزار آنها ما ستمکار نبودیم؛ زیرا ما بر آنان دلیل اقامه کردیم و بهانه‌ی آنها را از بین بردیم و به اصطلاح جای پای برای بهانه شان باقی نماند.

بعد از اینکه الله متعال اعجاز قرآن و صدق محمد صلّی اللّه علیه و سلّم را یادآور شد، گمان و وهم کفار را رد کرد که می پنداشتند قرآن مانند سایر گفته‌های کاهنان از جانب شیاطین اِلقا شده است و فرمود:

وَمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ ﴿٢١٠﴾

و این قرآن را شیاطین فرود نیاوردند (بلکه جبرئیل امین، نازل ساخته).(۲۱۰)

«**مَا تَنَزَّلَتْ...**»: مشرکان ادعا داشتند و میگفتند: این قرآن را جنّیان و شیاطین به محمّد میرسانند، و او همچون کاهنان الهامات و اطّلاعات خود را از ایشان دریافت می دارد.

باید گفت که: قرآن از استحکام و مقامی والا و از قداست و حفاظتی خاصّ برخوردار است، زیرا آورنده آن روح‌الامین است، و از هرگونه دستبردی محفوظ است.

در آیه مبارکه با تمام قاطعیت به رد تهمت های مشر کین که تصور می کردند که: مشرکان القای آیات را کار شیاطین می پنداشتند. پرداخته است. و فرموده است که: شیاطین این قرآن را نازل و القا نکرده‌اند، بلکه روح الامین آن را آورده است.

وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ﴿٢١١﴾

و [نزول قرآن] سزاوار آنان نیست، و قدرت [وحی کردن چنین کتابی را] ندارند.(۲۱۱)

وحی، از خباثت شیاطین دور است. قدرت جن و شیاطین محدود است. و آنان را نسزد و نمیتوانند که چنین قرآنی را بیاورند، و اصلاً قدرت آن را هم ندارند.

إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ﴿۲۱۲﴾

بی تردید آنان ازشنیدن [وحی الهی واخبار ملکوتی] محروم و برکنارند.(۲۱۲)

ورود بیگانگان به مراکز قدسی ممنوع است. زیرا از وقتی که محمد صلی الله علیه وسلم مبعوث شده است آنها از استراق سمع منع شده‌اند. و به وسیله‌ی ملائک و شهاب های آسمانی از سمع و گوش فرا دادن آنها جلوگیری بعمل آمده است. پس چگونه می‌توانند آن را بیاورند؟

ابن کثیر مفسر مشهور جهان اسلام در این مورد درتفسیر خویش مینویسد:الله متعال یادآور شده است که این امر از سه جهت بر آنان منع است:

اول، اینکه چنین کاری از آنان نمی خیزد؛ زیرا ذات و خلقت و منش آنها بر فساد و از راه به در بردن بندگان قرار دارد. در صورتی که این قرآن نور و هدایت را دربر دارد.

دوم، حتی در صورتی که چنان کاری از آنها بخیزد، باز هم نمی توانند؛ زیرا الله متعال حفظ کتاب و تأیید شریعت خود را به عهده دارد،

سوم، حتی اگر آن کار از آنان بیاید و بتوانند آن را انجام دهند، باز هم به آن نمی‌رسند؛ زیرا شنیدن قرآن از آنها منع شده است؛ چون آسمان از نگهبانان قاطع و سنگ های شهاب پر است و هیچ یک از شیاطین راه شنیدن حتی یک حرف از قرآن را نمی یابند، تا کار مشتبه و درهم نشود. (ابن کثیر ۶۶۰/۲).

خلاصۂ تفسیر آیات (۲۰۸ الی ۲۱۲):

پروردگار با عظمت از انسان، پیمان ازلی- فطری گرفته است که او را پرستش کنند و راه کج نپویند و دری دیگر را جستجو نکنند، حال اگر ملتی از این

فرمان بسیار روشن سرپیچی کنند، و دو گانه پرست و بیگانه دوست و گناه کار شد، از راه پیام آوران راستین خود، به آنان هشدار میدهد، اگر به راه راست باز نگشتند، نابودشان خواهد کرد و در آخرت مجازات شان خواهد کرد، وای ظلمی است که خودشان برخود روا داشته اند و از ساحت پاک آفریدگار دانا دور است. (سوره اسراء آیه ۵)، (سوره قصص آیه ۵۹)

مشرکان، پیامبر را ساحر وکاهن می پنداشتند و می گفتند: قرآن به وسیله ی شیاطین برای او آمده است، همان گونه که کاهنان را از خبرهای غیبی آگاه میکنند. خداوند در رد این سخن گزاف و یاوه گویی میفرماید: هرگز شیاطین شایسته ی آن نیستند و نمی توانند قرآن را برای محمد بیاورند، شیاطین از گوش فرادادن به وحی الهی محروم و معزولند و این هم، به سه دلیل غیر ممکن است: (تفسیر ابن کثیر).

الف: قطعاً شیاطین، خواهان کار نیک نیستند و در نهاد و طبیعت آنها جز تباهکاری و گمراهی بندگان خدا نیست، حال آنکه آیات قرآن، امر به معروف و نهی از منکر و نور و رحمت و هدایت است. پس میان شیاطین و این حکم ارزنده منافات و ناهمگونی بس بزرگی مشهود است.

ب: به فرض اگر قرآن در اختیار آنها قرار داده شود تا برای پیامبر بیاورند، توان تحمل و برداشتن آن را ندارند (سوره حشر آیه ۲۱) و متلاشی می شوند.

ج: اگر قرآن به آنان داده شود که به پیامبر برسانند و بتوانند حملش کنند، هرگز نمی تواند آن را به مقصد برسانند، چون هنگام نزول آیات قرآن، آنها در گوشه ای قرار دارند و از استماع آن محرومند و آسمان از نگهبانان توانا و تیرهای کوبنده ی شهاب علیه آنها پر است.(سوره جن آیات متبرکه ۸ و۹).

در این صورت شیاطین به هیچ وجه گوش فرادادن حرفی از قرآن را ندارند، تا کارها از هم مشتبه نگردد و قطعاً خدا نگهبان و نگهدار قرآن است.(سوره حجر آیه:۹).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۲۱۳ الی ۲۲۰) پندهای ربانی توضیح مییابد.

فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ﴿۲۱۳﴾

پس با الله یکتا احدی را معبود مخوان و گرنه از اهل عذاب خواهی شد.(۲۱۳)

«**مَا تَنَزَّلَتْ...**» مشرکان میگفتند: جنّیان و شیاطین قرآن را به محمّد میرسانند، و او همچون کاهنان الهامات و اطّلاعات خود را از ایشان دریافت میدارد.

ابن عباس(رض) گفته است: به وسیلهی او دیگری را برحذر میدارد و میگوید: تو که نزد من عزیزترین مخلوقی، اگر مرتکب گناه بشوی عذابت میدهم. (زاد المسیر ۱۴۷/۶)

وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴿۲۱۴﴾

و خویشاوندان نزدیکت را (از عذاب) بترسان.(۲۱۴)

یکی از اصولی که در مکتب وحی، بطور واضح واشکارا ملاحظه می شود اینست که: همهی مردم در برابر قانون الله متعال یکسان وبرابراند ونزدیکان پیامبر نیز مورد هشدار قرار میگیرند. در ضمن پیوند خویشاوندی سبب مسئولیّت بیشتری میشود. طوری که امر شده است که: در تبلیغ و نهی از منکر، اوّل از خود باید آغاز کنید، ارشاد و تبلیغ باید با صراحت باشد. روابط فامیلی نباید مانع نهی از منکر باشد. هشدار به نزدیکان، زمینهی پذیرش حقّ را در دیگران تقویت میکند. (مردم همیشه می پرسند که آیا: این نصحیت ها را به اقارب خویش بعمل می آورید). و بعضی در بین اقارب از هم اولویّت مطرح است. در بین بستگان به خاطر شناخت عمیق و اعتماد، زمینهی پذیرش حقّ بیشتر است.

در آیه مبارکه آمده است: ای پیامبر قوم و خویشان نزدیک و نزدیک‌تر را از عذاب الله متعال برحذر بدار و از نزدیک‌ترین ها آغاز کن؛ زیرا ایشان نسبت به دیگران به خیر خواهی و دلسوزی ات سزاوارتر اند. و اگر ایمان نیاورند به عذاب خدا گرفتار می شوند.

در حدیث شریف آمده است: وقتی آیه‌ی «**وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَکَ اَلْأَقْرَبِينَ**» نازل شد، پیامبر صلّی اللّه علیه و سلّم برخاست و گفت: «ای جماعت قریش! خود را از خدا خریداری کنید. من چیزی از عذاب خدا را نمی‌توانم از شما دفع کنم. ای بنی عبد مناف! من چیزی از عذاب خدا را نمی‌توانم از شما دفع کنم. ای عباس بن عبد المطلب! من چیزی را از شما دفع نمی‌کنم. ای عمه‌ی پیامبر! چیزی از عذاب خدا را از شما دفع نمی‌کنم. ای فاطمه، دختر محمد! هر چه می خواهی ازمن بپرس. من نمی توانم عذاب خدارا ازتودفع کنم». (اخراج از شیخان)

مفسران گفته‌اند: از این‌رو اول برحذر داشتن نزدیکانش به او امر شده است تا تصور نشود که نسبت به آنها مهر و محبت به کار می برد، پس وقتی که بر خویشتن و خانواده اش سخت بگیرد، سخنش مفیدتر و گفتارش موفق‌تر خواهد بود.

وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴿۲۱۵﴾

و در برابر مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند مهربان و فروتن باش.(۲۱۵)

«**إِخْفِضْ جَنَاحَکَ**»:بگستران بال خود را. مراد نرمخوئی و فروتنی و مهربانی است (ملاحظه شود سوره: حجر / ۸۸).

یعنی برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنندداعم از قوم و قبیله‌ات و غیر آنان بال عنایتت را بر ایشان فروگستر و به ایشان سخن خوش بگو؛ با آنان اظهار

محبت کن گرامی‌شان بداربا مهر و ملایمت به دست خواهی آورد. در صورت کل باید گفت:که ملاک برخوردها، ایمان و کفر است، نه فامیل بودن. (بستگانت را انذار ده ولی نسبت به مؤمنین تواضع کن). تواضع، تنها با زبان نیست، بلکه فروتنی در عمل نیز لازم است.

شأن نزول آیۀ ۲۱۵:

۸۰۲- ابن جریر از ابن جریج روایت کرده است: وقتی که خدا (این کلام آسمانی: **وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴿٢١٤﴾** «و خاندان خویشاوندت را هشدار ده» (شعراء: ۲۱۴) را نازل گردانید. پیامبر از خانواده و قوم و خویش خود آغاز کرد. این کار بر دیگر مسلمانان سخت و دشوار آمد. پس خدا آیۀ «**وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴿٢١٥﴾**» را نازل کرد.

فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ﴿٢١٦﴾

پس اگر تو را نافرمانی کردند بگو: من از آنچه انجام می دهید، بیزارم؛(۲۱۶)

«**عَصَوْكَ**»: ازتو سرپیچی و سرکشی کردند و نافرمانی نمودند. مرجع ضمیر (و)خویشان نزدیک است.یا مرجع آن مؤمنین است که اگر در احکام و فروع اسلام از محمّد(ص) (پیروی نکنند، از ایشان و معاصی ایشان بیزاری میجوید. مصطفی خرمدل (تفسیر نور).

ابو حیان گفته است: از آنجایی که اطاعت و نافرمانی برانذار مترتب است تقسیم بر آن دو براساس انذار مبتنی است. پس معنی آیه چنین می شود: هر کس که ایمان آورد و از تو پیروی کرد، نسبت به او فروتن باش و هر کدام از آنها از تو نافرمانی کرد از او و عملش تبری کن. (البحر ۴۶/۷)

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿٢١٧﴾

و بر توانای شکست ناپذیر مهربان توکل کن.(۲۱۷)

و در همه امور خویش به حق‌تعالی تکیه کن و کار خویش را همه به او بسپار؛ که بر دشمنان چیره و از روی رحمت خود تو را بر آنان غالب و پیروز می‌کند. باید به کسی تکیه کنیم که قدرتمند ودوستدار ما باشد. دوستانش را خوار نمی‌سازد و بلند و پر فروغ شان می‌دارد.

الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ﴿۲۱۸﴾

همان کسی که تو را به هنگامی که (برای عبادت) بر می خیزی می‌بیند.(۲۱۸)

«**تَقُومُ**»: بر می خیزی. هدف از آن قیام برای تهجّد، یعنی نماز شب یا سایر نماز های دیگر است.

ابن عباس(رض) گفته است: یعنی وقتی به نماز ایستاده می شوی تو را می بیند. و قابل یاد آوری است که انسان در حال نماز مورد توجّه خاصّ پروردگار با عظمت قرار می گیرد.

وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ﴿۲۱۹﴾

و (همچنین می بیند) حرکت (قیام و رکوع و نشست و برخاست) تو را در میان سجده کنندگان. (۲۱۹)

«**تَقَلُّبَ**»: انتقال ازحالی به حالی. مراد اوضاع و احوال قیام و رکوع و سجده، و بالاخره حرکات و سکنات نمازگزار است. «**السَّاجِدِينَ**»: سجده برندگان.

مراد مؤمنانی است که به نماز جماعت مشغولند، و در ضمن بنده ساجد، در نزدیکترین حالات خود به پروردگار متعال قرار دارد. (تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل)

و حرکات رکوع و سجود و قیام تو را در بین نمازگزاران می‌بیند. (این قول را ابن جریر طبری اختیار کرده است. و عده‌ای نیز میگویند: مراد تقلّب در اصلاب پیامبران است.)

یعنی در تنهایی و در بین جمع تو را می بیند.

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴿۲۲۰﴾

یقیناً او شنوای داناست.(۲۲۰)

باید بر الله با عظمت خود همیشه توکّل داشته باشیم زیرا بر علاوه بر داشتن عزّت و رحمت، شنوا و آگاه است و حرکت‌ها و عبادت های مارا می‌بیند.

یقیناً خدای متعال سخنت را می‌شنود و از نهان تو با خبر است، هیچ امر پنهانی بر وی نهان نیست بناءً رازها نزد وی آشکار است.

امام نسفی میفرماید: «الله متعال دشواری های طاعات را بر پیامبرش صلی الله علیه وسلم آسان گردانید زیرا به او خبر داد که در معرض رؤیت وی قرار دارد پس کسی که در زیر نگاه و رعایت مولایش قرارداشته باشد، اصلاً سختی را احساس نمی‌کند».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۲۲۱ الی ۲۲۷) در مورد رد دروغگویی های مشرکان که: محمد کاهن یا شاعر است. بحث می نماید.

هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ﴿۲۲۱﴾

آیا شما را خبر دهم که شیطان ها بر چه کسانی نازل می شوند؟(۲۲۱)

ای محمد! به کفار مکه بگو: آیا می‌خواهید به شما بگویم که شیاطین بر چه کسی «فرود می‌آیند؟» بدین ترتیب گفته‌ی آنها را رد می‌کند که می‌گفتند: شیاطین قرآن را به محمّد صلی الله علیه وسلم القاء می‌کنند.

تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ﴿۲۲۲﴾

بر هر دروغگوی گناهکار نازل می‌شوند.(۲۲۲)

«**أَفَّاكٍ**»: بسیار دروغگو. افک: ساخته و بر گرداندن چیزی از حقیقت خود.

«**أَثِيمٍ**»: صیغه مبالغه است بسیار گناهکار و با صفت مشبهه است یعنی همیشه گناهکار.

زیرا شیاطین: «بر هر دروغگوی گنهکاری فرود می‌آیند» مراد از آنان در اینجا کاهنانند زیرا قبل از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم شیاطین از آسمان استراق سمع کرده سپس به سوی کاهنان می‌آمدند و آنچه را استراق کرده بودند، بر آنان اِلقاء می کردند.

ابن کثیردر شأن نزول این آیات متبرکه می نویسد: این آیات ناظر بر پندار مشرکانی است که گمان می کردند آنچه که رسول الله صلی الله علیه وسلم به همراه آورده‌اند، حق نیست و او آنها را از نزد خود بربافته است، یا شیاطین آن را بر وی اِلقاء کرده‌اند لذا خدای سبحان پیامبر خویش را از این افترای‌شان تنزیه و تبرئه کرد.

يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ﴿٢٢٣﴾

گوش میدهند (به سخن فرشتگان) و بیشترشان دروغگواند.(۲۲۳)

«**يُلْقُونَ السَّمْعَ**»: گوش فرا میدهند. شنیده های خود را به دیگران القاء میکنند و میرسانند.

«**وَ أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ**»: بیشترشان دروغگویند. مراد این است که کاهنان و غیبگویان مطلقاً دروغ گویند، ولی سخنان دروغ خود را در لابلای سخنان و واژه های صحیح پنهان و بیان می دارند. (تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن» مصطفی خرمدل).

علامه و نشانه انسان گناهکار آنست که گوش های خود را در اختیار هر سخنی قرار میدهد:

طوری که یاد آور شدیم خصوصیت شیطان همین است که بطور دزدانه به صحبت ها گوش فرا میدهد و همین که یک کلمه را از مَلأ أعلی می شنوند

همان یک کلمه را به کاهنان و فال بینان و عرافان که غالب شان کذّاب اند خبر میرسانند. آنها هم بر آن یک کلمه صد دروغ افزوده و تحویل فریب خوردگان می دهند!

در حدیث آمده است: «آن کلمه‌ی حق که جن آن را می رباید سپس مانند قدقد مرغ آن را در گوش دوستش میخواند، صد کلمه‌ی دروغ با آن مخلوط میگردد». (روایت از بخاری).

مفسرزمخشری در رابطه با معنی **يلْقُونَ اَلسَّمْعَ** گفته است: شیاطین قبل از این که به وسیله‌ی رجم و نفرین از دید نهان شوند به عالم بالا گوش فرا می‌دادند و از بعضی از کلمات غیب اطلاع پیدا میکردند. سپس آن را به دوستان کاهن ومدعیان نبوت تلقین میکردند. و اکثر آنها در تلقین خود دروغگو بودند؛ زیرا چیزی را در گوش آنها می خواندند که نشنیده بودند. (تفسیر کشاف ۲۶۹/۲).

در حدیث شریف به روایت بخاری از عروه بن زبیر از عائشه(رض) آمده است که فرمود: گروهی از رسول الله صلی الله علیه وسلم راجع به کاهنان سؤال کردند، آن‌حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آنها چیزی نیستند». یعنی کارشان هیچ قدر و بها و اهمیتی ندارد. گفتند: یا رسول الله! آخر آنان از کاری که در آینده روی می دهد، خبرمی‌دهند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «این چیزی که از آن خبر می‌دهند، کلمه حقی است که جنی آن را از ملا اعلی می‌رباید و آن را چون کت‌کت ماکیان در گوش دوست انسی خویش می‌افگند، سپس آنها با آن راست، بیشتر از صد دروغ را می‌افزایند».

وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ﴿۲۲۴﴾

(پیامبرشاعرنیست)شعرا کسانی هستندکه گمراهان ازآنان پیروی میکنند!(۲۲۴)

مفسر تفسیر نور دکتر مصطفی خرمدل مینویسد: «**الشُّعَرَآءُ**...»: کافران میگفتند قرآن شعر است و محمّد صلی الله وعلیه وسلم از جمله شاعران

میباشد. خدا میفرماید أغلب شعراء سخنان شان مبتنی بر باطل و دروغ است و به دنبال خیال روان می گردند. ولی محمّد از الله متعال سخنان خود را دریافت می دارد و کلامش احکام و حکمت و دستور زندگی است.

مفسر تفسیر صفوۀ التفاسیر: محمد علی صابونی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: یعنی و [پیامبر، شاعر و خیال پرداز نیست، چون] شاعران [خیال پرداز] را [که حقایق را هجو میکنند، و با مطالب بی اساس به واقعیات میتازند] گمراهان، پیروی می کنند.

«**وَ اَلشُّعَرٰاءُ يَتَّبِعُهُمُ اَلْغٰاوُونَ**» شعراء را اشخاص گمراه پیروی می کنند نه اهل خِـرَد و بصیرت و هدایت. (صفوۀ التفاسیر: محمد علی صابونی).

شعـر در اصل به معنی دانستن و توجه خاص است و در اصطلاح به کلام موزون و قافیه دار اطلاق میشود که در آن دقت و ذوق به کار رفته، شاعر گویندۀ این کلام است. و چون شعر در اکثر توأم با خیال بافی است و تخیلاتی است که اغلب مصداق خارجی ندارد لذا شعر را خیال بافی و شاعر را خیال باف گفته‌اند، اهل مکه که رسول الله صلی الله علیه وسلم را شاعر میگفتند، هدف شان همان خیالباف بود.

«**الْغَاوُونَ**»: گمراهان اِنس و جِن اند. غی: ضلالت و گمراهی و منحرف رفتن.

مفسر تفسیر المیسّر دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر آیۀ مبارکه «**وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ**» می نویسد:و شاعران نیز غالباً اشعار خود را بر بنیاد باطل و دروغ، مبالغه، گزافه و تخیلات دور از حقیقت و واقعیت تنظیم می کنند و هر گمراه کج روی از همانندان شان از ایشان پیروی می نماید.

در حدیث شریف به روایت ابو سعید (رض) آمده است که فرمود: در اثنایی که ما با رسول الله صلی الله علیه وسلم در وادی (عرج) راه می پیمودیم، بناگاه شاعری جلو آمد و به شعر خواندن مشغول شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم

فرمودند: «جلوی این شیطان را بگیرید، به راستی اگر درون یکی از شما از چرک و زرداب پر شود، برایش بهتر از آن است که از شعر پر شود». امام شافعی(رح) این حدیث را بر شعر فحش آمیز (هجو و هزل) حمل کرده است.

شأن نزول آیات ۲۲٤ – ۲۲٦:

۸۰۳- ابن جریر و ابن ابوحاتم از طریق عوفی از ابن عباس(رض) روایت کرده اند: در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم دو نفر یکی از انصار و دیگری از دسته مقابل یکدیگر را هجو می‌کردند و هرکدام از قوم خود پیروانی از احمق ها و گمراهان نیز داشتند. در این خصوص الله متعال «**وَالشُّعَرَاء يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ الي﴿۲۲٦﴾**» را نازل کرد.

۸۰۴- ابن ابوحاتم از عکرمه به همین معنی روایت کرده است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ﴿۲۲۵﴾

آیا ندیدی که آنان در هر وادیی حیران و سرگردانند؟(۲۲۵)

«**يَهِيمُونَ**»:هیم و هیام آنست که انسان در اثر عشق بیخودانه راه برود، «**هام يهيم: خرج على وجهه لا يدرى اين يتوجه**» پس «**يهيمون**» یعنی بیخودانه راه می روند. و هر چیز به نظر آمد می‌گویند.

مفسر تفسیر صفوۀ التفاسیر: محمد علی صابونی در تفسیر این آیۀ مبارکه مینویسد:

مگر نمی بینی ای انسان شنوا و خردمند! که شعرا در مدح و ثناگویی و ذم، به هر راهی می روند و به هر دری می زنند، از چیزی تمجید می‌کنند که قبلاً از آن ذم و بدگویی کرده بودند. و بعد از این که شخص را تحقیر کرده‌اند، او را تمجید و تعظیم می‌کنند.

مفسرعبدالرؤف مخلص هروی درتفسیرانوار القرآن می نویسد: «آیا ندیده‌ای که آنان» یعنی شعرا «در هر وادیی سرگردانند» یعنی: در هر فنی از فنون لغو و

دروغ فرو می روند و در هر شاخه و وادیی از وادی‌های تهمت و گزافه سخن می‌گویند، گاهی با هجو پرده آبروها را میدرند وگاهی رهرو راه بوالهوسی و لودگی و دلقک مآبی هستند چنان‌که در اشعارشان، مدح و ستایش شراب وزنا ولواط ومانند این از مفاسد و رذایل را بسیار می شنویم در حالیکه محمد ص نه در اخلاق، نه در رفتار و نه در سخنانش شاعر نیست پس ای مشرکان! چگونه قرآن را شعر و محمد صلی الله علیه وسلم را شاعر می‌نامید؟

مفسر مشهور جهان اسلام امام طبری میفرماید: این مثلی است که الله متعال در مورد طریق فتنه جویی آنان آورده است؛ چرا که جمعی را به ناروا مدح و ستایش می کنند و جمعی دیگر را مورد هجو و ذم قرار می دهند. (تفسیر طبری ۷۸/۱۹).

در تفسیر امام بیضاوی آمده است: چون اشعار جاهلیّت بیشتر پیرامون خیالات، توصیف زنان زیبا، معاشقه و افتخارات بیهوده یا بدگویی و تعرّض به ناموس دیگران بوده این آیات نازل شده است.«**وَ الشُّعَراءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغاوُونَ**»تفاوت میان حکیم وشاعر آن است که حکیم ابتدا معانی را در نظر می‌گیرد وبعد الفاظ را به کار می برد، ولی شاعر ابتدا قالب والفاظ را در نظر می‌گیرد، سپس معانی را بیان می‌کند. «لغت نامه دهخدا» جذب مردم مهم نیست، مهم این است که چه اشخاصی و به چه هدفی جذب شوند. «**يَتَّبِعُهُمُ الْغاوُونَ**» باید یاد آور شد که دین مقدس اسلام با هنر مخالف نیست، ولی با شعر بی‌هدف مخالف است. «**فِي كُلِّ وادٍ يَهِيمُونَ**» همچنان باید گفت که: اگر شعر همراه با ایمان و تقوا نباشد، خیالات و احساسات شخصی شاعر و تمایلات مردم، هر روز شاعر را به یک وادی میکشاند. «**فِي كُلِّ وادٍ يَهِيمُونَ**»، آنچه مورد انتقاد است، گمراه کردن مردم و سرگرم نمودن آنان به امور مختلف است.

«**يَتَّبِعُهُمُ الْغاوُونَ- فِي كُلِّ وادٍ يَهِيمُونَ**» خواه در زمینه‌ی شعر باشد یا قصه، یا فیلم یا عکس یا تئاتر یا طنز و یا سخنرانی، لکن شعر به خاطر زیبایی و ویژگی‌های خاصّش نافذتر است.

آفت‌های شعر چند چیز است: پیروی نااهلان، «**يَتَّبِعُهُمُ الْغاوُونَ**»، بی‌هدفی «**فِي كُلِّ وادٍ يَهِيمُونَ**» و بی عملی. «**يَقُولُونَ ما لا يَفْعَلُونَ**» مفسر تفسیر فی ظلال القران سید قطب می نویسد: «**أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يهِيمُونَ**» مگر نمی بینی که آنان به هر راهی بی هدف پا می گذارند (و غرق تخیلات و تشبیهات شاعرانۀ خویش بوده و در بند منطق و استدلال نمی باشند؟) و این که ایشان چیزهائی میگویند که خودشان انجام نمیدهند و بدانها عمل نمیکنند.

شعراء از مزاج و از خواست دل پیروی می‌کنند، بدین خاطر گمراهان و سرگشتگان و شیفتگان خواستهای دل از ایشان پیروی می‌نمایند، آن کسانی نه برنامه‌ای دارند و نه هدفی.

شعراء به هر راهی از راه های احساس و تصوّر و گفتار پای می‌گذارند، برابر انفعالی که در لحظه‌ای از لحظات بر اثر فشار مؤثّری از مؤثّرها بر آنان چیره می شود و غلبه پیدا می کند.

شعراء چیزهائی میگویند که خودشان بدانها عمل نمی کنند. زیرا آنان در جهانهائی زندگی می‌کنند که آفریده و پروردۀ خیال بافی ها و احساس های خودشان است، و آن جهان ها را بر واقعیت زندگی ترجیح می دهند، واقعیتی که از آن خوششان نمی آید! بدین جهت چیزهای زیادی را می‌گویند و بدانها عمل نمی‌کنند، چون با آنها در آن جهانهای انگاره‌ای زیسته‌اند، و آن جهانها نه واقعیّتی و نه حقیقتی در دنیای دیدنی مردمان دارد!

سرشت اسلام - اسلامی که برنامۀ کامل زندگی است و آماده اجراء در واقعیت حیات است، و حرکت سترگی در دلها و درونهای نهان و پنهان، و در اوضاع و احوال آشکار و پیدا است - با سرشت شعراء بدان گونه که انسانها آن را شناختهاند، اغلب سر سازگاری ندارد. زیرا شاعر خوابهای شیرینی را در ذهن خود ترتیب میدهد وبدانها بسنده میکند. ولی اسلام میخواهد خواب‌های شیرین را پیاده کند و تحقّق بخشد و در راه پیاده کردن و تحقّق بخشیدن آنها به کار و تلاش می‌ایستد، و احساسات و عواطف را جملگی تغییر می‌دهد، تا در جهان واقع، آن نمونۀ والا را تحقّق بخشند و پیاده کنند.

اسلام از مردمان می خواهد با حقائق واقعیت رویاروی شوند، و از آن حقائق نگریزند و به جهان خیالبافیهای سرگردان کننده پناه نبرند. اگر حقائق واقعیت مورد پسند ایشان نبود و با مذاق ایشان نساخت، و با برنامه‌ای که اسلام آنانرابدان و ادارمیکند سرسازگاری نداشت، اسلام ایشان رابه تغییر آن حقائق، وپیاده‌کردن برنامه‌ای تشویق وترغیب می‌کند که می‌خواهد و اراده می نماید.

بدین خاطر دیگر اثری از خوابها و رویاهای شیرین خیال انگیزی نیست که بال وپرگیرند و نیروی انسانها را هرز می برند و هدر میدهند. چه اسلام نیروی انسانها را در راه پیاده کردن خوابها و رویاهای والا، برابر برنامۀ بزرگ و سترگی که دارد، به کار می‌گیرد.

باوجود همۀ این چیزها، اسلام با شعر و هنر به خاطر شعر و هنر بودن نمی رزمد و سر ستیز ندارد، همان گونه که از ظاهر واژه‌ها درک و فهم میشود. بلکه با برنامه‌ای می رزمد و بر ستیز دارد که شعر و هنر برآن بوده است و بر آن رفته است. یعنی برنامۀ هواها و انفعالهائی که هیچ گونه قانون و ضابطه‌ای برای خود ندارد، و برنامۀ خوابها و رویاهای خیال بافانۀ سرگردان کننده‌ای

که صاحبان خود را از پیاده نمودن و تحقّق بخشیدن آنها باز می دارد. ولی زمانی که روح بر برنامه اسلامی مستقرّ شود، و با تأثیرها و انگیزه‌های اسلامی در قالب شعر و هنر پخته و رسیده شود، و در همان وقت برای پیاده کردن و تحقّق بخشیدن این احساسها و عاطفه‌های والا و گرانبها در دنیای واقعیت بـه کار و تلاش پردازد، و روح تنها به آفرینش جهانهای خیالی بسنده نکند و در آن نزید، و به ترک واقعیت زندگی نگوید تا زندگی به صورت زشت وپلید و آلوده و عقب ماندۀ خود بماند و مردمان را در گنداب خود مستغرق گردند... زمانی که روح برنامۀ ثابتی داشته باشد و به سوی هدف اسلامی رهسپار شود... زمانی که روح به دنیا بنگرد و آن را از دیدگاه اسلام ببیند، و در پرتو اسلام به زندگی بنگرد، و آنگاه از اینها به صورت شعر و هنر تعبیر کند... زمانی که روح این چنین باشد وبشود، اسلام شعر را دشمن نمی دارد، وبا هنر نمی‌جنگد و سر مبارزه ندارد، چنان که از ظاهر واژگان برمی‌آید. قرآن دلها و خردها را متوجّه زیبائیهای این جهان کرده است، و دلها و خردها را به پژوهش و نگرش زوایا و خفایای درون نفس بشری ترغیب و تشویق نموده است. هم این و هم آن، مادۀ شعر و خمیر مایۀ هنر است. در توقّفهائی که هرگز شعر در شفافیت و توجّه خود گذرش بدان زیبائیها و بدان دلربائیها نیفتاده است و لحظه‌هائی درکنار آنها نیارمیده است.

وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ﴿۲۲۶﴾

و آنها کسانی‌اند که چیزهایی می گویند که خود انجام نمی‌دهند.(۲۲۶)

همچنان این گروه از شعراکسانی‌اند که چیزهایی میگویند که خود انجام نمی‌دهند.از این‌روی به اعمالی خودستایند که عمل نکرده‌اند و به اوصافی فخر ورزند که در آنان وجود ندارد. آنان گزیدگان را به باد ناسزا گرفته و بدکاران را مدح و ثنا می‌خوانند.

درحالیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم به گواهی همگان فقط چیزی را میگوید که آن را انجام میدهد و هیچ گزافه‌ای در کار وی نیست.

ابو حیان گفته است: خدا درباره‌ی شعرا چیزی را بیان کرده است که با حال و وضع نبوت مخالف است؛ زیرا همان طور که گفته شد پیروی گمراهان از آنان، و به کار گرفتن فنون کلام در راه مدح و ذم، و نسبت دادن چیز غیر واقعی به خود، همه‌ی اینها با وضع نبوت مخالفت دارد؛ زیرا نبوت طریقی است که فقط اهل رشد و اندیشه از آن پیروی می‌کنند.(البحر ۴۹/۷).

ابن عباس(رض) میگوید: «شعرا در اکثر سخنان شان دروغ گویند، یعنی میگویند: چنین و چنان کردیم درحالیکه نکرده‌اند. گاهی اشعارشان مملو از مرواریدهای کرم و خیر و جود و سخا و احسان است با آن‌که خود دورترین مردم از این ارزش ها و معانی میباشند و گاهی به خود ادعاهای کاملاً دروغین نسبت میدهند، ادعاهایی که متضمن اتهام بستن به زنان و دختران پاکدامن است واینکه آنها با آن زنان ودختران چه وچه کرده‌اند درحالیکه این اشعارشان دروغ وافترای محض است. خلاصه؛ شاعران سرگردان در وادی های خیال و کذب و بهتان و فروافتاده در باتلاق تغزل و تشبیب و چرند، دورترین مردم از حقایق اند». (بنقل از تفسیر انوار القرآن).

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴿۲۲۷﴾

مگر آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای نیک انجام داده‌اند و الله را بسیار یاد کرده‌اند و پس از آنکه مورد ظلم قرار گرفته‌اند، انتقام گرفته‌اند. و زود است که ظالمان بدانند که به کدام بازگشتگاه باز می‌گردند.(۲۲۷).

«إِنتَصَرُوا»: کمک کردند و یاری دادند. مراد دفاع از اسلام و مؤمنان وجواب به هجاء باطل کافران با هجاء حق است.

«**مُنقَلَب**»: مرجع، بازگشت (سوره کهف / ۳۶) «**ینقَلِبُونَ**»: بر میگردند. بازگشت میکنند (شعراء / ۵۰).

پس خدای متعال استثناء آورده و میفرماید: «**إلاَّ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ**» یعنی جز آنان که در ایمان صادق و در عمل مخلص میباشند. «**وَ ذَکَرُوا اَللّهَ کَثِیراً**» و شعر آنان را از یاد خدا بازنداشته و شعر عادت و روش آنها نشده است. «**وَ اِنْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا**» و در دفاع از حق و یاری نمودن اسلام به ذم مشرکین می پردازند. «**وَ سَیعْلَمُ اَلَّذِینَ ظَلَمُوا**» تهدیدی است کلی برای هر ستمگر که قلب از خوف وترس آن شکافته میگردد.یعنی ستمکاران مخالف دعوت خدا و شاعرانی که گمراهان از آنان پیروی میکنند خواهند دانست، «**أَي مُنْقَلَبٍ ینْقَلِبُونَ**» چه سرنوشت و سرانجامی خواهند داشت؟ سرانجامشان کیفر شدید و عذاب دوزخ است و بدترین عاقبت و سرنوشت همان است.

البته باید یاد آور شد که: الله متعال از آن شاعران مورد نکوهش و زیر رگبار سرزنش، شعرای دعوت و رسالت ـ از اهل ایمان و عمل صالح و جهاد در راه الله متعال و دفاع از حریم دین الله تعالی را استثنا می‌کند؛ همانان که سخن به حکمت گفته، اندرز نیکو بر زبان دارند، بر فضیلت‌ها انگیخته، از رذیلت‌ها منع می‌کنند.طوریکه در روایت ابی بن کعب آمده است که: «**ان من الشعر حکمة**»یعنی بعضی از شعر ها حکمت می باشند.(کما فی الفتح الباری).

حافظ ابن حجر فرموده است: مراد از حکمت سخن راست است که مطابق واقع باشد، ابن بطال فرموده است: شعری که در آن وحدانیت الله ذکر والفت با اسلام بیان گردد آن شعر که آرایه های اخلاق را با کلمات زیبا مزین ساخته و بیان میدارد، به ارزش‌های نیک و والا و معانی بلند و روح افزا فرا میخوانند،

همانانند که خدا را بسیار یاد می‌کنند، کتابش را می‌خوانند و دانش سودمند می‌اندوزند. و کسانی که با کفر و گناه، ستیز علیه دین، ستم بر مردم، تجاوز به آبروها و نوامیس و اتهام زدن به بهتان و ناروا بر خویشتن ستم کرده‌اند به زودی خواهند دانست که به چه بازگشتگاه پر از ذلت، هلاکت و زیانباری بر خواهند گشت؛ آنگاه که آنچه در قبرهاست زیر و زبر شود، آنچه در سینه‌هاست بیرون ریختانده شود و پرده ها نزد آن ذاتی که به راز سینه ها داناست کنار زده شود. پس از الله متعال می طلبیم که ما را به رحمتش در پوشانده و بر ما از جام عافیت خویش بریزاند و پرده عفاف و عنایت خویش را بر سر ما بپوشاند. آمین یا ربّ العالمین.

شیخ سید قطب در تفسیر این آیه مبارکه میفرماید:(**إِلا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا**).

مگر شاعرانی که مؤمن هستند و کارهای شایسته و بایسته می‌کنند و بسیار الله را یاد مینمایند (و اشعارشان مردم را به یاد الله می‌اندازد) و هنگامی که مورد ستم قرار میگیرند (با این ذوق خویش خودرا و سائر مؤمنان را) یاری میدهند.

اینان در دائرۀ آن وصف عام قرار نمی‌گیرند. همچون کسانی، ایمان آورده‌اند و دلهای شان از عقیده لبریز و مالامال شده است، و زندگانیشان بر برنامۀ اسلامی ثابت و استوار گردیده است. و کارهای شایسته و بایسته کرده‌اند و نیروها و توانهایشان به خطّ سیر کارهای خوب و زیبا افتاده است و جـهت پیدا کرده است، و به تـصوّرها و رویاها بسنده ننموده‌اند، و هنگامی که مورد ستم قرار گرفته‌اند خود را و مؤمنان را یاری داده‌اند و به مبارزۀ سراپا شوری پرداخته‌اند و تمام تاب و توان خویش را به کار برده‌اند تا حقّ را یاری دهند، حقی که بدان گردن نهاده‌اند.

از جملۀ این شعراء کسانی بوده‌اند که از عقیده و از صاحب عقیده در گیرو دار پیکار با شرک و مشرکین در خود روزگار پیغمبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم دفاع کرده‌اند و به مبارزه پرداخته‌اند. از قبیل: حسّان پسر ثابت، کعب پسر مالک، عبدالله پسر رواحه - رضی الله عنهم -که از شعراء انصار بودند. کسان دیگری هم بودند، مثل عبدالله پسر زبعری، و ابوسفیان پسر حارث پسر عبدالمطلب که در زمان جاهلیت خود پیغمبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم را هجو می‌کردند. ولی زمانی که اسلام را پذیرفتند، اسلام را به گونۀ زیبائی به راه بردند، و پیغمبر خدا را مدح کردند و از اسلام دفاع نمودند.

در حدیث صحیح آمده است که پیغمبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به حسّان فرمود:(اهجهم - أو قال هاجهم – وجبریل معک).

هجوشان کن- یا فرمود: به هجوشان جواب بده جبرئیل با تو است.

عبدالرّحمن پسر کعب از پدرش روایت کرده است که او به پیغمبر صلّی الله علیه و سلّم عرض کرد: خداوند بزرگوار دربارۀ شعراء نازل فرموده است آنچه را که نازل فرموده است. پیغمبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «**إن المؤمن يجاهد بسيفه ولسانه والذي نفسي بيده لكأن ما ترمونهم به نضح النبل**».مؤمن با شمشیرش و با زبانش جهاد می‌کند. سوگند به خدائی که جان من در دست قدرت او است، انکار واژه‌هائی که با آنها مشرکان را هجو می‌کنید، تیرهائی است که به سوی دشمنان پرتاب می‌کنید. (امام احمد آن را روایت کرده است).

گونه هائی که شعر اسلامی و فنّ اسلامی در قالب آنها تحقّق می‌پذیرد و پیاده می‌گردد فراوان است، گذشته از این شکلی که طبق مقتضیات خود به وجود آمده است. شعر یا هنر را این بس که از جهان بینی اسلامی دربارۀ زندگی در زاویه‌ای از زوایای آن باشد، تا شعر یا هنری باشد که اسلام آن را می پسندد.

لازم نیست که شعر یا هنر برای دفاع یا تشویق و ترغیب باشد، یا برای دعوت مستقیم به اسلام، یا تمجید و تعریف اسلام، یا مدح و ثنای روزهای پیروزی و روزهای خوب اسلام، و یا تعریف و تمجید مـردان و زنان مسلمان باشد، تا در راستای این موضوعات شعر یا هنر اسلامی شود. نگاهی به گذشت شب و دمیدن بامدادان وقتی که آمیزۀ احساس مسلمانی میگردد که این صحنه ها را در آئینه ذهن خود به خدا مرتبط می سازد، شعر اسلامی صرف می شود.

لحظه‌ای که دل پرتو انداز می شود و نور الهی بدان می تابد، و لحظه‌ای که دل با خدا ارتباط پیدا می کند، یا دل با این جهانی که یزدان آن را از نیستی به هستی آورده است و آن را آراسته و پیراسته کرده است تماس میگیرد، کافی است که شعر یا هنری را بیافریند که مورد پسند اسلام باشد. دو راهه جدائی شعر و هنر اسلامی از شعر و هنر غیر اسلامی این است که اسلام جهان بینی ویژه‌ای برای زندگی، و برای ارتباط‌ها وپیوندهای زندگی دارد. هرشعر یاهر هنری که ازاین جهان بینی خیزد، شعر یا هنری است، که اسلام آن را میپسندد.

شأن نزول آیۀ ۲۲۷:

محمدبن اسحاق در بیان سبب نزول میفرماید: چون آیۀ «**وَٱلشُّعَرَآءُ يَتَّبِعُهُمُ ٱلۡغَاوُۥنَ ﴿٢٢٤﴾**» [الشعراء: ۲۲۴] نازل شد، حسان بن ثابت، عبدالله بن رواحه و کعب بن مالك رضی الله عنهما گریه‌کنان نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: وقتی الله متعال این آیه را نازل کرد، می‌دانست که ما نیز شاعر هستیم پس وای به حال ما! در این جا بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم تلاوت کردند: «**إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ**» [الشعراء: ۲۲۷] آن‌گاه فرمودند: «این مؤمنان شایسته‌کار [مورد نظر آیه] شما هستید». سپس تلاوت کردند: «**وَذَكَرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرا**» [الشعراء: ۲۲۷].«و خدا را بسیار یاد کرده‌اند».

فرمودند: «اینان نیز شما هستید». سپس تلاوت کردند: «**وَٱنتَصَرُواْ مِنۢ بَعدِ مَا ظُلِمُواْۚ**» آنگاه فرمودند: «اینان نیزشما هستید». یعنی شما و امثال شما هستید که در این آیه مورد استثناء قرار گرفته‌اید.

خوانندگان گرامی!

در حدیث شریف آمده است: «**الشعر بمنزله الکلام، حسنه کحسن الکلام، وقبیحه کقبیح الکلام**». «شعر به منزله سخن است پس شعر خوب مانند سخن خوب‌است و شعر قبیح مانند سخن زشت وقبیح».

همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به حسان(رض) گفتند: «دشمنان اسلام را هجو کن و جبرئیل با توست».

در حدیث شریف دیگری آمده است: «مؤمن با شمشیر و زبان خود ـ هر دو ـ جهاد می‌کند و سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست گویی آنچه شما از شعر به‌سوی مشرکان می‌زنید، مانند باران تیر است».

از عمر بن الشرید از پدرش روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم صد شعر از اشعار آمیه بن ابی الصلت را که من میخواندم، گوش داد.

ـ امام طبری در خصوص کبار صحابه وتابعین فرموده است: که شعر میگفتند، ومی شنیدند وبه گوش دیگران می خواندند.

ـ امام بخاری فرموده است که: حضرت عایشه شعر می گفت.

ـ ابو یعلی از عبد الله بن عمر مرفوعاً روایت کرده است که شعر کلامی است که مضمون آن مفید وخوب باشد پس آن خوب است، و اگر مضمون آن بد یا گناه باشد آن بد است. (فتح الباری)

ـ ابوعمر پسر عبدالبر – رحمه الله – میگوید: هیچ کس از اهل دانش و خرد و بزرگان صحابه و اهل فضل و پیشوایان، شعر پاک را ناپسند ندانسته اند، حتی

برخی شعر سروده و یا به آن مثال آورده و یا از آن گوش فراداده اند، مگر این که در هجو و بدگویی مؤمنان و آزار این و آن سروده شود، که در این صورت گوش فرادادن و خواندنش حرام است.

ـ پیامبر صلی الله علیه وسلم شعر حسان بن ثابت را می شنید و تحسین میکرد.

امام شافعی(رح) در عصر عباسی، بسیاری پیامهای انقلابی و نکات بزرگی اخلاقی و عقیدتی و عرفانی را در قالب شعر به مخاطبان خود می رسانید. و پیروانش اشعار ایشان را تحت عنوان «دیوان امام شافعی» جمع آوری و تدوین کرده اند.

ـ در تفسیر قرطبی آمده است که یکی از فقهای عشرۀ مدینه منوره که در علم وفضل مشهور بودند به عبید الله بن عتبه بن مسعود شاعری مشور وقادر الکلام بود، واشعار قاضی زبیربن به کار در کتاب مستقلی جمع شده است، نیز قرطبی نوشته است که ابو عمروفرموده است: هیچ یکی از اهل علم وعقل نمی تواند اشعار مشتمل بر مضامین خوب را بد بداند؛ زیرا هیچ یک از صحابه که مقتدای دینی اند، چنین نبوده که شعر نگفته باشد یا اشعار دیگران را نخوانده ونشینده وپسند نکرده باشد.

در مجموع باید گفت آنعده از روایاتی که در آنها مذمت شعر وشاعری آمده است، این است آن قدر در شعر مصروف وفرو رفته باشد که از ذکر الله وعبادت وقرآن غافل گردد، امام بخاری آن را در بابی مستقل ذکر نموده از حضرت ابی هریره این روایت را نقل کرده است: «**لَاَنْ يمْتَلِي جَوْفُ رَجُلٍ قَيحًا يرِيهِ خير مِنْ اَنْ يمتلي شِعْراً**». (متفق علیه مأخذ مشکواۀ ص۴۰۹.)

یعنی: کسی شکم خود را از ریم پر کند بهتر است از این که شکمش از اشعار پر باشد.

امام بخاری گفته است: معنی آن نزد من این است که شعر بر ذکر الله وعلم وقرآن غالب آید. و اگر شعر مغلوب است، پس مذموم نیست. هم چنین آن

اشعاری که بر مضامین فاحشه یا طعنه وتشنیع مردم یا خلاف شرع مشتمل باشند آنها به اجماع امت حرام وناجایز اند، واین مختص به شعر بلکه هر کلام نثر چنین باشد آن هم مشمول این حکم است. (تفسیر قرطبی)

حضرت عمر بن خطاب والی خود عدی بن نضله را از این جهت معزول نمود که اشعار فاحشه می گفت، و حضرت عمر بن عبد العزیز به علت این جرم به تبعید کردن عمروبن ربیعه وابوالاحوص دستور داد،که عمروبن ربیعه توبه کرد و توبه اش پذیرفته شد. (تفسر قرطبی)

ابن ابی جمره فرموده است: که بسیار قیافه بازی و هر علم وفن که سبب اعراض و انحرف از یاد الله شده دلها را سخت کند و در عقاید شکوک و شبهات پدید آورده امراض روحانی ایجاد نماید، آن هم مشمول حکم اشعار مذموم است.

بصورت کل باید گفت که: حکم شرعی در مورد شعر و شاعری همین است که: اگر شعر مشتمل بر دروغ یا شرک یا لهو یا فساد و یا تشویق به شرارت باشد، ممنوع و ناجایز است، و اگر مشتمل بر دعوت به خیر و حکمت های شرعی و یاری کردن حق و امثال آن باشد جایز است. خلاصه این که حکم شعر، حکم مفهوم و مضمون آن است، اما استفاده از دف در مراسم عروسی برای زنان جایز است.

شعر و شاعر در قرآن کریم:

مبحث شعر و شاعری در قرآن عظیم الشأن بصورت عموم در شش آیات مورد بحث قرار گرفته است، که در برخی از این آیات که از زبان کفّار نقل شده است، پیامبرصلی الله علیه وسلم را متّهم به شاعری نموده است. بطور مثال در (آیه ۵ / سورۀ أنبیاء) آمده است: «**بَلْ قالُوا أَضْغاثُ أَحْلامٍ بَلِ افْتَراهُ بَلْ هُوَ شاعِرٌ فَلْيَأْتِنا بِآيَةٍ كَما أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ**» ((کفّار) گفتند: (آنچه محمّد آورده،

وحی نیست) بلکه خواب‌های آشفته است، بلکه آنها را به دروغ به الله نسبت داده، بلکه او یک شاعر است، پس (اگر راست میگوید) باید همان گونه که (پیامبران) پیشین (با معجزه) فرستاده شده بودند، او برای ما معجزه‌ای بیآورد.
ویا اینکه در(آیهٔ ۳۶ / صافات) میفرماید: «**وَ يَقُولُونَ أَ إِنَّا لَتارِكُوا آلِهَتِنا لِشاعِرٍ مَجْنُونٍ «۳۶» بَلْ جاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ**»(و می گفتند: آیا ما به خاطر شاعری دیوانه خدایانمان را رها کنیم؟ (هرگز چنین نیست) بلکه او حقّ آورده و انبیا (پیشین) را تصدیق نموده است.)
ودر آیهٔ (۳۰ سورهٔ طور) میفرماید: «**أَمْ يَقُولُونَ شاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ﴿۳۰﴾**» (بلکه میگویند: او شاعری است که ما انتظار فرا رسیدن مرگ ناخوش او را داریم.).
و در دیگر به طور صریح، و صریحاً موضع قرآن را در بارهٔ شعر و شاعری بیان میدارد. درآیهٔ ۶۹ سورهٔیس میفرماید: «**وَ ما عَلَّمْناهُ الشِّعْرَ وَ ما يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ﴿۶۹﴾**» (و ما به او (پیامبر) شعر نیاموختیم و سزاوار او نیز نیست، آن (چه به او آموختیم) جز مایه‌ی ذکر و قرآن روشن نیست.).
و در آیهٔ ۷۰ سوره یس میفرماید:«**لِيُنْذِرَ مَنْ كانَ حَيًّا وَ يَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكافِرِينَ﴿۷۰﴾**» (این قرآن برای آن است که) تا هر کس زنده (دل) است، هشدارش دهد و (حجّت را بر کافران تمام کند) و گفتار الله در باره آنان محقّق گردد.).
در آیهٔ فوق ابتدا، شاعر بودن حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را و تهمت مشرکان را به آن حضرت که شاعر است مردود می داند، جهت اصلی این تهمت آن بود که جلوی جاذبه و نفوذ قرآن را بگیرند. در جمله ی بعدی میگوید: شعر شایسته آن حضرت صلی الله علیه وسلم نیست چرا؟ به خاطر این‌که خط «وحی» از خط «شعر» کاملاً جدا است. زیرا

اوّلاً: سر چشمۀ شعر به طور معمول تخیّل و پندار است، در حالی که وحی از مبدأ هستی سرچشمه می گیرد و بر محور واقعیت‌ها می گردد

ثانیاً: شعر از عواطف متغیّر انسانی می جوشد وقرآن کریم بیانگر حقایق ثابت آسمانی می باشد.

ثالثاً: لطف شعر در بسیاری از موارد در اغراق گوئی ها و مبالغه های آن است در حالیکه در وحی جز صداقت چیزی نیست.

رابعاً: شعر مجموعه‌ای از شوق هایی است که از زمین به آسمان پرواز میکند، امّا «وحی» مجموعه ی حقایقی است که از آسمان به زمین نازل میگردد، و این در حظّ متفاوت است.

از آیه‌ی فوق، استفاده میشود که شعر و شاعری لایق شأن یک شخصیّت والایی چون پیامبر اعظم محمد صلی الله علیه وسلم نیست.

شعر مردود، و شعر مقبول:

مبحث شعر های مردود و شعر مقبول در آیات (از ۲۲۴ الی ۲۲۷ سوره شعراء) با زیبای خاصی در فوق تذکر یافت.

در آیات متذکره، به خوبی اوصاف شعر وشاعر مقبول وشعر وشاعر غیر مقبول و مردود، به بیان گرفته شد. که در ذیل توجه شما را به نتیجه گیری آن جلب می دارم:

اوصاف شعرو شاعران مردود:

اولاً: شعر و شاعران مردود؛ بیشتر، طالب عیش و نوشند، و خود و شعرشان در صدد بیان زلف وخال یارهای مجازی میباشند (چنان که اشعار دوران جاهلیت از این مفاهیم زیاد برخوردار بودند) لذا گمراهان از آن ها پیروی میکنند.

ثانیاً: اشعار شان غرق پندارها و تشبیهات شاعرانه‌ی خویش هستند، حتّی هنگامی که قافیه‌ها آنها را به این سمت وآن سمت بکشاند، در هر وادی

سرگردان میشوند، بطور مثال اگر از کسی راضی باشند و یا از آن خوش شان بیاید آنان را به اوج آسمان ها می برند، با در نظر داشت اینکه آنان مستحقّ قعر زمین باشند، و از کسی که دل خوش نداشته باشد، آنان برنجنبد به هجو او می‌پردازند خلاصه آن هایی که خود و شعرشان بی‌هدف، و خط فکری آن ها تحت تأثیر هیجان ها، و حبّ و بعض ها تغییر می پذیرند، و دگرگون میشوند.

ثالثاً: این‌که آن ها سخنانی که می‌گویند به آن عمل نمی‌کنند، حتّی در آنجا که واقعیّتی را بیان می دارند، خود مرد عمل نیستند، اهل سخنند، نه عمل.

اوصاف شعر و شاعران مقبول:

بصورت کل سه صفت را میتوان به اوصاف شعر و شاعران مقبول بیان داشت:

اول: شعر آن ها با هدف و خود آن ها دارای «ایمان صالح» می باشند.

دوم: شاعرانی که غرق در اشعار نمی شوند، و غافل از خدا، بلکه «خدا را بسیار یاد می‌کنند.

سوم: آنانی که در برابر ستم‌ها بپا خواسته، با شعر و ذوق شعری خود از خود و مؤمنان دفاع نمودند در نتیجه از دید قرآن کریم شعر و شاعران به دو گروه مؤمن، وگمراه تقسیم میشوند، اوّلی مقبول، و دوّمی مردود و مطرود میباشند.

بصورت اشعار حکیمانه مورد تأیید است دین مقدس اسلام می باشد.

ومن الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورۀ النمل

جزء ۱۹، ۲۰

سورۀ نمل درمکۀ مکرمه نازل شده ودارای نود سه آیه وهفت رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

وجه تسمیۀ این سوره به سوره‌ی «نمل» این است که در «وادی نمل» مورچه ای به سایر مورچه ها گفت: به لانه هایتان بروید، تا در زیرسُم أسبان لشکر سلیمان علیه السلام لگدمال نشوید. سلیمان علیه السلام که این را شنید، خندید و از پروردگارش اِلتماس کرد تا در برابر این نعمت که زبان جانداران را می فهمد، توفیق سپاسگزاری اش را نیز به او عطا فرماید.

محور اصلی این سوره، بیان علم مطلق الله متعال به ظاهر و باطن و غیب و شهود است.

همچنان علماء میفرمایند که نام گذاری این سوره به «سورۀ نمل»؛ (مورچه) بدان سبب است که در آیۀ هجده این سوره ازبرخورد و گفت وگوی سلیمان پیامبر با مورچگان سخن گفته شده است.

نام دیگر این سوره «سلیمان» (الدر المنثور) و «هدهد» است. (احکام القرآن ابن عربی)

نمل: بمعنی مورچه

مفهوم کلی سورۀ نمل: یادآوری مبدأ ومعاد؛ داستانهای پیامبران؛ داستان ملکه‌ی سبأ؛ سخن گفتن پرندگان و مورچگان.

تعداد آیات، تعداد کلمات و تعداد حروف:

طوریکه یاد آور شدیم سورۀ نمل دارای نودوسه آیه بوده و تعداد کلمات آن به هزارو(صد)وچهل‌ونه کلمه میرسد. تعداد حروف سورۀ نمل چهارهزاروهفتصدونود و نه حرف بوده (که البته اقوال علماء در بابت تعداد حروف کلمات مختلف می باشد.).

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات وحروف قرآن عظیم الشأن) را می توانید در سورۀ «طور» تفسیر احمد مطالعه فرمود.

نامگذاری سوره:

این سوره به نام «سوره‌ی نمل» موسوم است؛ چون الله متعال در آن داستان مورچه را آورده است که همنوعان خود را پند و اندرز داده و به آنها تذکر میدهد، و سپس از سلیمان علیه السلام و سربازانش معذرت خواهی نمود. پیامبر الله گفته‌ی مورچه را فهمید و لبخند زد و در مقابل نعمت های گران‌قدر و فضل و کرم خدا او را سپاسگزار شد. این قصه بزرگترین دلیل بر شناخت و آگاهی حیوانات است که از جانب خدای یگانه به آنها الهام می‌گردد.

موضوع اصلی این سوره – همانند سائر سوره‌های مکّی – عقیده است: ایمان به الله، و الله را به یگانگی پرستیدن، و ایمان به آخرت، و ایمان به پاداش مجازات و مکافات در روز آخرت است، و ایمان به وحی و به این که علم به غیب مربوط به خداوند متعال است و بس و کسی جز خداوند متعال علم غیب نمی داند، و ایمان به این که الله آفریدگار و روزی رسان و بخشنده نعمتها است، و قلب را متوجّه شکر نعمت هائی که پروردگار با عظمت به مردمان عطاء فرموده است، و ایمان به این که جنبش و حرکت و قدرت و قوّت همه در دست الله، و هیچ گونه جنبش و حرکتی و هیچ گونه قدرت و قوّتی دست نمی دهد و صورت نمی پذیرد مگر با اجازۀ الله و استمداد از او.

داستانهائی برای اثبات این معانی و مفاهیم، و برای به تصویر کشیدن فرجام تکذیب کنندگان آنها، و فرجام مؤمنان بدانها، ذکر می‌شود.

همچنان در سوره اشاره به داستان موسی علیه السّلام، دیدن آتش و رفتن موسی به سوی آن، موظّف شدن موسی به رسالت و اِرسال او به سوی فرعون و درباریانش. آیات الهی را فرعون و فرعونیان تکذیب کردند، هر چند به صدق آنها یقین داشتند، و فرجام تکذیب را کاملاً می‌دانستند.

یادداشت:

آیات (۲۵و۲۶) «سورۀ النمل» دارای سجدۀ تلاوت میباشد. و شما میتواند معلومات تفصیلی در مورد حکم سجدۀ تلاوت را در سورۀ «النجم» تفسیر احمد مطالعه فرماید.

پیوند و مناسبت سوره نمل به سوره قبلی:

۱-نظر به اینکه سورۀ شعراء را به ذکر قرآن خاتمه داد، سوره نمل را نیز به ذکر قرآن آغاز کرده است.

۲- این سوره به دلیل ادامه‌ی قصه‌ی داؤود و سلیمان علیهم السلام بمثابۀ تتمه و متممه و مُکَمِل سوره ی شعراء است.

۳- سوره ی پیشین، مجملی از قصه‌ی موسی، صالح و لوط علیهم السلام را بیان کرد، این سوره تفصیلی از آن مجمل است که - به ترتیب - در آیه های [۷ تا ۱۴]، [۴۵ تا ۵۳] و [۵۴ تا ۵۸] به آن اشاره شده است.

۴- سه سوره ی شعراء، نمل و قصص پشت سر هم نازل شده اند.

۵- همانندی موضوعی میان این دو سوره در وصف و نزول قرآن، مشهود است. در آغاز سوره شعراء میفرماید: «تلك آيات الكتاب المبين»، در این سوره میفرماید: «تلك آيات القرآن و كتاب مبين».

۶- هر دو سوره در مورد دلداری پیامبر و اندرزهای ارزنده به مسلمانان، هدف مشترکی دارند.

محتوای سوره:

این سوره هم چون سایر سوره های مکی، از توحید، نبوت و معاد سخن میگوید. در پایان نیز مردم را به دو دسته ی سعادتمند و نیکوکار و سیاه بخت و بدکار تقسیم میکند و درباره ی پاداش و کیفر هر کدام سخن می گوید و به مشر کان اعلام می دارد که به سوی بندگی خدای یگانه باز گردند، از بت پرستی دست بکشند و راه و روش قرآن را در پیش گیرند، تا نور و هدایت یابند و در هر دو سرا سرافراز و شادمان باشند

سوره‌ی نمل یکی از سه سوره‌ای است که آیات آن پشت سرهم نازل شده و درمصحف به صورت متوالی قرارگرفته‌اند. این سه سوره عبارتند از:سوره‌های «شعرا، نمل و قصص». و برنامه و روش هر سه تقریبا یکی است. که از طریق مطرح کردن داستان اقوام گذشته پند و عبرت های فراوانی را عرضه می‌دارند. سورۀ نمل، از قرآن، آن معجزه‌ی کبرای حضرت محمد(ص) و دلیل رسای او سخن به میان آورده و روشن کرده است که از جانب خدای حکیم و آگاه نازل شده است. سپس داستان بعضی از پیامبران را به اختصار و داستان بعضی دیگر را به تفصیل بازگفته است.

مثلاً قصه‌ی حضرت «موسی» و«صالح» و«لوط» علیهم السّلام و عذاب و آزاری را که به سبب اعراض و روگردانی از دعوت خدا و تکذیب پیامبران با آن روبرو می‌شوند، به ایجاز بازگو کرده است.

و داستان حضرت «داؤود علیه السّلام» و فرزندش، حضرت «سلیمان علیه السّلام» را به تفصیل مورد بحث قرار داده است، و از نعمت هایی گران قدر یاد کرده که خدا منت آن را بر آن دو نهاد. و از نعمت مخصوص آن دو یعنی اعطای ملک وسیع و پیامبری به تفصیل سخن رانده، سپس قصه‌ی «سلیمان و بلقیس»، ملکه‌ی سبا را بازگفته است.

همین داستان برای صاحبان جاه و مقام و بزرگان و پادشاهان، پیام رسایی را دربر دارد؛ زیرا سلیمان ملک و سلطنت را وسیله‌ی دعوت به سوی خدا قرار داده و در این راستا هرحاکم ستم پیشه و هر پادشاه کافر را به دین خدا فراخواند و با بلقیس نیز چنین وضعی داشت تا این که پرستش بت ها را رها کرد و با لشکریان و سربازانش سر تسلیم فرود آوردند و مسلمان شده و دعوت رحمان را پذیرفتند.

سورۀ نمل دلایل و براهین قاطع و روشن را بر وجود و یگانگی خدا ارائه داده و در این راستا به آثار قدرت خدا و آفریده ها و پدیده های شگفت انگیز وی در جهان هستی استدلال کرده است. و بعضی از خوف وترس و مناظر رعب انگیز را یادآور شده است که در روز رستاخیز مردم آن را مشاهده می‌کنند، به طوری که آشفته و بی تاب و هراسان گشته و به دو دسته تقسیم می شوند. خوشبختان نیکوکار و بدبختانی که روی شکم به سوی آتش کشیده میشوند. (بنقل از تفسیر صفواۀ التفاسیر).

محتوا و موضوعات:

محتوای سورۀ نمل از نظر کلی همان محتوای سوره های مکی است، و از نظر اعتقادی بیشتر روی مبداء و معاد (روز بازگشت - قیامت) تکیه میکند، و از قرآن، وحی و نشانه های خدا در عالم آفرینش و چگونگی معاد و رستاخیز، سخن میگوید و از نظر مسائل عملی و اخلاقی، بخش قابل ملاحظه ای از سرگذشت پنج پیامبر بزرگ الهی، و مبارزات آنها با اقوام منحرف بحث میکند، تا هم دلداری و تسلی خاطر برای مؤمنانی باشد که مخصوصاً در آن روز در مکه در اقلیت شدید قرار داشتند، و هم هشداری باشد برای مشرکان لجوج و بیدادگر که سرانجام کار خویش را در صفحه تاریخ طاغیان گذشته ببینند، شاید بیدار شوند و به خود آیند.

یکی از امتیازات این سوره بیان بخش مهمی از داستان سلیمان علیه السلام و ملکه سبأ و چگونگی ایمان آوردن او به توحید، و سخن گفتن پرندگانی همچون هدهد، و حشراتی همچون مورچه، با سلیمان علیه السلام است.

این سوره در بعضی از روایات به نام سوره سلیمان آمده است، این نام‌گذاریها که از تعلیمات پیامبر صلی الله علیه وسلم سرچشمه می گرفته، گاهی بیانگر واقعیات مهمی است که در شرایط عادی، مردم از آن غافلند.

ضمناً این سوره از علم بی پایان پروردگار، و نظارت او بر همه چیز در عالم هستی، و حاکمیت او در میان بندگان که توجه به آن، اثر تربیتی فوق‌العاده ای در انسان دارد سخن میگوید. این سوره با بشارت شروع میشود، و با تهدید پایان می یابد، بشارتی که قرآن برای مؤمنان آورده، و تهدید به اینکه خداوند از اعمال شما بندگان غافل نیست. [۱۲]

ترجمه و تفسیر سورۀ النمل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایندۀ ومهربان

طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ﴿۱﴾

طس (طا. سین) خوانده میشود. (معنای این حروف به الله تعالی معلوم است.) این آیه های قرآن و کتاب روشنگر است. (۱)

«طس» حروف مقطعه ی اوایل سوره ها یادآور اعجاز اند. این آیات قرآن، آیاتی است که معانی واضح و مبانی روشن دارند. این کتاب، در دلالت خود روشنگر و در صحّت خود قاطع است؛ آیاتش دربر گیرنده اصول همه علوم، احکام، شرایع، اخلاق، و آداب می باشد. از امتیازات قرآن، مکتوب بودن: «کِتاب» روشن و روشنگر بودن: «مُبین» هدایت کردن: «هُدیً» و بشارت دادن است. قرآن، کتابی بس بزرگ است.

(«کِتاب»، بدون «الف و لام» و همراه با تنوین نشانه‌ی عظمت است).

خوانندگان گرامی!

درآیات(۱الی۶) موضوعاتی قرآن واثر و رسالت آن، مورد بحث قرار میگیرد.

هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ﴿۲﴾

وسیله هدایت و بشارت برای مؤ منان است.(۲)

واقعیت امر اینست که: رسالت اصلی قرآن عظیم الشأن، هدایت و بشارت دادن است و توجّه قرآن به علوم و مسائل دیگر جنبی است. در این آیه مبارکه مؤمنان نیکوکار کسانی که به قرآن ایمان آورده و به آن عمل می کنند را به راه راست هدایت کرده و به آنها بشارت رسیدن به سعادت دنیا و نعمت‌های پایدار در بهشت های برین بشارت می دهد.

سید قطب مفسر بزرگی اسلامی در تفسیر خویش «فی ظلال قران» می نویسد: قرآن یک کتاب دانش نظری و تئوری، یا یک کتاب تطبیقی و تحقیقی نیست که هر کس آن را بخواند و مطالب آن را حفظ کند ازآن سود ببرد و بهره‌مند شود. بلکه قرآن کتابی است که قلب را پیش از هر چیز دیگری مخاطب قرار میدهد، و نور خود را بر قلب باز می‌تاباند، و عطر خود را بر قلب باز می‌پاشد، دلی که قرآن را با ایمان و با یقین دریافت می دارد. و هر اندازه که قلب با ایمان، تر و شاداب گردد، مزۀ شیرینی قران برایش بیشتر می‌شود، و معانی و مفاهیم و راهنمائی ها و رهنمود هائی از قرآن را درک و فهم می کند که قلب سخت وخشکیده آنها را درک وفهم نمی‌کند، وبا نور قرآن به چیزهائی راهیاب میگردد که قلب منکر و کجرو بدانها راهیاب نمی‌گردد، و از همدمی باقرآن بهره وسودی میبرد که خواننده کوردل قرآن ازآن بهره وسودرا نمیبرد.

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴿۳﴾

کسانیکه نماز را برپا میدارند و زکات را میپردازند و به آخرت یقین دارند.(۳)

ایمان، کلید هدایت و نجات است. حتّی مؤمنان اهل نماز و زکات برای تداوم کار خود به هدایت الهی نیاز دارند. حتی در قیامت نیز انسان به مرحله‌ای از هدایت محتاج است. چه زیبا است که قرآن عظیم الشأن در (آیۀ ۹ / سورۀ یونس) میفرماید: «**إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ**» (به یقین آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، پروردگارشان آنان را به خاطر ایمانشان هدایت میکند. ودرباغ‌های پرنعمت که نهرها اززیر پایشان جاری است اقامت دارند.).

«**الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ**»: (کسانی که نماز را برپا می دارند) باید گفت: برپای نمازی ارزش دارد که با شرایط صحّت و کمال ادا و انجام گیرد.

معنای«**يُقِيمُونَ**»: (اقامه‌ی نماز، و انجام دادن آن با شرایط واقعی است) در آن باید شروط و ارکان رعایت و به شیوه‌ای کامل و با خشوع و رعایت آداب و ارکان آن اقامه گردد.

در وقت اقامهٔ نماز دلهایشان بیداراست و میدانند که در پیشگاه خالق لایزال ایستاده‌اند. ارواحشان آگاه است در پیشگاه الله بزرگوار جهان قرار دارد. عقل وشعورشان بدان افق والای تابناک اوج میگیرد. دلها ودرون‌هایشان به مناجات خدا و تمنّا و دعا وتوجّه بدو در محضر بزرگوارش سرگرم و مستغرق است.

باید یاد آور شدکه: نماز و زکاتی ارزش دارد که با ایمان به روزقیامت همراه باشد.مؤمنین برنده هستند؛ که با نماز خود سازی میکنند و با زکات مشکلات جامعه را حل و با یقین به قیامت، آینده‌ی خود را تأمین می‌کنند.

علم، به فراموشی تبدیل میشود ولی یقین، با توجّه دائمی همراه است. گمان و دانستن کافی نیست، باور قلبی و یقین لازم است. اهل یقین، تنها گروه خاصّی هستند.«**هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ**» تکرار کلمه‌ی «**هُمْ**» نشانه‌ی این است که این گروه، گروه خاصّی هستند.

در فهم عالی آیه متبرکه در میبابیم که؛ رابطه با الله تعالی بر رابطه با مردم مقدّم است. طوریکه میفرماید: «**يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ**» یکی از امتیازات اسلام این است که مسایل الهی و مردمی، معنوی و مادّی، این جهانی و آن جهانی را در کنار هم قرار داده است.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ﴿۴﴾

کسانی که ایمان به آخرت ندارند اعمال (سوء) آنها را برای آنان زینت میدهیم، پس آنان (در گمراهی خود) متردد و حیران‌اند.(۴)

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ﴿۵﴾

اینان کسانی هستند که عذاب سختی برای آنان است و بی تردید آنان در آخرت زیانکار ترین [مردم] اند.(۵)

«**سُوءُ الْعَذَابِ**»: عذاب بد. هدف از آن سرگردانی و پریشانی و یأس و ناامیدی و چه بسا زندانی و گرفتاری این جهان است. «ترجمه معانی قرآن»: دکتر مصطفی خرمدل)

یعنی برای آن گروه ناباور به آخرت در دنیا شدیدترین وسخت ترین عذاب از قبیل قتل و اسارت و دربه‌دری خفت، عار ونفرت و مبتلا شدن به امراض روانی، انقباض روح وقلب، یأس و سرخوردگی و بدبینی و نگرانی؛ دارند.

«**وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ**» زیان آخرتشان از خسران و زیان دنیا بدتر و شدیدتر است؛ زیرا سرانجام به سوی آتش ابدی و دوزخ و زنجیر الله جبّار در انتظارشان می باشد.

سیمای و چهره زیانکاران:

خاسرین و یا زیانکاران به چند نوع هستند:

الف: خاسر،

ب: لفی‌خسر،

ج: خسران مبین

د: اخسرون.

الف: کسی که عمرش تباه شده است. طوریکه در (آیۀ ۱۵ سورۀ زمر) بازیبای خاصی میفرماید: «**فَاعْبُدُوا ما شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ أَلا ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ**» (پس شما جز او هر چه را می خواهید بپرستید». بگو: «همانا زیانکاران (واقعی) کسانی هستند که سرمایه‌ی وجودی خویش و بستگانشان را در قیامت از کف داده باشند، آگاه باش، این همان زیان آشکار است).

کلمه‌ی «خسارت»، سه بار در این آیۀ مبارکه تکرار شده، این بدین فهم است، تا انسان را نسبت به خسارتِ نفس در قیامت اگاه و بیدار سازد.

به سراغ غیر الله رفتن، هرچه باشد وهرکه باشد خودفروشی وخسارت است. انسان باید در معامله یا فایده کند یا ضرر نکند و یا لااقل ضرر کمی را متقبل شود، ولی مشرکان، آخرت را می‌بازند و لذا خسران آنان مبین وآشکار است، به علاوه خسارتِ نفس، در آخرت قابل جبران نیست.

انسان زمانیکه با خالق خود ببرد، دیگر فرقی ندارد که، به هر چه وصل شود، فایده ای به حالش میسر نمی شود. در یک کلمه باید گفت که: خود باختگی، از جمله بزرگ‌ترین خسارتی در دنیا واخرت بشمار می رود.

ب: شخصیکه اهل ایمان و عمل صالح نباشد. «**إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا**» (سورۀ عصرآیه۲) (. همانا انسان درخسارت است. مگر آنان که ایمان آورده)

ج: شخصیکه با تزلزل بندگی الله تعالی را میکند. «**فَإِنْ أَصابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةَ ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ**» (سوره حج، ۱۱) (و از میان مردم کسی هست که الله را با دو دلی میپرستد، پس اگر خیر به او برسد به آن مطمئن میشود، و اگر رنج و پریشانی به او برسد، بر روی خود بر میگردد (مرتد می‌شود)، (چنین شخص) در دنیا و آخرت زیانکار شده، و این همان زیان آشکار است.)

د: اشخاصیکه منحرف اند، وبا خود طوری فکر می کند که به راه درست راه میروند: طوریکه قرآن عظیم الشأن در(۱۰۴ سوره کهف)درباره آنان میفرماید: «**الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً**» (آنانی اند که کوشش آنها در زندگی دنیا گم شده است وگمان می کنندکه کار نیک می کنند.).

وَإِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴿۶﴾

و بطور مسلم قرآن را از سوی پروردگار حکیم و دانا دریافت می کنی.(۶)

«**تلقّي**»: به تو القاء و عطاء می‌گردد. به تو رسانده و آموخته می شود.

«**حَكِيمٍ**»: خدائی که کارهایش از روی حکمت است و حساب و هدفی در آفرینش جهان و نازل کردن قرآن دارد.

«**عَلِيمٍ**»: خدائی که دارای آگاهی بی پایان و فرزانه مطلق جهان است.

«ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

الله متعال در این آیه مبارکه میفرماید: ای پیامبر! حقّا که تو قرآن را از سوی حکیم دانا دریافت می داری، و در نزول و دریافت قرآن عظیم الشأن، هیچ واسطه‌ی غیر مطمینی وجود ندارد.

مفسر زمخشری در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: این آیه مقدمه‌ای است برای بیان قصه ها و حکمت های لطیف و ریزه‌کاری های جالبی که قرآن قصد مطرح کردن آنها را دارد. (تفسیر کشاف ۲۷۵/۳).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۷ الی ۱۷) مبحث قصه و داستان موسی علیه السلام در وادی مقدس به بحث گرفته میشود.

إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَآتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ﴿۷﴾

[یاد کن] هنگامی را که موسی به خانواده اش گفت: به راستی من آتشی را از دور دیدم، به زودی خبری از آن برای شما می آورم، یا از آن شعله‌ای برگرفته به شما می رسانم تا خود را گرم کنید.(۷).

داستان ازدواج حضرت موسی علیه السلام در مداین:

قبل از همه باید گفت که: در قرآن عظیم الشأن بصورت کل (۱۳۶) بار نام حضرت موسی علیه السلام و در(۳۴ سوره) داستان او ذکر شده و حدود ۹۰۰ آیه درباره‌ی داستان بنی اسرائیل بصورت کل به این مبحث پرداخته است.

ابن کثیر در البدایۀ والنهایۀ می نویسد: بعد از اینکه حضرت موسی علیه السلام سنگ بزرگی که بر دهانه‌ی چاه نهاده شده شد به تنهای برداشت، وگوسفندان آن دو دختر را سیر آب کرد، سنگ چاه را به تنهای دوباره بر دهن چاه دوباره بست، درحالیکه بطور نورمال ده نفر برای برداشتن و سر جای خود گذاشتن سنگ تشریک مساعی می‌کردند.

بعد از اینکه این دو دختر به نزد پدر خود برگشتند از موسی و قدرت بدنی او تعریف کردند و از او خواستند در مقابل این نیکی اِنعامیبه او بدهد یکی از دختران را نزد او فرستاد او در کمال حشمت و ادب به نزد او آمد و گفت: پدرم تو را میخواند و میخواهد انعام بیرون کشیدن آب از چاه را به تو بدهد و بدین سبب مسئله را به صراحت در میان نهاد تا باعث مشکوک گشتن او نشود. و این نشانه‌ی کمال حیا و ادب او می باشد، بعد از اینکه حضرت موسی علیه السلام به منزل تشریف آورد، داستان خویش را به حضرت شعیب علیه السلام به تفصیل بیان داشت: شعیب علیه السلام بعد از استماع داستان در خطاب به موسی علیه السلام گفت: نترس ازدست ظالمان نجات پیدا کرده‌ای.

سپس یکی از دختران خود را (در مقابل چوپانی به مدت هشت سال و در روایتی ده سال) به عقد او درآورد.

ابن کثیر میفرماید: در مورد این پیر مرد اختلاف رای وجود دارد و قول مشهور این است که او شعیب بوده است. حسن بصری(رض) بر این قول تصریح کرده، مالک بن انس نیز این عقیده را دارد. شعیب بعد از نابودی

قومش زمان زیادی زندگی بسربرد تا حضرت موسی او را دید و با دخترش ازدواج کرد. اما برخی عقیده دارند که این پیر مرد برادر زاده‌ی شعیب علیه السلام بوده است. اما رأی اول ارجح و اکثر مفسرین بر آن رای هستند.

حضرت موسی بعد از ازدواج با دختر شعیب در مدین اقامت گزید و به مدت ۱۰ سال هم مطابق قرار داد مصروف چوپانی شد. روایت شده از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال شد حضرت موسی علیه السلام کدام مهلت را به سر رساند؟ فرمود: «کاملترین و بهترین آن دو» از این حدیث فهم می شود که حضرت موسی ده سال چوپانی کرده، و این چوپانی در مقابل مهریه‌ی همسرش (دختر شعیب) بوده است و این امر هم که موسی چوپانی کرد عجیب به نظر نمیرسد، چون سید مخلوقات حضرت محمد صلی الله علیه وسلم نیز چوپانی کرده است.

در حدیث صحیح آمده: «هیچ پیغمبری نبوده که چوپانی نکند. گفتند: تو هم؟ گفت: بلی من در مقابل چند غراط گله گوسفندان قریش را می چراندیم» فلسفه چوپانی پیغمبران عادت کردن بر تواضع و آرامش است و این کار مقدمه‌ی سیاست و اداره‌ی امور مردم نیز می باشد چنانچه چوپان به چرانیدن و رعایت گله همت میگمارد وآنها نیز به امور مردم همت گمارند و این چنین از توجه و رعایت گوسفندان به رعایت انسان‌ها و تعهد ایشان همت گماشته‌اند.

بازگشت موسی علیه السلام به مصر و تکلم خداوند متعال با او در کوه طور:

طوریکه گفته شد: حضرت موسی علیه السلام بعد از سپری کردن ده سال عمر در مدین، هوای وطن اش بر سر اش آمد و تصمیم گرفت با خانواده‌ی خویش دوباره به مصر بازگردد.

حضرت موسی علیه السلام با همسر حامله اش از مَدْیَن به سوی مصر در حرکت بود. شب و سرما و طوفان بیابان از یک سو و وضع حمل همسرش از سوی دیگر موسی علیه السلام را به جستجو واداشت؛ آیات مورد بحث به این ماجرا نظر دارد.

به هنگام بازگشت در یک شب تاریک و سرد راه را گم کرد هر چند سنگ آتش افروز را بر چوب می زد اثری نمیکرد. تاریکی و سرما هر لحظه فشار می‌آورد، و طوری که گفتیم همسرش حامله و ایام وضع حملش نزدیک بود، لذا موسی علیه السلام متحیر و سرگردان می ایستاد و می‌نشست و به آسمان نگاه میکرد شاید چیزی ببیند که او را از سرگردانی نجات دهد، می‌ایستاد و گوش فرا می‌داد بلکه صدایی یا حرکتی بشنود. در این شرایط بحرانی نوری از سوی کوه طور مشاهده کرد. به ظن و گمان خود پنداشت که آتش است «**إِذ رَءَا نَارا فَقَالَ لِأَهلِهِ ٱمكُثُوٓاْ إِنِّيٓ ءَانَستُ نَارا لَّعَلِّيٓ ءَاتِيكُم مِّنهَا بِقَبَسٍ أَو أَجِدُ عَلَى ٱلنَّارِ هُدى﴿١٠﴾**»[طه: ۱۰]. (وقتی آتش را دید به خانواده‌ی خود گفت: اندکی توقف کنید که آتشی دیده‌ام امیدوارم از آن آتش شعله‌ای برایتان بیاورم یا اینکه در دور و بر آتش راهنمایی را بیابم.)

چون به نزدیکی کوه طور رسید نور عظیمی (که از آسمان تا درخت بزرگی که آنجا بود امتداد پیدا کرده بود) مشاهده کرد. موسی علیه السلام در تَحَیر و دهشت فرو رفت خطاب الله متعال را شنید مبنی بر اینکه بوت های خود را درآورد و به این دره‌ی مقدس وارد شود تا به کوه طور نزدیک می‌گردد و خداوند در آینده با او سخن خواهد گفت و او را به پیغمبری بر میگزیند و به سوی فرعون روانه میکند تا رسالت خدا را به گوش او برساند.«**وَهَل أَتَىٰكَ حَدِيثُ مُوسَىٰٓ﴿٩﴾ إِذ رَءَا نَارا فَقَالَ لِأَهلِهِ ٱمكُثُوٓاْ إِنِّيٓ ءَانَستُ نَارا لَّعَلِّيٓ**

ءَاتِيكُم مِّنهَا بِقَبَسٍ أَو أَجدُ عَلَى ٱلنَّارِ هُدى﴿١٠﴾ فَلَمَّآ أَتَٰهَا نُودِيَ يَٰمُوسَىٰٓ﴿١١﴾ إِنِّيٓ أَنَا رَبُّكَ فَٱخلَع نَعلَيكَ إِنَّكَ بِٱلوَادِ ٱلمُقَدَّسِ طُوى﴿١٢﴾ وَأَنَا ٱختَرتُكَ فَٱستَمِع لِمَا يُوحَىٰٓ﴿١٣﴾ إِنَّنِيٓ أَنَا ٱللَّهُ لَآ إِلَهَ إِلَّآ أَنَا فَٱعبُدنِي وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِذِكرِيٓ﴿١٤﴾» [طه: ۹- ۱۴]. (و آیا خبر موسی به تو رسیده است.

(۱۰) هنگامی که آتشی دید، پس به خانواده‌اش گفت: توقف کنید، زیرا من آتشی دیدم، امیدوارم از آن آتش شعله‌ای برای شما بیاورم یا بر آن آتش راهنمایی بیابم.(۱۱) پس چون به آن آتش نزدیک شد، صدا کرده شد که ای موسی!.(۱۲) یقیناً من پروردگار توام، پس نعل‌هایت را از پا بیرون آر، زیرا تو در وادی مقدس طوی هستی.(۱۳) و من تو را (به رسالتم) برگزیده‌ام، پس به آنچه که وحی می‌شود، گوش کن.(۱۴ البته من «الله» هستم، و معبودی بر حق جز من نیست، پس مرا عبادت کن و نماز را برایباد کردن من برپا کن.)

بلی این چنین خداوند به موسی علیه السلام رسالت بخشید و با او سخن راند و آیتی دال بر صدق نبوت به او ارزانی داشت معجزه‌ی او عصا و ید بیضا بود سپس به او دستور داد نزد فرعون رود.

بعضی از مفسرین گفته‌اند: چون موسی قصد این آتش کرد آن را شعله‌ور در یک درخت عوسج یافت. از تعجب بایستاد، خداوند بر او صدا برآورد که در خاک مقدس جلویی قرار دارد، لذا باید (بوته‌ی تمشک) کفش‌ها را بخاطر احترام این مکان مقدس از پا درآورد، سپس دستور داد عصای دست راست خود را بیاندازد فوراً تبدیل به اژدها شد. بعد دستور داد دست خود را در بغل کند و آن را بیرون آورد که همانند آفتاب می درخشید. (برای مطالعه بیشتر این داستان آموزنده مراجعه فرماید به کتاب: «پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم» تألیف شیخ علی صابونی(عقرب) ۱۳۹۴شمسی، ۱۴۳۶ هجری).

اما آتش در قرآن:

آتش در بسیاری از آیات قرآن عظیم الشأن به عنوان سمبول مجازات بدکاران بیان شده است. ولی علاوه بر این، به آتش در موضوعات دیگری مورد اشاره قرار گرفته است که از آن جمله میتوان؛ نقش آتش را در چهار موضوع متفاوت را ملاحظه نمایم: ابلیس به آن افتخار میکرد. «**قالَ ما مَنَعَكَ أَلّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ** (آیه ۱۲ سورۀ اعراف). (خداوند به ابلیس) فرمود: وقتی که من (به سجده) فرمانت دادم، چه چیز تورا از سجده کردن منع داشت؟ (شیطان) گفت: من از او بهترم، مرا از آتش و او را از گِل آفریدی.).

مجازات بدکاران طوریکه میفرماید: «**تَصْلى ناراً حامِيَةً**» (سوره غاشیه آیه ۲) ((امّا) به آتشی سوزان درآیند)

سرد شدن آتش بر ابراهیم علیه السلام وسالم ماندن از آن حضرت در آتش: طوریکه میفرماید: «**قُلْنا يا نارُ كُونِي بَرْداً وَ سَلاماً عَلى إِبْراهِيمَ**» (سوره أنبیاء آیۀ ۶۹) (و سرانجام آتشی فراهم آورده و ابراهیم را به درون آن انداختند، امّا ما) گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت باش.).

موسی و آتش در سرزمین مقدس طوی، موسی علیه السلام به سراغ آن رفت، ولی پیامبر شد. «**إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَآتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ**» [یاد کن] هنگامی را که موسی به خانواده اش گفت: به راستی من آتشی را از دور دیدم، به زودی خبری از آن برای شما می آورم، یا از آن شعله ای برگرفته به شما می رسانم تا خود را گرم کنید.) (آیۀ ۷ / سورۀ نمل).

داستان ذوالقرنین که به وسیله آن فلزات را ذوب وسدسازی کرد. «**آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّى إِذا ساوى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قالَ انْفُخُوا حَتَّى إِذا جَعَلَهُ ناراً قالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْراً**» (آیه ۹۶ سوره کهف) (وقتی به کار آغاز کرد) گفت: قطعه‌های آهن را برای من بیاورید، تا آنکه بیند وکوه را برابر کرد، گفت: در آن بدمید، تا آنکه (آهن) را آتش گردانید، گفت: مس گداخته شده برایم میاورید تا بر آن بریزیم.).

فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴿۸﴾

و چون به نزدیک آن آمد، صدا کرده شد: با برکت و خجسته گردید آن که در آتش است، و (نیز) آن که اطراف آن است، و الله پاک و منزه است، پروردگار جهانیان.(۸)

ابن کثیر میفرماید: «چون حضرت موسی علیه السلام به نزدیک آتش آمد، منظره تکان دهنده عظیمی را دید چرا که آن آتش را در درخت سبزی شعله ور یافت که با وجود فروزش آتش همچنان سبز و تازه و خرم است. در این أثناء موسی علیه السلام سرش را به‌سوی آسمان بالا کرد، دید که نور آن آتش به اوج آسمان رسیده است. پس در واقع «نار» در آنجا نور مجرد بود ولی موسی علیه السلام طوری فکر کرد که: آن نور، آتش است».

از حسن و سعید بن جبیر نقل شده است که مراد از: «**مَن فِي ٱلنَّارِ**» [الزمر: ۱۹]. «کسی که در آتش است»، نور الله سبحان می‌باشد.

ابن جریر طبری و ابن ابی حاتم از ابن عباس(رض) روایت کرده‌اند که فرمود: «منظور الله متعال از «**بُورِكَ مَن فِي ٱلنَّارِ**» [النمل: ۸]. «مبارک است کسی که در آتش است« خود وی است، یعنی ذات متعال من با برکت است. زیرا در آن

درخت نور رب العالمین متجلی بود، نه آتش». «و کسی که پیرامون آن» آتش «است»که مراد: موسی علیه اسلام است «نیز برکت یافته است» و این برکت به سبب رخداد عظیم دینی‌ای است که موسی علیه السلام بدان مبارک و مفتخر شد، که همانا تفویض رسالت و دادن معجزه به وی می باشد. به قولی معنی این است: مبارک اند فرشتگانی که پیرامون آن آتش‌اند «و منزه است خدا پروردگار عالمیان» این عبارت متضمن به شگفت آوردن موسی علیه السلام از مشاهده آن صحنه و منظره است. در حدیث شریف آمده است: «...حجاب پروردگار نور، یا نار است که اگر آن حجاب برداشته شود، انوار جلال رویش همه چیز را که در منظر دید وی است می سوزاند». (تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی).

ابن عباس(رض) میفرماید: آتش نبود بلکه نوری فروزان و پرفروغ بود. (تفسیر ابن کثیر ۶۶۶/۲). موسی علیه السلام از شگفتی منظره درمانده بود که صدای او را ندا داد. «**نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي اَلنّارِ وَ مَنْ حَوْلَهٰا**» از جانب طور ندایی آمد و گفت: ای موسی! برکت و خیر از آن افرادی است که در کنار این آتش و آن که پیرامون آن قرار دارند، که عبارت بودند از فرشتگان.

ابن عباس (رض* می نویسد: «**بُورِكَ**» یعنی مقدس است. «**وَ مَنْ حَوْلَهٰا**» عبارتند از ملائک.

ابو حیان میفرماید: برای موسی مژده است و سبب مأنوس کردن او به شمار می‌آید و پیش درآمدی است برای مناجاتش، و شایسته است به آنان که در کنار آتش و نیز آنانکه در اطرافش قرار دارند تبریک گفته شود؛ زیرا امری بس عظیم اتفاق افتاده است، و آن عبارت است از صحبت کردن خدا با موسی و بیدار کردن او. (البحر المحیط ۵۶/۷).

يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴿۹﴾

ای موسی! یقیناً منم خدای توانای شکست ناپذیر و حکیم.(۹)

وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ﴿۱۰﴾

و عصایت را بینداز و چون آن را دید که گویی ماری است که حرکت می‌کند، به عقب بازگشت و پشت خود را نظر نکرد. (فرمودیم) ای موسی مترس که پیغمبران در حضور من هرگز نمی‌ترسند.(۱۰)

«**تَهْتَزُّ**»: حرکت می‌کند. می جنبد.

«**جَآنٌّ**»: مار تندرو و سریع السیر سفید یا زرد رنگ.

«**لَمْ يُعَقِّبْ**»: به پشت سر نگاه نکرد، یعنی برنگشت. («ترجمه معانی قرآن».

واقعیت امر اینست کسی که الله را حاضر و شاهد بداند و خود را در محضر او ببیند، از غیر الله از کسی نمی ترسد. بعد از اینکه حضرت موسی علیه السلام به دستور پروردگار با عظمت عصا ای خویش را انداخت و عصای اش به إذن پروردگار به مار تبدیل شد. جان: مار سفید است و عصا در چالاکی و سبکی حرکت خود به مار سفید تشبیه شده است. و حضرت موسی دید که عصا تبدیل به ماری شده است که پیش رویش می جنبد، خوفناک شد و پا به فرار نهاد و عصا را گذاشته به سوی آن باز نگشت.

مجاهد فرموده است: «**لَمْ يُعَقِّبْ**» یعنی برنگشت. و قتاده گفته است: یعنی پشت سر را نگاه نکرد؛ چون کاری بس هولناک را دید. یعنی دید عصا به ماری جنبان تبدیل شده است، پس آنچه که مقتضای طبیعت انسان است به او دست داد و شدیداً ترسید.

در این وقت است که الله متعال به وی ندا در داد و فرمود: «**يٰا مُوسىٰ لا تَخَفْ**» «ای موسی! نترس» از مار و آسیب آن؛ زیرا بر پیامبران ترسی نیست تو پیامبر ما هستی و پیامبران من که آن ها را برای نبوت برگزیده‌ام از غیر من نمی ترسند.

ابن جوزی گفته است: او را آگاه کرده است که خدا هر کس را به سبب نبوت از عذاب ایمن بدارد نباید از مار بترسد.(زاد المسیر ۱۵۶/۶).

إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۱﴾

مگر کسی که ستم کند [که او باید بترسد]؛ ولی زمانی که پس از بدی نیکی را [که ایمان و کار شایسته است] جایگزین آن نماید [از عذاب من در امان است و نباید بترسد]؛ پس (بداند که) یقیناً من غفور و رحیمم.(۱۱)

در این هیچ جای شکی نیست که: الخائن خائف. کسی که ظلم کند باید بترسد، مگر آن که گناهش را جبران کند سپس به سوی پروردگار باعظمت خویش بازگشته و به بارگاه وی توبه کار شده است، بی گمان حق تعالی گناهان و خطاهای گذشته اش را می بخشد، زیرا الله متعال ذات بخشنده است.

ابن کثیر میفرماید: این آیه متضمن مژده‌ی بس عظیم برای بشر است؛ زیرا انسانی که مرتکب عمل زشت و ناپسند بشود، سپس برگردد و کاملاً از بدی دوری جوید وتوبه کند وپشیمان شود، حتماً الله متعال او را میبخشد و توبه‌اش را می پذیرد، که فرموده است: «**وَإِنِّي لَغَفّارٌ لِمَنْ تٰابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صٰالِحاً ثُمَّ اِهْتَدىٰ**» (مختصر ابن کثیر ۶۶۷/۲).

امام نسفی میفرماید: «گویی این سخن اشاره‌ای‌کنایی به‌کار موسی علیه السلام درکشتن آن قبطی است چنانکه موسی علیه السلام خود گفت: (پروردگارا! من برخود ستم کردم پس بر من بیامرز و خدا هم بر وی‌آمرزید) «قصص/۱۶».

وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ﴿١٢﴾

و دستت را در گریبانت کن تا بدون هیچ عیبی، سفید و درخشان بیرون آید، [با این دو معجزه که در ضمن] نه معجزه است به سوی فرعون و قومش [برو] زیرا آنان قوم فاسق اند.(۱۲)

یکی از معجزات دیگری که به قدرت الله تعالی به موسی علیه السلام اعطا گردید، همانا معجزه ید بیضا می باشد: طوریکه به حضرت موسی علیه السلام گفته شد: ای موسی دستت را در گریبان خود کن، هنگامی که خارج میشود درخشان است بی آنکه زیانبار باشد، یعنی اینکه بدون این‌که مبتلا به مرض یا برص و پیسی باشد مانند برق، روشن و سفید و درخشان و پرفروغ میگردد.

باید یاد آور شد که: موسی علیهم السلام یکی از پر معجزه ترین پیامبران الله تعالی در بین پیامبران الهی می باشد، قوم بنی اسرائیل نیز از نظر تفکر و رفتار مغلق و پیچیده ترین اقوام و به عبارتی از نظر انجماد فکری و لجاجت بر تفکرات خود، یکی از اقوام استثنایی در تاریخ بشری می باشد. این قوم با کج اندیشی های خود عملاً حاضر به پذیرش حق نبودند و کراراً از پیامبران درخواست معجزات گوناگون برابر سلیقه شخصی و اراده هوس آلود و بی هدف خویش می کردند. حتی برخی خواستار عملیاتی می شدند که عقلاً تحقق آن ناممکن بود. در حالیکه صدور معجزات هم به اراده خداوند و بر حسب ضرورت و مقتضیات وضع موجود تحقق می یابد و نه وسیله سرگرمی و هوسرانی افراد بی منطق.

عصا و ید بیضا، دو معجزه از نه معجزه‌ای است که به حضرت موسی علیه السلام اعطا شده بود. در ضمن قابل یاد دهانی است که اولین معجزه حضرت موسی علیه السلام است که، به اراده‌ی خداوند متعال عصای بی جان را، جان

بخشید. دوم، به فرمان الله متعال دستش به یک پارچه نور تابناک تبدیل گردید. موسی علیه السلام با این دو نشانه و نشانه های متعدد و فراوان دیگر نزد فرعون و فرعونیان رفت. [اسراء/۱۱۰]

بقیه معجزات حضرت موسی عبارتند از: شکافته شدن دریا، فرستادن طوفان، ملخ، شپش، بقه، خون، قحطی و کاستی در کشتزارهای فرعونیان.

هدف از معجزات نه گانه، معجزاتی است که موسی علیه السلام در برابر فرعون آورده وگرنه حضرت موسی معجزات بیشتری داشته است؛ ضمناً هر معجزه‌ای را می توان دو معجزه به حساب آورد، بطور مثال اژدها شدن عصا یک معجزه است و برگشتن اژدهار به عصا، معجزه‌ای دیگر، لکن قرآن پاک آنرا یک معجزه بشمار آورده؛ بصورت کلمه معجزات نه‌گانه موسی علیه السلام عبارت اند از:

۱- ید بیضاء» (درخشیدن دست).

۲- اژدهار شدن عصا.

۳- طوفان کوبنده برای دشمنان.

۴- «جَرادٌ» (تسلّط ملخ بر زراعت‌ها و درختان).

۵- «قمل» (نوعی آفت نباتی که غلات را نابود می کرد).

۶- «ضفادع» (هجوم بقه ها ا از رود نیل به زندگی مردم).

۷- «دم» (ابتلای عمومی به خون دماغ؛ یابه رنگ خون درآمدن آب رود نیل).

«**فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمُ الطُّوفانَ وَ الْجَرادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الضَّفادِعَ وَ الدَّمَ آياتٍ مُفَصَّلاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كانُوا قَوْماً مُجْرِمِينَ**» (آیه ۱۳۳ سوره اعراف) (پس ما بر آنها طوفان و (هجوم) ملخ و شپش و کوربقه‌ها و خون (روان) را بصورت آیات (وعلامات) جدا جدا، فرستادیم. امابازتکبر ورزیدند وقوم مجرم بودند.)

۸- قحطی و خشکسالی. «**وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ﴿۱۳۰﴾**»

(و ما فرعونیان را با قحط سالی و کمبود میوه‌ها گرفتار کردیم تا پند گیرند. (و شاید به‌سوی الله برگردند). (سوره اعراف: ۱۳۰)

۹ شکافته شدن دریا. «**وَ إِذْ فَرَقْنا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْناكُمْ وَ أَغْرَقْنا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ**» (سوره بقره، ۵۰) (و یادآور شوید وقتی که دریا را برایتان شگافتیم و آل فرعون را غرق کردیم و شما نظر می‌کردید.)

همچنان سایر معجزات موسی علیه السلام عبارتند از:

فوران دوازده چشمه از سنگ:

«**وَإِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴿٦٠﴾**» «بقره، ۶۰» (وچون موسی برای قومش آب خواست، پس ما گفتیم: با عصایت به آن سنگ بزن، پس از آن دوازده چشمه روان شد که هر قبیله جای آب خود را می دانست. بخورید و بنوشید از روزی الله، و همچون تباهکاران در زمین فساد و تباهی نکنید.)

نزول مَنّ وسَلوی:

«**وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴿۵۷﴾**»«سورۀ بقره، ۵۷.»

(و ابر را بر شما سایه بان کردیم و برایتان «من» و «سلوا» نازل کردیم، از نعمت‌های پاکیزه که به شما روزی داده‌ایم، بخورید، و بر ما ظلم نکردند بلکه آنها بر خود ظلم می‌کردند.).

قابل تذکر است که: فرعون و پیروانش، مردمی تباه کار، بدبخت و گمراه بودند، وقتی این آیات روشن را دیدند، نه تنها نگرویدند و تسلیم نشدند؛ بلکه

آن را سحر و افسون مسمی نموده وآنرا تکذیب کردند؛ اما در واقع به حق بودن آن یقین داشتند و بر خود ظلم کردند و از پیروی حق تکبر ورزیدند. [مؤمنون آیه ۴۶]، همان گونه که شیوه‌ی سران کفر پیشه‌ی قریش و دیگر مستکبران است.

پند که در این آیه مبارکه که: ای پیامبر خاتم و ای مردم! بینید که فرجام فرعون و اطرافیانش چه شد؟

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ﴿۱۳﴾

هنگامی که معجزات روشن ما به سویشان آمد، گفتند: این سِحری است آشکار! (۱۳)

زمانیکه حضرت موسی علیه السام، معجزاتی که دلالتی روشن و حجتی آشکار به همراه داشتند به طوری که هرکس آنها را میدید، حق را آفتابی مشاهده میکرد فرعون و قومش آنها را انکار نموده و گفتند: این معجزات جادواست آشکار که هیچ‌کس در ماهیت آنها شک و تردیدی به خود راه نمی دهد. و البته این سخن‌شان دروغ و بهتانی بیش نبود.

وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ﴿۱۴﴾

و آنها را درحالیکه باطنشان به الهی بودن آن معجزات یقین داشت، از روی ظلم و تکبر انکار کردند. پس بنگر که عاقبت فسادکاران چطور شد؟ (۱۴)

وچه ظلمی بدتر از ظلم انسانی است. فرعون وقوم ظالم اش به طور قطع میدانستند که آن معجزات که توسط موسی علیه السلام ارایه وپیشکش شد از جانب الله تعالی است ولی با آن هم آنرا سحر نامیده و بدآن انکار ورزیدند.

«**فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ**»: «پس بنگر»ای شنونده! یعنی: در این فرجام شوم شان بیندیش زیرا این فرجام، عبرتگاهی برای پندآموزان و عبرت گیرندگان است.

ابن کثیر گفته است: مفهوم خطاب چنین است: ای تکذیب کنندگان محمد و ای منکران دین او! برحذر باشید، همان بلا که به سر آنها آمد، قطعاً به سرشما نیزمی‌آید؛ چون محمدصلّی الله علیه وسلّم شریف‌تر و بزرگتر ازموسی میباشد. و دلیلش قویتر از دلیل موسی علیه السّلام میباشد. (مختصر ابن کثیر ۶۶۷/۲).

خوانندگان گرامی!

در آیات (۱۵ الی ۱۹) دربارۀ داستان وقصه‌ی داود وسلیمان و نعمتهای بزرگ الله متعال، بحث بعمل آمده است.

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ﴿۱۵﴾

و به راستی به داوود و سلیمان علم ودانش عطا کردیم و آن دو گفتند ستایش خدایی را که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمانش برتری داده است.(۱۵)

«**عِلْماً**»: دانش عظیم و فراوان. تنکیر برای تعظیم است.

«**فَضَّلْنَا**...»: در این آیه، یکی از نعمت های مهمّ الهی که دانش است، معیار برتری دانسته شده است. چرا که هر قدرتی و هر ارزشی از علم سرچشمه میگیرد. در آیات بالا می بینیم که نعمت مایه غرور فرعون و فرعونیان و قوم عاد گشته است، ولی این آیه میرساند که مؤمنانِ چون سلیمان و داود، نعمت بر شکر و طاعت‌شان افزوده است. («ترجمه معانیِ قرآن»)

در بدایت باید گفت که: این آیه برهانی است آشکار بر فضل و شرف علم و علو مقام و منزلت حاملان و سرسپرده گان آن.

علم، زمانی دارای ارزش می باشد که: در تصرف و اختیار اشخاص صالح قرار گیرد. و ما نباید در هیچ مقامی خود را برتر از همگان بحساب اریم.

امام طبری گفته است: آن دانش عبارت بود از دانستن زبان حیوانات و پرندگان و غیره که دانستن آن مخصوص خدا می باشد. (طبری ۸۷/۱۹).

علوم اِعطا شده الهی به پیامبران:

الله تعالی علوم خاصّی را به اشخاص خاصّی عنایت فرموده است: که ببرخی آن قرآن عظیم الشأن چنین اشاره بعمل آورده است:

۱- آدم علیه السلام: علوم همه‌ی أشیاء. «**وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلائِكَةِ فَقالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْماءِ هؤُلاءِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ**» (و الله به آدم همه نامها را آموخت، باز آن را بر فرشتگان عرضه کرد و گفت: نام های این اشیا را به من خبر دهید اگر صادق اید. (سورۂ بقره، آیۂ ۳۱).

ملاحظه میداریم که: فرشتگان عبادت بیشتری داشتند و آدم، علم بیشتری داشت. و چه زیبا است که؛ رابطه مقام خلافت با علم، بیشتر از عبادت است.

۲- خضر علیه السلام، علوم باطنی وتأویل. (تا موسی شاگردش شود) قرآن عظیم الشأن در (کهف، ۶۶) میفرماید: «**قالَ لَهُ مُوسى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلى أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً**» (موسی به او (خضر) گفت: آیا از تو پیروی کنم به این شرط که از رشد و هدایتی که به تو آموخته شده به من بیاموزی؟).

۳- یوسف علیه السلام، علم تعبیر خواب. «**عَلَّمَنِي رَبِّي**» «**قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴿۳۷﴾**» (یوسف، ۳۷) (یوسف گفت: پیش از آنکه غذای تان به شما برسد، شما را از تعبیر خوابتان آگاه خواهم ساخت، این (تعبیر خواب) که به شما می‌گویم از چیزهایی است که پروردگارم به من آموخته است. همانا من آیین قومی را که به الله ایمان نمی‌آورند و منکر آخرت نیز هستند، ترک کرده‌ام.).

۴-داؤود علیه السلام، علم زره سازی.طوریکه در(سورۂأنبیاءآیۂ ۸۰) میفرماید: «**وَعَلَّمْناهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شاكِرُونَ**» (و به

داود ساختن زره را آموختیم تا شما را از (آسیب) جنگ‌تان حفظ کند. پس آیا شکر گزار هستید؟)

۵- سلیمان علیه السلام، علم زبان پرندگان. طوریکه میفرماید: «**عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ**» (سوره نمل ۱۶) (به ما زبان پرندگان آموخته شده است، و از همۀ چیزها به ما داده شده است. یقیناً این فضیلت آشکار است)

۶- معاون سلیمان، علمی که با آن تخت سلطنتی را از کشوری به کشور دیگر می‌آورد. «**قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ**» (نمل، ۴۰.)

۷- طالوت، علوم نظامی. «**وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۴۷﴾**» (بقره، ۲۴۷.) (و پیغمبرشان به آنها گفت که البته الله طالوت را پادشاه شما فرستاده است، گفتند: چگونه او پادشاه ما باشد در حالیکه ما نسبت به او سزاوار فرمانروایی هستیم و به او مال فراوان داده نشده است؟ (پیغمبرشان) گفت: همانا الله او را بر شما برگزیده و در جسم و دانش بر شما برتری بخشیده است و الله ملک سلطنت خود را به هر کسی بخواهد میدهد، و الله گشایشگر داناست.).

وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ ﴿۱۶﴾

و سلیمان (در علم و نبوت) وارث داود گردید، و گفت: ای مردم! به ما زبان پرندگان آموخته شده است، و از همۀ چیزها به ما داده شده است. یقیناً این فضیلت آشکار است. (۱۶)

«**مَنطِقَ**»: سخن. گفتار. مصدر میمی و به معنی نطق است. این آیۀ مبارکه اشاره به نُطق پرندگان دارد وآیات دیگرنیز مؤید این مطلب است که حیوانات و از جمله پرندگان با یکدیگر سخن میگویند (ملاحظه شود سوره های: أنعام / ۳۸، نمل /۱۸ و ۲۲). («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

«**وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ**»: و سلیمان (در علم و نبوت) وارث داود گردید، نه مال و سرمایه را زیرا چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «انبیاء مالی را به ارث نمی‌گذارند و مالی‌که بعد از ایشان به جا ماند، صدقه است».

امام قرطبی میفرماید که: داؤود علیه السلام نوزده پسر داشت، در بین آنها سلیمان وارث نبوت وپادشاهی او شد. و اگر وراثت مال می بود، تمام فرزندان در آن برابر می‌شدند. (تفسیر قرطبی ۱۶۴/۱۳).

در مورد اینکه چرا نعمت منطق الطیر: (سخن‌گفتن پرندگان است) در نعمت های اعطا شده به سلیمان علیه السلام نسبت به سایر نعمت ها در اول تذکر داد.

باید گفت که: این نعمت مخصوص حضرت سلیمان علیه السلام که الله تعالی موهبت نموده که: غیر آنرا در آن مشارکتی نیست. البته این مطلب را به طریق سپاسگزاری وستایش به زبان آورد؛ نه به طریق خود بزرگ بینی و نخوت و مباهات.

قابل یاد آوری است که: سخن‌گفتن پرندگان را سلیمان علیه السلام طوری میفهمید، مثل اینکه نطق یک دیگر را می دانستند.

مفسران میفرمایند که: داؤود علیه السلام نسبت به سلیمان عابدتر و سلیمان علیه السلام از او شکرگزارتر بود به همین جهت، ملک و دولت سلیمان علیه السلام از پدرش بیشتر وسیع تر شد، زیرا افزون بر آنچه که به پدرش داؤود علیه السلام داده شده بود، باد و شیاطین هم به تسخیر وی درآورده شدند و فهم زبان پرندگان نیز به وی ارزانی شد. (تفسیر انوار القرآن).

مطالعه گنندگان گرامی!

نعمت علم [همراه عمل] از بزرگترین، ارزنده ترین و بلند مرتبه ترین نعمت هاست واقعیت ایسنت: هر کسیکه از علم و دانش بیشتری برخوردار گشت، فضیلت فراوانی کسب کرده است. [مجادله/۱۱].

طوریکه به سلیمان علیه السلام پس از مرگ پدرش نبوت و فرمانروایی مردم رسید، نه اموال و دارایی؛ چون اگر اموال و دارایی میبود، میان پسرانش به طور مساوی تقسیم میشد و همه‌ی اموالش به یک پسر نمی رسید.

نعمت علم بابرکت و امثال آن، موجب سپاسگزاری از مقام منعم است؛ آن گونه که داود و سلیمان خدای بزرگوار را سپاس و ثنا می گفتند.

برخی از نعمت هایی که الله متعال به سلیمان علیه السلام عطا کرده بود: همانا آموختن زبان پرندگان، برخورداری از خیر و برکت فراوان، مسخر کردن جن و انس و پرندگان، فهمیدن زبان آن مورچه در وادی نمل و هم چنین پرندگان و حیوانات دیگر.

وقتی پروردگار با عظمت، این نعمتها را به سلیمان داد، او به خطاب «یا أیها الناس!»این نعمتهای بارزش و والا را به مردم اعلام نمود، تا دعوتش توأم با معجزه باشد و پیامبری او را بدون شک و دودلی تصدیق کنند.

سلیمان علیه السلام از بارگاه الله خواست تا در شکرگزاری و ثناگویی او یار و مددکارش باشد و بتواند راه نیکوکاری و پرهیزگاری را در پیش گیرد و پیروز شود.

وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ﴿۱۷﴾

لشکریان سلیمان ازجن وانس و پرندگان نزد او جمع شدند، پس (در صف های منظم) توقف داده شدند.(۱۷)

بعد از اینکه رژه بسیار بزرگ، لشکریان و سربازان سلیمان علیه السلام اعم از جن و انس و پرندگان در حالیکه هر صنف و دسته‌ای جای و ماموریت خود را می شناخت، در روز جشنی که داشتند جمع آوری شدند. این تعبیر دلالت میکند بر اینکه سپاه سلیمان علیه السلام بسیار عظیم و منظم بود و درپیشاپیش این لشکر بزرگ، شخصاً خود حضرت سلیمان علیه السلام با ابهت و عظمتی فراوان حرکت می کرد.

ابن عباس(رض) گفته است: همچون رژه‌ی شاهان بر هر دسته‌ای مأموری قرار داشت که آنها را نظم دهد و اجازه ندهد در مسیر جلو بزنند. (طبری ۸۸/۱۹).

باید گفت: درجمله‌ی «**فَهُمْ يُوزَعُونَ**» دلیل بر این است که باید در میان لشکر مسلمانان، فرماندهان متعدد با تجربه و کاردان و مخلص وجود داشته باشند، تا هیچ گونه ستم وبیدادی-نه درمیان خود لشکر ونه درخارج از آن - رخ ندهد.

حَتَّى إِذَا أَتَوْا عَلَى وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۱۸﴾

[پس حرکت کردند] تا به وادی مورچگان رسیدند. مورچه ای گفت: ای مورچگان! به لانه‌های خود در آیید تا سلیمان و لشکریانش نادیده و نادانسته شما را پایمال نکنند.(۱۸)

از فحوای آیه مبارکه به یک واقعیت پی می بریم که: درمیان مورچگان، سیستم رهبری منظمی ازجمله قوماندانی، گروه اطلاع رسانی یا کشف وجود داشته وهمه‌ای اوامر رهبری بادقت ونظم خاصی صادر و مجری اجراء میباشد.

قابل تذکر که دراین آیۀ مبارکه درمییابیم که: حیوانات هم دارای شعور بوده، مصالح و مفاسد و ضررهای زندگی خویش را می شناسند، و در وخت خطر سیستم اطلاع رسانی وهشدار وأنظار به یک دیگر صادر می نمایند، و بصورت کل گفته میتوانیم که: غریزۀ دفع ضرر احتمالی، در حیوانات نیز وجود دارد.

زمانیکه سلیمان علیه السلام با لشکر وسپاهیانش خویش به وادی مورچگان رسیدند، مورچه ها به رفقای خویش مانند عقلا مورد خطاب قرار داد؛ گفتند به خانه‌های خود برگردید و داخل خانه‌هایتان شوید. تا «**لا یَحْطِمَنَّکُمْ سُلَیْمٰانُ وَجُنُودُهُ**» تاسلیمان ولشکریانش شمارا زیر پاپایمال نکنند. «**وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ**» درحالیکه وجود شما راحس نمیکنند. البته آنها قصد نابودی شمارا ندارند ولی ممکن است نادیده و ندانسته از اینکه شما در اینجا وجود دارید، چنان کنند.

ولی اگر لشکر سلیمان از وجود شما باخبر باشند، شمارا درهم نمی کوبند چرا که سلیمان پیامبری است مهربان و به معیار های حق و عدل پایبندند. سلیمان گفته‌ی آن را شنید و به مقصدش پی‌برد.

همچنان مفسران می نویسند که: جمله ی «وهم لایشعرون» از زبان مورچه، نشان لحن اعتذار (پوزش خواهی به شیوه‌ی نیکو)، بیان عدالت و رأفت، دینداری و فضل سلیمان و فضل سپاه اوست که هیچ گاه از روی قصد وعمد به مورچه ای یا امثال آن آزار نرسانیده اند.

قابل یاد آوری است که: بعضی از علماء گفته‌اند: آیه‌ی «**قٰالَتْ نَمْلَةٌ یٰا أَیهَا اَلنَّمْلُ اُدْخُلُوا مَسٰاکِنَکُمْ...**» از جمله عجایب قرآن است؛ چون به لفظ «یا» نداء داد و با «ایها» آگاه نمود. و با «النمل» معین کرد. و با «ادخلوا» دستور داد. و با «مساکنکم» تعیین کرد. و با «لا یحطمنکم» برحذر داشت. و با «سلیمان» تخصیص کرد. و با «جنوده» عام آورد. و با «و هم لا یشعرون» معذرت آورد. پس چه مورچه‌ی باهوشی بود! (تفصیل موضوع را میتوان در (تفسیر صفوۀ التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی) مطالعه فرماید.

فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ﴿١٩﴾

(سلیمان) از گفته مورچه تبسمی کرد و خندید و گفت: ای پروردگارا! شکر نعمتهائی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای به من الهام فرما و توفیق مرحمت کن تا عمل صالحی که موجب رضای تو گردد انجام دهم و مرا در زمره بندگان صالحت داخل نما. (۱۹)

«**فَتَبَسَّمَ**»:تبسم: لبخند. خنده خفیف را میگویند.

«**ضَاحِكًا**»: ضاحکا: در اقرب الموارد آمده: ضحک اِنبساط وجه است به طوری که دندانها از سرور ظاهر شود، اگر بی صدا باشد تبسم است و اگر صدایش از دور شنیده شود قه قهه است و گر نه ضحک گویند. البته هدف از آن در آیه مبارکه ظاهرا تعجب است.

سلیمان علیه السلام سخنان مورچه را شنید و فهمید و به لشکریان خویش هدایت به توجه به حال مورچگان صادر فرمود وسلیمان علیه السلام از اینکه مورچه از او و سربازانش تمجید کرد، خنده‌ی سرور و شادی را سرداد؛ زیرا گفته‌ی مورچه: «**وَهُمْ لا يشْعُرُونَ**» بیانگر آن است که سلیمان و لشکریانش اهل تقوا و پرهیزگاری و صدمه نرساندن به حیوانات هستند. خنده‌ی أنبیاء، تبسّم است نه قهقهه. سلیمان در حالیکه خنده‌اش گرفته بود، تبسّم کرد.

زمانی باید شاد وخندان باشیم که حتّی مورچه‌ها به عدالت ماامیدوار باشند.

مطالعه گنندگان گرامی!

خداوند، بدین سان به مورچه ای زبان داد، تا برای سلیمان معجزه‌ای به شمار آید.

همچنان الله متعال در نهاد هر جان داری غریزه‌ی مخصوصی به ودیعه گذاشته تا او را به سوی چیزهای سودمند هدایت کند و از چیزهای زیانبار باز دارد. به

راستی در نهاد و غرایز حیوانات، شگفتیها و الهامات غریبی مستور است که اگر انسان آنها را با دیده‌ی دل بنگرد، او را به سوی ایمان به آفریدگار - که همه ی نیکیها از اوست - هدایت می کند.

وقتی فرعون به موسی و هارون برادرش گفت: پروردگار شما کیست؟ در جواب گفتند: پروردگار ما کسی است که هر چیزی را آفرینشی شایسته و در خور او عطا کرد و سپس هدایتش فرمود. [طه/۴۹ و ۵۰].

همچنان باید یادآور شود که ازفحوای آیات متذکره چنان استفاده بعمل میآید که مورچه ها زندگی دست جمعی وگروهی داشتند، و از جمله خصوصیت خاص این مخلوق الهی اینست که این مخلوق بینهایت بیدار و برحذر ومحتاط در برابر حوادث و رویداد هاهستند. از نظم دقیق، زیرکی و هوشیاری، حافظه ی قوی و توانا، عشق و علاقه به کار، دوری از کاستی و کاهلی، پایداری، تلاش و کوشش خستگی ناپذیر و امیدواری و نستوهی برخوردارند.

همچنان قابل دقت وتوجه است که مورچه ها در میان سایر مخلوقات بعد از انسان، مخلوقات هستند که مرده های خویش را مدفون وبه خاک می سپارند.

چرا زمین دانه های را که مورچه‌ها جمع می‌کنند، سبز نمی‌کند؟

دانشمندان، طی تحقیقاتی به این نتیجه رسیده اند: زمانی‌که مورچه ها دانه ها و یا تخم های گندم و جو برنج و برخی دیگر را که برای تغذیه‌ی خود به آن نیاز دارند و آن را گرد آورده، در زیر زمین نگهداری میکنند؛ اما قبل از اینکه آن‌ها را گدام کنند، ابتدا هر کدام آن دانه‌ها را دو توته می‌کنند. زیرا اگر دانه‌های حبوبات از میان دو نیم شوند، در هر قدر زمین خوب و حاصل خیزهم که بذر گردند، سبز نمی شوند.

اما تعجب آور این است، که چرا مورچه ها تخم گشنیز را با آنکه خیلی کوچک هم است، چهار تقسیم میکنند، و بعد ذخیره مینمایند؛ این رمز را بعد

از تحقیقات دریافتند، که تخم گشنیز، اگر دوتوته هم شود، بازهم سبز میشود، اما اگر چهار توته گردند؛ دیگر هرگز امکان روییدن و سبز شدنش نیست.
خداوند به مورچه ها که فهماند که دانه ها را باید این گونه جمع و پروسس و نگهداری کنند؟ آیا همین برای شناخت پروردگار کافی نیست؟

با وجود عمل صالح دخول جنت بدون فضل الهی ممکن نیست:

«**وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ**» (۱۹ نمل) در آیۀ مبارکه خواندیم که حضرت سلیمان علیه السلام از حق تعالی خواست تا وی را به انجام اعمال شایسته‌ای که موجب رضایش گردد توفیقش بخشد و به رحمتی ازجانب خود اورا همراه ابرار درسرای قراربه جوار خودکه عزیز وغفّار است داخل گرداند.
با وجود عمل صالح ومقبول، دخول جنت با فضل وکرم الله متعال می باشد، آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود هیچ کس با اتکای عمل خویش وارد بهشت نمی شود، صحابه عرض کردند: یا رسول الله شما هم؟! بلی من هم، ولی رحمت وفضل الله تعالی مرا احاطه کرده است. (تفسیر روح المعانی).
حضرت سلیمان علیه السلام، در این کلمات برای دخول جنت به فضل رب، دعا می کنند یعنی که خدایا به من هم آن فضیلت را اعطا کن تا مستحق جنت بشوم.
خوانندگان گرامی!
در آیات متبرکۀ (۲۰ الی ۲۸) مبحث داستان هُدهُد به بیان گرفته شده است.

وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ﴿۲۰﴾

و [سلیمان] جویای پرندگان شد [و هدهد را در میان پرندگان بارگاهش نیافت] پس گفت: چرا هدهد را نمی بینم، یا اینکه اواز غایبان است؟(۲۰)
در آیه‌ی ۱۶ ذکر شد که حضرت سلیمان علیه السلام گفت: زبان پرندگان را میدانیم، از این آیه معلوم میشود که دانستن زبان پرندگان از باب نمونه بوده است. زیرا آن حضرت کلام و گفتگوی مورچه را هم می‌دانست.

مفسران درتفاسیر خویش مینویسند:زمانیکه سلیمان علیه السلام بالشکر خویش عازم سفر میشد، پرندگان دربالای سرش با بال های خود سایه فراهم میکردند.

تخصص هُدهُد درچه بود؟

هم بودن و تخصص هدهد درچه بود که حضرت سلیمان متوجه می شود که او غایب است و در این لحظه از سفر خویش از موجودیت هدهد سوال به عمل می آورد.

از حضرت عبد الله بن عباس(رض) سؤال شد که چرا حضرت سلیمان علیه السلام در جمله همه برندگان تنها تفتیش از هدهد را به عمل آورد، علت آن چه بود.

حضرت ابن عباس فرمود: بعد از اینکه لشکر سلیمان علیه السلام در سفر خویش از درّه‌ی مورچگان گذشتند و لشکر شان به سرزمین دشت و بیابانی رسیدند، تشنگی بر لشکریانش مستولی شد و درخواست آب کردند. ضمناً قرار بر این بود هدهد آنها را به سوی آب راهنمایی کند.

خداوند متعال به هدهد این تخصص را عنایت نموه است، که امور درون زمین و چشمه های جاری داخل زمین را می بیند، وهدف حضرت سلیمان علیه السلام، این بود که از هدهد سؤال کند که در این میدان، آب در چه عمقی وجود دارد، واز کندن کدام قسمت زمین آب بیرون می آید، وپس از نشان دادن هدهد به جن ها دستور می داد زمین را بکنند وآب بیرون بیاورند، آنها فوراً زمین را می کندند وآب بیرون می آوردند، هدهد با وجودی که نظر تیز و بصیرت دارد در دام صیاد می افتد وشکار می شود حضرت ابن عباس در خصوص میفرماید: «قف یا وقاف کیف یری الهدهدباطن الارض وهو لایری الفتح حین یقع فیه» (تفسیر قرطبی) یعنی ای هوشیاران بدانید که هدهد امور داخل زمین را می بیند ولی دام پهن وهموار شده روی زمین، به نظرش نمی رسد ودر آن گرفتار می شود.

با مقصد که، آنچه خداوند متعال مصیبت یا راحتی برای کسی مقدر نموده تقدیر الهی نافذ شده آن خواهدرسید، وهیچ کسی به فهم وبصیرت یازور وزر خویش نمیتواند ازآن رهایی یابد. (تفسیر معارف القرآن مفتی شفیع عثمانی)
وقتی میگفت: اینجا آب است شیاطین پراکنده گشته و چشمه می جوشید. در آن روز حضرت سلیمان علیه السلام هدهد را خواست ولی هدهد حضور نداشت. لذا گفت: چرا هدهد را نمی بینم؟ «**أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ**» (ام) منقطعه به معنی (بل) است. یعنی: بلکه غایب است و بدون اجازه‌ی من رفته است. (تفسیر صفوۃ التفاسیر: محمد علی صابونی).

لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ﴿٢١﴾

حتماً او را به عذاب سخت سزا خواهم داد، یا [برای عبرت دیگر پرندگان] او را سر می برم، یا (باید) دلیل روشنی (برای غیبتش) برای من بیاورد.(که چرا غایب بود).(۲۱)

«**سُلْطَانٍ**»: دلیل و حجّت.

«**مُبِينٍ**»: روشن. بیان‌گر حقّانیت و عذر تقصیر.

بعد از اینکه حضرت سلیمان از غیاب هدهد متیقن شد، او را به عذاب سخت و یا هم زندانی شدن ویا اینکه پرش را می‌کنم و یا سرش را می برم و یا این که باید برایم دلیل واضح وروشن بیاورد وعذرش رابیان کند. و به قولی دیگر: هدف وی این بود که او را از خدمت خویش باز می دارد. اقوال دیگری نیز در این باره نقل شده است که به نظر میرسد، ریشه همه آنها روایات اهل کتاب است. به هر حال، قرآن کریم نوع این عذاب را مشخص نکرده است.

فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ﴿٢٢﴾

چندان طول نکشید (که هدهد برگشت) و گفت: [ای سلیمان!] من به چیزی آگاهی یافته ام که تو به آن آگاهی نیافته ای، و [من] از [سرزمین] سبا خبری مهم و یقینی برایت آورده ام.(۲۲)

در آیۀ مبارکه ملاحظه میشود که: در حکومت أنبیاء، تملّق چاپلوسی وترس وخوف وجود ندارد، در ضمن ملاحظه شد که با موجودیت منطق واستدلال، حتّی سلیمان علیه السلام در برابر هدهد تسلیم می شود.

«**سبأ**»: نام شهری در یمن است که بلقیس ملکه آن بود.

«**نبأ**»: خبری مهم و درخور اهمیت است.

إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ﴿۲۳﴾

به راستی من زنی را یافتم که برآنان حکومت میکند، و از هر چیزی [که از وسایل ولوازم حکومت وقدرت است] به او داده اند و تختی بزرگ دارد.(۲۳)

بعد از اینکه هدهد به حضور سلیمان علیه السلام حاضر شد؛ گفت: «**إِنِّي وَجَدْتُ اِمْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ**»«من زنی را یافتم که بر مردم «سبأ» حکومت می کند، او بلقیس دختر شرحبیل بود که پدرش جز وی فرزندی نداشت و بعد از پدر پادشاهی به وی رسید.

قابل تذکر است که پادشاهی زنان در میان قدما عرف معمولی بوده است و همچنین است در نزد برخی از مسلمین معاصر.

خوانندگان محترم! در حدیث حضرت ابن عباس روایت است، بعد از اینکه خبری مردم فارس به حضرت محمد صلی الله علیه وسلم بیان کرند وگفتند: که مردم فارس زنی را از دختر کسرا را بحیث پادشاه خویش تعیین نموده اند فرمود: «لن یفلح قوم ولوا امرهم امرأة». «هرگز قومی که تولیت امر (فرمانروایی) خویش را به زنی سپرده‌اند، رستگار نمی شوند».

دراین هچ جای شکی نیست که: زن میتواند حکومت کند؛ «**تَمْلِكُهُمْ**» ولی می بینیم که درحکومت زن برجامعه، حتّی برای یک پرنده هم عجیب بنظر میرسد طوریکه میگوید: کوید فراست. «**وَجَدْتُ امْرَأَةً– وَجَدْتُها وَ قَوْمَها**» به

راستی من زنی را یافتم که بر آنان حکومت میکند. قابل تذکر است که آغاز حکومت حضرت سلیمان، یک حکومت جهان شمول نبود.

هدهد به حضور سلیمان علیه السلام به صحبت خویش ادامه داد گفت: «**وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ**» تختی پادشاهی بسیار بزرگ دارد که برخی مفسران میگویند تخت اش از مروارید و یاقوت تزئین شده است.

ولی قتاده میفرماید که: تخت بلقیس از طلا بود. پایه های آن از گوهر، و با مروارید تزئین شده بود.

از ابن عباس(رض) در یک روایت آمده است که عرش بلقیس به طول چهل در هشتاد دست بود، وارتفاعش هم سی دست (دست: معیار متری و اندازه درآن زمان بود) و در ساختن وتزئین آن آن مروارید ویا قوت احمر وزبر جد سبز به کار برده بودند، وپایه هایش از مروارید وجواهرات بودند، ودر پرده های ابریشم وحریر در هفت اتاق قفل شده‌ی داخل در داخل محفوظ بود. (تفسیر معارف القران مفتی محمد شفیع عثمانی).

امام طبری در تفسیر خویش مینویسد: منظور از عظیم در اینجا عظمت قدر و منزلت است نه بزرگی حجم و وسعت، بر این مبنا ابن عباس(رض) گفته است: «**عَرْشٌ عَظِيمٌ**» یعنی تختی زیبا که از طلا ساخته شده و پایه‌هایش از مروارید و گوهر بود. (طبری ۹۲/۱۹).

ابن کثیر از علمای تأریخ نقل می کند: «آن تخت بزرگ در قصری عظیم، استوار و بلند قرار داده شده بود که سیصدوشصت طاق در طرف شرقی وسیصدوشصت طاق در طرف غربی خود داشت و ساختمان آن طوری بناء شده بودکه آفتاب هر روز از یک طاق بر آن طلوع و از طاق مقابل آن غروب میکرد وآنها صبح و شام برای آفتاب سجده می کردند». (تفسیر انوار القرآن).

هدهد در ادامه گزارش خویش می افزاید:

وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ﴿۲۴﴾

او و قومش را چنین یافتم که به جای الله به آفتاب سجده می‌کنند، و شیطان اعمالشان را در نظرشان زینت داده، و آنان را از راه (حق) بازداشته است. لذا آنها هدایت نخواهند شد.(۲۴)

هدهد حضور سلیمان علیه السلام در ادامه صحبت خویش، بعرض میرساند: من ملکه «سبأ» و رعیتش را چنان یافتم که افتاب پرست هستند، آفتاب را پرستش کرده وعبادت الله یگانه و یکتا را رها کرده‌اند.

در ضمن هدهد بحضور سلیمان میرساند که: شیطان اعمال شان را؛ یعنی: پرستش آفتاب و سایر اعمال کفری را «برای شان آراسته است و آنان را از راه بازداشته است» یعنی: شیطان آنان را به سبب این آراستن ها، از راه روشن حق که همانا ایمان به یگانگی الله متعال است، باز داشته است.

لذا توفیق آن نیافته اند تا به وی ایمان آورده، طاعت را برایش خالص ساخته و وی را به عبودیت یگانه قرار دهند و پس گویی هدهد از دو چیز بر مردم سبأ معترض بود: یکی شرک به خدای متعال، و دیگری حکومت زنی برای شان.

سپس هدهد با تعجب گفت:

أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ﴿۲۵﴾

[و شیطان آنان را این گونه فریب داده] تا برای خدا سجده نکنند، برای پروردگاری که نهان را در آسمان‌ها و زمین آشکار می‌کند و آنچه را پنهان می‌دارید و آنچه را آشکار می کنید، می داند.(۲۵)

میبینم که پروگرام ونقشه اساسی و کاری شیطان بطور دایمی از تزیین بدی‌های مردم این است که آنان برای خدا سجده نکنند. و به یاد داشته باشید کسیکه در برابر خدا سجده نکند، حیوان هم از او انتقاد میکند. زیرا سجده، مظهر خداپرستی است.

نوت: باید دانست که این آیه، محل سجدۀ تلاوت است و سجدۀ تلاوت در آن واجب می باشد.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴿۲۶﴾

الله آن ذاتی است که هیچ معبود بر حق به جز او نیست و او پروردگار عرش بزرگ است.(۲۶)

از آیۀ مبارکه معلوم میشود که: هدهد، دعوتگر خیر و عبادت به وحدانیت الله یگانه و اینکه هیچ الهی که شایسته عبودیت باشد غیر از او موجود نیست.

بدین جهت رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث که آنرا ابن عباس (رض) روایت فرموده است: ازکشتن هدهد نهی فرموده است:«**نهي النبي(ص) عن قتل أربع من الدواب: النملة والنحلة والهدهد والصرد**».**رواه احمد، ابو داود وابن حبان** «رسول الله صلی الله علیه وسلم ازکشتن چهارچیز از جانداران نهی کردند: مورچه، زنبور عسل، هدهد و شیر گنجشک» (کله خورک).

با ذکرهمین آیۀ مبارکه: سخنان هدهد به حضور حضرت سلیمان هم به پایان میرسد.

قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴿۲۷﴾

(سلیمان به هدهد) گفت: به زودی [درباره ادعایت] خواهیم دید که آیا راست گفته‌ای یا از دروغ‌گویان بوده‌ای.(۲۷)

«**سَنَنظُرُ**»: خواهیم دید. مراد از دیدن دراینجا بررسی و تحقیق است.

حضرت سلیمان بعد از اینکه گزارش تفصیلی هدهد را استماع نمود، هدهد ادّعا کرد خبر را که حضور شما بعرض رسانیم یقینی است ولی سلیمان علیه السلام برای هدهد گفت: در بارهی سخنانت تحقیق میکنیم تابه زودی خواهیم دید که آیا (در گزارشات) خویش راست گفتی یا از دروغگویانی؟سلیمان از روی تفاول، راستگویی را مقدّم ساخت.

چه زیبا است که گفته اند: با یک راستگویی در جمله صادقین قرار نمیگیریم، ولی با یک دروغ جزو دروغگویان بحساب خواهیم آمد.در ایه هیچ جای شکی نیست که: در قضایای اساسی وعمده زود باوری ممنوع است؛ ولی ردّ کردن حرف دیگران نیز بدون دلیل نیز ممنوع می باشد.

فحوای این آیۀ مبارکه به ما می آموزاند که: درمورد مسایل مهم، نباید به یک گزارش اعتماد واکتفاء کنیم، تحقیق کردن، در امور حیاتی بخصوص هنگام شک ضرورت به تحقیق و بررسی لازم دیده میشود. همچنین در این آیه دلیل بر آن است که بر زمامدار و مسؤول و رهبر یک جامعه واجب است تا عذر رعیت خویش را هم درنظر داشته باشند. در حدیث شریف آمده است: «**لیس أحد أحب إلیه العذر من الله، من أجل ذلك أنزل الکتب وأرسل الرسل**».

«عذر نزد هیچ کس مانند الله متعال دوست داشته تر نیست به همین جهت بود که او کتاب ها را نازل کرد و پیامبران را فرستاد».

ابن جوزی میفرماید: حضرت سلیمان از خبر که از هدهد پرسید مشکوک بود که گمان نمیکرد غیر از خودش سلطانی وجود داشته باشد، بناءً نامهای نوشت و آن را مهر و امضاء کرد و به هدهد داد و گفت:

اذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ﴿۲۸﴾

این نامه مرا ببر و به سوی آنان بینداز، سپس به دور از دیدگان آنان خود را کناری بگیر و بنگر چه عکس العملی نشان می دهند؟(۲۸)

قبل از همه باید گفت که؛ برای رسیدن به اهداف الهی، نامه نوشتن مرد به زن مانعی شرعی ندارد. شرط توفیق در ارشاد و امر به معروف، شناسایی حالت‌ها و روحیّه‌ی دیگران است. در ضمن قابل یاد آوری است که: در زمینه مسایل عقیدتی، بعد از شنیدن گزارش های تلخ، باید عکس العمل فوری جدی و غیرت دینی از خود نشان داد.

حضرت سلیمان علیه السلام بعد از استماع گزارش هدهد، نامه‌ای نوشت نامه خویش را مهر و مزین به امضا نمود و تسلیم هدهد نموده گفت: «**اِذْهَبْ بِكِتٰابِي هٰذٰا فَأَلْقِهْ إِلَيهِمْ**» این نامه را بگیر و آن را به ملکه‌ی سبا و لشکریانش برسان. و منتظر باش که چه عکس العمل نشان می دهد.

مفسران می نویسند: هدهد نامه را برداشت و نزد بلقیس و قومش رفت. بالای سر بلقیس به پرواز درآمد، آنگاه نامه را به دامنش انداخت. (تفسیر صفوات التفاسیر علی صابونی)

خوانندگان گرامی!

در آیات (۲۹ الی ۳۷) موضوع مشاوره‌ی بلقیس با سران و مسؤلین مملکت و تصمیم در باره جواب نامه سلیمان، مورد بحث قرار گرفته است.

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ﴿۲۹﴾

[ملکه سبا پس از آگاهی از مضمون نامه] گفت: ای سران و اشراف! همانا نامه ای نیکو و با ارزشی به سوی من انداخته شده است.(۲۹)

در این هیچ جای شکی نیست که داشتن سواد برای یک زن یک ارزش است. ملکه بلقیس زن، تیزهوش و دارای قدرت شناخت عالی وزن با سوادی بود.

بعد از اینکه از محتوای نامه مطلع شد، آنرا «**كِتابٌ كَرِيمٌ**» مسمی نموده وسران دولت و اشراف قومش را گرد آورد و درحالیکه آن‌ها به وی گوش فرا داده بودند چنین گفت: ای سران کشور! نامه‌ای ارجمند که مضمونی گرانبها دارد از سوی پادشاهی بزرگ و مقتدر برای من موصلت نموده است.

چرا ملکه بلقیس نامه سلیمان را «كِتابٌ كَرِيمٌ» خواند؟

در مورد اینکه ملکه سبأ نامه حضرت سلیمان را «**كِتابٌ كَرِيمٌ**» خواند میتوان دلایل ذیل را در مورد ارایه داشت:

۱- به خاطر که آغاز نامه به جملهی مبارکهی«**بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ**». بود

۲- نامه مزین به مهرحضرت سلیمان بود. طوریکه درحدیث شریف آمده است: «کرامۀ الکتاب ختمه». «کرامت وبزرگی نامه، درمهر کردن آن است«. از این جهت رسول الله صلی الله علیه وسلم برای خود مهر (ختم) ساخته و بر نگین آن چنین نقش کرده بودند: «لااله‌الاالله محمد رسول الله».

۳- نامه حضرت سلیمان علیه السلام دربرگیرنده پیام و کلامی نیکو بود.

۴- به دلیل مقام حضرت سلیمان علیه السلام؛ و یا هم شاید هم به خاطر همهی این موارد فوق الذکر باشد.

إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴿۳۰﴾

یقیناً این نامه از سوی سلیمان است و سرآغازش به نام خدای رحمان و رحیم است.(۳۰)

طوریکه یاد آور شدیم: ملکه بلقیس نامه را باز کرد وگفت که: این نامه از جانب سلیمان آمده است. و (محتوای آن) این است: سر آغاز نامه به «**بِسْمِ اَللّهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ**» شروع شده سرآغازی شریف و درخشان و جالب است و در آن پروردگاری با عظمت و سپس دعوت به توحید و یگانگی خدا و تسلیم به امر و فرمانش آمده است.

أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ وَأْتُونِي مُسْلِمِينَ﴿۳۱﴾

(مضمون نامه این است که ای اهل سبا!) توصیه من این است برتری جوئی نسبت به من نکنید و به سوی من آئید در حالی که تسلیم حق هستید.(۳۱)

متن و محتوای نامه همین بود که: بر من تکبر و برتری نورزید وفروتن به عبادت برای الله متعال و در حالیکه به یگانگی وی مقرهستید، نزد من آیید.
ابن عباس(رض) گفته است: یعنی موحد و یکتا پرست باشید. سفیان ثوری گفته است: یعنی مطیعانه بیایید. (تفسیر صفوۀ التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی)
مفسران در تفاسیر خویش مینویسند: هیچ کس قبل از حضرت سلیمان علیه السلام (بسم الله الرحمن الرحیم) را ننوشته است. یادآور میشویم که (بسم الله الرحمن الرحیم) که در ابتدای همه سوره ها بجز سوره «برائۀ» آمده است، همین یک بار در میان سورهای از قرآن نازل شده است.
از شناخت مضمون نامه سلیمان علیه السلام، ادبی از آداب حکومت را در می‌یابیم و آن رعایت اختصار در مراسلات خارجی نامه همراه با توضیح مطلب است.
قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ﴿۳۲﴾
(بلقیس) گفت: ای سران واشراف قوم! در کارم به من نظر دهید، من هیچ کاری مهمی را بدون حضور شما انجام نداده ام.(۳۲)
قَالُوا نَحْنُ أُولُو قُوَّةٍ وَأُولُو بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانْظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ﴿۳۳﴾
گفتند: مادارای قوت و شوکت هستیم و ما صاحبان کار زار سختیم. ولی تصمیم نهائی با تو است ببین چه فرمان می دهی؟(۳۳)
سران، وبزرگان و نمایندگان قوم در جواب ملکه بلقیس گفتند: تو میدانی که ما در قوت جنگی وتجهیزات نظامی، دارای نیرومندی و در نبردها و پایداری در معرکه‌ها، دلاور و استوار هستیم ولی با این حال اختیار کار با تو و تصمیم نهایی از آن تو است. «**وَالْأَمْرُ إِلَيکِ فَانْظُرِي مٰا ذٰا تَأْمُر**» (رهبران وسران قوم) گفتند: با در نظر داشت اینکه ما نیرومند هستیم، بناءً نباید در برابر یک نامه از

موضع ضعیف برخورد کنیم. ولی با آنهم تصمیم نهایی موکول به رأی و نظر خود شما است. از دادن این جواب توسط سران ومسولین حکومت و قوم به بلقیس اطاعت کامل آنان را نسبت به ملکه بلقیس نشان می دهد.

همچنان از ظاهر امر این مباحثات میتوان چنین نتجه گیری را بدست آورد که: بلقیس به امرو فهم مشوره باور و اهتمام خاص داشت واز استبداد و تصمیم انفرادی بیزار بوده، بنابر همین اصل بود که با سران ومسولین ملکی ونظامی خویش به مشوره می پردازد ودر ضمن به لشکریان کشور مشاوره میکند که جواب نامه را چگونه تهیه وتحریر کند. همان است که سران و مستشاران و بزرگان قوم نیز گفتند: ما ملتی توانا و نیرومند و دلیریم و در رزم آوری و جنگجویی مهارت تمام وخاصی داریم؛ اما اختیار به دست توست و همگی پیرو دستور وهدایت شما هستیم.

امام قرطبی درتفسیر خویش دراین مورد مینویسد: در مورد مشاوره با قوم خود در هر مورد، حسن ادب و نزاکت را اتخاذکرده است. پس اشراف قوم طوری با او برخورد کرده اند که اوراخوشنود گردانند و نیرو و قدرت خود را اعلام و در اختیار او قرار دهند، سپس تصمیم‌گیری را به خود او واگذار کرده‌اند. و این گفت و شنودی نیکو از جانب همه‌ی آنها بود. (تفسیر قرطبی ۱۹۴/۱۳).

حسن بصری در این مورد مینویسد: امور خود را به زنی کافر واگذار کرده بودند، وقتی آنها نظر خود را به او گفتند: معلوم شد که او در نظر ورأی از همه هوشیار تر و آگاهتر است. (تفسیر ابن کثیر ۶۷۱/۲.)

قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ﴿۳۴﴾

بلقیس گفت: چون پادشاهان (فاتحانه) در شهری داخل شوند (پس) آن را ویران و برباد میکنند، و عزیزترین مردمانش را خوارترین میگردانند، و اینگونه عمل می‌کنند.(۳۴)

ملکه بلقیس از یک طرف که از شکست اقتدارش توسط سپاه سلیمان در تشویش بود در جانب دیگر؛ علاقه جدی داشت که دست به عمل نزند که کشور خویش را به ویرانی به کشاند، با در نظر داشت همین عوامل بود که در خطاب به سرآن و زعمای اقوام گفت: «**قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوکَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا**» عادت پادشاهان براین است، زمانیکه با زور و غلبه «به شهری داخل، آن را ویران وخراب میسازند» اموال آن رابه تباهی میکشند و جمع اهالی آن را پراگنده می سازند «و عزیز ترین های مردمانش را خوارترین ها میگردانند» یعنی: اشراف آن را به حقارت و دونی میکشانند و این کار را بدان جهت میکنند تا فرمانروایی برای آنها پایدار و مسلم شود، جای پای آنها در آن سرزمین محکم و هیبت آنها در دلهای مردم پابرجا گردد.

ملکه، زنی با تجربه و اهل اندیشه بود، بعد از اینکه تمایل سران قوم وروحیه سران را به صلح و آشتی احساس نمود گفت:

وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ﴿۳۵﴾

و من فرستنده هدیه‌ای به سوی آنان هستم و چشم به راه اینکه فرستادگان با چه جواب باز میگردند.(۳۵)

ملکه بلقیس در خطاب به سران قوم اضافه کرد: من به سلیمان و قومش هدیه‌ای گرانبها وبسیار با ارزش میفرستم تا این هدیه دوستی ایشان را جلب و آزارشان را از ما دفع نماید.

مفسر أبو الخطاب قتادۀ بن دعامۀ بن عکابۀ الدوسی بَصْری میفرماید: هم در اسلام وهم در کفر وشرک بسیار عاقل بود ومیدانست هدیه دل مردم را راضی میسازد. (تفسیر صفوۀ التفاسیر).

و ابن عباس(رض) گفته است: بلقیس به اطرافیانش گفت: اگر هدیه را قبول کرد معلوم میشود پادشاه است و دنیا را میجوید پس با او بجنگید، و اگر هدیه را قبول نکرد، پیامبر است و راستگو و از او پیروی کنید. (مختصر ۶۷۱/۲).

عطاء و بخشش الهی ما فوق همه ارزش های مادی است:

ملاحظه میکنیم که: فرستادن این هدیه (گرانبها) برسلیمان علیه السلام چه تأثیری گذاشت؟ اگر سلیمان علیه السلام همانند یکی از پادشاهان و حاکمان دنیا پادشاهی طمع کار و مال اندوز و دوست دار قدرت بود، بدون شک از دیدن این هدایا گرانبها بی نهایت شادمان وخوشحال میگشت. اما او از شخصیت های دیگری بود. نزد او مادیات هیچ ارزشی نداشت بنابر همین منطق بود که: به طلا و جواهرات ملکه سبأ بی‌توجه بود.

او حامل ارسال پیام عدل و حق ونیکی و ایمان بود. به محض اینکه فرستادگان ملکه‌ی سبأ با هدای ایشان به بیت المقدس رسیدند، با خوشحالی و غرور به نزد سلیمان علیه السلام آمدند تا آن را به او تقدیم نمایند.

ابن کثیر در این مورد مینویسد: «صحیح آن است که بلقیس ظرفی از طلا را به سلیمان علیه السلام هدیه فرستاد». شکی نیست که فکر ارسال هدیه، فکر سیاسی ممتازی است زیرا از خلال آن میتوان موقعیت جانب مقابل را به درستی ارزیابی و اندازه نمود، همان گونه که در زیاتر از موارد؛ هدیه در تعدیل تصمیم های جانب مقابل مفید ومؤثر واقع میگردد، بخصوص اگر جانب مقابل خصوصیات دنیا پرستی ومادی پرستی راداشته باشد. اما شخصیت حضرت سلیمان از این علاقمندی مادی بی نهایت بالا بود. (برای تفصیل موضوع میتوان به رساله: قصه های قرآنی، استاد محمد علی قطب، (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری) مراجعه فرماید.

فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ﴿۳۶﴾

هنگامی که [فرستاده ملکه سبا] نزد سلیمان آمد، (سلیمان به او) گفت: آیا مرا با مالی [اندک و ناچیز] مدد میکنید؟ پس بدانید آنچه الله به من عطا کرده

است، بهتر است از آنچه به شما داده است، [هدیه شما برای من شادی آور نیست]، بلکه شما هستید که به هدایایتان خوشحال و خورسند می شوید.(۳۶)
قابل یادآوری است که: هدیه‌ی بلقیس در واقع- رشوه ای بیش نبود، معامله‌ی باطل با حق بود که شاید سلیمان سکوت کند واز حق و دعوت به سوی اسلام صرف نظرکند و از موضعگیری که درنامه عنوان کرده بود، تجدید نظر نماید.
یا این که میتوانیم بگوییم: هدیه ی ملکه ی سبا دو منظور در بر داشته است:
ألف: اگر سلیمان پادشاه باشد، آنرا به عنوان رشوه از او می پذیرد و از موضع گیری خود کنار می رود.
ب: خیر! چون سلیمان پیامبر خداست و می داند منظور ملکه در ارسال هدیه رشوه بوده است، بنابر این بر سر دعوت خود پایدار می ماند وسرانجام این آزمون به سود دعوت سلیمان تمام شد و ملکه و پیروانش اسلام را پذیرفتند.

مسترد کردن هدیۀ بلقیس از جانب حضرت سلیمان:

زمانیکه (رئیس و گوینده‌ی هئیت ملکه بلقیس) به پیش سلیمان علیه السلام رسید (و هدیه را حضور سلیمان تقدیم داشت، سلیمان شاکرانه گفت: میخواهید مرا از لحاظ دارایی و اموال کمک کنید (و با آن فریبم دهید؟!) چیزهایی را که خدا به من عطا فرموده است، بسی ارزشمند و بهتر از چیزهایی است که شما برایم آورده‌اید. (و من ضرورتی به این اموال ندارم) بلکه این شمایید که (نیازمند دارایی و اموال هستید و) به هدیه‌ی خود شادمان و خوشحال هستید (زیرا شما تنها به بودن این دنیا معتقد هستید و سخت به وسایل زندگی و رفاه آن دل بسته‌اید ولی ما بدین جهان و آن جهان باور داریم و این جا را پس برای رسیدن به سعادت آنجا می دانیم)» (مراجعه شود به: رساله قصه های قرآنی، استاد محمد علی قطب، (عقرب) ۱۳۹۴شمسی، ۱۴۳۶ هجری).

دلیل این که حضرت سلیمان علیه السلام هدیه را نپذیرفت این بود که آن هدیه، در واقع رشوه بود. در سیرت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که ایشان هدیه را می پذیرفتند اما صدقه را نمی پذیرفتند. (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی)

واقعیت امر اینست: کسی که از مادّیات بگذرد، میتواند با قدرت سخن بگوید و از حقّ دفاع کند. حضرت سلیمان علیه السلام هدایای ملکه سبأ را نپذیرفت و به رئیس هئت ارسالی ملکه سبأ گفت:

ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ﴿٣٧﴾

(سلیمان به فرستاده گفت:) به سوی آنان باز گرد، ما حتماً با لشکری به سوی‌شان خواهیم آمد که آنان قدرت رویارویی با آن را ندارند، و ایشان را از آنجا با حالت خوار و زبون بیرون خواهیم کرد.(۳۷)

از آیه مبارکه به زیبای خاصی معلوم میگردد که: شخصیت الهی هیچ وقت اهداف مقدس خویش را با پول و مادی معوضه و معامله نمی‌کنند، آنان، تیزبین وهوشیار و قاطع اند. حضرت سلیمان طوریکه یاد آور شدیم انگیزه‌های فاسد را در پشت هدایا می‌بینند.

بناءً سلیمان به هیئات اعزامی ملکه سبأ میفرماید: نزد ملکه و قومش بازگرد. قسم به الله متعال که با چنان لشکری بر آنان حمله ور خواهم شد که توان مقاومت و رویارویی با آن را ندارند. «**وَ لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهٰا أَذِلَّةً وَ هُمْ صٰاغِرُونَ**» اگر مسلمان نشوند خدای سبحان را به یگانگی نپرستند و شرک به وی را فرو نگذارند. آنها را خوار و خفیف از آن (شهر و دیار سبأ) بیرون خواهیم کرد.

ابن عباس(رض) میفرماید: بعد از اینکه هئیت اعزامی بلقیس بعد از ملاقات با حضرت سلیمان دوباره به کشور خویش مراجعت نمودند، و جریان سفر و

بخصوص ملاقات خویش را به ملکه بلقیس به گزارش گرفتند، ملکه بلقیس گفت: درست فهمیدم که این مرد پادشاه نیست، و ما قدرت مقابله با او را نداریم. باز هئیت دیگریرا نزد سلیمان فرستاد و گفت: ما با بزرگان قوم خود نزد تو می‌آییم تا ببینیم قدرت و نظر تو چیست و دینی که مردم را به سویش میخوانی چیست؟ و در نتیجه با دوازده هزار لشکر خویش به نزد سلیمان حرکت کرد. (حاشیه‌ی شیخ زاده ۴۹۳/۳).

خوانندگان گرامی!

در آیات (۳۸ الی ۴۴) موضوع دیدار ملکه بلقیس با سلیمان و مسلمان شدن او و سران مملکت سبا مورد بحث قرار گرفته است.

قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ﴿۳۸﴾

(سلیمان) گفت: ای بزرگان! کدام یک از شما تخت او را پیش از آنکه همگی به حالت تسلیم نزد من آیند، برایم می آورد؟(۳۸)

تخت ملکه بلقیس:

سلیمان علیه السلام خواست که بزرگان مملکت سبأ و بلقیس و مشاورانش را خوار گرداند و بادلایل حسی آنان را قانع کند که نیرویی که ازجانب خداوند متعال باشد، بسیار بزرگ‌تر و بالاتر از قدرتی است که آنان بیهوده به آن مغرور گشته‌اند. پس به عده‌ای از اطرافیانش گفت: ای بزرگان! کدام یک از شما میتوانید تخت او راه پیش من حاضر آورد، قبل از آنکه نزد من بیایند وتسلیم شوند (تابدین وسیله باقدرت شگرفی رویاروی گردند ودعوت مارا بپذیرند)».

برخی از مفسران می نویسند: سلیمان علیه السلام می خواست تا تخت بلقیس را بدون فرستادن لشکر و سپاهی بیاورد تا به وی قدرت خویش را که از نزد الله متعال است بنمایاند و آن را برهانی بر نبوت خویش قرار دهد.

امام بیضاوی دراین مورد مینویسد: سلیمان علیه السلام میخواست بعضی از عجایب را به او نشان بدهد که خدا اختصاصاً به او عطا کرده وبرقدرت فراوان وصدق نبوتش دلالت داشت. و نیز با ناشناخته کردن تخت او ذهن وزکاوت اورا آزمایش کند وبداند آیا آنرا باز میشناسد یا خیر؟(تفسیر بیضاوی ۸۳/۲).

قَالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ﴿۳۹﴾

عفریتی (تنومندی) از جن گفت: من آن را پیش از آنکه از مجلس خود برخیزی برای تو می آورم و بر این [کار] سخت توانا و مورد اعتمادم.(۳۹)

«**عِفْرِيتٌ**»: از جمله نیرومندترین وقوی هیکل ترین جنّیان بشمار می رود. (ملاحظه شود سورۀای سبأ / ۱۲، وسورۀ ص / ۳۵).

طوریکه در فوق یاد آور شدیم؛ «عفریتی از جنیان بسیار نیرومند سرکش و زور آور به حضرت سلیمان علیه السلام گفت: من آن را برای تو حاضر می‌آورم پیش از اینکه (مجلس به پایان برسد و) تو از جای برخیزی و من بر آن توانا و امین هستم».

سدی مفسر و تأریخ نویس مشهور جهان اسلام می نویسد: «سلیمان علیه السلام از آغاز روز تا هنگام زوال خورشید برای قضاوت و حکومت میان مردم مینشست». «و من بر این کار توانا و امین هستم» (تفسیر انوار القرآن).

من میتوانم باسرعتی زیاد بدون اینکه آسیبی به آن(او) برسانم،آن(او) را نزد تو بیاورم. ولی سلیمان علیه السلام میخواست این کار خیلی سریع‌تر انجام گیرد.

ابن عباس(رض) در تفسیر خویش می نویسد: «یعنی من بر حمل کردن و برداشتن تخت بلقیس، توانا و بر آنچه که در آن از جواهر و غیره وجود دارد، امین و مورد اعتماد هستم».

(در این هنگام) یکی دیگر که علم و قدرتش بیش‌تر بود برخاست و گفت: **قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ ﴿۴۰﴾**

(اما) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت گفت: من آن را پیش از چشم بر هم زدنت نزد تو می‌آورم. و هنگامی که (سلیمان) آنرا نزد خود مستقر دید گفت این از فضل پروردگار من است تا مرا آزمایش کند،که آیا شکر می‌گزارم یا ناشکری می‌کنم؟ و هر کس شکر گزارد تنها به سود خود شکر می‌ورزد، و هر کس کفران (نعمت) کند، پس بدون شک پروردگارم بی‌نیاز کریم است.(۴۰)

«**قَالَ الَّذِي عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ**»: مراد کسی است که مرد خدا بوده و دانش فراوان و عمیقی از کتاب الله را نصیب بود. برخی از مفسران نام این شخص محترم را آصف ابن برخیا معرفی می دارند.

آصف بن برخیا از بنی اسرائیل بود، که در حکومت سلیمان علیه السلام بحیث وزیر ایفای وظیفه می کرد. و اسم اعظم الهی را می‌دانست، اسم اعظمی که هرگاه حق تعالی به آن مورد درخواست قرار گیرد، اجابت می‌کند.

ابن‌کثیر از زهری نقل میکند که آصف بن برخیاگفت: «**یا إلهنا وإله کل شيء إلهاً واحداً لا إله إلا أنت ائتني بعرشها**». «ای خدای ما و خدای همه چیز، خدای یگانه‌ای‌که هیچ معبودی جز تو نیست، تخت او را نزد من بیاور».

پس در دم تخت بلقیس رو به روی وی حاضر آورده شد.

به قولی: مراد از «کسی که نزدش از کتاب الهی دانشی بود» خود سلیمان علیه السلام است. به هر حال، این عالم به کتاب الهی گفت: «من آن را پیش از

آنکه چشم خود را برهم زنی نزدت می‌آورم» گویی سلیمان علیه السلام سخن عفریت را در آوردن تخت بلقیس قبل از برخاستن از جایش، دیر شمرد و خواستار آوردن آن در زمانی سریعتر از آن شد لذا آصف، یا خود سلیمان علیه السلام برای کوچک شمردن و تحقیر توانایی عفریت گفت: من قبل از آنکه چشمت را برهم زنی، آن را به‌نزدت می‌آورم. معنای «طرف» گشودن پلک‌ها برای نگریستن ومراد از «یرتد»، به‌هم‌آوردن دوباره پلکهاست چنانکه به دوست خود میگویی: این کار را باید در یک چشم به هم زدن انجام دهی. سلیمان علیه السلام به آصف اجازه داد که تخت را حاضر گرداند آن‌گاه آصف دعا کرد وتخت حاضر آورده شد و چون سلیمان علیه السلام تخت را نزد خویش حاضر دید «گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا شکر میگزارم یا اینکه کفران می‌کنم» آیا حق تعالی را در برابر این نعمت‌ها شکر میگزارم و به فضل و نعمت وی اعتراف می نمایم، یا این که او را ناسپاسی می‌کنم و شکر نعمت وی را فرو می‌گذارم «و هرکس شکر ورزد، جز این نیست که به سود خویش شکر می‌ورزد» زیرا شکر، سبب حفظ نعمت موجود وصید نعمت مفقود است «وهرکس کفران کند، بداند که پروردگارم بی‌نیاز» است از شکرگزاری وی «کریم است» و بخشنده؛ با نعمت دادن به ناسپاسان. (تفسیر انوار القرآن).

تخت پادشاهی بلقیس در نزد سلیمان:

بعد از اینکه هدایای ملکه بلقیس به سویش بازگردانده شد، ملکه بلقیس به همراه کاروانی تشریفاتی متشکل از بزرگان و سرداران مملکت سبأ را ترک کرده و به راه افتادند. به راستی (بلقیس) صلح و سلامت را برای سرزمین و ملتش می‌خواست و به سوی مملکت سلیمان علیه السلام در بیت‌المقدس رفت و دوستی خود را نسبت به حضرت سلیمان اعلام کرد. (این در حالی بود که) نمی‌دانست برسرتخت پادشاهی‌اش چه آمده است.

هنگامی که آنان هنوز در راه بودند و خبر آمدن آنها به حضرت سلیمان علیه السلام رسید، سلیمان علیه السلام هدایت فرمود که قبل از رسیدن کاروان تشریفاتی آنان و ورودشان به نزد حضرت سلیمان علیه السلام تخت اش اورده شود، تخت ملکه بلقیس بنابر هدایت حضرت سلیمان آورده شد.

تخت ملکه بلقیس را کی آورد؟

چون نص صریحی در این باره وارد نشده است، لذا مفسرین در مورد آن شخص و مراد از «علم کتاب» اختلاف نظر دارند، حتی برخی از مفسرین به روایات بنی اسرائیلی (روایات منقول از علمای اهل کتاب) استناد جسته اند.

سید قطب مفسر تفسیر «فی ظلال القرآن» مینویسد: «نام این شخص واسم کتابی که علم ودانشی از آن فراگرفته است، گفته نمیشود. تنها چنین میفهمیم که همچون کسی مرد مؤمنی است وبا خدادرتماس وپیوند است. برخی از مفسّران دنبالۀ این فرموده به این فرموده الله «**عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ**» (آیۀ ۴۰: نمل) استناد فرموده میفرمایند: کسی که علم و دانشی از کتاب داشت.

یکی میگوید: این کتاب تورات است. دیگری میگوید: آن شخص از اسم اعظم خدا آگاه بوده است. وآن دیگر چیزی جدای از این وازآن میگوید، و آن را که خبرشد خبری بازنیامد! امّا درآنچیزهائی که گفته‌اند تفسیری و تعلیلی نیست که دل از آن بیاساید و یقین بخشد و یقین نماید. برخی از مفسّران گفته اند که این شخص خود سلیمان علیه السّلام بوده است. ولی ما معتقدیم که شخص دیگری بوده است.

چون اگر آن شخص خود سلیمان بود روند قرآنی نام او رامی‌برد، و آنرا پنهان نمی‌کرد، در حالی که داستان دربارۀ او است. اصلاً علّتی برای پنهان کردن نام او در این موقعیت شگفت و زیبا در میان نیست. برخی دیگر از

مفسّران گفته‌اند، نام این شخص آصف ابن برخیا بوده است.... اینان نیز بر این گفته دلیلی (صریح از کتاب و سنت) در دست ندارند».

به همه حال طوریکه گفته شد: آن شخص در یک چشم به هم زدن تخت بلقیس را نزد سرای سلیمان علیه السلام آورد نه خود بلقیس بلکه او خود همراهانش بعدها نزد سلیمان علیه السلام می روند؛ اما باید متوجه این قضیه بود که لفظ "آصف بن برخیا" در احادیث صحیح نبوی هم وارد نشده و معلومات بیشتر بر اساس روایات اسرائیلیات است و لذا نمی توان زیاد به این گونه روایات استدلال نمود. بنابر این حتی در کتب اسلامی نیز نمی توان بصورت قطع و یقین در مورد این شخص و احوال او مطالب را بدست آورد.

علامه عبدالرحمن سعدی در مورد آن شخص میگوید: «او مرد عالم و صالحی نزد سلیمان بود، که وی [اسم أعظم] خداوند را می دانست؛ همان اسم که هرگاه خداوند با آن خوانده شود، جواب میدهد، وهرگاه با آن از او چیزی خواسته شود، می دهد.»

بهرحال هدف از این آیه مبارکه دانستن نام آن شخص و اینکه بر چه کتابی علم داشته، نبوده، بلکه یکی از اهداف آیه نتیجه ماجرا است که در انتهای آیه ذکر شده است. بنابراین بر ما لازم نیست که بدنبال اسم ها بگردیم، بلکه باید از داستان عبرت بگیریم و این همان تکلیفی است که بر دوش ما نهاده شده..

ولی اگر با زهم قصد دارید معلومات بیشتری در این زمینه بدست آورید لطفاً به کتابهای تفسیر قرآن مراجعه کنید.

قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرْ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ ﴿۴۱﴾

(سلیمان) گفت: تختش را [با تغییر دادن در زینت و آرایش] برایش ناشناس و دگرگون سازید، تا ببینیم که آیا [به شناخت آن] پی می برد یا از آنانی میشود که راهیاب نمی گردند؟ (۴۱)

بدین ترتیب حضرت سلیمان علیه السلام می خواست با ایجاد تغییرات در تخت اش برایش ناشناس گردانید تا با این کار، بلقیس را از نظر فراست عقلی بیازماید در میزان هوش و ذکاوتش بنگرد که آیا به شناخت آن پی میبرد یا از کسانی است که پی نمی برند؟

ملکه بلقیس وارد بارگاه و دربار حضرت سلیمان شد و بعد از این که در مجلس همچون پادشاهان نشست به او گفتند:

فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكِ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ﴿۴۲﴾

پس زمانی که[ملکه سبا]آمد، گفتند: آیا تخت تواین چنین است؟.گفت: گویا این همان است. وما پیش ازاین هم آگاه بودیم واسلام آورده بودیم.(۴۲)

عکرمه می گوید: «بلقیس زنی حکیم و فرزانه بود پس با خود گفت: اگر بگویم؛ این همان تخت من است، میترسم که دروغگو شوم و اگر بگویم نه! این تخت من نیست، باز هم بیم آن است که دروغگو شوم لذا راهی میانه را که برای هر دو معنی محمل داشت، در پیش گرفت و گفت: «**قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ**» بسیار شبیه آن است و به آن نزدیک است. نگفت: خود آن است. ابن کثیر گفته است: این نشان دهنده‌ی ضریب هوشی بالای او است. (ابن کثیر ۶۷۳/۲).

وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ﴿۴۳﴾

چیزی را که [ملکه سبا] به غیر از الله پرستش میکرد، او را (از عبادت الله) باز داشته بود، چون او از جمله قوم کافر بود.(۴۳)

سلیمان از جایگاهش برخاست و به تعقیب او بلقیس نیز جای خویش برخاست، سپس حاضران در مجلس نیزبه دنبال آنان برخاسته و مهمانان به سوی سالن های داخلی قصر که از شیشه صاف ساخته شده بود به راه افتادند.

آنجا مکانی بسیار وسیع بود که سقف آن به وسیله‌ی ورق و با تکیه بر ستون‌های زیبا پوشیده شده بود.

سلیمان علیه السلام کمی درنگ کرد، تا بلقیس را جلو بیندازد. دراین هنگام که بلقیس خواست بر روی صفحه بلور قدم بگزارد، ساق پاهای خود را برهنه کرد. چون او تصویر پای کاروانیان و همراهان خود و همچنین تصویر ستون‌های قصر را بر سطح بلور قصر مشاهده کرد و فکر کرد که آنجا روی زمین حوضی پر از آب صاف وگوارا است. سلیمان علیه السلام در همین اثنا تبسمی کرد و گفت:

قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴿۴۴﴾

به او (بلقیس) گفته شد: به حیاط قصر داخل شو، هنگامی که آن را دید گمان کرد که حوض است، و دامن را از ساق هایش برکشید. (سلیمان) گفت: این قصری صاف و ساده از آبگینه هاست. [ملکه سبا] گفت: پروردگارا! من به خود ظلم کردم و اکنون همرای سلیمان تسلیم پروردگار جهانیان شدم.(۴۴)

دیدن تخت دگرگون شده بلقیس فقط برای ایمان آوردن وی کافی نبود زیرا او به پرستش آفتاب سخت تعلق خاطر داشت بدین جهت سلیمان علیه السلام او را در وضعیت روانی دیگری قرار داد: «به آن زن گفته شد: به صرح وارد شو» صرح: کاخ پادشاهی است.

ابن قتیبه میگوید: صرح تخته‌هایی بود که برای بلقیس از آبگینه سپید ساختند و در زیر آن آب و ماهی را روان کردند «و چون آن را دید، پنداشت که برکه آبی است» لجه: آب بسیار است «و» بدین جهت «از ساق هایش لباس را

بالا زد» تا به پندار خود به آب فرو رود و وقتی او چنین کرد: «گفت» سلیمان «این قصری صاف و صیقلی از آبگینه هاست» و آب نیست. ممرد: تراشیده، صیقل داده شده و بالا بلند. در اینجا بود که بلقیس به حق اذعان کرد و تسلیم شد: «گفت: پروردگارا! من بر خود ستم کردم» با پرستش غیر تو «و اینک با سلیمان» در گردن نهادن به دین حق «در برابر خدا پروردگار عالمیان، تسلیم شدم».(تفسیر انوار القرآن).

خوانندگان گرامی!

بلقیس از دم و دستگاه حضرت سلیمان علیه السلام شگفت‌زده شد و سلطنت وقدرت مادی ومعنوی خودرا در برابر فرمان‌روایی و توانایی و دارایی سلیمان، ناچیز دید وگفت: (هم اینک پشیمانم) وبا سلیمان خویشتن را تسلیم پروردگار جهانیان می‌دارم (و به پیغمبری او اقرار مینمایم و تو را به یگانگی میستایم)».

ابن کثیر گفته است: خلاصه‌ی مطلب اینکه سلیمان برای ملکه کاخی باشکوه و بزرگ از شیشه ساخت تا عظمت سلطنت و قدرت اش را نشان دهد، وقتی بلقیس عظمت وشکوهی که خدا به سلیمان داده بود، مشاهده کرد و در باره‌ی آن به دقت فکر کرد، تسلیم فرمان خدا شد و دریافت که سلیمان پیامبری است بزرگ، و پادشاهی است مقتدر، وخود را تسلیم امر خدای عزوجل کرد. (مختصر ابن کثیر ۶۷۴/۲).

این صحنه از صحنه‌های جدال میان ایمان و کفر، عبرتی است برای کسانی که بر خود ستم کرده‌اند، تا بدانند که در نهایت پیروزی از آن افراد با ایمانی است که تسلیم فرمان های پروردگار جهانیان می باشند. (تفصیل موضوع را میتوان در رساله: قصه های قرآنی، استاد محمد علی قطب، (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری) مطالعه فرماید.

از داستان بلقیس چنین بر می‌آید که او در میان ملتی فرمانروایی میکرد که دارای مدنیتی ریشه‌دار و بزرگ بودند پس سلیمان علیه السلام با نشان دادن مدنیتی ریشه‌دارتر و بزرگتربه وی، او را متحیر و حیران کرد، هم از این روی بود که بلقیس گردن نهاد و تسلیم شد. البته این امر به ما می‌آموزد که مدنیت راستین اسلامی آنچنان مدنیت پرهیمنه و با ابهتی است که تمدنهای دیگر را از نظر روانی منفعل و فرومانده گرداند.

ابن ابی شیبه و ابن ابی حاتم از ابن عباس(رض) در روایتی طولانی نقل کرده‌اند که فرمود: «سلیمان علیه السلام بعد از آن با بلقیس ازدواج کرد». اما ابن‌کثیر این روایت را جدا منکر دانسته و استناد آن را به ابن عباس(رض) رد کرده است. قول راجح نیز این است که ازدواج سلیمان علیه السلام با بلقیس، از اخبار اهل کتاب می باشد که نه تصدیق میشود و نه تکذیب.

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه قصه ی موسی و داود و سلیمان علیهم السلام از پیامبران بنی اسرائیل بیان یافت، اکنون بحث از قوم ثمود عرب تبار است، تا مردم قریش دریابند که پیشینیان مشرک وبت پرست بیراهه رفتند وزیانبار شدند ودیگر این که میان پیامبران عرب وغیر عرب درپیام رسانی آسمانی و دعوت به توحید و دوری از شرک فرقی نیست.

بناءً در آیات (۴۵ الی ۵۳) قصه ی صالح علیه السلام و قومش مورد بحث قرار میگیرد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ﴿۴۵﴾

و همانا ما به قوم ثمود برادرشان صالح را به رسالت فرستادیم که الله یکتا را پرستید، پس قوم بر دو فرقه شدند (یک فرقه مؤمن و دیگر کافر) و با هم به مخاصمه و جدال می پرداختند.(۴۵)

قبل از همه باید گفت که: هدف از داستان های قرآنی عبارت است از:
۱- تفکر
۲- عبرت گرفتن
۳- جلوگیری از انحراف قصه ها
۴- بر طرف کردن اختلافات
۵- آگاه کردن مردم از سنت های الهی در مقابل کارهای نیک و بد. بعد از اینکه در این سوره مبارکه الله داستان موسی علیه السلام را بیان داشت به تعقیب داستان و قصه داود و سلیمان علیهم السلام را به بیان گرفت و اینک در این آیات به داستان «صالح» و «لوط» علیهم السلام را بیان می دارد.
ثمود: نام قوم صالح علیه السّلام است که قصه آن در سوره شعراء و سوره‌های دیگر بیان یافت. قوم ثمود بت پرست بودند و به خدای یکتا ایمان نداشتند.
خداوند حضرت صالح را در میان ایشان مبعوث کرد، نعمت‌های خدا را به یاد آنها آورد راه سعادت و هدایت را به آنها نشان داد. به ایشان گوشزد کرد که خلفاء و جانشینان قوم عاد در روی زمین هستند. آن‌ها را به تقوا امر فرمود و از عبادت بتان باز داشت، اما آنها به دعوت او کمترین اعتنایی نکردند و در گمراهی و بت پرستی بیشتر غرق شدند.
از آنجائیکه سرلوحه دعوت أنبیاء را توحید تشکیل میدهد. حضرت صالح علیه السلام پیام توحید رابر ایشان آورد، قومش به دو دسته تقسیم شدند؛ دسته‌ای مؤمن و دسته دیگر کافر. و هر یک هم با دسته دیگر بر سر دین و آیین خویش به مخاصمه و مبارزه پرداختند. نزاع میان حقّ وباطل دائمی است. انتظار نداشته باشید همه‌ی مردم منطق شما را بپذیرند.
برخی از مفسران می نویسند که: دشمنی، خصومت و ستیزه میان دو گروه، در باره صالح علیه السلام بود که آیا او پیامبر مرسل است یا خیر؟

مجاهد میفرماید: دو گروه مؤمن و کافر نزاعشان عبارت است از: اختلافشان در دین. و با حمل بر معنی، **يَخْتَصِمُونَ** به صورت جمع آمده است. (تفسیر صفوات التفاسیر صابونی).

قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴿۴۶﴾

(صالح) گفت: ای قوم من! چرا بدی (عذاب) را پیش از نیکی (رحمت) به شتاب می طلبید؟ چرا از الله درخواست آمرزش نمی کنید تا مورد رحمت قرار گیرید؟ (۴۶)

«**السَّيِّئَةِ**»: بدی. مراد عذاب خدا است. چرا که قوم صالح میگفتند: ای صالح! اگر راست میگوئی که تو پیغمبری وعذاب خدا درکمین گنهکاران است، آنچه را که ما را از آن بیم می دهی بر سر ما بیاور (اعراف / ۷۷).

«ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

مفسران می نویسند: کافران از بس که منکر بودند به صالح علیه السلام می‌گفتند: عذاب خدا را بر ما بیاور، صالح در مقابل گفت: چرا قبل از نزول عذاب از خدا طلب بخشودگی نمی‌کنید؟ چرا که درخواست تعجیل خیر از درخواست تعجیل شر بهتر است! (تفسیر صفوۀ التفاسیر).

حضرت صالح علیه السلام، مردم را از عذاب الهی میترسانید و به آنان هشدار میداد، ولی آنان میگفتند: «**وَ قالُوا يا صالِحُ ائْتِنا بِما تَعِدُنا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴿۷۷﴾**» (سوره اعراف)

(وگفتند: ای صالح! اگر از فرستادگان خدایی، پس عذابی را که وعده میدهی برای ما بیاور.) در این آیه، صالح علیه السلام میگوید: چرا شما به جای خیر، سراغ شر را می‌گیرید؟ همان گونه که کفّار از حضرت هود علیه السلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز تعجیل در عقوبت را می‌خواستند.

قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ ﴿۴۷﴾
گفتند: ما به تو و به کسانی که با تو هستند، فال بد گرفته‌ایم. (صالح) گفت: فال بد (و نیک) نزد الله است (و همه مقدراتتان به قدرت او تعیین می‌گردد) شما گروهی هستید که مورد آزمایش قرار گرفته اید.(۴۷)

متهم ساختن أنبیاء علیهم السلام به فال بد:

کلمه‌ی «تطیر» از «طیر» به معنای پرنده است. «تطیر» یعنی فال نیک و یا بدگرفتن از حرکات پرندگان زیرا که این کار منافی با توحید بوده و شرک است. یااصلاً پرنده‌ای درکار نباشد بلکه ازبعضی حوادث و حرکات، استدلال بکند که فلان کارم در آینده موفقیت آمیز و یا خلاف آن خواهد بود.
تَطَیر یکی از صفات مشرکین و دشمنان رسول الله صلی الله علیه وسلم بوده. از اینرو عملی زشت وقبیح است. پیروان راستین پیامبران، هرخیر وشر رااز جانب خدا وبرحسب قضا وقدر، وگاهی هم آنرانتیجه اعمال نیک و بدخود میدانند.
مردم عرب هنگام سفر، پرنده‌ای را رها میکردندکه اگر به سمت راست میپرید (این کار را به فال نیک میگرفتند و) سفر میکردند و اگرآن پرنده به سمت چپ می‌پرید (فال آنرابد می گذرفتند و) حتی در زیاتر موارد سفر خویش را کنسل هم می‌کردند. (تفسیر کشّاف).
قابل یاد آوری است که: مبحث فال بد بستن به انبیا، سابقه طولانی دارد، در قرآن عظیم الشأن این مبحث مکرّر تذکر رفته است از جمله: فرعونیان بدبختی‌ها که بدان مواجه شدند آنرا به موسی علیه السلام نسبت می دادند: طوریکه در (آیه ۱۳۱ سورۀ اعراف) آمده است: «**فَإِذا جاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قالُوا لَنا هذِهِ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسى وَ مَنْ مَعَهُ أَلا إِنَّما طائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ﴿۱۳۱﴾**» (پس وقتی نیکیی به آنها دست می داد

میگفتند: سزاوار ماست وچون بدیی به آنها می رسید، به موسی و همراهانش بد فالی می گرفتند. آگاه باشید که بدفالی (خوشبختی و بدبختی) آنها نزد الله است، لیکن بیشترین شان نمی دانند.)

دیده می شود که: ر فاه و کامیابی برای فرعونیان امری شناخته شده و عادّی بود، ولی زمانیکه به تلخی وسختی مواجه می شدند این امر برای آنان ناشناخته و نا باورکننده بود. اکثر فرعونیان به جای آنکه به اثر قحطی و هشدارهای الهی بیدار شوند وبه خود ایند وتوبه نمایند، به تحلیل غلط پرداختند و آن را به حضرت موسی علیه السلام نسبت میدادند.

همچنان به حضرت عیسی علیه السلام می گفتند: «**قالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذابٌ أَلِيمٌ﴿١٨﴾**» (آیه ۱۸ سوره یس) (کفّار به أنبیاء) گفتند: ما (حضور) شما را به فال بد گرفته‌ایم (وجود شما شوم است و مایه‌ی بدبختی ما) و اگر از حرفتان دست بر ندارید قطعاً شما را طرد خواهیم کرد و از طرف ما عذاب دردناکی به شما خواهد رسی.

همچنان به حضرت صالح علیه السلام گفتند: «**قالُوا اطَّيَّرْنا بِكَ وَ بِمَنْ مَعَكَ قالَ طائِرُكُمْ عِنْدَ اللّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ﴿٤٨﴾**»(مردم به صالح) گفتند: ما تو وهمراهانت را به فال بد گرفته (وقحطی موجود به خاطر وجود شماست.

صالح) گفت: فال (وسرنوشت نیک وبد) شما نزد خداست، بلکه شما گروهی هستید که مورد آزمایش قرار گرفته‌اید.).

خوانندگان گرامی!

بنابراین قاعدۀ کلی نقض نشده است و آن اینست که؛ هیچ چیز دارای خیر و شر نیست جز به اِذن الله تعالی، و هرگونه طیره یا بدشگونی، بدقدمی شرک است و حرام میباشد و زن یا اسب یا منزل در ذات خود شوم نیستند بلکه

همانطور که گفته شد منظور از بدشگونی، در آنها به سبب زیانی بود که الله تعالی در بعضی از آنها نهاده بطوری که منفعت زیادی به غیر خود نمیرسانند. والله اعلم

و بر همین اساس امام ابن قیم رحمه الله میفرماید: «هرکسی که معتقد باشد به اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم شوم و طیره را به شیئی از أشیاء نسبت داده اند بگونه ایکه آن شیء در ذات خود (در ضرر رساندن یا نفع رساندن) مؤثر است، پس براستی که بزرگترین اِفتراء را بر الله و رسولش بسته است و در گمراهی بسیار دوری بسر می برد» (مفتاح دار السعادۀ ۲۵۸/۲).

برخورد با أنبیاء، یک آزمایش الهی است:

ازآیۀ مبارکه بر میآید که: فال گرفتن خوب وبد، در طول تأریخ بشری وجود داشته وبه اصطلاح فال گرفتن سابقه طولانی دارد.

فال گرفتن و اعتقاد به آن از جمله مسائل خرافی و باطلی است که دین مقدس اسلام آنرا تایید نمی کند بلکه با آن مبارزه میکند و اعتقاد به فال یا فال گرفتن منافی با توحید است.

مسلم در صحیح خود از یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت میکند که فرمود: «**مَنْ أَتَي عَرَّافًا فَسَأَلَهُ عَنْ شَيءٍ لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ أَرْبَعِينَ لَيلَةً**»: (هرکس نزد فال گیری برود و از او درباره‌ی چیزی سوال کند، نماز چهل شب او قبول نمی شود). (مسلم ش/۲۲۳۰ ودرآن به جای چهل روز، چهل شب آمده است.).

عمران بن حصین رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «**لَيسَ مِنَّا مَنْ تَطَيرَ أَوْ تُطِيرَ لَهُ أَوْ تَكَهَّنَ، أَوْ تُكِهِّنَ لَهُ، أَوْ سَحَرَ أَوْ سُحِرَ لَهُ. وَمَنْ أَتَي كَاهِنًا فَصَدَّقَهُ بِمَا يقُولُ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَي مُحَمَّدٍ**»:

(هر کس فال بگیرد و یا برایش فال گرفته شود، یا افسونگری کند و یا برایش افسون‌گری شود یا جادو کند یا برایش جادوگری شود. وهرکس به نزد کاهنی برود واورا در آنچه میگوید: و به یقین به‌آن چه بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده کافر شده است). بزار ۹/۵۲ به روایت عمران بن حصین.

پناه بردن به فال سحر وجادو توسط کسانی به عمل می آید که: به الله متعال و حکمت الهی ایمان نداشته باشد، دست به خرافات زده وبه خرافات پناه میبرد.

واقعاً هم در یک نظامی که علم و ادب و منطق و وحی الهی، حاکم نباشد، چهره هایی که مایه‌ی برکت هستند مایه‌ی بدبختی معرّفی میشوند. تلخی‌ها و ناگواری‌ها، هر یک دلایل حکیمانه‌ای دارد که خداوند قرار داده است. وباید بدانیم که: حضور أنبیاء، به معنای محو مشکلات طبیعی و روزمره نیست. و نباید فراموش کنیم که: برخورد با أنبیاء، یک آزمایش الهی است.

وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ﴿۴۸﴾

ودرآن شهر نه گروه بودندکه درزمین فساد میکردند و اصلاح گر نبودند.(۴۸)

«**رَهْطٍ**» به دسته‌ای گفته می شودکه میانشان رابطه‌ی گرمی باشد. (التحقیق فی کلمات القرآن.)

صالح علیه السلام در شهر بنام «حجر» که در شمال غرب جزیره العرب موقعیت دارد زندگی بسر می برد. در این شهر نُه گروه هم زندگی می کردند. مفسیر مشهور جهان اسلام ضحاک میفرماید که: آن نه نفر بزرگان شهر بودند. این نُه نفر از جمله انسان های بی نهایت شریر به شمار میرفتند، که با ظلم وستم وارتکاب بدی ها و جرایم، و فساد در زمین مشغول بودند، این نه نفر مطابق تعریف قرآن «**يفْسِدُونَ فِي اَلْأَرْضِ وَ لا يصْلِحُونَ**» کارشان فساد بود و به هر وسیله‌ای مردم را آزار می دادند.

ابن عباس(رض) گفته است: همین افرادی بودند که شتر را بقتل رسانیدند.

قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ﴿۴۹﴾

آنها گفتند: بیائید قسم بخورید(عهد ببندید) که بر صالح و خانواده‌اش شبخون میزنیم و آنها را به قتل میرسانیم، باز به ولی دم او میگوییم: ما هرگز از هلاکت خانواده او خبر نداشتیم و در این گفتار خود صادق هستیم.(۴۹)

طوریکه یاد آور شدیم: این نُه نفر در بین خود به مشوره پرداختند، ودر ضمن به همدیگر قسم هم یاد کردند که: حتماً به صالح علیه السلام و خانواده‌اش شبخون می زنیم و همه را میکشیم، «**ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيهِ مٰا شَهِدْنٰا مَهْلِکَ أَهْلِهِ**» سپس به ولیّ او میگوییم: ما در قتل آن هیچ نقشی نداشتیم و در آن دخیل نبودیم و قاتل صالح و خانواده‌اش را نمی‌شناسیم.

ابن عباس(رض) در این مورد میفرماید که آنان در نهایت به منزل صالح علیه السلام هجوم آوردند، و شمشیر ها را کشیدند، اما فرشتگان آنها را سنگباران کرده و به قتل رساندند. (زاد المسیر ۱۸۲/۶).

دراین آیۀ مبارکه درس مهمی برای ما مسلمانان نهفته است؛ وآن اینکه: چگونه اشخاص و یا هم گروه های باطل برای تحقق اهداف خویش متحد میشوند، و برای انجام عمل جرمانه خویش قسم هم یاد می کنند.

وَمَكَرُوا مَكْرًا وَمَكَرْنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴿۵۰﴾

آنها نقشه مهمی کشیدند و ما هم (برای هلاکت آنها و نجات صالح) تدبیر نمودیم، در حالیکه آنها خبر نداشتند.(۵۰)

مجازات الهی، با جُرم انسان متناسب است:

«**مَکَرُوا**»: نقشه کشیدند. توطئه کردند. به چاره‌جوئی پرداختند (ملاحظه شود سوره های: آل‌عمران / ۵۴، انفال / ۳۰).

به یاد داشته باشید که پروردگار با عظمت ما تدبیر مردم را می داند، ولی با تأسف مردم از تدبیر الله متعالی نا خبر هستند. یکی از نمونه‌های مکر الهی، همان مهلت و نعمت دادن به گناهکاران است، تا آنان سرگرم آن شوند و همین که پیمانه‌ی آنان پر شد، ناگهان به قهر الهی گرفتار میشوند.

برای کشتن صالح علیه السلام و خانواده‌اش در تاریکی های شب نیرنگی زدند، ولی حق تعالی پیامبرش صالح علیه السلام ویاران شان را حمایت کرد و آن گروه اشرار را با عذابی علیم وناگهانی غافلگیر ساخت، در حالیکه آنان توقع نزول عذاب الهی را بر خود نداشتند.

ابو حیان گفته است: نیرنگ و حیله‌ی آنها همانا مخفی نگه داشتن قتل صالح علیه السلام بود و مکر خداوند متعال عبارت بود از این که آنها را به شیوه‌ای نابود کرد که خود از آن سر درنیاوردند. (البحر ۸۵/۷).

محمد بن اسحاق در تفسیر این آیه مبارکه می نویسند: «آن نه نفر بعد از آن‌که شتر را کشتند، به یک دیگر گفتند: بیایید صالح علیه السلام را نیز به قتل برسانیم زیرا اگر او در دعوتش راستگو باشد، قبل از خود به هلاکتش رسانیده‌ایم و اگر هم در دعوتش دروغگو باشد، او را به شترش ملحق کرده‌ایم. پس شب هنگام آمدند تا بر او و خانواده‌اش شبخون زدنند اما فرشتگان آنها را سنگباران کردند. آنگاه اولیای‌شان به صالح علیه السلام گفتند: تو آنان را به قتل رسانیده‌ای! لذا قصد جان وی کردند ولی نزدیکان و خویشان صالح علیه السلام در دفاع از او سلاح گرفتند و به آنان گفتند: به خدا قسم که هرگز اجازه نمی دهیم او را در حالی به قتل برسانید که به شما وعده داده است ظرف مدت سه روز بر شما عذاب فرود می‌آید پس اگر در سخنش صادق باشد، شما دیگر بر قهر پروردگارتان علیه خود نیفزایید واگر

دروغگو باشد، بعد ازسه روز شما دانید و او. همان بود که مهاجمان در آن شب دست از صالح علیه السلام برداشتند و به خانه های خود بازگشتند».

قوم ثمود چگونه به هلاکت رسیدند؟

قرآن عظیم الشأن در مورد هلاکت قوم ثمود تعابیر مختلفی را ببیان گرفته است، از آن جمله میفرماید:

هلاکت این قوم توسط زلزله صورت گرفته است: «**فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دارِهِمْ جاثِمِينَ﴿٧٨﴾**» (اعراف، ۷۸). (ناگهان زمین لرزه شدید آنان را فراگرفت، پس شب را به صبح آوردند، درحالیکه در خانه هایشان به رو افتادند (و مردند).

این آیه، هلاکت قوم ثمود را توسط رجفه وزلزله بیان کرده؛ امّا سوره‌ی فصّلت آیه ۱۷ و سوره‌ی ذاریات آیه‌ی ۴۴، آن را توسط صاعقه دانسته است. «**فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ**» بنابر این شاید دو جزا (صاعقه و زلزله) در یک لحظه وتوأم بوده است. وشاید مراد از رجفه، لرزش براندام باشد که برخاسته از ترس و وحشت است، نه از تاثیر زلزله.).

هلاکت این قوم توسط صاعقه طوریکه فوق یاد آور شدیم. «**فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ**» (ذاریات، ۴۴.).

هلاکت این قوم توسط صیحه: «**وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيارِهِمْ جاثِمِينَ﴿٦٧﴾**» (هود، ۶۷.) (و ستمگران را صیحه‌ای (آسمانی) فرا گرفت، پس در خانه‌هایشان به روی در افتادند (و مردند).

صیاح (مصدر صَیَحَ) یعنی صدا، صدای شدید. صیحه در اصل به معنای صدایی است که از شکستن چوب یا پاره شدن پارچه حاصل شود. این کلمه به عذاب نیز معنا شده است. (لسان عرب، و مفردات راغب اصفهانی)

در ضمن قابل یاد آوری است که: هیچ مانعی وجود ندارد که هر سه عذاب، در یک زمان بالای قوم ثمود واقع شده باشد.

فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ﴿۵۱﴾

پس بنگر سرانجام توطئه آنها چه شد؟ که ما آنان و قومشان را همگی درهم کوبیدیم و هلاک کردیم.(۵۱).

پیروی از مفسدان، عقوبت و باز پرس دارد:

در آیۀ مبارکه ملاحظه نمودیم که: آماده باش دشمنان برای ارتکاب جنایت، سبب قهر الهی است، گرچه آنان به اهداف پلید خود نرسیدند. (دشمنان، هم قسم شدند تا پیامبر را بکشند و برای قتلش درکمین هم نشستند، ولی موافق به قتل آن نشدند، لکن نتیجه خودشان به هلاکت رسیدند). «در این هیچ جای شکی نیست که: سنّت الهی بر پیروزی حقّ بر باطل بنا نهاده شده است.

در آیۀ مبارکه ملاحظه نمودیم که: برسر این گروه چه آمد و به چه سر نوشتی گرفتار شدند، و این خود درس عبرت ناکی است، که نتیجه وثمرۀ عمل بد انسان را به کجا می کشاند، وچگونه الله متعال همگی آنان را نابود و ریشه کن ساخت و حتی یک تن از آنان را نیز باقی نگذاشت.

فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴿۵۲﴾

پس این خانه‌های آنان است که به سبب ظلم‌شان به زمین افتیده است.

بی‌گمان در این (ماجرا) برای مردمی که می دانند، دلیل و نشانه‌ای است(۵۲).

سرنوشت انسان، در گرو اعمال اوست:

عبرت‌ها و نشانه‌ها، به تنهایی کافی نیست؛ بلکه انگیزه‌ی عبرت آموزی در انسان‌ها لازم است. زمانیکه قهرالهی نازل شود، دیگرتر وخشک را نمیبیند، بلکه همه را با هم می سوزاند، بناءً در این حالت حتی اشخاص متّقی از عذاب مستثنی شده نمی تواند واز آن نجات یافته نمی تواند. «**إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ**

يعْلَمُونَ» و قطعاً در این (سزا، عبرت و) نشانه روشنی است برای اهل علم، عبرتی بزرگ است برای کسانیکه از قدرت الهی اطلاعی دارند و از آن پند و عبرت هم نمی‌گیرند.

وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴿۵۳﴾

ماکسانیرا که ایمان آوردند و همواره پرهیزکاری میکردند، نجات دادیم. (۵۳) - آثار ایمان و تقوا، مخصوص آخرت نیست؛ اهل تقوا، در دنیا نیز نتیجه‌ی کار خودرا میبینند. دیده شد که الله متعال پیامبر اش صالح علیه السلام ومؤمنان پرهیزگار را که با صالح علیه السلام بودند و به طاعت اش گرویده و نافرمانی هایش را فرو میگذاشتند از عذابی که بر قوم ثمود نازل شد نجات پیدا کردند. به گفته‌ی آلوسی: ۱۲۰ نفر ازایمان آورندگان که با صالح علیه السلام بودند از عذاب الهی نجات یافتند وباقی۵هزارخانه وار،گرفتار عذاب هلاکت بارشدند. مفسران مینویسند: حضرت صالح علیه السلام بعد از این واقعه مدتی زندگی بسر برد، و در نهایت در منطقه الرمله در سرزمین فلسطین (بنا به مشهورترین اقوال) دار فانی را وداع گفت.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۵۴ الی ۵۵) قصه ی لوط علیه السلام و قومش مورد روشنی قرار گرفته است.

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ﴿۵۴﴾

و لوط را (به یادآور) هنگامی که به قومش گفت: آیا عمل فاحشه را انجام میدهید در حالیکه (قباحت آنرا) می‌دانید؟(۵۴)

قصه و داستان قوم لوط علیه السلام و گناه شنیع وقبیح آنها بصورت کل در قرآن عظیم الشأن در سوره های اعراف، هود، حجر، أنبیاء، نمل، عنکبوت، صافات، ذاریات و قمر بیان گردیده است.

در این سوره‌ها در یافتیم که: چگونه پیامبران و رهبران مصلح جامعه با گناهانِ شایع زمان خود به شدّت مبارزه می کنند.
قباحت لواط برای همه روشن است، وحرامت لواط تنها در شرعیت اسلامی نه بلکه در همه ادیان ممنوع اعلام گردیده بود.
در این آیۀ مبارکه خواندیم که قوم لوط علیه السلام مرتکب چی عمل شنیع لوطات نبود که نشدند،آنان در تجمعات علنی ارتکاب عمل لواط را در برابر چشم یکدیگر انجام می دادند.
أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴿۵۵﴾
آیا شما برای شهوت رانی، به جای زنان به سراغ مردان می‌آئید؟ بلکه شما قومی هستید که (عقوبت این جریمه را) نمی‌دانید.(۵۵).
«**تَأْتُونَ**»: ازمصدر إتیان، به معنی جماع و نزدیکی است.
«**شَهْوَةً**»:آرزومند گشتن. تمایل به جماع. مفعول له، یا حال است.«ترجمه معانی قرآن»

پایان جزء نوزدهم قرآن کریم

خوانندگان گرامی!
در آیات متبرکه (۵۶ الی ۵۸) ادامۀ قصه ی لوط به بیان گرفته میشود:
فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ﴿۵۶﴾
آنها جواب جز این نداشتند که به یکدیگر گفتند: خاندان لوط را از شهر و دیار خود بیرون کنید که اینها مردم پاکدامن (و بیزار از ناپاکی‌ها) هستند.(۵۶)
خصوصیت همیشگی جنایتکاران وگنهکاران در طول تأریخ بشری همین است که فاقد منطق اند، و همیشه در برابر أنبیاء متوسل به زور شده اند.

در ضمن نباید فراموش کرد که: در شرع اسمانی سکوت وچشم پوشی در برابر گناه، ممنوع میباشد، لااقل اگر کدام کاری دیگری که کرده نمی توانیم، این قدر باید کنیم که فضا را بر گناه کارتنگ سازیم. در آیه هیچ جای شکی نیست که مبارزه در نهی از منکر، در بسیاری اوقات تاوان تبعید شدند را نیزهم دربر دارد.

قتاده رضی الله تعالی عنه میفرماید: به خدا قسم آنها عیبی نداشتند که از آنها عیب و ایراد بگیرند جز اینکه میگفتند: آنان از اعمال زشت و قبیح خود را پاک نگه می دارند.

ابن عباس(رض) گفته است: آنها را به مسخره واستهزاء میگرفتند ومیگفتند: خود را از لواط با مردان پاکیزه نگاه می دارند. (تفسیر قرطبی ۲۱۹/۱۳).

یعنی: آنها از مقاربت با مردان طلب پاکیزگی می کنند. ودر زیاتر از موارد این سخن را از روی اِستهزاء و تمسخر بیان می داشتند.

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ﴿۵۷﴾

ما او و خانواده‌اش را نجات دادیم، به جز همسرش که او را از جملهٔ باقیماندگان (در عذاب) مقدر کردیم.(۵۷)

در این هیچ جای شکی نیست که: رهبران الهی، تحت حمایت پروردگار با عظمت هستند، نجات الهی از طریق اسباب طبیعی است. لوط علیه السلام به امر الله متعال از منطقه خارج شد تا نجات پیدا کند جز زنش «**قَدَّرْنٰاهٰا مِنَ اَلْغٰابِرِينَ**» به مقتضای قضا و تقدیر خود او را جزو نابودشدگان و ماندگاران در عذاب قرار دادیم. از جمله زن کافرش با هلاک شدگان باقی ماند؛ زیرا او قومش را بر انجام فحشا یاری می کرد.

ابن کثیر می نگارد: «زیرا زن وی به افعال قومش راضی بود و آنان را از وجود میهمانان لوط علیه السلام آگاه می کرد».

طوریکه دیده شود که: وابستگی، عامل نجات انسان از غضب الهیشده نمیتواند، بلکه نجات از غضب الهی همانا شایستگی لازم است.

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ﴿۵۸﴾

و برسر آنها بارانی [از سجیل] باراندیم، پس چه بد است باران بیم داده شدگان.(۵۸).

واضح است که: مقدرات الهی، به عملکرد خود انسان بستگی دارد. آنعده از اشخاصیکه با لواط تولید نسل را قطع میکنند، با سنگباران شدن، نسل خودشان قطع و از دست میدهند. تغییر مسیر ازدواج، به هم جنس بازی، و تغییر قانون خلقت، سبب تغییر باران رحمت به باران عذاب میشود. واقعاً آن باران چه بد بارانی بود؛ زیرا الله متعال قومی را که پیامبرش از عذاب هشدارشان داده بود، بدان نابود گردانید.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکۀ (۵۹ الی ۶۴) بحثی در مورد: شواهدی بر یکتایی و قدرت آفریدگار بعمل آمده است:

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى آللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ﴿۵۹﴾

بگو: حمد مخصوص ستایش برای الله است. و سلام بر آن بندگانش که(آنان را) برگزیده است. آیا خداوند بهتر است یا بت های را که شریک او قرار میدهند؟(۵۹)

زمخشری میفرماید: الله متعال به پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم هدایت فرموده است، تا این آیات را بخواند که بر یگانگی او دلالت دارند و دلایل و براهین گویای قدرت و حکمت او می باشند، و دستور داده است که کلام را با سپاسگزاری از خدا و درود بر پیامبران آغاز کند. در این دستور، آموزشی نیکو مکنون است و آن عبارت است ازسپاس خدا و درود بر پیامبران.

دانشمندان وسخن سرایان و اندرزگویان، این ادب را نسل به نسل به ارث برده و در آغاز هر جلسه‌ی علمی و قبل از هر اندرز و تذکری، خدا را سپاس گفته و بر پیامبرش درود فرستاده اند. (تفسیرکشاف ۲۹۵/۳).

همچنان در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی علیه وسلم چون این آیه را می خواندند، میفرمودند: «**بل الله خير وأبقي وأجل وأكرم**». «بلکه خداوند بهتر، پاینده‌تر، بزرگتر و ارجمندتر است».

أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَإِلَهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ﴿۶۰﴾

یا کیست که آسمانها و زمین را آفریده است و از آسمان برای شما آبی فرو فرستاده است و بدان باغهای خرم رویانده‌ایم در حالی که شما نمی توانستید درختانش را برویانید، آیا درجنب خداوند خدایی هست؟ نه، بلکه در حقیقت آنها گروه کجرو هستند.(۶۰)

«**حَدَآئِق**»: جمع حدیقۀ، باغ هائی که دارای آب کافی بوده و اطراف آن را دیوار کشیده باشند. «**ذَاتَ بَهْجَةٍ**»: زیبا و شادی‌افزا. «**بَهْجَةٍ**»: زیبائی رنگ و حسن ظاهر. «ترجمه معانی قرآن»

أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَإِلَهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴿۶۱﴾

یا کسی که زمین را مستقر و آرام قرار داد، و در میان آن نهرهائی روان ساخت، و برای زمین کوه های ثابت وپا برجا ایجاد کرد، و میان دو دریا مانعی قرار داد (تا با هم مخلوط نشوند، با این حال) آیا معبودی با الله است؟، نه بلکه اکثر آنها نمی‌دانند (و جاهلند).(۶۱).

«**رَوَاسِيَ**»: جمع راسِیۀ، کوه‌های محکم و پابرجا (رعد آیه: ۳، حجر آیه: ۱۹).

«**الْبَحْرَيْنِ**»: دریای شور و دریای شیرین (فرقان آیه: ۵۳، فاطر آیه: ۱۲).

«ترجمۂ معانی قرآن»

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَإِلَهٌ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ﴿۶۲﴾

یا کیست که دعای درمانده را چون بخواندش، اجابت می‌کند، و سختی را دور می‌کند، و شما راجانشین زمین میسازد. آیا معبودی با الله هست؟! شما بسیارکم پند میگیرید.(۶۲).

«**الْمُضْطَرَّ**»: درمانده. ناچارکسی که اضطراری وناچاری اورا گرفته است. این شخصی درصورتیکه آمرزش بخواهد، یامظلوم است چون به بارگاه پروردگار باعظمت دعا کند، همان خدای منان و مهربانی که دعای درمانده راچون به اخلاص تمام صورت گیرد و دین خویش را برایش خالص‌گرداند اجابت میکند.

شرط استجابت دعا، قطع امید از دیگران واخلاص در دعاست. باید گفت که: آنعده اشخاصیکه باسکوت، از الله تعالی حاجتی میخواهند، خداوند از حالشان با خبر است ولی دوست دارد بندگانش حاجت خود را به زبان هم آورند.

دعاء در لغت و اصطلاح:

دعاء در لغت: به معنای خواندن و حاجت خواستن و استمداد است، و گاهی مطلق خواندن از آن منظور است.

در اصطلاح: دعا عبارت است از: خواستن حاجت از الله متعال. یا صدا زدن و مدد خواستن در حل مشکلات خود از الله متعال.

فضیلت دعا:

دعا کردن یکی از بهترین اعمالی است که هم الله متعال در قرآن کریم و هم پیامبرصلی الله علیه وسلم در احادیث شریف تاکید بسیار نموده‌اند. بنابرین دعا

بهترین توشه‌ی روز آخرت و بزرگترین مراد و مقصود مؤمنان و نیکوکاران به شمار می رود، و در عین وقت عبادت مهمی است.

در اجابت دعا عجله بکار نیست:

پیامبراکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**يستجابُ لأَحَدِكُمْ مَا لَمْ يَعْجَلْ، يَقُولُ: دَعَوْتُ فَلَمْ يُستَجَبْ لِي**» (دعاییکی از شما قبول می شود تا وقتی که عجله نکند و نگوید: دعا کردم ولی مستجاب نشد).(متفق علیه.).

درحدیث شریف آمده است: «سه دعا مستجاب است که هیچ شکی در آن نیست: دعای مظلوم، دعای مسافر و دعای پدر در حق فرزندش».

دعای مظلوم:

رسول اکرم صلی الله علیه وسلم وقتی معاذ(رض) رابه یمن فرستاد به او فرمود: «... **وَاتَّقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ اللهِ حِجَابٌ**» (از دعای مظلوم بپرهیز؛ زیرا که بین دعای او و الله حجاب و پرده‌ای نیست). (متفق علیه.).

دعای پدر بر فرزند و دعای مسافر:

به دلیل فرمودۀ پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم: «**ثلاَثُ دَعَوَاتٍ مُسْتَجَابَاتٌ لاَ شَكَّ فِيهِنَّ: دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ، وَدَعْوَةُ الْمُسَافِرِ، وَدَعْوَةُ الْوَالِدِ عَلَى وَلَدِهِ**» (سه دعا بدون شک مورد قبول است: دعای مظلوم دعای مسافر و دعای پدر بر فرزند خود). (سنن امام ابو داود حدیث شماره (۱۵۳۸) و صحیح الجامع از علامه البانی حدیث شماره(۳۰۲۹).

دعای پدر به فرزند و دعای روزه دار:

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم میفرمایند: «**ثَلاَثُ دَعَوَاتٍ لاَ تُرَدُّ: دَعْوَةُ الْوَالِدِ لولده، وَدَعْوَةُ الصَّائِمِ وَدَعْوَةُ الْمُسَافِرِ**» (دعای سه نفر رد نمی‌شود: دعای پدر به فرزندش، دعای روزه دار، و دعای مسافر) (الجامع الصغیر از علامه البانی شماره(۵۳۴۳) و فرمود این حدیث حسن است. صحیح الجامع شماره(۳۰۳۲).

دعای حاکم عادل:

از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم روایت است که فرمودند: «**الإِمَامُ الْعَادِلُ لاَ تُرَدُّ دَعْوته**» (دعای حاکم عادل رد نمیشود). (مسند امام احمد حدیث شماره (۹۷۲۳) تعلیق شعیب الأرنؤوط: حسن.).

همچنین در حدیث شریف به روایت جابر بن سلیم هجیمی(رض) آمده است که فرمود: گفتم؛ یا رسول‌الله! شما به سوی چه چیز دعوت میکنید؟ فرمودند: «به‌سوی خدای یگانه دعوت میکنم، ذاتی‌که اگر بلایی به توبرسد واو را بخوانی، آنرا از تو دور میکند وذاتی که اگر در بیابانی چیزی را گم کنی و او را بخوانی، آنرا به تو برمیگرداند و ذاتی که اگر به تو قحطی و خشکسالی‌ای برسد و او را بخوانی، برای تو می رویاند...».

أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَإِلَهٌ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴿۶۳﴾

یا کسی که شما را در تاریکی های صحراء و دریا هدایت میکند، و کسی که بادها را بشارت دهندگان پیش از نزول رحمتش میفرستد، آیا معبودی دیگر با الله هست؟ الله برتر است از آنچه شریک وی می‌سازند.(۶۳)

أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَإِلَهٌ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴿۶۴﴾

یا کسی که آفرینش را آغاز کرد، و سپس آنرا تجدید می کند، و چه کسی از آسمان و زمین به شما روزی میدهد؟ آیا معبودی با الله هست؟ بگو: دلیل و برهان خود را بیاورید، اگر راست می گویید.(۶۴)

«**يَبْدَأُ**»: می آغازد.

«**الْخَلْقَ**»: آفرینش. «**يَبْدَأُ الْخَلْقَ**»: اشاره به سرآغاز جهان و آفرینش آن از عدم است. شاید هم هدف آفرینش مستمرّ أشیاء و انسان‌ها در همه ازمنه و ادوار جهان باشد (سوره های: قصص / ۶۸، رحمن / ۲۹).

«**يُعِيدُهُ**»: آفرینش را بار دیگر برگشت میدهد. هدف از آن روز قیامت است. شاید هم هدف اعاده مستمرّ حیات و ممات برخی از موجودات وگردش چرخه زندگی در همین جهان با دست قدرت خدای سبحان باشد. از قبیل تبدیل لاشه وگیاه به خاک، وخاک به لاشه و گیاه. (سورۀ: روم / ۱۹). «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل.

مفسرز مخشری می نویسد: چگونه چنین چیزی را به آنها گفته است در حالی که آنها منکر قیامت اند؟ درجواب گفته می شود: با فراهم کردن زمینه‌ی شناخت برای آنان و نیز اقراری که از آنها صادر شد، در واقع عذر و بهانه‌ای برای آنان باقی نمانده است. (کشاف ۲۹۷/۳).

«**وَمَنْ يرْزُقُكُمْ مِنَ اَلسَّمٰاءِ**»: «و چه کسی به شما از آسمان و زمین روزی میدهد» با فرود آوردن باران، رویاندن سبزیجات ثمر و برکت زمین را برایتان میرویاند؟

ابو حیان گفته است: از آنجایی که آفرینش فرزندان آدم، احسان و نیکی است بر آنان و نعمت بدون روزی کامل نمیشود، خداوند متعال فرموده است: **وَ مَنْ يرْزُقُكُمْ مِنَ اَلسَّمٰاءِ**- یعنی چه کسی رزق شما را از آسمان به وسیله‌ی باران میدهد؟ **وَاَلْأَرْضِ** -یعنی چه کسی رزق شما را در زمین میدهد و نباتات فراوانی را برای شما می رویاند؟ (البحر ۹۰/۷).

«**أَ إِلٰهٌ مَعَ اَللّٰهِ**»:آیا در کنار خدا معبودی دیگر قرار دارد که چنان کند؟

«**قُلْ هٰاتُوا بُرْهٰانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ**»: در مورد اینکه گمان مبرید معبود و خدایی دیگر با «اللّه» هست، اگر راست می گویید دلایل و برهان خود را ارائه دهید.

در البحر آمده است: ختم هر استفهام با ماقبلش تناسب دارد. بعد از اینکه خلق عالم علوی و سفلی و نزول نعمت باران را یادآور شد، آن را به «**بَلْ هُمْ قَوْمٌ**

يعْدِلُونَ» ختم کرد؛ یعنی مخلوق را همتای خدا قرار میدهند. و بعد از اینکه زمین را به عنوان قرارگاه و محل جوشش رودخانه ها ذکر کرد و در آن بر کفر و تعقل آنان سخن رفته بود، به وسیله‌ی «**بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يعْلَمُونَ**» آن را ختم کرد. و بعد از اینکه جواب دادن به درمانده را یادآور شد، آن را به (قلیلا ما تذکرون) ختم کرد؛ زیرا وقتی درماندگی از انسان برطرف گردد، چه بسا فراموش می‌کند که درمانده بوده است. و بعد از آنکه هدایت را در تاریکی و ارسال باد مژده‌آور را ذکر کرد و یادآور شد که معبودهای آنان نمی‌توانند راهنمایی کنند و سودی بدهند، آن را به **تَعالَى اَللّهُ عَمّا يشْرِكُونَ** - ختم کرده است. البحر ۹۱/۷.)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۶۵ الی ۶۶) در مورد اینکه: علم غیب را فقط الله متعال میداند، بحث بعمل آمده است.

قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴿۶۵﴾

در آسمان ها و زمین هیچ کس جز خدا غیب نمی داند، و آنان آگاهی ندارند چه زمانی برانگیخته می شوند؟(۶۵)

تنها کسی که از غیب خبر دارد و از آینده خبر میدهد خداوند متعال است.

«**وَ عِندَهُ مفاتحُ الغَيبِ لا يعلَمُها إلا هُوَ**»: (انعام ۵۹). «کلیدهای غیب تنها نزد او است جز او کسی آن را نمی داند».

شیخ عبدالرحمن بن سعدی در تفسیر این آیۀ مبارکه مینویسد: «این آیه یکی از بزرگترین آیاتی است که علم فراگیر الهی را به طور مشروح بیان داشته، و تصریح می کند که علم او همه خفایا و نهانها و امور غیبی را دربرمی گیرد، وهرکس از آفریدگانش را که بخواهد از آن امور غیبی آگاه می سازد. و

بسیاری از امور غیب را از فرشتگان مقرب و پیامبران پنهان داشته، و آنان را بدان آگاه نکرده است، تا چه رسد به اینکه کس دیگری از جهانیان را از آن با خبر نماید.واو به حیوانات و درختان و ریگها و سنگریزه ها و خاکهایی که در بیابانها و صحراها می باشد آگاه است. از آنچه که در دریاها وجود دارد از قبیل حیوانات، معادن، و سایر موجودات زنده ای که آب آنرا فرا گرفته، آگاه است.» (**وَلِلّهِ غَيبُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ**) (نحل ۷۷) یعنی: ونهان وغیب آسمانها و زمین از آن خداست.

یک نکته مهم و آن اینکه اگر پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد مسئله ای خبر داده است به سبب وحی بوده است و او خود نمی دانسته است و آنرا از نزد الله تعالی به واسطه برقراری وحی بدست آورده وآن هم مواردی که الله تعالی اراده نموده و به ایشان خبر داده اند و با قطع وحی دیگر هیچکس نمیتواند چنین ارتباطی را داشته باشد. و با تاکید قرآن پیامبر صلی الله علیه وسلم غیب را نمی دانسته است:«**قُل لاّ أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلاَ ضَرًّا إِلاّ مَا شَاء اللّهُ وَلَوْ كُنتُ أَعْلَمُ الْغَيبَ لاَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيرِ وَمَا مَسَّنِي السُّوءُ إِنْ أَنَاْ إِلاّ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يؤْمِنُونَ**» (اعراف ۱۸۸) یعنی: بگو جز آنچه خدا بخواهد برای خودم اختیار سود وزیانی ندارم و اگر غیب می دانستم قطعاً خیر بیشتری می اندوختم و هرگز به من آسیبی نمی رسید من جز بیم دهنده و بشارتگر برای گروهی که ایمان می‌آورند نیستم.

علامه عبدالرحمن سعدی در تفسیر این آیه می نویسد: «**قُل لاّ أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلاَ ضَرًّا**» بگو: من مالک سود و زیانی برای خود نیستم، بلکه فقیر و نیازمند و تحت تدبیر خدا هستم، هیچ خوبی و خیری به من نمی رسد مگر از جانب خدا، و شرّ را جز او از من دور نمی کند و من هیچ علم و آگاهی ندارم جز آنچه خدا به من آموخته است. «**وَلَوْ كُنتُ أَعْلَمُ الْغَيبَ لاَسْتَكْثَرْتُ مِنَ**

الْخَيرِ وَمَا مَسَّنِي السُّوءُ» واگر غیب می دانستم اسبابی را فراهم می آوردم که برای من منافع و مصالحی فراوان به بار آورد، و از هر آنچه که به بدی و ناگواری منجر میشود پرهیز میکردم، چون در آن حالت به عواقب و سرانجام امور آگاه میگشتم، ولی چون اطلاعی از غیب ندارم، بدی و بلا به من میرسد، و بسیاری از منافع دنیا را از دست می دهم. پس این بیانگر آن است که من غیب نمی دانم.

«**إِنْ أَنَاْ إِلاَّ نَذِيرٌ**»: منفقط بیم دهنده ای هستم که مردم را از عقوبت های دینی و دنیوی و اُخروی می ترسانم، و کارهایی را که منجر به عقوبت های دنیوی واخروی می شود بیان می کنم و مردم را از آن برحذر می دارم.

«**وَبَشِيرُ**» و فقط مژده دهنده به پاداش دنیا و قیامت هستم، و آن با بیان کارهایی است که انسان را به پاداش دنیا و آخرت میرساند، نیز با ترغیب و تشویق مردمان به انجام آن کارها. اما همه مردم این هشدار و مژده رسانی را نمی پذیرند، بلکه تنها مومنان از آن استفاده می برند، و آن را می پذیرند.

بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ﴿۶۶﴾

بلکه علم ایشان درباره آخرت نارسا است (و در آخرت تکامل خواهد یافت)، بلکه آنان در (وقوع) آن در شک هستند، بلکه آنان در مورد آن کورند.(۶۶)

«**إِدَّارَكَ**»: به پایان آمده است. عاجز و ناتوان گشته است (تفسیر ابن کثیر، تفسیر کبیر). پیاپی آمده است. اصل این فعل (تَدَارَکَ) و ماضی باب تفاعُل است. «**إِدَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الآخِرَةِ**»: آگاهی ایشان در باره قیامت به پایان آمده و به آخر رسیده است. دلائل و براهین متعدد و فراوانی بر وجود قیامت بدی‌شان نموده شده و به دست‌شان رسیده است، ولی آنان از آنها رویگردان هستند. «بنقل از ترجمه معانی قرآن» تألیف: مصطفی خرمدل.

قابل تذکر است که اگر برخی از انسانها حاضر نیستند که حقیقتی را قبول نمایند، این بدین معنی شده نمیتواند و یا هم این عدم قبول شان دلیل شده نمیتواند که آن امر اصلاً واقع نمی شود و یا هم اصلاً وجود ندارد.

مفسیر تفسیر کابلی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: تفسیر: توسن عقل شان درین میدان ازپا مانده وبه حقیقت آخرت نرسیدند - گاهی شک میکنند و گاهی از آن منکر میشوند (موضع) و بعضی مفسرین چنین تقریر کرده اند که علم آنها بدرک آخرت نرسید و این نه از آن سبب بود که بنابر عدم علم محض خالی الذهن ماندند بلکه راجع بان در شک و تذبذب افتادند و نه فقط شک و تردد کردند بلکه چشم خود را از آن دلائل و شواهدی پوشیدند که اگر در آن غور و تامل میکردند تمام شبهه‌شان رفع می شد.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۶۷ الی ۷۵) در مورد اعتقاد وباور مشرکان در مورد زنده شدن بعد از مرگ و برانگیختن آنان بحث بعمل آمده است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ﴿۶۷﴾

و کافران گفتند: آیا زمانی که ما و پدران ما خاک گردیم به راستی ما را از آن [زنده] بیرون می آورند؟(۶۷).

انکار از قیامت، کفر است:

مشرکین مکه که منکرین بعث بعد الموت و بر پای قیامت بودند می گفتند: زمانیکه ما و پدران ما میمیرند واجساد ما پوسیده و متلاشی میشود، آیا دوباره زنده از قبر بیرون خواهیم آمد و آیا واقعاً باری دیگر زنده می شویم این جز خرافات و اباطیل پیشینیان چیزی نیست. آنها زنده شدن بعد از مرگ را انکار میکنند، در حالیکه فراموش می‌کنند که خود از عدم خلق شده‌اند. و دراین هیچ جای شکی نیست که: هر آنکه بار اول آنان‌را خلق کرده است می تواند بار دوم آنهار زنده بدارند.

چرا زمان وقوع قیامت نامشخص است؟

در برخی از اوقات انسان به خود می اندیشد و میپرسد، چه حکمت و فلسفه‌ای در پنهان نگاه داشتن تاریخ دقیق قیامت نهفته است؟

جواب واضح همین است که: پنهان ماندن تاریخ دقیق فرا رسیدن قیامت تعلق اساسی به اصلاح نفوس انسان ها دارد.

تاریخ دقیق وقوع قیامت پنهان است، معامله‌ی بسیار مهمی که انسان از وقوع آن مطمئن باشد اما نمی‌داند که چه لحظه‌ای به سراغ او می آید و او را احاطه می کند، انسان را همواره در انتظار خود نگاه می‌دارد.

نویسندۀ تفسیر «فی ظلال القرآن» در این باره میفرماید: مجهول در زندگی بشر در ساختار روانی او یک عنصر و عامل اساسی است، لذا لازم است که انسان‌ها در زندگی خود مجهولی که در انتظار آن بنشینند، داشته باشند واگر هرچیز برای بشر معلوم و هویدا میبود وحال آنکه او دارای چنین فطرتی است. نشاط، شادابی وسعی وتلاش اش متوقف میشد و زندگی وی دچار رکود و انجماد میگردید. بلی انسان ها در پس پرده مجهولات حرکت میکنند، در پرتو مجهولات برحذر بوده وازهوشیاری لازم استفاده میکنند، امید را میبینند، در بوته تجربه قرار می گیرند، می‌آموزند، پنهانیهای توان و استعداد خود و جهان گرداگرد را کشف میکنند. گره دادن دلها واحساسات به قیامت مجهول و وعده داده شده، آنها را از سرکشی و طغیان محافظت میکند. آنها نمی‌دانند که قیامت در چه روزی و در چه تاریخی به وقوع می پیوندد و لذا آنها همواره در انتظار وقوع آن می نشینند، همواره برای آن آماده می شوند، البته مجهول بودن قیامت این گونه ثمرات مثبت را در حق کسانی به ارمغان می‌آورد که دارای فطرت سالم و مستقیم باشند، اما کسانی که فطرتشان فاسد شده و از هوا و نفس تبعیت می کنند، موجب غفلت و نادانی می‌شوند و در

نهایت به اقیانوس نابودی سقوط می‌کنند. (روز قیامت در تفسیر فی ظلال القرآن جمع و اعداد احمد فائز: صفحه ۹۸.).

لَقَدْ وُعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴿۶۸﴾

این وعده ای است که به ما و پدرانمان از پیش داده شده اینها همان افسانه های خرافی پیشینیان است.(۶۸)

افسانه شمردن سخنان أنبیاء، از جمله حربه‌های خطرناک کافران است.کافران میگویند این وعده ای زنده شده بعد از مرگ؛ که توسط محمد(ص) به ما و پدران ما داده شده، اگر حق می بود تا به حال وخت واقع میشد، این وعده به جزاز افسانه‌های پیشینیان و خرافات گذشتگان چیزی دیگری نمی باشد.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ﴿۶۹﴾

بگو: در زمین سیر کنید تا بنگرید عاقبت کار بدکاران به کجا کشید(و چگونه همه هلاک شدند).(۶۹)

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ﴿۷۰﴾

از تکذیب و اِنکار آنها غمگین مباش. و از آنچه مکر می‌ورزند، دل تنگ مباش.(۷۰)

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴿۷۱﴾

و میگویند: اگر راست گویید این وعده [عذاب] کی خواهد بود؟(۷۱)

قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ﴿۷۲﴾

بگو:شاید بعضی ازآنچه راکه به شتاب میطلبید، به شمانزدیک شده باشد.(۷۲)

مفسران مینویسند:آن عذاب عبارت بود از قتل واسارتی که روز بدر نصیب آنها شد.

باید متذکر شد که: کلمات: «عسی»، «لعل» و «سوف» در کلام پروردگار، دلیل برتوقع احتمالی امرمورد نظرنبوده بلکه برحتمیت وقوع آن دلالت میکند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ﴿٧٣﴾
و یقیناً پروردگارت بر مردم دارای فضلی بزرگ است، ولی بیشترشان سپاس نمی گزارند.(۷۳).

وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ﴿٧٤﴾
و به راستی پروردگارت آنچه را سینه هایشان پنهان میدارد و آنچه را آشکار میکند، می داند.(۷۴)

وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴿٧٥﴾
هیچ پوشیده و پنهانی درآسمان و زمین وجود ندارد مگر آنکه در کتابی روشن [چون لوح محفوظ] است.(۷۵).

ابن عباس(رض) در این مورد میفرماید: یعنی به تمام اسرار نهفته و رازهای مکنون در آسمان‌ها و زمین و تمام موارد آشکار و نمایان آگاه است.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (۷۶ الی ۸۱) مطالبی در مورد قرآن و پیامبر صلی الله علیه وسلم مورد بحث قرار میگیرد.

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴿٧٦﴾
همانا این قرآن برای بنی اسرائیل بیشتر آنچه را که در آن اختلاف می‌کنند، بیان میکند.(۷۶)

از فحوی آیه مبارکه معلوم میشود که تورات و انجیل در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم قادر به حلّ اختلافات اهل کتاب نبوده وتنها قرآن، که حاکم بر کتب آسمانی پیشین است، قدرت حلّ اختلافات را دارد.

بناءً آیۀ مبارکه بیان می دارد که: پس اگر بنی اسرائیل به قرآن تمسک جویند، بی گمان راه حل اختلاف ها و پایان دادن به تفرقه هایشان را در قرآن مییابند، قرآن که بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده است کتابی است حق که

مطالب و امور دینی مورد اختلاف بنی اسرائیل را بیان می کند، و اختلاف آنها را در مورد حضرت مسیح توضیح می دهد، که آنها در این مورد به گروه‌های بی شماری تقسیم شده بودند، تا جایی که یکدیگر را لعن کردند، و این خود دلیل بر آن است که قرآن از نزد الله متعال است. همچنان باید گفت که: اختلاف از مردم است، وگرنه مکاتب الهی در اساس وبنیاد خویش دارای اختلاف در بنیاد نیستند. در نهایت با تمام قوم قوت گفت که: یکی از برکات قرآن عظیم الشأن، حل اختلافات است.

وَإِنَّهُ لَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ﴿٧٧﴾

و یقیناً قرآن برای مؤمنان، سراسر هدایت و رحمت است.(۷۷)

«**لِلْمُؤْمِنِين**»: هر چند قرآن مایه هدایت و رحمت و سعادت همگان است، امّا ذکر مؤمنان بدان خاطر است که به خصوص ایشان از قرآن منتفع و بهره‌مند میگردند. «ترجمه معانی قرآن».

واقعاً قرآن رحمتی است از جانب الله متعال برای پیروان بیروانش که آنها را به رضوان الهی رسانده و آنها را به راه فلاح و کامیابی رهمنود مینماید.

امام قرطبی میفرماید: از این جهت مؤمنان را مخصوصاً آورده است که آنها از آن سود می برند (قرطبی ۲۳۱/۱۳).

إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ﴿٧٨﴾

بی گمان پروردگارت با حکم خویش در میان آنان فیصله خواهد کرد.و او غالبِ دانا است.(۷۸)

یعنی تنها ذات پروردگار است که میان اختلاف کنندگان در باره هر چه که پیرامون آن اختلاف دارند به طور قطع قضاوت و فیصله مینماید؛ یعنی برای نیکوکار پاداش داده وگنهکار را به سزای اعمال اش میرساند. ذات پروردگار عزیز وعلیم است؛ عزیز است زیرا مغلوب نمیگردد و قضایش برگردانده

نمیشود و علیم وداناست برآنچه که بدان حکم می‌کند. بر اعمال بندگان آگاه است و هیچ چیز آنها از او مخفی نیست.

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ﴿٧٩﴾

پس بر الله توکل کن، زیرا تو بر حق آشکار هستی.(۷۹)

«**الْمُبِين**»: روشن و آشکار. روشن‌گر درست از نادرست و جدا سازنده محقّ از مبطل.

«ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکترمصطفی خرمدل).

پس ای پیامبر مهربان! کار خود و پیروانت را به الله متعال بسپار، براو اعتماد کن وتمام امور رابه او واگذار؛ توکّل برالله متعال یکی ازشرایط موفّقیّت انسان در حیات دنیاوی است. توکّل بر الله تعالی تنها درمسیر حقّ معنا و ثمر دارد، نه در مسیر باطل. بناءً به الله باید توکل کرد و در تمام امورت به او متکی باشیم.

إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ﴿٨٠﴾

البته تو نمی توانی به مردگان بشنوانی، و نمی توانی به کران آواز بشنوانی هنگامی‌که پشت‌کرده روی بگردانند.(۸۰)

«**لاتُسْمِعُ**»: نمی شنوانی. شنوا نمی گردانی. پذیرا نمی گردانی. (سوره های: انفال / ۲۳، فاطر / ۲۲).

«**المَوْتي**»: مردگان. هدف از آن کافران و مشرکانی است که تعصّب و لجاجت و استمرار بر گناه، فکر و اندیشه آنان را به خود مشغول داشته است و گوش ایشان را از شنیدن ادلّه و پذیرش حق انداخته است و آن را به مرده دلانی تبدیل ساخته است (انعام / ۱۲۲).

«**الصُّمَّ**»: کران. مراد اشخاصی اند که پنبه غفلت گوش ایشان را آگنده است، و اباطیل ایشان را از حقائق گریزان کرده است.

«**وَلَّوْا مُدْبِرِينَ**»: کسانی که بسیار رویگردان و گریزانند.«ترجمه معانی قرآن».
باید یاد آورشد که: مرگ و حیات در فرهنگ قرآن، هم به مرگ و حیات طبیعی و مادّی گفته می‌شود و هم به مرگ و حیات معنوی.
قرآن، کسانی را که تحت تأثیر کلام حقّ قرار نمی گیرند، مرده می شمارند.
«**إِنَّكَ لاتُسْمِعُ الْمَوْتى**»: چنانکه مکرّر میفرماید: شهدا را مرده ندانید، آنان زنده و شاد مانند و به یکدیگر نوید می دهند و از رزق الهی مستفید اند.
بنابر این، زنده‌های سنگدل و لجوج، مرده‌اند، و شهیدان که از دنیا رفته‌اند، به نزد الله متعال زنده اند که کیفیت زندگی شان را تنها الله میداند.
مفسر تفسیر المیسّر تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر این آیۀ مبارکه می نویسد: ای پیامبر! بی‌گمان تو نمی توانی به کسیکه الله قلبش را با کفر وگناه می رانده است سر و صدایت را بشنوانی و تو نمی توانی به کسیکه الله متعال گوش‌هایش را از شنیدن آوای هدایت ناشنوا ساخته، ندای حقّت را برسانی؛ آنگاه که او نفرت کنان از راه هدایت و روی گردان از صراط حق، بدان پشت می کند.
در این آیه الله تعالی کفار را به مردگانی بی احساس و فاقد عقل و شعور و شنوایی تشبیه کرده است زیرا آنان اندرزها را نمی شنوند و دعوت به سوی الله تعالی را اجابت نمی کنند.
از جانب دیگر باید گفت: بی اثر بودن تبلیغ پیامبران، به خاطر ابهام در کار نیست، بلکه به خاطر کوردلی منکران است.ایمان به منزله‌ی روح درکالبد است. کسانی که بادیدن معجزه و شنیدن منطق، ایمان نمی آورند، لاشه‌ای بی روح و مرده هستند. طوریکه: حقّ شنوی و حقّ پذیری، نشانه‌ی سلامت روح است.

وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمْيِ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ﴿٨١﴾

و نیز نمی توانی نابینایان (حق) را از گمراهی شان (به سوی حق) هدایت کنی، تو تنها کسی را می توانی بشنوانی که به آیات ما ایمان می‌آورد، پس آنها منقاد و فرمانبردارند.(۸۱)

«**الْعُمْيِ**»: جمع أعْمی، کوران. مراد کوردلان و دل مردگان است (سوره: بقره آیات ۱۸ و ۱۷۱). «**مُسْلِمُونَ**»: مطیعان. مخلصان. تسلیم شوندگان. «ترجمه معانی قرآن»

وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴿٨٢﴾

و هنگامی که [در اوقات پایانی دنیا] وعده عذاب ما بر آنان حتمی و لازم شود، جانوری را از زمین برای آنان بیرون می آوریم که با آنان سخن میگوید [تا به آیات ما وآخرت واصول آن یقین کنند]؛ زیرا مردم پیش از این به آیات ما یقین نداشتند.(۸۲)

«**دَآبَّةً**»: جنبنده. حیوان. هدف حیوانی است که دارای مشخّصات و صفات خاصّ خود بوده و ظهور آن یکی از علائم فرا رسیدن قیامت و بسته شدن درگاه توبه است. قرآن عظیم الشأن به اجمال از آن گذشته است و این مقدار ذکر برای ما بس است. ولی احادیث متعددی را در باره نوع و شکل و محلّ خروج و کارهای وی، این حیوان به پیغمبر صلی الله علیه وسلم (نسبت داده‌اند که علماء وفقهاء، اغلب آنها را مردود و نامقبول دانسته‌اند (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به: تفسیر روح‌المعانی، قاسمی، کبیر، الواضح، المراغی). حتی برخی (دَآبَّة) را مفرد و برخی جمع، و گروهی آن را حیوان یا حیوان‌ها، وبرخی ازمفسران آن را انسان یا انسان‌های مصلح دانسته‌اند.(ملاحظه شود

تفسیرالواضح، تفسیر عبدالکریم خطیب) «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل.

خوانندگان گرامی!

این آیه ظاهراً به حوادثی قبل از قیامت بحث به عمل می آورد، که هرگاه قهر الله متعال بر مردم حتمی شد، خدای متعال، با قدرت خود موجود زنده‌ای را از زمین بیرون می‌آورد، تا با مردم سخن گوید، و سخنش این است که: مردم ایمان نمی‌آورند.

آمدن «دابة الأرض» از علایم آخر زمان است:

قبل از همه باید یاد آور شدکه؛ نشانه های بزرگ وکوچک نزدیک بودن قیامت کدام اند؟ باید گفت: این امر را کسی بجز الله تعالی نمی داند طوریکه در قرآن عظیم الشأن آمده است: «**وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ**» (سورۀ زخرف ۸۵).یعنی: «و علم قیامت نزد اوست» ولی الله تعالی توسط پیامبرش به انسانها نشانه هایی را از وقوع قیامت بیان نموده است که به آنها نشانه های صغری و کبری گفته میشوند. نشانه هایی کوچک قیامت تا حدودی یکی پس از دیگری به وقوع پیوستند و می پیوندند. در صحیح مسلم از حذیفه بن اسید العفاری رضی الله عنه روایت شده، میگوید:رسول‌الله صلی الله علیه وسلم به مجلسی که ما در آن مشغول گفتگو بودیم، تشریف آوردند و فرمود: پیرامون چه مطلبی مشغول گفتگو هستید؟ عرض کردیم: درباره قیامت. فرمودند:

«**إِنَّهَا لَنْ تَقُومَ حَتَّي تَرَوْنَ قَبْلَهَا عَشْرَ آياتٍ فَذَكَرَ الدُّخَانَ وَالدَّجَّالَ وَالدَّابَّةَ وَطُلُوعَ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَنُزُولَ عِيسَي ابْنِ مَرْيَمَ صَلّي اللّهُ عَلَيهِ وَسَلّمَ وَيَأجُوجَ وَمَأْجُوجَ وَثَلَاثَةَ خُسُوفٍ خَسْفٌ بِالْمَشْرِقِ وَخَسْفٌ بِالْمَغْرِبِ وَخَسْفٌ بِجَزِيرَةِ الْعَرَبِ وَآخِرُ ذَلِکَ نَارٌ تَخْرُجُ مِنْ الْيمَنِ تَطْرُدُ النَّاسَ إِلَي مَحْشَرِهِمْ**»(تا زمانی که ده علامت را مشاهده نکنید قیامت برپا نمی شود. آنگاه علامات ده

گانه را بدین شرح بر شمرد: دخان (دود)، دجال، دابۂ الارض، طلوع کردن آفتاب از مغرب، نزول عیسی بن مریم، یأجوج و مأجوج و سه خسوف (فرو رفتن در زمین): یکی در مشرق، یکی در مغرب و دیگری در جزیرۂ العرب و آخرین علامت قیامت آتشی است که از یمن ظاهر میشود و مردم را بسوی میدان حشر سوق میدهد). مسلم در کتاب «الفتن» باب «فی الایات التی تکون قبل الساعۂ» (۲۲۲۵/۴) شماره (۲۹۰۱) نویسنده جامع الاصول حدیث را به ابی داود و ترمذی نسبت داده است.

خروج دابه:

دابه عبارت از آن مخلوق بزرگی است. گفته شده طول آن شصت ذراع است و دارای دست و پا و پشم دار میباشد وگفته شده خلقت او شبیه تعدادی از حیوانات است. قرآن و سنت بر خروج آن قبل از برپایی قیامت دلالت دارند.

از جمله طوریکه در(آیه: ۸۲ سوره نمل) در فوق بیان شد.

مفسران در تفاسیر خویش در باره جمله «**وقع القول علیهم**» در آیۂ ۸۲ سورۂ نمل می نویسند: به خاطر اغراق مردم در عصیان، فسق و طغیان، اِعراض از آیات خداوند متعال، عدم تدبر در آنها و عدم اجرای حکم آنها، کوتاه نیامدن ازمعصیت تاآنجاکه موعظه درآنها مؤثرواقع نمیشود وتذکر آنها را از گمراهی باز نمی دارد به خاطر همه اینها تحقق وعید خدا بر آنان واجب میگردد.

پس آیه میفرماید: هر گاه این حالت در مردم استقراروشیوع یافت جانداری را اززمین برایشان خارج میکنیم که با آنان سخن میگوید.یعنی در عین حال که حیوانات عاقل و ناطق نیستند این جاندار هم عاقل و هم ناطق است تا مردم بدانند این حیوان نشانه ای خاص از طرف الله متعال است.

عبدالله بن مسعود(رضی الله عنه) میفرماید: «وقع القول» یعنی مرگ علماء، نماندن علم و برداشته شدن قرآن از میان مردم.

سپس میفرمایند: «قرآن را تلاوت کنید قبل از اینکه برداشته شود». گفتند اگر این مصاحف برداشته میشوند پس قرآنی که درحافظه مردم است چه میشود. گفت: «شبی بر آن میگذرد و حافظه آنها از آن پاک می شود و حتی «لا اله الا الله» را نیز فراموش میکند و به فراموشی می سپارند، در مقابل در میان اشعار و اقوال جاهلی قرار میگیرند در چنین روزی قول بر آنان واقع می شود».

دلایل از احادیثی نبوی درمورد خروج دابه:

۱- در حدیثی که؛ ابو هریره(رض) از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت نموده، آمده است: «**ثَلَاثٌ إِذَا خَرَجْنَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيرًا طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَالدَّجَّالُ وَدَابَّةُ الْأَرْضِ**» (مسلم (۱۵۸). «هنگام وقوع سه حادثه، انسانی که قبلاً ایمان نداشته یا از ایمان خودخیری کسب نکرده است اگرایمان بیآورد برای او سودی نخواهد داشت:

۱-طلوع نمودن آفتاب از مغرب

۲-ظهور دجال

۳-خروج دابۂ الارض».

۲- امام مسلم از عبدالله بن عمرو(رضی الله عنهما) روایت می کند. او میگوید از پیامبر صلی الله علیه وسلم حدیثی به یاد دارم که هرگز آن را فراموش نمیکنم من از ایشان شنیدم فرمودند: «**إن أول الآيات خروجاً طلوع الشمس من مغربها وخروج الدابه على الناس ضحى، وأيهما ما كانت قبل صاحبتها، فالأخرى على إثرها قريباً**». «اولین نشانه های بزرگی قیامت که ظاهر میشوند طلوع آفتاب از مغرب و خروج دابۂ الارض در هنگام چاشت بر مردم است و هر کدام قبلاً ظاهر شد بعدی بزودی به دنبال آن می آید».

۳- امام احمد ازابو امامه رضی الله عنه روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند:«**تَخْرُجُ الدَّابَّةُ فَتَسِمُ النَّاسَ عَلَي خَرَاطِيمِهِمْ ثُمَّ يغْمُرُونَ فِيكُمْ حَتَّييشْتَرِي الرَّجُلُ الْبَعِيرَ فَيقُولُ مِمَّنْ اشْتَرَيتَهُ فَيقُولُ اشْتَرَيتُهُ مِنْ أَحَدِ الْمُخَطَّمِينَ**»(المسند: ۵ / ۲۶۸.) «دابۀ الارض خارج میشود و بر بینی مردم نشانه میگذارد تااینکه آنقدر تعدادشان زیاد میشود. که یک نفر شتری را میخرد به او میگویند این شتر را از چه کسی خریده‌ای او در جواب میگوید: از یکی از نشانه‌دارها (کسانی که دابۀ الارض روی بینی آنها نشانه گذاشته است)».

۴- امام احمد و ترمذی از ابو هریره (رضی الله عنه) روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «تخرج الدابه ومعها عصا موسی علیه السلام وخاتم سلیمان علیه السلام فتخطم الکافر – قال عفان (أحد رواه الحدیث): اتف الکافر – بالخاتم، وتجلو وجه المؤمن بالعصا، حتی إن أهل الخوان لیجتمعون علی خوانهم فیقول هذا: یا مؤمن! و یقول هذا: یا کافر». «دابه الارض خارج میشود در حالیکه عصای موسی وخاتم سلیمان را به همراه دارد و کافررا مهر میزند، عفان (یکی از راویان حدیث) می گوید: روی بینی کافر، با مهر علامت میگذارد و با عصا صورت مؤمن را جلا می بخشد طوریکه اگر جماعتی روی یک دسترخوان جمع یکی به دیگری خطاب خواهد کرای مؤمن ودیگری به جانب دیگری خواهد گفت ای کافر).

مشخصات حیوان دابۀ الارض:

در مورد اینکه حیوانی دابۀ الارض دارای چه مشخصاتی است، علما ومفسران در این بابت نظریات مختلف ینگاشته اند که: ببرخی از این نظریات توجه شما جلب میدارم:

۱- امام قرطبی میفرماید: اولین و صحیح ترین قول این است که این حیوان همانا چوچه شتر حضرت صالح است و الله أعلم.

در این رابطه به حدیثی که ابو داود طیالسی از حذیفه بن اسید غفاری روایت کرده است استناد میکنند. حذیفه میگوید: پیامبرصلی الله علیه وسلم، بحث دابه الارض را میکرد... (در ادامه حدیث آمده است) «**لم یرعهم إلا وهي ترغو بین الرکن والمقام.**» (درحالیکه مردم متوجه نیستند ناگهان در بین رکن کعبه و مقام (ابراهیم) (بیرون می آید) و از خود صدا در می آورد.

(ترغو یعنی آن شتر صدا در می آورد).

منظور از استشهاد به این حدیث لفظ «ترغو» است چون (رغاء) به صدای شتر گفته می شود و اینگونه نقل میکنند که بعد از اینکه شتر حضرت صالح را کشتند چوچه اش از شکمش بیرون آمد و فرار کرد تا به سنگی رسید و سنگ باز شد و شتر به داخل آن رفت وسپس سنگ بسته شد پس شتر در همانجا است تا وقتی که به اجازه خدا خارج شود. حدیثی که قرطبی در ترجیح این قول به آن استناد کرده است درسندش مردی متروک وجود دارد.

و همچنین در برخی روایات در کتب احادیث مانند «مستدرک» حاکم به جای لفظ «ترغو» الفاظ «ترنو و تربو» آمده است.

۲- دابه الارض همان جساسه مذکور در حدیث تمیم داری(رضی الله عنه) بیان شده در قصه دجال است.

این قول به عبدالله بن عمرو بن العاص(رضی الله عنهما) نسبت داده شده است.

و در حدیث تمیم چیزی دال بر اینکه «جساسه» دابه الارض است و در آخر الازمان خارج میشود وجود ندارد. وتنها درآن آمده است که او(تمیم) به حیوانی پرمو رسید واز اوسوال کرد توکی هستی؟ او گفت: من جساسه هستم. او جساسه نامیده شده است چون درباره اخبار دجال تجسس می کند و دلیل دیگر اینکه در بحث دابه الارض که مردم را به سبب کفرشان به خدا، عذاب

میدهد وتوبیخ مینماید. تصریح نشده است که جساسه ناقل اخبار دجال نیست. والله أعلم.

۳- دابه الارض همان ماری است که در زمان قدیم وقتی که قریش خواستند کعبه را از نو بسازند بر دیوار کعبه مشرف بود و عقابی آمد و آن را برد.

قرطبی این قول را به نقل از کتاب نقاش به عبدالله بن عباس نسبت می دهد اما سندی برای آن نیاورده است و همچنین شوکانی در تفسیرش آن را ذکر کرده است.

۴- برخی را عقیده براین است که: دابه الارض انسانی سخن ران است که با مبتدعین و کافرین مناظره و مجادله میکند تا به کارشان خاتمه بدهند و بوسیله بینه وحجت او برخی هلاک گردند و طالبان هدایت راه یابند. این قول را قرطبی ذکر کرده و در ردّ آن میگوید: اگر دابه انسانی باشد که با مبتدعین مناظره کند آن حیوان، نشانه ای خارق العاده از نشانه های ده گانه قیامت به شمار نخواهد آمد.بعلاوه عدول از تسمیه چنین انسان مناظر، فاضل و عالم که ساکنین زمین باید او را به اسم انسان یا عالم یا امام بنامند، نامیدن او به دابه خلاف عادت فصحا و تعظیم علماء است.

۵- دابه اسم جنس برای هر جنبنده روی زمین است، و خاص جاندار عجیب و غریبی نیست و یا شاید منظور از آن جانداران یک سلولی باشد که جسم انسان را مریض می کنند و یا او را مجروح و مقتول می گردانند و در همین تجریح و آزار رساندن به او پند و اندرزی برای مردم است تا قلب هایشان را به تعقل وادارند و بسوی دین الله بر گردند. چه بسا زبان حال بلیغتر از زبان قال است و البته واضح است یکی از معانی تکلیم تجریح است.این قول را ابوعبیه در تعلیقش بر «النهایه / الفتن و الملاحم» ابن کثیر بیان کرده است.

محل خارج شدن دابۂ الارض:

در مورد اینکه مکان بیرون آمدن دابه الارض در کجا است، در این مورد نظریات علماء هم اختلافی است:

۱- میگویند: دابه الارض از مکه مکرمه و بزرگترین مسجد روی زمین بیرون می آید طبرانی در «الاوسط» حدیثی از حذیفه بن اسید نقل میکند (او این حدیث را مرفوع میداند) که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «**تخرج الدابه من أعظم المساجد فبیناهم إذ رنت الأرض، فبینا هم کذلک إذ تصدعت**».

«دابه الارض از بزرگترین مسجدها خارج میشود. وناگهان در حالت عادی در زمین به حرکت در می آید و همچنین، در حالت معمولی مردم ناگهان از بین می رود.».

ابن عینیه میگوید: «دابه الارض زمانی خارج می شود که امام نماز جمع تقدیم را تمام کرده است او بدین دلیل جمع تقدیم خواند تا به مردم خبر دهد که هنوز دابه الارض ظاهر نشده است.

۲- میگویند دابه الارض سه بار خارج میشود. بار اول در برخی از روستاها بیرون می آید و مخفی میگردد بار دوم در برخی شهرها بیرون می آید و دوباره پنهان می شود و بار سوم در مسجد الحرام ظاهر می گردد.

دراین مورد غیر از اقوال ذکر شده آراء دیگری وجود دارند که غالباً میگویند خروج آن در حرم مکه است و الله أعلم.

وقتی دابه الارض خارج میشود مؤمن و کافر را نشانه گذاری می کند صورت مؤمن را روشن و براق میسازد تا علامت ایمان او باشد و بر بینی کافر مهر میزند تا علامت کفر او باشد.

اقوال علماء در مورد چگونکی صحبت دابۀ الارض با مردم:

طوریکه در (آیۀ ۸۲ سورۀ نمل) خواندیم: «و هرگاه سخن (و وعده‌ی عذاب الهی) بر مردم حتمی شود، جنبنده‌ای را برای آنان از زمین بیرون آوریم تا با مردم سخن گوید، که همانا مردم آیات ما را باور نمی‌کردند.).

ابن کثیر گفته است: در آخر زمان وقتی که مردم فاسد می شوند و فرمان الله متعال را نادیده میگیرند و دین حق را تغییر می دهند، جنبنده‌ای ظاهر می شود و با مردم به روشنی صحبت می‌کند.

منظور این است که آنها را مخاطب قرار می دهد وبا آنان سخن میگوید و دلیل این رأی قراءت ابی بن کعب است که به جای تکلمهم، تنبئهم قرائت کرده است.

ابن عباس(رض) و عطا میفرمایند که: یعنی مردم را مجروح می کند بر اساس قرائت «**تَكْلمهم**»که از ابن عباس روایت شده است. لغت الکَلْم یعنی جرح لذا دابه الارض مردم را مجروح میکند و بر آنها نشانه ای خاص قرار میدهد. (اخراج از امام احمد، و در صحیح مسلم آمده است).

حدیث ابو امام شاهد بر این قول است که در آن آمده است پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: دابه الارض خارج میشود و بر بینی آنها علامت میگذارد.

موضوعات که با مردم مطرح می دارد:

اما سخنی که با مردم میگوید این است؟ «**أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يوقِنُونَ**» «مردم به آیات ما ایمان ندارند.

این تعبیر بنا بر قرائتی است که (أن) را با همزه مفتوح میخواند یعنی دابه به آنها خبر می دهد که مردم به آیات خداوند ایمان ندارند این قرائت عامه اهل کوفه و برخی از اهل بصره است.

اما قرائت عامه اهل حجاز و بصره و شام(إن) را با همزه مکسوره قرائت کرده اند وجمله را مستأنفه قرار داده اند یعنی معنی آیه چنین می شود با مردم سخنانی میگوید که برایشان خوشایند نیست یا بطلان سایر ادیان (جز دین اسلام) را ابلاغ مینماید.

ابن جریر میگوید: رای صواب این است که معنی هر دو قرائت به هم نزدیک است و در شهرهای میان مسلمانان هر دو قرائت منتشر شده اند.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۸۳ الی ۹۰) مناظری از روز قیامت و مقدمات آن، دمیدن در صور (شیپور) و به حرکت در آوردن کوه ها، مورد بحث قرار گرفته است.

وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ﴿۸۳﴾

و [یاد کن] روزی را که از هر امتی گروهی ازآنان را که آیات ما را تکذیب می‌کردند، محشور کنیم. پس آنان توقف داده می‌شوند تا با همدیگر یکجا شوند.(۸۳)

حَتَّى إِذَا جَاءُوا قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَّاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴿۸۴﴾

تا وقتی که [به محل حساب] آیند، [الله] میفرماید: آیا آیات مرا تکذیب کردید در حالیکه هیچ احاطه علمی به آنها نداشتید؟ یا شما [غیر از تکذیب آیات] چه کارها [ی دیگری] انجام میدادید؟ (۸۴)

وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ﴿۸۵﴾

و به خاطر ظلمی که کرده بودند، فرمان (عذاب الهی) بر آنان واقع شد، پس آنان (نمی‌توانند) سخن بگویند.(۸۵)

أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴿۸۶﴾

آیا آنها ندیدند که ما شب را آفریدیم تا در آن آرام گیرند، و روز را روشن ساختیم؟ البته در این کار برای قومی که ایمان می‌آوردند، علامات (قدرت الهی) است.(۸۶)

تنها اهل ایمان از آیات الهی عبرت می‌گیرند:

در این هیچ جای شکی نیست که: نظام آفرینش با نیازهای بشر هماهنگ است و این هماهنگی نشانه‌ی وجود مدبّری حکیم و یکتاست.کسانی که از آمد و رفت شب و روز درس عبرت نگیرند، مورد انتقادند. بیشترین انتقادهای قرآن از کسانی است که از فهم، حقیقت و تعریف زندگی غفلت دارند.

پس همان‌گونه که شب و روزعبث و بیهوده آفریده نشده‌اند، باید بدانیم که: آفرینش شما نیز عبث و بیهوده نیست و لابد ثواب وعقابی در کار است و اگر این ثواب و عقاب در دنیا کامل نیست، ناگزیر سرای آخرت در راه است و در آن همه آنچه را که سزاوار شماست، به تمام و کمال دریافت می‌کنید.

نقش ایمان و تفکّرِ دینی آن است که هستی را معنادار و هدفدار و نشانه‌ی قدرت و حکمت مورد برسی قرار می دهد.

وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ﴿۸۷﴾

به خاطر بیاورید روزی را که در صور دمیده می‌شود و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند هراسان شوند، به جز کسی‌که الله (امن‌شان را) بخواهد. با خضوع در پیشگاه او حاضر میشوند.(۸۷)

مفسران گفته‌اند: این، دمیدنی است که خوف وترسی بزرگی وقوی ایجاد میکند وپشت سر آن نفخه‌ی مرگ را میدمد، و بعد از آن نفخه‌ی بیرون آمدن

از قبر که عبارت است از نفخه‌ی رستاخیز روز قیامت و ایستادن در محضر پروردگار جهانیان.

ابو هریره(رض) گفته است: فرشته سه نفخه (دم) دارد. دم اضطراب یعنی آشفتگی دنیا که فزع اکبر نیست و بعد از آن دم مرگ و در آخر دم قیامت و بیرون آمدن از قبر است: «**وَ كُلٌّ أَتَوْهُ دٰاخِرِينَ**» تمام مردگانی که زنده شده‌اند مطیع و سریزیر به محضر الله متعال می‌آیند واحدی تخلف نمی‌کند. (تفسیر صفوات التفاسیر صابونی).

وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ﴿٨٨﴾

و کوه‌ها را بینی و آنها را ساکن می پنداری، و حال آنکه همانند حرکت ابر، حرکت دارد، [این] آفرینش الهی است که هر چه را در کمال استواری پدید آورده است، او به آنچه می‌کنید باخبر است.(۸۸)

«**جَامِدَةً**»: ساکن و ثابت. آرام و بی‌حرکت.

«**وَهِيَ تَمُرُّ...**»: از آنجا که حرکت کوهها به ناچار باید همراه حرکت همه زمین های متّصل بدان‌ها باشد، لذا حرکت کوه‌ها اشاره به حرکت زمین است. زمین هر شبانه روز یک بار به دور خود میگردد، آن را حرکت وضعی مینامند، و هر سال یک بار به دور خورشید میگردد و آن را حرکت انتقالی میگویند. «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل.

امام فخر رازی مینویسد: علت این که آنها گمان میبرند ثابت و ایستاده میباشند این است که اجسام بزرگ اگر بریک نهج به سرعت حرکت کنند انسان گمان میبرد که ایستاده‌اند، درصورتیکه حرکت میکنند.(تفسیر کبیر ۲۳۴/۲۴).

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ﴿٨٩﴾

کسانی که (در قیامت) کار نیکو آورند پاداش بهتر از آن خواهد داشت.و آنان از وحشت آن روزدر امان اند.(۸۹)

«**فَزَعٍ**»: خوف وترس. «**آمِنُونَ**»: جمع آمِن، در امن و امان. دور از بلا و مصیبت و خوف و ترس.

وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴿٩٠﴾

و آنها که اعمال بدی انجام دهند، پس چهره‌هایشان در آتش نگونسار میشود. (وبه ایشان گفته میشود) آیاجزائی جزآنچه عمل میکردیدخواهید داشت.(۹۰)

«**كُبَّتْ**»: به رو افکنده شد. به صورت بر زمین انداخته شد. از ماده (کبّ) به معنی افکندن چیزی به صورت بر زمین است. ذکر (وُجُوه) برای تأکید است، ومراد از (وُجُوه) هم همه اندام‌ها است. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

ابن عباس میفرماید: «سیئۀ» یعنی شریک قرار دادن برای الله متعال، یعنی آن‌که روز قیامت گناهکار و بدون عمل نیک و به صورت مشرک در محضر الله حاضر شود، بر روی صورت در آتش جهنم انداخته میشود. «**هَلْ تُجْزَوْنَ إِلاّ مٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**» به عنوان توبیخ به آنها گفته میشود: آیا جز به میزان کیفر عمل زشت خود در دنیا کیفر می بینید؟

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۹۱ الی ۹۳) مطالبی در مورد بندگی و سپاس الله متعال و تلاوت قرآن به بحث گرفته شده است.

إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلْدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴿٩١﴾

جز این نیست که به من فرمان داده شده است که پروردگار این شهر (مکه) را بپرستم، پروردگاری که آن را حرام قرار داده است و همه چیز از اوست. و به من فرمان داده شده که از جملۀ تسلیم شدگان باشم.(۹۱)

از فحوای آیه مبارکه است که: در مکه خون حرامی ریخته نمیشود، شکاری صید نمی شود، یا در ختی بریده نمی شود... والله تعالی مالک هر چیزی است پس در ملکش آنگونه که بخواهد تصرف می‌کند. همچنان او به من دستور داده است تا او را به یگانگی پرستش کنم نه دیگران را و اینکه از خاضعان حکم و فرمانش، از منقادان شریعتش و از پیشاهنگان طاعتش باشم. (تفسیر المیسّر: تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرنی).

در حدیث شریف به روایت ابن عباس(رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در روز فتح مکه فرمودند: «**إن هذا البلد حرمه الله يوم خلق السموات والأرض، فهو حرام بحرمة الله إلى يوم القيامة، لا يعضد شوكة ولا ينفر صيده ولا يلتقط لقطته إلا من عرفها ولا يختلي خلاها**».«بی‌گمان این شهری است که خداوند متعال آن را در روزی که آسمانها و زمین را آفرید، حرام گردانید پس این شهر به فرمان الله متعال تا روز قیامت حرام است، خار آن بریده نمی شود، شکار آن رمانده نمی شود و گم شده آن برداشته نمی شود مگر کسی گم شده آن را برداشته می تواند که آن را معرفی نماید (بگوید که من این چیز را یافته‌ام، این ازآن کیست؟) و گیاهان تازه آن قطع نمی شود».

وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنْذِرِينَ﴿٩٢﴾

و (به من فرمان داده شده است) اینکه قرآن را بخوانم، پس هرکس راه یابد، جز این نیست که به نفع خود راه می یابد. و هر کس گمراه شود، (گناهش به گردن خود اوست) بگو من فقطاز بیم دهندگان می باشم.(۹۲)

خوانندگان گرامی!

بدو و شروع سوره نمل درباره اهمیت قرآن عظیم الشأن آغاز یافت، واینک خاتمه آن نیز از قرآن عظیم الشأن بحث بعمل می آورد. مهم‌ترین مأموریّت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و وسلم بعد از توحید، تلاوت آیات الهی بر مردم است. تلاوت قرآن، مقدّمه‌ی هدایت است. محور تبلیغ ما باید قرآن باشد.
وظیفه‌ی مبلّغ، رساندن حقایق به مردم است، پذیرش یا عدم پذیرش، مربوط به خود آنهاست.

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴿۹۳﴾

و بگو: حمد و ستایش مخصوص برای الله است، به زودی آیاتش را به شما نشان خواهد داد، پس آنها را خواهید شناخت. و پروردگارت از آنچه میکنید غافل نیست.(۹۳)

«**سَيُرِيكُمْ ءَايَاتِهِ**»: مراد از آیات، آثار قدرت الله متعال در دنیا و اسرار عالم هستی است که در پرتو پیشرفت علم، مردمان با خداشناسی آشناتر می شوند.
یا این که مراد از آیات، فرموده‌های قرآن است که با گذشت زمان و ترقّی دانش و معرفت، اعجاز آن نمایانتر میگردد (ملاحظه شود سورهٔ: فصّلت/۵۳).
«ترجمهٔ معانی قرآن» مصطفی خرمدل.
انسان در برابر اعمال خویش مسئول است. رسالت الهی، لطفی است که باید برای آن شکر کرد.
در حدیث شریف آمده است: «**یا أیها الناس، لا یغترن أحدکم بالله فإن الله لو کان غافلا شیئا لاغفل البعوضة والخردلة والذرة**». «هان ای مردم! کسی از شما در باره خدا أ فریفته نشود زیرا اگر الله متعال از چیزی غافل بود، باید یک پشه، یک دانه ارزن و یک ذره غبار را به غفلت وامی گذاشت».

و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورۀ قصص

جزء ۲۰

سورۀ قصص مکی است، و دارای هشتاد وهشت آیه ونه رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره به نام سوره‌ی «قصص» مسمی بوده؛ چون الله تعالی قصه‌ی موسی را در آن به طور مفصل از تولد تا زمان بعثتش توضیح و بیان فرموده است. قابل تذکر است که داستان موسی علیه السلام در سوره های «مائده»، «مریم»، «کهف»، «طه»، «قصص»، «نساء»، «بقره»، «اعراف»، «یونس»، «هود»، «اسراء»، «مؤمنون»، «شعراء»، «نمل»، «صافات»، «مؤمن»، «زخرف»، «ذاریات»، «دخان» و «نازعات» نیز توضیح نموده است.

همچنان علت نامگذاری این سوره بنام «سورۀ قصص»؛ آن است که کلمه ی «قَصّ» در آیۀ بیست‌وپنجم این سوره آورده شده است، و مربوط به بازگو کردن داستان زندگی و مبارزات موسی علیه السلام برای شعیب پیامبراست.

در سورۀ قصص بیشترازهمه داستان حضرت موسی علیه السلام ابتداءکه البته در ابتدا بصورت اجمال و سپس با تفصیل بیان گردیده است، تا نصف سوره داستان حضرت موسی با فرعون ودر آخر با قارون ذکر شده است.

قابل تذکر است که داستان حضرت موسی علیه السلام در قرآن چند بار در بعضی جا مجمل و در بعضی موارد به مفصل آمده است، در سورۀ کهف داستان مفصل او که با حضرت خضر اتفاق افتاده آمده است و در سورۀ طه داستان او کاملاً ذکر شده و قدری از تفاصیل آن در سوره نمل و سپس در سورۀ قصص اعاده گردیده است.

قابل تذکر است که: این سوره بنام «سورۀ فرعون»؛ نیز شهرت دارد، زیرا الله تعالی در آیۀ سوم این سوره میفرماید که: خبر موسی و فرعون را در این سوره نقل میکنیم و جریان ظلم و ستم و ادعای خدایی فرعون و مبارزه حضرت موسی علیه السلام با او را تا موقع هلاکتش نقل می‌کند.

ارتباط این سوره به سورۀ قبلی:

نظر به اینکه در خاتمه سورۀ نمل در باره تلاوت قرآن سخن گفت، در سورۀ قصص بیان می کند که از داستان موسی و فرعون برای مردم میخواند.

سورۀ قصص پس از سوره‌ی نمل، در شهر امن مکۀ مکرمه فرود آمده و طوریکه در فوق هم یادآور شدیم، چون از داستان به دنیا آمدن موسی علیه السلام تا زمان رسالتش و نیز از رویدادهای شگفت انگیز آن زمان سخن میگوید، به سوره ی قصص مشهور گشته. درین سوره الطاف خدا نسبت به دوستانش و رسوایی دشمنانش در آن آشکار است. [التحریر و التنویر: ابن عاشورا]. و این سوره، پس ازسوره‌ی نمل و پیش از سوره‌ی اسراء آمده است.

ارتباط و پیوند این سوره با دو سوره‌ی قبل از خود:

ارتباط این سوره با سوره های شعراء و نمل این است که: قصه ی موجز و کوتاه موسی علیه السلام را که در آن دو سوره آمده به طور تفصیل بیان میکند و نخست از استکبار و سربرافراشتن و ستم فرعون و کشتن پسران بنی اسرائیل به دست او(سوره بقره آیه ۴۹)، (اعراف آیات ۱۲۷ و۱۴۱) و به دریا انداختن موسی، شروع، سپس به پرورش موسی علیه السلام در قصر فرعون در دوران کودکی تا سن جوانی و روی دادن قتل قبطی قوم فرعون اشاره میکند که به فرار موسی از مصر به سرزمین مدین می انجامد و با دختر شیخ کبیر مدین (شعیب علیه السلام) ازدواج می کند. سرانجام پروردگارش به کوه طور فرایش می خواند و با او هم سخن می شود و او را به پیامبری برمی گزیند.

هم چنین این سوره به تهدید و نابودی مشرکان منکر قیامت، سؤال و جواب میان مشرکان دوزخی که برای خدا شریک می ساختند و بیزاری آنان که معبودشان ساخته بودند، و نیز به قارون و سرنوشت وی و به نیکوکاری و بدکاری می پردازد.

تعداد آیات کلمات و تعداد حروف سورۀ قصص:

طوریکه یاد آور شدیم که: سورۀ قصص دارای هشتادوهشت آیه می باشد.

تعداد کلمات آن به: هزاروچهارصدوچهل‌ویک کلمه میرسد، تعداد حروف این سوره به: پنج‌هزاروهشتصد حرف میرسد.

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات وحروف قرآن عظیم الشأن) را می توانید در سورۀ «طور» تفسیر احمد مطالعه فرمود.

اهداف وتعلیمات اساسی این سوره:

بصورت کل در سورۀ قصص اهداف ذیل به چشم می خورد:

نفی شرک و مبارزه با مشرکان،

اثبات قدرت پروردگار با عظمت در نگهبانی و پشتیبانی از مؤمنان.

فحوای سورۀ قصص:

قابل یاد آوری است که سوره قصص از جمله سوره های مکی است، والبته آخرین سوره ای است که به هنگام هجرت در میان مکۀ مکرمه وجحفه (رابغ) نازل گریده است. در بعضی روایات آمده است که وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم در سفر هجرت به قرب جحفه یعنی «رابغ» رسید، جبرئیل آمین تشریف آورد وبه رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: ای محمد! آیا شما به یاد وطن خود که در آن متولد شده اید، هستید؟ آن جناب فرمود: بلی، به یاد آن سر زمین هستم، آنگاه جبرئیل آمین علیه السلام، این سورۀ قرآن را

خواند، که در آخر به آنحضرت صلی الله علیه وسلم مژده داده شد که سر انجام مکه ی مکرمه فتح شده، به تصرف شما در خواهد آمد. وآن آیه این است: «**إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَى وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴿٨٥﴾**» (در حقیقت همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد یقیناً تو را به سوی وعده گاه بازمی گرداند بگو پروردگارم بهتر میداند چه کس هدایت آورده وچه کس در گمراهی آشکاری است.) سوره‌ی قصص از جمله سوره‌های مکی است که مسائل عقیدتی از قبیل «توحید» و «نبوت» و «معاد» را مورد بررسی قرار می‌دهد و در خط مشی و اهداف با سوره‌ی «نمل» و «شعرا» همسو است و فضای حاکم بر آن سوره‌ها بر سوره‌ی قصص نیز حکم فرماست وآنچه را که در آن دو سوره به صورت مجمل وخلاصه آمده است تفصیل میدهد و آن را تکمیل می کند.

محور سوره‌ی شریف پیرامون اندیشه‌ی حق و باطل و منطق اذعان و طغیان دور می‌زند، و نزاع و کشمکش بین سربازان رحمان و سربازان شیطان را ترسیم می کند. در این راستا دو داستان را آورده است؛ داستان اول عبارت است از قصه‌ی گردنکشی و طغیانی که به سبب برخورداری از حکومت و تسلط حاصل میشود و در قصه‌ی فرعون گردنکش و ستمگر نمود پیدا میکند، فرعونی که بدترین عذاب را به بنی اسرائیل چشاند، مردان را گردن می‌زد و زنان را زنده نگهمیداشت، و در مقابل خدای متعال بزرگی نشان می‌داد، تا جایی که به خود اجازه داد ادعای خدایی بکند: **مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي**.

دوم، قصه‌ی گردنکشی و طغیان به سبب مال و ثروت است که در قصه‌ی «قارون با قومش» نمایان و منعکس میشود. هر دو قصه رمز طغیان و گردنکشی انسان در این جهان است، اعم از این که به سبب مال و ثروت باشد، یا جاه و سلطنت.

سوره سخن را با بازگفتن طغیان و گردنکشی و فساد فرعون در روی زمین آغاز کرده و منطق طغیان را در هر زمان و مکانی توضیح داده است.

سپس موضوع و بحث را به ولادت موسی علیه السّلام و ترس و هراس مادرش از ستم فرعون، انتقال داده که خداوند متعال به او الهام کرد موسی را به دریا بیندازد تا در کنار فرعون و در کمال عزت و آسودگی به زندگی ادامه بدهد و بسان گلی پاک و خوشبو در میان خار و لجن رشد کند.

سپس در مورد رسیدن موسی به سن بلوغ وکشتن یک نفر قبطی،ومهاجرتش به سرزمین مدین و ازدواج با دختر شعیب و این که خدای متعال به او دستور داد که به مصر بازگردد و فرعون ستمکار را به سوی خدا بخواند، سخن به میان می‌آورد و داستان موسی و فرعون را تا زمان غرق شدن فرعون به تفصیل بیان میکند، و دربارهی کفار مکه و ایستادن آنها در مقابل رسالت حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم صحبت نموده و توضیح می دهد که مسلک اهل ضلال یکی است.

سپس بحث را به قصهی قارون کشانده، و تفاوت عظیم منطق ایمان را با منطق طغیان بیان کرده است.

و سوره با ارائهی طریق نیکبختی یعنی طریق ایمان، همان چیزی که تمامی پیامبران علیه السّلام مردم را به سوی آن فرا خوانده اند، خاتمه می یابد.

ترجمه و تفسیر سورهٔ قصص

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایندهٔ ومهربان

طسم﴿۱﴾

«طا سین میم» (شاید اشاره به أسماء اللّه تعالی باشد یا نام سوره است و قسم به آن یاد شده).

حروف مقطعه یادآور اِعجاز قرآن پاک است، و نشان می دهد که کتاب اعجاز أنگیز قرآن که دارای فصاحت و بلاغت بینظیری است از امثال این حروف هجایی ترکیب نیز یافته است.(۱)

خوانندگان گرامی!

درآیات متبرکه(۱الی۶)داستان و قصه‌ی موسی علیه‌السلام به بیان‌گرفته میشود.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ﴿۲﴾

این است آیات کتاب روشنگر که در اِعجاز، تشریع و احکامش روشن و نمایان است. و یا: این است آیات کتاب الله که روشن کننده (راه حق از باطل و هدایت از گمراهی) است.(۲)

باید با تمام صراحت بیان داشت که: قرآن عظیم الشأن، معجزه‌ی علمی وابدی اسلام، است. قرآن عظیم الشأن با محتوای روشنش، حق را از باطل و راست را از بیراهه روشن می سازد و روشنگر راه سعادت انسان‌ها می‌باشد.

قرآن عظیم الشأن از حروف الفبای عربی تشکیل شده است، و به صراحت اعلام میداریم که: اگر آنرا کلام بشر می دانید، شما نیز مثل آن را بیاورید.

قرآن، کتابِ روشن، شفّاف و همه فهم می باشد.

عظمت قرآن:

قرآن کریم چون مؤنس و همدمی است که انسان را در زندگی دنیا که میدان رنج است و زحمت و سراسر سختی و مشقت است، همراهی میکند. قرآن نوریست که راه درست و حقیقت را روشن می نماید، و معلمی است که به انسان اخلاق و آداب زندگی می آموزد. قرآن راهنمائی است که دست انسان را گرفته او را از میان تاریکی ها و ضلالت و گمراهی به راه راست وهدایت راهنمائی میکند. لذت و زیبائی قرآن را تنها کسانی درک میکنند که با چشم بینا و قلب عجین و خمیر شده با ایمان با قرآن زندگی کرده، آنرا درک نموده‌اند.

قرآن کریم وحی الله تبارک وتعالی وکلام مجید او می باشد. کتاب جاویدانی است که در آن أسماء و صفات باری تعالی، عقیده و ایمان، معجزات قدرت و رحمت واسع خالق یکتا بیان می‌گردد، وقتی انسان با قرآن زندگی می‌کند، چه شرفی بالاتر ازین برای اوست که الله خالق و توانا ازمیان تمامی موجودات او را برگزیده با او سخن میگوید!

نَتْلُو عَلَيْكَ مِنْ نَبَإِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴿٣﴾

بخشی از حکایت موسی و فرعون را برای قومی که ایمان دارند، به راستی و درستی بر تو می‌خوانیم.(۳)

«**بِالْحَقِّ**»: راست و درست. عین واقعیت. یعنی آنچه در اینجا آمده است، نه تنها خالی از هرگونه خرافات است، بلکه بیان واقعی مطالب حقیقی است.

«**لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ**»: تأکیدی است بر این حقیقت که مؤمنان هدف اصلی این آیات بوده و ذکر داستان به خاطر آنان و جهت استفاده ایشان است.

ای پیامبر! در این سورهٔ مبارکه قسمت از زندگی نامه حضرت موسی علیه السلام وفرعون را درحالی بر تو بیان میدارم. که این داستان وقصه، مشحون از وصف راستی و درستی است، و شک و دروغی در آن موجود نمی باشد،

واین داستان برای قومی که به قرآن ایمان دارد وآنرا تصدیق میدارد، و از آن سود می برند، می باشد.

باید گفت که: داستان‌های قرآنی، خُرافه، خیالی وگزافه گویی نیست، و طوریکه گفتیم هدفِ قرآن از بیان داستان، هدایت مؤمنان است. مبارزه و مجاهدت پیامبران با طاغوت ها و ستمگران، سر مشق مثالی مؤمنان است.

هدفِ کلی قرآن عظیم الشأن از بیان داستان، هدایت مؤمنان و بشریت است.

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴿۴﴾

همانا فرعون [در سرزمین مصر] برتری جویی و سرکشی کرد و مردمش را گروه گروه ساخت، در حالی که گروهی از آنان را ناتوان وضعیف می کرد، پسرانشان را سر می برید، و زنان آنها را (برای کنیزی) زنده نگهمیداشت، او مسلما از مفسدان بود.(۴)

پلان برتری طلبی و تسلط فرعون بر همه انسانها:

فرعون ازجملۀ کسانی بود که هدفش علوّ بود؛ (**إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ**) وپلان و نقشه عملی اش هم افسادبود؛ «**وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَائِفَه مِّنْهُمْ يذَبِّحُ أَبْنَاءهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ.**» فرعون هدف خودش را رسیدن به مقام برتر دنیوی قرار داد. میگفت: «**أنا ربّكم الأعلي**».

این شعار وی مبین این امر است که وی میخواهد شخصیتی و موجود بشود که در عالم بینظیر باشد، همه در مقابل او نه تنها خاضع و برمانبردار باشند بلکه برای او به سجده افتند. این انتخاب هدف است. برای رسیدن به این هدف، یک راه کلی را ترسیم کرد و گفت: باید آن چه را با رسیدن من به این مقام منافات دارد بر هم بزنم.

مثال های از فعالیت های اش این بود که؛ «**جَعَلَ أَهْلَهَا شِيعًا**؛» بین مردم اختلاف ایجاد کرد و آنها را دسته بندی مختلفی تقسیم کرد. او از این طریق میخواست تا جامعه ومردم آنرا تجزیه و تقسیم نماید، تا بتواند هر گروهی را با وسیله ساده تری شکل آن مخذول و منکوب کند. ولی اگر مردم متحد باشند، نمیتوانست در مقابل آنها پلان های شوم خویش را تطبیق بدارد.

بناءً «**يسْتَضْعِفُ طَائِفَه مِّنْهُمْ**؛» برای این‌کار می بایست کسانی را که از ناحیه آنها احتمال خطر میرود همیشه در ضعف و ناتوانی نگهدارد و مانع رشد آنها شود. حق و حقوق شان را نمی داد و در زندگی محروم شان میگذاشت.

و نهایتاً برای اینکه در جامعه دوام نیاورند، به نسل‌کشی آنها پرداخت. مردان آنهارا میکشت وزنها را زنده نگهمیداشت؛«**يذَبِّحُ أَبْنَاءهُمْ وَيسْتَحْيِي نِسَاءهُمْ**.» آن روزها از زنها برای کنیزی، خدمه و یا هم استفاده‌های جنسی استفاده میکردند و زنها قدرت مقابله با حکومت را نداشتند. هیچ سابقه‌ای نداشت که زن‌ها در مقابل او قیامی کرده باشند. از این روی در این خطری را احساس نمی کرد. این نقشه کلی فرعون بود. نام این نقشه در فرهنگ اسلامی بنام افساد در جامعه می باشد.

نکته هایی که از این آیه استفاده می شود این است که مشکل اصلی فرعون که او را به یکی از شقی‌ترین انسان ها تبدیل کرد، همان چیزی بود که او را وادار به برتری طلبی و تسلط بر همه انسان‌های دیگر کرد. فرعون فقط به ریاست و سلطنت ملك مصر و تسلط بر یك قوم قانع نبود. او میدید مردمی هستند که مجسمه ها و بعضی حیوانات را می پرستند، و به این فکر افتاد که چرا ما کاری نکنیم که ما را بپرستند؛ و درصدد برآمد به مقامی برسد که بگوید: «**انا ربكم الاعلي**»؛ من از همه شما برترم.

زجاج میگوید: «حماقت فرعون درخور تعجب است زیرا کاهنی که این خبر را به او داده بود، اگر در خبرش صادق بود، لابد آن خبر تحقق می یافت و کشتن فرزندان ذکور بنی اسرائیل، به حال وی سودی نداشت و اگر آن کاهن کاذب بود، باز هم کشتن آنها هیچ معنایی نداشت». البته تصدیق این روایت جای تأمل دارد زیرا منجمان چیزی از علم غیب را نمیدانند پس شاید او فرزندان بنی اسرائیل را فقط بدین انگیزه میکشت که ایشان را به‌بردگی و استضعاف بکشاند.یا انگیزه فرعون از این عمل، اخباری بود که بنی‌اسرائیل آن را از پیامبران خویش در باره ظهور موسی‌علیه السلام نقل میکردند. و الله اعلم.

چرا فرعون به قتل فرزندان ذکور اقدام کرد؟

نام فرعون مصر«ولید» پسر«مصعب» بودنام همسرش «آسیه» دختر «مزاحم» بود. فرعون دریکی از شب ها در خواب دید که آتشی از طرف «بیت‌المقدس» آمد و خانمان و گروه قطبی‌ها را سوزاند ولی گروه سبطی‌ها «بنی‌اسرائیلی‌ها» از این آتش محفوظ ماندند.

بعد از اینکه فرعون ازخواب بیدار شد بسیار ازدیدن خوب خویش بی نهایت ترسیده بود. جادوگران و کاهنان و منجمان را جهت تفسیر و تعبیر این خواب به حضور خود فرا خواند. آنها چنین نتیجه‌گیری کردند که از طایفه بنی‌اسرائیل پسری به دنیا می‌آید و هنگامی که بزرگ شد مدعی نبوت می شود و با تو به مبارزه می پردازد و در نهایت ترا نابود می کند.

بدین سبب فرعون دستور داد که هر زن حامله‌ای که حملش پسر باشد باید بعد از وضع حمل بچه‌اش بقتل برسد. مدتی این عمل زشت و حیوانی و درنده خوئی را انجام دادند. روزی همنشینان فرعون گفتند: اگر این کار ادامه یابد فقط اشخاص پیر و از کار افتاده باقی می مانند و کسی از پسران جوان برای کار

کردن و خدمت به این پیران پیدا نمی شود. فرعون گفت: پس یک سال در میان این کار را انجام دهید. در همان سال اول که فرزند پسر کشته نمی شد هارون برادر موسی به دنیا آمد. چنانکه روایت شده است بصورت کل در حدود دوازده هزار پسر بچه بنی‌اسرائیل کشته شد.

ابن کثیر میگوید: «چون فرعون به کشتار فرزندان پسر بنی‌اسرائیل ادامه داد، قبطی‌ها ازآن ترسیدند که نسل بنی‌اسرائیل منقرض شود زیرا پیر مردان بنی‌اسرائیل هم در شرف نابودی بودند و این خود سبب میشد تا اعمال شاقه‌ای را که بنی‌اسرائیل انجام می دادند، بر دوش قبطیان بیفتد. پس آنها از این بیم به فرعون گفتند: نزدیک است که جز زنان بنی‌اسرائیل کسی دیگر از آنان باقی نماند وما نمیتوانیم کارهای شاقه‌ای راکه مردان آن‌ها انجام میدهند، برعهده بگیریم! لذا فرعون دستور داد که پسران آن ها را در یک سال زنده نگهدارند و در سال دیگر بکشند.

نقل است که هارون علیه السلام در سالی تولد شد که پسران را در آن زنده باقی میگذاشتند اما موسی علیه السلام در سالی از سال های قتل پسران متولد شد.

فرعون مأمورانی داشت که عهده دار باز رسی، نظارت و اجرای این برنامه بودند و پرستاران زنی را نیز بر گماشته بود که بر زنان بنی‌اسرائیل مراقبت داشتند و چون یکی ازآنان حامله میشد، نامش را درجدول آماری که به همین منظور تهیه میشد، ثبت میکردند لذا مأموران در هنگام زایمان وی سر میرسیدند و اگر نوزاد دختر می بود، آن را به حال خود وا میگذاشتند اما اگر پسر میبود، او را سر بریده و راه خود را در پیش میگرفتند و میرفتند. چون مادر موسی‌علیه السلام به وی حامله شد، نشانه‌ها و مظاهر بارداری به حکم الله متعال بسان دیگر زنان حامله بر وی نمایان نگردید و دایه‌های مأمور فرعون به بارداری وی پی نبردند».

وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴿۵﴾

و ما می‌خواهیم که بر کسانی که در روی زمین به زبونی کشیده شده‌اند، منت نهیم [و نعمت دهیم] و ایشان را پیشوایان و وارثان (سلطنت) گردانیم.(۵)

الله تعالی می خواهد تا بر کسانی از بنی اسرائیل که فرعون آنان را در مصر به بردگی و ذلّت کشانده است منّت گذاشته و آنان را از ستم و طغیان فرعون نجات دهد. و پس از نابود سازی فرعون و سپاهش «**وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً**» ایشان را رهبران نیکوکاری و صلاح، دعوت‌گران هدایت و فلاح و وارثان زمین قرار دهد؛ تا فرجام از آن تقوا پیشگان باشد.

ابن عباس(رض) گفته است: «**أَئِمَّةً**»یعنی پیشوا و فرمانده در امور نیکو و خیر. و قتاده گفته است: یعنی فرمانروایان و شاهان. «**وَ نَجْعَلَهُمُ الْوٰارِثِينَ**» و آنان را وارث ملک فرعون گردانیم، سرزمین آنان را وارث شده و بعد از اینکه قبطی‌ها سروران و بزرگان مصر بودند، در جای آنان مسکن گزینند.

وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴿۶﴾

و برای آنان در آن سرزمین، زمینه قدرت و حکومت آماده کنیم، و به فرعون و هامان و و لشکریان آن دو؛ آنچه را که از آن می‌ترسیدند، نشان دهیم.(۶)

«**وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي اَلْأَرْضِ**»: خداوند با عظمت میفرماید: یعنی: مستضعفان را در روی زمین صاحب اقتدار میگردانیم سرزمین مصر و شام را ملک آنان قرار میدهیم، تا هر طوریکه میخواهند در آن تصرف نمایند.

مفسر بیضاوی در تفسیر خویش میفرماید: «**نُمَكِّنَ**» در اصل یعنی این‌که برای چیزی مکانی تهیه شود که در آن قرار گیرد، و سپس در معنی تسلط و فرمانروایی مطلق استفاده شده است. (تفسیر بیضاوی ۸۸/۲).

الله تعالی در ادامۀ آیۀ مبارکه میفرماید: به فرعون یاغی و وزیرش، «هامان» و قبطی‌ها چیزی را نشان دهیم که از آن میترسیدند، یعنی نشان دهیم که قدرت پادشاهی اش توسط همان مستضعفان از میان میرود و به وسیله‌ی نوزاد بنی‌اسرائیل نابود خواهند شد.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۷ الی ۱۴) درباره ولادت موسی علیه السلام و به دریا افکندنش و بشارت به پیامبری او، بحث بعمل آورده است.

وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴿۷﴾

و به مادر موسی الهام کردیم که او را شیر بده، پس هنگامی که [از سوی فرعونیان] بر او بترسی او را (در صندوق گذاشته و) به دریا بینداز، و مترس و غمگین مباش که ما حتماً او را به تو باز می گردانیم، و او را از از جملۀ پیغمبران می گردانیم.(۷)

تشریح لغات:

«**أَوْحَيْنَا**» **أوحینا**: الهام کردیم، پیام دادیم، وحی الهام کردیم، مانند: و أوحی ربک إلی النحل (ملاحظه شود سوره های: نحل آیه۶۸، مائده آیه۱۱۱، طه آیه۳۸، انفال آیه۱۲، زلزله آیه۵).

«**أَرْضِعِيهِ**»: شیرش بده، او را شیر بده.«**خِفْتِ عَلَيْهِ**»: بر او بیمناک شدی.

«**الْيَمِّ**»: دریا، رودخانه ی نیل.«**وَلَا تَخَافِي**»: مترس.«**وَلَا تَحْزَنِي**»: غم مخور، اندوه مدار.

تفسیر:

به ارادۀ الله تعالی نطفۀ مبارک حضرت موسی در رحم مادرش قرار گرفت و بعد از گذشت مدت معمولی، مادرش وضع حمل کرد ولی می‌ترسید که اگر

فرعونیان از این حملش اطلاع حاصل نمایند، طفلش را خواهند کشت. الله تعالی به مادر موسی با الهام قلبی راهنمایی می‌کند: «**وَ أَوْحَيْنا إِلىٰ أُمِّ مُوسىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ**» به قلب مادر موسی علیه السلام الهام کردیم.که وی را به دنیا آورد وهیچ ترسی را به خود راه ندهد، موسی را شیر ده و به وعدهٔ الله تعالی سخت مطمئن باش.

ملاحظه میشود که امر پروردگار به مادران همین است که: در هیچ شرایطی نباید شیر خویش را به فرزندان خویش قطع و از آنان دریغ نمایند.

ابن عباس(رض) گفته است: این القاء به مادر موسی عبارت است از الهام است. و مقاتل گفته است: که جبرئیل خبر آن را به او داد. و قرطبی گفته است: بنا به قول مقاتل وحی به معنی «اعلام» است نه الهام. و همه بر این اجماع دارند که مادر موسی پیامبر نبود و فرستادن فرشته به نزدش مانند سخن گفتن فرشته با آن شخصی«أقرع» و «ابرص» و «نابینا» بود، همان‌گونه که در حدیث چنان مشهور است. و نیز فرشته با غیر پیامبران صحبت کرده است، از جمله به «عمر بن حصین» سلام کرد در حالیکه پیامبر هم نبود. (تفسیر قرطبی ۲۵۰/۱۳.).

الله تعالی به مادر موسی طی الهامی گفت: «**فَإِذٰا خِفْتِ عَلَيهِ فَأَلْقِيهِ فِي اَلْيمِّ**» پس اگر بیم داشتی از جانب فرعون به او صدمه‌ای برسد، او را در صندوقی بگذار و آن را به دریای نیل بیندازو از این امر که فرعون و سپاهش موسی را سر بُرند نترس.«**وَ لاٰ تَخٰافِي وَ لاٰ تَحْزَنِي**»و از نابود شدنش مترس و از فراقش هم غمگین مباش؛زیرا این وعده‌ای از سوی ما است که پسرت را سالم و غانم به تو بر گردانیده و به علاوه وی را به رسالت برانگیزیم. و او را برای نجات بنی اسرائیل نزد فرعون میفرستیم، تا به وسیله‌ی او بنی اسرائیل را نجات بدهیم.

مادر حضرت موسی علیه السلام دو تشویش و دو نگرانی داشت: یکی ترس از کشته شدن طفلش و دیگری غم فراق او، که خداوند متعال به زیبای فرمود: «**لا تَخافِي وَلا تَحْزَنِي**» هر دو تشویش را رفع کرد وفرمود: از نابود شدنش مترس و از فراقش هم غمگین مباش. در این هیچ جای شکی نیست که: در اضطراب‌ها و بن بست‌ها، خداوند بهترین هادی و حامی مؤمنان است. وتمام وضاحت در یافتیم که در دساتیر الهی اسراری نهفته است که شاید در نظر ابتدایی، معقول نیاید. بناءً ما نباید از در تطبیق فرامین الهی، نه از چیزی بترسیم و نه نسبت به مسئله‌ای نگران باشیم.

فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ﴿٨﴾

(هنگامی که مادر از سوی کودک خود سخت در وحشت فرو رفت او را به فرمان خدا به دریا افگند) خاندان فرعون او را از آب گرفتند تا سرانجام دشمن آنان و مایه اندوهشان گردد، مسلماً فرعون و هامان و لشکریان آن دو خطاکار بودند.(۸)

خواست انسان در مقابل اراده‌ی الهی بی اثر است فرعون واسطه نجات موسی از رود نیل شد، و در نهایت به دست موسی علیه السلام در همان دریا غرق گردید. فرعون گمان کرد که هدیه‌ای برای او رسیده است؛ امّا خداوند اراده فرموده بود که دشمنش را در دامان او بپروراند. واقعاً خدا میتواند نوزاد بی‌دست وپا را در دریا حفظ کند، ولی انسان صاحب دست وپا را غرق سازد. فرعون و وزیر و لشکریانش طرح دادند و عمل کردند، ولی تدبیر خداوند همه‌ی این تدابیر ابلیسی شانراخنثی کرداند.

در نهایت کار به جائی رسید که مادر موسی مجبور شده تا طفل خودرادریک صندوقی گذاشته وآنرا به آب انداخت. خاندان فرعون موسی را از روی امواج نیل برگرفتند تا سرانجام دشمن آنان و مایه اندوهشان گردد.

طوریکه گفته شد سپاهیان فرعون صندوق را یافته و موسی را گرفتند تا یار و یاوری برای شان باشد و وی را به این منظور که به فرزندی‌اش برگیرند، پرورش دهند. ولی او دشمن جان‌شان، سبب اندوه‌شان و عامل از بین رفتن سیطره و ملک شان گردید. بی گمان فرعون، هامان و افراد ایشان ستمگر، سرکش و مجرم بودند.

فرعون و وزیر و لشکریانش طرح دادند و عمل کردند، ولی تدبیر خداوند همه‌ی آنها را خنثی کرد.

مفسرقرطبی گفته است: **لام** در «**لِيَكُونَ**» **لام** عاقبت و صیرورت است؛ چون آنها موسی را به این منظور نگهداشتند که نور چشم آنان باشد، اما سرانجام دشمن و سبب اندوه آنها شد. بدین وسیله حال را به مال ذکر کرده است. (تفسیر قرطبی ۲۵۲/۱۳.)

دانشمندان گفته‌اند: خاطی آن است که به عمد مرتکب گناه بشود، و مخطی آن است به غیر عمد گناه از او سربزند.

خوانندگان گرامی!

در این تدبیر به حکمت الله متعال توجه بفرمایید! از یک سو موسی علیه السلام را در آغوش فرعون پرورش میدهد و از سوی دیگر هلاکتش را سرانجام بر دست وی مقدر میکند. زیرا فرعون و هامان و لشکریان آنها خطاکار بودند یعنی: در رفتار، کردار و گفتار خویش نافرمان و مجرم بودند لذا الله تعالی آنان را به این شیوهٔ عجیب، که دشمن‌شان را به دست خودشان پرورش داد، مجازات کرد.

وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴿۹﴾

وهمسر فرعون گفت هم برای من وهم برای تو نورروشنی است، او را نکشید، امید است ما را سود دهد، یا وی را به فرزندی خود بگیریم. ولی آنان آگاه نبودند [که دشمنشان را به دست خود می پرورند.] (۹)

هدف از «**إِمْرَأَةُ فِرْعَوْنَ**»: زن فرعون. آسیه، است که قرآن او را زن با ایمانی معرّفی می کند (ملاحظه شود سوره: تحریم آیه۱۱).

و (چون) همسر فرعون (احساس کرد که آنان قصد کشتن این طفل را دارند خطاب به فرعون) گفت: او را نکشید (که او) روشنی چشم من و توست. قابل تذکر است که در زندگی حضرت موسی، چند زن، نقش محوری و اساسی داشته‌اند: مادر موسی، خواهر موسی، زن فرعون و همسر موسی، در این آیه نقش زن فرعون در جلوگیری از قتل او بیان شده است.

در نهایت از قتل طفل صرف نظر می کنند. فرعون و همراهانش ندانستند که پایان کارشان بر دست این کودک چه خواهد بود.

ملاحظه نمودیم که: زن فرعون، رأی فرعون را تغییر داد و شوکت، سلطنت وثروت فرعون هیچ یک مانع او نشد.

مفسرطبری میفرماید: آورده‌اند که وقتی همسر فرعون چنان گفت، فرعون گفت: برای تو آری، اما برای من نور چشم نمی شود. (تفسیر طبری ۲۲/۲.)

و ابن عباس(رض) گفته است: اگر فرعون می گفت: برای من نور چشم است، خدا او را به وسیله‌ی موسی هدایت می کرد، اما امتناع ورزید. (تفسیر صفوة التفاسیر صابونی)

مفسران گفته‌اند: همسر فرعون عقیم و بی اولاد بود، از فرعون خواست موسی را به او ببخشد و فرعون هم موسی را به او بخشید.

درآیهٔ مبارکه در میبابیم که مالک دلها الله تعالی است، او میتواند سخت‌ترین دل‌ها همچون دل فرعون را نیز نرم سازد.

طوریکه خداوند متعال در جمله اخیر این آیهٔ مبارکه میفرماید: «**وَ هُمْ لا يشْعُرُونَ**» در حالیکه آنها متوجه نبودند ونمی دانستند که فرعون و اطرافیان ستمکارش به وسیله‌ی موسی نابود می‌شوند.

درس بزرگی که از فهم این آیهٔ مبارکه بدست می آید اینست که ما باید فعالیت خویش در نهی از منکر زبانی، در هیچ وخت غفلت نورزیم دیدیم که همین نهی از منکر زبانی چطور کار ساز واقع شد، مثالهای در تأریخ وجود دارد از جمله دیدیم که: زن فرعون با گفتن «**لا تَقْتُلُوهُ**» از کشته شدن موسی جلوگیری کرد، چنانکه یکی از برادران یوسف با گفتن «**لا تَقْتُلُوا يُوسُفَ**» (آیه ۱۰: یوسف) از کشته شدن یوسف جلوگیری کرد. دیدم که: در برخی از اوقات حالات طوری پیش می آید که درنهی از منکر یک شخص، چنان قوت نهفته می باشد که؛ نظر جمع را عوض میکند و بر آن تأثیر بگذارد. (یکی گفت: نکشید، توسط نظر جمع را تغییر داد).

همچنان باید گفت: برخی انسان‌ها در ظاهر بسیار بلند پروازند، ولی درباطن اسیر نیازهای درونی خویش هستند. دیدیم فرعون که ادّعا می‌کرد: «**أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلى**» سرانجام می پذیرد که ممکن است یک نوزاد آب آورده برای او سودمند واقع شود.

وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴿١٠﴾

و قلب مادر موسی [از هر چیز جز یاد فرزندش] خالی شد [و در اضطراب و نگرانی فرو رفت]. اگر قلبش را [با لطف خود] محکم و استوار نکرده بودیم تا

از باورکنندگان وعده ما باشد، به درستی که نزدیک بود آن [حادثه پنهانی] را فاش کند.(۱۰)

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند: به محض اینکه مادر موسی شنید که موسی به دست فرعون آفتاده است از شدت و فرط غم و اندوه عقل از سرش رفت. وسخت دست وپاچه شد.

«**إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي**»: اگرخداوند متعال او را پایدار و شکیبا نساخته بود نزدیک بود برای مردم افشا کند که موسی فرزند وی است.

ابن عباس(رض) میفرماید: وقتی شنید طفلش به دست فرعون افتاده است نزدیک بود چیغ بزند وبگوید: وای بر پسرم!

از بس که غم و اندوه بر او هجوم آورده بود، بگوید: طفلی را که از رودخانه گرفته‌اند، پسر من است.

«**لَوْ لاٰ أَنْ رَبَطْنٰا عَلىٰ قَلْبِهٰا**»: «اگر دلش را استوار نمی‌ساختیم» اگر صبر و ثبات را به او الهام نمی‌کردیم، چنین بود که به وعده الهی و نگهداشت و کارسازی وی، دلش آرام گرفت؛ زیرا مادر موسی به وحی و الهامی که خداوند متعال به وی کرده بود، باورمند و متیقن بود.

آرامش دل‌ها به دست الله تعالی است. و از نشانه های ایمان، آرامش خاطر و دل آرام است.

وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴿۱۱﴾

و (آن گاه مادر موسی) به خواهر او گفت که از پی طفلم رو. خواهر رفت و موسی را از دور دید (و شناخت) ولی آل فرعون بی‌خبر بودند.(۱۱)

«**قُصِّيهِ**»: او را دنبال کن. حال و وضع او را تعقیب کن.

«**عَن جُنُبٍ**»: از جانبی. از گوشه‌ای. مراد دورادور است.

«**وَهُمْ لا يَشْعُرُونَ**»: در حالی که فرعون و فرعونیان نمی دانستند که او خواهر موسی است و مشغول تعقیب این طفل است.

درس که میتوان از این آیه مبارکه گرفت یکی هم همین است که در امور که حساسیّت برانگیز باشد، مصلحت همین است که، کارها را به دیگران واگذار کنیم.

در داستان و قصه حضرت موسی علیه السلام حساسیّت بر روی مادر بیشتر بود و امکان داشت که موضوع افشا گردد. توکّل به الله به معنای بی‌تفاوتی در مسائل نیست. با اینکه مادر موسی زن باایمانی بود، ولی باز هم دخترش را برای تعقیب برادر خود فرستاد.

مادر موسی در لحظه که طفل خویش را (موسی) در آب میگذاشت به خواهر وی گفت: حرکت صندوق را تعقیب کن، وببین که؛ سر انجام با وی چه می‌شود؟ پس خواهرش پشت صندوق را گرفت واز فاصله ای دور به تقعیب آن پرداخت. سربازان ومحافظان قوم فرعون از ین نکته که او خواهر وی است و می‌خواهد تا از اخبارش اش مطلع شود، غافل بودند. نهایت صندوق موسی به قصر فرعون رسید وخواهرش هم آنجا را زیر نظر گرفت.

دیده میشود که: مؤمن، مأموریّت خود را به دور از توجّه دشمن با دقت و هوشیاری انجام وظیفه می کند واز وظایف داده شده با دقت وارسی می کند.

وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ﴿١٢﴾

و از پیش شیر دایگان را بر او حرام گردانیده بودیم (تا تنها به آغوش مادر برگردد) پس [خواهرش آمد و] گفت: آیا شما را به خانواده ای راهنمائی کنم که میتوانند این نوزاد را کفالت کنند و خیرخواه او باشند.(۱۲)

«**حَرَّمْنَا**»: تحریم کردیم. مراد از تحریم، منع کردن و بازداشتن است.
«**المَرَاضِعَ**»: جمع مُرْضِع، زنان شیرده. دایگان. یاجمع مَرْضَع است و اسم مکان و مراد پستان است.یا این که مصدر میمی و به معنی رضاع و شیر دادن است.
«**نَاصِحُونَ**»: دلسوزان. خیرخواهان.
در آیهٔ مبارکه به یک حکمت بزرگی متوجه شدیم که: ابتدایی‌ترین کارها مثل مکیدن پستان مادر توسط طفل شیر خور هم به اراده الهی صورت میگیرد و اگر الله تعالی نخواهد، آنهم اتّفاق نخواهد افتاد.
همچنان درآیهٔ مبارکه به یک واقعیت رسیدیم که الله متعال نخواهد، تشکیلات عریض وطویلی همچون دستگاه فرعون نیز از تأمین غذای یک کودک عاجز میماند.واز جانب دیگر الله متعال از روی لطفی که به موسی و مادرش داشت از قبل، شیرخوردن موسی از هر زنی جز مادرش را بر وی حرام گردانیده بود. مفسران گفته‌اند: موسی چند روز بر این حال باقی ماند و هر زنی را که می‌آوردند تا او را شیر بدهد پستانش را نمیگرفت. این امر بر آنان مهم شد و کار بر آنان دشوار گشت. او را برداشتند و در خارج از قصر به دنبال زنی شیرده میگشتند. دراین اثنا به خواهرش رسیدند.
«**فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيتٍ يكْفُلُونَهُ لَكُمْ**» گفت: آیا میخواهید زنی شیرده را به شما نشان دهم که: کفالت و رعایت او را به عهده بگیرد؟ «**وَ هُمْ لَهُ نَاصِحُونَ**» و بصورت کل در تربیت و شیر دادنش کوتاهی نکند.
ابو محمد اسماعیل بن عبد الرحمن کوفی معروف به«سدی»(متوفی ۱۲۷) میفرماید: آنها را به مادر موسی راهنمایی کرد. مادر موسی به دستور آنها برفت و وقتی به آنجا رسید، دید که طفل در بغل فرعون است و او را ناز میدهد، و طفل هم گیران می کند، و شیر میخواهد. فرعون طفل را به مادرش

داد، و به محض این که بوی مادر خود را احساس کرد، پستانش را گرفت.
فرعون گفت: تو با آن چه نسبتی داری که پستان همه را نگرفت، و پستان تو را گرفت؟ گفت من زنی خوشبو هستم و شیرم هم نیکو است. طفلی یافت نمی شود که پستان مرا نگیرد. پس همان روز به منزل برگشت و تمام اهل بیت فرعون برایش ارمغان و هدایا و جواهر آوردند. (تفسیر صفوهٔ التفاسیر).

فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴿١٣﴾

پس او را به مادرش برگردانیم تا خوشحال و شادمان شود وغمگین نگرددو بداند که حتماً وعده خدا حق است، ولی بیشتر مردم [که محروم از بصیرت اند این حقایق را] نمی دانند.(۱۳)

سبحان الله، پروردگار با عظمت ما از وعده‌های خویش تخلّف نمی ورزد، هانطوریکه در آیه هفتم خواندیم که الله متعال به مادر موسی وعده داده بود که طفلش را دوباره به اغوش اش بر می گرداند و در این آیه مبارکه دریافتیم که حق تعالی موسی را به مادرش بر گردانید تا شادمانیش کامل شود و خاطرش اسوده وآرام گیرد.

در این هیچ جای شکی نیست که: برای اهل حقّ، اهداف مهم است، نه عناوین. در جمله «**فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ**» در یافتیم که در نهایت امر، طفل دوباره به اغوش مادر برگشت اگرچه این بار، مادر به عنوان دایه استخدام شد؛ ولی عنوان والقاب مهم نیست، برگشتن طفل به مادر مهم است. موسی علیه السلام سالم و محفوظ به بغل مادر بر گشت و بیم و هراس مادرش بر وی و اندوهش از فراق وی از بین رفت. و تا مادر موسی بداند که وعده پروردگار متعال به وی حقّ است و در آن تردیدی نیست و او وعده‌اش را خلاف نمی‌کند. ولی بیشتر کافران نمی دانند که وعده الله متعال خواه ناخواه انجام شدنی است.

از ابن عباس(رض) نقل شده است که فرمود: «هنگامی که خواهر موسی علیه السلامبه آنان گفت: (آیا شما را به خانواده‌ای راهنمایی کنم که برای شما سرپرستی او را برعهده گیرند در حالی‌که خیرخواه او باشند)، عداه ای در باریان فرعون به وی شک کردند و گفتند: تو از کجا می دانی‌که آن خانواده خیرخواه این طفل هستند و بر او شفقت دارند؟ گفت: از آنجا که آن‌ها به خوشحال‌کردن پادشاه رغبت دارند! آن‌گاه از او دست برداشتند».

نقل است که چون موسی‌علیه السلام پستان مادرش را پذیرفت، زن فرعون شادمان شده مادرش را مورد نوازش قرار داد و نفقه و پوشاک و احتیاجات وی را برایش مقرر داشت.یعنی: مادر موسی علیه السلام هم فرزند خود را شیر میداد و هم در قبال آن از دشمنش مزد و پاداش می‌گرفت. توجه نماید، در این تدبیر خدای حکیم و علیم.

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴿۱۴﴾

و چون [موسی] به کمال بلوغ رسید و اندام او کامل شد، به او حکمت [نبوت] و مقام علم عطا کردیم و چنین پاداش به مردم نیکوکار می‌دهیم.(۱۴)

«**أَشُدَّ**»: قدرت و قوّت. هدف از آن رشد و نموّ جسمانی است.

«**إِسْتَوي**»: تکامل و تعادل پیدا کرد و از نظر خرد و اندیشه کامل گردید.

«**حُكْماً**»:حکمت.فرزانگی. روشن‌بینی(سوره:انعام/۸۹).(«ترجمه معانی قرآن».

«**آتَيناهُ حُكْماً وَ عِلْماً**»: بعد از اینکه حضرت موسی علیه السلام به کمال نیرومندی و به تمام رشد عقلی‌اش رسید الله تعالی به او حکمت و دانش عطا کرد و او را در دین خویش فقیه و فرزانه گردانید.

اصطلاح «**حُكْماً وَ عِلْماً**»: بصورت کل سه بار در قرآن عظیم الشأن بکار رفته است که؛ در همه موارد، حُکم بر علم مقدّم‌شده است.

«حکم» به معنای فهم درست و قدرت بر قضاوت صحیح و «علم» به معنای داشتن آگاهی و اطلاعات است.

در آیهٔ مبارکه دریافتیم همانطوریکه حق‌تعالی موسی را بر عبادت و تقوای خود پاداش داد، به همین ترتیب هرکس را که اطاعت و دوستی‌اش را بر گزیند، پاداش می دهد.

از فحوای آیهٔ مبارکه بر می آید که: اوّلین شرط پذیرش مسئولیّت، بلوغ جسمانی است. بلوغ واقعی، تنها به رشد جسمی و نیروی جنسی نیست، بلکه به کمال فکر و عقل نیز وابسته است.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۱۵ الی ۲۱) به موضوع کشتن مرد قبطی توسط حضرت موسی علیه السلام از روی خطا، مورد بحث بعمل آمده است.

وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ﴿۱۵﴾

و موسی (روزی) بی‌خبر اهل مصر به شهر در آمد، آنجا دید که دو مرد با هم به قتال مشغولند، یکی از قوم او، و آن دیگری از دشمنانش بود. آن که از قومش بود، از موسی علیه آنکه از دشمنش بود کمک خواست، و (موسی) سیلی به او زد و او را کشت. گفت این از کار شیطان است، چون او دشمن گمراه کنندهٔ آشکار است.(۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**الْمَدِينَةِ**»: مراد پایتخت مملکت فرعون است که گویا «منف» یا «مصر» و یا این که «مصرایم» نام داشته است.

«مُنف» حومه ی مصر یا شهرکی بود به نام «حایین» تا مصر دو فرسخ (حدود دوازده کیلومتر راه فاصله داشت. برخی میگویند: «عین شمس» نام داشت که موسی در وقت خواب نیمروزی داخل آن منطقه شد.

«**شِيَعَةِ**»: قوم و قبیله.

«**إِسْتَغَاثَ**»:یاری و کمک خواست. فریادرس طلبید.

«**وَكَزَ**»: مشت زد.

«**قَضي عَلَيْهِ**»: او را کشت.). («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

قتل شخص قبطی ازروی خطاء وسفر موسی علیه السلام به مدین:

در یکی از روز ها موسی علیه السلام بطور پنهانی از قصر فرعون رهسپار کوچه و بازار پایتخت مملکت شد، در شهر دید که دو شخص مصروف بگو و مکو و جنگ هستند. یکی آنان از قبیله او یعنی از بنی‌اسرائیل و دیگری از آنان دشمنان او یعنی از طائفه قبطی های طرفدران فرعون است. شخصیکه از قبیله او بود علیه کسی که از دشمنانش بود، از موسی درخواست کمک می کند، وموسی هم به کمک اش می شتابد، و مشتی به جانب مقابل یعنی قبطی می زند، و او و در نتیجه می میرد.

موسی علیه السلام گفت: این از عمل شیطان بود واقعاً شیطان دشمن گمراه کننده آشکاری است. البته این کار موسی قبل از بعثتش به نبوّت بود.موسی از کرده خود پشیمان شد و رو به درگاه خداوند متعال کرد و گفت: پروردگارا! من بر خویشتن با کشتن یک نفر ظلم کردم پس به فریادم رس و مرا ببخش.

خداوند متعال دعایش را اجابت کرد و او را بخشید، چرا که الله متعال بس آمرزنده و مهربان درباره بندگان پشیمان و توبه‌کار است. حضرت موسی

گفت: پروردگارا به پاس نعمت هائی که به من عطا فرموده‌ای هرگز پشتیبان بدکاران و گنهکاران نخواهم شد.

شیخ قرطبی میفرماید: موسی این کار را به قصد کشتن او انجام نداد. بلکه میخواست او را دور کند، اما سبب مرگ او شد. (تفسیر قرطبی ۲۶۱/۱۳).

صاوی گفته است: از این جهت آن را به شیطان نسبت داده است که به او امر نشده بود قبطی را به قتل برساند، و برایش معلوم شد کشتن او خلاف اولی میباشد؛ چون فتنه و آشوب از آن ناشی میشود و شیطان از فتنه شاد و مسرور میشود. از این رو از آن پشیمان شد. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۱۱۲/۳).

قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴿۱۶﴾

(آنگاه موسی) گفت: ای پروردگارم! من به خود ظلم کردم، پس مرا بیامرز. و الله او را بخشید، که او غفور و رحیم است.(۱۶)

قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ﴿۱۷﴾

موسی باز گفت: ای پروردگارم! به سبب نعمت‌هایی که به من داده‌ای، من هرگز مددگار مجرمان نخواهم بود.(۱۷)

در حدیث شریف آمده است: «**من مشي مع مظلوم فيعينه علي مظلمته، ثبت الله قدميه علي الصراط يوم تدحض فيه الاقدام**...: هرکس با مظلومی همراه شود تا او را بر مظلمه وی یاری کند، خداوندا قدم‌هایش را بر صراط پابرجا و استوار نگهمیدارد در روزی که گامها در آن می لغزد و هرکس با ظالمی همراه شود تا او را بر ظلمش یاری کند، الله تعال در روزی که گامها درآن می‌لغزد، قدم هایش را برصراط می‌لغزاند».

علامه ألوسی در تفسیر «روح المعانی» می نویسد:«نقل است که خیاطی از یکی از بزرگان پرسید: من از کسانی هستم که برای ستمگران خیاطی‌می کنم،

آیا از اعوان‌شان به شمار می روم؟ آن بزرگ به وی گفت: نه! تو از خود آن ظالمان هستی ولی کسی که سوزن را به تو می‌فروشد، از اعوان آن‌هاست».
لاحول ولا قوة الا بالله العظیم.

فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ﴿١٨﴾

موسی در شهر بیمناک بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای (و در جستجوی اخبار) ناگهان دید همان کسی که دیروز از او یاری طلبیده بود فریاد میزند و از او کمک میخواهد، موسی به او گفت تو آشکارا انسان گمراهی هستی!(۱۸)
باید یاد آور شد که:هر ترسی مذموم نیست، ترس از نرسیدن به اهداف خود و یا دستیابی دشمن به آرزوهایش، ترس پسندیده است.

فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ﴿١٩﴾

و چون خواست به کسی که دشمن هردوشان بود حمله برد، گفت ای موسی میخواهی مرا بکشی همانطور که دیروز کسی را کشتی، نمیخواهی مگر اینکه زورگوی ستمگری دراین سرزمین باشی، ونمیخواهی ازنیکوکاران باشی.(۱۹)
«**يَبْطِشَ**»: حمله‌ور شود.یورش برد.
«**جَبَّاراً**»: زورگو. قدرتمند و قدرت نما. نیرومندی که هر چه بخواهد بکند و از فرمان خدا نافرمانی نماید.
چون موسی بر کشتن فرد قبطی مصمم شد، آن شخص اسرائیلی پنداشت که اومیخواهد به وی حمله ورشود. پس خطاب به موسی گفت:آیاکنون میخواهی مرا به قتل رسانی چنان‌که دیروز آن فرد قبطی را کشتی؟ (پس شخص قبطی سخن اسرائیلی را شنید و خبر را به فرعون برد) تو فقط میخواهی شخصی باشی ستمگر ومستبد وسر آن نداری که ازاهل صلاح وخیرواستقامت باشی.

وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ﴿٢٠﴾

و مردی از دورترین نقطه شهر شتابان آمد [و] گفت ای موسی بدان که بزرگان درباره‌ات همرأی شده‌اند که تو را بکشند [از این شهر] بیرون برو که من از خیرخواهان توام.(۲۰)

«**أَقْصَي‌الْمَدِينَةِ**»: دورترین نقطه شهر.

«**يَسْعي**»: مراد از سعی، سرعت در رفتن است.

«**المَلأَ**»: بزرگان دولت. دولتمردان.

وقتی که خبر کشته شدن قبطی پخش شد شخصیکه از خانواده فرعون بود و ایمان آورده بود از نقطه دور دست شهر به عجله آمد و گفت: ای موسی، درباریان و بزرگان قوم برای کشتن تو به جرگه نشسته‌اند، یعنی: باهم درباره کشتنت مشاوره می‌کنند، یا یکدیگر را به کشتنت امر می‌کنند «پس از شهر خارج شو، که من از خیر خواهان توام» زیرا فرعون از شنیدن خبر قتل قبطی، سخت سراسیمه شده و عزم کشتن موسی‌علیه السلام را کرده بود.

موسی علیه السلام، الله تعالی را به کمک خود خواست وگفت: پروردگارا مرا از مردمان ظالمان رهائی بخش و هنگامی که رو به جانب مدین «شهر شعیب» کرد گفت: امید است که پروردگارم مرا به راستای راه رهنمود فرماید.

(زندگانی پیامبران نوشته: استاد محمد شلماشی(عقرب) ۱۳۹۴شمسی، ۱۴۳۶ هجری، ۱۴۳۷ قمری).

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴿٢١﴾

پس موسی ترسان و نگران درحالیکه [حوادث تلخی را] انتظار میکشید از شهر بیرون رفت، [در آن حال] گفت: پروردگارا! مرا از قوم ظالم نجات ده.(۲۱)

«**خَآئِفاً**»: ترسان.

«**يَتَرَقَّبُ**»:انتظارمیکشید.چشم به راه دستگیری ووقوع پی‌آمدها وحوادث بود.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۲۲ الی ۲۸) در مورد رفتن موسی به مدین و ازدواجش با دختر شیخ کبیر، بحث بعمل آمده است.

وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ﴿۲۲﴾

هنگامی که به سوی مدین روی آورد، گفت: امید است پروردگارم مرا به راه راست [که انسان را به نتیجه مطلوب می رساند] راهنمایی کند.(۲۲)

حضرت موسی علیه السلام به طرف مدین مسافرت کرد. مدین شهری یا محلی بود که: شعیب علیه السّلام بر اهل آنجا مبعوث گردید (برخی نوشته اند که:سرزمین مدیان از خلیج عقبهٔ تابه مو آب وکوه سینا امتداد داشت.) همچنان در فرهنگ قصص قرآن آمده: محل این شهر در شرق عقبه است، مردم آن عرب و از اولاد اسماعیل علیه السّلام بودند، نام آن شهر اکنون معان است. و معان در حال حاضر یکی از ایالات کشور پاد شاهی کشور اردن میباشد، گویند: فاصله آنجا تا مصر هشت شبانه روز راه بود. بصورت کل گفته میتوانیم که: «**مَدْيَنَ**» شهری در جنوب شام و شمال حجاز، و نزدیک تبوک است که در آن زمان از قلمرو حکومت فرعون، بیرون بوده است.

مفسران مینویسند که حضرت موسی علیه السلام بدون توشه و وسیله‌ی سواری بیرون آمد و فاصله‌ی بین مصر و مدین که هشت روز راه بود، و راه را بلد هم نبود. اما به خدایش حسن ظن داشت. خدا فرشته‌ای را فرستاد و او را راهنمایی کرد. روایت است که وقتی به مدین رسید از فرط لاغری شکمش به پشتش چسبیده بود؛ چون در راه از برگ درختان تغذیه می‌کرد. (تفسیر رازی ۲۴۰/۲۴).

وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ ﴿٢٣﴾

هنگامی که به آب مدین رسید، گروهی از مردم را بر آن یافت که (مواشی شان) را آب می دادند، و غیر آنان دو دختر را دید که [مواشی شان را از رفتن به سوی آب] بازمی دارند؛ گفت: چه چیزی شما را بر بازداشتن [گوسفندان] وامی دارد؟ گفتند: ما [این دام هایمان را] آب نمی دهیم تا [این] شبانان [دام هایشان را] برگردانند و پدر ما پیری کهنسال است [به این علت از انجام این کار معذور است.] (۲۳)

هنگامیکه موسی علیه السلام به منطقه چاه آب مدین رسید دید که مردمان زیادی بر دور وبه آن چاه گرد آمده‌اند و میخواهند مواشی خویش را سیراب کنند در یک طرف چاه دو نفر دختر را دید که منتظر اند که گوسفندان خویش را هم آب دهند. موسی علیه السلام به آنان گفت: شما دو نفر چه کار میکنید، گفتند: پدر ما پیرمرد پیر وکهنسالی است و ما گوسفندان خویش را هم آب می دهیم، ولی منتظر هستیم تا سایرین از آب دادن گوسفندان خویش خلاص شوند وچاه برای آب دادن گوسفندان ما خلوت شود. زیرا عادت ما اینست تا زمانیکه سایرین از سر چاه نه روند ما به گوسفندان خویش آب نمی دهیم. عادت ما این است تامردم حیوانات خود را آب ندهند و نروند ما گوسفندان را آب نمی دهیم. و نمی خواهیم با مردان اختلاط داشته باشیم.

ابو حیان گفته است: بدین وسیله عذر و دلیل این که خود گوسفندان را آب می دهند، برای موسی گفتند و یادآور شدند که پدرشان به سبب پیری و ضعف نمی تواند گوسفندان را آب بدهد، بدین وسیله مهر و عطوفت موسی را خواستار شدند که آنها را یاری دهد. (البحر ۱۱۴/۷.).

فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ ﴿٢٤﴾

پس موسی به (مواشی) آن دو آب داد، سپس به سایه بازگشت و گفت: ای پروردگارم! من به آنچه از خیر که به بسویم فرود آوردی، محتاجم.(۲۴)

«**تَوَلّي**»: پشت کرد و رفت. «**خَيْرٍ**»: رزق و روزی. خوبی و نیکی.«**إِنِّي**... **فَقِيرٌ**»: هر رزقی که برای من فرستی نیازمند آنم، و هر گونه نیکوئیی که در حق من کنی محتاج بدانم.

پس موسی گوسفندان آن دو دختر را آب داد و سپس به سوی سایه درختی رفته در زیر آن نشست و گفت: پروردگارا! من به روزی و فضلت از قبیل غذا و مانند آن فقیر و نیازمندم. حضرت موسی علیه السلام سخت گرسنه بود، از خدا طلب روزی می‌کرد.

ضحاک گفته است: هفت روز جز سبزیجات زمین چیزی نخورده بود. (ابن کثیر ۱۰/۳.)

ابن عباس(رض) گفته است: حضرت موسی از مصر به «مدین» رفت، و جز سبزیجات و برگ درختان خوراکی نداشت و پایش برهنه بود، همین که به مدین رسید کفش‌هایش ازپاهایش کنده شدند. درسایه‌ی درختی نشست، اوکه برگزیده‌ی خلق خدابود شکمش به پشتش چسبیده بود و سبزه‌ی سبزیجات از داخل شکمش دیده میشد، حتی به نصف خرما محتاج بود. (طبری ۳۹/۲۰.)

از عمر بن خطاب(رض) روایت شده است که فرمود: موسی علیه السلام چهارپایان آنان را از چاهی آب داد که با سنگی بزرگ که جز ده مرد توان برداشتن آن را نداشتند، پوشیده شده بود، سپس مجدداً آن سنگ را بر سر آن

چاه برگردانید. «آن‌گاه» که موسی علیه السلام از آب دادن برای آن‌دو فارغ شد؛ «به‌سوی سایه برگشت» و مجدداً در آن نشست »و گفت: پروردگارا! من به هر خیری که بر من بفرستی» اندک باشد یا بسیار «فقیرم» یعنی: نیازمندم. مراد وی از خیر، غذا برای رفع گرسنگی بود چراکه او بی‌توشه از مصر به راه زده بود و توشه وی هر خوراکی‌ای بود که در راه می‌یافت.

فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاء قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴿۲۵﴾

پس یکی از آن دو [دختر] در حالی که با حالت شرم و حیا گام بر می داشت، نزد او آمد [و] گفت: پدرم تو را می طلبد تا مزدآب دادن (مواشی ما) را به تو دهد. چون نزد او آمد و داستانش را بیان کرد، گفت: دیگر نترس که از آن گروه ستمکار نجات یافتی. (۲۵)

«عَلَى اسْتِحْيَآءٍ»: با حیاء و شرم.

روایت است که چون آن دختران در آن روز زودتر از همیشه نزد پدر رفتند، پدر از آمدن زود هنگام دختران خویش تعجب کرد و ازعلت آن پرسید، آنها داستان مردی را که مواشی را برایشان آب داده بود به وی گفتند. سپس او به یکی از آن دو دخترش دستور داد تا نزد آن مرد رفته و او را به خانه وی دعوت نماید و آن دختر طبق دستور پدر نزد موسی‌آمد. اکثر مفسران برآنند که آن دو دختر، دختران شعیب علیه السلام بودند اما در قرآن عظیم الشأن وسنت چیزی که بر این امر دلالت کند، وجود ندارد.

حضرت عمر رضی الله عنه گفته است: یعنی از جمله زنان جسور و بی‌بندوبار نبود.

در این اثنا یکی از آن دو دختر که با ارمش ووقار گام برمی‌داشت باز آمد و به موسی گفت: پدرم تو را به خانه ما خواسته تا اجرت آب دادن حیوان‌های ما را به تو بدهد.

ابن کثیر در مورد میفرماید: در عبارت، رعایت ادب شده است؛ چرا که او را به طور مطلق نخواند تا موجب شک و تردید نشود. (ابن کثیر ۱۱/۳)

پس موسی همراه دختر به راه افتاد و وقتی که با پدرش شعیب ملاقات کرد «**فَلَمَّا جَاءَهُ وَ قَصَّ عَلَيهِ اَلْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ اَلْقَوْمِ اَلظَّالِمِينَ**» داستان و سبب فرارش را از مصر برایش به تفصیل به قصه گرفت. شعیب گفت: نترس؛ زیرا الله متعال تو را از چنگ ستمگران نجات داده است چرا که آنان را بر ما سلطه‌ای نیست و هرگز آزارشان به ما نخواهد رسید.

مفسرامام نسفی در تفسیر خویش «التیسیر فی التفسیر» مینویسد: «این آیه دلیل بر جایز بودن عمل به خبر واحد، رفتن با زن بیگانه همراه با احتیاط و پرهیزکاری و گرفتن مزد در قبال کار معروف، به هنگام نیازمندی است».

از جملهٔ «**تَمْشِي عَلَى‌اسْتِحْيَاءٍ**» آیهٔ مبارکه معلوم میشود که: رفت وآمد زن در بیرون خانه باید براساس حیا و عفّت باشد. (حیا، از برجسته‌ترین کمالات زن در قرآن می‌باشد).

قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ ﴿۲۶﴾

یکی از آن دو دختر: ای پدر من! او را استخدام کن؛ زیرا بهترین کسی که استخدام می کنی آن کسی است که نیرومند و امین باشد [و او دارای این صفات است.](۲۶)

در این میان یکی از آن دو دختر به پدرش گفت: ای پدر! موسی را برای چراندن و آب دادن گوسفندان استخدام کن. وی در حقیقت بهترین کسی

که استخدامش می‌کنی همان کسی است که بر نگهداشت گوسفندان نیرومند و در کار خویش امانتدار بوده و امانت را خیانت نکند. ابو حیان گفته است: سخنانش حکیمانه است و جامع؛ زیرا وقتی کفایت و امانت در مجری امری جمع شده باشد مقصود حاصل میشود.(البحر ۱۱۴/۷).

ابن‌کثیر نقل میکند: «پدر آن دختر به وی گفت؛ از کجا دانستی که این مرد توانا و امانتدار است؟ گفت: توانایی او را از آن دانستم که صخره‌ای را از جا برداشت که جز ده مرد به برداشتن آن توانا نبودند. وامانتداری ودرستکاری او راازاین امر دانستم که چون در راه با او می‌آمدم، از او جلوتر رفتم تا پیشاپیش وی حرکت کنم اما او به من گفت: تو ازپشت سرم بیا واگر راه را اشتباه کردم، سنگریزه‌ای به‌سوی من بینداز، آن وقت میدانم که راه را اشتباه رفته‌ام».

قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ﴿۲۷﴾

(آن مرد کهن سال) گفت: میخواهم یکی از این دو دخترم را به نکاح تو درآورم به شرط آنکه هشت سال اجیر من باشی، واگر ده سال را تمام کردی، اختیارش باخود توست [وربطی به اصل قرارداد ندارد]، و من نمیخواهم بر تو سخت گیرم، اگر الله بخواهد مرا از نیکان خواهی یافت.(۲۷)

«**تَأْجُرَنِي**»: برای من کار کنی. خویشتن را کارگر من گردانی.

«گفت» پدر آن دو دختر به موسی علیه السلام «من میخواهم یکی از این دو دختر خود را به نکاح تو درآورم در قبال این که هشت سال برای من کار کنی» یعنی: دخترم که گویند نامش صفورا بود را به این شرط به ازدواج تو در می آورم که مهر وی هشت سال کار تو نزد من باشد و این کار، عبارت است از چوپانی گوسفندانم »و اگرآن را در ده سال به پایان رساندی، این از

نزد توست» یعنی: اگر به جای هشت سال، چوپانی را به ده سال رسانیدی و دو سال را در خدمت به من افزودی، این بخشش و فضلی از نزد توست، نه الزام و اجباری از جانب من.

بدین ترتیب، او این قضیه را به مردانگی و همت خود موسی علیه السلام موکول کرد «و نمی‌خواهم بر تو سخت گیرم» با الزام و اجبارت به تمام کردن ده سال «و مرا انشاءالله از صالحان خواهی یافت» در حسن صحبت، معامله نیک و وفای به عهد است. در حدیث شریف آمده است: «موسی‌علیه السلام خود را در برابر عفت فرج (شرمگاه) و غذای شکمش اجیر گردانید».

این آیه کریمه دلیل مشروعیت خواستگاری ولی برای دخترش از مردی است که کفو و شایسته باشد و این امر در اسلام سنتی پایدار است چنان‌که معروف است عمر دخترش حفصه را به ابوبکر و عثمان پیشنهاد کرد. و موارد بسیار دیگری از این دست نیز در ایام نبوت و عصر صحابه کرام روی داده است.

همچنین این آیه دلیل جمهور فقهاء است بر این که نکاح دادن دختر حق ولی است نه حق خود دختر، بجز امام ابو حنیفه(رح) که این امر را در حوزه اختیار خود دختر می‌داند. (تفسیر انوار القرآن).

قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿٢٨﴾

[موسی] گفت: این قرارداد میان من و تو باشد، هر یک از این دو مدت را به پایان برم هیچ تعدّی و ستمی بر من نیست، و الله بر آنچه میگوییم وکیل و گواه است.(۲۸)

«**الأجَلَيْنِ**»: دو مدّت. دو سرانجام. قضیت: به پایان بردم، به انجام رسانیدم، به سر بردم، طی کردم «**لا عُدْوَانَ عَلَيَّ**»: نباید به من ستم شود و بر مدّت افزوده گردد. گناهی بر من نیست، چرا که زمان کار خود را به پایان برده‌ام.

«وَكِيلٌ»: شاهد و گواه. کسی که کار بدو واگذار میشود و حافظ مردمان و مسؤول کار آنان است.

در مقابل حضرت موسی علیه السلام درجواب «گفت» «این» قرارداد وعهدی که آن را بازگو کردی وبر من و خود در آن شرط نهادی «میان من و تو باشد» و هیچ یک از ما دو طرف نباید از مفاد آن تخلف کنیم »هریک از این دو مدت را به انجام رسانیدم» هشت یا ده سال را «نباید بر من عدوانی باشد» «و خدا بر آنچه میگوییم» از این شرط هایی که در میان ما منعقد شد؛ «وکیل است» یعنی: گواه و نگهبان است لذا هیچ یک از ما راهی به سوی تجاوز از این شروط نداریم.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۲۹ الی ۳۷) در باره بازگشت موسی علیه السلام به مصر پس از ده سال در مدین، رسیدن به پیامبری، پیامبری هارون، تکذیب فرعون، بحث بعمل می آید.

فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ﴿۲۹﴾

چون موسی آن مدت را به پایان برد و با خانواده اش رهسپار [مصر] شد، از جانب طور آتشی دید، به خانواده اش گفت: معطل کنید که من آتشی دیدم، [می روم] شاید خبری از آن برای شما بیاورم یا پاره ای از آتش را می آورم تا گرم شوید.(۲۹)

بعد از اینکه مدت تعیین شده بین شعیب علیه السلام وحضرت موسی علیه السلام به پایان رسید وآن کامل‌ترین دو مدت، یعنی مدت ده سال بود.

ابن عباس(رض) گفته است: مدت «اتم» و «اکمل» یعنی ده سال را به پایان رساند. حضرت موسی علیه السلام با همسر خویش راهی سفر مصر شد.
حضرت موسی از فاصله دورآتشی فروزان را از طرف کوه طوربه همسر اش گفت: «**قٰالَ لِأَهْلِهِ اُمْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نٰاراً**» در اینجا بمان من از دور آتشی را دیدم.
مفسران در تفاسیر خویش می نویسند: شبی که حضرت موسی با همسر اش عزم سفر مصر را بنا گذاشت، شبی سرد و تاریکی بود و آنها راه را گم کرده بودند، بادی تند می‌وزید که رفتن را مشکل می ساخت همسرش از درد زایمان به خود می پیچید در چنین موقعی آتشی را از دور دید، به طرف آتش به راه افتاد که شاید در آن اطراف انسانی را بیابد و راه را به او نشان دهد.
همان‌گونه که خداوند میفرماید: «**لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهٰا بِخَبَرٍ**» شاید خبری از راه به دست آورم و کسی را ببینم که راه را به من نشان دهد. «**أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ اَلنّٰارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ**» یا شعله‌ای از آتش بیاورم، باشد که خود را گرم کنید.
فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴿۳۰﴾
چون نزد آن آمد، از جانب راست آن وادی در آن جایگاه مبارک از آن درخت ندا رسید که ای موسی! یقیناً منم خدا پروردگار جهانیانم.(۳۰)
زمانیکه حضرت موسی به آن آتش رسید، آتشی را نیافت بلکه نوری را یافت، و از طرف راست دره درآن مکان مبارک و از سمت درخت ندایی آمد.«**أَنْ يٰا مُوسىٰ إِنِّي أَنَا اَللّٰهُ رَبُّ اَلْعٰالَمِينَ**» ندا آمد که ای موسی! منم، اللّه بزرگ و باعظمت که با شما صحبت می کنم و از اوصاف نقص منزه ام، پروردگار انس و جن و تمام خلایق هستم.

عبد بن‌حمید و ابن جریر از عبدالله بن مسعود(رض) روایت فرموده اند که: «به یاد درختی افتادم که موسی علیه السلام به سوی آن مأوی گرفت (و از آنجا تاج و لقد کلم‌الله... بر تارک عز وی نهاده شد) پس به شوق دیدار آن درخت یک شبانه روز راه پیمودم تا صبحگاهان برسرآن درخت رسیدم، بناگاه دیدم که آن درخت، سبز وخرم و پرجنب وجوش است آنگاه بر رسول الله صلی الله علیه وسلم درود و سلام فرستادم. در این اثنا شترم که گرسنه بود، قصد آن درخت کرد وازآن یک دهن برگ برکند و جوید اما نتوانست آن را فرو برد، بار دیگر بر رسول الله صلی الله علیه وسلم درود و سلام فرستادم و بازگشتم»

قابل تذکر است که در سالهای ۲۰۰۸ میلادی من با خانم خویش عزم سفر به کوه طور و یا هم جبل موسی در مصر نمودیم، بعد از اینکه به وادی مقدس «طوی» رفتیم، از نزدیک این درخت را مشاهده کردیم درخت تاهنوز سبزوارای برگ های کوچک کوچک است، این درخت فعلاً در محوطه کلیسایی به نام »سانتی‌کاترین» قرار داشته و با یک دیوال سنگی احاطه شده است. (در مورد اینکه این همان درخت زمان موسی است و یا خیر الله تعالی خودش بهتر میداند.)

وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ﴿۳۱﴾

و عصایت را بینداز چون [انداخت و] آن را دید که حرکت می‌کند گویی مار است،موسی پشت گردانید و بازنگشت. (گفتیم) برگرد و نترس، یقیناً تو از جملهٔ کسانی هستی که در امانند.(۳۱)

و (از تو میخواهم) این عصایی را که در دست داری بینداز. پس چون (موسی عصا را انداخت ناگهان) مشاهده کرد که آن (عصا) چنان جست و خیز میکند

که گویا ماری چالاک وکوچک است، وقتی دید مانند اژدهای چابک به سرعت میجنبد، برگشت و پا به فرار نهاد و سرش را به سوی آن بر نگرداند.
ابن کثیر گفته است: عصا به ماری عظیم الجثه و بزرگ تبدیل شد، ماری که دهانی بسیار بزرگ داشت و دندان هایش را به هم می ساییدو از کنار هر صخره‌ای می‌گذشت آن را می بلعید و در دهانش صدای تلو خوردنش به گوش می‌رسید و طوریکه از کوه به پایین می‌غلتید. در این موقع موسی پابه‌فرار گذاشت و پشت سرش را نگاه نکرد؛ زیرا طبیعت انسان ازچنان وضعیتی گریزان است. (سید قطب رحمهٔ اللّه علیه، میفرماید: «موسی به عنوان اطاعت از فرمان مولایش عصا را انداخت، اما چه چیزی رخ داد؟ عصایی بود که مدت‌ها آن را در دست داشت وآن را نیک وبه یقین میشناخت، اما ماری شد که به سرعت می‌خزید و چابک می جنبید و با این که ماری بزرگ بود به سان مارهای کوچک به دور خود می‌پیچید. امری ناگهانی بود که آمادگی آن را نداشت از این رو پا به فرار گذاشت و پشت سرش را نگاه نکرد تا برایش معلوم شود که چیست؟ و در مورد این شگفتی بزرگ بیندیشد. آنگاه فرمان خدا را شنید که میفرمود: «**یا مُوسی أَقْبِلْ وَ لا تَخَفْ إِنَّکَ مِنَ اَلْآمِنِینَ**»، آنکه در رعایت خدا باشد چگونه در امان نیست؟ سپس باری دیگر ندا می‌آید: «**اُسْلُکْ یدَکَ فِي جَیبِکَ تَخْرُجْ بَیضاءَ مِنْ غَیرِ سُوءٍ**»، موسی فرمان را اطاعت کرد و دستش را در یخن آستین خودش برد، آن را بیرون می‌آورد باز ناگهان برای بار دوم در یک لحظه دستش سفید و با فروغ و درخشان میشود و بدون این که دچار مریضی شده باشد، تابان است.
مدت‌ها پوست آنرا گندم‌گون دیده بود. این نشان دهنده‌ی فروغ و پرتوافشانی حق و استحکام و روشنی دلیل است. از «تفسیر فی ظلال القرآن» یکی از

حکمت های الهی همین است که: برای انجام مأموریّت های بزرگ، باید قبلاً تمرینات دید، «**أَلْقِ عَصاكَ**»: (حضرت موسی علیه السلام باید ابتدا خودش معجزه میدید، تا بتواند آن را در برابر دیگران تکرار واستعمال نماید.).

اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ﴿٣٢﴾

دستت را در گریبانت ببر تا بدون هیچ عیبی سفید و درخشان بیرون آید، و برای [از بین رفتن] ترسی که دچارش شده ای دو دستت را بر سینه بگذار، پس این دو معجزه از ناحیه پروردگارت برای فرعون واشراف (قوم) اوست.چون آنان قوم نافرمان بدکار بودند (۳۲)

به همین ترتیب به حضرت موسی علیه السلام گفته شد که؛ ای موسی! دستت را دریخن پیراهنت داخل کن تا بدون مریضی و برص، سپید بیرون آید.

همچنان دستت را به سینه‌ات بچسبان تا روانت آرام گیرد و قلبت مطمئن شود.

پس این دو نشانه است برایت از بارگاه پروردگارت که یکی: تبدیل شدن عصا به اژدها و دیگری یدبیضا بدون آفت و مریضی است. و این دو دلیل بزرگ به سوی فرعون و سران قومش بر قدرت و یگانگی حق تعالی و راستگویی موسی است. در حقیقت فرعون و سران قومش از طاعت الله متعال خارج و از حدودش تجاوزگر بودند.

ابن کثیر میگوید: «خداوند متعال به موسی علیه السلام امر کرد که وقتی از چیزی میترسد، دست خود را به سینه‌اش بچسباند و در این صورت، آن ترس و بیم وی از بین می رود.

ابن کثیر اضافه میکند: چه بسا اگر کسی بر سبیل اقتدا به موسی علیه السلام این کار را بکند و دست خود را بر روی سینه‌اش بگذارد، بیم وترس وی از بین برود چنان‌که ابن عباس(رض) گفته است».

قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ﴿۳۳﴾

موسی گفت: پروردگارا، من از فرعونیان یک نفر را کشته‌ام و میترسم که مرا به قتل رسانند. (۳۳)

موسی علیه السلام گفت: خدایا! من یک نفر قبطی از آل فرعون را کشته‌ام، در حالیکه به قتلش مامور نبوده‌ام. و می‌ترسم وقتی نزد آنها بروم در مقابل آن مرا بکشند.

مفسران گفته‌اند: منظور همان قبطی است که او را با مشت زد و مرد، آنگاه از خدایش درخواست کرد که در دیدارش با فرعون او را تقویت کند و برادرش، هارون را با او بفرستد.

وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ﴿۳۴﴾

و برادرم هارون زبانش از من گویاتر است، پس او را همراه من بفرست که یاور و دستیارم باشد تا [در همه امور] مرا تصدیق کند؛ زیرا می ترسم [فرعون و فرعونیان] تکذیبم کنند.(۳۴)

«**رِدْءاً**»:یاور و مددکار.

«**يُصَدِّقُنِي**»: هدف این است که با توضیح گفتارم و ردّ شبهات دیگران، راستی و درستی من روشن شود.

قرآن عظیم الشأن در (آیهٔ ۲۴ سورهٔ طه) میفرماید: به موسی علیه السلام الله تعالی هدایت میفرماید که: «**ٱذهَب إِلَىٰ فِرعَونَ إِنَّهُۥ طَغَىٰ﴿٢٤﴾**»«به‌سوی فرعون برو؛ زیرا او [در برابر خدا] سرکشی کرده است».

حضرت موسی علیه السلام خاشعانه به دعا پرداخت وگفت: پروردگارا سینه‌ام را فراغ وگشاده دار تا در پرتو شرح و سعه صدر، خشم و کین از دل برخیزد و

با آرامش تمام رسالت آسمانی را به جای آورم وکار رسالت مرا بر من آسان گردان و گره از زبانم بگشا، تا این که سخن مرا بفهمند و یاوری از خاندانم برای من قرار بده برادرم هارون را. «**قَالَ قَد أُوتِيتَ سُؤلَكَ يَٰمُوسَىٰ﴿٣٦﴾**» [طه: ۳۶]. خداوند موسی را ندا داد و فرمود: «ای موسی خواسته تو به تو داده میشود». «**قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلتُ مِنهُم نَفسا فَأَخَافُ أَن يَقتُلُونِ﴿٣٣﴾**» [القصص: ۳۳]. «گفت: پروردگارا! من یک نفر ازآنان را کشته ام، میترسم مرا بکشند».

خداوند متعال فرمود: ای موسی مترس چند بار شما را از ترس و ناراحتی نجات دادیم مثلاً شما یادت نیست که به منظور حفظ شما از فرعونیان به مادرت گفتیم ترا در تابوت و صندوقی اندازد و آن را به دریا بسپارد و به دریا نیز فرمان دادیم او را به کنار منزل فرعون ببر و محبت ترا نیز در دل فرعون و همسرش انداختیم، تا ترا به منزل خود ببرند و مادر خودت را برای تو به عنوان پرستار وشیرده انتخاب کنند و موقعی که یک نفر قبطی را کشتی باز ترا نجات دادیم وبه تو الهام کردیم که به طرف مدین حرکت کنی وچند سال در آنجا ماندی، درحالیکه مجرد بودی و در آنجا متأهل شدی و ثروت و مال زیادی را درآنجا به دست آوردی و از همه مهم‌تر به رتبه پیامبری رسیدی و در نتیجه به زادگاه خود مصر برگشتی الآن هنگام انجام مأموریت است تو و برادرت همراه باآیات من که دراختیارتان قرار داده ام، بروید و در ذکر و یاد و اجرای فرمان من سستی نکنید به سوی فرعون بروید که سرکشی کرده است و در کفر و طغیان از حد گذشته است. (ملاحظه شود کتاب زندگانی پیامبران نوشته: استاد محمد شلماشی (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری، ۱۴۳۷ قمری)

امام رازی در تفسیر خویش مینویسد: یعنی شما برادرم، هارون را با من بفرست تا در ارائه و بیان دلیل مرا یاری دهد. مقصود این نیست که هارون بگوید:

درست گفتی، یا به مردم بگوید: موسی راست میگوید، بلکه منظور این است که هارون با بیان فصیح خود دلایل را توضیح دهد و در مورد شبهات جوابگو باشد و با کفار به جدل بپردازد.(تفسیر کبیر ۲۴۹/۲۴).

اقرار به کمالات دیگران، خود یک کمال وارزش است. «**هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي**» حضرت موسی با این که پیامبر اولوالعزم بود، به کمال برادرش اقرار کرد.

به این ترتیب بود که موسی علیه السلام به بارگاه پروردگار متعال در حق برادرش شفاعت کرد تا او را مانند وی به رسالت برگزیند و بدین جهت برخی از سلف گفته‌اند: هیچ برادری بر برادرش منتی بزرگتر از منت موسی بر هارون ندارد زیرا موسی علیه السلام میانجی و واسطه برادرش در امر گزینش وی به نبوت و رسالت گردید.

همچنان هر نیرویی را در جای خود بکار بگیریم. «**هُوَ أَفْصَحُ**» (هارون دارای بیانی شیوا بود و در این مأموریّت تبلیغی، سخن رسا نقش اساسی داشت، لذا حضرت موسی از خداوند همراهی او را درخواست کرد.).

قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ﴿۳۵﴾

(الله) به او فرمود که ما به همدستی برادرت (هارون) بسیار بازویت را قوی میگردانیم و به شما در عالم، قدرت و حکومتی میدهیم که هرگز دشمنان به شما دست نیابند،به سبب معجزات ما، شما و کسانی که از شما پیروی میکنند غالب خواهید شد.(۳۵)

«**سَنَشُدُّ**»: محکم و استوار خواهیم کرد. قوّت و قدرت خواهیم داد.

«**عَضُدَ**»: بازو. تقویت بازو، کنایه از تقویت و پشتیبانی شخص است.

«**سُلْطَاناً**»: سلطه و شوکت. تسلّط و قدرت.

خداوند متعالی در اجابت درخواست موسی گفت: به وسیله‌ی برادرت تو را تقویت کرده و یاری میدهیم، و غلبه و تسلط شما را بر فرعون و قومش مقرر می داریم. بنابر این آن ها به شما آزاری رسانده نمی توانند. بدان ای موسی! که تو و هارون و پیروان مؤمن تان همگی، با ادله راستین ما بر فرعون پیروز و غالب خواهید بود.

واقعاً بهترین نوع برادری، در تأیید حقّ و بازوی یکدیگر بودن در مسیر خداوند است.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرًى وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴿٣٦﴾

پس هنگامی که موسی معجزات روشن ما را برای آنان آورد، گفتند: این جز جادویی ساختگی و دروغین نیست، وما این [ادعای نبوّت و دعوت به توحید] را از پدران پیشین خود نشنیده ایم [که به ما گفته باشند کسی در میانشان به عنوان پیامبر و دعوت کننده به توحید آمده باشد!!](۳۶)

«**بِئَايَاتِنَا**»: آیات ما. معجزات ما. دلائل و حجّت های ما.

«**بَيِّنَاتٍ**»: روشن. حال است.

«**مُفْتَرِيً**»: سر هم کرده و به هم بافته. مرادشان این بود که موسی در ادّعای خود دروغ میگوید وسخنان ومعجزه‌های او، جادوی خود او است؛ نه فرموده و معجزه‌هائی که خدا فرو فرستاده باشد و بدی‌شان نموده باشد.(«ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل).

تهمت، بزرگ‌ترین حربه‌ی مستکبران علیه مصلحان است. با تأسف باید گفت: هستند برخی ازانسانها که، منطق روشن را فدای گذشته تاریک میکنند. بطور مثال زمانیکه موسی علیه السلام، با برهان های منزله از جانب پروردگار با عظمت و حجّت های راستینی که روشنگر حق از باطل بود نزد فرعون و

همراهانش آمد آنان به موسی گفتند: یعنی: آنچیزی که با خود از ادعای نبوت آورده‌ای، در دوران اجداد ما روی نداده است. یا ما چنین سحر و جادویی را نشنیده‌ایم، پدرانمان را جز بر رسم و راه شرک ندیده‌ایم و از آنان دین توحید را سراغ نداریم، با آن‌که اجداد ما اهل تمدن هم بوده‌اند. پس این دین که تو ادعای آنرا داری دروغی بیش نیست.

وَقَالَ مُوسَى رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَى مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴿۳۷﴾

و موسی گفت: پروردگارم به کسی که از نزد او هدایت آورده و به کسی که سرانجام نیک برای اوست داناتر است؛ بی‌گمان ظالمان کامیاب نمیشوند.(۳۷)

در آیه قبل ملاحظه نمودیم که: فرعونیان با گستاخی وبا بی ادبی کامل، معجزات الهی را سحر معرّفی کرده واظهار داشتند که ما گویا در تاریخ اجداد خویش چنین حرفی را نه شنیده ایم. ولی در این آیه مبارکه حضرت موسی به کنایه به آنان میفرماید: شما دروغ میگویید، زیرا قبل از من، کسانی چون حضرت یوسف چراغ هدایت نیاکان شما را در دست داشته و دین ابراهیم را ترویج می‌کرده‌اند.

و موسی علیه السلام به فرعون گفت: بی‌گمان پروردگارم انسان راستگوی درستکار را که پیام آور حق است از دروغگویی که به ناروا جدال می‌کند، باز میشناسد و او به کسی که فرجام نیکو و پایان خوش سرای آخرت برای وی است داناتر میباشد. ملاحظه مینمایم که موسی علیه السلام در برابر تکذیب کفّار که معجزات را سحر میخوانند، به خداوند متعال توکّل کرد.به یاد داشته باشید: کسانی که انبیا را ساحر می نامند، ظالمین و ستمگرانی بیش نیستند. و یقیین داشته باشید کسی که ظالم و ستمکار و ناپاک باشد و به خدا دروغ ببندد، ابداً خوشبخت، رستگار و کامیاب نمی‌شود.

مطالعه کنندگان گرامی!

اگر به فحوای آیات متبرکه (۲۹ الی ۳۷) نظر به اندازیم با تمام وضاحت در خواهیم یافت؛ دشمن که تاب مقاومت را در برابر معجزات الهی نداشته و از پدرانشان چنین چیزی خارق العاده را نشنیده باشند، مطمیناً آن را سحر و شعبده بشمار می آورد. در آیه هیچ جای شکی نیست که دشمنان دین خدا و معجزه ی الهی در هر زمان و مکانی سخنشان و اتهامات شان یکی است، همان طور که مشرکان مکه به محمد صلی الله علیه وسلم می بستند.

توجه باید داشت که جواب واضح، روشن وگویای موسی علیه السلام به فرعون این است که گفت: پروردگارم آفریدگار همه چیز و همه کس است و از آشکار و نهان هستی خبر دارد و می داند که حق کیست و باطل چیست.

در آیات متذکره در میبابیم که:

انسان باید در برابر، تزویر، حیله، دروغ، شعبده بازی، مکر وفریب، واستدلال های بیهوده وغیر منطقی، دشمن به أنواع نیروی مادی و معنوی مجهز و مسلح باشد، همان طور که موسی علیه السلام از پروردگارش خواست، هارون را وزیر و مشیر و مدافع او بگرداند.

در آیات متذکره دریافتیم که درخواست و دعای منطقی و التماس مناسب حال، مستجاب و قطعی است.

فرعون و پیروانش در ادراک حق کور بودند، ناچار به به مکر و فریب، عناد وستیزه جویی برخاستند و به پیروی از شیوه‌ی نادرست و بدون دلیل گذشتگانشان پناه جستند. قطعاً این تقلید بدون برهان و دلیل عقلا و عادت ناپسند و باطل است.

باید در جواب و مناظره کردن با فرمانروایان و زورگویانی چون فرعون و امثالش در هر عصر و دورانی، حکمت و منطق را به کار گرفت، تا بر قدرت

استدلال بیفزاید، این است که شیوه‌ی مناظره‌ی موسی علیه السلام با فرعون فقط از روی حکمت و استدلال بود.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۳۸الی۴۳) در باره مجادله‌ی فرعون در مورد ربوبیت خدای متعال، فرجام دشمنی او و قومش، بحث بعمل می آید.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴿۳۸﴾

و فرعون گفت: ای سران و بزرگان قوم! من جز خودم معبودی را برای شما نمی‌شناسم! پس ای هامان! برای من بر گِل آتش بافروز (و آنرا پخته کن) و برای من برج بلندی بساز، تا از خدای موسی اطلاع حاصل نمایم.هر چند من گمان می کنم او از دروغگویان است!(۳۸)

از فهم آیهٔ متبرکه معلوم میشود که: روحیّه‌ی استکباری، مانع پذیرش حقّ میشود. فرعون گفت: جز خودم هیچ خدایی برای شما نمی شناسم. وهمچنان ملاحظه میشود که چگونه مستکبران، عقاید و افکار خود را به دیگران تحمیل میکنند. شعار مستکبران همیشه همین است: هر چه را که من نمیشناسم، وجود ندارد. بناءً فرعون به اعیان و اشراف و بزرگان قوم خود گفت: غیر از خودم برای شما خدایی دیگری را نمی شناسم. بین این سخن پوچ فرعون و بین گفته‌ی «**أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ**» چهل سال بود. این دشمن خدا دروغ می گفت؛ چرا که می دانست خدایی دارد که او و قومش را خلق کرده است. (تفسیر قرطبی ۲۸۸/۱۳.).

همچنان فرعون در خطاب به هامان مشاور ارشدش کرد! برایم بر گِل آتشی بیفروز تا آن گِل پخته و مستحکم شود، یعنی: گل را برای من پخته کن تا به

آجر تبدیل شود، آنگاه برجی برای من بساز.شاید من از خدای موسی اطلاع یابم یعنی: بر آن برج بلند فراز شوم و خدای موسی را ببینم این را به عنوان ریشخند و تمسخر می گفت. وتکرار میکرد از اینکه موسی می گوید: خدایی دار آسمان دارد، او را دروغگو می‌دانم.

وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ﴿۳۹﴾

و خلاصه فرعون و سپاهیانش به ناحق در زمین سرکشی و تکبر کردند و چنین پنداشتند که به سوی ما بازگردانده نخواهند شد.(۳۹)

در طول تاریخ، دیده شده که اشخاصی مغرور و متکبّری خود را محور و مرکز همه چیز میپنداشتند. طوریکه دیده شد که فرعون ولشکریانش در مصر؛ ظلم ودست به فساد زدند. فرعون وقومش به ناروا در سرزمین مصر تکبر کرده و خود را بزرگتر از آن دانستند که به موسی ایمان بیاورند. و معتقد بودند که حشر و نشری در کار نیست و حساب و کتاب و پاداش و کیفری وجود ندارد. واقعاً فرعون مستکبر و ظالم بود زیرا نه‌حُجَّت و دلیلی در اختیار داشت که پیام موسی علیه السلام را با آن دفع کند و نه هم خودش کدام دلیل داشت که آن را در مقابل معجزات موسی علیه السلام قرار دهد. فرعون فقط یک استدلال داشت که: حشر و نشری در کار نیست و اساساً حساب و کتاب مجازات و مکافاتی وجود ندارد.

فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ﴿۴۰﴾

پس او و سپاهیانش را گرفتیم و در دریا افکندیم؛ پس با تأمل بنگر که سرانجام ظالمان چگونه بود؟(۴۰)

«**فَنَبَذْنَاهُمْ**»: ایشان را پرت کردیم و انداختیم.

«**الْيَمِّ**»: دریا.

«**أُنظُرْ**»: بنگر. مراد نگاه کردن با چشم ظاهر نیست، بلکه با چشم دل است.

در آیۀ مبارکه ملاحظه نمودیم که: نهایت وانجام مستکبران، ذِلّت و قهر است. دیده شد و هست مواردی که سزاهای الهی صرف و صرف به آخرت اختصاص ندارد. طوریکه خداوند متعال فرعون و لشکریانش را در همین دنیا نابود، ریشه کن و به سزای اعمال خویش رسانید، و در دریا غرق شان ساخت. «**فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ**» «پس بنگر که نهایت کار ستمکاران چگونه بود» یعنی: ای محمد صلی الله علیه وسلم! بنگر که که سرانجام آن ستمکاران که به اوج سرکشی و کفر رسیده بودند، در دنیا قبل از آخرت، چگونه بود آنگاه که به دریای هلاک در افگنده شدند.

وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنْصَرُونَ﴿۴۱﴾

و ما آنها را پیشوایانی که دعوت به آتش (دوزخ) می‌کنند قرار دادیم، و روز قیامت یاری نمی شوند. (۴۱)

«أَئِمَّةً»: جمع امام، پیشوایان، مراد سردستگان کفر وضلال وپیشاهنگان کاروان گمراهان است که در دنیا به آنان خطّ و نشان میدهند و در دنیا پیشاپیش ایشان به‌سوی بدبختی حرکت، و در قیامت نیز در جلو پیروانشان به جانب جهنّم راه می افتند و آنان را به دوزخ می کشانند و بدانجا وارد میگردانند (سوره: هود / ۹۸). «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

آنان نه در روز قیامت خود را یاری توانند کرد و نه هم یاورانی دارند که عذاب دامنگیر به سبب کفر و تکذیب را از آنان دفع کند. بدین ترتیب است که خواری دنیا در پیوند با خواری آخرت، جمع او بال گردنشان می شود.

وَأَتْبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ﴿۴۲﴾

و در این دنیا لعنت را از عقب‌شان فرستادیم و روز قیامت هم از جملۀ طرد شدگان هستند.(۴۲)

«مقبوح»: کسی است که در خلقت مسخ، مشوه و زشت شده است.
نفرین کردن بر ظالم وستمگران حتّی بعد از نابودی او هم لازم وضروری است. و در این هیچ جای شکی نیست که عمل شنیع و بد دنیوی، به عمل شنیع اخروی می انجامد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴿۴۳﴾

ما به موسی کتاب آسمانی دادیم بعد ازآن که اقوام نخستین را هلاک کردیم، کتابی که برای مردم بصیرت آفرین بود و مایه هدایت و رحمت باشد و تا ایشان یادآورد شوند و عبرت گیرند.(۴۳)

یعنی: پس از آنکه اقوام نوح، عاد، ثمود، قوم لوط و اصحاب مدین را نابود ساخت و بعد از اینکه فرعون و قومش را هلاک کرده و قارون را در زمین فروبردیم؛ «به موسی کتاب» تورات را «دادیم که به عنوان روشنگری‌هایی برای مردم بود».

پایان کار مستکبران، هلاکت و نابودی است،با شکست طاغوت، زمینه برای صالحان فراهم میگردد. و واقعیت امراینست که: ارسال کُتُب و رُسُل، بر اساسِ رحمتِ الهی است. تا انسان بصیرت پیدا نکند، هدایت نمی شود و تا هدایت نشود، لطف و رحمت الهی را دریافت نمیکند. با تأسف باید گفت: با وجود کتب آسمانی و پیامبران، بازهم گروهی ازانسانها هدایت را نمی‌پذیرند.

خوانندگان گرامی!

پس از پایان قصه‌ی موسی وهارون علیهما السلام، با فرعون و قومش و رویدادهای شگفت انگیز و اندرزهای گوناگون را به بیان گرفت خداوند متعال، همه‌ی این رویدادها را ضمن بیان راز های غیبی و نهانی-که جز پروردگار باعظمت کسی از آن باخبر نیست. برای پیامبر صلی الله علیه السلام، بیان تا اینکه وی مردم از آن مطلع گرداند.

بناءً در آیات (۴۴ الی ۵۱) در باره موضوعاتی از قبیلی: ضرورت ارسال پیامبران، برخی از دلایل، نشان درستی رسالت پیامبرخاتم الانبیا، هکذا درباره مشرکان مکه،که قرآن و پیامبر را باور نداشتند، بحث بعمل می آورد.

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴿۴۴﴾

و (ای محمد) تو در جانب غربی (کوه طور) نبودی، آن دم که أمر نبوت را به موسی اِبلاغ کردیم. و تو از شاهدان این ماجرا نبودی (در آن هنگام که معجزات را در اختیار موسی نهادیم).(۴۴)

ابن کثیر گفته است: خدا در اینجا دلیل نبوت پیامبر صلّی الله علیه و سلّم را یادآور میشود؛ چرا که از اخبار گذشته طوری خبر میدهد که گویا شنونده آن را مشاهده می کند و گذشته را می بیند، در صورتی که او مردی بی‌سواد بود و خواندن و نوشتن را نمی دانست و هیچ کتابی را نخوانده و در میان قومی بزرگ شده بود که چیزی از این قبیل مطالب را نمی‌دانستند، پس معنی آیه چنین است: تو در آنجا حضور نداشتی، اما خدا آن را به تو وحی کرده است تا آنها را از این نهان‌ها باخبر سازی. (ابن کثیر ۱۵/۳.).

وَلَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ﴿۴۵﴾

ولی ما اقوامی را در اعصار مختلف خلق کردیم، پس عمرشان طولانی شد. و تو در میان اهل مدین مقیم نبودی تا آیات ما را بر آنان بخوانی، لیکن ما فرستنده بودیم.(۴۵)

در تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی می نویسد:

اما بعد از موسی ملت ها و نسل ها را خلق کردیم. و زمانی طولانی بر آنها گذشت و فاصله طولانی شد، در نتیجه آنها یاد الله تعالی را فراموش کردند و

شریعت‌ها و مقررات را تغییر داده و تحریف کردند. پس ای محمد! تو را فرستادیم تا امر دین را تجدید کنی و از نو آن را بنیان نهی.

ابو سعود گفته است: یعنی اما در فاصله‌ی زمان تو و زمان موسی، ملت‌های زیادی را خلق کردیم، و امر بر آنان طولانی شد و شرایع و احکام تغییر یافت واخبار برآنان مبهم شد، پس به تو وحی کردیم. پس با اکتفا به ذکر «موجب»، این تفاصیل حذف شده است.(ابو سعود ۱۵۵/۴.).

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴿۴۶﴾

و زمانی که ما موسی را ندا دادیم، تو در ناحیه طور نبودی ولی به سبب رحمتی از پروردگارت [سرگذشت موسی را به تو وحی کردیم] تا به مردمی که پیش از تو [تا زمان عیسی] بیم دهنده ای برای آنان نیامده بود، بیم دهی تا متذکّر و هوشیار شوند.(۴۶)

مفسران گفته‌اند: منظور از «قوم» مردم مکه‌اند که قبل از رسول الله صلی الله علیه وسلم در زمان فترت یعنی دوران انقطاع رسالت و در فاصله‌ی بین عیسی و محمد صلّی اللّه علیه و سلّم به سر می بردند. این فاصله‌ی زمانی حدود شش صد سال می باشد.

وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴿۴۷﴾

هرگاه ما پیش از فرستادن پیامبری آنها را به خاطر اعمالشان مجازات میکردیم میگفتند پروردگارا چرا رسولی برای ما نفرستادی تا آیات ترا پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم؟ اگر به خاطر این امر نبود مجازات آنها به جهت اعمالشان نیاز به ارسال پیامبر هم نداشت!(۴۷)

درآیهٔ قبل هدف آمدن أنبیاء را اِنذار و هشدار دانست، این آیه هدف دیگر بَعثَت را که اِتمام حُجّت و بستن راه بهانه و عذر است با زیبای خاصی بیان میدارد. مفهوم کلی این آیهٔ مبارکه این است که: کفّار میگویند: بدبختی و مصیبت ما به خاطر عمل فاسدی است که به سبب نداشتن پیامبر مرتکب شدهایم، اگر پیامبر می داشتیم گرفتار چنین انحرافی نمی شدیم، الله متعال در جواب میفرماید: ما برای ا اِتمام حُجّت بر آنها پیامبرانی فرستادیم.

قرطبی گفته است: جواب «لولا» محذوف است و تقدیر آن چنین است: (لما بعثنا الرسل) پیامبران را مبعوث نمی کردیم. (تفسیر قرطبی ۲۹۳/۱۳.).

و در التسهیل آمده است: «لولا» ی اول حرف امتناع است و «لولا»ی دوم برای تخصیص است و معنی آیه چنین است: چنانچه به سبب کفرشان مصیبتی به آنها نمی رسید، پیامبران را نمیفرستادیم. اما به منظور قطع عذر و بهانهی آنها و اِقامهی حُجّت بر آنان، پیامبران را فرستادیم تا نگویند: چرا پیامبری را نفرستادی تا ما از آیات تو پیروی کنیم و از جملهی مؤمنان باشیم.(التسهیل ۱۰۷/۳.)

باید گفت که: بسیاری از مصائب و حوادث تلخ، مولود عملکرد خودماست.

«**تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ**» بلی اعمال نیک و بد، در همین دنیا نیز اثر خود را می گذارند. ولی ایمان به الله تعالی و پیروی از أنبیاء، رمز نجات از مصیبتهاست.

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلٍّ كَافِرُونَ﴿۴۸﴾

پس هنگامی که حق [چون قرآن و پیامبر] از سوی ما برای آنان آمد [به جای آنکه بپذیرند] گفتند: چرا مانند آنچه به موسی دادند به او نداده اند؟ آیا پیش

ازاین به آنچه به موسی داده شد، کفر نورزیدند؟! گفتند: [این تورات و قرآن] دو جادویند که پشتیبان یکدیگرند!! و گفتند: ما منکر هر دو هستیم!!(۴۸)

«**الْحَقُّ**»: قرآن.

«**سِحْرَانِ**»: دو تا فسون و جادو. مراد تورات و قرآن است.

«**تَظَاهَرَا**»: پشت یکدیگر را گرفته‌اند. همدیگر را پشتیبانی و تأکید نموده‌اند.

از خصوصیات منکرین حقّ، همین است که همیشه: بجای توجّه به حقّانیّت، تنها به مقایسه های بی اساس و باطل ذهنی خویش نظر می اندازند. و اشخاص متحجّر، حاضر به پذیرش حرف جدید و منطقی نیستند. دشمنان، منطق و کلام حقّ را خدشه دار می‌کنند تا راه را برای انکار خود باز کنند.

وقتی آیات حق یعنی «محمد و قرآن» از جانب ما برای اهل مکه آمد، به طریق انکار و لجاجت گفتند: مگر نمی شد آیات درخشان و دلایل کوبنده‌ای مانند آنچه به موسی عطا شد از قبیل عصا و دست بیضا (یدبیضاء)، به محمد هم می‌شد؟! خدا در رد سخن آنان فرمود:

«**أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ**»: آیا انسان‌های کوردل به آیات و دلایل درخشانی که به موسی عطا شد، کافر نشدند؟

امام مجاهد گفته است: یهود به قریش دستور میدادند که به محمد بگویند: معجزاتی مانند معجزات موسی رابرای ما بیاور. الله تعالی درجواب آنها فرمود: آنها به آیات موسی کافر شدند. (مختصر ابن کثیر ۱۷/۳.)

بنابراین ضمیر در «**أَوَلَمْ يَكْفُرُوا**» عبارت است از یهود. نظر ابن جریر چنین است. و ابو حیان گفته است: به نظر من ظاهرا ضمیر به قریش برمیگردد که گفتند: چرا معجزاتی مانند معجزات موسی به محمد عطا نشد؛ چون تکذیب محمد از جانب آنها به منزله‌ی تکذیب موسی، و نسبت دادن سحر به محمد

در واقع نسبت دادن سحر به موسی است؛ زیرا پیامبران از یک جا سرچشمه گرفته‌اند. پس هر کس چیزی ناشایست را به یکی از آنها نسبت بدهد، آن را به جمیع نسبت داده است. در این صورت ضمایر با یکدیگر هماهنگ و همسو میشوند.(البحر ۱۲۳/۷.)

«**قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا**» مشرکین میگفتند: تورات وقرآن هردوجز سحر چیزی نیستند، پس هر دو سحرند و در تصدیق یکدیگر همیاری و همکاری کرده‌اند. سدی گفته است: یعنی هر دو یکدیگر را تصدیق می‌کنند.«**وَ قَالُوا إِنَّا بِكُلٍّ كَافِرُونَ**» وگفتند: مابه هردو کتاب کافریم. ابو سعود گفته است: بدین ترتیب آنها به صراحت انکار کردن هردو کتاب را اقرار میکنند. و این هم نشان میدهد که آنها بی‌اندازه در انکار و گردنکشی فرورفته‌اند.(ابو سعود ۱۵۶/۴.)

قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا أَتَّبِعْهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴿۴۹﴾

بگو پس اگر راست میگویید کتابی از جانب خدا بیاورید که از این دو هدایت کننده تر باشد تا از آن پیروی کنم. (۴۹)

یعنی ای محمد! به آنان بگو: اگر در ادعای خود راستگو هستید، کتابی را بیاورید که از جانب خداوند نازل شده باشد و در هدایت و رشد خود از تورات و قرآن بزرگ‌تر و راهنمون‌تر باشد؛«**إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ**» اگر راست میگویید در این‌که هر دوی آنها سحرند.

خردمندان به طور یقین می‌دانند که خدا کتابی آسمانی کامل‌تر و فراگیرتر و فصیح‌تر و بزرگ‌تر از کتاب نازل شده بر محمد صلّی الله علیه و سلّم یعنی قرآن را نازل نکرده است. و بعد از قرآن تورات در جایگاه دوم قرار می‌گیرد، همان‌گونه که خداوند متعال درباره‌ی آن گفته است: (ابن کثیر ۱۷/۳.)

«**إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَاةَ فِيهَا هُدىً وَ نُورٌ**»، و انجیل را به عنوان متمم و مکمل تورات نازل کرده و بعضی مواد که در تورات بر بنی اسرائیل حرام بود در انجیل حلال شده است. (زاد المسیر ۲۸۸/۶.)

فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴿۵۰﴾

هر گاه این پیشنهاد تو را نپذیرند، (و ایمان نیاوردند)، بدان آنها از خواهشات خود پیروی میکنند و کیست گمراهتر ازآنکس که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته است کسی پیدا میشود؟ مسلماً خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند.(۵۰)

باید گفت که: منکران حقّ و هوا پرستان، از جمله گمراه‌ترین مردمان بشمار میروند.

وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴿۵۱﴾

ماآیات قرآن رایکی بعد از دیگری برای آنها آوردیم شاید متذکر شوند.(۵۱)

واقعاً هم انسان، مخلوقی است فراموشکار، وضرورت همیشگی به تذکّر دارد.

«**لَقَدْ وَصَّلْنا**»: ارتباط دادیم و متّصل کردیم. یکی بعد از دیگری را فرو فرستادیم. اندک اندک و پیاپی نازل نمودیم و به هم پیوند دادیم (سوره: فرقان / ۳۲).

«**الْقَوْلَ**»: مراد آیات قرآن است.

ابن جوزی گفته است: یعنی قرآن را در بخش‌هایی متفاوت به دنبال هم نازل کردیم و کیفیت عذاب ملت‌های پیشین را گزارش دادیم تا که شاید پند بگیرند.(طبری ۵۶/۲۰.)

شأن نزول آیهٔ ۵۱:

۸۰۷- ابن جریر و طبرانی از رفاعهٔ قرظی (روایت کرده اند: خدا «آیة **وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ**» را در باره ده نفری نازل کرده است که من یکی از آنها هستم(طبرانی ۴۵۶۳ و ۴۵۶۴ و طبری ۲۷۵۰۴ و ۲۷۵۰۵ از یحیی بن جعده از

رفاعه بن قرظه روایت کرده اند.هیثمی در «مجمع الزوائد» ۱۱۲۴۴ میگوید: این را طبرانی به دو اسناد روایت کرده یکی متصل است و دیگری منقطع.).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۵۲ الی ۵۵) در باره ایمان آوردن برخی از اهل کتاب، بحث بعمل می آید.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ﴿۵۲﴾

کسانی که قبل از آن کتاب [آسمانی] به ایشان داده ایم آنان به [قرآن] ایمان می‌آورند.(۵۲)

یعنی: آنان که قبل از قرآن تورات و انجیل را به آنها دادیم (یعنی مسلمانان اهل کتاب) این قرآن را تصدیق میکنند و می پذیرند. ابن عباس(رض) گفته است: یعنی آنان که از اهل کتاب به محمد صلّی اللّه علیه و سلّم ایمان آوردند.

ولی باید گفت که اهل‌کتاب واقعی، کسانی هستند که با دیدن اسلام، ایمان می‌آورند.

شأن نزول آیهٔ ۵۲:

۸۰۸- ابن جریر از علی بن رفاعه روایت کرده است: ده گروه از اهل کتاب به اتفاق پدرم خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم (آمدند و اسلام را پذیرفتند ومورد آزار واذیت قرارگرفتند. پس آیهٔ«**الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ**...» نازل شد.

۸۰۹- و از قتاده روایت کرده که فرموده است: برای ما گفته میشد: گروهی از اهل کتاب به اتفاق سلمان و عبدالله بن سلام همواره پیرو حق بودند و پس از بعثت محمد (قرآن و اسلام را پذیرفتند. این آیه در شان آنها نازل شده است (طبری ۲۷۵۰۹ مرسل است.).

وَإِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ﴿۵۳﴾
و چون [قرآن] بر آنان خوانده شود گویند به آن ایمان داریم آن حق و از جانب پروردگار ماست، ما پیش از (نزول) آن نیز مسلمان (منقاد و فرمانبردار) بودیم.(۵۳)

یعنی: پیش از نزول قرآن نیز «مسلمان بوده‌ایم» یعنی: برای الله متعال مخلص و به یگانگی او مقر و معترف بوده‌ایم. یا به محمد صلی الله علیه وسلم و به آنچه که با خود از کتاب و رسالت آورده است، مؤمن بوده‌ایم؛ بدان جهت که شمایل، اوصاف و بشارت به بعثت وی درتورات و انجیل را خوانده و به این حقایق باور داشتیم و میدانستیم که او به زودی در آخرالزمان مبعوث میشود و قرآن براو نازل میگردد.(تفسیر انوارالقرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی).

أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴿۵۴﴾
آنها کسانی هستند که اجر و پاداششان را به خاطر شکیبائیشان دو بار دریافت می‌دارند آنها به وسیله نیکیها بدیها را دفع می‌کنند، و از آنچه به آنان روزی داده ایم انفاق می نمایند.(۵۴)

الله تعالی در آیه متذکره در باره اشخاصی صابر با زیبای میفرماید:«**أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا**»به سبب صبرشان در پیروی از حق، و به سبب اینکه در راه خدا اذیت و آزار فراوان را تحمل کردند.

قتاده گفته است: آیه در مورد جمعی از اهل کتاب نازل شده است که بر دین و شریعت حق بودند و تا بعثت حضرت محمد صلّی اللّه علیه و سلّم از آن پیروی نموده و به آن عمل کردند، و بعد از این که محمد(ص) مبعوث شد به او ایمان آوردند و او را تصدیق نمودند، لذا الله تعالی در مقابل صبرشان

پاداش آنها را دو برابر عطا کرد. گفته‌اند: از آن جمله سلمان فارسی و عبد اللّه بن سلام می باشند. (طبری ۵۶/۲۰.)

«**وَ يدْرَؤُنَ بالْحَسَنَةِ اَلسَّيئَةَ**» و سخنان زشت و ناپسند از قبیل بد ورد و فحش را با سخنان نیکو و پسندیده و زیبا دفع می کنند.

ابن کثیر گفته است: با بدی به مانندش مقابله نمی‌کنند، بلکه از آن چشم می‌پوشند و آن را می بخشند. (مختصر ۱۸/۳.)

«**مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ ينفِقُونَ**» و از حلالی که روزی آنها کرده‌ایم، در راه خیر صرف میکنند.

همچنان در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم و غیر آنان از ابو موسی اشعری(رض) آمده است که رسول الله صلی اله علیه وسلم فرمودند: «سه کس‌اند که پاداش‌شان دوبار داده می شود:

۱ مردی از اهل کتاب که به کتاب اول و آخر ایمان آورده است.

۲ مردی که دارای کنیزی است و آن را ادب آموخته و نیکو ادبش داده، سپس آزادش کرده و با آن ازدواج نموده است.

۳ غلام مملوکی که عبادت پروردگارش را به نیکویی انجام داده و خیرخواه مولایش باشد».

قبل از همه باید گفت که: ایمانی دارای ارزش می باشد، که بر اساس معرفت و شناخت حقّ باشد. و در ضمن باید گفت که: شرایط و زمینه های اشخاص، در دریافت الطاف الهی متفاوت اند.

همچنان باید گفت: که مورد انفاق تنها مال نیست، از علم، توان و آبرو نیز میتوان انفاق کرد. در حدیث آمده است: «سه نفر دوبار پاداش عمل خود را میگیرند؛ شخصی از اهل کتاب که به پیامبر خود و به من ایمان داشته باشد.» (اخراج از مسلم.).

وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ﴿۵۵﴾

و هنگامی که سخن بیهوده ای بشنوند، از آن روی بر می گردانند و میگویند: اعمال ما برای ما واعمال شما برای شما، سلام برشما [سلام متارکه]، ما خواستار [همنشینی و معاشرت با] نادانان نیستیم.(۵۵)

«**اللَّغْوَ**»: سخنان پوچ. یاوه سرائی. بیهوده‌گوئی چه زیبا است که قرآن عظیم الشأن میفرماید: «**وَ إذا سَمِعُوا اللّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ**» مؤمن واقعی کسی است که نه تنها به مجلس لغو نمی رود و به سخن لغو گوش نمی دهد، بلکه اگر کلام بیهوده‌ای راهم میشنوند، عکس العمل نشان میدهد. و یکی از نمونه‌های صبر، بی‌اعتنایی به لغو و اعراض از آن است. البته اِعراض و روگردانی وعدم از لغو در گفتن، شنیدن، دیدن و معاشرت، کمالی است که در همه‌ی ادیان الهی از آن ستایش بعمل آمده است.

ابن‌کثیر در شأن نزول این آیه مبارکه از محمدبن‌اسحاق نقل می‌کند: در مکه بیست تن یا نزدیک به آن از نصارا نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند... رسول الله برایشان قرآن تلاوت کردند و ایشان مسلمان شدند. پس چون از محضر رسول الله صلی الله علیه السلام بیرون رفتند، ابو جهل بن هشام با جمعی از قریش بر سر راه‌شان قرار گرفتند و به ایشان گفتند: خدا کاروانیانی مانند شما را ناکام گرداند، چه بد کاروانیانی بودید! مردم و اهل دینتان شما را به اینجا فرستادند تا اوضاع را بررسی کنید و خبر این مرد را برای آنان ببرید اما هنوز در نشستهای خود نزد وی آرام نگرفتید که از دین خویش جدا گشته واو را درادعایش تصدیق کردید! ماهیچ قافله‌ای را احمق‌تر ازشما نمیشناسیم! آن گروه نو مسلمان از اهل کتاب در پاسخ آنان گفتند: «سلام بر شما! ما را با

شما جاهلان چه کار، ما با شما در این بگومگو همراهی نمی‌کنیم...». (انوار القران هروی مخلص)

انسان در برابر آنچه می شنود، مسئول است. وقاطعیّت، صلابت و عدم سازش، نشانِ ایمان راسخ است. سود و زیان عمل هر کس به خود او بر می گردد.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۵۶ الی ۶۱) در باره رد شبهات مشرکان، بحث بعمل می آید.

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴿۵۶﴾

قطعاً تو نمی توانی هرکه را خود دوست داری هدایت کنی، بلکه الله هر که را بخواهد هدایت میکند؛ و او به هدایت پذیران داناتر است.(۵۶)

«**إِنَّكَ لا تَهْدِي**...»: مراد این است که پیغمبر، تبلیغ و ارائه طریق مینماید و بس. توفیق هدایت و ایصال به مطلوب در دست خداوند است (سوره های: بقره آیه ۲۷۲، یونس آیه ۴۳، ابراهیم آیه ۴).

شأن نزول آیهٔ ٥٦:

۸۱۰- مسلم و دیگران از ابو هریره(رض) روایت کرده اند: پیامبر اکرم (به کاکای خود گفت: «لا إله إلا الله» را به زبان بیاور تا من در روز قیامت برای تو شهادت بدهم. گفت: اگر سرزنش زنان قریش نمی بود که میگویند: او را ترس بر این کار مجبور ساخت، با گفتن این سخن خوشنودت می‌کردم.

آنگاه خدای بزرگ آیهٔ «**إِنَّکَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يهْدِي مَن يشَاءُ**» را نازل کرد. (صحیح است، مسلم ۴۱ و ۴۲، ترمذی ۳۱۸۸، احمد ۲ / ۴۳۴، واحدی در «اسباب نزول» ۶۶۲ از ابو هریره(رض) بدون ذکر کلمهٔ

«زنان» روایت کرده اند. تنها مسلم این حدیث را به طور اختصار روایت و این کلمه را آورده است.)

۸۱۱- نسائی و ابن عساکر در «تأریخ دمشق» به سند محکم و دقیق از ابوسعید بن رافع روایت کرده اند: از ابن عمر سؤال کردم آیا این آیه «**إِنَّکَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ**» در بارهٔ ابوجهل و ابوطالب نازل گردیده است؟ گفت: بلی.

وَقَالُوا إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴿۵۷﴾

و گفتند: اگر همراه تو از هدایت پیروی کنیم، از سرزمین خود ربوده میشویم. آیا آنان را در حرم امن جای ندادیم، که ثمرات هر چیزی به عنوان روزی از جانب ما به‌سوی آن رسانده می‌شود؟ لیکن بیشترشان نمی‌دانند.(۵۷)

«**الْهُدي**»: هدایت و رهنمود. مراد دین اسلام است.

«**نُتَخَطَّفْ**»: ربوده می گردیم. از میان برداشته می شویم.

«**أَوَلَمْ نُمَكِّنْ**»: آیا برای ایشان قرار نداده‌ایم و نساخته‌ایم؟

«**ءَامِناً**»:دارای امن و امان. دارای امنیت.

«**يُجْبي**»: جمع‌آوری و حمل می شود.

شأن نزول آیهٔ ۵۷:

۸۱۲- ابن جریر از قول عوفی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عده‌ای ازقریش به نبی‌کریم صلی الله علیه وسلم(گفتند: اگر ازتو پیروی کنیم مردم ما راازسرزمین خودمان بیرون میکنند، آنگاه این آیه نازل شد) (طبری ۲۷۵۳۲.).

۸۱۳- نسائی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: این سخنان را حارث بن عامر بن نوفل گفته است (نسائی در «الکبری» ۱۱۳۸۵ و «تفسیر» ۴۰۵ از ابن ابوملیکه از عمرو بن شعیب از ابن عباس روایت کرده، نسائی میگوید: عمرو

بن شعیب از ابن عباس نشنیده است. طبری ۲۷۵۳۱ از ابن ابوملیکه روایت و عمرو بن شعیب را نام نبرده است. این منقطع است.).

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ﴿۵۸﴾

وچه بسیار قریه ها را که هلاکش کردیم [زیرا] زندگی خوش آنها را سرمست ومغرور کرده بود.پس این خانه‌های ایشان است که بعد از آنان جز اندکی (در آن) سکونت نشده بود و ما خود ما وارث (دیار آنان) شدیم.(۵۸)

«**بَطِرَتْ**»: سرمست و مغرور شده است. طغیان و سرکشی کرده است. کفران کرده و ناسپاس گذاشته است (سورهٔ: انفال / ۴۷).

خوانندگان گرامی!

در آیه‌ی قبل خواندیم که گروهی به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم گفتند: اگر ما به تو ایمان بیاوریم، کفّار مکّه ما را آواره خواهند کرد، و خداوند فرمود: همان قدرتی که مکّه را محل أمن و رِزق فراوان برای شما قرار داد، بعد از ایمان نیز میتواند نعمت‌هایش را برای شما حفظ نماید. در این آیه خداوند متعال میفرماید: فراموش نکنید که ما بسیاری از شهرها را که سرمست از نعمت‌ها و غرق در رفاه بودند نابود کردیم، شما نیز که به خاطر حفظ رفاه و اموال خود ایمان نمی‌آورید، با قهر الهی چه می‌کنید؟!

منظور از «**فَتِلْكَ مَساكِنُهُمْ**»، مساکن مخروبه‌ی قوم عاد در منطقه احقاف (میان یمن و شام)، یا قوم ثمود در منطقه سَدوم است که مردم حجاز در مسافرت‌های تجاری از کنار آنها عبور می‌کردند و با چشم خود می‌دیدند.

در البحر آمده است: این آیهٔ مبارکه اهل مکه را از دچار شدن به عواقب بد قومی می ترساند که خدا نعمتش را به آنها ارزانی داد و آسایش آنها را فراهم کرد و معیشت آنها را آسان بساخت، اما آنها ناسپاس بودند و در مقابل آن به

سرمستی برخاستند و افراط کردند. در نتیجه خداوند متعال آنان را نابود کرد و دیار آنها را ویران ساخت. (البحر المحیط ۱۲۶/۷.)

بنابراین، عذرآوران اهل مکه که از بیم از دست رفتن نعمت‌هایشان خود را در ایمان نیاوردن بهانه می آورند و معذور می‌پندارند، باید بدانند که این عدم ایمان است که سبب زوال نعمت‌ها میگردد، نه ایمان آوردن به حق‌صرف داشتن پول وسرمایه ویا هم داشتن رفاه نه تنها مایه‌ی سعادت نیست که باعث غرور، طغیان و هلاکت است. ونباید فراموش کرد که: سرنوشت افراد و جوامع چه در دنیا و یا هم در آخرت، در گرو اعمال خود آنهاست.

وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ﴿۵۹﴾

و پروردگارت بر آن نبوده است که شهرها را نابود کند، تا آنکه [پیش از نابودی] در مرکز آنها پیامبری برانگیزد که آیات ما را بر آنان بخواند، و ما [در هیچ حالی از احوال] نابودکننده قریه ها نبوده ایم مگر در حالیکه اهلش ستمکار بوده اند.(۵۹)

«**حَتّي يَبْعَثَ فِي أُمِّها رَسُولاً**»: این بخش، آیهٔ مبارکه اشاره به این واقعیت است که لزومی ندارد در هر شهر و هر قریه پیغمبری مبعوث گردد. همین که در یک کانون بزرگ که مرکز اخبار و محل اندیشمندان و پایتخت بزرگان یک قوم است پیغمبری ارسال شود، کافی و بسنده است.

«**وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ**»: این بخش، بیان‌گر این مطلب است که ظلم سبب ویرانی است، و ظالمان بدون کیفر و مجازات نمی مانند.

«**وَمٰاكٰانَ رَبُّکَ مُهْلِکَ اَلْقُریٰ**»: یعنی نابود کردن مردم کافر یک شهر عادت و روش خداوند متعال نمی باشد.

به قولی: مراد از ام القری در اینجا مکه است «و ما هرگز نابودکننده شهرها نبوده‌ایم» بعد از آن‌که به سوی مرکز آن‌ها پیامبری را فرستاده‌ایم »مگر این که اهالی آنها ستمگر باشند» و با ظلم و کفرشان به الله تعالی و رسولش، سزاوار نابودی گردند.

امام قرطبی میفرماید: الله تعالی اعلام کرده است که آنها را نابود نمی‌کند مگر این که به سبب ظلم و ستم خود مستحق نابودی بشوند، بدین‌ترتیب عدالت خود را بیان کرده است؛ زیرا با وجود این که ظالمند امّا تا زمانی که بر آنان اِتمام حُجّت نکند و پیامبرانی را برای آنان نفرستد، آنها را نابود نمی‌کند. و علم خود به احوال آنها را دلیل بر آنان قرار نمی‌دهد. (تفسیر قرطبی ۳۰۲/۱۳).

وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴿۶۰﴾

آنچه به شما داده شده متاع زندگی دنیا و زینت آن است و آنچه نزد خداست بهتر و پایدارتر است، پس آیا از عقل‌تان کار نمی‌گیرید؟ (۶۰)

«**مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا**»: کالای زندگی دنیوی است وتنها درمدّت عمر کوتاهتان از آن استفاده می‌کنید و بس.

«**خَيْرٌ وَ أَبْقي**»: خوبتر و پایدارتر. مراد خوب و سرمدی است.

این آیهٔ مبارکه در حقیقت سوّمین جوابی است که خداوند متعال در جواب بهانه جویی کفّار مکّه (که اگر ما ایمان بیاوریم، زندگانی ما مختل میشود)، میدهد، که آنچه به‌گمان خام خود از رهگذر عدم ایمان به دست می‌آورید، متاع وکالای بی ارزش و فانی زندگی محدود دنیاست، در حالیکه آنچه نزد خداست، بهتر و ماندگارتر است.

در آیهٔ مبارکه میفرماید: ای مردم! مال و خیری که به شما عطا شده، متاعی است ناچیز که در زندگی این دنیا از آن بهره می‌گیرید، و پس از آن منقضی و نابود می شود.

ابن کثیر گفته است: الله تعالی در باره‌ی حقارت دنیا و آراستگی های ناچیز و نعمت های ناپایدارش خبر میدهد، که در مقابل نعمت های آماده شده و پایدار از جانب خدا برای بندگان صالح در آخرت، ناچیز و ناپایدار است. (مختصر ابن کثیر ۲۰/۳.)

«**وَ مٰا عِنْدَ اَللّٰهِ خَيرٌ وَ أَبْقىٰ**»: و اجر و پاداش و نعمت های ابدی و پایدار که از جانب خدا به بندگان مؤمن عطا میشود از این نعمت‌های ناپایدار بهتر است. **أَفَلاٰ تَعْقِلُونَ﴿۶۰﴾** آنان را توبیخ کرده است. مگر نمی دانید که پایدار از ناپایدار بهتر است؟

امام فخر رازی گفته است: الله تعالی یادآور شده است که منافع دنیوی با مضراتی در می‌آمیزد، بلکه زیان های آن بیشتر است، و منافع آخرت تمام نشدنی است، در حالیکه منافع دنیوی پایان پذیر و تمام شدنی است. و سهم هر انسان از دنیا به اندازه‌ی یک قطره از دریا می باشد. و هر کس منافع آخرت را بر منافع دنیا ترجیح ندهند، در واقع عقل وخردش دچار اختلال شده است. (تفسیر کبیر ۲۶/۲۵).

دنیا از فهم قرآن عظیم الشأن:

در قرآن عظیم الشأن، از دنیا وزندگانی دنیا با تعبیرات مختلفی ذکری بعمل آمده است، و انسان ها را از اقبال به آن و اِغفال در برابر آن برحذر داشته است، از جمله:

دنیا، عارضی است. «**عَرَضَ الْحَيٰاةِ الدُّنْيا**»(نساء، ۹۴.).

دنیا، بازیچه پیش نیست. «**وَ مَا الْحَيٰاةُ الدُّنْيا إِلّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ**»(انعام، ۳۲.).

دنیا، اندک و ناچیز است. «**فَما مَتاعُ الْحَيٰاةِ الدُّنْيا فِي الْآخِرَةِ إِلّا قَلِيلٌ**» (توبه، ۳۸.).

زندگی دنیا، مایه‌ی غرور و اغفال است.«**وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيا إِلّا مَتاعُ الْغُرُورِ**» (آل عمران، ۱۸۵.).

زندگی دنیا، برای کفّار جلوه دارد. «**زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيا**»(بقره، ۲۱۲.).

مال و فرزند، جلوه‌های دنیا هستند. «**الْمالُ وَ الْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيا**» (کهف، ۴۶.).

البتّه این همه هشدارها به خاطر کنترل مردم دنیاگراست و آنچه در آیات و روایات انتقاد شده، از دنیاپرستی، آخرت فروشی، غافل‌شدن، سرمست شدن و حقّ فقرا را ندادن است، ولی اگر افرادی در چهارچوب عدل وانصاف سراغ دنیا بروند وازکمالات دیگر و آخرت غافل نشوند و حقّ محرومان را ادا کنند و در تحصیل دنیا یا مصرف آن ظلم نکنند، این گونه مال و دنیا فضل و رحمت الهی است.

أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ﴿۶۱﴾

پس آیا کسی که وعده نیک به او داده ایم و حتماً به آن خواهد رسید، مانند کسی است که متاع زندگی این جهان را به او داده‌ایم، باز او روز قیامت از احضار شدگان (در عذاب) باشد؟ (۶۱)

«**لاقِيهِ**»: رسنده بدان است.

«**الْمُحْضَرِينَ**»: احضار شدگان. گرد آورده شدگان. مراد کسانی است که فرشتگان آنان را به پای حساب وکتاب می‌آورند و برای عذاب حاضرشان میگردانند (سوره های: روم آیه۱۶، صافّات آیه ۵۷).

قبل از همه باید گفته شود که: وعده‌های الهی، قطعی و مسلّم است و وعده‌های الهی و پاداش‌های اُخروی، هم بزرگ است و هم نیکو واقعیت اینست که: مَثَل آن شخصی است که الله تعالی وی را در دنیای کوتاه از شهوت های گذرا و لذت های ناپایا بهره‌مند گردانیده است و او دنیا را بر آخرت ترجیح داده، دیدار الله تعالی را فراموش کرده و سپس در روز قیامت نزد حق‌تعالی حاضر ساخته می شود تا وی را در برابر کردارهایش مجازات نماید؟ پس آیا این شخص با آن شخص برابر است؟ هرگز! بنابراین باید انسان بیندیشد که کدام انتخاب برایش بهتر است و بر همین اساس او باید گزینه برازنده‌تر و ارزنده‌تر را برای خویشتن اختیار کند. در همه حال توفیق بهره‌گیری از متاع دنیا نیز به دست الله تعالی است. ودر ضمن باید به عرض برسانم که: کامیابی دنیوی، به هیچ صورت نشانه‌ی آسودگی اُخروی شمرده نمی شود.

شأن نزول آیهٔ ٦١:

۸۱۴- ابن جریر از مجاهد روایت کرده است: خدای بی همتا آیهٔ «**أَفَمَن وَعَدْنَاهُ...**» را در باره سرور کائنات و ابو جهل بن هشام نازل کرده است.

۸۱۵- از وجه دیگر روایت کرده: این آیه در مورد حمزه و ابو جهل نازل گشته است.

خوانندگان گرامی!

درآیات(۶۲ الی ۷۰) درباره درهم کوبیدن مشرکان در روز قیامت با سه سؤال، خداوند، حق مطلق و مختار و سزاوار سپاس و بندگی، بحث بعمل آمده است.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿۶۲﴾

روزی را به خاطر بیاورید که خداوند آنها را ندا می دهد، و می گوید: کجا هستند شریکانی که برای من می پنداشتید؟!(۶۲)

عزیزیان صحنه های قیامت را به فراموش نه سپارید. دراین دنیا مرتکب عمل نشویم که؛ در قیامت، از جواب آن، درمانده و عاجز بمانیم باشیم. معبودهای دوست داشتنی دنیوی، ذلیلان و محکومان اخروی‌اند. هرکس دیگران را به جای خداوند به سوی خویش بخواند، عذاب الهی برایش حتمی است.

انسان‌ها در انتخاب راه آزادند ومختار اند ولی نباید فراموش کنند که در آخرت جوابگو همه اعمال خویش در دربارعدل الهی می باشد.

قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ﴿۶۳﴾

کسانی که حکم [عذاب] بر آنان تعلق گرفته میگویند پروردگارا اینان کسانی هستند که ما گمراهشان کردیم، ما همچنان که خود گمراه بودیم آنان را گمراه کردیم، [اینک] در نزد تو بیزاری می جوییم، ما را عبادت نمی‌کردند (بلکه خواهشات خود را عبادت می کردند). (۶۳)

«**أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا**»: ایشان را گمراه ساخته‌ایم، چرا که خودمان گمراه بوده‌ایم. مراد این است که اِغواگران میگویند: پیروان ما به میل خود به دنبال ما آمده‌اند و به محض این که وسوسه ما با شهوات ایشان موافقت داشته است، از ما اطاعت نموده‌اند. لذا هر دو گروه یکسان و برابریم (سوره: مائده / ۷۷).

«**مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ**»: عبادت، در اینجا علاوه از پرستش، معنی اطاعت را نیز دارد. «ترجمه معانی قرآن».

بعد از اینکه قیامت بر پا میشود در آنروز صحنه‌های عجیب و گوناگونی اتفاق می‌افتد که این آیات به برخی ازصحنه‌ها واتفاقات اشاره بعمل میآورد.

یکی از این صحنه ها، سؤالات توبیخ آمیز پرورد گار با عظمت از کافران است: صحنه‌ی دیگر، اظهار تنفّر و بیزاری معبودها از کسانی است که آنها را می پرستیدند و صحنه‌ی سوّم، ملامت منحرفان از شیطان است که شیطان هم

در جواب میگوید: مرا سرزنش نکنید، بلکه خودتان را ملامت نمایید؛ «**فَلا تَلُومُونِي وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ**» (آیه ۲۲ سوره ابراهیم) در قیامت، هر کس گناه خود را به گردن دیگری می اندازد، ولی از طرف مقابل هم جواب می شنود که: «**بَلْ كُنْتُمْ قَوْماً طاغِينَ**» (آیه ۳۰ صافّات) گناه را به گردن ما نیاندازید، بلکه شما خودتان اهل طغیان بودید.

وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ ﴿۶۴﴾

و [به آنان] گفته می شود: شریکان‌تان را (برای نجات) بخوانید، پس آنها را میخوانند، ولی (ندای)شان را جواب نمی دهند. و عذاب را می بینند، (و آرزو میکنند)ای کاش راه یافته می‌بودند.(۶۴)

یکی واقعیت را همیشه در ذهن خود داشته باشید که: معبودهای دروغین، به ناله‌های شما در وقت ضرورت جواب نخواهد داد.

طبری میفرماید: آنها وقتی عذاب را مشاهده کنند آرزو میکنند ای کاش! در دنیا هدایت یافته و از حق پیروی کرده بودند. (طبری ۶۳/۲۰) این بر اساس آن است که «لو» برای تمنی باشد، همان چیزی که ما آن را اثبات کرده و طبری نیز آن را اختیار کرده است. و زجاج گفته است: جواب «لو» محذوف و تقدیر آن چنین است. لو کانوا یهتدون لما اتبعوهم و لما رأوا العذاب.).

«**فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا**»: دلبستن به غیر خدا در دنیا، مایه‌ی محروم شدن از یاری او در قیامت است. طوریکه در روز جزا به کافران گفته میشود. خدایان پنداری‌تان را که به جای الله متعال می پرستیدید فراخوانید. پس آنان را ندا میکنند ولی از آنها جوابی نمی شنوند.آنان و عذابی را با چشم سر می بینند.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ ﴿۶۵﴾

به خاطر بیاورید روزی را که خداوند آنها را ندا می دهد و می گوید: به پیامبران چه پاسخی گفتید؟(۶۵)

ابن کثیرمیگوید:«سؤال اول درباره توحید بود واین سؤال درباره رسالت است».

فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ﴿۶۶﴾

در این هنگام همه اخبار بر آنها پوشیده میماند (حتی نمی توانند) از یکدیگر سؤالی کنند!(۶۶)

«**عَمِيَتْ**»:کور میگردد. مراد مخفی شدن و از یاد رفتن است. این فراموشی از شدّت حیرت بدی شان دست می دهد.

«**لا يَتَسَآءَلُونَ**»: نمی پرسند. مراد این است که نمی توانند بر اثر هول و هراس از یکدیگر هم سؤال بکنند.

در روز قیامت، که محکمه عدل الهی بر پا می شود، مطمین باشید که فرصت آنرا نخواهید داشت که به توانید با همفکران دنیوی خویش مصلحت وبه مشوره بپردازید و به اصطلاح با سؤال از یکدیگر، جوابی برای محکمه عدل الهی آماده سازید.

فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَى أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ﴿۶۷﴾

اما کسیکه توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد امید است از رستگارا باشد.(۶۷)

«**عَسى**»: امید است. این اصطلاح نسبت به الله به معنی محقّق و مسلّم و حتمی است.

مفسر صاوی فرموده است: صیغه‌ی ترجی درقرآن معنی تحقق و ثبوت میدهد؛ زیرا وعده‌ی باکرامت از جانب پروردگار مهربان است و خدا خلاف وعده نمی کند(حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۳).

مطالعه گنندگان گرامی!

این آیات، بسیار زیبا و گویا، دروازه های امید و رستگاری و سعادت را به وسیله ی توبه و بازگشت واقعی به سوی الله متعال گشوده است، که اگر انسان

توبه کنند، و شرایط آن را به جای آورند، به قرآن متوسل شوند، و پیروی از آن را شافع خود گردانند، در واقعیت امر از جمله رستگاران خواهند بود.

وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴿۶۸﴾

و پروردگارت آنچه را بخواهد می آفریند و [آنچه را بخواهد] اختیار می کند، برای آنان اختیاری نیست؛ پاک است الله و بالاتر از آن است که برایش شریک قرار می دهند(۶۸)

«**الْخِيَرَة**»: حق انتخاب. گزینش. مراد این است که انسان در برابر حکم خدا، صاحب اختیار نبوده و حق چانه زدن ندارد (سوره: احزاب / ۳۶).

«**يَخْلُقُ ما يَشاءُ وَ يَخْتارُ**»: قدرت مطلقه، از آنِ پروردگار با عظمت است. تکوین (آفرینش هستی) و تشریع (قانون زندگی) به دست الله تعالی است. الله خالق و صاحب تصرف است، هر چه را بخواهد خلق می کند و هر کاری را که بخواهد انجام میدهد. هیچ کس حق اعتراض از فرمانش را ندارد.

مقاتل گفته است: آیه در مورد «ولید بن مغیره» نازل شده است، زمانی که گفته بود: «**لَوْ لا نُزِّلَ هٰذَا اَلْقُرْآنُ عَلىٰ رَجُلٍ مِنَ اَلْقَرْيَتَينِ عَظِيمٍ. مٰا كٰانَ لَهُمُ اَلْخِيَرَةُ**» هیچ یک از بندگان در این زمینه دارای اختیار نیست، بلکه اختیار و اراده فقط از آن خدای یگانه می‌باشد و بس.

«**سُبْحٰانَ اَللّٰهِ وَ تَعٰالىٰ عَمّٰا يشْرِكُونَ**»: الله تعالی پاک و منزه است و والاتر از آن است که احدی در ملکش دخالتی داشته باشد و در ملک و سلطنتش با او شریک شود.

قرطبی گفته است: یعنی خدا هر چه را بخواهد خلق می کند و هر کس را که بخواهد برای پیامبری بر می گزیند و اختیار تام از آن اوست. در تمام امور

حکمت به خرج می دهد و هیچ یک از بندگان بر او اختیار ندارد (قرطبی ۳۰۵/۱۳ با کمی اختصار.)

انتخاب رهبر آسمانی به دست الله تعالی است، نه مردم. وچه زیبا فرموده است: «**ما كانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحانَ اللّهِ وَ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ**» کسی حقّ قانون گذاری دارد که آفریدگار هستی باشد. وکسی که در برابر قانون خدا، قانون بشری را بپذیرد، در حقیقت برای خدا شریک پذیرفته است.

وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿۶۹﴾

و پروردگارت آنچه را سینه هایشان پنهان مینماید و آنچه را آشکار میکند، میداند.(۶۹)

وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴿۷۰﴾

او خدائی است که معبودی جز او نیست، ستایش برای اوست. در این جهان و در جهان دیگر، حاکمیت (نیز) از آن اوست، و همه شما به سوی او باز میگردید.(۷۰)

چون معبودی جز او نیست، پس ستایش‌ها مخصوص اوست.

«**لا إِلهَ إِلّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ**»: و اوست خدایی که غیر وی سزاوار پرستش نیست و ماسوایش شایستگی الوهیت را ندارد، همه ستایش‌ها او را است و جمله مدح و ثناها به او اختصاص دارد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۷۱ الی ۷۵) در باره دلایل بزرگی و قدرت الهی و نکوهش دوباره ی مشرکان و امثال آنان، بحث بعمل می آید.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ﴿٧١﴾

بگو: به من خبر دهید اگر خداوند شب را برای شما تا روز قیامت،پیوسته و همیشه بگرداند، کیست معبودی غیر از الله که برایتان روشنی بیاورد؟ آیا (حق را) نمی شنوید؟ (۷۱).

یکی از اصلوب ها قرآن عظیم الشأن، مطرح کردن سوالات بیدار کننده است، طوریکه در این آیه مبارکه میفرماید: ای محمد! به کفار منکرین در مکه بگو: اگر خدا تا روز قیامت شب را برشما جاوید بدارد، آیا غیر از او دیگر خدایی وجود دارد که برای شما روشنی بیافریند تا در آن تاریکی انبوه و پیوسته، بدان روشنی گیرید؟

«**أَفَلَا تَسْمَعُونَ**»: آیا گوش شنوا و درک و پذیرش ندارید که به وسیله‌ی آن بر یگانگی خدا استدلال کنید؟

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴿٧٢﴾

باز بگو: چه تصور می‌کنید اگر خدا برای شما روز را تا قیامت پاینده و ابدی قراردهد جزخداکیست خدایی که برای آرامش واستراحت شما شب را پدید گرداند؟ آیا چشم بصیرت (به حکمت گردش روز و شب) نمی‌گشایید؟(۷۲)

در این آیه مبارکه ملاحظه میشود که الله تعالی جمله «**افلا تسمعون**» را به سبب مناسبتی که باشب دارد، به آن پیوسته ساخت زیرا درآرامش وتاریکی شب، به‌کار گرفتن شنوایی کاراتر و مفیدتر است و جمله «**افلا تبصرون**« را به‌سبب مناسبتی که با روز دارد، به آن پیوسته ساخت زیرا در روشنایی روز به‌کارگرفتن بینایی مؤثرتر و کاراتر است.

وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴿۷۳﴾

و از رحمت خود شب و روز را برای شما قرار داد، تا در آن آرام گیرید و تا از فضل او روزی بجوئید و تا باشد که شکر بگزارید.(۷۳)

امام فخررازی میفرماید: الله تعالی به وسیله‌ی این آیه یادآور شده است که شب و روز دو نعمت اند و به دنبال هم می‌آیند؛ زیرا انسان در دنیا ناچار است برای به دست آوردن مایحتاج زندگی خود در روز به تلاش و زحمت بپردازد و این امر بدون نور و روشنایی روز و بدون استراحت و آرامش در شب میسر نیست، پس هر دو لازمند.

اما در بهشت تلاش و خستگی نیست و احتیاجی به وجود تاریکی شب نیست از این‌رو نور و لذت برای آنان همواره موجود است. (تفسیر کبیر ۱۱/۲۵.)

باید گفت طوریکه دیده می شود در آیات قرآنی، همیشه شب بر روز مقدّم آمده است، شاید از آن جهت باشد که تاریکی شب، ذاتی زمین واز خود آن است، ولی روشنی روز، از آفتاب است که بر زمین عارض می‌شود. یاد آور باید شود که: منشأ خلقت و اعطای نعمت، نیاز او، یا طلب ما نیست، بلکه بخشندگی و رحمانیّت الله تعالی می باشد.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ﴿۷۴﴾

به خاطر بیاورید روزی را که آنها را ندا می‌دهد و میگوید کجایند شریکانی که برای من می پنداشتید؟(۷۴)

ابن کثیر گفته است: برای بار دوم توبیخ و سرزنش آنان را که خدای دیگر را با اللّه پرستش کرده‌اند متذکر می شود. پروردگار در ملأ عام به آنها میگوید: شریکانیکه در دنیا می پنداشتید کجا هستند؟ (مختصر ابن کثیر ۲۲/۳.)

روز قیامت الله تعالی کافران را ندا کرده و به آنان میگوید: خدایان‌تان که مدعی الوهیت آن ها همراه من بودید کجایند؟ یعنی آیا آنها برای شما نفعی رسانده توانسته یا زیانی را از شما دفع می‌کند.

وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴿٧٥﴾

و ازمیان هر امتی گواهی بیرون میکشیم و می گوییم دلیل خود را بیاورید پس بدانند که حق از آن الله است و آنچه که (به وحدانیت الله) افترا می‌کردند، از ایشان گم و ناپدید می‌شود.(۷۵)

«**نَزَعْنَا**»: نزع به معنی بیرون کشیدن است. ولی در اینجا هدف برگزیدن و احضار کردن است.

«**شَهِيداً**»: گواه. هدف از آن پیغمبر هر قومی است (سوره های: بقره آیه ۱۴۳، نساء آیات ۴۱ و ۴۲).

«**أَنَّ الْحَقَّ لِلّهِ**»: حق با خدا است. آنچه خدا فرموده است، حق و حقیقت است. الوهیت حق خدا است و بس.

الله تعالی از میان هر امّت از امّت‌های کافر، گواهی بر ضدشان بیرون می‌کشد تا به آنچه در دنیا از کفر و تکذیب کرده‌اند گواهی دهد و الله متعال به امّت‌های کافر دستور میدهد تا دلایل و برهان‌های خود بر صحت آنچه را از شرک ادعا کرده‌اند بیاورند؛ آن هنگام است که کافران می‌دانند حجّت بالغه و منطق رسا از آن یگانه قهّار است ودرواقع این اوست که به یگانگی سزاوار عبودیت بوده وشریکی برایش وجود ندارد. وهمه ادعاهای باطل و حجت‌های دروغین از پیش کافران می‌رود و کسی را نمی‌یابند که برای‌شان شفاعت کند یا عذاب را از آنان دفع کند. پس در آن روز نه عذری پذیرفته می‌شود، نه دوستی سودی می رساند، نه یاوری است که شفاعت کند و نه یاریگری که دفاع نماید.

خوانندگان گرامی!

پس از نکوهش و توبیخ مشرکان، خداوند متعال داستان وقصه ی قارون را در میان میگذارد، تا فرجام کفر پیشگان، ظالمان و مال اندوزان در دنیا و آخرت روشن گردد. زلزله، قارون و اندوخته های مادی اش را نابود کرد و فرو برد و به جز عبرت - اثری از او و سرای زرنگارش را باقی نگذاشت. در آیات متبرکه (۷۶ الی ۸۴) در باره موضوعاتی: ثروت وعلم وتأثیر آنها بر نفس انسانی، غرور قارون وپند گرفتن از فرجام و نهایت بد او، بحث بعمل می آید.

إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ﴿۷۶﴾

همانا قارون از قوم موسی بود که بر آنان تعدی و تجاوز کرد، و از گنجینه های مال وثروت آن اندازه به او دادیم که حمل کلیدهایش برگروهی نیرومند گران ودشوار می آمد. [یاد کن] هنگامی که قومش به او گفتند: [متکبرانه و مغرورانه] شادی مکن، زیرا الله شاد شوندگان (به مال دنیا) را دوست نمی‌دارد.(۷۶)

«**بَغي**»: سرکشی کرد. تکبّر ورزید. خود را بزرگ‌تر از دیگران شمارید و دیگران را پائین‌تر از خویش.

«**الْكُنُوز**»: جمع کَنْز، گنجینه. دفینه.

«**الْفَرِحِينَ**»: افراد شادمان. مراد کسانی است که بر اثر دست آوردن اموال و داشتن مادیات فراوان مغرور و متکبّر میشوند و از باده پیروزی سرمست گردند و از خوشحالی در پوست نمیگنجند.

ثروت و دارایی قارون:

آشنایی با تأریخ، بهترین درس عبرت برای انسانها می باشد. آشنایی با سرگذشت فرعون، قارون وهامان و مبارزات حضرت موسی علیه السلام درس بزرگی وآموزنده ای برای عالم بشریت و بخصوص ما مسلمانان می باشد.

باید گفت که قارون از جمله اقوام حضرت موسی علیه السلام و از قوم بنی‌اسراییل بود. ابن عباس(رض) میفرماید که؛ قارون پسرکاکای موسی علیه السلام بود. و امام طبری گفته است: درتکبر وستم برآنان ازحد تجاوزکرد. (تفسیر طبری ۶۸/۲۰.)

طوریکه که گفته شد قارون در مصرو در زیر ظلم و ستم حکومت فروعون زندگی می کردند و تمامی وجودشان رادر خدمت فرعون قرار داده بود.

الله تعالی موسی علیه السلام را فرستاد تا بنی‌اسرائیل را از ذلّت و خواری نجات داده و غلّ و زنجیرهای ستم فرعونی را از دست و پای ایشان باز کند و آنان را در ایمان و عزّت و سرافرازی به سرزمین موعود خویش بر گرداند.

ثروت و داری قارون در طول تاریخ و برای نسل های متعدد و حتی تا زمان ما ضرب المثل و زبان زد شده است و هر گاه بخواهند فراوانی ثروت و مال کسی را توصیف کنند، می گویند گنج قارون را داراست.

اموال قارون طلا و نقره و زیورآلات و در نهایت اشیای ذی قیمتی بود که در صندوق های آهنی و در اطاق‌های مخصوص در قصر های مجلل شیشه‌ای‌اش نگاهداری می شود. ثروت و دارای قارون به حدی رسیده بود که؛کلیدهای این صندوق ها، با زنجیر های طولانی به هم وصل بودند که و این کلید ها توسط اشخاصی قوی و نیرومندی و قوی هیکل حمل می شد که اشخاص ضعیف ولاغری از حمل این کلید ها عاجز و ناتوان بودند.

خوانندگان گرامی!

از آیات (۲۳ و ۲۴) سوره «مؤمن»، به خوبی معلوم می شود که رسالت موسی علیه السلام از آغاز هم برای مبارزه و مقابله با سه تن ظالمین و ستمگران بود: «فرعون»، وزیرش «هامان»، و «قارون»، ثروتمندِ مغرور: طوریکه میفرماید: «**لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسی بِآیاتِنا وَ سُلْطان مُبِین * إِلی فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ قارُونَ فَقالُوا ساحِرٌ کَذّابٌ**»؛ (ما موسی را با آیات خود و دلائل و معجزات روشنی فرستادیم، به سوی فرعون و هامان و قارون و همگی گفتند: موسی ساحرِ دروغگوئی است).

از این آیه مبارکه معلوم میشود که؛ قارون همکارِ فرعونیان بود و در خط آنها، و در تواریخ نیز می خوانیم که او از یکسو، نماینده فرعون در بنی اسرائیل بود ازسوی دیگر، وظیفه خزانه داری گنج های و ثروت های فرعون را بدوش داشت. و از همینجا است که نقش ظالمانه «قارون» بخوبی معلوم می شود:

فرعون برای این که بنی‌اسرائیل را به زنجیر کشد، و تمام هستی آنها را غارت کند، یک مردِ منافق حیله باز و به اندازه کافی بی رحم را، از میان بنی اسرائیل برگزید، و زمام اختیار آنها را به دست او سپرد، تا به نفع دستگاه جبارش آنها را استثمار کند. او بر اثر ظلم وتعدی ثروتی بزرگی برای خود نیزکمایی کرد.

قرائن، نشان میدهد که بعداز نابودی فرعونیان، مقدار عظیمی از ثروت و گنجهای آنها در دست «قارون» ماند، و موسی علیه السلام تا آن زمان مجال این را پیدا نکرده بود که این ثروت بادآورده فرعونی را به نفع مستضعفان از او بگیرد.

به هر حال، خواه او این ثروت را در عصر فرعون پیدا کرده باشد، و یا از طریق غارت گنج های او، و یا به گفته بعضی از طریق «علم کیمیا»، و آگاهی

بر شئون تجارت سالم، یا آشنائی به اصول استثمار مستضعفان، هر چه بود «قارون» بعد از پیروزی موسی علیه السلام برفرعونیان، ایمان اختیارکرد، وبه سرعت تغییرِ چهره داد وبا زبر دستی خاصی که خصوصیت این گروه است، خود را در صف قاریان «تورات» و آگاهان بنی اسرائیل، جا زد، در حالی که بعید است ذره ای ایمان در چنین قلبی نفوذ کند.

در نهایت، هنگامی که موسی علیه السلام تصمیم گرفت «زکات» از او بگیرد، پرده از چهره اش کنار رفت، و قیافه زشت و منحوسی که در پشت ماسک فریبنده ایمان داشت، بر همگان ظاهر شد، و دیدیم که این مرد منافق، عاقبت کارش به کجا منتهی گشت.

ثروت وقدرت را احسان الهی بدانیم، نه محصول علم و تلاش خود. (مردم میگفتند: این خداوند است که به تو ثروت داده است، قارون می‌گفت: خودم بر اساس علم، آن را پیدا نموده‌ام.)

«**فرعون**»:

فرعون، اسم جنس و لقب پادشاهان قدیم مصر است.سلاطین قدیم مصر فرعون نام داشتند. فراعنهٔ مصر از بیست و شش سلسله بوده و تاریخ شان تقریباً سه هزار سال را شامل میشود. پایتخت مصر گاهی منفیس و زمانی تب بوده‌است. قدرت وعمران این مملکت درعهد سلطنت توتمس سوم و رامسس دوم که از فراعنهٔ تب بودند، به بالاترین درجه رسید.

راجع به اصل کلمه‌ی فرعون، چهار نظر اظهار شده است:

۱- فرعون مرکب از دو کلمه باشد، یکی «فاه» که به منزله‌ی حرف تعریف است، و دیگر «راء» که به معنی خورشید می باشد. بنابر این فرعون، نخست نام خورشید، بزرگترین معبود ملل شرق بوده، سپس پادشاهان که خود را مظهر او می پنداشتند این نام را به خود داده‌اند.

۲- فرعون از لفظ «ادرو» که در زبان قبطی به معنای پادشاه است، اشتقاق یافته است، ولی این نظر برحسب قواعد اشتقاق بعید می‌نماید.
۳- فرعون، مرکب ازدوکلمه است:«فارا» به معنای«قصر»و«آوه» به معنای «عالی» است، و «قصر عالی» یا «دربار» مجازاً بر خود پادشاهان اطلاق شده و با تعریب به صورت فرعون درآمده و در زبان اروپایی به صورت «فاراوه» تلفظ میشود.
۴- فرعون، مرکب از دو لفظ است، «فارع» و «اون». لفظ اول به معنای «حاکم» یا «کاهن» است، چنان‌که پدرزن یوسف که «کاهن اون» بوده «فوتی فارع» نام داشته است. و لفظ دوم «اون» نام شهری از شهرهای مصر است.
صاحبان نظر چهارم میگویند: کاهن و حاکم شهر «اون» وقتی بر تمام مصر حکومت یافت به آن مناسبت او و فرزندانش را فرعون نامیدند و به تدریج عنوان «فرعون» بر تمام پادشاهان قدیم مصر اطلاق گردید.
در تاریخ مذاهب، دو تن از فراعنه مشهور اند: اول: فرعون زمان حضرت یوسف که در تواریخ و تفاسیر اسلامی «ریان بن ولید» نامیده شده است.
دوم: فرعونی که در زمان ولادت حضرت موسی برمصرحکومت می‌کرده ودرتواریخ اسلامی«قابوس بن مصعب»نامیده شده و عبرانیان او را «فرعون تسخیر» می‌نامند. و برخی او را«ولید بن مصعب» می‌نامند. [ر.ک: اعلام قرآن ص ۴۸۱-۴۸۲].

روابط فامیلی قارون با موسی علیه السلام:

«قارون از قوم موسی بود» نخعی و قتاده و غیره مؤرخین این روابط را بشرح ذیل بیان داشته اند:
قارون فرزند یصهر فرزند قاهث فرزند لاوی فرزند یعقوب است. و موسی علیه السلام فرزند عمران فرزند قاهث فرزند لاوی فرزند یعقوب علیه السلام پس آن دو، پسر کاکای همدیگر بودند.

مؤرخان می افزایند که: قارون تورات را به صدایی خوش می‌خواند، از این جهت منور نامیده شد ولی پس از آن نفاق پیشه کرد چنان‌که سامری به نفاق گرایید «پس برآنان بغاوت کرد» یعنی: قارون در گردنکشی و تکبر بر قوم خود از حد گذشت، از فرمان موسی علیه السلام بغاوت کرد وبه الله تعالی واحدی کافر شد.

ابن عباس(رض) میفرماید: «کلیدهای گنج‌های او را چهل مرد نیرومند حمل میکردند» «آن‌گاه که قومش به او گفتند: شادی نکن» یعنی: به سبب بسیاری مال دنیا؛ سرمستی، سبکسری، تکبر و گردنکشی نکن «بی‌گمان خداوند شادی زدگان رادوست ندارد» یعنی: متکبران مغرور وگردنکش وناسپاسی را دوست ندارد که او را در برابر نعمت‌هایش شکر نمیگزارند و سپاس نمیگویند. پس فقط کسی به دنیا شادمان است که بدان قرار و آرام یابد اما کسی که قلبش به سوی آخرت و رویکردش به سوی نعمت‌های پایدار آن است، به دنیا شادمان نمی‌شود زیرا می داند که به زودی دنیا را ترک خواهدکرد.

برخی از دانشمندان گفته‌اند: هرکس قناعت او را سیر نکند، گنج قارون هم او را سیر نخواهد کرد.

«توبه‌ی فرعون»:

چون فرعون و لشکریانش برای سرکوب کردن بنی اسرائیل و ظلم و ستم بر آنان به تعقیب آنها پرداختند. با دریای نیل مواجه شدند، اما بنی اسرائیل از دریا گذشتند، ولی فرعون و لشکریانش در امواجِ خروشان نیل گرفتار شدند و غرقاب دامن فرعون را فرو گرفت و او همچون پَر کاهی بر روی امواج عظیم و خورشان نیل می‌غلطید، در این هنگام پرده‌های غرور و بی‌خبری از مقابل چشمان او کنار رفت وچیغ زد: «من به معبودی ایمان آورده‌ام که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند.» ولی بدیهی است که توبه کردن و ایمان آوردن هنگام مرگ، بی‌اثر و بی فایده است، چنان‌که خداوند میفرماید:

﴿وَلَيسَتِ ٱلتَّوبَةُ لِلَّذِينَ يَعمَلُونَ ٱلسَّيِّاتِ حَتَّىٰٓ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ ٱلمَوتُ قَالَ إِنِّي تُبتُ ٱلـَٰٔنَ﴾[النساء: ۱۸]

پس توبه‌ی خلافکارانی که در آستانه‌ی مرگ توبه و اظهار پشیمانی می‌کنند، پذیرفته نیست و ایمان آوردن در لحظه‌ی نزول عذاب الهی اثری ندارد.

و چنین ایمانی که به هنگام نزول بلا و گرفتار شدن در چنگال مرگ اظهار میشود، در واقع یکنوع ایمان اضطراری است که هرجانی و مجرم و گنهکاری دم از آن می زند، بی‌آنکه ارزش و اعتباری داشته باشد و یا دلیل بر تکامل و حسن نیت و صدق گفتار او گردد. به همین جهت بسیار مشاهده شده که اگر امواج بلا فرونشیند و از چنگال مرگ رهایی یابند، باز به برنامه‌های خلاف و ناهنجار و بدسابق بر میگردند. الفهرس الموضوعی لآیات القرآن الکریم فهرست موضوعی آیات قرآن دکتر محمد مصطفی محمد

هامان:

هامان وزیر مشاور ارشد و اعظم فرعون بشمار میرفت. نام هامان بصورت کل شش بار در قرآن عظیم الشأن تذکر رفته (سه بار در سورۀ قصص البته آیات: ۶، ۸، و۳۸ ویکبار هم در سورۀ عنکبوت آیۀ ۳۹ و دو بار در سورۀ غافر آیۀ ۲۴ و۳۶) مطابق روایات قرآنی هامان از شخصیت های کلیدی وبلند مرتبه وذی نفوذی و صاحب صلاحیت و مغز اقتصادی حکومت فرعون بشمار میرفت. و در قرآن عظیم الشأن از سپاه مصر با نام لشکریان فرعون وهامان ذکری بعمل آمده است.

وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴿۷۷﴾

در آنچه خدا به تو عطا کرده است سرای آخرت را بجوی، و نصیب خود را از دنیا فراموش مکن، و نیکی کن همان گونه که خدا به تو نیکی کرده است، و در زمین در تلاش فساد مباش، بی تردید خدا مفسدان را دوست ندارد.(۷۷)

«**إِبْتَغِ**»: بطلب. بجوی.
«**وَابْتَغِ فِيما**»: مراد این است که نعمت دنیا باید وسیله باشد؛ نه هدف. به عبارت دیگر ثروت دنیا را باید در راه فراچنگ آوردن بهشت خدا به کار انداخت.
دکتور صابونی در تفسیر این آیهٔ مبارکه مینویسد: «**وَ اِبْتَغِ فِيمٰا آتٰاکَ اَللّٰهُ اَلدّٰارَ اَلْآخِرَةَ**» از مالی که خدا به تو عطا کرده است، رضایت او را بجوی و احسان و صدقه و انفاق در راه خدا را پیشه کن.
«**وَ لا تَنْسَ نَصِيبَکَ مِنَ اَلدُّنْيٰا**»: و سهم خود را از دنیا ضایع مکن، از حلال استفاده کن و در پی آن باش. (عدهای میگویند: یعنی عمر خود را با ترک نمودن اعمال نیکو ضایع مکن. از ابن عباس(رض) و مجاهد چنین نقل شده است. اما گفتهی قتاده و حسن روشنتر است و ابن کثیر آن را پذیرفته است.).
«**وَ أَحْسِنْ كَمٰا أَحْسَنَ اَللّٰهُ إِلَيکَ**»: حسن گفته است: یعنی همانطور که خدا به تو نیکی کرده است تو هم به بندگان خدا نیکی کن.
«**وَلا تَبْغِ اَلْفَسٰادَ فِي اَلْأَرْضِ**»: به وسیلهی این ثروت بر مردم گردنکشی و دست درازی مکن، و با نافرمانی در زمین فساد راه میانداز.
«**إِنَّ اَللّٰهَ لا يحِبُّ اَلْمُفْسِدِينَ**»: خدا تبهکار و نافرمان و مفسد در سرزمین را دوست ندارد.

قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ﴿٧٨﴾

قارون گفت: البته این (مال و ثروت) به خاطر علم و دانشی که دارم به من داده شده است.آیا او نمیدانست خداوند اقوامی را قبل ازاو هلاک کرد که از اونیرومندتر و ثروتمندتر بودند؟! (و هنگامی که عذاب الهی فرا رسد) مجرمان از گناهانشان سؤال نمیشوند (و مجالی برای عذر خواهی آنان نیست).(۷۸)

بیضاوی گفته است: آیه معنی شگفتی و توبیخ را میرساند؛ زیرا با وجود این که در تورات خوانده و آن را از مؤرخین نیز شنیده است، باز به نیرو و ثروت خود مغرور شده است.(تفسیر بیضاوی ۹۵/۲).

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴿۷۹﴾

پس (قارون) با کوکبه و زینت خود بر قومش بیرون شد، کسانی که زندگانی دنیا را میخواستند گفتند: ای کاش! ما نیز مانند آنچه به قارون داده شده است میداشتیم، بدون شک او از نصیب بزرگ (از نعمت های دنیا) برخوردار است.(۷۹)

در این هیچ جای شکی نیست که:قدرت و ثروت در دست انسان‌های غافل، سبب فخر فروشی، خودنمایی وتجمّل‌گرایی است. وبه رخ کشیدن ثروت، صفتی قارونی است. آرزوی قارون شدن، آرزوی دنیا پرستان و در نهایت آرزوی انسان های جاهل است.

قارون به پند و نصیحت قومش اهمیت و توجه بعمل نیآورد وبه تکبر وستم خود ادامه داد.

مفسران میفرمایند: قارون در یکی از روزها با زینت و زیوری بس چشمگیر از قصر خویش بیرون آمد، در حالیکه تعداد کثیری از انسانها و محافظین اش اورا همراهی میکردند که همگی سوار بودند و لباس‌هایی فاخری از طلا و حریر بر تن داشتند و زین برگ آنها زرکوب شده بود. در کنارش کنیزان و غلامان در کاروانی عظیم حرکت می‌کردند.

قران عظیم الشأن میفرماید: «**قٰالَ اَلَّذِينَ يرِيدُونَ اَلْحَيٰاةَ اَلدُّنْيٰا يٰا لَيتَ لَنٰا مِثْلَ مٰا أُوتِي قٰارُونُ**» وقتی اشخاص سست عنصر و انسانهای ضعیف الایمان، که با

مشاهده‌ی زرق و برق و زیور دنیا فریب میخوردند، قارون را دیدند، گفتند: ای کاش! ما هم چنین ثروت و مکنتی داشتیم. واقعاً هم ظواهرِ زیبای دنیا، دامی برای جذب و انحراف کوته فکران است.

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ﴿٨٠﴾

و کسانی که معرفت و دانش به آنان عطا شده بود، گفتند: وای بر شما پاداش خدا برای کسانی که ایمان آورده و کار شایسته انجام داده اند بهتر است. و [این حقیقت الهیه را] جز شکیبایان در نمییابند. (۸۰)

قارون، در حالی که خود را عالم وکسب ثروت رابه واسطه‌ی علم خود میدانست؛ ولی الله تعالی در این آیهٔ مبارکه با زیبای خاصی میفرماید: علم حقیقی با مال اندوزی سازگار نیست. در حالیکه علم واقعی، انسان را به سوی آخرت و تقوی و عمل صالح سوق می‌دهد.

زمخشری گفته است: «**وَيلَکَ**» در اصل دعای نابودی است. سپس در منع و بازداشتن و تحریک بر ترک امور غیر مطلوب به کار رفته است. (تفسیر کشاف ۳۴۱/۳.)

عالم آگاه کسی است که زرق و برق دنیا او را مجذوب نسازد و دنیاگرایان را تحقیر کند. ایمان و عمل صالح، زمانی سعادت آفرین است که انسان بر آن پایدار باشد.

فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ﴿٨١﴾

پس او و خانه اش را در زمین فرو بردیم، و هیچ گروهی غیر از خدا برای او نبود که وی را [برای رهایی از عذاب] یاری دهد، و خود نیز نتوانست از خود دفاع کند.(۸۱)

انسان میتواند در دو قوس حرکت کند: قوس صعودی که به معراج رسد و قوس نزولی که به زمین فرو رود. سرانجام ثروت اندوزی، بخل، غرور و هلاکت است. و باید گفت که به هیچ صورت ثروت، وسیله‌ی نجات شده نمیتواند.

وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيْكَأَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴿۸۲﴾

آنها که دیروز آرزو میکردند بجای او باشند (هنگامی که این صحنه را دیدند) گفتند: وای بر ما گوئی الله روزی را بر هر کس از بندگانش بخواهد فراخ و تنگ میگرداند، اگر خدا بر ما منت ننهاده بود ما را نیز به قعر زمین فرو می برد! ای وای گوئی کافران هرگز رستگار نمی‌شوند!(۸۲)

باید گفت که در برخورد با مسائل، زود قضاوت نکنیم.آنان که دیروز حسرت میخوردند ای کاش مثل قارون می بودیم، امروز میگویند: چه خوب شد که ما مثل او نبودیم.

ماباید به جای تمنّای ثروت دیگران، به داده‌های الهی قانع باشیم.

زمخشری میفرماید: «**وَيكَأَنَّ**» مرکب از دو کلمه‌ی «وی» و «کأن» آمده و برای یادآوری و تذکر اشتباه و خطا و ابراز پشیمانی به کار می‌رود؛ یعنی آن گروه از این که آرزوی مقام و منزلت قارون را کرده بودند، به خطای خود پی بردند و پشیمان شده (کشاف ۳۴۲/۳.) آنچه که زمخشری ابراز داشته است نظر خلیل و سیبویه و جمهور نیز است.

در جلالین آمده است: «وی» اسم فعل است به معنی و «أعجب أنا» است و کاف به معنی لام است، پس معنی آن چنین است: «آیا عجیب است خدا روزی را به وفور میدهد»؟ وشیخ طبری از قتاده نقل کرده است: «و یکأن» به معنی«ألم ترأنّ»میباشدویک کلمه است نه مرکب، نظر طبری نیز چنین است.).

واقعاًهم حوادث، وروزگار دنیا سبب بیداری فطرت ها و تغییر پندارها و خواسته های غلط است.. ثروتی که انسان، آن را از جانب خدا و برای او نداند، او را به کفر می‌رساند.

در حدیث شریف آمده است: «**إن الله قسم بينكم أخلاقكم كما قسم أرزاقكم، وأن الله يعطي المال من يحب ومن لا يحب ولا يعطي الإيمان إلا لمن يحب**». «خدای متعال اخلاق شما را در میان شما تقسیم کرده است چنان‌که ارزاق شما را تقسیم کرده است و بی‌گمان خداوند مال را به کسانی که دوستشان می دارد و دوستشان نمی دارد می دهد اما ایمان را جز به کسانی که دوست‌شان می دارد نمی دهد».

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴿۸۳﴾

(بلی)این سرای آخرت را تنها برای کسانی قرار می دهیم که اراده برتری جوئی در زمین و فساد را ندارند، و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است.(۸۳)

این آیۀ مبارکه بمثابه فیصله نامه و در سنامه عبرت ناکی آزداستان قارون است که هر گونه ثروت اندوزی و برتری‌جویی، مایه‌ی هلاکت در دنیا و شقاوت در آخرت می شود.

همچنان از وعید حرمان در آخرت از علو و فساد، معلوم شد که اراده ای جزم به گناه وقتی در حد عزم مصمم باشد، آن هم معصیت است.(کما فی الرواح) تفسیر معارف القران تالیف علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی) البته اگر او باز از ترس الله از این اراده باز آید پس به جای گناه در نامه ی اعمال او ثواب نوشته می شود واگر کسی به سببی غیر اختیاری برای انجام آن گناه دست نیافت، وآن را انجام نداد، ولی تا حد توان خود بر انجام آن کوشش کرد آن هم معصیت وکناه نوشته می شود.کما ذکره امام الغزالی.

و پرهیزکار کسی است که اراده‌ی تفاخر و برتری بر دیگران را در سر خود نه برورانده.

در حدیث شریف آمده است: «کسی که در قلبش به مقداری ذره‌ای از کبر باشد، به بهشت وارد نمیشود. شخصی که گفت: یا رسول الله! شخصی دوست دارد که جامه و بوت های خوب و زیبا داشته باشد، آیا این از کبر و برتری جویی است؟ فرمودند: نه! این از کبر نیست، خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، کبر عبارت است از: سرکشی علیه حق وکوچک شمردن مردم».

همچنین درحدیث شریف آمده است: «همانا به من وحی شده است که: فروتنی اختیار کنید تا کسی بر کسی فخر نورزد و کسی بر کسی برنشورد».

مطالعه کنندگان گرامی!

قابل یادآوری است که: مالکیت شخصی و فردی مورد پذیرش و تأیید دین مقدس اسلام است و انسان می تواند از راههای مشروع از آن استفاده کند؛ اما وقتی کار به عیاشی و خوشگذرانی و بخل و تنگ چشمی ختم شود و انسان از دادن حق دیگران امتناع ورزد و اموالش را به حرام آلوده کند وحق این و آن را پایمال نماید، باید او را از دخل و تصرف در اموالش باز داشت تا آنان که ستم دیده اند، به حق خود برسند.

از فحوای آیات متذکره بر می آید: پایگاه ظلم نهایت و فرجام بدی دارد و نهایت اش نابودی و ویرانی را برای انسان ببار می آورد.

به یاد داشته باشید که: مال و مکنت فراوان، موجب محنت، رنج و بلا و فساد و طغیان است.

انسانی که به مال و ثروت زیاد، مغرور شود و خوشگذران و سرمست باشد، نادان واحمق است والله متعال مغروران مال دوست وناسپاس رامجازات میکند.

وبایدگفت که: اصول تمدن اسلامی درچهار چیز خلاصه میشودکه عبارتند از:
الف: کردار نیکو برای رسیدن به پاداش آخرت،
ب: تلاش برای عمران و آبادانی سرزمین با اطمینان کامل، بی آن که این کار براحساس و خرد انسان چیره گردد.
ج: با مردم به نیکویی رفتار کردن؛ نیکویی مادی و مالی، معنوی و اخلاقی،
د: و، ریشه کن کردن فساد و تباهی و گناه و ویرانی در سرزمین از هر جهت.
پس انسان مؤمن باید اموال دنیا را به خاطر برخورداری از نعمات آخرت انفاق و هزینه کند، آن را در راه خود خواهی و خود نمایی وستم ورزی - هم بر خود وهم بر دیگران به کار نبندد وعمر گرانقدرش را در مسیر کردار نادرست و پلید، نگذراند؛ زیرا نصیب انسان، همان عمر و کردار نیکوست.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴿۸۴﴾

هر کس کار نیکی [به پیشگاه خدا] بیاورد، برای اوپاداشی بهتر از آن است، و هر کس کار بدی بیاورد [پس بداند آنان که کارهای ناشایسته انجام داده اند] جزا سزای آنچه کرده‌اند، (افزون بر آن) سزا داده نمی‌شوند.(۸۴)

«**مَن جَآءَ بِالْحَسَنَةِ**»: مراد از حَسَنهٔ، هر گونه کار نیک است که پاداش مضاعف دارد (سوره های: انعام/۱۶۰، بقره/۲۶۱). یا این که مراد ایمان و عمل صالح است که جزای آن بهتر از خود آن است که رضا و خوشنودی الله تعالی است که همه خوشیها را به همراه دارد(سوره های: توبه/۷۲، مائده/۱۶).
«**لا يجْزَي... إلاّ مَا كانُوا يعْمَلُونَ**»: در برابر سیئات و معاصی، کیفری جز کیفر همان عملی را که انجام داده‌اند دامنگیرشان نمی‌گردد (سوره های: انعام/۱۶۰، یونس/۲۷). («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

پروردگار با عظمت: پاداش نیکی ها را با فضل خود می دهد، ولی در کیفر بدکاران با عدل خویش رفتار می‌کند.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۸۵ الی ۸۸) در باره بشارت بازگشت به شهر مکه، بحث می آید.

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَى وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴿۸۵﴾

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد تو را به جایگاهت (زادگاهت) باز میگرداند بگو پروردگار من از همه بهتر می داند چه کسی (برنامه) هدایت آورده، و چه کسی در گمراهی آشکار قرار دارد.؟ (۸۵)

خوانندۀ محترم!

طوریکه در آیۀ هفتم این سورۀ مبارکه خواندیم پروردگار با عظمت به مادر موسی الهام فرمود که فرزندت را به دریا بینداز و نگران‌مباش که ما او را به تو باز خواهیم گرداند، «**فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِ- إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ**»در این آیه مبارکه خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم وعده میدهد که او را به زادگاهش بازگرداند.

«**لَرادُّكَ إِلى مَعادٍ**»: آری، همان قدرتی که موسی را به مادر برگرداند، تو را نیز (بعد از هجرت) به مکّه برخواهد گرداند.

چه زیبا است که: ابلاغ قرآن سبب تمرّد کفّار و هجرت پیامبرصلی الله علیه وسلم شد؛ اما الله متعال پیغمبر(ص) دوباره به وطن اش مکه مکرمه برخواهد گرداند.

ابن عباس(رض) گفته است: یعنی تو را به مکه بازمی‌گرداند.

شأن نزول آیهٔ ۸۵:

۸۱۶- ابن ابوحاتم از ضحاک روایت کرده است: بعد از این که پیامبر صلّی اللّه علیه و سلّم از مکه مهاجرت کرد و به «جحفه» رسید، به مکه اشتیاق پیدا کرد. آنگاه الله تعالی «**إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ**» را نازل کرد. (ابن جوزی ۲۴۹/۶.).

وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَى إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ﴿۸۶﴾

و تو امید و انتظار نداشتی که این کتاب بر تو نازل شود، لکن رحمتی از سوی پروردگارت بود [که بر تو نازل ا شد]؛ پس هرگز مددگار کافران مباش.(۸۶)

مفسران گفته‌اند: مشرکان پیامبر را به دین پدران خود می خواندند، اما خدا به او امر کرد که از آنها دوری گزیند وحق را ابلاغ کند. در این‌گونه جاها خطاب برای پیامبر صلّی اللّه علیه وسلّم است و منظور امتش می‌باشد، تا پشت کافران را نگیرند و با آنان موافق و همراه نشوند.

وَلَا يَصُدُّنَّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَيْكَ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴿۸۷﴾

و البته نباید تو را از آیات خدا بعد از آنکه بر تو نازل شده است باز دارند و به سوی پروردگارت دعوت کن وهرگز از مشرکان مباش.(۸۷)

دعوت باید خالصانه باشد و هیچ مسئله‌ای را جز رضای خداوند در نظر نگیرد. «**ادْعُ إِلى رَبِّكَ وَ لا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ**» آری کسی که به خاطر ملاحظه دیگران دعوت به خدا نکند، در مدار شرک قرار گرفته است.

«**وَ لا يصُدُّنَّکَ عَنْ آيٰاتِ اَللّٰهِ بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَيکَ**» به آن مشرکین توجه مکن، و زیر بار سخنان آنها نرو تا شما را از پیروی از آیات درخشانی که از جانب خدا بر تو نازل شده‌اند باز دارند.**وَ اُدْعُ إِلىٰ رَبِّکَ** مردم را به یگانگی و عبادت خدا بخوان.

«وَ لا تَكُونَنَّ مِنَ اَلْمُشْرِكِينَ»﴿۸۷﴾ و با سازش و هماهنگی با هوی و هوس کفار به جرگه‌ی مشرکین درنیا؛ زیرا هر کس به طریقه و روش آنها راضی باشد، از زمره‌ی آنان به حساب می‌آید.

وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴿۸۸﴾

و معبود دیگری را با الله مخوان که هیچ معبودی جز او نیست، همه چیز جز ذات پاک او فانی میشود، حاکمیت از آن اوست و همه به سوی او باز میگردید.(۸۸)

«وَلا تَدْعُ مَعَ اَللّهِ إِلهاً آخَرَ»: جز اللّه کسی را پرستش مکن.

«لا إِلهَ إِلاّ هُوَ»: جز او معبودی به حق موجود نیست. امام بیضاوی فرموده است: این آیه و ماقبلش برای قطع امید کافران از همیاری پیامبر با آنان نازل شده است. (تفسیر بیضاوی ۹۶/۲).

«كُلُّ شَيءٍ هالِكٌ إِلاّ وَجْهَهُ»: همه چیز نابود می‌شود، ولی ذات مقدس «اللّه» باقی می ماند. از کلمه‌ی «وجه» ذات خدا مقصود است.

ابن کثیر میفرماید: بدین ترتیب خبر میدهد که خدا همیشه باقی و زنده و پا برجا می باشد. خلایق عموماً مرگ را می‌چشند جز او. با (وجه) از ذات تعبیر کرده است، همان‌گونه که در جای دیگری نیز میفرماید: «كُلُّ مَنْ عَلَيها فانٍ * وَ يبْقىٰ وَجْهُ رَبِّکَ ذُو اَلْجَلالِ وَ اَلْإِكْرامِ.

لَهُ اَلْحُكْمُ وَ إِلَيهِ تُرْجَعُونَ» فرمان وحکم ازآن او میباشد و عموم خلایق در روز قیامت نزد او برمیگردند.

باید گفت موحّد واقعی کسی است که از همه‌ی معبودها، ابَر قدرت ها، ایسم‌ها و طاغوت ها آزاد باشد. حاکمیّت، مخصوص الله تعالی است.

پروردگارا!
مزه‌ی تلاوت، تدبّر و پندگیری از قرآن عظیم الشأن را به ما بچشان.
پروردگارا! چراغ دل ما را به نور قرآن روشن و وجود ما را روشنی بخش قرار ده.
پروردگارا! رفتار و گفتار ما را برخاسته از قرآن و سیرۀ رسول الله صلی الله علیه وسلم قرارده. آمین یارب العالمین

و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورۀ العنکبوت

جزء ۲۰، ۲۱

سورۀ عنکبوت درمکه نازل شده ودارای شصت ونه آیه وهفت رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت بنام «عنکبوت» نامیده شد؛ زیرا الله متعال بت‌پرستان و خدایان مزعوم را در آن به حشره بنام عنکبوتی تشبیه نموده، ایمانشان چون تار عنکبوت سست وضعیف و بی حاصل است. حشره که برای خود خانه سست و بی بنیاد می سازد. طوریکه در (آیه ۴۲ سوره عنکبوت) میفرماید: **«مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِياءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتاً وَ إِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ»** (۴۱: عکنبوت)

در مورد اینکه خانه عنکبوت از نظر مادی و معنوی سست ترین خانه هاست؛ مطالعات اخیر حیوان شناسی در روی زمین به اثبات رسانده است. مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که: منکرانی که ولایت غیر الله متعال را پذیرفته اند در سستی و ضعف اعتقاد، همانند عنکبوت هستند که برای خود خانه ای ساخته تا در پناه آن آرام گیرد؛ در حالی که خانه آنان سست ترین خانه ها به شمار رفته، برای پناه جستن، شایستگی ندارد و اگر این منکران می دانستند چنین کاری را انجام نمی دادند.

قابل یادآوری است که: در قرآن عظیم الشأن برخی از سوره ها؛ سوره های (بقره، فیل، نمل و نحل وعنکبوت) از نام حیوانات و یا هم حشرات گرفته شده است.

عنکبوت:

حشره کوچکی است که؛ از لعاب خود تار می تند.کلمه «عنکبوت» فقط دو بار در قرآن عظیم الشأن ذکر یافته است. (قاموس قرآن، جلد ۵، صفحه ۵۸) از افلاطون نقل شده که مگس حریص‌ترین حشره است که برای امرار حیات خویش معمولاً روی شیرنی و ترشی، شیرینی، روی چتلی ها و کثافات و زخم ها می نشیند؛ ولی عنکبوت در گوشه ایتارمیتند و به آن قناعت دارد، جالب این است که خداوند فعّال‌ترین وحریص‌ترین حیوان را طعمه گوشه‌گیرترین حیوان قرار میدهد، مگس باپای خود به سراغ عنکبوت می رود و او با تارهای خود مگس را شکار و خوراک خود می کند.

محور اساسی سوره عنکبوت، همانا بیان تکالیف ایمان راستین است و ذکری داستان های نوح، ابراهیم، لوط و شعیب علیهم السلام می باشد.

باید یاد آور شد؛ همان‌طوری که سوره بقره با «الم» آغاز شده است و در مقدمه آن از متقیان، کافران و منافقان بحث بعمل می آید، سوره عنکبوت هم با «الم» آغاز شده و از مؤمنان، کافران و منافقان بحث به عمل می آورد، و برای خواننده طوری تصور بعمل می آورد که: سوره عنکبوت تفصیل مقدمه سوره «بقره» باشد.

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف آن:

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم سوره «عنکبوت» دارای شصت‌ونه آیه می باشد. این سوره دارای؛ هزارونهصدوهشتادویک کلمه است. و تعداد حروف سوره «عنکبوت» به؛ چهارهزاروصدونودوپنج حرف میرسد. (لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات و حروف سوره عنکبوت مختلف بوده که شما میتوانید تفصیل این مبحث رادرسوره طورتفسیر«احمد»مطالعه فرماید.)

ارتباط و پیوند سوره عنکبوت با سوره قبلی:

در پایان سوره «قصص» الله تعالی بشارت و انذار فرموده و اینک در آغاز سوره عنکبوت به ذکر تکالیف بندگان می پردازد.

همچنان باید گفت که: پیوند سوره «عنکبوت» با سوره ی قبلی اش، مبارزه و پیکار میان حق و باطل، ناتوان و توانا، اثر پایداری و بردباری در برابر ایمان و گریز از آن است. الله متعال در سوره ی قصص از برتری طلبی و قدرت جویی و دسته دسته گردانیدن مردم بنی اسرائیل، به ضعف کشانیدن آنان، کشتن پسرانشان و رهایی و یاری دادن موسی علیه السلام و قومش و نابودی و غرق گردانیدن فرعون و فرعونیان سخن گفت. در این سوره، سخن از مسلمانان مکه است که مشرکان آزارشان می دادند و آنان نیز با صبر و بردباری آن رنج و مشقت را می پذیرفتند و بر سر دین، پایداری می کردند. سپس به رستگاری نوح و مؤمنان همراهش در کشتی و نابودی قومش اشاره می کند.

همچنان در سوره ی قصص آیه ی ۸۵ به هجرت پیامبر صلی الله علیه وسلم و در آیه ی۵۶ سوره ی عنکبوت به هجرت مؤمنان می پردازد. در آیه ی ۸۳ قصص به سرانجام نیکو و ستوده ی مؤمنان پارسا و فروتن و در آیه ی ۵۸ این سوره به اثبات فرجام خوب مؤمنان شایسته اشاره میفرماید.

خصوصیات خاصی سوره عنکبوت:

ـ اعلان آزمایش مؤمنان در برابر سختیها و محنتهای دنیوی و بیان فایده ی جهاد نفس و شناخت استواری ایمان هنگام سختی. بنابر این مؤمن، مجاهدی بردبار است که در برابر رویدادهای بزرگ و ناجور وشنیع تسلیم نخواهد شد و هم چون کوه بلند و بدون تزلزل در ایمان و اعتقاد سرافراز و پایدار خواهد ماند و آن کس که ایمانی ست و لرزان دارد، منافق است که گاهی ایمان را از

خود بروز میدهد؛ اما در برابر مصایب و آزار و شکنجه‌ی دشمنان تحمل ندارد. (آیه ۱۰ عنکبوت)

ـ محنت و رنج دیدنهای پیامبران، از رنج و آزار مؤمنان سنگین تر بود؛ اما دشمنان مجازات دیدند.(آیه ۴۰ عکنبوت).

ـ مناظره با مشرکان و آوردن ضرب المثل برای کوبیدن و سرزنش کردن آنان و مناظره با اهل کتاب به نرمی وحکمت.

ـ اثبات پیامبری محمد صلی الله علیه وسلم به وسیله‌ی قرآن، پیامبری درس نخوانده و خط ننوشته و رد شبهه های مشرکان در این بابت.

ـ مؤمنان به فرمان پروردگار با عظمت از وطن و دیار خود هجرت می کنند و از مرگ خوف ندارند وبشارت دادن به آنان که آخرت پایدار و ارزنده است.

ـ اعتراف مشرکان که: تنها خداوند، آفریدگار آسمانها و زمین و روزی رسان و برطرف کننده ی زیانها و نجات دهنده از مشکلات وپرابلم ها است.

ـ دلگرمی به اهل مکه که در حرم امن قرار دارند؛ اما شکر این نعمت را به جای نیاوردند و پیامبر صلی الله علیه وسلم را تکذیب کردند و ستمی بزرگ به زیان خود نشان دادند.

ـ پاداش مؤمنان بردبار و مجاهدان درستکار به امن و امان و سلامت غیر از سوره های مریم، عنکبوت، روم و قلم، سایر سوره هایی که آغازشان حروف مقطع باشد، مطلع آنها با کتاب یا تنزیل یا قرآن شروع میشود، مانند: بقره «الم ذلک الکتاب»، آل عمران «الم. نزل علیک الکتاب بالحق»، اعراف «المص. کتاب أنزل إلیک» یس «یس، و القرآن الحکیم»، ص «ص، و القرآن..» ق «ق. والقرآن المجید» وسوره‌های حوامیم (غافر یا مؤمن، سجده، فصلت و شوری).

محتوای کلی سوره عنکبوت:

این سوره مانند سایر سوره های مکی برای تثبیت اصول عقیده؛ یعنی، یکتایی هستی بخش، پیامبری، معاد، پاداش وکیفر وایمان پاک در دل ها در همه‌ی احوال وزمان بخصوص هنگام گرفتاری ورنج ومحنت است. سرآغاز و شروع این سوره از آزمون انسان خبر میدهد و پایانش از هدایت و راهیابی مجاهدان فداکار سخن میگوید که به سوی پایدار ترین راه ها و مدد الهی در حرکتن.

طوریکه یادآور شدیم محور سوره «عنکبوت»، ایمان و«سنت ابتلا و آزمایش» در این زندگی است؛ چون مسلمانان درمکه در اوج محنت وسختی قرار داشتند، از این جهت موضوع «آزمایش وفتنه» دراین سوره به صورت طولانی و مفصل مورد بحث قرار گرفته است، بخصوص در موقع بازگویی داستان پیامبران.

سوره عنکبوت با این سرآغاز صریح و روشن شروع شده است: «**الم * أَحَسِبَ اَلنّاسُ أَنْ يتْرَكُوا أَنْ يقُولُوا آمَنّا وَ هُمْ لا يفْتَنُونَ؟**» و سپس سوره در مورد اشخاصی سخن به میان می‌آورد که گمان میکنند ایمان عبارت است از کلمه‌ای که به زبان گفته میشود، و چنانچه با دردسر و محنت مواجه شوند، به گمراهی و ضلال قبلی بر میگردند و به خاطر رهایی از عذاب دنیا از اسلام برمیگردند وگمان میکنند که عذاب آخرت ازعذاب دنیا آسان‌تراست:

«**وَ مِنَ اَلنّاسِ مَنْ يقُولُ آمَنّا بِاللّهِ فَإِذا أُوذِي فِي اَللّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ اَلنّاسِ كَعَذابِ اَللّهِ...**»

ـ این سوره به بحث پیرامون «محنت و آزار و آزمایش پیامبران» ادامه میدهد وسختی‌ها خوف وترس های را که آن بزرگواران در راه تبلیغ رسالت متحمل شدند یادآور می‌شود. با قصه‌ی نوح شروع کرده و بعد از آن داستان ابراهیم و

لوط و سپس داستان شعیب علیه السلام را آورده است. و دربارهی بعضی از اقوام ستمگر مانند قوم عاد وثمود و قارون وهامان و دیگران داد بحث مینماید. ودر ضمن ازنابودی و تباهی را یادآور می شود که این اقوام بدان گرفتار و ریشه کن شدند: «**فَكُلاًّ أَخَذْنا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنا عَلَيهِ حاصِباً**.»

ـ در این قصههاکه از پیامبران بعمل آمده است، درس های آموزندهای از آزمایش و امتحان نهفته است، درسهایی که در تلاش مستمر و شبانه روزی و ناچیزی محصول تبلور پیدا میکند؛ مثلاً نوح علیه السّلام مدت نه صد و پنجاه سال قوم خود را به سوی الله تعالی دعوت می کند، در حالی که جز تعدادی قلیل به آن ایمان می آورند. «**وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلاّ خَمْسِينَ عاماً فَأَخَذَهُمُ اَلطُّوفانُ وَ هُمْ ظالِمُونَ**» و اینک پدر پیامبران، «ابراهیم خلیل» تلاش میکند هر طورکه شده قوم خودرا هدایت نماید. و با دلیل و برهان با آنها به مجادله میپردازد، اما جزخودستمگری و بغاوت قومش نتیجهای عاید او نمی شود: «**قالُوا اُقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجاهُ اَللّٰهُ مِنَ اَلنّارِ...**»

ـ در قصهی لوط با این نکته بر میخوریم که چگونه این قوم به غضب پروردگار با عظمت مبتلا شدند.

ـ بعد از ذکر سریع محنت پیامبران، سورهی شریفه صدق و درستی رسالت حضرت محمد صلّی اللّه علیه و سلّم را بیان میکند. محمد صلّی الله علیه و سلّم مردی امی (ناخوان) بود، خواندن و نوشتن را نمی دانست، چنین کتاب معجزهگری را آورده است و این امر بزرگترین دلیل است بر این که این کتاب گفتهی پروردگار عالمیان است: «**وَ ما كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتابٍ وَ لا تَخُطُّهُ بِيمِينِكَ إِذاً لاَرْتابَ اَلْمُبْطِلُونَ**.»

ـ سوره بحث را به ارائه‌ی دلیل و براهین دال بر قدرت و یگانگی خدا که در این عالم وسیع و بزرگی پراکنده‌اند انتقال داده است، سپس با بیان پاداش اشخاصیکه در مقابل سختی ها و شداید شکیبایی نشان داده و به انواع جهاد جانی ومالی میپردازند و در امتحان و آزمایش ایستادگی نشان داده‌اند، سوره خاتمه می یابد: **وَ اَلَّذِينَ جٰاهَدُوا فِينٰا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنٰا وَ إِنَّ اَللّٰهَ لَمَعَ اَلْمُحْسِنِينَ.**
(بنقل از تفسیر صفوة التفاسیر)

ترجمه و تفسیر سورۀ عنکبوت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایندۀ ومهربان

الم﴿۱﴾

الف لام میم (این حرف اشاره به اسماء الهی یا اسراری بین الله و رسول اوست).(۱)

شأن نزول آیات ۱ – ۲:

۸۱۷- ابن ابوحاتم از شعبی روایت کرده است: عده‌ای در مکه زندگی میکردند و اسلام را پذیرا شده بودند. اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم از مدینه به آنان نوشتند، اگر رهسپار دیار هجرت نشوید [اقرارتان به اسلام] پذیرفته نمی شود. آنان عازم مدینه شدند، اما مشرکان دنبال‌شان کردند و آنها را دوباره به مکه بازگرداندند. پس این آیه نازل شد. پس مسلمانان از مدینه برای آنها نوشتند که در بارۀ شما این کلام الهی نازل گردیده است.

مسلمانانی که در مکه می‌زیستند به یکدیگر گفتند: به سوی مدینه حرکت میکنیم و هرکه دنبال ما بیاید دست به شمشیر برده با او می جنگیم، آنگاه عازم مدینه شدند. مشرکان دنبال آن‌ها آمدند و در میان راه به آن‌ها رسیدند.

مسلمانان دست به جنگ زدند طوریکه بعضی از آنها به درجه رفیع شهادت هم نایل شدند و گروهی نجات یافتند. پس الله این آیه مبارکه «**ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُواْ مِن بَعْدِ مَا فُتِنُواْ**» «آن گاه پروردگارت برای کسانی که پس از آنکه شکنجه دیدند، هجرت کردند» (نحل: ۱۱۰) را نازل کرد.(طبری **۲۷۶۹۳** و واحدی در «اسباب نزول» **۶۶۶** از شعبی روایت کرده اند.).

۸۱۸- ک: و از قتاده روایت کرده است: جماعتی از مسلمانان مکه به قصد دیدار رسول الله صلی الله علیه وسلم (به سوی مدینه رهسپارشدند، مشرکان مانع هجرت آن‌ها گردیدند و آنها دوباره به مکه مراجعت کردند. در بارۀ آن‌ها **الم (۱) أَحَسِبَ النَّاسُ**... نازل شد. پس برادران شان [از مدینه] این کلام الهی را برای آنها نوشتند. آن‌ها دوباره از مکه خارج شدند، عده‌ای در راه شهید شدند و عده‌ای نجات یافتند. بر همین اساس الله (آیه **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا**...» (عنکبوت: ۶۹) را نازل کرد.

۸۱۹- ابن سعد از عبدالله بن عبید بن عمیر روایت کرده است: آیۀ «**أَحَسِبَ النَّاسُ**» در باره عمار بن یاسر که در راه الله شکنجه و عذاب می شد، نازل گردیده است (طبری ۲۷۶۹۲. «زاد المسیر» ۱۰۸۳).

خوانندگان گرامی!

از آیات (۱ الی ۷) در مورد موضوعاتی آزمون و شناخت مردم و پاداش آنها، بحث بعمل آمده است .

أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴿۲﴾

آیا مردم گمان کرده اند، همین که بگویند: ایمان آوردیم، رها می شوند و آنان [به وسیله جان، مال، اولاد و حوادث] مورد آزمایش داده نمی‌شوند؟ (۲)

درآیه مبارکه به یک اصلی عالی اشاره به عمل آمد ه است، طوریکه میفرماید که: ایمان، تنها وتنها به گفتن در زبان و یا هم با ادای شعارها خلاصه ومنحصر نمیشود، بلکه ایمان همراه با آزمایش است. صرف ادّعا کردن کافی نمیباشد، بلکه باید عملکرد هم در بر داشته باشد. که بعد از اقرار و تصدیق به قلب و اجرای عمل میتوان قضاوت کرد.

باید یادآور شد که: دعوی ایمان کار آسان نیست مدعیان آن باید هر لحظه وهر آن آماده امتحان و ابتلاء باشند این محکی است که خالص و مخصوص که به ذریعه آن میتواند مؤمن امتیاز بزرگی را بدست آورد. طوریکه در حدیث شریف آمده که: شدیدترین امتحان از انبیاء گر فته میشود، بعد از آنها صالحین مورد آزمایش قرارداده میشوند، سپس درجه بدرجه امتحان آن مردمی که به آنها مشابهت دارند گرفته میشود نیز امتحان انسان بر وفق حیثیت وقوت دینی آن به عمل می آید یعنی هر قدر که شخص در دین مضبوط و استوار باشد همان قدر امتحانش سخت و دشوار میباشد.

«**لا يُفْتَنُونَ**»: آزمایش نمی گردند. مورد امتحان واقع نمی شوند (سوره: بقره آیات ۱۵۵ و ۲۱۴).

راغب در مورد کلمه «یفتنون» می نویسد: یعنی آن در اصل گذاشتن طلا در آتش است تا خوبی و بدی آن معلوم شود.

کلمه‌ی «فتنۀ» به معنای گداختن طلا برای جدا کردن ناخالصی‌های آن است و چون در حوادث و سختی ها، جوهره‌ی واقعی انسانها از شعارهای دروغین جدا میشود، حوادث و آزمایش ها را «فتنه» میگویند.

امام ابن جوزی میفرماید: این آیه در مورد جمعی از مؤمنان مستضعف مکه نازل شده است از جمله «عمار بن یاسر» و دیگران. کفار قریش به خاطر اسلام آوردنشان آنها را آزار و شکنجه می دادند، بر اثر آزار و فشار دلشان تنگ شده بود. الله متعال به وسیله‌ی این آیه به آنها انس و آرامش بخشید و آنها را اندرز داد و به آنها یادآور شد که این یک آزمایش است، تا در مقابل آزار صبر داشته و در ایمان ثابت قدم و پایدار بمانند و مؤمن راستین از منافق و دروغگو مشخص شود. (التسهیل ۱۱۳/۳.)

وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴿۳﴾
ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم (و اینها را نیز امتحان می کنیم) باید علم الله در مورد کسانی که راست میگویند وکسانی که دروغ میگویند تحقق یابد.(۳)

در این هیچگونه جای شکی نیست که: آزمایش، یک سنّت الهی در طول تاریخ بشری وجود داشت،: نه مدّعیان ایمان، از امتحان الهی نجات می یابند، و نه خلاف کاران، از انتقام الهی. طوریکه امام بیضاوی در این مورد در تفسیر خویش مینویسد: یعنی این امر یک سنتی است که در مورد ملت های پیشین نیز جاری بوده است و نباید خلاف آنرا انتظار داشت. (تفسیر بیضاوی ۹۷/۲.)

مفسران در تفسیر آیه مبارکه «**وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ**» (و هر آئینه امتحان کردیم آنان را که پیش از ایشان بودند) می نویسند که: پیروان انبیای سابق مورد امتحانات بینهایت شدید واقع شده اند در بخاری آمده است که صحابه رضی الله عنهم یک مرتبه به خدمت آن حضرت صلی الله علیه وسلم فریاد کردند که یا رسول الله برای ما دعا کنید و از الله متعال مدد بخواهید این وقتی بود که مشرکین مکه منتها درجه ظلم و ستم بر مسلمانان روا داشته بوند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: که پیش از شما زمین را حفر نموده انسانها را زنده در آن ایستاده میکردند، سپس بر سر آن اره کشیده او را دو پاره می نمودند و گوشت و پوست بعض انسانها را به واسطه شانه های آهنی از بدنش جدا میکردند اما با این همه سختی ها نتوانستند آنها را از دین شان دوباره بگردانند.

«**فَلَيَعْلَمَنَّ اَللّٰهُ اَلَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ اَلْكَاذِبِينَ**» تا الله مؤمنان راستین را از مدعیان دروغین ایمان جدا سازد.

الله تعالی امّت‌های پیشین را نیز با فرستادن پیامبران به سوی‌شان مورد امتحان قرار داده است.

حق تعالی میخواهد تا به وسیله آزمایش، آنچه را که در علم وی آشکار و از علم بشر غایب است، در عالم واقع نیز نمایان سازد تا مردم را در برابر عمل شان و نه فقط به مجرد علم خویش ـ مورد محاسبه قرار دهد و این آزمایش اگر از یک جهت فضلی ازجانب حق تعالی است، از جهتی دیگر نمایانگر عدل اوست و از جهت سوم، تربیت برای آنان است. بنابر همین عوامل است که: ابن عباس(رض) وسایر مفسران سلف، در تفسیر این فرموده خداوند متعال: «الالنعلم» و نظایر آن میفرماید: این جمله و نظایر آن در قرآن کریم به این معنی است: (مگر برای این که ببینیم). زیرا رؤیت به موجود تعلق میگیرد در حالی که علم از رؤیت عام‌تر بوده به موجود و معدوم هر دو تعلق میگیرد. (بنقل از تفسیر انوار القرآن)

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴿۴﴾

آیا کسانی که کارهای بد می کنند، گمان می‌کنند که از ما پیشی میگیرند؟ چه بد قضاوت می‌کنند!(۴)

نباید فراموش کنند که الله متعال، هم گفتار ما در اظهار ایمان را می‌شنود و هم پندار و روحیات ما را بطور دقیق میداند. «**وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ**» پس اگر همچو انسانها با خود طوری فکرمی کنند که: حق تعالی از مجازات شان بر اعمال شان عاجز است، بسیار بد فیصله پیش خود می نمایند، و تصور شان قابل اشتباه است.

مفسر صاوی در مورد این آیه مبارکه می نویسد: این آیه توبیخی شدیدتر از توبیخ اول را نشان میدهد. توبیخ اول عبارت است از توبیخ انسان در مقابل این

گمان که آنها با وجود استمرار بر کفرشان از عذاب خدا می رهند و فرار میکنند. («حاشیۀ الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی ۲۳۰/۳.)

ابن عباس(رض) در شأن نزول این آیه مبارکه میفرماید: هدف الله متعال از مرتکبان بدی ها در این آیه؛ ولید بن مغیره، ابوجهل، أسود، عاصی بن هشام، شیبه، عقبه، ولید بن عقبه، عقبه بن ابی معیط، حنظله بن وائل و همانندانشان از سردمداران قریش‌اند ولی آیه کریمه عام است وهرکسی را که به این وصف باشد ـ اعم از مسلمان و کافر ـ دربر می گیرد.

مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴿۵﴾

هرکس که به لقای الهی امید داشته باشد [بداند که] اجل مقرر الهی فرارسنده است و او شنوای داناست.(۵)

از فحوای آیه مبارکه معلوم میشود که: هر کس به آخرت معترف باشد و برای آن تلاش کند، عملش ضایع نشده ونا امید و مأیوس نخواهد شد.

یعنی هر کس امیدوار دیدار آخرت با پروردگارش بوده و به پاداشی که نزد وی است طمع می ورزد، پس یقیناً میعادی که وی به بندگانش از رستاخیز و ثواب و عقاب داده است خواه ناخواه تحقّق یافتنی است.

«**وَ هُوَ اَلسَّمِيعُ اَلْعَلِيمُ**» الله متعال گفتار بندگان را میشنود و به احوال ظاهری و باطنی آنان آگاه است. یعنی آنچه را که در پنهان و آشکار به عمل می‌آورد، هرگز چیزی از اعمال نیک و شایسته آنان ضایع نمی گرداند.

وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿۶﴾

و هرکس جهاد و تلاش کنند جز این نیست که تنها برای خودش جهاد میکند. البته الله از جهانیان بی نیاز است. (۶)

«**جَاهَدَ**»: با دشمنان خدا جهاد کرد. با دشمن نفس امّاره به مبارزه برخاست. در راه دین مصائب و مشکلاتی تحمّل کرد.

و هرکس در اطاعت الله تعالی و دوری جستن از هوس‌ها با نفس خود جهاد نماید و صبر را پیشه کند، یقیین باید داشته باشد که: ثواب نفع و ثواب جهادش به خودش بر می گردد.

یعنی پاداش و مکافات جهاد وی به خودش تعلق میگیرد نه به دیگران و چیزی از منافع جهاد وی به خدای سبحان برنمی گردد.

هدف از جهاد در این آیه، تنها جهاد با شمشیر و با دشمنان نیست، بلکه هدف از آن هرگونه تلاش و کوشش است؛ خواه این تلاش در راه خود سازی و به اصطلاح جهادبانفس باشد یامبارزه باوسوسه‌های شیطان ویا بادشمنان خارجی.

«**إِنَّ اَللّٰهَ لَغَنِي عَنِ اَلْعٰالَمِينَ**» «بی گمان خداوند از عالمیان بی نیاز است» پس به طاعات و عبادات شان هیچ نیازی ندارد، همان طوری که گناهان و نافرمانی هایشان نیز هیچ زیانی به او وارد نمی سازد. از این روی، نفع و ضرر طاعات و معاصی، به خود انسان بر می گردد.

و باید یاد آور شد که: نه طاعت مطیعان برای او نفعی دارد و نه معصیت گناهکاران ضرری به او میرساند.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ﴿٧﴾

و آنان که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند، گناهانشان را قطعاً از آنان محو می سازیم و بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می داده اند، پاداششان می دهیم.(۷)

در آیه قبلی بحث از جهاد به عمل امد، ولی در این آیه مبارکه پروردگار با عظمت میفرماید که: بهترین جهاد، ایمان و عمل صالح می باشد.

بناً شخصی که به الله تعالی ایمان داشته باشد، و از پیامبرش اطاعات وپیروی نماید، و اعمال صالح مشروع را انجام دهند، حق تعالی گناهان شان را خواهد آمرزید و خطاهای شانرا خواهد زدود و ایشان را بر معیار نیکوترین آنچه عمل می کرده اند پاداش خواهد داد.

یعنی: پاداش‌شان را به حسب نیکوترین اعمال‌شان در اسلام مقرر می داریم. به قولی معنی این است: به آنان بیشتر و بهتر از آنچه که عمل کرده‌اند پاداش میدهیم، طوریکه در (آیه: ۱۶۰ سوره انعام) میفرماید: (هر کس نیکی‌ای پیش آورد، برای او ده برابر همانند آن پاداش‌است).

خوانندگان گرامی!

درآیات متبرکه (۸ الی ۱۳) موضوعاتی را در باره: صلابت و پایداری و آزمون مؤمنان مکلف، تهدید کافران و منافقان مطالعه خواهند فرمود.

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴿۸﴾

ما به انسان توصیه کردیم که به پدر ومادرش نیکی کند. و اگر آن دو(مشرک باشد) و بکوشند تا چیزی را که به حقیقت آن علم نداری با من شریک گردانی، پس از آن دو اطاعت مکن، بازگشت تان به‌سوی من است، پس شما را به (حقیقت) آنچه می کردید، آگاه می‌سازم.(۸)

«**وَوَصَّيْنَا**»:سفارش کردیم، دستور دادیم.«**حُسْنًا**»:نیکی.«**جَاهَدَا**»: کوشیدند. إن جاهدا: اگر بکوشند. ما ليس لك به علم: آن چه را که بدان علم نداری.

نیکی به والدین:

قبل از همه باید گفت که نیکی به والدین قبل از اینکه یک حکم ایمانی باشد، بلکه یک امر انسانی می باشد.

طوریکه یاد آور شدیم؛ نیکی با پدر و مادر نه تنها یک عمل ایمانی بوده بلکه ادای این نیکی امر الهی و یک عمل انسانی است، در احسان و نیکی به والدین، بحث هیچ گونه قید و شرط وجود ندارد. در کلمه «**حُسْناً**» مفهوم بزرگی که نهفته است اینست که: در ادای این نیکی؛ شرطِ نژادی، سِنّی، منطقه‌ای، علمی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ایمانی وجود ندارد، حتّی اگر والدین کافر و مشرک باشند، باید به آنان احسان و نیکی صورت گیرد.

«**وَ وَصَّينَا اَلْإِنْسٰانَ بِوٰالِدَيهِ حُسْناً**»

«وصینا:» وصی: به معنب متصل کردن و متصل شدن. توصیه: سفارش و دستور. «وصینا»: سفارش کردیم و دستور دادیم. و برخی از مفسران محترم کلمه «وصینا» را به امر و عهد هم ترجمه و تفسیر نموده اند. یعنی ما به انسان امر مؤکد میداریم که با پدر و مادرش نیکی کند؛ زیرا آن دو سبب پیدایش انسان می‌باشند و فضل و نیکی فراوانی در حق او روا داشته‌اند، پدر هزینه‌ی زندگی و مادر محبت و فداکاری را به عهده دارد.

شیخ القاضی محمد ثنا الله عثمانی در تفسیر خویش «التفسیر المظهری» در تفسیرآیه «**وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ**» مینویسد: «وصیت» عبارت از دعوت کردن کسی به کاری از روی نصحیت وخیر خواهی است.(تفسیر مظهری)

«**بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا**» «حسن» مصدر وبه معنای خوبی است، در این جا روش کار خوب را به صورت مبالغه به حسن تعبیر کرد، و هدف آن واضح است که الله متعال به انسان وصیت نموده است که با والدین خویش از روی حسن سلوک رفتار نماید.

امام صاوی میفرماید: از این رو خداوند متعال اولاد ها را به نیکی با پدر و مادر امر کرده است که اولاد بر شدت و قسوت و نافرمانی از پدر و مادر

ساخته شده‌اند، پس خدا آنها را به ایفای عکس طبیعت خود مکلف کرده است. و ساختمان وجود والدین بر مهربانی و شفقّت نسبت به فرزندان قرار دارد، لذا به فطرت و طبیعت خلقت خود واگذارده شده‌اند. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۲۳۱/۳.) طوریکه یاد آور شدیم که: حق تعالی انسان را به احسان با پدر و مادرش از راه اجرای عمل نیک یعنی نیکی، لطف و مهربانی به آنان در آنچه که مقتضای طاعت او تعالی است سفارش کرده است.

با در نظر داشت اینکه احسان و نیکی به والدین، مطلق و همیشگی است؛ امّا اطاعت از والدین، مشروط به آن است که انسان را از الله دور نکنند. فرزندان، باید قدرت انتخاب تفکّر صحیح را داشته باشند. حکم الهی همین است که فرزندان نباید در مسأله توحید وشرک، با هیچ کس کنار اید وبه اصطلاح راه سازش را در پیش گیرد.یعنی اینکه اگر خدا ناخواسته پدر و مادر بکوشند تا فرزندشان به خدای متعال شریک آورد، یا وی را به کفر امر و دستور فرمایند، فرزندان طوریکه در فوق یاد آور شدیم اطاعت از پدر و مادر در این امور حرام است.

در معصیت خدا اطاعت از مخلوق درست نیست.

آیه برای آن کسی که نسبت به والدین نیک رفتار است و راه هدایت را پیش گرفته است متضمن وعده‌ی نیکوست. و برای آن کسی که والدین خود را می‌آزارد و به بیراهه رفته است، متضمن وعید است. ولی اطاعت از مخلوق در نافرمانی الله جواز ندارد نظر به حدیث شریف که از النواس بن سمعان الانصاری روایت شده که پیغمبر(ص) میفرماید: **لاطاعة المخلوق في معصية الخالق المصدر: تخريج مشكاة المصابيح الصفحه أورقم ٣٦٢٤ صحيح التخريج: اخرج البغوي في (شرح السنة) ٢٤٥٥.**

و همچنان حدیث شریف (**لاطاعة المخلوق**) از صحابی جلیل القدر دیگر عمران بن الحصین و الحکم بن عمرو النصاری نیز روایت شده است (**المحدث: المصدر: صحیح الجامع الصفحه او رقم ۷۵۲۰**.

و همچنین در حدیث دیگر از حضرت علی(رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: **لا طاعة لاحد في معصية الله انما الطاعة في المعروف**: (**المحدث الباني**) **مصدر صحیح الجامع صفحه او رقم ۷۵۱۹**.

شأن نزول آیه ۸:

ابن کثیر در بیان شأن نزول آیه کریمه از سعد بن ابی وقاص(رض) روایت میکند که فرمود: «مادرم به من گفت: مگر نه این است که خدا تو را به نیکی با والدین فرمان دادهاست؟ به خدا سوگند که نه غذایی میخورم و نه نوشابهای مینوشم تا بمیرم یا کافر شوی! سپس یک شبانه روز هیچ چیز نخورد و نیاشامید و نه از آفتاب به سایه رفت آنگاه در شب و روز بعد نیز چنین کرد تا بدانجا که از حال رفت و سخت بی رمق شد. در این هنگام، سعد بهنزد وی آمد و گفت: مادر جان! اگر تو صد جان داشته باشی و آن جان ها یکایک از تنت بیرون روند، من کسی نیستم که دینم را فروگذارم، حال اگر میخواهی بخور و اگر میخواهی نخور. پس چون مادر سعد از کفر وی مأیوس شد، اعتصاب غذای خویش را شکست و خورد و نوش را از سر گرفت. سعد میگوید: این آیه «**وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيهِ حُسْناً وَإِن جَاهَدَاکَ لِتُشْرِکَ...**» نازل شد (صحیح است، مسلم ص ۱۸۷۷ ح ۱۷۴۸ و ترمذی ۳۱۸۹، مسلم مفصل بیان داشته است. «تفسیر شوکانی» ۱۹۹۶)

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ﴿۹﴾

و کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند، حتماً در زمره شایستگان درمی آوریم.(۹)

ایمان از عمل جدا نیست:

صِرف کار نیک، انسان را در زمرەی نیکوکاران قرار نمی دهد. کار نیکی که از ایمان به خدا برخیزد ارزشمند است.

خوانندگان گرامی!

در دو آیەی قبل بیان شد که پاداش ایمان و عمل صالح، پوشیده شدن گناهان و دریافت جزای نیکوست. در این آیه میفرماید: کسانی که اهل ایمان وعمل صالح باشند، در زمرەی افراد صالح نیز قرار می گیرند.

در آیه مبارکه با زیبای خاصی میفرماید: کسانی که به الله تعالی ایمان آورده، از پیامبر صلی الله علیه وسلم پیروی نموده و کارهای نیک مشروع را انجام داده‌اند آنان را در زمره صالحان در می آوریم. یعنی: در زمره کسانی که در صلاح و شایستگی راسخ قدم گردیده‌اند.

امام قرطبی فرموده است که: الله متعال به منظور تحریک و تشویق نفوس برای رسیدن به منزلت و مقام واقعی خویش دوباره از مؤمنانی که عمل شایسته انجام میدهند. سخن به میان آورده است، **اَلصّالِحِينَ** متضمن مفهوم مبالغه میباشد؛ یعنی آنان که در نهایت صلاح قرار دارند. (تفسیر قرطبی ۳۲۹/۱۳.)

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ﴿۱۰﴾

در میان مردم کسانی هستند که میگویند به الله ایمان آورده ایم اما هنگامی که به خاطر الله (از سوی دشمنان) مورد آزار قرار میگیرند فتنه دشمنان را همچون عذاب الهی میشمارند (و از آن سخت وحشت میکنند) اما هنگامی که پیروزی از سوی پروردگارت بیاید میگویند ما هم با شما بودیم (و در این پیروزی شریکیم!) آیا خداوند به آنچه در سینه های جهانیان است داناتر نیست؟(۱۰)

به تأسف باید گفت که؛ اظهار ایمان برخی از انسانها، صرف زبانی بوده، و اثری ایمان شان در قلب دیده نمی شود. در ضمن قابل یاد آوری است که: جوهر واقعی انسان را میتوان در فراز و نشیب ها و حالات گوناگون، زندگی بخوبی درک نمود. طوریکه ایمان واقعی انسان در وقت مشقت و سختی ها بخوبی روشن می شود. و شخصی ایماندار با شخص غیر ایماندرار به خوبی تشخصیص شده می تواند.

مفسران در تفسیر این آیه مبارکه می نویسند: تشبیه در «**كَعَذَابِ اَللّٰهِ**» از این جهت است که عذاب خدا انسان را از کفر باز میدارد، و منافقان نیز آزار مردم را مانع ایمان قرار میدهند. و ایمان مؤمنان چنان اقتضا میکند که شکیبا و دلیر باشند و عذاب را شیرین تلقی کنند و محنت و سختی را آسایش پندارند، که سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است.گاهی ایمان، اذیّت و آزار مردم را بدنبال دارد که باید تحمّل کرد. (صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی)

اشخاص منافق، دارای خصوصیات فرصت طلبی بوده، به هنگام پیروزی خود را در جمله مؤمن جا زده، ودر گرفتن مزایا، اصرار می ورزد. ولی به یاد باید داشته باشند که: تظاهر و و پنهان کاری شان برای آنها سودی رسانده نمیتواند واساساً برای انسان سودی هم ندارد، زیرا ذات پروردگار از درون انسانها بخوبی اگاهی دارد.

امام فخر رازی میفرماید: مکلفان به سه دسته تقسیم می شوند: مؤمن که حسن اعتقادش را نشان میدهد، وکافر که کفر وانکار خودرا علنی میکند، و مذبذب که در بین آن دو قرار دارد، ایمان را به زبان ابراز می دارد و کفر را در نهان پنهان می کند. بعد از این که خدا در آیه‌ی **فَلَيَعْلَمَنَّ اَللّٰهُ اَلَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ اَلْكَاذِبِينَ** دو گروه را یادآور شد، در اینجا گروه سوم را یاد آور شده و

میفرماید: **وَ مِنَ اَلنّاسِ مَنْ یقُولُ آمَنّا**. نکته‌ی ظریفی که در این آیه نهفته این است که خداوند متعال خواسته است شرف مؤمن صبور و پستی منافق کافر را بیان کند. در آیات قبلی فرمود: مؤمن در راه خدا شکنجه شد تا راهش را رها کند، اما او آن را رها نکرد، و منافق کافر شکنجه شد و دین را رها کرد. او می‌توانست در ظاهر با آنها کنار بیاید و قلبش به ایمان مطمئن باشد. اما چنین نکرد بلکه دین خدا را به کلی رها کرد. (تفسیر کبیر ۳۷/۲۵.)

این آیه ناظر بر گروهی است که در ایمان شان ضعف بود، به طوری‌که چون از کفار آزار می دیدند، با آنان همراهی و موافقت می‌کردند و چون قوت اسلام نمایان می شد و الله متعال مؤمنان را در موضعی از مواضع و در سنگری از سنگرها نصرت می داد، می‌گفتند: ما با شما همراه بودیم.

وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ﴿۱۱﴾

و یقیناً خدا کسانی را که ایمان آورده اند، می شناسد و بی تردید منافقان را نیز می شناسد.(۱۱)

در این هیچ جای شکی نیست که الله تعالی از درون انسانها اگاهی مطلق داشت مؤمن و منافقان را خوب می شناسد.

درآیه مبارکه قبلی؛ که منافقان با تأکید، همگامی خود را با مؤمنان و توده‌ی مردم بیان میکردند، «**إِنّا كُنّا مَعَكُمْ**»، در این آیه، الله تعالی نیز با تأکید میفرماید: من همه را می شناسم.

الله تعالی حال مؤمنان وحال منافقان را برای بندگان خود به توضیح میگیرد: یعنی: الله متعال دو گروه مؤمن و منافق را به وسیله آزمایش در سختی ها از یک دیگر جدا و متمایز گردانیده و اخلاص مخلصان و نفاق منافقان را آشکار میگرداند پس‌مخلص کسی است که از آزارهایی که می بیند، متزلزل

نمی شود و در راه الله چنان‌که باید صبر و ثبات می ورزد و منافق کسی است که به چپ و راست متمایل میشود پس اگر به او از جانب کافران آزاری رسید، با آنان موافقت و همراهی و تبعیت کرده و به الله متعال کافر میشود و اگر پرچم اسلام و قوت آن برفراز شده آفتاب پیروزی آن بدرخشد و نشانه‌های فتح و نصرت نمایان گردد، به سوی اسلام باز میگردد ومیپندارد که ازمسلمانان است.

مفسران گفته‌اند: منظور از «**وَ لَيَعْلَمَنَّ اَللّٰهُ**» این است که علم و آگاهی خود را برای انسان ابراز دارد تا برای آنان معلوم شود، وگرنه خدا از گذشته و آینده و حال آگاه است و هیچ چیز بر او پوشیده نیست. بنابر این، علم به معنی ابراز داشتن و نشان دادن است؛ نه این که چیزی از خدا مخفی و پوشیده باشد سپس برایش روشن شود. ابن عباس «علم» را به دیدن تفسیر کرده است.(به آنچه که علامه ابن‌کثیر در این رابطه نوشته است مراجعه کنید. مختصر ۲۸/۳.)

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴿۱۲﴾

و کافران به مؤمنان گفتند: از راه ما پیروی کنید (اگر گناهی داشته باشد) ما گناهانتان را به گردن می‌گیریم، ولی در حقیقت هیچ باری از گناهان ایشان را به گردن نگیرند، که ایشان دروغگو هستند.(۱۲)

«**إِتَّبِعُوا سَبِيلَنَا**»: از راه و روش ما پیروی کنید. ازدینو مکتب ما پیروی کنید.

اگر توجه فرموده باشید، انسانهای کافر ومنحرف، برای دعوت و تشویق دیگران به کارهای خلاف شرعی میگویند: اگر این کار گناهی داشته باشد، گناه آنرا ما به گردن خود میگریم، چه فرق میکند، آنرا انجام دهید.در حالیکه در شرع اسلامی هیچ کس نمیتواند گناه شخصی دیگری را به دوش گیرد.

ابن کثیر گفته است: مانند این است یک نفر بگوید چنان کن گناهش به گردن من.(ابن کثیر ۳۰/۳.)

کافران در سخن وگفتار خویش درغگو هستند، در جهان بینی اسلام، هیچ کس بار کسی را به دوش نمی‌کشد. «**وَلا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى**» (۱۶۴سوره انعام) وهیچ کس بار (گناه) دیگری را بر دوش نمی کشد، بنابر این وعده‌های کفّار و شیطان کاملاً باطل و بی اساس است.

مفسر مُجاهِد بْن جَبْر در شأن نزول این آیه مبارکه مینویسد که: این آیه کریمه درباره کفار قریش نازل شده است.

وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴿۱۳﴾

و مسلماً بارهای [گناهان] خود را با بارهای دیگری [از گناهان کسانی که گمراهشان کردند] همراه با بارهای خود حمل خواهند کرد، و روز قیامت از آنچه [به خدا و پیامبر وقرآن] افترا میبستند، حتماً بازخواست خواهند شد.(۱۳)

«**أَثْقَال**»: جمع ثِقْل، بارهای سنگین. هدف از آنبار گناهان است. «**أَثْقَالاً مَّعَ أَثْقَالِهِمْ**»: بارهای گناهان گمراه سازی دیگران به همراه بارهای گناهان گمراهی خود (سوره: نحل آیه: ۲۵).

باید گفت که: منحرف کنندگان، بار منحرف شدگان را نیز بر دوش میکشند.

از این آیه مبارکه معلوم میشود اگر کسی دیگری را به انجام گناهی تحریک کند یادرگناه کردن به او کمک کند او همچون مجرم اصلی گناهکار است.

طوریکه در حدیث آمده است: «هر کس دیگری را به گمراهی بخواند، گناه خود و گناه پیروی کننده را بدون این که از گناه پیروی کننده کم شود به دوش خواهد کشید». (صحیحین.)

همچنان در حدیث دیگری آمده است: «هر کس به سوی هدایت فراخواند، برایش از مزد و پاداش همانند اجری کسانی است که از وی تا روز قیامت

پیروی کرده‌اند، بی آنکه از پاداش های خودشان چیزی کاسته شود. و هرکس به سوی گمراهی‌ای فراخواند، بر او از گناه همانند گناهان کسانی است که از وی تا روز قیامت پیروی کرده‌اند، بی آن‌که چیزی از گناهان خود آنان کاسته شود». (مسلم، عن آبی هریرۀ وابن ماجه، عن أنس، قرطبی)

مطالعه کننده گرامی!

از این آیه به بعد به داستان و قصه های حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت لوط، حضرت شعیب، حضرت هود، و حضرت صالح و موسی علیهم السلام به بیان گرفته میشود و خوانندگان گرامی را مختصراً با نمونه‌هایی از آزمایش امّت های پیشین آشنا می‌سازد.

قابل تذکر که از آن جمله: در آیات (۱۴ الی ۱۵) در مورد قصه و داستان نوح علیه السلام و قومش: معلومات ارایه میگردد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ﴿۱۴﴾

ما نوح را به سوی قومش فرستادیم پس نهصد و پنجاه سال در میان آنان باقی ماند، پس طوفان آنان را در حالیکه ظالم بودند، فرو گرفت.(۱۴)

«**لَبِثَ**»: ماند. ماندگار شد، درنگ کرد، به سر برد. «**أَلْفَ سَنَةٍ إِلاّ خَمْسِينَ عَاماً**»: هزار سال، بجز پنجاه سال. یعنی نهصد وپنجاه سال. عاماً: سال. أخذهم: آنان را فراگرفت، در گرفت.

طوریکه می دانید؛ یگانه پیامبری که مدّت رسالتش در قرآن بیان شده، مدت رسالت نوح علیه السلام است، طوریکه مدّت رسالت اش نهصد و پنجاه سال گفته شده است، البته تا طوفان نوح. ولی مدّت زندگی آن حضرت و پیامبری آن حضرت پس از طوفان، بیان نشده است.

از ابن عباس(رض) منقول است که حضرت نوح(ع) در سن چهل سالگی مبعوث شد، تا نه صدو پنجاه سال در دعوت تبلیغ و سعی و اصلاح مصروف بود سپس طوفان آمد و شصت سال بعد از طوفان زنده ماند، باین حساب عمر او یکهزار و پنجاه سال شد.(تفسیر کابلی)

باید یادآور شد که: هر یکی از پیامبران به سوی ملت خاصی مبعوث شده‌اند، از جمله: حضرت موسی علیه السلام برای هدایت قوم بنی اسرائیل و حضرت صالح علیه السلام برای هدایت قوم ثمود و حضرت هود علیه السلام به منظور راهنمایی قوم عاد و محمد صلی الله علیه وسلم جهت رهنمایی قریش و سایر عالم بشریت مبعوث گردیده است.

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که: نوح علیه السلام پیامبر نسل قابیل پسر آدم و ذریه‌ی شیث علیه السلام بوده است. (عرائس، ثعلبی، صفحه ۴۶.)

مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی ۹۸۲) در تفسیر خویش «تفسیر إرشاد العقل السلیم إلی مزایا الکتاب الکریم» می نویسد: طوفان به هر پدیده‌ای گفته میشود که به شدت چیزی را در برگیرد از قبیل سیل و باد و تاریکی. اما غالباً برای آب استعمال می شود. (ابو سعود ۱۶۶/۴.)

شیخ الإسلام فخرالدین رازی(۵۴۴ هـ ۶۰۶ هـ) در تفسیر خویش میفرماید: جمله در آیه متبرکه «**وَهُمْ ظَالِمُونَ**» متضمن اشاره‌ای لطیف است که عبارت است از این که الله متعال به مجرد وجود ظلم عذاب نمیدهد، بلکه در صورت اصرار برظلم عذاب میدهد. به همین سبب گفته است: «**وَ هُمْ ظَالِمُونَ**» یعنی در حین ظلم آنها را نابود کرد. (تفسیر کبیر ۲۵/۴۲.)

در این آیه مبارکه خطاب به رسول الله صلی علیه وسلم پایداری و صبر و مقاوت وی در راه دعوت است، و برای شان خطر نشان می سازد که نوح علیه

السلام نهصد و پنجاه سال قومش را به سوی حق فراخواند و از آنان جز تعدادی اندک ایمان نیاوردند پس ای محمد صلی الله علیه وسلم! تو سزاوارتر به آن هستی که بر این راه صبر و ثبات ورزی زیرا اندک مدتی است که در میان قوم خویش مانده‌ای و در همین اندک زمان، شمار امت و پیروانت بسیار بیشتر از شمار پیروان نوح علیه السلام است.

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ﴿١٥﴾

پس او و اهل کشتی را نجات بخشیدیم و آن [حادثه] را عبرتی بسیار مهم برای جهانیان قرار دادیم.(۱۵)

أصحاب السفینۀ: سرنشینان کشتی، کشتی نشستگان، مسافران کشتی.

یعنی: نوح وهمراهانش درکشتی راکه شامل فرزندان و پیروانش بودند، نجات دادیم. در باره شمار سرنشینان کشتی نوح، اختلاف نظر وجود دارد «و آن را» یعنی: کشتی را «آیتی برای عالمیان گردانیدیم» یعنی: عبرتی بزرگ برای آنان گردانیدیم زیرا این کشتی مدتی مدید برکوه «جودی» باقی بود. به قولی معنی این است: این واقعه را عبرتی برای نسل های آینده و اندرزی برای تمام جهانیان گردانید. (تفسیر انوار القرآن: مخلص هرووی)

در این داستان درس بزرگی است که میتوان مثالی برای نسل های مبارزه را حق باشد همین است که:اگر قابلیّت و آمادگی پذیرش نباشد، هزار سال تبلیغ هم اثری ندارد. ولی باید گفت که در تربیت و تبلیغ، صبر و پایداری لازم است. طوریکه در این آیه مبارکه پایداری نوح علیه السلام و سرسختی مردم را نشان دهد. واقعیت امراینست که: بی توجّهی به پیام انبیا، ظلم است و ظلم، کلید قهر الهی است.

آشنایی با تاریخ اقوام گذشته، مورد توجّه قرآن است. «**وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً**» (بیان تاریخ انبیای پیشین، تسلّی بخش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.)

سیرت نویسان مینویسند: وقتی ملک الموت، میخواست نفس نوح علیه السلام را قبض کند از وی پرسید که: دنیا را چگونه یافتی؟ جواب فرمود: مثل اینست که یک شخص خانه ای داشت وخانه اش دارای دو دروازه باشد که ازیک دروازه داخل میشوی واز دروازه دیگری بیرون میشوی.

عالم دانشمند مرحوم عبدالوهاب نجار، مینویسد: سوره هایی را که سرگذشت نوح علیه السلام در آنها آمده، چهل وسه سوره برشمرده است؛ آن سرگذشت ها در سوره های اعراف، هود، شعرا، قمر و نوح از بقیه مفصل تر است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۱۶ الی ۲۳) داستان و قصه‌ی ابراهیم و قومش دلایلی بر اصول سه گانه‌ی: توحید، نبوت و معاد، مورد بحث قرار میگیرد.

وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴿۱۶﴾

و [یاد کن] ابراهیم را چون به قوم خویش گفت: الله را بپرستید و از او بترسید، این برای شما بهتر است اگر می دانید.(۱۶)

حضرت ابراهیم علیه السلام، دومین پیامبر اولوالعزم است که پس از نوح علیه السلام مبعوث شده است.

اگر سر لوحه دعوت پیامبرانی الهی را دقیق مطالعه نمایم در خواهیم یافت که: توحید و تقوا، سرلوحه همه ای انبیا را تشکیل می داد.

ابن کثیر در تفسیر خویش می نویسد: خدای متعال خبر بنده و پیامبر و خلیل و دوست خود، «ابراهیم» یعنی پیشوای راستان را یادآور میشود که قوم خود را به عبادت و پرستش خدای یگانه فراخواند. از آنان خواست در پرهیزگاری اخلاص داشته باشند و فقط از الله روزی بجویند و در مقابل نعمت هایش او را سپاسگزار باشند؛ چون سپاس نعمت از آن اوست و به جز او هیچ کس نعمت را عطا نمی کند. (مختصر ابن کثیر۳۲/۳.)

دستیابی به خیر، در گرو خداپرستی و تقواست. دستیابی بهشت جایزه کسانی است که بین خیر و شرّ تمیز کرده و راه خیر را بر گزیده‌اند.

کسانی که به جای توحید و تقوا به سراغ غیر الله و فساد می روند، در حقیقت جاهل اند. (عالم بی تقوا، جاهل است.)

إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴿۱۷﴾

شما فقط بتهایی را به جای الله می‌پرستید و بهتانی بر ساخته اید، بی‌گمان کسانی که به جای الله می پرستید اختیار روزی شما را ندارند، پس روزی را نزد خداوند بجویید و او را (به یگانگی) بپرستید و او را شکر گزارید که به سوی او باز گردانیده می‌شوید.(۱۷)

در آیه قبل حضرت ابراهیم علیه السلام به مردم توضیح داد که: بتان و معبودانی را که غیر از الله بزرگوار می پرستی چیزی جز دروغ، افترا و ساخته پرداخته‌های خوش شما است، این خدایان را که مورد پرستش قرار میدهید توانمندی دادن روزی را به شما ندارد.

بناءً در می یابیم که: تمرکز دعوت ابراهیم علیه السلام را عبادت و اطاعت به وحدانیت الله تعالی تشکیل میداد، وی عبادت غیر الله را مردود و بی نتیجه اعلام داشت.

در پایان آیه مبارکه یک بار دیگر بر عبادت خدا تأکید بعمل آمده ومیفرماید: باید طاعت خویش را برای الله تعالی خالص گردانید، و روز قیامت بازگشت فقط به سوی اوست و هرکس را دربرابر اعمال‌شان مورد حساب قرار می‌دهد.

وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴿١٨﴾

و اگر (رسالت مرا) تکذیب کنید، پس امت‌های پیش از شما نیز (پیامبرانشان را) تکذیب کردند. وبرعهدۀ پیغمبرما (وظیفه‌ای) جز ابلاغ آشکار نیست.(۱۸)

در این آیه مبارکه با تمام صراحت اعلام می دارد که: اگر محمد صلی الله علیه وسلم را تکذیب کنید، عجیب نیست زیرا شیوه کفار با پیامبران پیشین نیز این چنین بوده است.

رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: اگر مرا تکذیب کنید این انکار شما به من زیان و ضرری نمی رساند، بلکه فقط به خودتان ضرر می رسانید؛ چرا که قبل از شما ملت های بودند که پیامبران خود را تکذیب کردند و بر اثر آن به عذاب بزرگی الهی گرفتار شدند، و عذابی که دامن آنها را گرفت، دامن شما راهم خواهد گرفت. (ابن کثیر گفته است: ظاهراً تمام این سخن جزو گفته‌های ابراهیم خلیل است که به منظور اثبات معاد با آنان به مجادله و محاجّه پرداخته است؛ چرا که به دنبال آن میگوید: **فَما كانَ جَوابَ قَوْمِهِ**، و امام طبری بر این است که کلام خداوند متعال است که خطاب به مردم مکه ایراد کرده و مرادش تسلیت پیامبر صلّی الله علیه و سلّم است، و کلام ابراهیم نیست. و نظر ابن کثیر روشن‌تر است.)

رسالت پیامبران «**وَ ما عَلَى اَلرَّسُولِ إِلاَّ اَلْبَلاٰغُ اَلْمُبِينُ**» جز تبلیغ اوامر خدا چیزی نیست، و هدایت مردم بر عهده‌ی او نمی‌باشد.

طبری گفته است: معنی «**اَلْبَلاٰغُ اَلْمُبِينُ**» این است که مبلّغ قصد خود را به سمع مخاطب برساند و مقصود را به او تفهیم کند. (تفسیر طبری ۸۹/۲۰)

أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴿١٩﴾

آیا آنها ندیدند چگونه خداوند خلقت را آغاز میکند و سپس بازش میگرداند، بی‌گمان این (اعادۀ خلقت) بر الله آسان است. (۱۹)

دین مقدس اسلام دین اندیشه و تفکراست و از همه‌ی انسانها برای اندیشیدن و تفکر دعوت به عمل می‌آورد. اعتقاد به مبدأ، سبب اعتقاد به معاد و بی‌خبری از قدرت خداوند، مایه‌ی انکار ازمعاد است.

در آیه مبارکه آمده است که: آیا آن گروه تکذیبگر ندانسته‌اند که الله متعال چگونه آفرینش را بدون نمونه پیشینی ایجاد و ابداع کرده و سپس آن را بعد از فانی ساختنش مجدّداً همچون مثل اول باز می‌گرداند؟

قتاده گفته است: یعنی آیا با مشاهده‌ی دلایل و به کار بردن فکرو اندیشه در نمی یابند که چگونه خدا اجسام را بعد از مرگ اعاده می‌کند؟

«**إِنَّ ذٰلِکَ عَلَی اَللّٰهِ یسِیرٌ**» در حقیقت چنین امری برای الله امر سهل و آسان است. پس چگونه حشر و نشر را انکار می‌کنند؟ چون آنکه قدرت شروع و آغاز را دارد، توانایی اعاده را نیز دارد.

امام قرطبی میفرماید: معنی آیه همان است که بعضی از مفسّرین گفته‌اند: آیا نمی بینند خدا چگونه میوه‌ها را می آفریند و مدتی دوام می‌آورند و سپس از بین می روند وباز آنها را اعاده میکند و این چرخه تا ابد تکرار می شود؟ بدین منوال اول انسان را خلق می‌کند، سپس بعد از این‌که از او فرزند و از فرزند او فرزند به وجود آورد، او را به دیار نیستی می فرستد و سایر جانداران نیز چنین می باشند. پس وقتی قدرت او را در زمینه‌ی خلق و ایجاد دیدید، بدانید که قدرت اعاده را نیز دارد؛ زیرا وقتی قصد ایجاد چیزی را بکند میگوید: بشو، آن هم بلافاصله لباس هستی را به تن می‌کند. (تفسیر قرطبی ۳۳۶/۱۳.)

قُلْ سِیرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ یُنْشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَی کُلِّ شَيْءٍ قَدِیرٌ﴿۲۰﴾

بگو: در زمین بگردید پس با تأمل بنگرید که چگونه خلقت را آغاز کرد، باز پیدایش آخرت (باردوم) را ایجاد می‌کند، یقیناً الله بر هر کاری تواناست.(۲۰)

«**سِيرُوا**»: بگردید. یعنی سیر وسیاحت کنید. «**انظُرُوا**»: بنگرید. دقّت، مطالعه و بررسی نمائید.

شیخ سعید حوی در تفسیر «الأساس» مینویسد: «این فرموده خداوند متعال معجزه‌ای از معجزات قرآن کریم میباشد و دلیل بر آن است که این قرآن همه زمانها و مکان ها را میگنجد. چنانکه دستور سیر و سفر در زمین و نگرش در کیفیت آغاز آفرینش، به ضرورت تحقیق و مطالعه در علم زیست شناسی و تحقیق در طبقات زمین وعلم باستان شناسی اشاره دارد و خود این مستلزم ایجاد مراکزتحقیق در این رابطه است تا کسی که در زمین به قصد عبرت گرفتن گردش می‌کند، ازدیدن آنها درس و اندرز بگیرد».(تفسیر انوارالقرآن)

يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ﴿٢١﴾

هر کس را بخواهد عذاب می کند، و هر کس را بخواهد مورد رحمت قرار میدهد، و فقط به سوی او بازگردانده می شوید.(۲۱)

یعنی اینکه الله متعال هر کس از بندگان را که بخواهد در برابر آنچه از اعمال خلاف شرع مرتکب شده عذاب میکند و هر کس از بندگانش را که بخواهد در صورتی که توبه کند، به طاعتش عمل نماید و از نافرمانی‌هایش اجتناب ورزد، مورد مرحمت خویش قرار میدهد. و بازگشت تنها به سوی اوتعالی است تا فرمانبردارن را پاداش و نافرمانان را مجازات کند.

شیوه‌ی تربیتی قرآن چنان است که هرگاه مِهر و قهر خداوند را بیان می کند، ابتدا از مهر و رحمت وسپس از قهر و عذاب سخن میگوید، ولی چون این آیه، دنباله‌ی تکذیب کفّار است، ابتدا در باره‌ی عذاب و سپس در باره‌ی رحمت بحث نموده است.

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴿۲۲﴾

وشما نه درزمین ونه درآسمان نمیتوانید خدا راعاجز کنید [تا ازدسترس قدرت او بیرون روید]، و شما را به جای خدا هیچ سرپرست و یاوری نیست.(۲۲)

امام قرطبی گفته است: یعنی اگر درآسمان هم باشید، خدا را درمانده نمیکنید: **وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ**. (تفسیر قرطبی ۳۳۷/۱۳.)

یعنی ای بندگان! شمانه درزمین ونه درآسمان عاجزکننده پروردگارتان نیستید تا در صورت عصیان از قبضه قدرتش بیرون شده یا از عذابش پیشی گیرید.

«**وَ مٰا لَكُمْ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لاٰ نَصِيرٍ**» «و جز الله برای شما ولی نیست» که با شما دوستی وهمیاری نموده ومتولی امورشماگردد و شما را از درگرفت الله متعال بازدارد «و نه شما را نصرت دهنده‌ای است» که یاریتان داده و عذاب الله تعالی را از شما دفع کند.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴿۲۳﴾

و کسانی که آیات الهی و لقای او را منکر شدند اینانند که از رحمت من ناامید شدند، و اینانند که عذابی دردناک [در پیش] دارند.(۲۳)

آن عده از کسانی که برهان هایی را که الله متعال بر پیامبرش در کتابش نازل کرده تکذیب کند و بدان کفر ورزیده ادلّهٔ یگانگی و الوهیت را منکر شود، و آن عده کسانیکه منکر زنده شدن پس از مرگ و ما بعد آن شدند و به آنچه که پیامبران صلی الله علیه وسلم به آنان خبر داده‌اند عمل نکردند؛ این عده از اشخاص در روز قیامت نیز از رحمت الهی که بهشت است محروم می شوند.

«و آن گروه را عذابی دردناک است» در دنیا و آخرت.

ابن جریر میفرماید: این نا امیدی زمانی است که در آخرت عذاب را میبینند. (تفسیر طبری ۹۰/۲۰.)

باید متذکر شد که: تکرار کلمه «اولئک» در آیه ی ۲۳ به این دلیل است که ناامیدی از رحمت پروردگار و چشیدن عذاب پردرد به کفر پیشگان بی باور باز می گردد.

خوانندگان گرامی!

درآیات متبرکه (۲۴ الی ۳۵) موضوعاتی: پاسخ قوم ابراهیم علیه السلام به او، ایمان آوردن لوط علیه السلام ، نعمت های الهی، قصه‌ی لوط علیه السلام و قومش، مورد بحث قرار میگیرد:

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴿۲۴﴾

اما جواب قوم او (ابراهیم علیه السلام) چیزی جز این نبود که گفتند، اورا به قتل برسانید یا بسوزانید، ولی خداوند او را از آتش نجات داد. بی‌گمان در این (ماجرا) برای قومی که ایمان می آورند، نشانه هایی (قدرت الله) است.(۲۴)

ابن کثیر میگوید: «ابراهیم علیه السلام روحش را برای خدای رحمان و جسمش را برای آتش سوزان بذل کرد و از این روی است که همه اهل ادیان بر محبت وی اجتماع کرده اند».

مطالعه گنندگان گرامی! یکی از شیوه‌های دعوت مردم به دین، مطلع ساختن جامعه به اضرار بی‌دینی است. در ضمن باید گفت که: محبان الهی در دفاع از اهداف مقدس خویش در هر شرایطی که قرار داشته باشد، یک لحظه هم در رساندن حق آرام نمی نیشند.

طوریکه حضرت ابراهیم علیه السلام در مسیر رسالت الهی خویش ابتدا به سراغ پدر یا کاکا و قوم خویش میرود و آنانرا به سوی توحید و یکتا پرستی

دعوت میکند وچون نتیجه‌ای حاصل نمیشود در دوّمین مرحله به سراغ بت‌ها می‌شتابد و همه آنها را درهم می شکند، آنگاه فطرتشان را مخاطب قرار داده و به بیدار کردن قوم خویش می پردازد و سر انجام پس از اندرز و توبیخ، آنها را به تعمق و اندیشه وامی‌دارد.

نتیجه فعالیت های توحیدی حضرت ابراهیم علیه السلام این می شود که بعد از شکستاندن بتها خواستار محکمه او میشوند، محکمه بر سوختناندن حضرت ابراهیم علیه السلام حکم صادر می کند. تا بدین وسیله به آلام خویش تسکین دهند. بناءً همه افراد قوم به جمع آوری هیزم آغاز می کنند. تا حضرت ابراهیم را فدای خدایان خویش نماید. مفسران می نویسند که در جمع آوری هیزم حتی زنان مریضی نیز نذر میکردند اگر شفا یابند به جمع آوری هیزم بپردازند. بعد از جمع‌آوری هیزم های زیاد آن‌ها را آتش زدند چون آتش مشتعل گردید، حضرت ابراهیم علیه السلام را در آن انداختند لیکن خداوند بلافاصله دستور داد «**يَٰنَارُ كُونِي بَردا وَسَلَٰمًا عَلَىٰٓ إِبرَٰهِيمَ﴿٦٩﴾**»[الأنبياء: ۶۹] (ما به آتش دستور دادیم که ای آتش سرد و سالم باش بر ابراهیم. بدین وسیله معجزه‌ی بزرگ خدایی به وقوع پیوست و آتش سوزان (به امر الله تعالی) آن چنان سرد گردید که ابراهیم در بحبوحه‌های آن احساس سرما می‌کرد و کید دشمنان خدا به سوی خودشان برگشت.

قرآن عظیم الشأن در (آیه ۶۶ سوره انبیا) میفرماید: «**قالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ مالا يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً وَلا يَضُرُّكُمْ﴿٦٦﴾**»(ابراهیم) گفت: پس آیا شما بجای خداوند چیزی را می پرستید که هیچ سودی برای شما ندارد و هیچ زیانی به شما نمیرساند؟!

«**أُفٍّ لَكُمْ وَ لِما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ﴿٦٧﴾**» (اف بر شما و بر هر چه که غیر از خدا پرستش می کنید، آیا نمی اندیشید؟!)

«**قالُوا حَرِّقُوهُ وَ انْصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فاعِلِينَ﴿٦٨﴾**» (امّا مشرکان لجوج و متعصّب) گفتند: اگر میخواهید کاری انجام دهید! او را بسوزانید و خدایانتان را یاری کنید.

«**قُلْنا يا نارُ كُونِي بَرْداً وَ سَلاماً عَلى إِبْراهِيمَ﴿٦٩﴾**» (و سرانجام آتشی فراهم آورده و ابراهیم را به درون آن انداختند، امّا ما گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت باش.

«**وَ أَرادُوا بِهِ كَيْداً فَجَعَلْناهُمُ الْأَخْسَرِينَ﴿٧٠﴾**»و (اگر چه) آنان برای او (تدبیر بد و) کیدی را اراده کردند، ولی ما آنها را از زیانکارترین (مردم) قرار دادیم.

وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴿٢٥﴾

و (ابراهیم) گفت: جز این نیست که غیر از الله بتانی را معبود قرار داده‌اید که برای دوستی میان شما در زندگی دنیاست، باز در روز قیامت بعضی از شما بعضی دیگر را انکار می‌کند و بعضی از شما به بعضی دیگر لعنت می‌فرستد و جایگاه‌تان آتش دوزخ است و برای شما مددگارانی نیست.(۲۵)

«**مَوَدَّةَ بَيْنَكُمْ**»: به خاطر محبّت میان خود. مراد این استکه بتهائی که میپرستید، مجسّمه افراد صالح یا بزرگان قوم است، یا این که پدران خود را بر پرستش چنین بت‌هائی دیده‌اید و محض تقلید از ایشان و چشم هم چشمی یکدیگر، شما هم آنها را می پرستید. و یا این که پرستش بت های مخصوص رمز

وحدت هرقوم و قبیله‌ای بشمار می‌آمد و بت پرستی تنها به خاطر دوست داشتن و جانبداری از قوم و قبیله بود وبس. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴿۲۶﴾

پس لوط علیه السلام به ابراهیم علیه السلام ایمان آورد، و [ابراهیم علیه السلام] گفت: به درستی که من به سوی پروردگارم مهاجرت می کنم، که فقط او توانای شکست ناپذیر و حکیم است.(۲۶)

لوط علیه السلام: شخصیت والای معاصر ابراهیم علیه السلام و از پیغمبران بزرگ الله بود (سوره: شعراء۱۶۰-۱۷۵). لوط علیه السلام؛ از جمله یکی از پیامبران مشهور است،که نام مبارکش بیست هفت بار در قرآن عظیم الشأن ذکر شده است، داستان لوط علیه السلام بطوری تفصیلی در سوره هود و سایر سوره های بیان یافته است.

اکثریت مفسران از جمله ابن عباس(رض) در تفاسیر خویش لوط علیه السلام را خواهر زاده حضرت ابراهیم علیه السّلام معرفی داشته اند. همچنان، در تورات سفر پیدایش باب ۱۴ آمده که لوط برادر زاده ابراهیم بود.

طوریکه در آیه فوق خواندیم: «**فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ**» حضرت لوط علیه السلام که برادر زاده‌اش بود وقتی دلایل روشن را دید، اولین شخصی بود که به حضرت ابراهیم علیه السلام ایمان آورد و او را تصدیق کرد. ایمان آوردن حضرت لوط علیه السلام، نوعی اعلام حمایت و تقویت حضرت ابراهیم علیه السلام بود. ایمان آوردن او را در تمام آنچه که با خود از پیام های حق آورده بود، تصدیق کرد.

«**وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي**» «و گفت» ابراهیم علیه السلام «من به سوی پروردگار خود هجرت می کنم» یعنی: من از دیار قومم به جایی هجرت میکنم که بتوانم در آن پروردگارم را پرستش کنم.

مفسران در تفاسیر خویش مینویسند: همان بود که از«کوثی» که قریه‌ای در سواد کوفه در عراق است به سوی «حران» و سپس از آنجا به شام هجرت کرد در حالیکه برادر زاده اش لوط علیه السلام و همسرش ساره نیز با وی همراه بودند.

قابل یاد آوری است که حضرت ابراهیم علیهم السلام، اولین پیامبری است که به خاطر دین بر هجرت وترک وطن مجبور شد، واین مهاجرت در سن هفتاد وپنج سالگی اتفاق صورت گرفت. (تفسیر قرطبی)

خوانندگان گرامی!

لوط علیه السلام به هدایت کاکایش ابراهیم خلیل الله در شهر سدوم واقع در اطراف شرق کشور فعلی اردن مستقر گردید. قوم آن شهر کافرترین و فاجرترین اقوام در آن منطقه بودند. در خبث طینت و قبح سیرت قوم نمونه عصر خود به شمار می رفتند. این قوم از جمله مردمان قطع الطریق بودند، مجالس و شب نشینی های مجللی را غرض بر پا کردن منکرات (همجنس بازی) بر می داشتند. همدیگر را از انجام منکرات منع نمی‌کردند. چه بد اعمالی بدی نه بود که این قوم بدان دست نمی زدند.

آنها مرتکب گناهی شدند که در واقع شنیع‌ترین جرم‌ها بود و کسی قبل از ایشان مرتکب آن نشده بود.

در مورد عمل شنیع «همجنس بازی» این قوم، قرآن عظیم الشأن میفرماید: «**أَتَأۡتُونَ ٱلذُّكۡرَانَ مِنَ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٦٥ وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمۡ رَبُّكُم مِّنۡ أَزۡوَٰجِكُمۚ بَلۡ أَنتُمۡ قَوۡمٌ عَادُونَ ١٦٦**» (الشعراء: ۱۶۵- ۱۶۶) (آیا از (فطرت پاک) مردم جهان (مخالفت میکنید و زنان را گذاشته) به سراغ مردان میروید. (۱۶۶) و همسران راکه پروردگارتان برای شما آفریده است، میگزارید؟ بلکه شما مردم تجاوزکارید.)

این قوم هیچ عمل منکر و قبیحی را منکر نمی پنداشتند. در قساوت قلب و فساد اخلاق آن چنان غرق شده بودند که بی‌شرمانه در مجالس به انجام عمل لواط برمی‌خاستند. خداوند حضرت لوط را در میان آنها مبعوث فرمود، ایشان را به خدا پرستی و ترک قبایح دعوت نمود بلکه هیچ اهتمامی به او نکردند و اعتنایی به نصایح او ندادند، بلعکس گفتند: اگر از این تبلیغات دست نکشی تو را از دیار خود بیرون خواهیم کرد. «**قَالُواْ لَئِن لَّم تَنتَهِ يَٰلُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡمُخۡرَجِينَ﴿١٦٧﴾**» [الشعراء: ۱۶۷) (گفتند: ای لوط! اگر (از عیبجویی ما) دست برنداری، حتما از بیرون رانده‌شدگان خواهی بود.)

جز چند تن از خوبان آن دیار که از منکرات آن‌ها بیزاری می‌کردند، کسی به او ایمان نیاورد و قوم فاجر تصمیم به اخراج او و مؤمنان گرفتند.

سبب این اخراج چه بوده؟ بی شرمانه و وحشیانه می گویند: «**إِنَّهُم أُنَاس يَتَطَهَّرُونَ﴿٨٢﴾**» [الأعراف: ۸۲). (آخر اینان مردمان پاک و پرهیزگاری هستند.) آنها انسان هایی هستند که می خواهند خود را پاک نگهدارند!

عفت و پاکدامنی و دوری از کثافت‌کاری بخصوص همجنس بازی از نظراین بدبخت های ستمگر جرم تلقی می شود و باید انسان به خاطر آن مجازات شود و این امر به هیچ وجه جای تعجب نیست چون منطق و طبیعت طغیان صفتان و سرکشان در طول تاریخ این چنین بوده و هست. ولا حول ولا قوۀ إلا بالله. (رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم: شیخ علی صابونی، (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری)

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴿٢٧﴾

و به (ابراهیم) اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و پیامبری و کتاب را در نسلش قرار دادیم و پاداشش را در دنیا به او دادیم، و بی تردید او در آخرت از جمله صالحان است.(۲۷)

«**الْكِتَابَ**»: مراد جنس کتاب است و شامل زبور و تورات و انجیل و قرآن میگردد.«**الصَّالِحِينَ**»: (بقره/۱۳۰). صالح بودن، عالی‌ترین درجه کمال انسانی در اعتقاد و ایمان و قول و عمل و اخلاق است، و بسیاری از پیغمبران از خدا تقاضا کرده‌اند تا ایشان را جزو صالحان قلمداد فرماید (سوره های: نمل/۱۹، قصص/۲۷، شعراء/۸۳، صافّات/۱۰۰). «**أَجْرَهُ**»: مراد مجموعه افتخارات دنیوی است. از قبیل: مدح او، درود فرستادن بر او تا دنیا دنیا است، بخشیدن فرزندان بایسته، ادامه خطّ نبوّت در دودمان او.

(«ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

خداوند متعال به حضرت ابراهیم اسحاق را به عنوان فرزندی پیامبر عنایت کرد وبعد ازاسحاق نواسه اش یعقوب پیامبر را به وی بخشید و در نسل ابراهیم پیامبران گرامی قراردادکه ازبارگاه خداوندمتعال کتابهای نازل شده راآوردند. هیچ پیامبری را نفرستاد جز از پشت وی،ابن کثیر گفته است: علاوه بر این که خدا او را به عنوان «خلیل» برگزید که این خصلتی پسندیده و بزرگ بود، او را پیشوای بشر قرار داد و نبوت را در نسل او قرار داد. ابراهیم پیامبری نبود که ذریت و نسلی نداشته باشد، تمام پیامبران بنی اسرائیل از نسل فرزند او یعنی «یعقوب» بودند. و از نسل اسماعیل جز پیامبر عربی صلّی اللّه علیه و سلّم پیامبری بر نخاست.

همچنان باری تعالی به ابراهیم علیه السلام پاداش عملش را در دنیا عنایت کرد؛ با نام و آوازه نیک، ثنا و ستایش خلق و نسل پاک و صالح و او در آخرت نیز از رستگاران به رضوان الله و نجات یافتگان از عذابش می‌باشد.

اسحاق علیه السلام:

اسحاق علیه السلام پسر حضرت ابراهیم علیه السلام و مادرش سارا است. او دومین فرزند حضرت ابراهیم علیه السلام است. ملایکه‌ی اطهار تولد اورا

مژده دادند. انبیای بنی اسرائیل از نسل او بوجود آمده‌اند و نبوت در ذریه‌ی ابراهیم (اسحاق و اسماعیل) متمرکز گشته است.

«**وَجَعَلنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ ٱلنُّبُوَّةَ**» (العنکبوت: ۲۷) (پیغمبری را در نسل و ذریه‌ی ابراهیم قرار دادیم.)

رسالت اسحاق علیه السلام:

قول راجح اینکه اسحاق علیه السلام به سوی کنعانی ها (در سرزمینی که آن ها سکونت داشتند) (شام وفلسطین) و در محیطی که ابوالأنبیاء ابراهیم علیه السلام می زیست، مبعوث گردید. رسالت او به سوی قومی بود که در میان آنها زندگی میکرد.

حضرت اسحاق علیه السلام ۱۸۰ سال زندگی بسر برد، و در سرزمین کنعانیان وفات کرد و در الخلیل (حبرون) نزدیک پدرش ابراهیم علیه السلام در آن دفن گردیده بود، دفن گردید. علیهم أفضل الصلاۀ والسلام.

یعقوب علیه السلام:

یعقوب علیه السلام پسر اسحاق علیه السلام پسر ابراهیم علیه السلام، مادرش رفقه‌ی دختر بتوئیل پسر ناحور پسر آزر است که مؤرخان او را (تارح) میگفتند. ناحور برادر ابراهیم علیه السلام بود یعقوب پدر اسباط دوازدگانه‌ی بنی اسرائیل است. نسب بنی اسرائیلیان به او میرسد.

یعقوب علیه السلام به (اسرائیل) موسوم بود. خداوند میفرماید: «**كُلُّ ٱلطَّعَامِ كَانَ حِلّا لِّبَنِيٓ إِسرَٰٓءِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسرَٰٓءِيلُ عَلَىٰ نَفسِهِۦ مِن قَبلِ أَن تُنَزَّلَ ٱلتَّورَىٰةُ قُل فَأۡتُواْ بِٱلتَّورَىٰةِ**»[آل عمران: ۹۳]. (همه‌ی غذاها بر بنی اسرائیل حلال بود، جز آنچه اسرائیل پیش از نزول تورات بر خود حرام کرده بود.)

نزد اهل تورات معروف است که خداوند او را اسرائیل نام نهاد و در زبان عبری به معنای روح الله است. مقصود این است که بدانیم اسرائیل نام یعقوب است. چنانکه توضیح دادیم و قوم یهود به او نسبت داده می‌شوند.

وفات یعقوب علیه السلام:

حضرت یعقوب علیه السلام در غم دوری فرزندش یوسف علیه السلام که مورد حسادت و مکر برادران قرار گرفت، بینایی خود را از دست داد بعد خداوند روشنایی دیده را به او بازگردانید. «**فَلَمَّآ أَن جَآءَ ٱلۡبَشِيرُ أَلۡقَىٰهُ عَلَىٰ وَجۡهِهِۦ فَٱرۡتَدَّ بَصِيرٗا**» [یوسف: ۹۶]. (هنگامی که مژده رسان بیامد و پیراهن را بر چهره‌اش افکند بینا گردید.)

حضرت یوسف علیه السلام و یعقوب علیه السلام در مصر دوباره همدیگر را دیدند و با هم جمع شدند. یعقوب علیه السلام درسن ۱۴۷ سالگی بعد از گذشت هفده سال از ملاقات دوباره‌ی او با یوسف علیه السلام ، فرزند دلبندش، دارفانی را وداع گفت. یعقوب علیه السلام به پسرش یوسف وصیت کرد که، نزد پدرش اسحاق علیه السلام دفن شود. یوسف علیه السلام وصیت او را عملی نمود و او را درجوار قبر حضرت اسحاق علیه السلام در حبرون در شهر الخلیل دفن نمود. صلوات الله علیهم أجمعین. (رساله: پیغمبری و پیغمبران درقرآنکریم: تألیف: شیخ علی صابونی، (عقرب) ۱۳۹۴شمسی، ۱۴۳۶ هجری)

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ﴿۲۸﴾

ولوط را [نیز فرستادیم]، آن گاه به قومش گفت: شما کار بسیار زشتی مرتکب میشوید که پیش از شما هیچ یک از جهانیان آن را انجام نداده اند.(۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**اَلْفٰاحِشَةَ**» عمل بی نهایت زشت و ناپسند. اهل لغت میگویند: «قبیح» عملی است که زشتی آن آشکار باشد، وهرفعلی که زشتی آن بیش ازاندازه و خارج از حدّ باشد، «فاحشه» نام دارد. **نٰادِيكُمُ** «نادی» یعنی مجلس شور و شب نشینی.

در آیه مبارکه آمده استکه: پیامبر خدا لوط رایادکن؛ روزیکه به قومش گفت: «**إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ اَلْفٰاحِشَةَ**» ای جماعت! شما مرتکب زشت ترین و ناپسندترین عملی که همانا مقاربت جنسی با مردان به جای زنان بود بر آنان انکار کرد و به آنها خبرداد که «**مٰا سَبَقَكُمْ بِهٰا مِنْ أَحَدٍ مِنَ اَلْعٰالَمِينَ**» هیچکس از امّتهای پیشین و هیچ مخلوقی مرتکب این عمل زشت نشده است وبر این کار زشت بر آنها پیشی نگرفته است؛ زیرا این عمل خلاف فطرت، خلاف عقل و خلاف شریعت‌های آسمانی است.

مفسران گفته اند: از بس که این عمل، یکی از اعمال قبیح. تنفرانگیز است که قبل از آنها هیچ کس مرتکب آن نشده است؛ زیرا بی‌اندازه زشت و قبیح است. اما قوم لوط مرتکب آن شدند. قبل از قوم لوط، هیچ مذکری بر مذکری دیگراین کار را نکرده است. (به نقل از البحر المحیط ۱۴۹/۷.)

خداوند متعال از داستان انبیاء و پیغمبران بزرگوار به کرات سخن رانده و موعظه‌های فراوان و درس عبرت های زیاد را (که در سیره مطهر و زندگی شرافتمندانه آن‌ها نهفته بوده) یادآور شده است. تا ما انسان ها از این نصایح پیروی نمایم، و سیره معطر و اخلاق حسنه‌ی ایشان را سرمشق زندگی خویش قرار دهیم، ورشنی هدایت شان را به نسل دیگری انتقال دهیم. طوریکه قرآن عظیم الشأن در (آیه ۱۱۱ سوره یوسف) میفرماید: «**لَقَد كَانَ فِي قَصَصِهِم عِبرَة لِّأُوْلِي اَلأَلبٰبِۗ مَا كَانَ حَدِيثا يُفتَرَىٰ وَلَكِن تَصدِيقَ اَلَّذِي بَينَ يَدَيهِ**». (به حقیقت در سرگذشت آنان عبرت برای همه‌ی اندیشمندان است یک افسانه‌ی ساختگی نبوده بلکه کتاب های پیشین را تصدیق و پیغمبران را تأیید می‌کند.)

لوط علیه السلام:

لوط علیه السلام یکی از پیغمبران بزرگوار است. خداوند در سوره‌های الأعراف، هود، الحجر، الشعراء و النمل و غیره از او سخن به میان آورده است

در برخی داستان او را به صورت مفصل بیان کرده است و در بعضی دیگر به طور مجمل و کوتاه.

سلسله نسب لوط علیه السلام:

لوط علیه السلام پسر هاران پسر تارح یعنی آذر است. بدین وسیله نسبت او به ابراهیم علیه السلام میرسد. لوط برادر زاده‌ی حضرت ابراهیم علیه السلام بود و خداوند او را در زمان ابراهیم علیه السلام مبعوث فرمود، حضرت ابراهیم علیه السلام و هاران و ناحور برادر و همگی از آذر بودند.

لوط علیه السلام پسر هاران بود، لوط به ابراهیم علیه السلام ایمان آورد. روش هدایت او را در پیش گرفت.

بعد همراه او از عراق هجرت کرد و در همه‌ی سفرها همراه او بود. خداوند او را به سوی اهل سدوم که در حوزه‌ی اردن است، مبعوث کرد و بین او و قومی که در میان آنها مبعوث گردیده بود هیچ رابطه‌ی نسبی وجود نداشت چون عضو قبیله نبود. بر خلاف صالح علیه السلام و هود علیه السلام و شعیب علیه السلام که از میان قبایل خود مبعوث گردیده بودند. (برای تفصیل مراجعه شود به رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم: تألیف: شیخ علی صابونی، (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری)

ئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴿۲۹﴾

آیا شما با مردان آمیزش میکنید و راه (فطری و شرعی تناسل) را قطع مینمایید و در محفل عمومی خود [در انظار یکدیگر] این کار بسیار زشت را مرتکب میشوید. پس جواب قوم او جز این نبود که گفتند: اگر راست میگوئی عذاب الهی را برای ما بیاور! (۲۹)

«**تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ**»: راه زنی می کنید و مردمان را میکشید و اموال شان را به سرقت می برید. با عدم زناشوئی با زنان، و انجام عمل لواط، راه تولید نسل را تعطیل میکنید. «ترجمه معانی قرآن» **نٰادِيكُمُ** کلمه «نادی» یعنی مجلس شور و شب نشینی. و یا هم مجلس عمومی.

در تفاسیر آمده است که: قوم لوط از نظر ادب و اخلاق کاملًا سقوط کرده، در فساد و تباهی غرق بودند؛ طوریکه در مجالس عمومی، به یکدیگر کلمات و مزاق های قبیح استعمال می نمودند، مصروف، قمار بازی بودند، در این مجالس مردان خود را برهنه مینمودند، به مسافران و رهگذران به سنگ و چوپ میزدند. و درحضور مردم، از خود باد معده خارج می کردند، با مسافران لواط نموده و اموالشان را به غارت می بردند. با تأسف باید گفت که با در نظر داشت موجودیت راه طبیعی و شرعی ازدواج برای ارضای غریزه شهوت، قوم لواط مصروف همجنس بازی، بودند.

عمل قبیح وزشت وتنفر انگیزی که دراین قوم رایج شده بود، در تاریخ بشری هیچ قومی دست به چنین عمل قبیح نزده بود..(به نقل ازالبحر المحیط ۱۴۹/۷.)

قوم لوط در جنب عمل همجنس بازی از جمله قوم های رهزن وقطع الطریق بودند:

«**وَ تَقْطَعُونَ اَلسَّبِيلَ**» طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم، راه مسافرین را گرفته واموال شان را به غارت می بردند. قوم لوط در رهزنی خود شهرت داشتند: طوریکه مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر مینویسد: در راه مردم کمین میگرفتند، آنها را می کشتند و اموالشان را میبردند. (مختصر ابن کثیر ۳۵/۳.)

«**وَ تَأْتُونَ فِي نٰادِيكُمُ اَلْمُنْكَرَ**» و در مجالس و نشست‌هایتان آشکارا اعمال ناشایست را انجام می‌دهید.

مجاهد در مورد قوم لوط می نویسد: آنان در ملأ عام و در حضور یکدیگر نزدیکی با مذکر را انجام می‌دادند. ابن عباس(رض) گفته است: هر کس از کنار آنها عبور می کرد، بند تنبان را باز می کردند و با سنگ و فحش و سوته زدن و با سایر اعمال زشت او را میراندند. «**فَمٰا كٰانَ جَوٰابَ قَوْمِهِ**» وقتی قوم خود را اندرز میداد و آنها را برحذر می‌داشت، جوابی نمی دادند جز اینکه: «**إِلاّٰ أَنْ قٰالُوا اِئْتِنٰا بِعَذٰابِ اَللّٰهِ**»به طریق تمسخر و استهزا می گفتند: ای لوط! عذابی را که ما را به آن تهدید می کنی بیاور. «**إِنْ كُنْتَ مِنَ اَلصّٰادِقِينَ**» اگر در مورد نزول عذابی که ما را به آن تهدید می کنی، راست می گویی.

امام فخر رازی گفته است: اگر گفته شود: در اینجا«**إِلاّٰ أَنْ قٰالُوا اِئْتِنٰا**» آمده و در جای دیگر«**إِلاّٰ أَنْ قٰالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ**»، پس وجه جمع و توافق این دو چگونه میباشد؟ در جواب میگوییم: لوط در ارشاد و نصیحت قومش ثابت و پایدار بود، و همیشه نهی و تهدید را برآنان تکرار می کرد، بار اول آنها گفتند: عذاب را بیاور. سپس از بس زیاد تکرار کرد و ساکت ننشست، گفتند: لوط را اخراج کنید. (تفسیر کبیر ۲۵/۵۹)

سپس وقتی از آنان ناامید شد، از خدا درخواست یاری کرد: درخواست عذاب، از زبان اقوام سایر انبیا نیز بیان شده است؛ قوم نوح و عاد گفتند:«**فَأْتِنا بِما تَعِدُنا**» «هود، ۳۲.»، قوم ثمود از حضرت صالح خواستند:«**فَأْتِنا بِما تَعِدُنا**» «اعراف، ۷۰»، همچنین در زمان پیامبراسلام صلی الله علیه وسلم گروهی گفتند:«**ائْتِنا بِعَذابٍ**»(انفال، ۳۲)

اشاعه فساد اخلاقی، مجتمع انسانی را به فساد عقیدتی سوق می دهید. ولی شیوع فساد، نباید مانع نهی از منکر برای صالحین شود.رسم ورواج دادن گناه علنی، از قبیح ترین گناهان بشمار می رود.

نباید فراموش کرد که:عاقبت گناه علنی، رسوایی همیشگی است. (قوم لوط مدّتی کوتاه، گناه علنی داشتند؛ امّا دهها قرن بدنام شدند.)

قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ﴿۳۰﴾

[لوط] گفت پروردگارا مرا بر قوم فسادکار غالب گردان.(۳۰)

امام فخر رازی میفرماید: بدانید که هیچ یک از پیامبران نابودی قوم خود را خواستار نشده است، مگر این که یقین پیدا کرده باشد که در وجودشان خیر و صلاحی نیست. نوح علیه السلام گفته است: «**إِنَّکَ إِنْ تَذَرْهُمْ یضِلُّوا عِبٰادَکَ**»، و همچنین وقتی لوط علیه السلام دید آنها در حال حاضر مفسدند و در آینده هم امید صلاحشان نمیرود، برای آنها خواستار عذاب شد.(تفسیر کبیر ۲۵/۵۹.)

بنابر همین فهم بود که لوط علیه السلام علیه قومش دست به دعا برداشت و گفت: پروردگارا! از تو درخواست میکنم که مرا بر قوم (فاسد و) تبهکار پیروز گردان.

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُو أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ﴿۳۱﴾

و زمانی که فرستادگان ما با بشارت [ولادت اسحاق] نزد ابراهیم آمدند، گفتند: ما هلاک کنندۀ این شهریم، چرا که اهل آن ظالماناند. (۳۱)

«**رُسُلُنَا**»: فرستادگان ما هدف ازآن فرشتگان مأمور نابودی قوم لوط علیه السلام است.

زمانیکه ملائک الهی نزد ابراهیم علیه السلام آمدند وی را به تولّد اسحاق به عنوان فرزندی پیامبر و بعد از اسحاق به تولّد یعقوب که او نیز پیامبر خواهد بود، مژده دادند. در ضمن «گفتند: ما اهل این قریه را هلاککننده هستیم» یعنی: هلاکت قوم لوط را به حضرت ابراهیم علیه السلام در میان گذاشتند.

هدف از قریه: شهر سدوم است که قوم لوط در آن زندگی بسر می بردند، «زیرا اهل آن ظالم بودند» ودر ستم و فساد غرق شده‌اند، طبیعت آنان گمراهی و انکار است.

مفسران گفته‌اند: بعد از این که لوط علیه السلام قوم خود را دعا کرد، خدا دعایش را مستجاب نمودو برای نابود کردن آنها ملائک خود را فرستاد.این ملائک در اوی سری زدند نزد ابراهیم علیه السلام، در قدم اول آنحضرت را مژده تولد فرزند صالح به حضرت ابراهیم علیه سلام شدند، سپس موضوع مأموریت خود را به او در جریان قرار دادند، ابراهیم در مورد برادر زاده‌اش، لوط با آنها مجادله کرد و گفت:

قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ﴿۳۲﴾

ابراهیم گفت: لوط در آنجاست. گفتند: ما به کسانی که درآنجا هستند، داناتریم، حتماً او و خانواده اش را نجات میدهیم، به جز همسرش که از باقی ماندگان (در عذاب) خواهد بود. (۳۲)

ابراهیم علیه السلام به فرشتگان گفت: آخر لوط نیز در آنجاست، پس با وجود آن بی‌گناه، و او سزاوار عذاب نیست؟ چگونه آن شهر را نابود میکنید؟ فرشتگان جواب دادند: «**قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا**» فرشتگان در جواب گفتند: ما به لوط و ساکنان قریه آگاه تریم.

مفسرصاوی گفته است: این بحث بعد از مجادله‌ی سوره‌ی هود اتفاق افتاده است: «**يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ**»، که به آنها گفته بود: آیا قریه را نابود می‌کنید که در آن سی صد نفر مؤمن موجود است؟ گفتند: نه. آنگاه گفت:آیا تنها اگر یک نفر مؤمن را در آن باشد آن را ویران میکنید؟ گفتند: نه. آنگاه گفت:«**إِنَّ فِيهَا لُوطاً**»، در جوابش گفتند:«**نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا**» (حاشیه‌ی صاوی برجلالین۲۳۶/۳.)

گفتند: ما به کسانی که در آنجا هستنداز خوبان و بدان «داناتریم» نسبت به تو پس میدانیم که لوط هم در آنجاست «بی‌گمان او و خانواده‌اش را نجات میدهیم» از عذاب «جز زنش را که از باقی ماندگان است» در عذاب پس با عذاب شوندگان باقی میماند و جزء نجات یافتگان نیست.

همسر لوط علیه السلام در هلاک شدگان است:

همسر لوط علیه السلام نیز به دلیل اینکه به خداوند ایمان نداشت، با هلاک شدگان به هلاکت رسید و عذابی که بر قوم فرود آمد دامنگیر او نیز شد، و اینکه او همسر یک پیامبر است، سودی به حال او نبخشید. زیرا خداوند وعده‌ی هلاکت همه کافران را داده بود و او هم از جمله‌ی آن‌ها بود: «**فَأَنجَيۡنَٰهُ وَأَهلَهُۥٓ إِلَّا ٱمرَأَتَهُۥ كَانَت مِنَ ٱلغَٰبِرِينَ﴿٨٣﴾**»[الأعراف: ۸۳]. (پس لوط و مؤمنان بر او و خانواده‌ی را نجات دادیم مگر همسرش را که او از جمله‌ی نابود شوندگان گردید.)

خواننده محترم! دیده شد که: وابستگی رمز نجات نیست؛ بلکه فروتنی رمز نجات است. «**لَنُنَجِّيَنَّهُ وَ أَهْلَهُ إِلّا امْرَأَتَهُ**» (همسر لوط، به او وابسته بود؛ امّا خود فروتن نبود.)

دیده می شود که داشتن القاب وعنوان اجتماعی مهم نیست؛ ایمان و عملکرد معیار است. «**إِلّا امْرَأَتَهُ**» (همسر پیامبر بودن به تنهایی ارزش نیست، بلکه همراهی و تبعیّت از او ارزش است)

سهیلی گوید: نام همسر لوط «والهه» بود و لوط با دو دخترش از هلاکت نجات پیداکرد.

(برای تفصیل مراجعه شودبه رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی(عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری)

وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنَجُّوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ﴿۳۳﴾

و هنگامیکه فرستادگان مابه سوی لوط آمدند به علت [حضور] ایشان غمگین وخفه شد، (فرشتگان) گفتند: مترس و غمگین مباش که ما نجات دهندۀ تو و خانواده‌ات هستیم، مگرهمسرت که ازباقی ماندگان(درعذاب)خواهد بود.(۳۳)

بعد از این که فرشتگان ما نزد لوط آمدند، لوط علیه السلام؛ از آمدن‌شان غمگین وناراحت شد؛ زیرا او ایشان را بشر پنداشت و چون به پلیدی قومش خوب آشنا بود، می دانست که قصد انجام چه فعل زشتی را دارند.در جامعه‌ی فاسد، اشخاص مؤمن در تنگنا وحالت دشوار و سختی قرار می‌گیرند و حتّی در مورد حفظ مهمان و ذرّیه‌ی خود نیز نگرانند.

از جانب دیگر: نگرانی درونی، در چهره اثر انسان تاثیر عمده و اساسی، میگذارد. فرشتگان با دیدن آثار نگرانی در چهره حضرت لوط، فهماندند که: از جانب الله تعالی مأمورند. و برای شان گفت: «**وَ قٰالُوا لاٰ تَخَفْ وَ لاٰ تَحْزَنْ**» به خاطر ما ترس ونگرانی را به خودراه نده و غصه‌ی ما را هم مخور، آن گناهکاران دستشان به ما نمی رسد.

«**إِنّٰا مُنَجُّوکَ وَ أَهْلَکَ إِلاَّ اِمْرَأَتَکَ کٰانَتْ مِنَ اَلْغٰابِرِینَ**» زیرا خداوند متعال تو و خانواده‌ات را از عذاب نجات خواهد داد به جز زنت را که همراه با قومت از هلاک شدگان می‌باشد.

ملاحظه مینمایم که: پیوند خانوادگی، انسان را از عذاب نجات داده نمیتواند، بلکه عامل که نجات دهنده از عذاب اخرت است همانا، ایمان و عمل صالح است که بمثابه کلید نجات می باشد. واز جانب دیگر ملاحظه نمودیم که: مؤمنان با شنیدن وعده‌های حقّ وآرام بخش، غصه واضطراب نجات می یابند.

إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴿۳۴﴾
ما بر اهل این شهر، به سبب آن فسق که مرتکب می شوند، عذاب سخت را از آسمان فرود آورنده هستیم.(۳۴)
هدف از «قریهٔ»، در آیه مبارکه همان «سَدوم» است که قوم لوط در آن زندگی بسر می بردند ونفوس زیادی داشتند.
«فسق» به معنای خروج از طاعت است که روشن‌ترین نمونه آن شرک وکفر میباشد.
در آیه مبارکه آمده است: ای لوط! بی‌تردید خداوند متعال بر شهر قوم لوط عذابی سخت از آسمان فرود خواهد آورد چراکه آنان باسنگ‌هایی سنگباران خواهند شد. به قولی: مراد سوزاندنشان با آتشی است که از آسمان فرود به قولی دیگر: زلزله و سنگ‌باران است؛ چنان‌که در غیر این آیه، آمده‌است.«به سبب آن‌که فسق می‌کردند» یعنی: به سبب فسق و نافرمانی‌شان. (تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی)
ابن کثیر میفرماید: جبرئیل دهات آنها را از اعماق زمین برکند و آنها را تا نزدیک آسمان بلند کرد و آنگاه آنان را زیرورو(سرچپه) کرد و سنگ های «سجّیل» را بر آنان فرو ریخت، و خدا در آن دیار دریاچه‌ای ناپاک و بدبو به وجود آورد و تا روز رستاخیز آن را مایه‌ی عبرت قرار داد، و تا روز معاد در عذابی شدید خواهند ماند. (مختصر ابن کثیر۳۶/۳.)
واقعیت امر اینست که: عملکرد انسانها، در طبیعت تأثیرگذار می باشد. بطور مثال همانطوریکه عمل خیر وعمل نیک، باعث نزول نعمت و رحمت الهی میگردد، طوریکه قرآن عظیم الشأن در (سوره اعراف آیه ۹۶) میفرماید:
«**وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ**» به عکس، گناهان، نعمت‌ها را تبدیل به عذاب می کند.

تکرار گناه و اصرار برگناه سبب نزول قهر الهی است. بناءً باید گفت که: از آسمان، هم رحمت الهی (مانند باران و وحی) نازل میشود و هم قهر و عذاب الهی.

وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴿۳۵﴾

و البته از آن (قریه) برای قومی که تعقل می کنند، نشانۀ روشن باقی گذاشتیم.(۳۵)

باید گفت که عبرت گرفتن، هم به دقّت و تعقّل نیاز دارد. اشخاص غافل با دید سطحی نمی توانند حقایق را درک کرده و عبرت بگیرند.

خوانندگان گرامی!

درآیات(۳۶الی۴۰)مطالبی را درمورد داستان وقصه‌ی شعیب علیه السلام، هود علیه السلام،صالح علیه السلام وموسی علیه السلام واقوامشان، مطالعه میفرماید.

وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴿۳۶﴾

و نیز به سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم؛ پس گفت: ای قوم من! الله را بپرستید و روز قیامت را انتظار برید و در زمین تبهکارانه فتنه و آشوب برپا نکنید.(۳۶)

تَعْثَوْا «عثو» و «عثی» به معنی فساد شدید است. عثا یعثو، و عثا یعثی به یک معنی می باشند. (تفسیر قرطبی ۳۴۳/۱۳.)

زیرا آنان علاوه بر این که به الله متعال و پیامبرش کافر بودند، در معاملات از وزن و پیمانه می کاستند و راه را بر مردم می زدند.

«مَدْيَنَ» از جمله شهری های است که در جنوب غربی کشور اردن موقعیت دارد، و اکنون به شهر«معان» مشهور است.

حضرت شعیب علیه السلام:

نام حضرت شعیب علیه السلام بصورت کل ده بار در قرآن عظیم الشأن تذکر یافته است از جمله در سوره های: (اعراف، هود، شعراء و عنکبوت...) الله تعالی او را به سوی مردم مدین مبعوث فرمود. مردم مدین به «اصحاب الأیکۀ» نیز شهرت دارند. «**كَذَّبَ أَصحَٰبُ لَيكَةِ ٱلمُرسَلِينَ﴿١٧٦﴾ إِذ قَالَ لَهُم شُعَيبٌ أَلَا تَتَّقُونَ﴿١٧٧﴾**»[الشعراء: ۱۷۶- ۱۷۷]. (ساکنان أیکه پیغمبران را دروغگو نامیدند* هنگامی که شعیب بدیشان گفت: هان پرهیزگاری کنید.)

بعضی از مفسران عقیده دارند «اصحاب الأیکۀ» قوم دیگری غیر از مردم مدین بوده‌اند خداوند بعد از هلاک مردم مدین شعیب را به سوی آنها فرستاد آنها نیز او را تکذیب کردند در نتیجه خداوند آنها را به عذاب موسوم به «یوم الظلۀ» روز سایه (روز ابری) گرفتار کرد. اما قول صحیح این است که اهل مدین همان قوم موسوم به «اصحاب الأیکۀ» هستند.

شعیب پسر میکیل پسر یشجر پسر مدین یکی از فرزندان ابراهیم خلیل الله است. مادرش دختر لوط علیه السلام بود. بعد از لوط علیه السلام مبعوث گردید. خداوند در داستان قومش میفرماید: «**وَمَا قَومُ لُوط مِّنكُم بِبَعِيد﴿٨٩﴾**» [هود: ۸۹] (قوم لوط علیه السلام از شما چندان دور نیست.)

رسالت شعیب علیه السلام قبل از رسالت موسی علیه السلام بوده است. چون خداوند بعد از ذکر نوح علیه السلام و هود علیه السلام و صالح علیه السلام و لوط علیه السلام و شعیب علیه السلام بحث از موسی علیه السلام به میان می‌آورد. «**ثُمَّ بَعَثنَا مِنۢ بَعدِهِم مُّوسَىٰ بِـَٔايَٰتِنَآ إِلَىٰ فِرعَونَ وَمَلَإِيْهِ**» [الأعراف ۱۰۳].(سپس به دنبال آنان موسی علیه السلام را همراه با دلایل روشن و معجزات متقن خود به سوی فرعون و اطرافیان او فرستادیم.)

این آیه دلالت دارد بر اینکه شعیب علیه السلام قبل از موسی علیه السلام و هارون علیه السلام زندگی کرده است. اما بعضی از تاریخ نویسان به خطا رفته‌اند و گفته‌اند: شعیب علیه السلام چند قرن بعد از موسی علیه السلام مبعوث شده است. اما این سخن با نص سابق منافات دارد. این عده به اشتباه (شعیا) را که یکی از انبیای غیر مذکور در قرآن است شعیب علیه السلام گرفته‌اند و خطا از اینجا ناشی شده است، برخی از محققین روی این مسئله تحقیق کرده و بیان کافی نموده‌اند. (برای تفصیل بحث میتوانید به رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی (عقرب) ۱۳۹۴شمسی، ۱۴۳۶ هجری) مراجعه فرماید.

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ﴿۳۷﴾

پس او را تکذیب کردند؛ در نتیجه زلزله سختی آنان را فرا گرفت، پس در خانه‌های خود از پای درآمدند.(۳۷)

جٰاثِمِينَ دست به زانو نشستند.

درس عبرت از داستان شعیب علیه السلام:

عملکرد این قوم جای تعجب است! پیغمبر خدا آنها را به سوی دعوتی انسانی کریم و واضح همچو آفتاب در وسط آسمان فرا می‌خواند ولی در جواب او میگویند: «**مَا نَفقَهُ كَثِيرا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَئكَ فِينَا ضَعِيفاً**﴾ [هود: ۹۱].

(بسیاری از چیزهایی را که می گویی نمی فهمیم و ما شما را در میان خود ضعیف می بینیم.)

با اینکه دعوت شعیب علیه السلام برای قوم مثل افتاب واضح بود،زیرا آن‌ها را به ترک عبادت غیر خدا دعوت می‌کرد، ولی آنها او را به اخراج از شهر تهدید میکردند او آنها رابه ترک منکر قبیح (تطفیف در پیمانه و میزان)

دعوت میکرد ولی مسخره‌کنان او را به سخیف ترین کلمات جواب میدادند و نماز و عبادت او را مسخره می نمودند. «**قَالُواْ يَٰشُعَيبُ أَصَلَوٰتُكَ تَأۡمُرُكَ أَن نَّترُكَ مَا يَعبُدُ ءَابَآؤُنَآ أَو أَن نَّفعَلَ فِيٓ أَموَٰلِنَا مَا نَشَٰٓؤُاْۖ إِنَّكَ لَأَنتَ ٱلۡحَلِيمُ ٱلرَّشِيدُ﴿٨٧﴾** [هود: ۸۷]. (گفتند: ای شعیب آیا نماز هایت به تو دستور میدهد که ما چیزهایی را ترک کنیم که پدرانمان آنها را پرستیده‌اند وما نمیتوانیم به دلخواه خود در اصول خویش تصرف کنیم تو که مرد شکیبا و خردمندی هستی.)

به راستی جای تعجب است که عالم و دانشمند از سوی جاهل نادان مورد تمسخر واقع شود و دیوانه‌ی عاقل را به مسخره بگیرد و فرد سفیه واحمق خود را صاحب حجت و برهان عنوان کند و بخواهد با استفاده از حجت واهی وخیالی وبیبنیادش، بر خصمی که به سوی طهارت و عفت و پاکی فرا میخواند اقامه‌ی حجت نماید، چه زمانی استقامت و پاکدامنی و فضیلت نقص و عیب تلقی شده اما منطق بغی و عدوان فضیلت و شرافت میباشد؟! چنانکه قوم لوط به پیغمبر و پیروان مؤمنش می‌گفتند:«**أَخرِجُوهُم مِّن قَريَتِكُمۡۖ إِنَّهُم أُنَاس يَتَطَهَّرُونَ﴿٨٢﴾**» موقف قوم شعیب نیز با پیغمبرشان چنین بود و می‌گفتند:«**وَقَالَ ٱلۡمَلَأُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَومِهِۦ لَئِنِ ٱتَّبَعتُم شُعَيبًا إِنَّكُم إِذا لَّخَٰسِرُونَ﴿٩٠﴾**»[الأعراف: ۹۰]. (اشراف و سران کافر قوم او گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید در این صورت شما زیانکار می گردید.

هلاکت قوم مدین:

آنها از فرط حماقت از شعیب علیه السلام خواستند قطعه‌ای از آسمان بر آنها بباراند اگر در دعوتش صادق است، عذاب روز ابری (الظلة) بر آنها فرود آمد خداوند به مدت ۷ روز سرمای شدیدی بر آنها مسلط کرد طوری که آب

هایشان به غلیان درآمد بعد ابری به سوی منطقه‌ی آن‌ها آمد جهت فرار از گرما زیر سایه‌ی آن جمع شدند چون همگی زیر سایه جمع شدند؛ زمین زیر پاهایشان به لرزه درآمد صدای شدیدی آنها را فرا گرفت و آتشی از آسمان فرود آمد و آن‌ها را در کام خود فرو برد. «**فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٨٩﴾**» [الشعراء: ۱۸۹]. سر انجام او را تکذیب کردند، و عذاب روز سایبان (سایبان از ابری صاعقه خیز) آنها را فرا گرفت، یقیناً آن عذاب روزی بزرگی بود.

شعیب علیه السلام بعد از نابودی قومش مدتی زندگی کرد بعد در مقطعی از زمان (فاصله‌ی میان وفات یوسف علیه السلام و تولد و نشأت موسی علیه السلام) از دنیا رفت. ظن غالب بر این است که حوادث نابودی قومش بعد از انتقال بنی اسرائیل به سوی مصر بوده است. والله أعلم (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری)

وَعَادًا وَثَمُودَ وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِنِهِمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ ﴿٣٨﴾

ما طایفه عاد و ثمود را نیز هلاک کردیم، و مساکن (ویران شده) آنها برای شما آشکار است، و شیطان کارهایشان را برایشان آراسته نمود و آنان را از راه (راست) بازداشت در حالیکه صاحبان بصیرت و عقل بودند.(۳۸)

قوم عاد:

قوم عاد در سرزمین احقاف به طرف یمن در جنوب شبه جزیره عربستان زندگی می کردند. سرزمین احقاف از نظر موقعیت جغرافیایی در شمال حضرموت قرار دارد. در شمال آن، ربع الخالی و در شرق آن، عمان قرار دارد. مکانی که شهر و دیار آنها در آن واقع شده بود امروزه صحرا و شن زار است وهیچ کس در آن زندگی نمیکند. این در حالی است که قبلاً آباد و پر از نعمت بود.

قوم عاد، همان «عاد ارم» هستند که به «عاد اول» نامگذاری میشوند. اما عاد دوم، متأخرتر هستند.

این قوم بسیار قوی و تنومند بوده‌اند. خداوند هیکلی درشت به آنها بخشیده بود. دارای زندگی مرفه بودند ساختمان‌ها وقصرهای بزرگ و بلند بنا مینهادند درقلعه‌های محکم واستوار زندگی میکردند اطراف آنهارا باغها وچشمه سارها احاطه کرده بود. در ناز و نعمت و رفاهیت و خوش گذرانی غرق شده بودند.

عادیان چنان قوی هیکل دارایبنیه‌ی جسمی قوی بودند وقتی راه می‌رفتند زمین زیر پای آن‌ها به لرزه در می‌آمد، مغرور و سرمست از قوت و توان خود بودند و در روی زمین تکبر ورزیدند و از امر رسول خدا نافرمانی کردند و برای مدت‌ها راه سرکشی و طغیان را در برگرفتند؛ تا سرانجام به عذاب الهی گرفتار شدند و خداوند آنها را بوسیله باد شدید به هلاکت انداخت.

عبادت قوم عاد:

قوم هودعلیه السلام بت‌هایی داشتند که به جای خدا آنها را پرستش میکردند، آنها اولین گروهی بودند که بعد از طوفان راه بت پرستی در پیش گرفتند. ابن کثیر میفرماید: آنها دارای سه بت به نام صدا، صمودا و هرا بودند.(البدایۀ والنهایۀ ج ۱ ص ۱۲۱.) آنها اعرابی جفا پیشه، کافر، سرکش و متمرد بودند.

حضرت هود آنها را از عذاب خدا بیم می داد، سرنوشت قوم نوح را برای آنها مثال می‌زد. نعمت‌های خدا را به یاد آن‌ها می‌آورد و برای آنها توضیح می‌داد که در مقابل نصیحت اجری از آن‌ها نمی‌طلبد. تصمیم گرفتند از او انتقام بگیرند او را متهم به دیوانگی و سفاهت نمودند، به اینکه خدای آنها از او انتقام گرفته و صدمه‌ای بر او وارد کرده و استهزایی که از ناحیه‌ی آن‌ها به او میشود بخشی ازعذاب خدای آنها است که بر او فرود آمده است.

هلاکت قوم عاد:

زمانی که طغیان و سرکشی قوم عاد در مقابل پیغمبر خدا، هود به اوج رسید و نصیحت او برای آن‌ها مؤثر واقع نشد و راه نافرمانی و طغیان را هر چه بیشتر در پیش گرفتند، خداوند متعال سه سال تمام بارش باران را بر منطقه آنها حبس کرد، تا اینکه بلا و سختی بر آنها شدت گرفت به فریادرسی و رهایی طلبی برخاستند. خداوند ابری بر آنها فرستاد آنگاه خوشحال شدند، گمان بردند نشانه و مژده‌ی بارش باران است و دعای آنها قبول شده و مشمول رحمت خدا واقع شده‌اند. چون سایه آن بر سر آنها رسید آنرا بسیار سیاه یافتند ترس وخوف وجود آنها را گرفت. بعد باد بر آنها وزیدن گرفت. اما چه بادی؟ بادی عقیم و بی‌باران خداوند هفت شبانه روز متوالی این باد شدید را بر آنها مسلط کرد سرانجام همگی به واسطه آن به کام مرگ و نابودی فرو رفتند و لاشه‌ی مرده آنها همچو تنه‌ی درخت خرمای افتاده بر زمین، افتاد.

محل سکونت قوم ثمود:

مساکن ثمود از سنگ تهیه شده بود، لذا خداوند در قرآن آنها را «اصحاب الحجر» نام برده است: «**وَلَقَد كَذَّبَ أَصحَٰبُ ٱلحِجرِ ٱلمُرسَلِينَ﴿٨٠﴾ وَءَاتَينَٰهُم ءَايَٰتِنَا فَكَانُواْ عَنهَا مُعرِضِينَ﴿٨١﴾**»[الحجر: ۸۰- ۸۱]. (ساکنان سرزمین حجر فرستادگان را تکذیب کردند. ما آیات خود را بر ایشان فرستادیم ولی آنان بدان‌ها پشت کردند و روی‌گردان شدند.)

منطقه‌ی حجر میان شام و حجاز واقع شده، مسافرانی که از راه خشکی از حجاز عازم شام میشوند از آنجا عبور میکنند. هم اکنون این منطقه به «گذرگاه شتر» مشهور است و آثار ویرانه‌ی این قوم تاکنون نیز پابرجاست و به «مدائن صالح» مشهور است.

اصل قبیله ثمود:

مؤرخان در اصلیت قبیله‌ی ثمود و زمان وجود آنها اختلاف کرده‌اند بعضی گفته‌اند: بقیه پس مانده قوم عاد هستند، گروه دیگر گفته‌اند: پس مانده برخی از افراد تنومند هستند که از غرب فرات به این منطقه آمده بودند. برخی از خاور شناسان عقیده دارند آنها گروهی از یهودیان بوده‌اند که در این منطقه سکونت گزیدند و وارد فلسطین نشدند. اما این رأی باطل است چون یهود تنها بعد از خروج حضرت موسی با بنی اسرائیل از سرزمین مصر شناخته شده‌اند و قبل از آن اثری از آن‌ها در تاریخ وجود ندارد. لذا امکان ندارد که آنها یهودی بوده باشند.

بنابراین صحیح‌ترین قول این است که بگوییم: آنها اعراب و از بقای قوم عاد بوده‌اند. کلام خداوند متعال از زبان حضرت صالح نیز این ادعا را تایید میکند:«**وَٱذۡكُرُوٓاْ إِذۡ جَعَلَكُمۡ خُلَفَآءَ مِنۢ بَعۡدِ عَادٖ وَبَوَّأَكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ تَتَّخِذُونَ مِن سُهُولِهَا قُصُورٗا وَتَنۡحِتُونَ ٱلۡجِبَالَ بُيُوتٗا**»[الأعراف: ۷۴]. (و یاد کنید هنگامی که شما را پس از قوم عاد جانشینان [آنان] قرار داد و به شما در آن سرزمین استقرار داد که از هامونش قصرهایی میسازید و از کوه‌ها خانه‌هایی می‌تراشید.

ابن کثیرمیفرماید: آن‌ها قبیله‌ی مشهور بودند که «ثمود» نام داشتند. بنام پدر بزرگشان ثمود پسر جدین شهرت داشتند. از قبایل اعراب عاربه بودند در منطقه‌ی حجر (واقع در میان حجر و تبوک) اقامت داشتند. رسول خدا هنگام خروج به سوی تبوک با اصحاب از آنجا گذر کرد چون در کنار خانه‌های حجر قرار گرفتند مردم از آب چاه‌های آن آشامیدند و با آن خمیر درست کرده و نان پختند. چون رسول خدا فهمید دستور داد منجل‌ها را بریزند و خمیرها را به شتران بدهند و دستور داد از آنجا کوچ کنند تا در کنار چاهی که شتر (صالح) از آن نوشیده بود قرار گرفتند و فرمود: بر این عذاب شدگان

وارد مشوید مگر گریه کنان، اگر گریه نکنید احتمال دارد آنچه (عذابی) که بر آنها فرود آمد بر شما نیز فرود آید.

عبادت قوم ثمود:

قوم ثمود بت پرست بودند و به خدای یکتا ایمان نداشتند. خداوند حضرت صالح را در میان ایشان مبعوث کرد نعمت های خدا را به یاد آنها آورد راه سعادت و هدایت را به آنها نشان داد. به ایشان گوشزد کرد که خلفاء و جانشینان قوم عاد در روی زمین هستند. آنها را به تقوا امر فرمود و از عبادت بتان بازمنع نمود، اما آنها به دعوت او کمترین اعتنایی نکردند و در گمراهی و بت پرستی بیشتر غرق شدند. سرزمین آنها حاصل خیز ومنبع خیرات و برکات بود باغ‌ها وبست آن‌های زیبا، رودبارها وچشمه سارهای جاری وبسیاری از نعمات داشتند، الله متعال این نعمت‌ها را به یاد ایشان آورد: گروه ناچیزی به او ایمان آوردند و بقیه راه عصیان و سرکشی در پیش گرفتند و به رسالت او کافر شدند. از او خواستند معجزه‌ای بیاورد که مؤید رسالتش باشد.

او معجزه‌ی شتر برای آنها آورد که نشانه‌ی بزرگی بود و بر نبوت او دلالت میکرد، زیرا شتر از تخته سنگ سختی بیرون آمد و با چشم سر خود شاهد شکافته شدن سنگ و بیرون آمدن شتری در آستانه‌ی وضع حمل از آن بودند، مع هذا از ایمان سر باز زدند. (رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری)

وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ﴿۳۹﴾

و قارون و فرعون و هامان را [نیز نابود کردیم]. و البته موسی با دلائل و براهین روشن نزد آنان آمده بود، امّا ایشان در زمین تکبّر و سرکشی کردند، ولی پیشی گیرنده[براراده وقضا وقدرما]نبودند[تا بتوانند از عذاب ما بگریزند.](۳۹)

در این هیچ جای شکی نیست که عاقبت استکبار، و مستکبرین تباهی و نابودی است و سرنوشت شوم آنان، درس عبرتی برای عالم بشریت است، شکل واشکال استکبار و مستکبر این در طول تاریخ مختلف ومتنوع است؛ قارون مظهر مال پرستی بود و فرعون و هامان مظهر قدرت پرستی، ولی همه‌ی آنان در طغیان، سرکشی و لجاجت با حقّ مشترک بودند. زر و زور، در برابر قدرت خداوند عاجز و بی اثر است. «سنّت الله متعال، اتمام حجّت وسپس مؤاخذه است.

در آیه فوق الله تعالی میفرماید: «**وَ لَقَدْ جٰاءَهُمْ مُوسىٰ بِالْبَيِّنٰاتِ**» موسی فرزند عمران با دلایل روشن و درخشان وآیات نمایان نزد آنان آمد. «**فَاسْتَكْبَرُوا فِي اَلْأَرْضِ**» پس در زمین استکبار ورزیدند» و در زمین فساد افروختند. از عبادت خدا و اطاعت پیامبر امتناع و سر پیچی کردند. «**وَمٰا كٰانُوا سٰابِقِينَ**» «و سبقت گیرنده نبودند» یعنی: با این استکبار وگردنکشی، از عذاب ما گریزنده نبودند. بلکه او تعالی بر آنان صاحب اقتدار بود و همه در قبضۀ وی قرار داشتند.امام طبری گفته است: یعنی از چنگ ما فرار نکردند. بلکه ما بر آنان تسلط یافتیم. (طبری ۹۶/۲۰.)

فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴿۴۰﴾

پس همه را به گناهانشان گرفتار کردیم، پس برای بعضی از ایشان طوفان همراه با سنگریزه فرستادیم، و بعضی از ایشان را بانگ مرگبار فرا گرفت، و برخی از ایشان را در زمین فرو بردیم، و برخی دیگر را غرق کردیم. و الله نبود که بر آنان ظلم کند بلکه آنان خود به خویشتن ظلم می‌کردند.(۴۰)

«حاصب»، به معنای طوفان همراه با سنگریزه ها و «خسف»، به معنای فرو رفتن در زمین است.

قبل از همه باید گفت که: سرنوشت هر کس در گرو اعمال خود اوست.

مفسرکبیر جهان اسلام ابن کثیر میفرماید: یعنی سزای شان مناسب با اعمالشان بود. (مختصر ۳۷/۳.)

طوریکه در آیات متذکره خواندیم که: «**فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنٰا عَلَيهِ حٰاصِباً**» «پس بعضی از آنان بودند که بر آنان تندبادی فرستادیم» یعنی: بادی را که با خود ریگ و سنگریزه می آورد بالای ایشان فرستادیم. مانند قوم لوط.

«**وَ مِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ اَلصَّيحَةُ**» و بعضی از آنان بودند که با فریاد مرگبار هلاک ساختیم مانند قوم صالح و شعیب ثمودی ها و مردم مدین بودند.

«**وَ مِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنٰا بِهِ اَلْأَرْضَ**» و بعضی را مانند «قارون» و یارانش با دارایی و املاکش در زمین فرو بردیم.

«**وَ مِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنٰا**» و بعضی از آنان را هم در دریا غرق کردیم، که آنان قوم نوح علیه السلام و فرعون و هامان و سر بازانش بودند.

«**وَ مٰا كٰانَ اَللّٰهُ لِيظْلِمَهُمْ وَ لكِنْ كٰانُوا أَنْفُسَهُمْ يظْلِمُونَ**»و البته چنان نبود که الله تعالی آنان را به گناهان دیگران عذاب کند بلکه به گناهانی که خود مرتکب شده بودند عذاب شان کرد؛ و بر خود ظلم وستم کردند.

سزای هرقومی متناسب باگناه آن قوم ازجانب پروردگار باعظمت داده میشود.

بلی سزا های الهی در برخی از موارد از مسیر همین عوامل طبیعی است.

و در این هیچ جای شکی نیست که همه جزا ها تنها به روز قیامت محول نمیگردد، بلکه برخی از اقوام در همین دنیا گرفتار جزا میگردند. بناءً از مهلت دادن الله تعالی نباید مغرور شویم، در این هیچ جای شکی نیست که: عاقبت گناه، سزا است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۴۱ الی ۴۳) به مبحث؛ تشبیه و همانندی حال بت پرستان دنیا پرست به حال عنکبوت، مورد بحث قرار گرفته است.

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴿۴۱﴾

داستان کسانی که به جای الله دوستان گرفته اند، مانند داستان عنکبوت است که خانه ای [بی دیوار، بی چت و بی حفاظ] برای خود بنا کرده باشد، در حالیکه سست‌ترین خانه‌ها خانۀ عنکبوت است، اگر می‌دانستند.(۴۱)

«**كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ**...»: خانه عنکبوت هر چند از عجائب آفرینش است، ولی در سستی ضرب المثل است و سست‌تر از آن تصوّر نمی شود.

«**أَوْهَنَ**» ضعیف‌تر. و هن یعنی ضعف.

قبل از همه باید گفت که: به مناسبت این آیه، این سوره، بنام عنکبوت مسمی گردیده است. اگر توجه فرموده باشید؛ عنکبوت، در محلات متروکه برای خود خانه می سازد، طوریکه شرک نیز هم در روح‌های دور از الله جا گرفته و تأثیر می‌گذارد. عنکبوت، در جهان خود طوری وانمود می سازد که گویا صاحب خانه است، وخانه‌اش دربرابر حوادث، امکان مقاومت رادارد، مشرک نیز به چنین توهّمی دچار می باشد. در حالیکه خانه‌ی عنکبوت، تنها اسم خانه را دارد؛ و دارای هیچگونه اساس وبنیادی نمی باشد. بنای شرک، مانند خانه‌ی عنکبوت سست و بی اساس و متزلزل است.

الله متعال وصف کسانی که به عوض خدا بتان و معبودانی را به پرستش گرفته و از آنها نفع رسانی و دفع زیان را امید می‌دارند مانند وصف عنکبوت است که خانۀ سست و لرزان برای خویشتن ساخته است تا در آن سکونت گزیند، اما آن خانه در هنگام نیازش بدان، هیچ به کارش نمی‌آید.

امام قرطبی میفرماید: این مثلی است که خدا آن را برای اشخاصی آورده است که به غیر از او خدایانی برگرفته است که نه سودی برایش دارند و نه زیانی را از او دفع می‌کنند، همان‌طور که خانه‌ی عنکبوت آن را نه از گرما حفظ می‌کند و نه از سرما.(قرطبی ۳۴۵/۱۳).

«وَ إِنَّ أَوْهَنَ اَلْبُيوتِ لَبَيتُ اَلْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يعْلَمُونَ» و بی‌گمان سست‌ترین ناچیزترین و بی‌ارزش ترین، خانه‌ی عنکبوت که هیچ خآن‌های از خانه‌هایی که حشرات برای خود می‌سازند، از آن سست بنیادتر نیست، و اگر میدانستند عمل آنها هم از این قبیل است، بت‌ها را پرستش نمی‌کردند.

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴿۴۲﴾

بی‌گمان خداوند هر چیز را که به جای او به پرستش می‌گیرند، می شناسد و او غالب با حکمت است.(۴۲)

در حقیقت الله متعال به بتان و همتایانی که جز وی می پرستند دانا است و میداند که آن خدایان عاجز و ناتوانند؛ نه سودی میرسانند و نه زیانی.

تشبیه ساختن شرک به تار عنکبوت، برخاسته از علم خداوند است. بناءً به جای تکیه بر غیر الله که مانند خانه‌ی عنکبوت سست و بی اساس است، باید به خداوند قوی و شکست ناپذیر توکّل واتکا داشته باشیم و از توسل به غیر از الله دست برداریم.

وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴿۴۳﴾

و این مثل ها را برای مردم بیان می کنیم، ولی جز اهل معرفت و دانش در آنها تعقّل نمی کنند.(۴۳)

پس از تمثیل پروردگار با عظمت مشرکین به تار عنکبوت، فرمود: ما با این تمثیلات واضح حقیقت توحید را بیان خواهیم کرد، ولی باز هم تنها عالمان دین هستند که از تمثیلات درک وفهم حاصل میکنند،کسانی دیگر تدبر وفکر واندیشه نمی کنند، تا برای آنها واضح گردد.

امام بغوی با سند خود از حضرت جابر(رض) روایت نموده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم، در ضمن تلاوت این آیه مبارکه فرمود: عالم کسی است که در کلام الهی از فکر و اندیشه کار گیرد، وبر طاعت او عامل باشد، و از کار های ناخشنود کننده او تعالی، اجتناب ورزد.

از این آیه مبارکه معلوم شد که کسی تنها با فهم قرآن وحدیث به نزد الله متعال عالم نمی باشد، تا وقتی که در قرآن وبه تدبر وفکر واندیشه عادت ندشته باشد، وتا وقتی که کردار خود را مطابق به قرآن نسازد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۴۴ الی ۴۵) در باره: فایده ی آفریدن آسمانها و زمین، تلاوت قرآن و بر پاداشتن نماز (آداب اسلامی) بحث بعمل آمده است.

خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ﴿۴۴﴾

الله آسمانها و زمین را به حق آفریده است، بی‌گمان در این امر مایه عبرتی برای مؤمنان است.(۴۴)

اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ﴿۴۵﴾

آنچه از کتاب به سوی تو وحی شده است بخوان و نماز را برپا دار، چون نماز (مسلمان را) از فحشا و منکر باز می دارد و البته ذکر الله بزرگ‌تر است. و الله آنچه را انجام می دهید، می داند.(۴۵)

ادای نماز باعث زیادت تقوا، شکست شیطان و روشنی نفس انسانی می‌گردد:

در آیه مبارکه میفرماید ای پیامبر! آنچه را الله تعالی از آیات قرآن عظیم به سوی تو وحی نمود به مردم بخوان و بدان عمل کن. زیرا قرآن حاوی محاسن آداب و مکارم اخلاق است. رابطه پیامبر صلی الله علیه وسلم با مردم از طریق

تلاوت آیات قرآن و ابلاغ اوامر خداوند به آنان و رابطه او با خدا از طریق عبادت و نماز است.

همچنان طوری که مشروع ساخته با کامل‌ترین روش به اقامه نماز بپرداز؛ چون پایبندی به نماز با شرایط و آدابش، و نمازی که متضمن خشوع و فروتنی باشد و چنان که باید نماز گزار آنرا ادا نماید و در نماز فروتن باشد و عظمت خدا را به خاطر داشته باشد، و در مورد آنچه که میخواند بیندیشد، چنین نمازی او را از ارتکاب محرمات و منکرات باز می دارد.

نماز صاحب خود را از ارتکاب گناه و انجام فحشا و منکر باز می دارد. و نماز ستون دین است. بلی! کسی که نماز را به وجه احسن ادا کند، حق تعالی دلش را به ایمان آباد می سازد و ضمیرش را به یقین منوّر می نماید.

«**وَ لَذِكْرُ اَللّٰهِ أَكْبَرُ**» ذکر پروردگار در نماز و بیرون نماز بزرگ‌تر و بهتر از هرچیز دیگر است، یا ذکر الله تعالی در نماز از اینکه از فحشا و منکر باز می دارد بزرگ تر است.

یاد خدا عبارت است از این که عظمت و جلالش را در نظر داشته باشی، و در نماز و خرید و فروش و امور زندگی او را مدّ نظر داشته باشی و در تمام امور از او غافل نشوی.

«**وَ اَللّٰهُ يعْلَمُ مٰا تَصْنَعُونَ**» پروردگار منّان به اعمال نیک و بد بندگان خود آگاه است و به نیکوترین وجه پاداش آن را به شما می دهد.

ابو العالیه میفرماید: در نماز سه خصلت مقرر است: اخلاص، بیم و یاد الله، پس اخلاص او را وادار به امر به معروف می‌کند، و بیم او را از ارتکاب منکر و ناشایست بازمی‌دارد، و ذکر الله، قرآن-هم امر می‌کند و هم نهی، پس هر نمازی خالی از قسمتی از این سه باشد نماز نیست. (مختصر ابن کثیر ۳۸/۳.)

از ابن عباس(رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «**من لم تنهه صلاته عن الفحشاء والمنکر لم یزدد بها من الله إلا بعدا**».«هر کس نماز وی او را از فحشا و منکر باز نداشت، با آن نماز جز دوری از الله متعال چیز دیگری نیفزوده است».

واقعیت اینست که: در پیشگاه پروردگار با عظمت، نماز از عظمت و مقام خاصّی برخودار است. نقش اصلاحی نماز در شخص و جامعه حدسی و پیشنهادی نیست، بلکه قطعی است. اگر نمازِ انسان، او را از فحشا و منکر باز نداشت، باید در قبولی نماز خود شک کند.

حضرت انس(رض) صحابی جلیل القدر حکایت می‌کند که: جوانی از انصار با رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز جماعت می گزارد اما درعین حال دزدی و هیچ چیز از کارهای ناپسند را فرو نمی‌گذاشت، اصحاب چگونگی حال او را به رسول الله صلی الله علیه وسلم گزارش فرمودند، و ایشان در حدیث شریف فرمودند: «یقیناً نمازش به زودی او را باز خواهد داشت». پس دیر زمانی نگذشت که آن جوان توبه کرد و حالش به صلاح آمد آن‌گاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آیا به شما نگفتم که نمازش او را به صلاح خواهد آورد؟».

پایان جزء بیستم

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۴۶ الی ۴۹) در باره شیوه ی راهنمایی و دعوت اهل کتاب به دین اسلام بحث بعمل آمده است.

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴿۴۶﴾

با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی که از آنها مرتکب ظلم و ستم شدند، و به آنها بگوئید ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده ایمان داریم، معبود ما و شما یکی است و در برابر او تسلیم هستیم.(۴۶)

«وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»

کلمه «جَدَل»، «جدال» و «مجادله» از کلمهٔ «جَدْل» گرفته شده‌اند که اولین معنای آن به شدت تاباندن و بافتن ریسمان و امثال آن است؛ چنانکه زمخشری میگوید: «جدَلَ الحبل: فتَلَه». معنای دوم «جَدْل» به زمین زدن طرف مقابل است؛ چنانکه گویند: «**و طعنه فجدّله: ألقاه على الجَدَالَةِ و هي الأرض**» به او نیزه زد، پس اورا برروی جداله(زمین)انداخت(زمخشری،۱۹۷۹م، صفحه ۸۵). سومین معنای «جَدْل» محکم و نیرومند شدن چیزی از قبیل حیوان یا دانه است؛ از این رو، هنگامی که بچه آهو قوی شود، گویند: «**جَدَلَ وَلَدُ الظَّبْيَةِ**» و باز شکاری را به دلیل نیرومندیش «**أَجْدَل**» نامند (فیروز آبادی، ۱۴۱۰ق، ج۳، ص ۴۷۴) از طرفی، ابن اثیر «جَدَل» را مقابله دلیل با دلیل (ابن اثیر، ۱۳۶۷ش، ج۱، ص ۲۴۸) و ابن منظور آن را سرسختی در مخاصمه و قدرت بر آن می داند و می گوید: «**رجل جَدِل**» یعنی شخصی که در مخاصمه قوی است (ابن منظور، ۱۴۰۴ق، ج۱۱، ص۱۰۵).

جدال (مجادله) نیز در لغت به معنای گفت‌وگوی خصمانه آمده است.

صاحب مفردات گوید: «جدال به معنای گفت‌وگوی همراه با نزاع و ستیزه جویی و چیرگی بر یکدیگر است» (راغب، ۱۴۱۲ق، ص ۱۸۹).

معانی اصطلاحی جَدَل و جِدال:

جدال در اصطلاح دو مفهوم دارد؛ یکی مطلق و کلی که در این معنا، رویا رویی‌ها و مباحثاتی است که به قصد غلبه و اسکات خصم به‌کار می رود و در علوم مختلف چون فقه، کلام و فلسفه کاربرد دارد.

جرجانی در تعریف جدل به معنای عام میگوید: «جدل، رفع فساد از سخن خصم است با دلیل یا شبهه، و یا قصد تصحیح سخن وی است که درحقیقت همان خصومت است» (جرجانی، ۱۴۰۳ق، صفحه ۷۴). در این معنا، از جدل به آداب مناظره و علم خلاف نیز تعبیر می شود.

وجوه جِدال در قرآن:

مشتقات جدل ۲۹ بار در قرآن عظیم الشأن به‌کار رفته است. بیشتر آیات قرآن در موضوع جدال که به ابعاد جدال باطل می پردازند، دو آیه ۱۲۵ نحل و ۴۶ عنکبوت به مبحث جدال احسن اشاره کرده‌اند. پس از منظر قرآن جدال به دو دسته جدال احسن و غیر احسن - که شامل جدال حَسَن و جدال باطل است - تقسیم می‌شود که جدال باطل به دلیل خصوصیات، ریشه‌ها و پیامدهایش امری مذموم است؛ اما جدال احسن در همۀ این ابعاد با آن متفاوت است.

تأکید قرآن بر طریقۀ احسن:

دستور خداوند به انجام شیوه احسن، تنها درمورد جدال مطرح نیست؛ بلکه با تکیه بر نظام احسن در تکوین، نظام تشریع نیز بر تراز اَحسَن طراحی شده و روش بهتر و طریقه احسن در همۀ عرصه‌های زندگانی انسان ارائه شده است؛ ازجمله توصیه به بهترین برخورد در آیه «**ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَداوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِي حَمِيمٌ**» (فصلت/ ۳۴) و بهترین گفتار در آیه «**وَ قُلْ لِعِبادِييقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ**» (إسراء/ ۵۳) و دستور به بهترین تحیت در آیه «**وَ إِذا حُيِيتُمْ بِتَحِيةٍ فَحَيوا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوها**» (نساء/ ۸۶) و بهترین تبعیت در آیه «**وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ ما أُنْزِلَ إِلَيكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ**» (زمر/ ۵۵).

گفتنی است تعبیر «بالتی هی احسن» در قرآن شش بار آمده است که دو مورد دربارهٔ نحوهٔ تصرف در مال یتیم در آیات «**وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيتيمِ إِلاَّ بِالَّتي هِي أَحْسَنُ حَتَّى يبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْكَيلَ وَ الْميزانَ بِالْقِسْطِ**» (انعام/۱۵۲) «**وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيتيمِ إِلاَّ بِالَّتي هِي أَحْسَنُ حَتَّى يبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ**» (اسراء /۳۴) به‌کار رفته و دو مورد دربارهٔ نحوه برخورد با بدی‌ها در آیات «**وَ لا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لاَ السَّيئَةُ ادْفَعْ بِالَّتي هِي أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذي بَينَکَ وَ بَينَهُ عَداوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِي حَميمٌ**» (فصلت/ ۳۴) و «**ادْفَعْ بِالَّتي هِي أَحْسَنُ السَّيئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِما يصِفُونَ**» (مؤمنون/۲۳) به‌کار رفته است.

مطالعه کنندگان گرامی!

«جدال احسن» به گفتگویی گفته می‌شود که همراه آن طعنه، استهزا، ناسزا و اهانت نباشد، بلکه بر اساس استدلال و محبّت و با انگیزه‌های اصلاحی باشد.

از کلمه‌ی «**قُولُوا**» بعد از سفارش به جدال احسن، استفاده می‌شود که این لحن آیه، خود نمونه‌ی جدال احسن است.

«**وَ لاتُجادِلُوا أَهْلَ الْكِتابِ إِلاّ بِالَّتِي هِي أَحْسَنُ**».(با اهل کتاب، جز به روشی که از همه بهتر است مجادله نکنید)؛ تعبیر به «**الَّتِي هِي أَحْسَنُ**»، تعبیر بسیار جامعی است که تمام روش های صحیح و مناسبِ مباحثه را شامل می شود، چه در الفاظ، چه در محتوای سخن، چه در آهنگ گفتار، و چه در حرکات دیگر همراه آن.

بنابر این، مفهوم این جمله آن است که: الفاظ شما مؤدبانه، لحن سخن دوستانه، محتوای آن مستدل، آهنگ صدا خالی از فریاد و جنجال و هر گونه خشونت و هتک احترام، همچنین حرکات دست و چشم و ابرو، که معمولاً مکمل بیان انسان هستند همه باید در همین شیوه و روش، انجام گیرد.

و چه زیبا است تعبیرات قرآن، که در یک جمله کوتاه، یک دنیا معنی نهفته است!

اینها همه، به خاطر آن است که هدف ازبحث و مجادله، برتری جوئی و تفوق طلبی و شرمنده ساختن طرف مقابل نیست، بلکه هدف، تأثیر کلام و نفوذ سخن در اعماق روح طرف است، و بهترین راه برای رسیدن به این هدف همین شیوه قرآنی است.که میفرماید: «**وَ لا تُجادِلُوا أَهْلَ اَلْكِتٰابِ إِلاّٰ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ**»(با اهل کتاب، جز به روشی که از همه بهتر است مجادله نکنید)

امام فخر رازی گفته است: وقتی مشرک به عملی ناپسند و زشت بپردازد، شایسته است با شدیدترین وجه با او برخورد کرد، و در بی‌توجهی به او و زشت نشان دادن مذهبش باید کوشید و مبالغه هم کرد. ولی اهل کتاب به نزول کتب و ارسال پیامبران باور دارند، جز این که به پیامبری حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مقر و معترف نیستند، پس در قبال همان نیکی، هر چه نیکوتر با آنها بحث و جدل می‌شود جز افرادی که ستمکارند، مثلاً خدا را دارای فرزند می‌دانند یا به تثلیت اعتقاد دارند، که باید با اینها به شدیدترین وجه برخورد و مجادله کرد و گفته‌ی آنها را خیره‌سری و یاوه‌گویی و نادانی آنها را بیان و مشخص نمود. (تفسیر کبیر ۷۵/۲۵.)

وَ قُولُوا آمَنّٰا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنٰا وَ أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ به آنها بگویید: ما به قرآنی که برما نازل شده است ایمان داریم و به تورات و انجیل که برشما نازل شده است نیز ایمان داریم.

ابو هریره گفته است: اهل کتاب تورات را با زبان عبری می خواندند و آن را برای مسلمانان به عربی تفسیر میکردند. پیامبر صلّی اللّه علیه و سلّم فرمود: اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب، و بگویید: به آنچه برما نازل شده و

آنچه برشما نازل شده است ایمان داریم. (اخراج از بخاری. در تفسیر قرطبی نیز چنین آمده است.۳۵۱/۱۳.)

ای مسلمانان! برای یهود و نصارا بگویید: ما به قرآن که بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده، به تورات که بر موسی علیه السلام فرود آمده و به انجیل که بر عیسی علیه السلام نزول یافته ایمان آوردیم. خداییگانه و یکتا معبود بر حق ما و چیزی در ذات، نام‌ها و صفاتش با پروردگار همانندی ندارد و ما با انجام طاعات، عمل به شریعت و پیروی از پیامبرش مطیع و فرمان بردار او تعالی هستیم.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ﴿۴۷﴾

اینگونه، کتاب را بر تو نازل کردیم، کسانی که (پیش از این) کتاب آسمانی به آنها داده ایم به این کتاب ایمان می‌آورند، و از این گروه کسانی هستند که به آن ایمان می‌آورند و آیات ما را جز کافران انکار نمی‌کنند. (۴۷)

ایمان داشتن به کتاب‌های آسمانی:

ما به همه‌ی کتابهایی که بر پیامبران نازل شده است، کتابهایی که در قرآن به آنها اشاره شده است مانند تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم وموسی ایمان داریم، معتقدیم که همه‌ی آنها از طرف خداوند نازل شده‌اند، وهمه‌ی کتابهای خدا در دعوت به توحید متفق اند، هر چند در بعضی از فروع شریعت با هم اختلافات جزئی دارند.

قرآن همه‌ی کتاب‌های گذشته را نسخ کرده است:

ایمان داریم که همه‌ی کتاب‌های آسمانی بعد از تحریف و تغییر و تمام شدن زمان آنها توسط قرآن عظیم الشأن نسخ شده‌اند، و شریعت و قانون روایت شده در کتاب‌های گذشته سه نوع است:

۱ـ قسمتی که قرآن به صحت آن گواهی داده‌است.
۲ـ قسمتی که قرآن به بطلان آن شهادت داده‌است.
۳ـ قسمتی که قرآن در مورد آن سکوت اختیار فرموده است.
به قسمت اول ایمان داریم و قسمت دوم را باطل و تحریف شده‌ی دست انسان می پنداریم و در مورد قسمت سوم سکوت اختیار می نماییم نه آنرا تصدیق می کنیم و نه تکذیب. خداوند در مورد ارتباط قرآن و کتاب‌های گذشته میفرماید: «**وَأَنزَلنَآ إِلَيكَ ٱلكِتَٰبَ بِٱلحَقِّ مُصَدِّقا لِّمَا بَينَ يَدَيهِ مِنَ ٱلكِتَٰبِ وَمُهَيمِنًا عَلَيهِۖ**» [المائدۀ: ۴۸].
«و بر تو (ای پیغمبر) کتاب (کامل و شامل قرآن) را نازل کردیم که (در همه‌ی احکام و اخبار خود) ملازم حق، و موافق و مصدّق کتابهای پیشین (آسمانی)، و شاهد (بر صحّت و سقم) و حافظ (اصول مسائل) آنها است».
نزول قرآن تصدیق کننده‌ی کتاب های گذشته است، کتاب هایی که در برگیرنده‌ی مدح و ستایش ونزول قرآن به عنوان آخرین پیام خدایی بر خاتم پیامبران صلی الله علیه السلام بودند، بنابر این نزول قرآن موجب افزایش ایمان و اعتقاد حاملان معرفت و بصیرت کتاب های گذشته شد، پس تسلیم امر خدا شدند و به دین او گرویدند، خداوند بیان میفرماید که قرآن بر کتاب های گذشته حاکم و امین و گواه است، هرآنچه موافق قرآن باشد حقیقت دارد و هر آنچه با قرآن منافات داشته باشد باطل است.

مقتضیات ایمان به کتب:

به حلال و حرام کتاب های خدا ایمان داریم، داستان‌ها و مثلهای قرآنی را معتبر و واقعی می پنداریم، به محکماتش عمل می‌کنیم، و در مقابل متشابهات آن سر تسلیم فرود می‌آوریم وازحدود آنها تجاوز نمیکنیم، حق تلاوت آن را

به جای می‌آوریم ومطیع اوامر ونواهی رسول الله هستیم.(آنچه هر مسلمان باید بداند دکتر عبد الله مصلح دی (جدی) ۱۳۹۴شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری)

وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ﴿۴۸﴾

تو هرگز قبل ازاین کتابی نمیخواندی وبا دست راست خود چیزی نمی‌نوشتی، و گر نه باطل اندیشان در شک می افتادند.(۴۸)

یکی از دلایل حقّانیّت قرآن، امّی بودن پیامبر اسلام است:

به خواندن و نوشتن خود نباید مغرور شویم، گاهی به اراده‌ی الهی، یک شخصی امّی و درس نخوانده، فرهنگ بشریّت را تبدیل و تغییر می سازد.

همان طوری حق تعالی برای اثبات نبوت ورسالت رسول الله صلی الله علیه وسلم بسیاری معجزات واضح و روشن اظهار نموده است که یکی از آنها امی بودن رسول الله صلی الله علیه وسلم می باشد.

ابن عباس(رض) گفته است: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم (ناخوانا) بود و خواندن و نوشتن بلد نبود. (تفسیر طبری ۴/۲۱.)

«**إِذاً لاَرْتٰابَ اَلْمُبْطِلُونَ**» اگر خواندن و نوشتن را می دانستی، کافران در مورد قرآن شک و تردید پیدا می‌کردند و می‌گفتند: شاید از کتاب‌های پیشین آن را برگرفته و آن را به خدا نسبت میدهد. آیه استدلال خدا را بر درستی قرآن نشان می دهد؛ چون پیامبر صلّی اللّه علیه و سلّم شخصی درس ناخوانده بود و این کتاب معجزه‌گر را آورده است که متضمن اخبار ملت های پیشین و امور غیبی می باشد. و این بزرگترین دلیل بر درستی ادعای او است.

ابن کثیر گفته است:یعنی ای محمد! قبل از این که این قرآن را بیاوری مدت‌های مدید در بین قوم خود بی سواد زندگی کردی و بسر بردی و نوشتن هم بلد نبودی. حتی تمام افراد قومت می دانند که تو درس ناخوانده هستی،

خواندن و نوشتن را نمی دانی، و این چنین بود پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، و تا روز رستاخیز خواندن و نوشتن را نخواهد دانست و حتی نمیتوانست یک خط یا یک حرف را هم بنویسد، بلکه چند نفر منشی داشت که وحی را برایش می نوشتند. (مختصر ابن کثیر ۴۰/۳.)

بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ﴿۴۹﴾

بلکه این قرآن، آیات روشنی است در سینه کسانی که به آنان معرفت و دانش عطا شده است؛ و آیات ما را جز ظالمان انکار نمی کنند.(۴۹)

مفسران گفته‌اند: از خصوصیات قرآن این که خدا به دو طریق آن را از تحریف، تبدیل و تغییر حفظ کرده است: اول، این که به صورت مکتوب درآمده و دیگر جای هیچ تغییری نیست. دوم، در سینه حفظ شده است، به عکس سایر کتب؛ چون نوشته شده‌اند اما در سینه ها حفظ نشده‌اند، از این‌رو تحریف بر آنها وارد شده است. در وصف این امت چنین آمده است: «انجیل‌ها را در سینه هایشان جا داده‌اند».

حسن گفته است: به این امت حفظ «کتاب» عطا شده است. و قبل از آنها کتاب ها فقط از روی تلاوت میشد. وقتی کتاب را می بستند جز پیامبران کسی مطالب آن را حفظ نمی‌کرد. (تفسیر قرطبی ۳۵۴/۱۳.)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۵۰ الی ۵۵) به برخی از شبهات مشرکان و رد آنها، توضیحات ارایه میگردد.

وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ﴿۵۰﴾

و(مشرکان) گفتند: چرا بر او از جانب پروردگارش معجزاتی نازل نشده است؟ بگو: معجزات تنها نزد الله است و من فقط بیم دهندۀ آشکارم.(۵۰)

مردم از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم معجزات مادّی می‌خواستند (مانند عصای موسی، ید بیضا و...) غافل از آن که معجزه هر عصری باید متناسب با همان عصر باشد،لذا معجزه‌ی خاتم انبیاء ازجنس سخن وکلام است. به راستی با وجود معجزه‌ای همچون قرآن، تقاضای معجزه‌ی دیگر ناسپاسی نیست؟

طوریکه در فوق یاد آوری شدیم: کافران با اعتراض گفتند: چرا الله تعالی بر محمد صلی الله علیه وسلم معجزات محسوسی مانند معجزات عصای، وید بیضای حضرت موسی علیه السلام، شتر حضرت صالح علیه السلام و معجزات حضرت مسیح علیه السلام را نازل نکرده تا قابل مشاهده باشد؟

ای پیامبر صلی الله علیه وسلم در جواب شان بگو! «معجزات فقط نزد خداوند است» و او آنها را بر هرکس از بندگانش که بخواهد و از هرگونه که بخواهد نازل میکند و کسی جز او بر این کار توانا نیست لذا حق تعالی اگر بداند که شما با معجزات هدایت میشوید، قطعاً درخواست شما را اجابت میکند زیرا فرودآوردن معجزات بر او سهل و آسان است ولی او می‌داند که شما از این درخواست خویش، جز عناد ،بغاوت و گردنکشی و آزمودن قصد دیگری ندارید، از این روی خواسته شما را اجابت نمی‌کند.

برای آنان بگو: آیات و نشانه‌ها در تصرف و مشیت الله تعالی است که هرگاه بخواهد فرود می‌آورد و چون نخواهد نازل نمی‌کند.

من تنها و تنها بنده و فرستاده او هستم تا شما را از عذاب دشواری بیم دهم و هدایت و ضلالت را برای تان واضح سازم؛ از این رو نمی توانم از خود نشانه‌ای بیاورم.

پیامبر صلی الله علیه وسلم دربرابر بهانه جویان مقاومت میکرد و به آنان جواب می داد، زیرا معجزه کاری حکیمانه و الهی است نه بازیچه‌ی بهانه جویان.

أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَى لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴿٥١﴾

آیا برای ایشان کافی نیست که ما بر تو کتاب آسمانی را فرو فرستادیم که بر آنان خوانده می شود، بی‌گمان در این امر رحمت و پند آموزی برای اهل ایمان است(۵۱)

در آیه‌ی قبلی خواندیم که مشرکین از رسول الله صلی الله علیه وسلم معجزه هایی مشابه مانند معجزات حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام درخواست میکردند؛ در این آیه مبارکه برای شان جواب داده شد که: قرآن عظیم الشأن، کتابی جامع و کامل است و همه‌ی ضرورت های معنوی را به شکل از اشکال جواب میفرماید. همانطوریکه پیامبر صلی الله علیه وسلم، «**رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ**» کتابش. قرآن عظیم الشأن هم «**رَحْمَةً**» نشانه ی بزرگی و عظمت آن است.

واقعاً هم نزول قرآن کریم بر آن حضرت رحمتی برای مؤمنان است؛ برای آنان‌که بدان ایمان آوردند، پیرو و هدایاتش باشند و به احکامش عمل نمایند. همچنان موعظه و پندی سودمند برای کسانی است که در آن تدبّر کنند و احکامش را بیاموزند.

«**يُتْلي عَلَيْهِمْ**»: برآنان تلاوت میشود. مراد این است که قرآن معجزه جاویدان است و برای صحّت و سقم آن میتوان پیوسته آن را دید و آزمود.

دیگر همانند معجزات حسّی پیشنهادی شما گذرا و ناپایدار نیست. «**فِي ذلِكَ**»: درنزول قرآن. «**لَرَحْمَةً**»: رحمت است ومردمان را از ضلالت میرهاند وبه سعادت میرساند. «**ذِكْري**»: یادآوری اعجاز قرآنی و درس های آسمانی.

«ترجمه معانی قرآن»

ابن کثیر گفته است: خدا خیره سری و جهالت خارج از حد آنها را یادآور شده است؛ چرا که بر صدق محمد صلّی اللّه علیه و سلّم درخواست دلایل کرده‌اند، در حالی که کتاب پرقدرتش بر او نازل شده است، کتابی که نه در اول و نه در آخر، باطل در آن وارد نشده و نمی‌شود. کتابی که از هر معجزه بزرگتر است؛ چون تمام سخنوران فصیح و بلیغ از معارضه‌ی با آن درمانده‌اند. بلکه از معارضه‌ی با یک سوره از آن نیز درمانده‌اند. آیا آنان را بس نیست که ما این کتاب را برتو نازل کرده‌ایم؟ در حالی که تو یک نفر (ناخوان) هستی و خواندن و نوشتن را نمی دانی، و آنان را از محتویات کتب پیشین مطّلع می کنی. (مختصر ابن کثیر۴۱/۳.)

شأن نزول آیۀ ۵۱:

۸۲۱- ابن جریر، ابن ابوحاتم و دارمی در «مسند» خود از قول عمرو بن دینار از یحیی بن جَعدَه روایت کرده اند: برخی از مسلمانان اوراقی را که در آن‌ها شنیده‌های خود از یهود را نگاشته بودند حضور پیامبر (آوردند. پیامبر اکرم گفت: برای ضلالت و گمراهی قومی همین کافی است که آن‌ها از آنچه پیامبرشان برای هدایت ایشان آورده است روی برتابند و به آنچه غیر آن برای دیگران آورده است متمایل شوند. پس خدا آیۀ «**أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنزَلْنَا عَلَيكَ الْكِتَابَ يتْلَى عَلَيهِمْ**»را نازل کرد. (دارمی ۱ / ۱۲۴، طبری ۲۷۸۳۸، ابو داود در «مراسیل» ۴۱۶ از یحیی بن جعده به قسم مرسل روایت کرده اند).

قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴿۵۲﴾

بگو همین بس که خدا میان من و شما گواه است، آنچه را در آسمانها و زمین است می داند. و کسانی که به (معبودان) باطل ایمان آورده‌اند و به الله کفر ورزیده‌اند، همین گروه زیانکاران‌اند.(۵۲)

«**شَهِيداً**»: گواه. «**بِالْبَاطِلِ**»: مراد از باطل. همه آن چیزهائی است که به غیر از خدا پرستش شود.

در این هیچ جای شکی نیست، هر زمانیکه انسان به مرحله ای میرسید که: استدلال با مخالف سودی وفایده نمی داشته باشد، بهتر ومصلحت است که بحث با همچو انسانها قطع گردد وامور را به الله تعالی واگذارید.

اوتعالی همه امور آسمان‌ها و زمین را میداند و هیچ راز پنهانی بر او پوشیده نیست، پروردگار با عظمت، به همه امور آگاه است، لجاجت و بهانه تراشی هیچ سودی به حال شان نمیرساند. آنانیکه به آیات الهی کفر می ورزند، مطمین باشید که در نتیجه زیانمند دنیا و آخرت میشوند؛ این عده اشخاص از پاداش الهی محروم‌اند و مستحقّ عذاب بزرگی در دنیا وآخرت می گردند.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُسَمًّى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴿۵۳﴾

آنها با عجله از تو عذاب را می طلبند، و اگر موعد مقرری تعیین نشده بود عذاب (الهی) به سراغ آنها می آمد، سرانجام این عذاب بطور ناگهانی بر آنها نازل می شود در حالی که نمی دانند.(۵۳)

در قرآن عظیم الشأن چند بار آمده است: هر زمانیکه کفّار تهدید به عذاب الهی می شدند، به خاطر ناباوری، استبعاد با استهزا، پیوسته از پیامبرشان نزول عذاب فوری را خواستار و تقاضا می نمایند، آنان نمی دانند،که امور این عالم، دارای زمان بندی های حساب شده و معیّن است. و هیچ قدرت در جهان وجود ندارد که قهر الهی را پیش بینی نماید.

درضمن باید گفت که: این عجله‌ی جاهلانه کفّار در چندین آیات قرآنی ذکری از آن بعمل آمده است، موارد انتقاد شدید الله تعالی قرار گرفته است.

و الله تعالی برای مجازات آنان زمان مشخّص و تغییر ناپذیری را مقدّر نمیکرد، «و البته بی آن‌که خبردار شوند غافلگیرشان می‌کرد» یعنی: آن عذاب در حالی به سوی شان در میعاد مقرر روی می‌آورد که از آمدن آن غافلند. به یاد داشته باشید که: لطف یا قهر الهی، حکیمانه، حساب شده و دارای پروگرام معینی است و این پروگرام با عجله‌ی این و آن تغییر نمی‌کند.

در ضمن در مییابیم که: سقوط فکری انسان ها در حالتی به قدری میرسد که حاضر است هلاک شود، ولی نمی خواهد حقّ را بپذیرد

يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴿۵۴﴾

آنها با عجله از تو تقاضای عذاب می کنند، در حالی که جهنم به کافران احاطه دارد!(۵۴)

«**لَمُحِيطَةٌ**»: احاطه خواهد کرد. در بر خواهد گرفت. اسم فاعل معنی استقبال دارد. یا این که براثر کفر ومعاصی که موجب دخول دوزخ بوده، انگار دوزخ هم اینک ایشان را در بر گرفته است. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

می بینیم که: کفّار به خاطر ناباوری یا استهزا، عذاب فوری را از پیامبر توقّع دارند، ولی باید بدانندکه احاطه‌ی عذاب دوزخ بر کافران حکم قطعی و برگشت ناپذیر است.

دکتور محمد علی صابونی مفسر تفسیر «تفسیر صفوة التفاسیر» می نویسد: تقاضای عجله در عذاب اخرات ناشی: از کودنی و شعور پایین و سرسختی و لجاجت آنها می باشد. یعنی: چگونه تعجیل عذاب را می خواهند در حالی که در روز قیامت جهنم آنها را احاطه کرده و مانند بازو بند آنها را در میان میگیرد و راه گریزی از آن ندارند؟

ای پیامبر! به کافران بگوعذاب اخروی خواه ناخواه آمدنی است و شما را از آن گریزی نیست پس به زودی شما را در زمانی نزدیک فرا می گیرد زیرا هرآنچه که آمدنی باشد نزدیک است.

يَوْمَ يَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴿۵۵﴾

روزی که عذاب از بالای سر آنها و از زیر پاهایشان آنها را احاطه می کند و (الله) می گوید: بچشید آنچه را عمل می کردید (روز سخت و دردناکی است).(۵۵)

عذاب دوزخ، تجسّم عملکرد و نتیجه اعمال ناراوی خود ماست. در همه ای احوال انسان مسئول سرنوشت خود است.

خوانندگان گرامی!

مبحث آیات (۵۶ الی ۶۳) را موضوعاتی: از جمله فرمان مهاجرت هنگام دشوار بودن برپایی شعایر دینی، اعتراف مشرکان به آفریدگاری و روزی رسانی و جان بخشی خدا، تشکیل میدهد.

يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ﴿۵۶﴾

ای بندگان من که ایمان آورده‌اید! یقیناً زمین من وسیع است، پس تنها مرا عبادت کنید.(۵۶)

«**أَرْضِي وَاسِعَةٌ**»: اشاره به این است که مسلمانان از سرزمین کفر – اگر قادر به عبادت نبودند – به سرزمینی مهاجرت کنند که در آن بتوانند به عبادت و طاعت بپردازند (سوره: نساء / ۹۷ – ۱۰۰). («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

برای حفظ دین و نجات از طاغوت ها اجازه هجرت است. هجرتی ارزش دارد که در سایه‌ی ایمان باشد.

در حدیث شریف به روایت زبیر بن عوام(رض) آمده است: «**البلاد بلاد الله، والعباد عباد الله، فحيثما أصبت خيراً فأقم**». «سرزمین‌ها، سرزمین‌های خداوند است و بندگان هم بندگان خدایند پس در هرجایی که به خیری رسیدی، در آنجا اقامت گزین».

طوریکه یاد آور شدیم: این آیه مبارکه مسلمانان را بر مهاجرت از سرزمین کفر به سوی سرزمین اسلام تشویق میکند. یعنی از جمله شرف بندگی شما برای خدا این است که اگر در مکه از ابراز اسلام و ایمان در تنگنا و تحت فشار هستید، از آنجا مهاجرت و کوچ کنید و در کنار ستمگران نمانید؛ چون سرزمین خدا وسیع و فراخ است.

مقاتل درشأن نزول این آیه مبارکه فرموده ست که این آیه: در مورد مسلمانان ضعیف مکه نازل شده است. (تفسیر صفوة التفاسیر).

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴿۵۷﴾

هر نفسی چشنده مرگ است آنگاه به سوی ما بازگردانیده خواهید شد.(۵۷)

مرگ، استثنا ندارد و برای همه است. وباید گفت که: مرگ، پایان کار نیست، بلکه بازگشت به مبدأ است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴿۵۸﴾

کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند آنها را در غرفه هائی از بهشت جای میدهیم که درزیر آنها نهرها روان است و در آنجا همیشه خواهند ماند، چه خوبست پاداش عمل کنندگان! (۵۸)

کارهای شایسته، در کنار ایمان ارزشمند است. شرط دستیابی به بهشت، ایمان و عمل صالح است. خداوند، بهشت را برای مؤمنان ضمانت کرده است.

اساس دستیابی به بهشت و نعمت های بهشتی، عمل است.

الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴿۵۹﴾

همانها که (در برابر مشکلات) صبر (و استقامت) می کنند و بر پروردگارشان توکل می نمایند.(۵۹)

در البحر آمده است: این دو صفت در برگیرندهی تمام نیکیها و محاسن است وآن عبارتند از: صبر و شکیبایی ومحول کردن امور به خدای متعال. (البحر ۱۵۷/۷.)

وصبر و توکّل، دو نمونهی روشن از عمل صالح است.

وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴿۶۰﴾

و چه بسیار است جاندارانی که (به سبب ناتوانی) نمی توانند روزی خود را بردارند، (بلکه) الله به آنها و به شما روزی می دهد، و او شنوای داناست.(۶۰)

در التسهیل آمده است: منظور از آیه متبرکه تقویت روحیهی مؤمنان است که در صورت مهاجرت از فقر وگرسنگی نترسند؛ چرا که خدا همان طور که حیوانات ناتوان را روزی می دهد، شما را نیز در صورت هجرت از سرزمین خود روزی میدهد. (التسهیل ۱۱۹/۳.)

شأن نزول آیۀ ٦٠:

۸۲۲- عبد بن حمید، ابن ابوحاتم، بیهقی و ابن عساکر با سند ضعیف از ابن عمر روایت کرده اند: با رسول خدا (بیرون رفتم و آن بزرگوار در یکی از بوستانهای مدینه داخل شد و خرما میچید و می خورد و برای من گفت: ای ابن عمر، چرا خرما نمی خوری؟ گفتم: میل به خرما ندارم. گفت: لیکن من به خرما میل دارم، این صبح چهارم است که نه غذا را چشیدهام و نه غذای پیدا کردهام، اگر از خدای خود بخواهم همتای سلطنت کسری و قیصر برایم عطا می کند. حال تو چگونه خواهد بود، ای پسر عمر وقتی با کسانی روبرو

شوی که یقین‌شان ضعیف و سست بوده و روزی یک سالۀ خویش را پنهان میکنند. به خدا قسم! هنوز در آنجا قرار داشتیم و دور نشده بودیم که آیه «**وَكَأَين مِن دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يرْزُقُهَا وَإِياكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴿٦٠﴾**» نازل شد. پس پیامبر (گفت: خدا مرا به ذخیره‌کردن دارایی و ثروت دنیا و پیروی از خواهش‌های غریزۀ شهوانی دستور نداده است. آگاه باش که من یک درهم و یک دینار افزون از ضرورت خود را نگاه نمی‌دارم و غذای فردای خویش را ذخیره نمی‌کنم (واحدی در وسیط ۳ / ۴۲۵ و در «اسباب نزول» ۶۷۳ و بغوی ۱۶۳ به شماره‌گذاری محقق از جراح بن منهال از زهری از عطاء از ابن عمر روایت کرده اند.) («تفسیر بغوی» ۱۶۵۳).

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ﴿٦١﴾

و اگر از ایشان بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است و آفتاب و ماه رامسخرکرده‌است؟حتما میگویند: الله. پس چگونه به بیراهه برده میشوند؟(۶۱)

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴿٦٢﴾

الله روزی را برای هرکس از بندگانش که بخواهد وسعت می دهد و یا تنگ می گیرد؛ یقیناً خدا بر هر کاری تواناست،(۶۲)

«**إِنَّ اَللّٰهَ بِكُلِّ شَيءٍ عَلِيمٌ**» علم و آگاهی خدا وسیع و بی‌پایان است و به مقتضای حکمت و مصلحت عمل می کند.

یعنی تنگ گردانیدن وکم یا زیاد شدن رزق و روزی، تصادفی نیست.همانا از سوی خدای گشایشگر و تنگ سازنده روزی است پس آن را بر هر کس که بخواهد گشاده و بر هرکس که بخواهد تنگ می‌گرداند؛ برحسب آنچه که حکمتش اقتضا نماید وظیفه‌ی ما کار و تلاش است؛ امّا میزانِ در آمد و رزق در اختیار ما نیست.

لذا آنچه را که صلاح یا فساد بندگانش در آن است، میداند پس به مقتضای حکمت و مصلحت خویش میدهد و باز می دارد بنابر این، باید بندگان حق تعالی بر او توکل کنند و امر او را فرمان برند.

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴿۶۳﴾

و اگر از آنان بپرسی که چه کسی از آسمان آب را نازل کرد پس با آن زمین را بعد از مردنش زنده گردانید؟ حتما میگویند: الله، بگو: ستایش مخصوص خداست، اما اکثر آنها نمی دانند.(۶۳)

«**أَحْيَا بِهِ الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا**»: هدف از آن رویاندن گیاهان از خاک خشک به وسیله باریدن برف وباران است.

«**قُلِ اَلْحَمْدُ لِلّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يعْقِلُونَ**»ای محمد! بگو: «الحمدلله» یعنی: ستایش می گویم خدا را سپاسگزارم که حجتم را بر آنان غالب و آنان را به این حقایق معترف گردانید، بلکه اکثر آنها عقل و وتعقل ندارند، به طوری که اقرار می کنند که خدا خالق و رازق است وانگهی دیگری را پرستش می کنند. پس بدین جهت، به مقتضای آنچه که بدان اعتراف کرده‌اند، عمل نمی کنند.

باید منحرفان را به حال خود رها نکنیم، بلکه سعی وکوشش بعمل اریم تابا استفاده از شیوه‌های مختلف آنان را به اقرار حقایق اشنا سازیم.

خداشناسی فطری است و اگر غبارهای گناه و انحراف، از روی فطرت منحرفان زدوده شود، اعترافات روشن آنها را خواهید یافت. نور فطرت، زمانی انسان را نجات می دهد که با تعقّل رشد کند. و در ضمن قابل یاد آوری می دانم که: در قضاوت ها، نظر به اقلّیت و اکثریّت نداشته باشیم، چه بسا اقلّیت بر حقّ و اکثریّت بر باطل باشند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۶۴ الی ۶۹) به موضوع: دنیا و بیان حال کفر پیشگان در وقت سختی و آسایش اشاره بعمل آمده میفرماید:

وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴿۶۴﴾

این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست و زندگی حقیقی همانا [در] سرای آخرت است ای کاش می دانستند.(۶۴)

«**لَهْوٌ**» به مصروفیت های گفته می شود که انسان را از هدف اصلی و مسائل اساسی باز می‌دارد؛ «**لَعِبٌ**» انجام کاری مثل بازی است که قصدی در آن نیست. (مفردات راغب)

افرینش دنیا، هدفدار و حکیمانه است، لیکن غفلت از آخرت، دنیا پرستی و غرق شدن در آن، سفیهانه وجاهلانه است. با تأسف باید گفت که انسانها، حقیقت آخرت را نمی دانند وگرنه به دنیا دل نمی‌بستند. حیاتِ واقعی، حیات آخرت است.

به راستی که زندگانی حقیقی و جاودانی زیرا سرای آخرت، سرای زندگی پاینده و فنا ناپذیری است که هرگز زوال نمی پذیرد و مرگ، یا مریضی، یا هم و غمی آن را منغص و تلخ نمی‌گرداند.

دار آخرت برای کسانی میسّر است که به پروردگار خویش ایمان آورده از پیامبرش پیروی میکنند و در آن زندگی مرگ و فناشدن، دشواری و خستگی و ترس و اندوهی وجود ندارد. اگر مردم این خصوصیات ها را به گونۀ واقعی می‌دانستند، کوشش برای دنیا را بر سعی وتلاش برای آخرت مقدّم نمیداشتند و دنیای فانی را بر آخرت جاودانی ترجیح نمی‌دادند.

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴿۶۵﴾

هنگامی که سوار بر کشتی شوند، الله را خالصانه و مخلصانه به دعا میخوانند، (و غیر او را فراموش میکنند) اما هنگامی که خدا آنها را به خشکی رسانید و نجات داد باز مشرک میشوند!(۶۵)

دعای خالصانه، مستجاب است. «**دَعَوُا اللّهَ مُخْلِصِينَ... فَلَمَّا نَجَّاهُمْ**» (پس از دعا، حرف «فاء» در «فلمّا»، نشانه‌ی استجابت دعا می باشد) باید گفت که: نجات از مشکلات وحوادث، راهی است برای شکر نه شرک. در ضمن باید ایمان داشتن نباید موسمی و مقطعی باشد. در آیه متذکره می بینم که چگونه انسانها در سختی ها حق تعالی را عبادت می‌کنند و در حال راحت و آسایش به او شریک می‌آورند. چه اندازه تناقض عمل آنان زشت و ناپسند است!

قابل یاد آوری است که: این شیوه کفار برخلاف شیوه مؤمنان با اخلاص است که پس از نجات از مهالک و سختی‌ها نعمت الله تعالی بر خویشتن را شکر گزارده و نعمت‌ها را وسیله‌ای برای افزونی طاعات‌شان می‌گردانند.

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴿۶۶﴾

(بگذار) آیاتی را که به آنها داده ایم انکار کنند و از لذات زودگذر زندگی بهره گیرند اما به زودی خواهند فهمید!(۶۶)

هدف از«**لِيَكْفُرُوا**» کفران نعمت است، زیرا در کنار «**آتَيْناهُمْ**» یعنی نعمت دادن، آمده است.

مرحوم شیخ محمد علی صابونی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد:«امری است برای تهدید. یعنی بگذار کافر شوند و در مقابل نعمت های ما و نجات دادن آنان از دریا، ناسپاس باشند. و در این دنیا از باقیمانده‌ی عمر خود بهره گیرند که در آینده عاقبت کار خود را خواهند دید.» (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی)

باید گفت که دردنیا راه کامیابی به روی اشخاص صالح و ناصالح باز است.به کامیابی‌های همراه با کفر و کفران خوشحال نشوید که پایان شو می دارد. شرک، نوعی ناسپاسی و کفران نعمت است.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ﴿۶۷﴾

آیا ندیدند که ما حرم امنی برای آنها قرار دادیم در حالیکه مردم را در اطراف آنها (در بیرون این حرم) می ربایند؟ آیا به باطل ایمان می آورند وبه نعمت الله کفر می‌ورزند.(۶۷)

آیا کافران مکّه نه اندیشیدند که الله تعالی آن شهر را برای آنان حرم امنی قرار داده چنان‌که خون ها و مال ها در آنجا محفوظ و مصون است و همه با نفس و مال خویش در امنیت به سر میبرند؟ یعنی: ساکنان حرم از آفات وبلیات زمینی‌ای‌که دیگر اعراب مبتلای آن هستند، در سلامت و عافیت قرار دارند درحالیکه مردم اطراف درخارج حرم با قتل، اسارت، غارت واخذ اموال مورد دستبرد و یورش مهاجمان قرارگرفته ترسناک‌اند و احساس امنیت نمیکنند.

آیا به شایستگی امور باطلی چون شرک به الله متعال و کفران نعمت هایش باور دارند؟ از نعمت هایش درحرم امن چشم پوشی میکنند و انکار میورزند؟ و در نهایت جز پروردگار یگانه خدایان دیگری را پرستش می‌کنند؟

یکی از راه های دعوت مردم به الله تعالی، توجّه دادن آنان به نعمت‌های الهی است. یادآوری ناأمنی های پیرامون انسان، امنیّت را در نزد او ارزشمند امنیّت، زمینه و بستر عبادت است؛ ولی گروهی قدر آن را نمی دانند و به سوی کفر می روند.

شأن نزول آیۀ ٦٧:

۸۲۳- جویبر از ضحاک از ابن عباس(رض) روایت کرده است: [اهل مکه] گفتند: ای محمد! هیچ چیز مانع مسلمان شدن ما نمیشود به جز اینکه میترسیم مردم ما را بربایند و به سرعت نابود کنند چون مشرکان عرب تعدادشان از ما به مراتب بیشتر است به محض اینکه آگاه شوند ما دین تو را پذیرفته‌ایم ما را میربایند، همۀ ما ناشتایی یک نفر آنها هستم. پس خدای عزوجل «**أَوَلَمْ يرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَماً آمِناً**» را نازل کرد.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ﴿۶۸﴾

و کیست ظالم‌تر از کسی که بر الله دروغ ببندد یا چون حق نزد او آید آنرا تکذیب کند؟ آیا در جهنم جایگاهی برای کافران نیست؟ (۶۸)

«الْحَقِّ»: دین حق اسلام. قرآن که کتاب راستین است.

وحی را باید بدون کم و زیاد پذیرفت. اضافه کردن هر چیزی به دین، افترا و بدترین ظلم است. واقعیت امر اینست کسیکه دین حق و رسالت محمدی را تکذیب کند هیچ‌کس ظالم تر از آن نمی باشد. یقیناً برای کسی که به حق تعالی کافر شود، پیامبرش را تکذیب نماید و با دین و دوستانش بستیزد، منزل و جایگاهی در آتش دوزخ مقرّر داشته شده است.

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴿۶۹﴾

و کسانی که برای [به دست آوردن خشنودی] ما [با جان و مال] کوشیدند، بی تردید آنان را به راه های خود [راه رشد، سعادت، کمال، کرامت، بهشت و مقام قرب] راهنمایی می کنیم؛ و یقیناً خدا با نیکوکاران است.(۶۹)

«**جَاهَدُوا فِينَا**»: در راه ما جهاد کردند هدف از آن هر گونه جهاد و تلاشی است که در راه الله متعال و برای رضایت او و به منظور خدمت به دین مقدس

اسلام انجام پذیرد. «**لَنَهْدِيَنَّهُمْ**»: قطعاً ایشان را هدایت میدهیم و رهنمود میگردانیم و به خیر و حق می رسانیم. «**سُبُلَنَا**»: راه های منتهی به خودمان. راه‌های حرکت و سیر به‌سوی الله و وصول به رضایت‌الله. مراد افزایش هدایت و توفیق در خیرات و حسنات است (سوره های: محمّد / ۱۷، مریم / ۷۶).

«**وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴿٦٩﴾**» (و هر آئینه خدا با نیکوکاران است، یعنی حمایت و نصرت خدای تعالی با نیکوکاران می باشد. («ترجمه معانی قرآن» تألیف»

بلی! الله سبحان و تعالی با آن بندگانی است که به درجۀ احسان رسیده باشند؛ یعنی ایشان را حفظ میکند، مورد تأیید وعنایتش قرار میدهد، به دوستی بر میگزیند واین همراهی بخصوص ای است که برای اولیای ابرارش میسّر است.

مفسر تفسیر کابلی در تفسیر آیه مبارکه می نویسد: کسانیکه در راه الله متعال محنت و زحمت میکشند و به مجاهدات متنوعه سرگرم و مصروف می باشند الله تعالی به آنها نور بصیرت خاصی عطا میفرماید و راهای قرب و رضای خود و یا جنت را می فهماند پس هر قدر که در ریاضیات و مجاهدات ترقی میکنند همانقدر درجه معرفت و انکشاف آنها بلند شده میرود و سخنانی را میفهمند که دیگران آنرا احساس نتوانند کرد.

در حدیث شریف آمده است: «من عمل بما علم، ورثه الله علم ما لم یعلم». «هر کس به آنچه که میداند عمل کند، خداوند متعال علم آنچه را که نمیداند به وی می بخشاید».

ابوسلیمان دارانی یا ابو سلیمان دمشقی یکی از مشایخ بزرگ عرفان در اواخر سده دوم و اوایل سده سوم هجری مینویسد: «مراد از جهاد در آیه کریمه، فقط جنگیدن با کفار نیست بلکه یاری دادن دین الله متعال، مبارزه با باطل

اندیشان، سرکوب ستمگران و در رأس همه، امر به معروف و نهی از منکر و مجاهده با نفس در طاعت حق تعالی است».

برای رسیدن به هدایت مخصوص الهی، تلاش لازم است و باید گام اوّل را خود انسان بردارد.

در بسیاری اوقات، یک گام و یک لحظه تلاش خالصانه، هدایت و نجات ابدی را به دنبال دارد. آنچه به تلاش‌ها ارزش می دهد، خلوص نیت است. به یاد داشته باشید: راه‌های وصول به قرب الهی، محدودیّتی ندارد. وما باید به وعده‌های الله متعال اطمینان داشته باشیم. همراه بودن خدای بزرگ با بنده‌ای ضعیف، یعنی رسیدن انسان به همه چیز خداوند، هم راه قرب را به مانشان میدهد و هم تا رسیدن به مقصد، دست ما را می‌گیرد.

و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورۀ روم

جزء ۲۱

سورۀ روم در مکه نازل شده ودارای شصت آیه وشش رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره به‌سبب افتتاح با بیان شکست رومیان بدست فارسیان و سپس خبر دادن از پیروزی آنان بعد از گذشت چند سال، «روم» نامیده شد.طوریکه خداوند متعال میفرماید: «**الم﴿۱﴾ غُلِبَتِ الرُّومُ﴿۲﴾ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ﴿۳﴾**»

و آن هم بعضی از معجزات قرآن می باشد. البته این یکی از معجزات قرآن کریم است که از وقوع رخداد های غیبی آینده‌ای خبر می دهد که به واقعیت می پیوندند.

روم:

روم نام اقوامی از انسانهاست که در ساحل مدیترانه در غرب آسیا زندگی میکنند، در آن ایام این اقوام امپراطوری بزرگ و وسیعی راتشکیل داده بودند، به طوری که دامنه آن تا حدود شامات (سوریه، فلسطین، اردن، لبنان...) توسعه یافته بود.

ارتباط سورۀ روم با سورۀ قبلی:

در پایان سورۀ عنکبوت، الله تعالی از اشخاصی که در راه او جهاد نموده اند تقدیر نموده و به اجمال و اختصار از آن بحث بعمل آورده بود و اینک در آغاز سورۀ روم به تفصیلش می پردازد. هر دو سوره با حروف مقطع «الم» شروع می شوند.

سوره ی روم به اثبات و خبر از پیروزی رومیان بر فارس در جنگ در مدت ۳ تا ۹ سال و دلایل یکتایی و قدرت الهی در هستی، اندیشیدن در آفرینش آسمانها و زمین، پند گیری از فرجام بی باوران و منکران عصر های گوناگون می پردازد؛ و این که: مشرکان ناتوانند و برای روز قیامت نه سودی کسب کرده اند و نه می توانند ضرری از خود دفع نمایند. سپس راه نیکان و بدان را با هم می سنجند و فایده ی ایمان و زیان شرک و کفر روشن تر می گردد.

تعداد آیات، کلمات و حروف سورۀ روم:

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم که سورۀ روم دارای شصت آیه بوده و تعداد کلمات آن به هشتصدونوزده کلمه میرسد، وتعداد حروف سورۀ روم به هزاروپانصدوسی وچهار حرف میرسد.

(ملاحظه: اقوال در شمارش تعداد کلمات و حروف سوره های قرآن در طریق حساب و نوع قرائت متفاوت اند. تفاصیل آنرا میتوان در سوره فاطر مطالعه فرماید.)

همچنان سوره روم با حروف مقطعه آغاز شده و از سور مثانی می باشد مثانی سوره هایی هستند که بعد از سور مئین قرار گرفته اند و زیر صد آیه دارند مانند اینکه سور مئین مبادی باشند و توالی آن مثانی آن فرض شده اند سوره های مثانی عبارتند از: احزاب و حجّ و قصص و نمل و نور و انفال و مریم و عنکبوت و روم و یس و فرقان و حجر و رعد و سبأ و فاطر و إبراهیم و ص و محمد و لقمان و زمر. (التمهید فی علوم القرآن، ج۱، ص ۳۱۳).

محتوای و موضوعات سورۀ روم:

ـ سوره‌ی روم در مکه معظمه نازل شده است و همان اهدافی را دارا می باشد که سایر سوره های مکی آن را دنبال میکنند؛ یعنی مسائل عقیده‌ی اسلامی را

به طور کلی و در دایره‌ای وسیع یعنی ایمان به توحید و نبوت و معاد و پاداش را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد.

ـ سوره با پیشگویی در رابطه با حوادثی بسیار مهم آغاز شده است.که قرآن عظیم الشأن قبل از وقوع این حوادث از آن خبر داده است. این خبر عبارت است از پیروزی روم بر فارس در جنگی که به زودی در بین آن دو در میگیرد. وطوریکه قرآن کریم خبرداده بود، همانطور اتفاق افتاد و بدین‌ترتیب پیشگویی تحقق یافت.

این خبر از جملۀ ظاهرترین و روشن ترین دلیل برصدق محمد صلّی اللّه علیه وسلّم است و دلیل است بر این که وحی نازل شده بر او صادق است، و از بزرگترین معجزات قرآن به شمار می‌آید.

ـ در سورۀ روم مبحث مقابله بین حزب رحمان و حزب شیطان به بحث گرفته شده است، طوریکه این مبارزه از قدیم الایام وجود داشت و در طول زمان ادامه داشته است، ومادامی که حق و باطل و خیر و شر موجود است این مقابله و مبارزه برقرار است، ومادام که شیطان یاران وهواداران خود را برای خاموش کردن نور الهی و ستیز با پیامبران بسیج می‌کند، این ستیز برقرار است.

آیات، دلایل و شواهد را بر پیروزی حق بر باطل ارائه داده، پیروزی و غلبه‌ای که در قرون و زمان های متفاوت تحقق یافته است. و این سنت خداوند متعال می باشد و سنت خدای متعال را تبدیلی نیست.

ـ سورۀ روم همچنان به بحث در باره روز قیامت وحوادث روز رستاخیز و سرنوشت شوم اهل کفر و گمراهی در آن روز پرداخته است. که در آن روز مؤمنان در باغ ها مسرورند و مجرمان و تبهکاران در عذاب درگیرند، که سرنوشت نهایی نیکان وتبهکاران چنین است. وسرانجام نیک ازآن نیکوکاران و تبهکاران نیز به آن سر انجام شوم محتوم گرفتار می‌آیند.

ـ سورۀ روم به منظور اقامه‌ی دلیل بر عظمت خدای یگانه و پایدار، بعضی از شواهد موجود در جهان هستی و دلایل غیبی که گویای قدرت و یگانگی خدا بوده وگردنکشان در مقابلش سرافکنده و بزرگان در پیشگاهش به سجده می روند، ارائه داده است. و برای جدا کردن و متمایز ساختن حزب رحمان از حزب بت پرستان مثال های درخشان آورده است.

ـ سورۀ روم با بحث درباره‌ی کفار قریش خاتمه یافته است، قریشی که آیات و برحذر داشتن برای آنان سودی نداشت و هر اندازه دلایل درخشان و قطعی دیدند، پند و عبرت نگرفتند؛ چون بسان مردگان نه شنیدند ونه می دیدند.

تمام این مباحث به خاطر تسلی خاطر پیامبران در قبال آزار مشرکین و پیشه کردن صبر و شکیبایی به منظور رسیدن به پیروزی آمده است. (تفسیر صفوۀ التفاسیر).

ترجمه و تفسیر سورهٔ «روم»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایندهٔ ومهربان

الم﴿۱﴾

این کلمه «الف، لام، میم» خوانده می‌شود. (اشاره به أسماء یا اسرار کتاب الهی است).(۱)

این سوره با حروف مقطعهٔ «الف و لام و میم» آغاز گردیده است. درمورد تفسیر حروف مقطّعه شیخ سید قطب درتفسیر خویش «فی ظلال القرآن» مینویسد که: ارجح اقوال این است که الله تعالی مردمان را توجّه میدهد به این که این قرآن - از جمله این سوره آن - از همچون حروفی فراهم آمده است، حروفی که عرب ها آنها را می‌شناسند، و با وجود این، قرآن معجزه‌ای برای ایشان است، و آنان نمی توانند به سان قرآن را بسازند، در حالیکه این حروف در دسترس آنان است و زبان ایشان از آنها ساخته و پرداخته گردیده است.

شأن نزول آیات ۱ – ۵:

۸۲۴- ترمذی از ابو سعید (روایت کرده است: همزمان با روز بدر روم بر فارس غلبه حاصل کرد و آن پیروزی مسلمانان را خوش و خوشحال ساخت. پس«**الم﴿۱﴾ غُلِبَتِ الرُّومُ﴿۲﴾ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُم مِّن بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ﴿۳﴾ فِي بِضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِن بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ﴿٤﴾ بِنَصْرِ اللَّهِ**» نازل شد.

۸۲۵- ابن جریر از ابن مسعود به همین معنی روایت کرده است (طبری ۲۷۸۷۶ در این اسناد میان شعبی و ابن عباس ارسال است.).

۸۲۶- ابن ابوحاتم از ابن شهاب روایت میکند: در مکه قبل از هجرت رسول الله، مشرکان با مسلمانان بحث میکردند و میگفتند: رومی ها یقین دارند که اهل کتاب اند، مجوس بر آنها پیروز شد، شما گمان میکنید با کتابی که به پیغمبرتان نازل شده است، بر ما پیروز میشوید. پس همانگونه که مجوس روم را که اهل کتاب اند مغلوب ساخت، ما هم شما را شکست می دهیم. آنگاه خدای عزوجل «**الم﴿۱﴾ غُلِبَتِ الرُّومُ**» را نازل کرد.

خوانندگان گرامی!

درآیات متبرکه(۱الی۷) موضوع خبردادن ازغیب مورد بحث قرارگرفته است.

غُلِبَتِ الرُّومُ﴿۲﴾

رومی‌ها مغلوب شدند (شکست خوردند).(۲)

«**الرُّومُ**»: ملّت روم اساساً به دیانت مسیحی بودند و پادشاه شان در عصر نبوّت پیامبر بزرگوار اسلام محمّد صلی الله علیه وسلّم، هر قل نام داشت. در ضمن باید گفت که: حکومت بیزانس، نام حکومتی بود که در زمان خویش بر مناطق و سیعی از سرزمین های اروپا، آسیا و أفریقا و قسمتی از ایتالیا مسلّط بود، این امپراطوری با امپراطوری فارس در وخت خود قدرت های بزرگی را در جهان تشکیل میداد.

ابن کثیر در تفسیر خویش می نویسد که: «رومیان از نسل روم فرزند عیص فرزند اسحاق فرزند ابراهیم علیه السلام اند و بر دین نصرانیت بوده‌اند».

مفسران می نویسند که: «فارسیان که آتش پرست (مجوسی) بودند بر رومیان که اهـل کتاب بودند، پیروز شدند و این واقعه البته چند سال قبل از هجرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به مدینۀ منوره به وقوع پیوست. بعد از پیروزی فارسان به رومیان، مشرکین طعنه آور به یاران پیامبر صلّی اللّه علیه و

سلّم می گفتند: شما و اهل روم دارای کتاب می باشید و ما ناخوانده کتاب هستیم، برادران ما در فارس بر برادران شما یعنی رومیان پیروز شده‌اند. و ما بر شما غالب می آییم. بدین ترتیب، این پیروزی را به رُخ مسلمانان می‌کشیدند اما مسلمانان دوست داشتند که رومیان بر فارسیان پیروز شوند چراکه آنان اهل کتاب آسمانی انجیل بودند.

در این مورد ابوبکر«صدیق» فرموده است: خدا چشم شما را روشن نفرماید! آنگاه آیه‌ی «**وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ» فِي بِضْعِ سِنِينَ** نازل شد.

حضرت ابوبکر صدیق این خوشحالی وخرسندی مشرکین مکه را در پیروزی فارس ها با رسول الله صلی الله علیه وسلم درمیان گذاشت. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بدان که رومیان به زودی بر فارسیان پیروز می شوند».

آنگاه او این خبر را به مشرکان داد. مشرکان به او گفتند: میان ما وخود میعادی بگذار پس اگرسخن ما در مورد پیروزی فارسیان مسلم شد، این... و این... تعداد شتر به ما بدهید و اگر سخن شما راست برآمد و رومیان پیروز شدند، این.. واین... تعداد شتر به شما می‌دهیم. چنین بود که با ابوبکر صدیق، شرط بندی کردند و ابوبکر صدیق میعاد پنج سال را میان خود و آنان شرط قرار داد. سپس به دستور رسول اکرم صلی الله علیه وسلم این میعاد را تا نه سال افزایش داد و با گذشت این مدت بود که رومیان در این نوبت بر فارسیان پیروز شدند.

شیخ امام نسفی مفسر مشهور جهان اسلام میفرماید: «به قول قتاده، شرط بندی ابوبکر صدیق با مشرکان قبل از تحریم قمار بود ولی مذهب امام ابو حنیفه و امام محمد رحمه الله علیهما، این است که عقدهای فاسد ـ مانند عقد ربا و غیر آن ـ در دار حرب میان مسلمانان و کفار جایز است. ایشان به همین داستان بر صحت چنین عقدهایی استدلال کرده‌اند». (تفسیر انوار القرآن).

فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ﴿٣﴾

در نزدیک ترین سرزمین [خود به حجاز که نواحی شام است]، و آنان پس از شکستشان به زودی پیروز خواهند شد.(۳)

ابو سعود گفته است: این آیات از جمله آیات درخشانی می‌باشند که بر صدق نبوت رسول الله صلّی اللّه علیه وسلّم واین که قرآن از جانب خدای عز وجلّ آمده است، گواه است؛ زیرا ازغیبی خبر داده است که جز دانا وباخبر به غیب أحدی از آن آگاه نیست، و جریان مطابق خبر اتفاق افتاد.(ابو سعود ۱۷۶/۴).

امام بیضاوی در این مورد میفرماید: این آیه از جمله دلایل صِدق نبوت پیامبر صلّی اللّه علیه وسلّم است؛چون ازغیب خبرداده‌است.(تفسیر بیضاوی ۱۰۳/۲).

شأن نزول:

مطالعه گننده گرامی!

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم: آیات ابتدایی سوره‌ی روم به پیروزی رومیان بر ایران اشاره دارد. در این مورد علامه عبدالرحمن سعدی در تفسیر خود مینویسد: «فارس و روم در آن زمان قدرتمندترین دولت های روی زمین بودند و چون رقیب یکدیگر بودند و جنگ هایی میان آنها در میگرفت.

فارسی ها مشرک و آتش پرست و رومی ها اهل کتاب بودند و به تورات و انجیل نسبت داده می شدند، و آنها از فارس ها به مسلمانان نزدیکتر بودند.

بنابر این مسلمانان دوست داشتند که آنها بر فارس ها پیروز شوند، و مشرکین از آن جا که در شرک با فارس ها اشتراک داشتند دوست داشتند فارس ها رومیان را شکست دهند و بر آنها پیروز شوند. پس فارس ها بر رومی ها پیروز گردیدند اما همه ی سلطنت آنان را نتوانستند تصرف کنند، بلکه آن بخش از سرزمین آنها را تصرف کردند که به سرزمین فارس ها نزدیک تر بود. بنابراین مشرکین مکه خوشحال شدند و مسلمانان غمگین گشتند. پس الله متعال به آنها

خبر داد و آنان را وعده داد که به زودی رومیان فارس ها را شکست خواهند داد و بر آنان پیروز خواهند شد».

امام سیوطی رحمه الله در کتاب «اسباب النزول» می آورد: «ابن ابوحاتم از ابن شهاب روایت میکند: درمکه قبل از هجرت رسول الله مشرکان با مسلمانان بحث میکردند و میگفتند: رومی ها یقین دارند که اهل کتابند، مجوس برآنها پیروز شد، شما گمان میکنید با کتابی که بر پیغمبرتان نازل شده است بر ما پیروز می شوید. پس همانگونه که مجوس روم را که اهل کتابند مغلوب ساخت، ما هم شما را شکست می‌دهیم. آنگاه خدای عزوجل آیات زیر را نازل فرمود:

«**الم﴿۱﴾ غُلِبَتِ الرُّومُ﴿۲﴾ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ﴿۳﴾ فِي بِضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ﴿٤﴾ بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴿۵﴾ وَعْدَ اللَّهِ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴿٦﴾**» (روم ۱-۶). یعنی: «رومیان شکست خوردند. در نزدیکترین سرزمین. وآنان پس از شکستشان پیروز خواهند شد. در عرض چند سال. پیش از این و پس از این، حکم از آن خداست و آن روز مؤمنان به یاری خدا شادمان شوند. به نصرت و یاری خداوند. این وعده‌ای است که خدا کرده؛ و خداوند هرگز از وعده‌اش تخلّف نمی کند؛ ولی بیشتر مردم نمی دانند».

فِي بِضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ﴿۴﴾

در چند سال (آینده). فرجام کار و فرمان، پیش از این و پس از این از الله أست، و آن روز مؤمنان خوشحال می شوند.(۴)

«**بِضْع**»: به عددی گفته می شود که در ما بین سه و نه باشد.

این پیروزی و تسلّط، عنقریب در ظرف سال های اندکی بین ده سال تا سه سال، به وقوع می پیوندد. امّا تدبیر همه امور، پیش از پیروزی فارس بر روم و بعد از پیروزی روم بر فارس، خصوص الله تعالی است.

در سال هفتم لشکریان دو سپاه یکبار دیگر وارد میدان جنگ شدند، اینبار رومیان بر فارس ها در جنگ غالب شدند، مسلمانان از این پیروزی بی نهایت مسرور شدند.

چه زیبا است که الله تعالی میفرماید: «**لِلّٰهِ اَلْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ**» (۴: روم) فرمان اول و آخر، قبل از غلبه و بعد از غلبه از آن الله تعالی می باشد. پس تمام اینها به امر و اراده‌ی او اتفاق می افتد. و هیچ جزئی از آن دو بدون قضای او تحقق‌پذیر نیست.

مفسر تفسیر انوار القرآن، عبدالرؤف مخلص هروی، مینویسد: این آیات در زمانی نازل شد که شاه فارس (شاپور) بر سرزمین شام، سرزمین جزیره و دور دست ترین نقاط سرزمین روم غالب شده بود به طوریکه هرقل امپراطور روم مجبور شد تا به قسطنطنیه پناه ببردو او مدتی طولانی در آن قلعه در محاصره شاپور قرارداشت. اما هفت سال بعد از نزول سورۀ روم، یعنی دقیقاً در سال (۶۲۷م) بود که سپاه روم برسپاه فارس در محلی به نام «نینوا» که بر سر رودخانه دجله واقع شده است پیروز شد، فارسیان شکست سختی خوردند و پیشگویی قرآن کریم به تَحَقُّقْ پیوست.

ابن جوزی گفته است: یعنی پیروزی و شکست به فرمان و قضای خدا تَحَقُّقْ پذیر است همچنان ابن کثیر می نویسد که: این پیروزی مصادف بود به روز غزوه بدر، طوریکه ابن عباس(رض) گفته است: روز بدر روز شکست بت پرستان و آتش پرستان بود.

بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴿۵﴾

به سبب نصرت و یاری الله (رومی ها را بر فارس). هر کس را که بخواهد نصرت می دهد و او غالبِ مهربان است.(۵)

یکی از نشانه‌های اعجاز قرآن، پیشگویی‌های صادقانه و محقّق آن است.

«**غُلِبَتِ – سَيَغْلِبُونَ**» است، با یک شکست، نباید مأیوس شویم، باید درهردو حالت چه در پیروزی ها وچه در شکست ها، محوریّت توحید را نباید فراموش کنیم. هم پیروزی را از او بدانیم و هم ساز و برگ نظامی را.

دلیل نصرت الهی، عزّت و رحمت اوست:

در این هیچ جای شکی نیست که الله تعالی هر که از بندگانش را که بخواهد پیروزی می بخشد وهرکه رابخواهد به حالش رها میسازد. اوذات باعزّتی است که بااعمال غلبه قهر میکند وبا حکمش امور رامقدّر ساخته است. بر مخلوقات طالب رحمت مهربان است و رحمت وی همه چیزها را فرا گرفته است.

واقعاً! وعدۀ الهی به وقوع پیوست، اهل روم بعد از چند سال بر فارس پیروزی یافتند و بندگان مؤمن حق تعالی به این امر شادمان شدند.

همچنان باید گفت که: دنیا ظاهر و باطنی دارد، ظاهر آن همان آرایش‌ها و پیرایش‌هایی است که جهال دنیا پرست آن را می‌دانند و بدان دلبسته‌اند و باطن‌آن این است که زندگی دنیا پل و گذرگاهی به سوی حقیقت است و زندگی حقیقی‌و کامل در آخرت می باشد پس نباید فراموش کنیم که در دنیا از طاعت و عمل صالح برای آخرت خویش توشه گرفت.

وَعْدَ اللَّهِ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴿۶﴾

این وعده الله ست که خدا هرگز خلاف وعده نکند، و لیکن اکثر مردم (از این حقیقت) آگاه نیستند.(۶)

باید گفت که: سرچشمه تخلّف ازوعده‌ها، یا عجز است یا جهل و یا پشیمانی، که خداوند از آنها منزّه است. درضمن باید گفت که: خلاف ورزیدن از وعدهٔ بد ازجمله عمل بد محسوب میشود ولی مخالفت با وعید، نوعی رحمت است. اکثریّت همیشه ملاک نیست؛ دانش، ایمان و تعهّد مهم است.

حق تعالی بندگان مؤمنش را طور مؤکّد به پیروزی رومیان نصرانی اهل کتاب بر اهل فارس بت پرست وعده داد، امّا بیشتر کافران قریش نمی دانند که وعدهٔ خداوند متعال به بندگانش حقّ است.

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴿۷﴾

فقط ظاهری از زندگانی دنیا را می دانند و ایشان از آخرت غافلند.(۷)

هدف اساسی از جمله «**ظَاهِراً مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيا**»: در آیه مبارکه این است که شناخت آنان درباره جهان بی نهایت سطحی و اندک است و برداشت ایشان اززندگی، مجموعه‌ای از خور و خواب و سرگرمی ها و لذّات زودگذر است.

خوانندگان گرامی!

کوتاه بینی، سطحی نگری وتوجّه نکردن به ماورای مادّیات، ملاک انحراف ونوعی از جهل که در برخی از انسانها وجود دارد. در این هیچ جای شکی نیست که: انسان باید متعمق. و باریک بین باشد، نه ظاهر بین و غافل.

دنیا بد نیست، ولی باید متوجه باشیم که غفلت از آخرت بی نهایت بد وگناه است. بنابر همین منطق است که: علم به ظواهرِ دنیای مادّی بدون توجّه به آخرت، مورد انتقاد سخت شرع مقدس اسلام قرار گرفته است.

در این هیچ جای شکی نیست که: دنیا ظاهر و باطنی دارد و آخرت، باطن دنیاست. و چیزی واضح است که: توجّه پیش ازحد به ظواهر دنیا، سبب غفلت انسان ها از آخرت می گردد.

لطیفه:

زمخشری در تفسیر خویش در مورد جمله «**يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ اَلْحَيَاٰةِ اَلدُّنْيَا﴿٧﴾**» مینویسد: از فحوای آیۀ مبارکه فهمیده میشود که: دنیا دارای ظاهر وباطنی می‌باشد. ظاهر آن است که ابلهان (احمقان) به آن آشنا هستند از قبیل بهره‌گیری ازخوبی ها و لذائذ آن. و باطن و حقیقتش گذرگاهی است برای آخرت، در دنیا برای آخرت توشه می‌گیرند و در این راستا به طاعت و اعمال نیکو می پردازند. (تفسیر -کشاف ۳۶۸/۳.).

خوانندگان گرامی!

در آیات (۸ الی ۱۶) در مورد واداشتن به تفکرو اندیشیدن، اثبات زنده شدن در جهان آخرت و بازگشت به سوی الله، بحث بعمل آمده است.

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ﴿٨﴾

آیا آنها در دل خود فکر نکردند که الله آسمانها و زمین و آنچه را میان آن دو است، جز به حق و برای زمان معینی نیافریده، ولی بسیاری از مردم (رستاخیز و) لقای پروردگارشان را منکرند.(۸)

«**أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ؟**»: آیا با خود نمی‌اندیشند؟ آیا درباره خودفکر نمی کنند تا دریابند که چه کرده‌اند و چه می‌کنند و سرنوشت ایشان به کجا می انجامد؟

در بارۀ جملۀ «**فِي أَنفُسِهِمْ**»: در آیۀ مبارکه برخی از مفسران میفرمایند که آنان حتی در باره اسرار وجود و خلقت انسانی خویش که بمثابه عالم صغیر میباشد حتی فکر نمی کنند.

امام قرطبی میفرماید که: این بیان به فناپذیری و ناپایداری اشاره می کند. و نشان میدهد که هر مخلوقی اجلی معین دارد. و نشان می دهد که نیکوکار به پاداش نایل می‌آید و بدکار مجازات می بیند. (تفسیر امام قرطبی ۹/۱۴.)

باید گفت که: تفکّر، داروی بسیاری از امراض واز جمله دوای غفلت است. نتیجه‌ی فکر سالم، ایمان به حقّانیّت و هدف داری هستی و آخرت است و نتیجه‌ی بی فکری، کفر و انکار روز جز است.

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴿۹﴾

آیا در زمین سیر و سفر نکرده‌اند که بنگرند چگونه بوده است سرانجام کسانی که پیش از آنان بودند آنان از ایشان نیرومندتر بودند و زمین را بهتر کاویدند و زیر و رو کردند و آن را بیشتر از آنچه (ایشان) آباد کرده‌اند، آباد نمودند. و پیغمبرانشان با معجزه‌ها به سوی آنان آمدند، پس الله بر آن نبود که بر آنان ظلم کند، بلکه آنها خود در حق خویش ظلم میکردند.(۹)

امام بیضاوی رحمه الله علیه میفرماید که: در آیه مبارکه سرزنش مردم مکه درک میشود که به دنیا مغرور گشته و به آن افتخار میکردند، درحالیکه ضعیف‌ترین وضع را داشتند؛ زیرا محور قدرت بر وسعت و فراخی سرزمین و تسلط بر مردم و تصرف وحکمرانی و آبادانی و عمران سرزمین ها می باشد، در حالی که آنها ضعیف و درمانده بودند و در دریای بی‌آب و علف که هیچ اهمیتی نداشت، سکونت داشتند. (تفسیر بیضاوی ۱۰۳/۲)

«**وَ جٰاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنٰاتِ**»: پیامبران الهی دلایل قاطع و براهین روشنی را که به الوهیت خداوند متعال دلالت داشت با خود آوردند، اما آنان ارمغان پیامبران را رد کرده به تکذیب شان پرداختند و به ایشان مقابله کردند. خداوند آنان را هلاک نمود و در هم کوبید.

«**فَمٰا كٰانَ اَللّٰهُ لِيَظْلِمَهُمْ**»: امّا حق تعالی با این کار بر آنان ستم نکرد؛ زیرا مستحقّ عذاب بودند و خود با کفر و تکذیب بر نفس های خویش ستم روا داشتند. و در نتیجه مستحق هلاک و نابودی شدند.

مطالعۀ تأریخ بشری، سیر و سفر و استفاده از تجارب دیگران، از راه‌های شناخت، بسیاری از مواردی است که انسان از عمل به آنها منع شده است، آگاهی از تاریخ و فلسفۀ آن و آشنایی با سرنوشت اقوام پیشین، انسان را از ظاهر بینی نجات می دهد. قبل از اسلام، تمدّن و قدرت های بزرگی پدیدار شده و نابود شده‌اند. اگر الله تعالی غضب کند، هیچ قومی با هیچ قدرتی،تاب مقاومت به آنراندارد. توجّه به هلاکت و نابودی قدرت های بزرگ، عامل باز دارنده‌ی غرور است. خداوند متعال ذاتی عادل و مهربان است؛ عامل اصلی هلاکت اقوام پیشین، خود آنان هستند.

عامل اصلی هلاکت آنان سرپیچی و بغاوت این اقوام از دساتیر کتاب الله وسنت رسول الله صلی الله علیه وسلّم، هستند. بغاوت گران به خود ظلم نموده و متوجه خویش در واقعیت عذاب دردناکی در دنیا وآخرت مواجه میسازند.

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ﴿١٠﴾

سپس سرانجام کسانی که بد عملی کرده بودند، بدتر شد چرا که آیات الهی را انکار و به آنها استهزاء می کردند.(۱۰)

باید گفت که: تکذیب کنندگان و مسخره کنندگان، هیچ فایده ای از کارشان جز عذاب سوء ندارند. در ضمن باید یاد آور شد که سقوط انسان دارای مراحلی است: در مر حله اول مطابق فحوای آیۀ مبارکه: گناه است به «**أَساؤُا السُّوای**» تعبیر گردیده است.سپس تکذیب، «**كَذَّبُوا**» و سپس عملی تمسخر و استهزا. «**يَسْتَهْزِؤُنَ**» آمده است.

با قوت باید گفت که: بغاوت و فساد در روی زمین، بدترین باز گشت و زشت‌ترین سر انجامی است برای یک انسان؛ زیرا آنان به الله متعال کفر ورزیده پیامبر و آیات الهی را به مسخره گرفتند و در نتیجه مستحقّ عذاب شدند.

اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴿۱۱﴾

خدا مخلوقات را می آفریند، سپس آنان را [بعد از مرگشان] باز می گرداند، آن گاه به سوی او باز گردانده می شوید.(۱۱)

تنها و تنها پروردگار با عظمت همه مخلوقات را پدید آورده و هیچ قدرت دیگر در خلقت وآفرینش با او شرکت نداشته است. اوست که همگان را بعد از نابودی به حیات نخستین باز میگرداند وسپس همه مردم در روز قیامت برای محاسبه و جزای اعمال به پیشگاه او بر میگردند.که در نتیجه نیکوکاران را در قبال نیکوکاریشان وبدکاران را در برابر بدکاریشان جزایی مناسب میدهد.

نباید فرموش کرد که: بازگشت همه ما به سوی پروردگار با عظمت و حضور در قیامت، اجباری است. به یاغی گیری و به سرمستی امروز ظالمین و جنایتکاران نه بینید، مطمین باشید که روزغم انگیزی و دشواری را در پیش رو خویش خواهد داشت ان شا الله.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ﴿۱۲﴾

آن روز که قیامت برپا میشود مجرمان درناامیدی وغم و اندوه فرو میروند.(۱۲)

در روز قیامت زمانیکه محکمه عدل الهی برپا می شود، ودوسیه اعمال باز میگردد. مطمین باشید که: کافران از نجات مأیوس میشوند در آن روز تبهکاران ساکت میمانند ودلیل و بهانه‌ی آنها قطع میشود و زبانشان بند می‌آید وبه هلاکت خویش یقین واعتراف پیدا می‌کنند. در آن وقت دیگر هیچ دلیل و عذر شان پذیر فته نمی شود.

ابن عباس(رض) در تفسیر جمله: «**يبْلِسُ اَلْمُجْرِمُونَ**» آیۀ مبارکه میفرماید: یعنی مجرمان نا امید میشوند. و مجاهد میفرماید: یعنی مجرمان مفتضح و رسوا

میشوند. امام قرطبی میگوید: «**أبلس الرجل**» یعنی ساکت شد و بهانه‌ای برایش نماند. (تفسیر قرطبی ۱۰/۱۴).

وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ﴿۱۳﴾

و برای آنان از شریکانشان هیچ شفاعت کننده ای نیست و نسبت به معبودهائی که آنها را شریک خدا قرار داده بودند کافر می شوند.(۱۳)

یعنی در آن روز خدایان باطل کافران که در دنیا به عبادت آنها پرداختند و آنها را شریک حق تعالی دانستند شفیع و عذر خواه آنان نمی شوند یعنی شفیعی ندارند که برایشان شفاعت کند. یعنی به سرنوشت مبتلا می شوند که: آنها از شرکاتبری کرده و شرکا نیز از آنان تبری می‌کنند.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ﴿۱۴﴾

و روزی که قیامت برپا شود آن روز [همه] از هم جدا می شوند.(۱۴)

در روز قیامت، پاکان از ناپاکان جدا می‌شوند.

مراد از «**يَتَفَرَّقُونَ**» جدا شدن صف مؤمنان از صف کافران است که دست‌های به بهشت و گروهی به دوزخ میروند و هر یک سرنوشت ابدی خود را می‌آغازد.

با در نظر داشت اینکه قیامت از یک سو «**يَوْمَ الْجَمْعِ**» (شوری، ۷.) یعنی روز گردهمایی است ولی از سوی دیگر «**يَوْمُ الْفَصْلِ**» (صافات، ۲۱.) روز جدایی هم بشمار می رود.

در روز قیامت، مسلمانان باور مند و کافران تکذیبگر از هم جدا می شوند. روز قیامت روز پایان پیوند ها و دوستی های غیر الهی است.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ﴿۱۵﴾

اما کسانی که ایمان آورده و کارهای نیکه انجام داده اند، آنان را در بوستان [سرسبز و خرم] مسرور وشادمان می گردند.(۱۵)

«**رَوْضَةٍ**»: به باغی اطلاق می شود که: آب و درخت فراوان داشته باشد.
«**يُحْبَرُونَ**»: از «حبر»، به معنای حالت سروری است که آثار آن در چهره انسان ظاهر میگردد.ابن کثیر میفرماید: «حبره: معنایی عام دارد که شامل هر نوع فرحت و بهجت می شود».
از فحوای آیۀ مبارکه در میبابیم که: یگانه راه کامیابی و راه ورود به بهشت، همانا ایمان و عمل صالح است.
بناءً کسانی که با ایمان به الله متعال و از پیامبر صلی الله علیه وسلم اطاعت و پیروی کردند و اعمال پسندیده‌ای را انجام داده‌اند، به سوی باغ های پُر از نعمت و آسایشی باز میگردند و با برخورداری از نعمت ها در آنجا مورد اکرام و مهمان نوازی قرار گرفته در شادمانی به سر می برند.

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ﴿١٦﴾

و اما کسانی که کفر ورزیده و آیات ما ولقای آخرت را تکذیب کرده اند، پس این گروه در عذاب احضار خواهند شد.(۱۶)
سر نوشت کسانی که؛ به آیات الهی و به روز قیامت کفر ورزیده اند وآنرا مورد تکذیب قرار داده اند، و زنده شدن پس از مرگ و بهشت و دوزخ را انکار نموده اند، آنان در عذاب دوزخ برای همیشه ماندگار مقیم خواهند بود؛ نه از آن بیرون می شوند و نه عذاب شان تخفیف خواهد یافت.
باید گفت که: تکذیب آیات و قیامت، از کفر وعناد انسان ها سرچشمه میگیرد. سرنوشت انسان، در گرو عملکرد خود اومی باشد.
بصورت کل خدمت مطالعه کنندگان گرامی باید بعرض برسانیم: که با استناد آیات قرآنی و احادیثی نبوی مردم در قیامت به دو دسته تقسیم میشوند: الف:

مؤمنان راستکردار، از نعمت های گوناگون الهی برخودار میشوند و دل و درونشان از شادی و سرور مالامال می گردد و برای همیشه در خلد برین و در باغ های پر از آب و درخت به سر می برند.

ب: کافرانی که منکر وجود یکتایی الله متعال بوده، پیامبران را دروغگو پنداشته و به روز معاد باور نداشته اند. اینها در آتش دوزخ خواهند ماند و اگر بخواهند از آن بیرون روند و از غم و اندوه فراوان خود را برهانند؛ به آن باز گردانده می شوند، تا طعم عذاب کردارشان را بچشند.(سوره حج آیه ۲۲)، (سوره زخرف آیات: ۷۴ و۷۵) و از عذابشان کاسته نمی شود.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۱۷ الی ۲۷) در باره تسبیح و ستایش الله در تمام اوقات، همچنان به برخی از دلایل بر یکتایی و توانایی الله متعال بحث بعمل می آورد .

فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ﴿۱۷﴾

پس هنگامی که در شام و در وقت صبح وارد می شوید خداوند را به پاکی یاد کنید.(۱۷)

این بدین معنی است که: پروردگار خویش را در هنگام شب و در صبحگاهان تسبیح گویید، آنرابه پاکی یاد کنید، بزرگش بدارید و از شریک و همسر و فرزند منزّه بشمارید.

وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ﴿۱۸﴾

همه ستایش ها در آسمان ها و زمین و به هنگام عصر و نیز زمانی که به وقت ظهر وارد می شوید، برای اوست.(۱۸)

حضرت ابن عباس میفرماید: ساکنان آسمان ها و زمین و او را سپاسگزارند و برایش نماز میخوانند (زاد المسیر ۲۹۴/۶.)

مفسران گفته‌اند: «**وَ لَهُ اَلْحَمْدُ فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ**» جمله ایست معترضه و اصل سخن چنین است: «**فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون و عشیا و حین تظهرون**»، و نکته‌ای که در این مسأله نهفته این است که توفیق انجام دادن عبادت نعمتی است که باید در مقابل آن الله متعال راسپاسگزار بود. (تفسیر صفوة التفاسیر).

همچنان محتوای این آیهٔ مبارکه: اوقات پنجگانه نماز را در خود جمع کرده اند. بدین ترتیب: «**حِينَ تُمْسُونَ**»: شامل مغرب و عشاء است که خیلی به هم نزدیک هستند. «**حِينَ تُصْبِحُونَ**»: نماز صبح را شامل است.

«**عَشِيّاً**»: بیان‌گر نماز عصر است.

«**حِينَ تُظْهِرُونَ**»: نماز ظهر. اگر معنی امری از «الْحَمْد» منظور نظر نباشد، مفهوم آیه چنین است: حمد و ستایش (ساکنان عالم افلاکی و بندگان کره خاکی) در آسمان‌ها و زمین (در همه وقت و حین، به ویژه) عصرگاهان و زمانی که به وقت ظهر میرسید، سزاوار و زیبنده خدا است. (تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

در حدیث شریف آمده است: «هر کس هنگام صبح «**فَسُبْحَٰنَ ٱللَّهِ حِينَ تُمسُونَ**» [الروم: ۱۷] را بخواند، آنچه را که از وی (از اذکار) در شبش فوت شده است، دریافته و جبران کرده است و هرکس این آیه را در شامگاه بخواند، آنچه را که از وی در روزش فوت شده، جبران کرده است». هدف از آن همان فراموش شدن اذکار و آوراد می باشد.

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ﴿۱۹﴾

زنده را از مرده بیرون می آورد و مرده را از زنده بیرون می آورد، و زمین را

پس از مردگی اش زنده می کند؛ و این طور (در روز قیامت از قبرهای تان زنده شده) بیرون آورده می‌شوید.(۱۹)

قبل ازهمه باید بگویم که؛ نباید دربرپا شدن قیامت و روز رستاخیز هیچ گونه شک وشکاکیت رابخود راه دهیم، زیراکارخداوند میراندن وبرانگیختن است.

«**يُخْرِجُ**»: بیرون می‌آورد. مراد از بیرون آوردن، آفریدن است.

«**يُخْرِجُ الْحَيَّ مِن...**»: موجودات مرده دائماً جزو اندام موجودات زنده میشوند، و چرخه حیات و ممات و تبدیل بی جان به جاندار و بر عکس ادامه دارد (ملاحظه شود: آل‌عمران / ۲۷، انعام / ۹۵).

طوریکه یاد آور شدیم: الله تعالی زنده را از مرده بیرون می‌آورد؛ همچنان که جوجه از تخم پدید می‌آید، مرده را از زنده بیرون می‌آورد؛ چنانکه تخم را از مرغ به وجود می‌آورد و زمین را بعد از اینکه سر سبزی‌اش را با خشک سالی و قحطی از دست داده زنده میسازد. همانطوریکه الله تعالی زمین مرده را حیات میبخشد شما را نیز بعد از مردن از قبرهای تان زنده می‌گرداند و برای حساب اعمال بیرون می‌آورد.

امام قرطبی گفته است: خدای متعال کمال قدرت خود را بیان کرده است.

پس همان‌طور که زمین را بعد از خشک شدن با رویاندن سبزه باز زنده میکند، همان‌طور هم شما را برای حشر زنده میکند. (تفسیر قرطبی ۱۶/۱۴.).

برخی از مفسران در معنای این دو جمله «**يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ**» فرموده اند که: مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن بیرون می‌آورد.

این جمله: «حی» برای مؤمن و «میت» برای کافر استعاره شده است. که استعاره ایست در اوج حسن و جمال.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ﴿٢٠﴾

از نشانه های او این است که شما را از خاک آفرید، سپس انسانهائی شدید و در روی زمین انتشار یافتید.(۲۰)

در قرآن عظیم الشأن بصورت کل، یازده بار جمله «**وَ مِنْ آياتِهِ**» تذکر رفته، که از جمله هفت مورد آن در این سورۀ مبارکه می باشد.

در حدیث شریف آمده است: «همانا الله متعال آدم را از مشت خاکی که آن را از تمام روی زمین برگرفت، آفرید لذا فرزندان آدم به مانند زمین (گونه‌گون) آفریده شدند و از آنان سپید، سرخ، سیاه و میان این ها از الوان؛ و نیز پلید، پاک، نرمخوی، درشت خوی و میان این ها (از طبایع) پدید آمد».

در آیۀ مبارکه منشأ وجودی همه‌ی انسان ها خاک معرفی شده است، بناءً بر ما انسانها است که: تفاخرهای بی‌ارزش در بین خود را کنار بگذارند. در خاک، حسّ وحرکت نیست، ولی در انسان هست و این، نشانه درخشان قدرت و عظمت پروردگار است.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴿٢١﴾

و از نشانه های قدرت الله این است که از جنس خودتان برایتان همسرانی آفرید تا در کنار آنان آرام گیرید و در میانتان دوستی و مهربانی نهاد، البته در این نشانه‌هایی است برای قومی که می اندیشند.(۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**لِتَسْكُنُوا**» سکون: آرام گرفتن بعد از حرکت. به معنی آرامش باطن و الفت گرفتن نیز آمده است در لغت آمده: «سکن الیه: ارتاح» منظور از آن در آیه همین است.

لتسکنوا إلیها: تا در کنار آنها بیارامید، تا به آنها انس و الفت گیرید و میل کنید. مودۀ: دوست داشتن و دوستی.

تفسیر:

«**خَلَقَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ**»: از جنس خودتان برایتان همسرانی بیافرید. یعنی انسانها را در دو نوع زن و مرد خلق و هر یک را مکمّل دیگری کرد (ملاحظه شود سورۀ: نحل / ۷۲).

قرآن عظیم الشأن میفرماید: «**بِذِكْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ**»(رعد، ۲۸.) (یاد الله بزرگوار مایه‌ی آرامش دل وروح است.ودر این آیه مبارکه فرموده است: «**أَزْوَاجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْها**» و همسر مایه‌ی آرامش جسم و روان. و نقش همسر، آرام بخشی است. به یاد داشته باشید که: هدف از ازدواج، تنها ارضای غریزه‌ی جنسی نیست، بلکه رسیدن به یک آرامش جسمی و روانی است. واقعاً هم همسر باید عامل آرامش باشد نه مایه‌ی تشنّج و اضطراب از این رو درمیان زن و مرد محبّت و مهربانی را برقرار ساخت. به یقین که ایجاد این اموراز جانب الله تعالی در نظر کسی که در آیات بیندیشد و در دلایل تدبّر نماید. «**إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ**» در مطالب مذکور برهان روشنی است براینکه اوتعالی درخدایی خود یکتاست وبه کمال قدرتش یگانه میباشد. بخصوص برای کسانیکه درمطالب مذکور برای افرادی که درقدرت وعظمت الله می اندیشند، پند و عبرت مکنون است، تا حکمت والایش را دریابند.

«**وَ جَعَلَ بَينَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً**»: و در بین زوجین محبت و شفقت قرار داده است. ابن عباس(رض) میفرماید: «مودۀ» یعنی این که مرد همسرش را دوست بدارد و شفقت یعنی این که از جانب او به زنش آزاری نرسد.

ابن کثیر(رح) میفرماید: اگر خدا مؤنث را از جنسی دیگر از قبیل جن یا حیوان قرار می داد این انس و الفت در بین آنان برقرار نمی شد. بلکه به جای الفت نفرت برقرار می شد، و بدین ترتیب رحمت خود را نسبت به فرزندان آدم کامل کرده است. (مختصر ابن کثیر ۵۱/۳.).

رابطه‌ی بین زن و مرد، باید بر اساس مودّت و رحمت باشد. زیرا حکم الهی همین است که میفرماید: «مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً» و واقعیت امر همین است که: مودّت و رحمت، عامل بقا و تداوم آرامش در زندگی مشترک است.

مودّت و رحمت، هر دو با هم کارساز است. مودّت بدون رحمت و خدمت، به سردی کشیده میشود و رحمت بدون مودّت نیز دوام ندارد.

هر کس با هر عملی که آرامش و مودّت و رحمت خانواده را خدشه‌دار کند، از مدار الهی خارج و در خطّ شیطان است.

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ﴿٢٢﴾

و از جمله آیات او آفرینش آسمانها و زمین است و مختلف بودن زبان‌ها و رنگ‌های شماست، البته در این (امر) برای اصحاب علم و بصیرت نشانه‌هایی عبرت انگیز است.(۲۲)

دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر المیسّر می نویسد: اختلاف زبان‌ها، تعدّد لهجه‌ها، تباین شکل‌ها و تنوّع رنگ‌های سفید، سرخ وسیاه درنسل انسانی، همه براهین و دلایلی‌اند که به قدرت با عظمت و بی نهایت و کمال بزرگی الله متعال دلالت دارند. به راستی که این دلایل، کسانی را که علمی نافع دارند به فهم حقایق میرساند و به اسرار آفرینش آگاه می سازد.

قابل یاد آوری است که: یکسان بودن شکل و رنگ همه‌ی انسان‌ها با ابتکار و نوآوری و بدیع بودن الله تعالی سازگار نیست. در ضمن باید گفت که: انسان های عالم و دانشمند، از اختلاف رنگ ها و زبان ها به معرفت الهی می رسد ولی جاهل، رنگ و زبان را وسیلۀ تحقیر و تفاخر قرار می دهد.

همین موجودیت زبان های مختلف در بین بشریت، وتعداد الوان در ذات خود از دلایل وجود خداوند متعال می باشد چنانکه هیچ دو نفری از یک صدا یا از یک رنگ برخوردار نیستند بلکه تفاوت هایی میان آن ها وجود دارد.

وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ﴿۲۳﴾.

واز جملۀ دلایل قدرت الله، همین است که شما در شب و روز به خواب رفته (و بیدار میشوید) و از فضل خدا (یعنی روزی) طلب میکنید. بی‌گمان در این (امر) برای قومی که (موعظه های مارا) میشنوند، عبرت ها و نشانه‌هاست.(۲۳)

به نعمت های الهی نباید به چشم ساده ببینیم، خواب هم یکی از نعمت های بزرگی الهی است. پروردگار با عظمت خواب را برای بندگان راحتی از دشواری کارها و راهی برای جدایی از مصروفیت ها ساخته؛ چنان‌که نه زندگی است و نه مرگ به شمار میرود و روز را آفریده و تعیین کرده تا به طلب رزق و روزی و کار و کوشش بپردازند.

بدون شک در این امر برای گروهی که گوش شنوا دارند یعنی: برای کسانی که آیات و موعظه‌ها را اندیشمندانه می شنوند و با این نشانه ها بر عظمت الله و امکان رستاخیز استدلال می‌کنند؛ «نشانه هایی است» عظیم بر وجود و عظمت خداوند متعال.

در ضمن باید گفت: نعمت هایی که ما دریافت می‌کنیم، به خاطر استحقاق ما نیست، بلکه لطف و فضل الهی است.که الله تعالی بر مخلوقات خویش ارزانی فرموده است.

مطالعه کنندگان گرامی!

پدیده‌ی خواب، پدیده ای مهم وحیاتی آفرینش ونموداری از نظام حکیمانه‌ی الله متعال است. این موهبت ارزنده‌ی الله پس از خستگی و کار وکوشش روزانه، جسم و روح را شاداب میکند و نیرو می بخشد. بی گمان اگر خواب در زندگی انسان نمیبود، روح و جسم انسان بسیار زود افسرده و ناتوان و شکسته می شد و از کار می افتاد.

وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴿۲۴﴾

و از نشانه های قدرت الله این است که برق (صاعقه)را برای ترس و امید به شما نشان می دهد، و از آسمان آب نازل می کند، پس زمین را بوسیله آن پس از خشک شدنش زنده و سر سبز می گرداند. یقیناً در این (امر) برای مردمی که عقل و خرد می ورزند، نشانه ها (و عبرت‌ها) است.(۲۴)

برقِ (صاعقه) آسمان، بارش و سبز شدن زمین کاری تصادفی نیست، بلکه بر اساس یک برنامه‌ی دقیق وحساب شده است.واز دلایل قاطعی که به قدرت آفریدگار سبحان، حکمتش در مخلوقات و قدرتش بر اجرای امور دلالت دارد این است که صاعقه را برای بندگان طوری نشان می دهد که از آوازش می هراسند، اما با نزول باران امیدوار می شوند. او تعالی از ابرها آب با برکتی را فرود می‌آورد که به وسیلهٔ آن زمین را با نباتات، کشت‌ها و میوه‌ها بعد از قحطی و خشک سالی زنده می سازد. قتاده گفته است: برای مسافر ترس را دربر دارد و برای مقیم امید و انتظار. (تفسیر طبری ۲۲/۲۱).

خوانندگان گرامی!

در این آیه و آیات قبل، توجه شما را به چهار تعبیرجلب مینمایم: این تعبیر چهارگانه عبارتند از: «**يَتَفَكَّرُونَ**»، «**لِلْعالِمِينَ**»، «**يَسْمَعُونَ**» و «**يَعْقِلُونَ**».

برای عملی شدن این چهار تعبیر، چهار مرحله‌ی طبیعی بیان شده است:

۱ـ انسان دربدایت، فکر می کند. «**يَتَفَكَّرُونَ**»

دردین مقدس اسلام برای تفکر و تأمل و اندیشیدن اهمیتی بسزای قائل شده است. زیرا، اساس هر عملی چه نیک باشد و چه بد تفکر است. به عبارت دیگر اندیشیدن درست انسان را به سمت با خدا بودن سوق می دهد ونه اندیشیدن وافکار بد او را به طرف شیطان می کشاند.

۲ـ سپس می فهمد و عالم می شود. «لِلْعالِمِینَ»
عالم مقام بالایی دارد چون نه تنها حامل علم، بلکه خود نیز دارای علم است؛ علم ارزش ذاتی دارد، ارزش ذاتی یعنی این که کسی به علم ارزش نداده، بلکه همانطوری که طلا و نقره و بعضی از فلزات ذاتا دارای ارزشند، علم نیز چنین است؛ لذا عالم نیز ارزشمند است و مقام محترم و منصب عالی دارد.
۳ـ کسی که آگاه شد، حرف‌ها را با دقّت گوش میکند و نکته سنجی میکند.«یَسْمَعُونَ»
گفتن و شنیدن، دو خط اتصالی در بین انسانها است. به تعبیر دیگر، دو نعمت بزرگ الهی، قدرت گویایی وشنوایی است که سهم مهمی درایجاد ارتباطهای مهم انسانی دارد و برای داشتن روابطی سالم و سودمند، نیازمند آنیم که شیوه صحیح استفاده از زبان و گوش را مورد توجه قرار دهیم.
وقتی دیگری سخن میگوید، ما باید گوش فرا میدهیم و از این رهگذر، نکاتی می آموزیم یا باخبر میشویم. خوب گوش دادن و رعایت ادب و آداب آن، مهم و حیاتی است. نحوه استفاده بهتر، بیشتر و سالمتر از این نعمت خدایی نیز بستگی به میزان درایت و آداب دانی و مراعات حقوق و حدود دارد.
۴ـ دراثر شنیدن عمیق، انسان به تعّقل و اندیشیدن میرسد.که درکلمه «یَعْقِلُونَ» بیان گردیده است.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ﴿۲۵﴾

و از نشانه های قدرت الله این است که آسمان و زمین به فرمان او برپا و قایم است. هنگامی که شما را (در قیامت) از زمین فرا می‌خواند ناگهان همه خارج می شوید (و در صحنه محشر حضور می یابید).(۲۵)

در این آیه متبرکه، هم آفرینش انسان از خاک، نشانه‌ی قدرت الهی شمرده شد، «**خَلَقَكُمْ مِنْ تُرابٍ**» هم مرگ و خروج انسان از قبر. «**مِنَ الْأَرْضِ إِذا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ**» نشانه قدرت الهی بحساب می آید.

از جمله دلایل واضح و اشکارای برعظمت، قدرت و یگانگی خداوند متعال دلالت دارد این است که آسمان‌ها را بدون ستون برپا داشته، و با تدبیرش زمین را ثابت نگهداشته چنان‌که از بین نمی‌روند و به سقوط مواجه نمی‌شوند.

وقتی که از شما خواست از گورهایتان بیرون بیایید، بدون درنگ و توقف چنانکه شخص دعوت شده، مطیع دعوتگر خویش است برای محاسبه و جزا بیرون می آیید، و حتی یک لحظه هم تأخیر نمی‌کنید.

مفسران گفته اند: این امر زمانی است که اسرافیل برای بار دوم در صور میدمد و میگوید: ای آنان که در قبرها غنوده‌اید! یعنی در خواب خفته اید، برخیزید، ومردگان اولین وآخرین همه بر میخیزند و می نگرند. (البحر المحیط ۱۶۸/۷).

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ﴿۲۶﴾

و هر که در آسمان ها و زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی اوست، و همه برای او فروتن و فرمانبردار او هستند.(۲۶)

«**كُلٌّ لَهُ قانِتُونَ**»: در جهان بینی الهی، همه‌ی هستی آگاهانه و خاضعانه، تسلیم و سر سپرده‌ی خداوند متعال هستند.

«**قَانِتُونَ**»: جمع قانِت، خاضع و منقاد. مطیع و فرمانبردار. مراد انقیاد و اطاعت تکوینی است که همه موجودات جهان در آن یکسانند. چرا که از نظر قوانین آفرینش، زمام امر همه در دست الله متعال است. (تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل)

الله تعالی در همه چیز یکتاست: در مالکیّت: «**لَهُ مَنْ فِي السَّماواتِ**» تنها خداوند یگانه، مالک و صاحب اختیار همه موجودات آسمان‌ها و زمین است؛

(فرشته و انسان و جن) زیرا اوست که آن‌ها را آفریده و روزی داده است.در عبادت: «**كُلٌّ لَهُ قانِتُونَ**» در خالقیّت: تمام آنها فروتنانه فرمانش را می پذیرند و در برابر آن تسلیم اند. «**هُوَ الَّذِي يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ.﴿۲۷﴾**» و در کمالات: «**وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلى.﴿۲۷﴾**».

بلی!اوست که در امور همگان تصرّف می کند، تدبیرشان را به دست دارد و همه به پیشگاه هیبت و شکوهش فروتن و به فرمانش منقاد اند.

وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴿۲۷﴾

و او ذاتی است که خلقت را آغاز میکند باز آن را دوباره ایجاد میکند، و این امر بر او آسان‌تر است، و او را در آسمانها و زمین برترین وصف است و او است شکست ناپذیر و حکیم.(۲۷)

ابن عباس(رض) گفته است: یعنی برای او آسان تر است. مجاهد گفته است: آفرینش دوباره از خلقت اولیه برای او آسان‌تر است وآفرینش اولیه نیز برای او آسان است. (مختصر ۵۲/۳).

مجاهد در توضیح معنی آن می گوید: «بازگردانیدن و تجدید حیات، بر خداوند متعال از آفرینش ابتدایی آسان‌تر است هر چند که آفرینش ابتدایی و تجدید آن، هردو بر او آسان‌می‌باشد». (تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی).

در حدیث شریف قدسی آمده است: «خداوند متعال میفرماید: فرزند آدم مراتکذیب کرد در حالیکه این شایسته شأن وی نبود و مرا دشنام داد در حالی که این‌شایسته شأن وی نبود؛ اما تکذیب وی مرا در این سخن وی است: خداوند آن‌گونه که مرا در ابتدا آفریده‌است، مجددا باز نمی گرداند. در

حالیکه آفرینش اول از اعاده آن بر من آسانتر نیست. و اما دشنام‌دادن وی مرا، در این سخن وی است: (خدا فرزندی برگرفته است) «بقره/۱۱۶» درحالیکه من یگانه بی نیاز هستم، کسی که: (نه فرزند آورد و نه از کسی زاییده شده است و هیچ‌کس برای اوهمتا نیست) (اخلاص آیات: ۳ ـ ۴).

هر صفتی که او تعالی بدان موصوف است کامل ترین، بزرگ ترین و والاترین مرتبه‌اش برای او ثابت است. او تعالی ذات عزیزی است که هیچ کس بر او غلبه نمی‌کند، هرکه باوی محاربه نماید قهرش میکند وچون باوی مقابله نماید ذلیلش میسازد. او در آفرینش و تدبیر، و در حکم و شریعتش با حکمت است.

شأن نزول آیهٔ ۲۷:

۸۲۸- ک: ابن ابوحاتم از عکرمه روایت کرده است: مشرکان از زنده‌شدن مرده‌ها به قدرت کردگار تعجب کردند. پس الله تعالی«**وَهُوَ الَّذِي يبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيهِ**» را نازل کرد (طبری ۲۷۹۴۲ و ۲۷۹۴۳).

خوانندگان گرامی!

در آیات (۲۸ الی ۳۲) در باره اثبات یکتایی آفریدگار بر گرفته از احوال انسانی، دستوربه پیروی از اسلام، اسلام دین فطرت و یکتاپرستی است، بحث بعمل آمده است.

ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴿۲۸﴾

خدا برای (هدایت) شما هم از عالم خود شما مثالی زد: آیا در آنچه به شما روزی داده‌ایم (می پسندید کسی) از غلامان تان شریک تان باشند که شما و

ایشان هردو در آن یکسان و برابر باشید؟ و همانطورکه شما (آزادگان) از یکدیگر میترسید، از بندگان هم بیمناک باشید؟ این چنین آیات را برای قومی که خرد می ورزند به تفصیل و روشنی بیان می کنیم.(۲۸).

وجدان خود را باید قاضی بسازیم:

ای انسان! شما که انسان های مشابه امّا زیردست خود را شریک خود نمی‌دانید، چگونه غیر مشابه خدا را شریک او می دانید؟!

شما که برای یک لحظه شریک را تحمّل نمی کنید، چگونه برای خداوند شریک دائمی می‌پذیرید؟!

شما که شریک در بهره‌گیری از رزق را قبول نمی کنید، چگونه شریک در آفرینش را برای او می پذیرید؟!

شما که از دخالت افراد مشابه خود بیمناکید، چگونه سنگ و چوب را در کار خدا دخالت می دهید؟!

شما که مالک حقیقی نیستید، حاضر به شریک شدن نیستید، چگونه سنگ و چوب را شریک آفریدگار و مالک حقیقی قرار می‌دهید؟

دکتر عایض بن عبدالله القرنی مؤلف «تفسیر المیسّر» در تفسیر آیۀ متذکره مینویسد:

ای کافران! برای تان مَثَلی از خودتان ارائه نموده، آیا برده‌گان و کنیزانی دارید که در رزق و روزی با شما شریک باشند و حقوق مساوی داشته باشند؟ و آیا شما در تقسیم مال ها در صورتی که شریکان آزادی داشته باشید هراس دارید؟ شما به چنین معامله‌ای راضی نیستید. پس چگونه به چنین امری در حقّ خداوندأ راضی میشوید و برایش از بندگان شریکانی را در الوهیت و ربوبیت مقرّر میدارید؟ پروردگار براهین و دلایل قاطعش را، برای صاحبان عقل‌های سلیم و فطرت‌های معتدل، به وسیلۀ این مَثَل واضح و روشن بیان می دارد. (تفسیر المیسّر: تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرنی).

شأن نزول آیهٔ ۲۸:

۸۲۹- ک: طبرانی از ابن عباس(رض) روایت کرده است: اهل شرک می‌گفتند: «**لبیک اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک إلا شریکا هو لک تملکه وما ملک**» «خدایا تنها تو را فرمان بردارم، هیچ شریکی برای تو نیست مگر شریکی که خاص توست تو او را مالک گردانیدی او مالک هیچ چیز نبود» بنابراین خدای بزرگ آیهٔ «**هَل لَّكُم مِّن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم مِّن شُرَكَاء فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ**» را تا آخر آیه نازل کرد (طبرانی ۱۲۳۴۸ روایت کرده اسناد این به خاطر حماد بن شعیب ضعیف است. «ابن کثیر» ۵۱۸۸).

۸۳۰- جویبر نیز مانند این روایت را از داود بن ابوهند از ابوجعفر محمد بن علی از پدرش نقل کرده است (مرسل است، در این اسناد جویبر بن سعید متروک پس اسناد جداً ضعیف است.).

بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴿۲۹﴾

بلکه ظالمان از هوی و هوسهای خود بدون علم و آگاهی پیروی می‌کنند، پس کسی را که الله گمراه کرده است چه کسی هدایت میکند؟ و برای ایشان مددکارانی نیست.(۲۹)

«**بَلِ اِتَّبَعَ اَلَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوٰاءَهُمْ بِغَيرِ عِلْمٍ**» کافران در شرک ورزیدن به الله متعال از خواهش‌های نفسانی پیروی کردند، از پدران خود بدون دلیل تقلید نمودند و با نادانی و گمراهی کار خویش را انجام دادند.

خداوند کسانی را گمراه میکند که به جای پیروی از علم و عقل، پیرو هوس‌های خود باشند.

مشرکان تعقّل نمیکنند و به خود ظلم می کنند مشرک، برای شرک خود برهان علمی ندارد و سرچشمه‌ی انحرافش هوس های درونی است.شرک، ظلم به خود است.

امام قرطبی گفته است: بعد از این‌که دلیل بر آنان اقامه شد، این نکته را خاطر نشان کرده است که آنها با پیروی از هوای نفس وتقلید از پیشینیان خود بت‌ها را پرستش میکنند. (تفسیر قرطبی ۲۳/۱۴.)

«**فَمَنْ يهْدِي مَنْ أَضَلَّ اَللّٰهُ**» کسی که الله تعالی گمراهی را بر او مقدّر کرده باشد، هیچ کس توان ندارد به سوی هدایتش رهنمایی کند و توفیقش بخشد «**وَمٰا لَهُمْ مِنْ نٰاصِرِينَ**» برای کافران یاری کننده‌ای نیست که عذاب پروردگار یگانۀ قهّار را از آنان دفع کند. به یاد داشته باشید که روزی آمدنی است که: ستمگران هوا پرست، روزی غریب و تنها خواهند ماند.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴿۳۰﴾

پس رویت را با پیروی از حق و بیزاری از ادیان باطل به‌سوی این دین راست کن، با همان فطرتی که الله مردم را برآن آفریده است. (چون) در خلقت الله تبدیلی نیست. این است دین محکم واستوار، و لیکن بیشتر مردم نمیدانند.(۳۰)

«**أَقِمْ وَجْهَكَ**»: روی خود را متوجّه ساز. با خلوص و اهتمام هر چه بیشتر رو کن به عبادت و پرستش الله تعالی.

«**حَنِيفاً**»: حق‌گرایانه و مخلصانه (سورۀ: بقره / ۱۳۵). حال ضمیر فاعلی مستتر در (أَقِمْ) یا حال (الدِّین) است. یعنی خالصانه ومخلصانه رو کن، یا رو به دین خالص و حقیقی کن (تفسیر نور دکتر مصطفی خرّم دل).

فطرت در لغت به معنای خلقت و شکافتن پرده‌ی عدم و آفرینش یک موجود است. گویا خداوند انسان را به طوری خلق نموده است که به جانب حقّ

تمایل دارد و از باطل بیزار است. درست همانند علاقه‌ی مادر به فرزند که امری تعلیمی نیست، بلکه فطری و غریزی است.

در آیۀ متبرکه خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم نموده میفرماید: ای پیامبر! با مؤمنانی که با تو هستند اخلاص‌مندانه به جانب دین اسلام که از شرک به سوی توحید مایل است روی بیاور و خویشتن را به پیروی از ملت ابراهیم علیه السلام ثابت نگهدار؛ یعنی: الله متعال مردم را بر فطرت اسلام آفریده‌است و اگرعوارضی در آنان پدید نیاید که به‌سبب آن به کفر گرایند، آن‌ها بر این سرشت خود پایدارند پس این فقط دین مستقیم الهی است که با فطرت بشری منسجم و هماهنگ می‌باشد.

باید یاد آور شد که: انسان ذاتاً دین‌گرا و طرفدار حقّ است. بر خلاف تصوّر تعدادی که میگویند: انسان مثل ظرفی خالی است که با آداب و رسوم و افکار حقّ یا باطل پر می شود و نظام های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی به او رنگ می دهند، خداوند شناخت حقّ و حقّ‌گرایی را به ودیعت نهاده است.

انحراف، یک عارضه است؛ زیرا گرایش به دین حقّ، در نهاد هر انسانی نهفته است.حرکت در مسیر دین، حرکت در مسیر فطرت است.

طوریکه در حدیث شریف به روایت ابو هریره(رض) آمده‌است: «هیچ نوزادی نیست مگر این که بر فطرت متولد می شود ولی پدر و مادرش او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی می گردانند».

همچنین در حدیث شریف قدسی به روایت عیاض آمده‌است که رسول الله صلی الله علیه وسلم روزی خطبه می‌خواندند و در خطبه خویش به نقل از الله سبحان فرمودند: «من همه بندگانم را حنیف و حق‌گرا آفریده‌ام ولی شیاطین به سوی آنها آمده و آنان را از دین شان گمراه ساختند وآنچه را که من حلال کرده بودم، برآنان حرام گردانیدند».

این آیه کریمه واحادیث شریف یاد شده، دلیل بر فطری بودن عقیده توحیدی و سلامت آفرینش اعتقاد در نهاد انسان است پس با تأثیرات محیط، افکار والقاآت انحرافی و موروثی و تقلید های باطل دور از سلطه فکر و اندیشه است که عقیده پاک توحیدی تغییر می کند.

با تأسف باید گفت که: بسیاری از انسانها نمی دانند که آنچه خداوند ترا بدان مأمور داشته فقط اسلام است نه دیگر ادیان.

مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴿۳۱﴾

رجوع کنان به سوی الله برگردید و از او بترسید و نماز را برپا کنید و از جمله مشرکان نباشید.(۳۱)

«**مُنِيبِينَ إِلَيهِ وَ اِتَّقُوهُ وَ أَقِيمُوا اَلصَّلاَةَ**» ای مردم! به سوی دین حق روبیاورید با توبه از گناهان، اخلاص عمل، راستکاری و طاعت به سوی الله تعالی باز گردید؛ و در محضرش توبه کنید و اخلاص عمل را نشان دهید. با انجام اوامر الهی و پرهیز از نواهی‌اش تقوا را پیشه سازید؛ از او بترسید و درگفتار و افعال خود مراقب باشید و او را در نظر داشته باشید، اقامه‌ی نماز، تجلّی روح تقوا در انسان است بناءً نمازهای مشروع را با کامل‌ترین طریق و با مراعات ارکان، و اجبات، و شرایط آن در اوقات آن و با پایبندی به فرایض، سنت ها و آداب آن، همان نمازی که به آن مأمور شده‌اید، ادا نمایید و نماز را به صورتی ادا نمایید که مورد رضایت الله تعالی قرار گیرد.مؤحّد باشید عبادت را اخلاص مندانه به پیشگاه او تقدیم دارید.

باید یاد آور شد که انسانها در سایه‌ی توبه و تقوا و نماز، قدرت فاصله گرفتن از شرک و تفرقه را پیدا می کنید.

مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴿۳۲﴾

از کسانی که دین خود را قطعه قطعه کردند و فرقه فرقه شدند هر حزبی به آنچه که نزد خود دارند خرسنداند.(۳۲)

«**فَرَّقُوا دِينَهُمْ**»:دین خود را به هنگام تکدر فطرت، به تبع هوی و هوس پراکنده و جدا ساخته‌اند و آن را بخش بخش کرده‌اند و به جای خداپرستی، هواپرستی نموده‌اند.

«**شِيَعاً**»: جمع شیعَۀ، گروه‌ها و دسته‌ها. فرقه‌ها و حزب‌ها.

قابل یاد آوری است که: شرک، تنها و تنها پرستش آفتاب و مهتاب، وبت و مجسمه نیست؛بلکه هرآن کسیکه عامل تفرقه دردین الهی گردد مشرک است.

الله متعال در آیه متذکره از عمل تفرقه منع میفرماید: از جملۀ کافران، هوا پرستان و اهل بدعت که دین خویش راتحریف نموده کتاب الله وسنّت رسولش را تغییر دادند نباشید؛ جزو آنها ی نباشید که در دین اختلاف ایجاد کردند و آنرا تغییر دادند، در نتیجه به صورت گروه‌ها و احزاب مختلف درآمدند و هرگروه به دین خود تعصب پیدا کرده و هر یک هوی و هوس خود را پرستش می کند.

جز آنانی نباشید که مطابق خواهشات نفسانی خود به بعضی از احکام دین ایمان آوردند و به برخی دیگری کافر شدند. با تأسف: «**كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيهِمْ فَرِحُونَ**» به گروه‌ها و جماعت‌های مختلفی تقسیم شدند که در بین خود با هم نزاع دارند، هر جماعت و گروهی به ساخته و پرداخته‌ی خود متمسک است و به دین کج و برگرفته‌ی خود شاد و مسرور است و به دفاع از سرکرده‌های خود به دفاع از عقاید مرشد خویش اقدام میکنند، وکوشش میکنند که مسلک باطل خویش را حق معرفی بدارند.

حضرت عباس(رض) میفرماید: از جمله‌ی مشرکین نشوید که دین خود را تبدیل و تغییر دادند، به قسمتی ایمان داشتند و به قسمتی کافر شدند، مانند یهود و نصاری و مجوس و بت پرستان و دیگر پیروان ادیان باطل و نادرست. (مختصر ابن کثیر ۵۵/۳.)

پیروان ادیان پیش از ما در بین خود اختلاف پیدا کردند و بر نظرها و مذاهب باطل قرار گرفتند، وهرگروه گمان میبرد برحق است.(مختصر ابن کثیر ۵۵/۳.)
در حدیث شریف آمده است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدند: فرقه ناجیه از این گروه‌ها کدام فرقه است؟ فرمودند: «فرقه‌ای که رهرو راه و روشی باشد که امروز من و اصحابم بر آن قرار داریم».
خوانندگان گرامی!
در آیات (۳۳ الی ۴۰) در بیان طبیعت برخی از مردم... تشویق به انفاق و عطایا به نزدیکان، بحث بعمل آمده است.
وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ﴿۳۳﴾
هنگامی که به مردم آسیب و بلایی برسد پروردگارشان را رجوع کنان میخوانند، باز چون از سوی خود رحمتی به آنها بچشاند، ناگهان گروهی از آنان به پروردگارشان شرک می‌آورند.(۳۳)
«**مَسَّ**»: لمس کرد. دست داد.
«**ضُرٌّ**»: ضرر و زیان عظیم. مراد حوادث زیانبار و وقائع گرانبار است.
«**إِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ...**»: مراد این است که به هنگام مصائب سخت و بلایای شدید، مردم به یاد خدا می افتند و این یکی از نشانه‌های فطرت توحیدی است (عنکبوت / ۶۵).
«**أَذَاقَهُمْ**»: بدی‌شان چشاند. مراد از چشاندن، رساندن و دادن است.(تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).
با تأسف باید گفت: تعدادی از انسانهای ناسپاس: همین که به رحمتی الهی دست مییابند، به جای شکر، شرک می‌ورزند. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «**وَإِذَا مَسَّ اَلنّاسَ ضُرٌّ**» طبیعت مردم این است که چون به دشواری،

خواری و بلایی مریضی وسایر بلا ها مواجه وگرفتاتر شوند«**دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيهِ**» با تمام، با اخلاص در دعا به پیشگاه الله تعالی زاری می‌کنند و بت‌ها را رها می‌کند؛ چون می داند غیر خدا هیچ چیز عذاب و سختی را برطرف نمیکند به سوی الله دست به تضرع می زنند تا سختی و دشواری شان را مرفوع سازد. نشانه‌ی فطری بودن گرایش به الله تعالی آن است که هرگاه سختی‌ها و فشارها، غبار غفلت را بر طرف کند، انسان به سوی او توجّه می‌کند.

هدف کلی آیه مبارکه همین است که توضیح میدارد که مشرکین؛ چون آنها در تنگی خدا را می طلبند و در حال آسایش برایش شریک می‌آورند.

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ﴿۳۴﴾

بگذار تا به آنچه به آنان داده ایم، ناسپاسی کنند، بنابراین [از نعمت های اندک و زودگذر] برخوردار شوید که سپس خواهید دانست [سرنوشت و کیفر ناسپاسان چیست؟](۳۴)

«**لِيَكْفُرُوا بِمٰا آتَينٰاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ**»: یعنی بگذاربه نعمت های خدا کافرو ناسپاس باشند به آنچه به آن ها بخشیده‌ایم، کفران ورزند، و ناسپاسی پیشه کنند.

«زوداست که بدانید» آنچه را که این بهره‌مندی زوال پذیر، از عذاب دردناک در پی خواهد داشت. این تهدیدی سخت‌برای مشرکان است.

گروه از مشرکین؛ عاقبت بهره‌مندی زوال پذیر از زینت حیات دنیا و نعمت های ناپایدارش را خوا هند دانست. و به زودی خواهند دانست که: نتیجه‌ی کفر و کفران چیست؟

باید گفت که: شرک اولین قدمی است که انسان به سوی کفر وناسپاسی بر میدارد، بازگشت به سوی شرک، درحقیقت نوعی ازکفران نعمت الهی است.

باید اضافه کرد که نه شرک دلیلی دارد و نه مشرک دارای منطقی میباشد، درضمن قابل یاد آوری است که:

توجّه به غیر خدا ممکن است برای هر کسی پیش بیاید، ولی استمرار درآن بی نهایت خطرناک است.

أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ﴿۳۵﴾

آیا ما دلیل محکمی برای آنها نازل کردیم که از شرک آنها سخن میگوید و آنرا موجه می شمارد؟(۳۵)

محمد علی صابونی مؤلف تفسیر: صفواة التفاسیر می نویسد: آیا دلیلی روشن و آشکار در رابطه با صحّت شرک مشرکین نازل کرده‌ایم؟ یا اینکه کتابی از آسمان فرو فرستاده‌ایم که به صورتی گویا بر درستی روش برگرفته‌ی آنها گواهی بدهد؟ مسأله آن طور نیست که آنها تصور می‌کنند.

غرض این است که آنها دلیلی ندارند. یعنی: آنان بر شرک و گمراهی‌شان هیچ برهان و حجتی ندارند پس چگونه به خداوند متعال شریک می آورند؟!.

وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ﴿۳۶﴾

وهنگامیکه رحمتی به مردم بچشانیم خوشحال میشوند. وهرگاه رنج و مصیبتی به خاطر اعمالی که انجام داده اند به آنها رسد ناگهان ماءیوس میشوند.(۳۶)

«**فَرِحُوا**»: مغرور و سرمست می گردند.

«**بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ**»: به سبب کارهائی که کرده‌اند. مراد مکافات عمل و بازتابهای معاصی انسان است.

«**يَقْنَطُونَ**»: ناامید و مأیوس از رحمت خدا می‌گردند و یأس سراسر وجودشان را دربر میگیرد. این آیه بیان میدارد که هم عُجب و غرور مذموم است و هم یأس و ناامیدی از رحمت خدا.

ابن کثیر میفرماید: این بیان اعتراض است که عموم انسان‌ها را دربرمی‌گیرد، مگر اشخاصیکه در حفظ و حمایت الله قرار دارند؛ چرا که بیشتر انسان‌ها در

وقت و فور نعمت سرمست شده و افراط می ورزند و اگر با سختی و کمبود مواجه شوند نومید می گردند. (مختصر ۵۵/۳.)

قنوط: طوریکه در فوق متذکر شدیم؛ به معنی مأیوس شدن از رحمت الهی است. ولی در آیۀ «هود/۱۱» خداوند متعال مؤمنان صابر را از این قاعده استثنا قرار داده است. طوریکه درحدیث شریف به روایت صهیب(رض) آمده‌است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «شگفتا بر کار مؤمن، الله تعالی در باره او هیچ حکمی نمی‌کند مگر اینکه آن حکم برایش خیر است؛ زیرا اگر به او نعمت و خوشحالی‌ای برسد، شکر می کند پس این، به خیر اوست و اگر به او بلا و رنجی برسد، صبر می کند و این نیزبه خیر اوست».

انسانِهای لاعقیده به خداوند پاک اکثراً کم ظرف و پوک مانند می باشند، با کمترین نعمت مست و متکبر می شوند، و با کمی سختی وغم، به بن بست مواجه می شود.

درکلمه«**يَقْنَطُونَ**» پروردگار با عظمت ما از مردم تحمّل و ظرفیّتی را میخواهد که از دست رفتن نعمت ها آنان را نگران و به دست آوردن نعمت ها آنان را سرعت نکند.

در این هیچ جای شکی نیست که: برخورداری از رحمت الهی، قطعی است، ولی مبتلا شدن به ناخوشایندی وتلخ قطعی نیست.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴿۳۷﴾

آیا ندیدند که خداوند روزی را برای هرکس بخواهد فراخ یا تنگ میگرداند؟ در این نشانه هائی است برای قومی که ایمان می‌آورند.(۳۷)

توجه داشتن به اینکه رزق وروزی به دست پروردگار با عظمت است، انسان را از یأس و ناامیدی باز می دارد.

انسان باید برای کسب معاش تلاش کند، ولی بداند که تقدیر معیشت به دست پروردگار با عظمت است. هر که ازبندگان را که بخواهد به گونۀ آزمایش رزق وروزی او را فراوان می سازد؟ تا دیده شود که آیا شکر می‌کنند یا به کفران می پردازند؟

تنها اهل ایمان از دقّت در روزی رسانی خداوند، درس و عبرت می‌گیرند. ولی انسان های غافل همه چیز را بطور سطحی و تصادفی می پندارند.

به راستی در فراوانی روزی و کمبود آن بر مردم، دلیل واضحی است که حکمت، آگاهی و مهربانی پروردگار منّان بر بندگان را در نظر اهل ایمان نمایان می سازد.

مطالعه کنندگان گرامی!

در این هیچ جای شکی نیست که: الله متعال روزی رسان همه ای مخلوقات است؛ خواه کم باشد و یا هم زیاد باشد. بنابر این، انسان نباید از نیکی با فقرا، مساکین و بیچارگان کوتاهی کند، چون که اگر الله روزی فراوان عطا فرماید، با انفاق و احسان کردن خالصانه تقلیل نمی یابد وکم نمیشود؛ بلکه افزون میگردد واگر روزی کم واندک بدهد، با امساک و خود داری از نیکوکاری، زیاد نخواهد شد. قطعاً مهر و محبت و دلسوزی به بندگان الله، بخصوص توجه به خویشاوندان و درماندگان از ایمان پسندیده و پایدار حکایت می کند.

فَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴿۳۸﴾

چون چنین است حق نزدیکان و مسکینان و ابن سبیل را ادا کن این برای آنها که رضای الله را می‌طلبند بهتر است و این گروه نجات یافتگان اند.(۳۸)

«**ذَالْقُرْبِي**»: نزدیکان و خویشاوندان.

«**الْمِسْكِينَ**»: مستمند.

«**إِبْنَ السَّبِيلِ**»: مسافر و وامانده. گدای راه نشین (سورهٔ: بقره آیه ۱۷۷).

«**وَجْهَ اللهِ**»: (ملاحظه شود سورهٔ های: بقره آیات ۱۱۵ و ۲۷۲، رعد آیه ۲۲).

در این شکی نیست که: مالک اموال پروردگار با عظمت است، بنابر همین حکمت است که: موارد مصرف آنراهم باید خداوند مشخّص کند.

مفسر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی، در تفسیر آیه می نویسد: احناف با این آیه بر وجوب انفاق برای محارمی که محتاج و نیازمند بوده و قادر به کسب و کار نمی باشند، استدلال کرده‌اند «و نیز» بده «به مسکین» حق وی را.

ابن عباس(رض) میفرماید: «مسکین گدای گشت کننده بی‌مال و مکنت است». «و نیز» بده «به ابن‌السبیل» حقش را. حق مسکین این است که به وی صدقه بدهی و کمک کنی و حق ابن‌السبیل ـ یعنی‌شخص در راه مانده مسافری که نیاز به مال دارد ـ این است که او را مهمان کنی »این انفاق برای کسانی که در طلب خشنودی خدا هستند، بهتر است» یعنی: دادن حق این مستحقان، برای کسانی که قصد نزدیکی به خدای سبحان را دارند، بهتر از بخل و امساک است «و این گروه اند که رستگارانند» یعنی: به خواسته خویش در بهشت و رضای الهی دست می‌یابند، از آنجا که در جهت رضای الله تعالی و به خاطر به جا آوردن امر وی، انفاق کرده‌اند.

وَمَآءَاتَيْتُمْ مِنْ رِبًا لِيَرْبُوَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُو عِنْدَ اللَّهِ وَمَآءَاتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ﴿۳۹﴾

و آنچه به عنوان سود میدهید تا (سهم شما) در اموال مردم افزایش یابد، پس (بدانید که) نزد الله افزایش نخواهد یافت، و آنچه از زکات را که در طلب خشنودی الله پرداخت می‌کنید (و عوض آن را از کسی انتظار ندارید) پس همین گروه دارای پاداش چندین برابر خواهند بود..(۳۹)

ای مردم! آنچه را به منظور به دست آوردن سود به قرض می دهید تا ذریعهٔ مال مردم افزونش سازید در نزد الله تعالی فزونی نخواهد یافت، بلکه حق تعالی برکتش را محو و نابود می‌گرداند. اما چیزی را که به طور زکات و خیرات برای مستحقّان میدهید و با آن رضای الله متعال و پاداش اخروی را اراده دارید عملی است پذیرفته شده که در نزد او تعالی چندین برابرثواب دارد؛ یعنی صدقات، رشد و برکت به ارمغان می‌آورد ولی سود و ربا، نابودی و خسارت را با خود دارد. (تفسیر المیسّر: دکتر عایض بن عبدالله القرنی)

زمخشری گفته است: این آیه درست مانند آیه‌ی «**يَمْحَقُ اَللّٰهُ اَلرِّبٰا وَ يرْبِي اَلصَّدَقٰاتِ**» می باشد، نه کم و نه زیاد. (تفسیر کشاف ۳۷۹/۳.).

«**وَمَآءَاتَيتُمْ مِنْ زَكٰاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اَللّٰهِ**»: صدقه و احسانی که خالصانه برای الله داده‌اید، **فَأُولٰئِکَ هُمُ اَلْمُضْعِفُونَ** (۳۹) همان افراد به چند برابر احسان و نیکی‌های خود نایل می‌آیند و احسانشان مضاعف می‌شود.

عکرمه میگوید: «ربا، بر دو گونه است، ربای حلال و ربای حرام؛ ربای حلال آن است که شخص هدیه می دهد و در قبال آن هدیه و عوضی افزونتر را توقع دارد ـ چنان‌که در این آیه آمده است ـ اما ربای حرام، عبارت از ربای دادوستدو ربای قرض است و آن عبارت از دادن چیزی و گرفتن بدلی در قبال آن همراه باشرطی در عقد است که شرط کردن آن مشروعیت ندارد».

در حدیث شریف آمده است: «کسی از کسب وکار پاکیزه‌ای پیمانه خرمایی را صدقه نمی‌دهد مگر این که خداوند آن را با دست راست خویش گرفته و برای صاحبش پرورش میدهد چنان‌که یکی از شما چوچه اسب خود را پرورش می دهد تا بدانجا که آن پیمانه خرما، از کوه احد بزرگ‌تر می‌شود».

یک یادداشت: نام گذاری کلمه «هدیه» در این جا به کلمه ی «ربا»، مجاز است و چون هدیه چیزی بر اموال انسان می افزاید، بدین سبب ربا نام دارد، یا

اینکه: مالی اضافی است ودادنش بر عطا کننده واجب نیست. ابن عباس(رض) میفرماید: مراد از ربا (در این جا) هدیه ای است که انسان به خویشاوندان نزدیک خود می بخشد تا اموالشان افزون گردد. (روح المعانی، جلد ۱۱ صفحه ۴۵ ـ ۴۶، بخش اول.)

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴿۴۰﴾

الله ذاتی است که شما را آفرید، آن گاه به شما روزی داد، سپس شما را میمیراند، و پس از آن شما را زنده می کند؛ آیا از معبودان شما کسی هست که چیزی از این [کارها] را انجام دهد؟ او منزّه و برتر است از اینکه به او شرک ورزند.(۴۰)

در این آیه به چهار صفت الله تعالی اشاره بعمل آمده است: که هر یک از این صفات به تنهایی برای تسلیم و تعبّد انسان کافی است:

– «**اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ**» (بقره: ۲۱) آفرینش انسان، دلیل مستقّلی بر لزوم بندگی انسان است.

– «**فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هذَا الْبَيْتِ. الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ**» (قریش، ۳– ۴.) روزی دادن خداوند به ما، دلیل بر لزوم بندگی ماست.

– «**اللّهُ الّذِي خَلَقَكُمْ ثُمّ رَزَقَكُمْ ثُمّ يُمِيتُكُمْ ثُمّ يُحْيِيكُمْ**» (روم:۴۰)

میراندن و زنده کردن نیز هر یک به تنهایی، دلیل لزوم تعبّد و تسلیم انسان در برابر پروردگاربا عظمت است.

در این هیچ جای شکی نیست که: مرگ و زندگی، گذشته، حال و آینده و رزق و روزی ما به دست پروردگار با عظمت است.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۴۱ الی ۴۵) در باره مجازات تباهکاران و کافران و پاداش مؤمنان، بحث بعمل می آید.

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴿۴۱﴾

فساد در خشکی و بحر به خاطر کارهائی که مردم انجام داده اند آشکار شده، خدا می‌خواهد نتیجه بعضی از اعمال آنها را به آنها بچشاند شاید (به سوی حق) بازگردند.(۴۱)

«**ظَهَرَ**»: پدیدار گشته است. فراوان شده است.

«**الْفَسَادُ**»: تباهی. مراد بلاها و مصیبت هائی چون خشکسالی و امراض و از میان رفتن خیرات و برکات است.

«**ظَهَرَ اَلْفَسٰادُ فِي اَلْبَرِّ وَ اَلْبَحْرِ بِمٰا كَسَبَتْ أَيدِي اَلنّٰاسِ**»: در این هیچ جای شکی نیست که: اعمال انسان ها، در طبیعت تاثیرگذار بوده، اعمال ناروای انسان، مانع از سود بخشی حتی آب که همانا خشکی سالی وکمبود آب وسایر مصایب در خاک وزمین و عامل بروز حوادث ناگواری مانند قحطی، بیماری، ناداری، گرسنگی و سایر مصیبت ها در طبعیت هم می گردد.

امام بیضاوی میفرماید: منظور از فساد خشک سالی و کثرت آتش سوزی و غرق شدن و رفتن خیر و برکت است، که از بدیمنی گناهان افزایش یافته است. (بیضاوی ۱۰۶/۲.)

ابن کثیر گفته است: به سبب معاصی محصول زراعت و میوه‌جات کم گشته است؛ چون صلاح زمین و آسمان با طاعت و عبادت مقرون است. (مختصر ۵۷/۳.)

«**لِيذِيقَهُمْ بَعْضَ اَلَّذِي عَمِلُوا**»: در ضمن قابل یاد دهانی می دانم که: همه ی سزا ها به روز قیامت معطل نمی شود، بلکه بعضی از جزا ها در همین دنیا هم تحقّق می یابد. و علت چشاندن برخی از جزا گناه در این دنیا همانا توبه و

بازگشت می باشد. تا با توبۀ خالص به سوی پروردگار خویش برگردند و از گناهان و معاصی بپرهیزند. برای اینکه نعمت ها تداوم یافته عذاب ها برگشتانده شود، حال‌ها صلاح یابد و آینده ها نیکوتر و بهتر شود.

البته صلاح و رونق کار زمین و آسمان با طاعت حق تعالی است بدین جهت در حدیث شریف آمده است: «بی‌گمان برپاداشتن حدی از حدود حق تعالی در زمین، برای اهل زمین از چهل روز باراندن باران مفیدتر است». آری! هرگاه عدالت برپا شد، خیر و برکت بسیار میشود، از این روی در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول الله صلی علیه وسلم فرمودند: «فاجر چون بمیرد، عباد و بلاد و درختان و چهار پایان همه از شر وی احساس راحتی می‌کنند».

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ﴿۴۲﴾

بگو در زمین بگردید و بنگرید که عاقبت کسانی که پیشتر بوده [و] بیشترشان مشرک بودند چگونه بوده است.(۴۲)

یک جامعه با اکثریّت منحرف، به قهر الهی مبتلا خواهد شد، گرچه تعدادی اشخاصی صالح هم در آن مسکن گزین باشند.

در آیۀ مبارکه پروردگار باعظمت خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: ای پیامبر! به تکذیب کنندگان رسالتت بگو: به سیر و سفر در اطراف واکناف زمین بپردازید و با تأمّل و اعتبار ببینید و بنیدیشید که بازگشت و انجام کسانی از امّت‌های پیشین، مانند قوم نوح، عاد و ثمود که به تکذیب پیامبران پرداختند چگونه بوده است؟ منازل شان خالی و بدون سکنه‌است و سرزمینهای شان به بیابآن های وحشتناکی تبدیل شده‌است.

«كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ» اکثر آنها به خدا کافر بودند و در نتیجه نابود شدند.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ﴿۴۳﴾

پس رویت را به‌سوی دین راست استوار بگردان پیش از آنکه روزی برسد که برای آن بازگشتی از(سوی) الله نیست. درآن روز(مردم) متفرق میگردند.(۴۳)

امام قرطبی گفته است:یعنی توجهت را به پیروی از دین راست و مستقیم یعنی دین اسلام معطوف بدار. (تفسیر قرطبی ۱۴/۴۲.)

«مِنْ قَبْلِ أَنْ يأْتِي يوْمٌ لا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اَللّهِ» یعنی قبل از فرارسیدن آن روز هولناک یعنی روز قیامت که هیچ‌کس وقوع آن را جلوگیری کرده نمی‌تواند.

«يوْمَئِذٍ يصَّدَّعُونَ» یعنی: مردم در روز قیامت از یک دیگر برای دریافت نتیجۀ اعمال نامه خود پراگنده و متفرّق اند، بهشتیان به بهشت می پیوندند و دوزخیان به دوزخ.

مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ﴿۴۴﴾

کسانی که کافر شوند کفرشان به زیان خود آنان است، و آنان که کار نیک انجام دهند، پس (از اکنون زمینۀ عاقبت نیک را) برای خودشان آماده سازی میکنند.(۴۴)

مطالعه کنندگان گرامی!

طوریکه در آیۀ قبل خواندیم که در روز قیامت، مردم پراگنده و در گروه‌های مختلف از هم جدا میشوند. پروردگار با عظمت در این آیه، جدایی مذکور را توضیح و بیان می دارد؛ که هر یک از اهل ایمان و کفر به پاداش و کیفر خود می رسند.

در این هیچ جای شکی نیست که: انسان، دارای اختیار است این بدین معنا است که: ایمان و کفر را به تصمیم خود انتخاب می‌کند.

باید گفت که؛ کفر به تنهایی سبب بدبختی است، گرچه به کاری خلافی دست نزند، ولی ایمان به تنهایی کافی نیست، بلکه نیازمند عمل صالح است.

ـ برای رفتن به بهشت، تنها ایمان داشتن کافی نمی باشد، بلکه اعمال صالح نیز لازمی و ضروری میباشد. طوری که الله تعالی میفرماید: «**آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ**» یعنی در قیامت، فضل الهی شامل حال کسانی میگردد که: اهل ایمان و عمل صالح باشند، نه دیگران.

«**مَنْ كَفَرَ فَعَلَيهِ كُفْرُهُ**» هر کس به الله متعال کافر شود، زیان و عقوبت کفرش را خودش به تنهایی بر می دارد.

«**وَ مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ**» اما هر که به اوتعالی ایمان آورد و اعمال نیک و مشروعی را انجام دهد، مقام و جایگاه راستینی را برای خویشتن آماده می سازد.

امام قرطبی گفته است: با همان عمل صالح در آخرت برای خود فرش و مسکن و مقری فراهم میسازند. «مهد الفراش» یعنی بستر را گسترد. (تفسیر قرطبی ۱۴/۴۲.).

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ﴿۴۵﴾

تا خدا به کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند از فضل خود پاداش دهد [و کافران را از رحمتش محروم کند]؛ زیرا خدا کافران را دوست ندارد.(۴۵)

خوانندگان گرامی!

در آیات (۴۶ الی ۵۱) در باره اینکه باد و باران از نشانه های قدرت و یکتایی الله است بحث بعمل آمده است.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفُلْكُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴿۴۶﴾

و از نشانه های قدرت و وحدانیت الله این است که بادها را مژده رسان میفرستد تا از رحمت خود به شما بچشاند و کشتی‌ها هم با امر او به حرکت درآیند و تا از فضل او بجویید و باشد که شما سپاس گزاری کنید.(۴۶)

«**مُبَشِّرَاتٍ**»: مژده رسان ها. مژده رسان به این که ابرها را به حرکت درآورده و آنها را متراکم و تلقیح مینمایند و از آنها باران ها میبارانند و گرده گیاهان را جابه‌جا و آنها را باور میکنند و باعث حرکت کشتی‌های بادبانی وتکان آبها در سطح ابحار واقیانوس های فراخ، و نعمت‌ها و برکت‌های دیگری میگردند. آری! بادها هم وسیله نعمت‌های فراوان در زمینه کشاورزی و دامداری هستند، وهم وسیله انتقال ابرها وپخش گرده‌ها وهم باعث سرعت ورونق کار تجارت. از دلایلی که بر الوهیت، قدرت و عظمت خداوند متعال دلالت دارد این است که باد را پیش از باران میفرستد تا به فرود آمدن باران مژده داده ابرها را پراکنده سازد.

زیرا بادهای رحمت در مقدمه باران رحمت قرار دارند، که این بادها عبارتند از: بادهای شمال، صبا و جنوب اما باد دبور، باد عذاب است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «**اللهم اجعلها رياحاً ولا تجعلها ريحاً**».«خدایا! باد را بادهای (رحمت) بگردان، نه باد (عذاب)». آری! بادهای رحمت را میفرستد «و تا به شما از رحمت خود بچشاند» که همانا باران، فراوانی، سرسبزی، شادمانی روح و غیر آن از نعمت‌هاست.

تذکر: باد دبور بادی است که از مغرب میورزد.

«**وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ**» این همه برای آن است که بندگان، پروردگار خود را شکر گزاری کرده یگانه‌اش بشمارند و تنها او را پرستش کنند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَانْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴿۴۷﴾

و به راستی پیش ازتو پیامبرانی را به سوی قومشان فرستادیم و آنان دلایل واضح و آشکار برای شان آوردند، پس ازکسانی که نافرمانی کردند انتقام گرفتیم. و نصرت دادن مؤمنان حق است بر (عهدۀ) ما.(۴۷)

این پیامبران با دلایل قاطع و براهین روشنی به نزد اقوام خویش آمدند، اما بیشتر مردم کافر شدند وجز اندکی ایمان نیاوردند. الله متعال از تکذیب کنندگان انتقام گرفت، کافران رابه هلاکت رساند و بندگان یکتا پرستش را پیروزی بخشید. آری!یاری و نصرت حق تعالی برای دوستانش حقّ است؛ زیرا به بارگاه او منزلت و تقرّب دارند.

خواننده محترم! در این آیه مبارکه چهار اصل سنّت الهی مطرح بحث قرار گرفته است:

اول: سنّت فرستادن پیامبر.

دوم: سنّت معجزه داشتن انبیا.

سوم:مجازات مجرمان.

چهارم: نصرت مؤمنان

اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسَفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴿۴۸﴾

خداوند ذاتی است که بادها را میفرستد که ابرها را بر می انگیزد، و آن را درآسمان هرگونه که بخواهد میگستراند، و آن را پاره‌پاره میکند، و می بینی که قطرات باران ازلابلای آن بیرون می‌آید.وهنگامی که این(باران حیاتبخش) را به هرکس ازبندگانش که بخواهد میرساند خوشحال میشوند.(۴۸)

«**تُثِيرُ**»: به حرکت در می‌آورد و بر می انگیزد.

«**سَحَاباً**»: ابرها. اسم جنس جمعی است.

«**كِسَفاً**»: جمع کسْفَۀ، بر وزن و معنی قِطْعَۀ. تکه‌ها و توده‌های ابر بالای یکدیگر. توده های متراکم و انباشته (سورۀ: اعراف / ۵۷، نور / ۴۳).

«**يَسْتَبْشِرُونَ**»: شاد میگردند. خوشحال میشوند. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: مصطفی خرمدل).

وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ﴿۴۹﴾

و همانا پیش از آنکه باران بر آنان نازل شود، سخت ناامید بودند.(۴۹)

امام بیضاوی میفرماید: به منظور بیان آشنایی طولانی آنان با باران و نومیدی شدید آنان، تکرار آمده است. (تفسیر بیضاوی ۱۰۷/۲.)

فَانْظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴿۵۰﴾

پس با تأمل به آثار رحمتِ خدا بنگر که چگونه زمین را پس از مردنش زنده میکند، بی‌گمان این(الله) زنده‌کننده مردگان است واو برهرچیز تواناست.(۵۰)

واقعیت امر اینست که: بارش باران و حیات مجدّد زمین، نشانه‌ای از برپایی قیامت است. «**يُحْيِي الْأَرْضَ- لَمُحْيِي الْمَوْتَى**»: صحنه‌ی مرگ و حیات، هر لحظه در برابر چشم ما قرار دارد، «**إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَى**» و مشت نمونه‌ی خروار است.

در واقعیت هم ذاتی که زمین را بعد از مردنش با سبز کردن زنده نماید، به زنده ساختن بعد از مرگ مردم و بیرون آوردن‌شان از قبرها نیز توناست؛ زیرا او به هر کاری قدرت دارد، هیچ چیزی او را عاجز ساخته نمی تواند و هیچ کاری بر او ممتنع نمی باشد.

وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ﴿۵۱﴾

و اگر بادی [آفت‌زا] بفرستیم و [کشت خود را] زرد شده ببینند، حتماً پس از آن (به جای توبه) راه ناشکری پیش می‌گیرند.(۵۱)

از فحوای آیه مبارکه بر می آید که: درحالت وفور نعمت و محصول خوب، شاد و مسرور میشوند و وقتی که کشت و زراعت شان دچار آفت و نارسایی شود، نعمت قدیمی و قبلی خدا را ناسپاس و منکر میشوند. پس از آن خدای متعال یادآور شده است که چنان کافرانی صورت مردگان دارند و اندرز و یادآوری آنان را سودی نمی دهد:

خوانندگان گرامی!

در آیات (۵۲ الی ۶۰) در باره: دلداری پیامبر، دوران حیات انسان، احوال قیامت، وظیفه ی قرآن و آیه های پایان سوره، بحث بعمل آمده است.

فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ﴿۵۲﴾

پس تو نمی توانی به مردگان بشنوانی، و نمی توانی به کران آواز بشنوانی هنگامی که پشت کرده روی بگردانند.(۵۲)

مفسران گفته‌اند: این مثلی است که الله تعالی آن را در مورد کافران آورده و آنان را به مرده و ناشنوا و نابینا تشبیه کرده است.

در ضمن باید گفت که: اعراض از حقّ، زمانی خطرناک است که پشت کردن به حقّ، با عنایت و لجاجت باشد و از جانب دیگر بحیث شیوه‌ی دائمی اشخاص قرار گیرد.

مفسیر تفسیر مسیر داکتر عایض در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: ای پیامبر! به راستی که تو پند و موعظه را به کسی که خداوندأ قلبش را بمیرانده و گوش‌هایش را از شنیدن حکمت بند کرده شنوانده نمی‌توانی. بنابراین کفر کافران غمگین مشو و به خاطر عدم پذیرش دعوتت نا آرام مباش؛ زیرا آنان

مانند ناشنوایان و مردگانی اند که نه می‌شنوند و نه می‌دانند. حضور آنان مانند غیاب است و زندگی‌شان چون مرگ؛ بدان سبب که از پذیرش حق اعراض کردند و از هدایت رو گشتاندند.

وَمَا أَنْتَ بِهَادِ الْعُمْيِ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ﴿٥٣﴾

وتو هدایت کننده کوردلان از گمراهی شان نیستی. ونمی‌توانی جز به کسانی که به آیات ما ایمان می‌آورند، بشنوانی، چون آنها منقاد و فرمانبردارند.(۵۳)

«**الْعُمْيِ**»: کوران. مراد کوردلانی است که آماده پذیرش حق نبوده و کفر را بر ایمان ترجیح میدهند.

قابل یاد آوری است که فهم کلی این آیه مبارکه با سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم که بر امکان شنیدن مردگان تأکید میکند، در تعارض قرار ندارد زیرا هدف ازعدم شنوانیدن به مردگان در این آیه، شنیدن تدبر و فهم و پندگرفتن شان است.

در حدیث شریف به روایت عبدالله بن عمر(رض) آمده‌است که رسول الله صلی الله علیه وسلم کشتگانی را که درچاه بدر افگنده بودند، موردخطاب قرار داده و آنان را سرزنش کردند تا بدانجا که عمر (رض)گفت: یا رسول‌الله! از مخاطب قرار دادن قومی که اجساد شان گندیده است، چه سود؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، شما از آنان به آنچه میگویم شنواتر نیستید، آنها میشنوند ولی جواب داده نمی‌توانند».

از ابن عباس(رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «هیچ کس بر قبر برادر مسلمانش که او را در دنیا میشناخته است نمی گذرد و بر وی سلام نمیدهد، جز این که خداوند روح وی را به وی بر میگرداند تا جواب سلام او را بدهد».

همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در تعلیم کیفیت سلام دادن بر کسانی که در گورها اند، به امت خویش هدایت فرموده اند، تا مردگان را مانند زندگان مورد خطاب قرار داده و بگویند: «**السلام علیکم أهل‌الدیار من المؤمنین وإنا إن شاء الله بکم لاحقون، یرحم الله المستقدمین منا ومنکم والمستأخرین، نسأل الله لنا ولکم العافیة**». «سلام بر شما ای اهل دیار از مؤمنان! ما نیز اگرالله بخواهد به شما خواهیم پیوست، خداوند بر جلورفتگان ما و شما و بر دنبال آیندگان ما رحم کند، از خداوند برای خود و برای شما عافیت می طلبیم». شایان ذکر است که سلف صالح، بر این حکم اجماع دارند.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ.﴿٥٤﴾

الله ذاتی است که شما را آفرید در حالی که ضعیف بودید سپس بعد از این ضعف و ناتوانی قوت بخشید، و باز بعد از قوت ضعف و پیری قرار داد، او هر چه بخواهد می‌آفریند، و اوست عالم و قادر.(۵۴)

مراحل ضعف و قدرت انسان، با یک حکمت، حکیمانه طرّاحی ونقشه بندی شده است.آغاز و پایان انسان ضعف است، درچند روزی که توان و قدرت داریم از آن باید قدردانی کنیم. (یک قوّت میان دو ضعف) «**ضَعْفٍ– قُوَّةً– ضَعْفاً**» ضعفِ دوران کودکی به قوّت تغییر میکند، ولی ضعف دوم باقی میماند، زیرا کلمه‌ی «**شَيْبَةً**» در کنار «**ضَعْفٍ**»، نشان آن است که این ضعف همراه پیری و ثابت است. بناءً کسی که میان دو ضعف قرار گرفته، نباید به چند روز قوّت مغرور شود. طوریکه در آیه مبارکه با زیبای خاصی فرمودکه:ای مردم! پروردگار با عظمت ذاتی است که شما را از آبی بی‌ارزش و ناچیز یعنی نطفه، خلق نمود، پس تکبّر نکنید. سپس شما را بعد از ناتوانی

کودکی، قوّت مردانگی بخشید وبعد از توانمندی مردانگی، به ناتوانی کلانسالی وپیری رساند. اوهرچه را بخواهد از ناتوانی و قوّت، کودکی و جوانی، پیری و کلانسالی پدید می‌آورد، به مخلوقاتش داناست و به هر چیزی تواناست. آفرینش خود را باعلمش مستحکم ساخته و مرادش را با قدرتش نفاذ میبخشد. (تفسیر المیسّر: دکتر عایض بن عبدالله القرنی)

مطالعه کنندگان گرامی! از ضعف و پیری گلایه نکنید، زیرا برنامه‌ی حکیمانه‌ی الهی است.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ﴿۵۵﴾

وروزی که قیامت برپا شود گنهکاران قسم یاد میکنند که جز ساعتی (در عالم برزخ) درنگ نکردند! اینچنین آنها از درک حقیقت محروم میشدند!(۵۵)

امام بیضاوی گفته است: مدت ماندن خود را در دنیا در مقایسه با مدت عذابشان درآخرت کوتاه میدانند یا اصلاً مدت توقف خود را در دنیا فراموش میکنند. اما دنیا زمان اندکی نیست که مانند یک لحظه باشد.

این چنین در سوگند خود دروغ میگویند؛ همچنان که در دنیا برالله متعال دروغ می بستند و از شرایع پیامبران انکار کردند. اشخاصی که در دنیا به قسم دروغ عادت کرد، در قیامت نیز آن به آن ادامه می دهند. مجرمان درقیامت عذر و بهانه می‌آورند که در دنیا فرصت برای ایمان آوردن نداشتند.

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴿۵۶﴾

و کسانی که به ایشان علم و ایمان داده شده است، میگویند: بدون شک طبق حکم در کتاب الله تا روز قیامت درنگ کرده اید، پس این روز قیامت است، و لیکن شما نمی‌دانستید.(۵۶)

این آیهٔ مبارکه جواب اهل ایمان، در برابر آن منطق که مجرمان در آیه قبلی مطرح نموده اند. آنان از دوران کوتاه عمر خود در دنیا و یا مدّت اندک برزخ بحث بعمل آورده‌اند؛ ولی در مقابل اهل ایمان به این سوالات شان جواب داده میفرمایند که: شما مطابق آنچه خداوند متعال برای دوره‌ی دنیا و دوزخ اشخاص معیّن کرده، زندگی کرده‌اید و بی جهت برای کفر خود، عذرتراشی نکنید. در این هیچ جای شکی نیست که: مدّت دوره‌ی دنیا یا برزخ، «**فِي كِتابِ اللّهِ**» در کتاب الله تعالی، از پیش محاسبه و نوشته شده است.

از تعبیر به‌کار گرفته شده در این آیه متبرکه فهمیده می شود که: علم و ایمان با هم، پدید آورنده کمال است پس علم بدون ایمان هیچ ارزشی نداشته و ایمان بدون علم هم‌راه را بر گمراهی نفس نمی بندد و استادان و دانشمندان باید این درس مهمی را مدنظر داشته باشند. علم و ایمان، حتّی در قیامت آثار مثبت خود را نشان میدهد. علم و ایمان، دو هدیه الهی است که به اشخاصی عطا میشود که علم و ایمان خود را توفیقی الهی بدانیم و مغرور نشویم.

فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ﴿۵۷﴾

پس آن روزعذرخواهی ظالمان سودی ندارد، وتوبه آنان پذیرفته نمیشود.(۵۷)

استعتاب: استرضا و طلب خشنودی است. و در صورتی که علیه کسی مرتکب جنایتی شده باشی، میگویی: «**استعتبته فاعتبني**»: از او رضایت طلبیدم پس، از من راضی شد.

«**فَيَوْمَئِذٍ لا يَنْفَعُ الّذِينَ ظَلَمُوا...**» سرنوشت انسان و چگونگی حضور او در قیامت، در گرو عملکرد خود اوست، دیگر دراین روز معذرت کافران سود وفایده ای ندارد،که با توبه و یا اطاعت رضایت و خشنودی الله تعالی را به دست آورید؛ چون زمان توبه سپری شده است. و اکنون زمان عذاب و سرزنش آنان است.

باید گفت که: توبه و عذرخواهی تنها در دنیا کارساز است و در قیامت هیچ کارایی ندارد.

مطالب قرآن، سبب اتمام حجّت است و کسی که حقّ را بفهمد و حجّت بر او روشن شود، دیگر عذرش پذیرفته نیست.

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ﴿۵۸﴾

و به راستی در این قرآن برای مردم از هرگونه مثلی آوردیم. و اگر برای آنان معجزه ای [که خود درخواست دارند] بیاوری آنان که کفر ورزیده اند، قطعاً خواهند گفت: شما جز باطل گرا نیستید [و این معجزه ای که آوردید، جز باطل نیست.] (۵۸)

شخصیکه یکباردردایره کفر و لجاجت قرار گیرد، باطل را حقّ می بیند و حقّ را باطل، دشمنی و سرسختی کفّار، باید برای ما درس عبرتناکی باشد، کافران لجوج، هیچ گونه دلیل و نشانه‌ای را نمی پذیرند.

بادر نظرداشت اینکه آوردن معجزه تنها از شان ومقام پیامبر اسلام است؛ امّا کفّار با بکار بردن جمع «انتم» گویا تمام انبیا و یا مؤمنان را باطل می دانند.

در تاریخ ادیان دیده شده است که: کافران نه تنها با محمد صلی الله علیه وسلم، بلکه با تمام انبیا الهی، وحتی با تمام مؤمنان لجبازی نموده وهمه حقایق را باطل می شمارند.

كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴿۵۹﴾

بدین‌سان خداوند بر دلهای کسانی که [حق را] در نمی‌یابند مهر می زند.(۵۹)

در این هیچ جای شکی نیست آنعده از اشخاصی که خود را به جهل و نادانی می زنند، مورد قهر الهی قرار می‌گیرند، نه افراد ناآگاه و بی‌غرض.

از جانب دیگر باید گفت: همان طورکه خداوند متعال بر قلب کسانی‌که حقایق قرآن عظیم الشأن و یگانگی وصفات الله تعالی را انکار میکنند و رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم را نمی دانند مُهر شقاوت می زند.

خداوند متعال بر دل های شان چنان مهر زدنی است که بر اثر آن با حق معارضه کرده و با آن عناد می ورزند و در برابر آن گردن نمی نهند.

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ﴿٦٠﴾

پس صبر کن که وعده خدا حق است و مباد کسانی که یقین ندارند تو را به خشم وسبکسری واندارند.(۶۰)

«**لا يَسْتَخِفَّنَّكَ**»: تو را سبک از جای برندارد و مایه فزع و جزع و پریشانی و خشم تو نشود.

ای پیامبر! بر تو لازم است در مقابل تکذیب و آزار آنها صبور و شکیبا باش که در حقیقت وعده‌ی پیروزیت و غالب آمدن دینت از جانب خدا حق است و تحقق می یابد.

ابن‌کثیر نقل می‌کند: «علی(رض) ابن ابی طالب در حال خواندن نماز صبح بود که شخصی از خوارج خطاب به وی این آیه را خواند: «**لِئَنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ**»(سوره الزمر:آیه ۶۵). «اگر شرک آوری، بی‌گمان عملت هدر می رود و از زیانکاران خواهی بود».

علی(رض) در حالیکه در نماز خویش بود، به او چنین پاسخ داد: «**فَٱصبِر إِنَّ وَعدَ ٱللَّهِ حَقّٞ وَلَا يَستَخِفَّنَّكَ ٱلَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ﴿٦٠﴾**» (الروم: ۶۰). «شکیبایی پیشه کن، بی‌گمان وعده خداوند حق است و کسانی که یقین ندارند، تو را به سبکی وا ندارند». این آیه به وجوب مواظبت و استمرار رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بر دعوت به‌سوی ایمان اشاره دارد. «تفسیر انوار القرآن».

صبر ابزار مؤمنان در راه دور و دراز پر از خاری است که گاه‌گاهی چه بسا بدون پایان جلوه‌گرآید. صبر واطمینان وثبات پیشه کردن در برابر نابسامانی دیگران، و تکذیب کردن حقّ وحقیقت توسّط کافران، و شکّ و تردید ایشان در وعده الهی، اسلحه برّنده وتوشهٔ راه مؤمنان است. مؤمنانی که به حقّ و حقیقت دست یافته‌اند و به ریسمان خدا قرآن چنگ زده‌اند، راه ایشان راه صبر و اطمینان و یقین است.

خوانندگان گرامی!

ملاحظه فرمودیم که قرآن پاک دارای چی اعجاز با عظمت است؛ این سوره با پیش‌بینی پیروزی آغاز یافت، و با وعده الهی به نصرت جماعت حقّ گرا به پایان رسید. ایمان به وعده‌های الهی، عامل صبوری است. و نباید فراموش کرد که اگر لطف و مرحمت و تعلیم الهی نباشد، أنبیاء نیز آسیب‌پذیرند.

و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورۀ لقمان

جزء ۲۱

سورۀ لقمان در مکه نازل شده ودارای سی وچهار آیه وچهار رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب آنکه در برگیرندۀ داستان لقمان حکیم است، به‌نام «لقمان» نامیده شد. لقمانی که با شناخت وحدانیت خداوند جلّ جلاله، با عبادت وی، امر به فضایل و نهی از منکرات و رذایل، جوهر حکمت را دریافت.

در بیان شأن نزول سورۀ لقمان روایت شده است که: قریش از رسول الله صلّی الله علیه وسلّم در مورد داستان لقمان با فرزندش سؤال کردند پس این سوره نازل شد.

فحوی سورۀ لقمان:

سورۀ «لقمان» از جمله سوره های مکی بوده، که موضوع عقیده را بررسی میکند و به مانند سایر سوره های مکی محور اصلی آن اصول سه‌گانه‌ی اعتقادی یعنی توحید، نبوت و معاد تشکیل می دهد.

این سوره با بحث در رابطه با قرآن، آن معجزه‌ی جاویدان و پایدار حضرت محمد صلّی اللّه علیه وسلّم که تا بقای عالم باقی است، شروع شده و بر یگانگی پروردگار عالمیان دلیل و برهان اقامه کرده و دلایل درخشان دال بر قدرت و ابداع شگفت انگیز الله متعال در این هستی بیکران را یادآور شده است. جهانی که در خِلقت آسمان و زمین، آفتاب و ماه، روز و شب، کوه‌ها و دریاها (أبحار)، أمواج، باران‌ها، گیاهان، درختان و دیگر اجزایش نظم و

ترتیب استوار و متناسب برقرار است، و همان نظم و ترتیب در دیگر دلایل دال بر قدرت و یگانگی او مشاهده میشود و بر قلب و جان تأثیر نهاده و عقل را روشن می گرداند. و انسان در مقابل آن جز تسلیم در برابر قدرت بی پایان خالق عظیم راهی نمی یابد.

ـ همچنین اِنظار مشرکان را به دلایل قدرت و یگانگی خدا که درجهان وسیع و پراگنده شده‌اند متوجه کرده و آنان را به شدت تکان داده و به لرزه در می‌آورد: «**هٰذٰا خَلْقُ اَللّٰهِ فَأَرُونِي مٰا ذٰا خَلَقَ اَلَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ اَلظّٰالِمُونَ فِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ﴿۱۱﴾ سوره لقمان**» (این آفرینش خداست، پس به من نشان دهید که (معبودان) غیر او چه آفریده‌اند؟ بلی، ستمگران (مشرک) در گمراهی آشکارند.).

ـ و سوره با برحذر داشتن «انسان» از آن روز رعب انگیز و هولناک که در آن نه مال سودی دارد و نه فرزند، خاتمه یافته است: «**یا أَیُّهَا النّٰاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ وَ اخْشَوْا یَوْماً لا یَجْزِي والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لا مَوْلُودٌ هُوَ جازٍ عَنْ والِدِهِ شَیْئاً إِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا وَ لا یَغُرَّنَّکُمْ بِاللّٰهِ الْغَرُورُ﴿۳۳﴾** لقمان) (ای مردم! از پروردگارتان پروا کنید و بترسید از روزی که هیچ پدری مسئولیّت (اعمال) فرزندش را نمی‌پذیرد و هیچ فرزندی به جای پدرش قبول مسئولیّت نمی‌کند، قطعاً وعده‌ی خداوند حقّ است، پس زندگی دنیا شما را نفریبد و (شیطانِ) فریبکار، شما را نسبت به خدا فریب ندهد.

لقمان:

نام لقمان بصورت کل دوبار در قرآن کریم ذکر شده است. اکثر محقّقان بر آنند که او حکیم بوده است و خواهر زاده یا خاله زاده ی حضرت أیوب علیه السلام می باشد. سال تولّدش مصادف با سال دهم سلطنت حضرت داووُد

علیه السلام بوده و تا زمان حضرت یونس علیه السلام زندگی کرده است. (رساله:جرعه ای از زلال قرآن، ج ۵، ص ۱۵۱).

تعداد آیات، تعداد کلمات، و تعداد حروف:

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم که: سورۀ لقمان دارای سی‌وچهار آیه بوده، تعدا کلمات آن به: پانصدوچهل‌ودو کلمه میرسد. وتعداد حروف این سوره به: دوهزاروصدوده حرف میرسد. (ملاحظه: اقوال درشمارش تعداد کلمات و حروف سوره های قرآن درطریق حساب و نوع قرائت متفاوت اند. تفاصیل آنرا می توان در سورۀ فاطر همین تفسیر مطالعه فرمایید.).

محتوا و موضوعات سورۀ لقمان:

به طور کلی موضوعات و محتوای سورۀ لقمان در پنج بخش جمعبندی و خلاصه میشود:

بخش اول بعد از ذکر حروف مقطعه اشاره به عظمت قرآن و هدایت و رحمت بودن آن برای مؤمنانی که واجد صفات بخصوص هستند می کند، و در نقطۀ مقابل، سخن از کسانی میگوید که در برابر این آیات آن چنان سرسختی و لجاجت نشان می دهند که گویی گوشهایشان کر است، علاوه بر این سعی دارند با ایجاد سرگرمی های ناسالم دیگران را نیز از قرآن منحرف نمایند.

بخش دوم از نشانه های خداوند متعال در آفرینش آسمان و بر پا داشتن آن بدون هیچگونه ستون، وآفرینش کوه‌ها در زمین، وجنبندگان مختلف، و نزول باران و پرورش گیاهان سخن میگوید.

بخش سوم قسمتی از سخنان حکمت آمیز لقمان آن مرد الهی را به هنگام اندرزوصیت به فرزندش نقل میکند که از توحید و مبارزه با شرک شروع

شده، و با توصیه به نیکی کردن به پدر و مادر، نماز، و امر به معروف و نهی از منکر، و شکیبایی در برابر حوادث سخت، و خوشرویی با مردم، تواضع و فروتنی و اعتدال در امور پایان می یابد.

در **بخش چهارم** بار دیگر به دلائل توحید باز می گردد، و سخن از تسخیر آسمان و زمین و نعمتهای وافر پروردگار ونکوهش از منطق بت پرستانی که تنها بر اساس تقلید از نیاکان در این وادی گمراهی افتادند، سخن می گوید، و از آنها بر مسأله خالقیت پروردگار که پایۀ عبودیت او است اقرار می گیرد. و نیز از علم گسترده و بی پایان خدا با ذکر مثال روشنی پرده بر می دارد، و در همین رابطه علاوه بر ذکر آیات آفاقی، از توحید فطری که تجلیش به هنگام گرفتار شدن در میان امواج بلا است به طرز جالبی بحث می کند.

بخش پنجم اشاره کوتاه و تکان دهنده ای به مسأله معاد و زندگی پس از مرگ دارد، به انسان هشدار می دهد که مغرور به زندگی این دنیا نشود، و به فکر آن سرای جاویدان باشد. این مطلب را با ذکر گوشه ای از علم غیب پروردگار که از همه چیز در ارتباط با انسان از جمله لحظه مرگ او و حتی جنینی (نطفه و طفل در شکم مادر) که در شکم مادر است آگاه است، تکمیل کرده و سوره را پایان می دهد.

خصوصیات خاص سوره لقمان:

ازخصوصیات این سوره، شامل معجزه ی جاودانه ی قرآن و هدایت ربانی، قصه ی لقمان حکیم و وصایای او برای پسرش است، تا مردم نیز از آن درس بگیرند، از شرک دوری ورزند، باپدر و مادر نیکی کنند و از کبر و خود خواهی روی برتابند.

پایان سوره، سفارش به پارسایی و پرهیزگاری، بیم از عذاب قیامت و پنج گنج و حکمت الهی را تبیین می کند. (آیه: ۳۴ لقمان).

شأن نزول:

روایت شده است که «نضر بن حارث» زنان آوازخوان را می‌خرید و اگر کسی می‌خواست مسلمان شود او را پیش برده‌ی آوازخوان می‌برد و به او می گفت: او را غذا و شراب بده و برایش آواز بخوان، و می گفت: این از نماز و روزه و جنگیدن در راه خدا که محمد تو را بدان می خواند بهتر است.

آنگاه آیه‌ی: «**وَ مِنَ اَلنّاسِ مَنْ يشْتَرِي لَهْوَ اَلْحَدِيثِ لِيضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اَللّهِ**» نازل شد. (برای تفاصیل به اسباب نزول واحدی و تفسیر قرطبی و البحر المحیط مراجعه کرده میتوانید.)

ترجمه و تفسیر سورۀ لقمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایندۀ و مهربان

الم﴿۱﴾

«الم الف. لام. میم؛ از جملۀ حروف مقطعات اند. هرچند می دانیم که معناهای ارزنده دارند، اما خداوند متعال به مراد خویش در نزول آنها داناتر است.).

برخی از مفسران گفته اند که: الم (در باره این حروف گفته شد که اسرار الهی است).

(معنای این حروف به الله معلوم است والله تعالی داناتر است به مراد خود به آن).

به قولی: افتتاح‌کردن پاره‌ای از سوره‌ها با حروف هجاء، برای توجه دادن به اعجاز قرآن کریم است. یعنی: بدانید که این قرآن مرکب از همان حروفی است که اعراب بدان تکلم می کنند پس آیا می توانند آیاتی مانند آیات آن را بیاورند؟. «تفسیر انوار القرآن» (۱)

خوانندگان گرامی!

در آیات (۱ الی ۹) در باره قرآن و اثرش، رویگردانی کافران از آن و روی آوردن مؤمنان به آن، مورد بحث قرار گرفته است.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ﴿۲﴾

این آیات کتاب پر از حکمت است.(۲)

این آیات ها کتاب بدیع مُحکم و با حکمت قرآن کریم‌اند که خداوند متعال آنها را واضح ساخته و برای مردم بیان داشته است.

حکمت: یعنی گذاشتن و نهادن یک چیز در جایگاه و محل مناسب آن است.
پروردگار با عظمت در آیات مختلف، از قرآن با صفت «حکیم» یاد میکند؛ مانند «**وَ الْقُرْآنِ الْحَکیم**»؛ (یس،۲.) «**وَ الذِّکْرِ الْحَکِیمِ**»، (آل عمران، ۵۸.)، «**الْکِتابِ الْحَکیم**.» (یونس، ۱.) واقعاً قرآن عظیم الشأن حکیم است در احکام علمی خویش، حکیم است در راه حل هایی عالمانۀ خویش که برای معالجه امراض انسانی عام؛ فردی و اجتماعی وبصورت کل برای اصلاح جامعه بشری ارائه داشته است، قرآن عظیم الشأن است در ترتیب آیات و سوره‌های خود و حکیم است در الفاظ و معانی خود.

هُدًی وَرَحْمَةً لِلْمُحْسِنِینَ﴿۳﴾

مایه هدایت و رحمتی است برای نیکوکاران.(۳)

آیات قرآن کریم هدایتی برای مؤمنان اند.تا ایشان را به سوی حقّ و خوبی‌ها دلالت کند و رحمتی برای نیکوکاران است تا با ترس از الله متعال و پیروی پیامبرش اخلاص مندانه بدان عمل نمایند.

محسن: عمل‌کننده به نیکی‌ها، یا کسی است که الله را چنان عبادت می‌کند که گویی او را می بیند. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: جبرئیل علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال کردکه: »احسان چیست؟» فرمودند: «احسان آن است که الله متعال را طوری عبادت کنی که گویی او را می بینی زیرا اگر تو او را نمی بینی، قطعاً او تو را می بیند».

عظمت قرآن عظیم الشأن:

واقعاً قرآن عظیم الشان کتاب است که یکهزارو چارصد سال قبل انقلاب عظیمی را در عالم بشریت پر با نمود، نور این کتاب چنان با قوت صلابت وبا عظمت است که تا بشر زنده است نور آن به خاموشی نخواهد گراید. قرآن عظیم الشأن مشعلی است که آن خاموش نمی شود و چراغیست که روشنی

آن فرو نمی نشیند. قرآن کریم در یایی است که عمق آن از تصور ها بیرون است، کتابیست که حق و باطل را از هم جدا می کند، شک و تردید را از اذهان دور می سازد، خواندن و شنیدن آن قلب ها بشری را صیقل وجلاء میدهد، اطمینان و آرامش را به انسان به ارمغان می آورد. در فضیلت قرآن عظیم الشأن پیامبر بزرگوار اسلام با زیبای خاصی میفرماید: «**خیرکم من تعلم القرآن و علمه**» (صحیح البخاری) (بهترین شما کسی است که قرآن را می‌آموزد و بدیگران تعلیم میدهد.)

همچنان در حدیث دیگری از ابن مسعود روایت است که پیامبر اسلام فرموده است «**من قراء حرفاء من کتاب الله فله به حسنة والحسنةبعشرامثالها لااقول آلم حرف بل الف حرف ولام حرف ومیم حرف.**» (سنن ترمذی و دارمی.) (کسی که حرفی از کتاب خدا (قرآن) را بخواند برایش به آن (یک حرف) یک حسنه است و حسنه به ده چند است، من نمی گویم که آلم یک حرف است بلکه الف یک حرف ولام یک حرف است ومیم حرف دیگری است) یعنی تلاوت آلم سی حسنه دارد.)

همچنان در حدیث دیگری که راوی آن حضرت عمر رضی الله عنه است آمده است که: تلاوت قرآن قلب را جلا میدهد: «**ان هذه القلوب تعداَ کما یعداَ الحدید اذااصابه الماء قیل یا رسول الله وما جلاء ها قال کثرة ذکر الموت و تلاوتالقرآن**» (شعب ایمان بیهقی)

قلب ها زنگ آلود میگردد مانند آنکه آهن در (اثر تماس) به آب زنگ آلود میشود. از پیامبر اسلام پرسیده شد که جلای آن به چه چیز هاست؟ فرمودند: به یاد آوری نمودن زیاد از مرگ و تلاوت قرآن پاک.)

قرآن کتابی است که خالق تمام هستی آن را برای هدایت ما انسانها بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل فرموده است.

پس بدون شک کامل ترین کتاب در جهان است و چون کاملترین است حتماً در زندگی ما نقش حیاتی و اساسی دارد.
قرآن کتابی نیست که فقط برای هدایت مردمان که یکهزار چهارصد سال قبل زندگی بسر می بردند نازل گردیده باشد، بلکه قرآن کتابی است برای بشریت و در طول تأریخ بشریت تا اینکه بشریت زنده است قرآن کریم مورد رهنمایی ایشان میباشد.
الهی! قرآن را مشعل رهنمایی زندگی ما قرار ده. آمین یا رب العالمین.
الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴿۴﴾
همانان که نماز را برپا می دارند و زکات می دهند و به آخرت یقین دارند.(۴)
آنانیکه نماز را به کامل‌ترین طریق وبا ارکان وخشوع وآدابش بجاء می‌آورند، در جنب آن؛زکات اموال خویش را به منظور پاک نمودن نهاد خود و جلب رضایت خدا به مستحقانش پرداخت میکنند. «**وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يوقِنُونَ**» و به روز جزا و اموری مانند ماحسبه و جزای اعمال به کامل ترین وجه تصدیق مینمایند.
از فحوای این آیۀ مبارکه بر می آید که: بدون نماز و زکات و یقین به روز آخرت، احسانی اصلاً در کار نیست.
خوانندگان گرامی!
نماز ماشین ومُحرّک اصلی اعمال عبادی در دین مقدس اسلام بشمار می آید. مسلمانیکه به نماز اهمیت قایل باشد، با تمام قوت و صلابت گفته میتوانیم که اوبا سایر عبادات هم اهمیت قایل بوده وبه ادای آن ارج واحترام خاصی قایل است.
ولی مسلمانی که نماز برایش بی اهیمت باشد، باید در مورد این انسان حکم کرد که همچو انسانها سایر عبادت را نه تنها انجام نمی دهد و یا هم اگر انجام

هم میدهد، آنرا به نیت صحیح بجاء نیاورده و فایده ای چندان از آن بدست نمی آورد.

نماز از جمله عباداتی است که قرآن عظیم الشان بر آن تأکید بیشتر نموده، بنابر مهم بودن این عبادات است که کلمۀ نماز یعنی صلاه و مشتقات آن بیشتر از (۹۸) بار در قرآن عظیم الشأن تذکر یافته است.

نماز روح شخصی مسلمان را به مبداء هستی بخش مرتبط و متصل می کند و با این ارتباط روح و جان انسان را زنده، با نشاط و آرام نگاه داشته، و او را برای انجام سایر وظایف و رسالت های فردی و اجتماعی آماده می سازد.

خواندن وبجا آوردن نماز برای یک مسلمان علاوه بر آنکه انجام یک دستور و یک وجیبۀ الهی بشمار میرود، خود مانع از انجام بسیاری از اعمال زشت، ناپسند و مانع پیوستن انسان به سایر گناهان میگردد.

یکی از فواید با عظمت نماز اینست که انسان را از فحشاء و منکرات نگاه میدارد: «**ان الصلاه تـــنهي عن الفحشاء و المنكر**».

نماز (صلاه) انسان مسلمان را به وقت، زمان، مکان، افراد و جامعه مرتبط میسازد ورابطۀ اتصال به حق وبُراق شدن جوهر ایمانی انسان مسلمان مساعدت بنیادی میکند.

أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴿۵﴾

آنانند که از جانب پروردگارشان از هدایت برخوردارند و ایشانند که رستگارانند.(۵)

نقش قرآن در یافتن راه سعادت:

بدون شک در این زمانه پیدا کردن راه درست و نادرست مشکل است. اما قرآن کریم بازبان شیرین بارها و بارها، راه سعادت و راه بدبختی را از هم جدا نموده است و به ما انسانها نشان داده است.

قرآن تلاش نموده است که به ما بگوید اگر میخواهی خوشبخت شوی ودر آخرت سعادتمند باشی، از چه راهی باید حرکت کنی وچرا اگر گمراه شدی نا امید نشوی و بتوانی راه سعادت را پیدا نمائی.

زیرا قرآن راهی را پیش روی انسان می گذارد که خداوند بزرگ میخواهد ما در آن حرکت کنیم.راهی که نهایتاً به سعادت ختم میشود وانسانها میتوانند در آن راه، با خیالی آسوده حرکت نمایند.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ﴿۶﴾

و برخی از مردم کسانی اند که سخن لهو وبیهوده را خریدارند تا [مردم را] بی [هیچ] علمی از راه الله گمراه کنند و [راه خدا] را به ریشخند گیرند برای آنان عذابی رسوا کننده خواهد بود.(۶)

معنی ومفهوم کلی «**لَهْوَ الْحَدِيثِ**»: سخنانی که انسان را غافل از چیزهای سودمند دنیوی و اخروی کند. مانند: خرافات، افسانه‌های بیفایده، حرف‌های مضحک، و آوازهای سخیف وبی وقار.

ویا هم «**لَهْوَ الْحَدِيثِ**»: «الحدیث» به معنای گفته‌های قصه‌ها و داستانها ست، و معنای لفظ لهو، واقع شدن در غفلت است و هر آنچه انسان را از کاری ضروری به غفلت بیندازد، لهو نامیده میشود و بسا اوقات به چنین اموری هم لهو گفته میشود که فایده معتد به نداشته باشند، تنها وسیله‌ی اشتغال به گذارنیدن وقت یا تفریحی باشند.

تحریم موسیقی و آواز از دیدگاه قرآن:

در مورد اینکه موسیقی حرام است به این سه آیت از کتاب الله اکتفاء میکنیم: اولین آیه همانا سورۀ (اسراء آیات ۶۴-۶۵) می باشد، بعد از این که شیطان امرالله تعالی را مبنی بر سجده آدم نادیده گرفت و اخطار داد و قسم خورد که

اگر تا روز قیامت به او فرصت داده شود فرزندان آدم را مطیع خویش خواهد ساخت وآنان را به گمراهی خواهند کشاند، مگر تعداد قلیلی که اوامر و دستور اش سرپیچی کند.

پروردگار با عظمت تا روز قیامت به شیطان فرصت دادند و به او فرمودند: تو و پیروانت هر چه می خواهید بکنید جزای اعمال شما دوزخ است.

«**وَٱستَفزِز مَنِ ٱستَطَعتَ مِنهُم بِصَوتِكَ وَأَجلِب عَلَيهِم بِخَيلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكهُم فِي ٱلأَموَٰلِ وَٱلأَولَٰدِ وَعِدهُمۚ وَمَا يَعِدُهُمُ ٱلشَّيطَٰنُ إِلَّا غُرُورًا﴿٦٤﴾ إِنَّ عِبَادِي لَيسَ لَكَ عَلَيهِم سُلطَٰنٞۚ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلا﴿٦٥﴾**»(الاسراء:۶۴-۶۵). (و هرکس از آنان را که می‌توانی با آواز خویش تحریک کن و سواران و پیادگانت را علیه آنان جلب کن و در اموال و اولاد با آنان شریک شو و به آنان وعده بده. و شیطان جز نیرنگ و فریب به آنها وعده نمی دهد.(۶۵) در حقیقت تو را بر بندگان من هیچ تسلطی نیست و همین کافی است که پروردگارت حافظ و حامی (آنها) است.)

وطوریکه در (آیۀ ۶۴،سورۀ الاسراء) «**وَعِدهُمۚ وَمَا يَعِدُهُمُ ٱلشَّيطَٰنُ إِلَّا غُرُورًا﴿٦٤﴾**»

زیرا فریب شیطان هیچ چیزی را از سر آنها رد ودفع نمی‌کند. اما ابلیس بندگان مخلص را نمی تواند به بیراهه بکشاند، زیرا کسی که به ریسمان الهی چنگ بزند خداوند او را حفظ می‌کند و پیروزی نصیب میفرماید وشرارت شیاطین انسی و جنی را از سر او دور می‌کند و درصدر این شیطان، ابلیس لعین قرار دارد. (تفسیر طبری: ۹، ۱۱۹-۱۲۲)

در این آیات فوق الذکراطلاع و خبر است مبنی بر این که اِبلیس با کدام طریقه و وسایل بندگان الله را از راه مستقیم منحرف می سازد.

و از جمله آن وسایل، آواز شیطان می باشد که توسط آن، شیطان، انسان‌ها را گمراه میکند وبه دام خود می‌افگند؛ این دام موسیقی وساز وآوازحرام میباشد.
از مجاهد بن جبر مکی(۲۱-۱۰۴ ق) که امام بخاری و امام شافی به تفسیراش اعتماد داشت که در عصر و زمانش پیشوا و شیخ مفسرین بوده روایت است که: این مفسر عالی قدر آواز اِبلیس را به آوازنی (طوله یا شبیلی) لهو و باطل معنی و تعبیر کرده است. (تخریج حدیث توسط سعید و ابن ابو دنیا و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابو حاتم صورت گرفته است. الدر المنصور: ۳۱۲،۵ و ابو نعیم: ۲۹۸،۳ و ابن الجوزی: ۲۳۲.)
و از ضحاک بن مزاحم که دارای علم و دانش زیادی بود و آن را توسط جبیر از ابن عباس(رض) آموخته بود به ثبوت پیوسته او آواز شیطان را آواز نی گفته است. (سیر اعلام النبلاء ۵۹۸،۴.).
ابن القیم(رح) معتقد است که: تردیدی وجود ندارد که سرود از بزرگ‌ترین آوازهای شیطان به حساب می آید وشیطان توسط آن انسان‌ها را حقیر پنداشته و به خوف و ترس و اضطراب می کشاند و عملی ضد قرآن است، در حالیکه در سایه‌های قرآن دل‌ها آرام می‌گیرد و مطمئن می‌شود و به درگاه خداوند به نیایش می‌پردازند. (تفسیر قرطبی:۲۸۸،۱۰ و البحر المحیط: ۵۸،۶.).
دومین آیه همانا آیۀ ۶ سورۀ لقمان است:که میفرماید: «**وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشتَرِي لَهوَ ٱلحَدِيثِ**...» لهو حدیثی که انسان را به خود راغب می گرداند تا آن را بگیرد و مالش را در راه آن به مصرف برساند و مستحق عذاب الهی پنداشته شود، عذاب رسوا کننده، آن از آواز می باشد!
از عبدالله بن مسعود(رض) درباره لهو حدیث پرسیده شد و ایشان درجواب فرمودند: «لهو حدیث، قسم به خداوند متعال آواز خوانی است و سه مرتبه این

جواب را تکرار کردند». (روایت ابن ابو شیبه: ۳۰۹،۶ و ابن جریر: ۶۱،۱۱ و حاکم: ۴۱۱،۲ حاکم حدیث را صحت دانسته و ذهبی با این صحت موافق است و بیهقی: ۲۲۳،۱۰ و ابن جوزی: ۲۳۱.).

از ابن عباس(رض) صحابی جلیل القدر و علم امت اسلام و مترجم قرآن مجید و شیخ مفسران بوده؛ لهو حدیث را این طور معنی کرده است: آواز و نظایر آن. (روایت ابن ابو شیبۀ: ۳۰۹،۶ امام بخاری در ادب ۳۵۷،۱ و ابن جریر: ۶۱،۱۱ و ۶۲،۹ بیهقی: ۲۲۱،۱۰ و ۳۳۳ و ابن جوزی: ۲۳۱.)

عبدالله بن عمر فقیه مردم مدینه و مفتی آن زمان گفته است. (سیر اعلام النبلاء: ۲۰۳،۳.)

لهو حدیث در قرآن به معنای ساز و آواز است. (تفسیر قرطبی: ۵۲،۱۴.).

جابر ابن عبدالله (رض) بعد از ابن عمر فقیه و مفتی مردم مدینه به حساب می‌آید، ایشان درباره لهو الحدیث از دیدگاه قرآن کریم میفرمایند که: آواز خوانی و گوش دادن به آن است. (روایت ابن جریر: ۶۲،۱۱.).

بناءً در فوق ملاحظه نمود که: این چهار فقیه بزرگ و سرشناس صحابه به صراحت فرموده‌اند که: لهو حدیث عبارت از آواز خوانی است و قول صحابه در تفسیر، سند و دلیل می باشد؛ زیرا صحابه کرامش به علم تفسیر از دیگران. عالم‌ترند و ایشان نزول قرآن کریم را به چشم خود مشاهده و لمس کرده‌اند و آن اوضاع و احوال را بهتر می‌دانند که، این آیات به آن اختصاص یافته است و ازجانب دیگر آنها از قرآن فهم کامل و علم صحیح دارند خصوصاً علما و مشایخ آنها در این راه پیش قدم اند، هم چنان وقتی اقوال تابعین بر تفسیر آیتی اجماع کنند، حجت و برهان می باشد.

دربارۀ معنی و مفهوم لهو الحدیث در قرآن کریم، صحابه و تابعین قول متفق دارند که به معنای آواز خوانی است. (مقدمه اصول تفسیر ابن تیمیه: ۱۰۵،۹۵.)

چنانکه بعضی از تابعین بر این معنی تصریح کرده‌اند که عبارتند از:
۱ـ مجاهد ابن جبر(روایت ابن ابیشبیۀ: ۳۰۹،۶، طبری ۶۲،۱۱، ابن جوزی: ۲۳۱ و الدر المنثور: ۵۰۵،۶.)
۲ ـ عکرمه که ایشان از امامان بزرگ و پیشوایان علم تفسیر و قرائت قرآن به حساب میروند و در نزد ابن عباس(رض) تعلیم یافته و از او علم آموخته است. (روایت ابن ابیشبیۀ ۳۰۹،۶، ابن جوزی، ۲۳۱ و ابن ابی الدنیا الدر المنثور: ۵۰۵،۶.)
شعبی/ عکرمه را این گونه معرفی می‌کند که: هیچ کسی را عالم‌تر و داناتر به کتاب الله از عکرمه ندیدم. (غایۀ النهایۀ: ۵۱۵،۱ و طبقات الداودی: ۳۸۶،۱.).
۳ـ مکحول به (روایت ابن عساکر، الدر المنثور: ۵۰۵،۶.) ایشان یک تابعی بزرگوار می‌باشند و در عصر خود امام و پیشوای مردم شام بود و از مذهب او تقلید می‌کردند. (سیر اعلام النبلاء: ۱۵۵،۵.)
۴ـ ابراهیم نخعی به (روایت ابن ابو الدنیا، الدر المنثور: ۵۰۵،۶.)فقیه عراق و علمبردار فتوا در آنجا. (سیر اعلام النبلاء: ۵۲۰،۴.).
۵ـ عطاء خراسانی: محدث و مفتی مجاهد.(به روایت ابن ابو حاتم و حاکم در کتاب الکنی، الدر المنثور: ۵۰۵،۶ ۵۰۷،۵.)
۶ ـ حسن بصری به (روایت ابن ابو حاتم، الدر المنثور: ۵۰۵،۶.) فقیه مردم بصره و محدث، شخصیتی که حضرت عمر(رض) درباره‌اش این چنین دعا کردند: بارالها حسن بصری را در علم دین دانشمند و محبوب مردم بگردان و این دعا نیز اجابت شد. و نیز ایشان کسی هستند که از سینه أم المؤمنین أم سلمه رضی الله عنها شیر خورده اند. (سیر اعلام النبلاء: ۵۶۳،۴.).
و همچنین هفت تابعی دیگر که به وضاحت و صراحت گفته‌اند که معنای لهو الحدیث در این آیه آواز خوانی میباشد و هیچ کس هم با این رأی مخالفت نکرده است.

سومین آیه: همانا (آیات ۵۹ ـ ۶۱ سورۀ النجم) است: طوریکه خداوند متعال میفرمایند:«أَفَمِن هَٰذَا ٱلۡحَدِيثِ تَعجَبُونَ﴿٥٩﴾ وَتَضحَكُونَ وَلَا تَبكُونَ﴿٦٠﴾ وَأَنتُم سَٰمِدُونَ﴿٦١﴾»(آیا از این سخن الهی تعجب میکنید؟(۶۰) و میخندید و گریه نمی‌کنید.(۶۱) در حالیکه شما غافلید و هوس رانید؟)

خداوند مشرکین را مخاطب ساخته و میفرماید: آیا به حیرت می‌افتید که این قرآن بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل میگردد و او را به استهزاء و مسخره میگیرید و میخندید وگریه نمیکنید، به خاطر آنچه از عذاب که برای گناه کاران پیش بینی شده است و سامد (سامدون: سمود: لهو و سر بلند کردن از روی تکبر) که در کل مکروه و مذموم که خداوند متعال در این آیه ذکر فرموده عبارت از آواز خوانی است.

ابن عباس(رض) فرموده است: «سمود» در این آیه به معنای آواز خوانی است، طبق لغت زبان مردم یمن، چنانکه میگویند: (اسمد لنا) یعنی: بخوان برای ما و نغمه سرایی کن.(روایت طبری: ۱۳، ۸۲ و ابن ابو الدنی: ا ۱۳ و البزاز: ۳، ۷۲ و بیهقی: ۱۰، ۲۲۳ و ابن جوزی: ۲۳۱.).

شأن نزول آیۀ ٦:

ابن جریر طبری از ابن عباس(رض) در بیان شأن نزول روایت کرده‌است که فرمود: این آیه درباره مردی از قریش به نام نضر بن حارث نازل شد که کنیزکی آوازخوان را خریداری کرده بود و به مجرد این که می‌شنید کسی قصد ورود به اسلام را دارد، آن کنیزک آواز خوان را نزد او می‌برد و به وی میگفت: برای او غذا و آب بده و برایش آواز بخوان. و به آن مرد میگفت: این بهتر از آن چیزی است که محمد صلی الله علیه وسلم تو را به سوی آن (از نماز و روزه و جهاد) فرا می خواند.

مقاتل میگوید: «این آیه درباره نضربن حارث نازل شد که به منظور تجارت به سرزمین فارس می رفت پس، از آنجا کتاب‌های اعجمیان را می‌خرید و آن‌ها را برای قریش روایت میکرد و میگفت: محمّد شما را به شنیدن داستان های عاد وثمود فرامیخواند ومن شما رابه شنیدن داستان‌های رستم واسفندیار و اخبار امپراتوران فارس. پس مشرکان داستان های او را گرم و نمکین دانسته و گوش دادن به قرآن را فرو می گذاشتند.

تحریم موسیقی در احادیثی نبوی:

۱ـ رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرمایند: «از امت من مردمانی خواهند بود که زنا، ابریشم، شراب و آلات موسیقی را حلال می شمارند». بخاری.این حدیث از دو جهت برتحریم موسیقی وآلات آن دلالت دارد:

الف: فرموده آنحضرت صلی الله علیه وسلم «حلال می شمارند» به صراحت حرام بودن موسیقی وآلات آن را مانند أشیای دیگری که در حدیث ذکر است بیان می نماید.

ب: پیوسته بودن آلات موسیقی با آنچه که حرام بودنش هویداست (زنا، شراب، ابریشم) دلالت واضح بر تحریم آلات موسیقی دارد و اگر حرام نمی بود یکجا و پیوسته با آن‌هاذکر نمی‌شد.

۲ـ همچنان رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرمایند: «دو آواز نفرین شده از حق دورند و من از آنها نهی میکنم: صدای نی و صدای شیطانی که به هنگام شادی آواز می‌خواند (آواز خوان)، و صدایی که در هنگام نزول مصیبت بلند می‌شود، و بر سر و صورت زدن و گریبان چاک کردن است» سنن ترمذی.

۳ـ همچنان پیامبراسلام میفرمایند: «در این امت فرو بردن به زمین، باریدن سنگ و مسخ شدن رخ خواهد داد، و آن هنگامی که باده های شراب را بنوشند و کنیزک های آواز خوان را بگیرند و آلات موسیقی را بنوازند» السلسله الصحیحه.

۴ـ آن حضرت صلی الله علیه وسلم میفرمایند: «الله متعال برامتم قمار، شراب، طبل و طنبور را حرام گردانیده است، و برایم نماز وتر را افزو» صحیح الجامع.
روایت است که عبدالله بن عمر(رض) آواز نی نوازی را شنید که نی مینواخت پس انگشتان خود را بر گوش‌های خویش نهاد ومَرْکَب خود را از راه به کناری کشید وبه خادمش نافع فرمود: ای نافع! آیا هنوزهم آواز آنرا میشنوی؟ نافع میگوید: گفتم: آری. پس همچنان انگشتانش درگوش‌هایش بود تا آنکه گفتم: نه. دیگر آواز نی را نمی شنوم. آنگاه دستانش را از گوش‌هایش برداشت و مرکبش را به راه باز آورد وفرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم را دیدم که صدای نی چوپانی را شنیدند پس چنان کردند که من اکنون کردم.
بخاری از عبدالرحمن بن غنم اشعری روایت می کند که گفت: ابو عامر یا ابو مالک اشعری برای ما روایت کرده اند که از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ شنیده است که فرمود: «**لَيكُونَنَّ مِنْ أُمَّتِي أَقْوَامٌ يسْتَحِلُّونَ الْحِرَ وَالْحَرِيرَ وَالْخَمْرَ وَالْمَعَازِفَ وَلَينْزِلَنَّ أَقْوَامٌ إِلَي جَنْبِ عَلَمٍ يرُوحُ عَلَيهِمْ بِسَارِحَةٍ لَهُمْ يأْتِيهِمْ يعْنِي الْفَقِيرَ لِحَاجَةٍ فَيقُولُونَ ارْجِعْ إِلَينَا غَدًا فَيبَيتُهُم اللَّهُ وَيضَعُ الْعَلَمَ وَيمْسَخُ آخَرِينَ قِرَدَةً وَخَنَازِيرَ إِلَيوْمِ الْقِيامَةِ**» بخاری (۵۵۹۰)
«در میان امت من افرادی پیدا خواهند شد که زنا و لباس ابریشمی و شراب و آلات موسیقی را حلال می شمارند و اقوامی قله ی کوه ها زندگی می کنند و هنگام شام که چوپان، گوسفندان آنها را به خانه می آورد که اگرمسکینی نزد آنها بیاید و نیازش را از آنها بجوید، میگویند: فردا نزد ما باز گرد، اما شب هنگام خداوند آنها را هلاک میکند و کوه را بالای آنان می اندازد، و گروهی دیگر را به میمون و خوک تبدیل می کند که تا روز قیامت به همین صورت باقی خواهند ماند.»

دیدگاه مذاهب چهار گانه در مورد موسیقی:

امام ابو حنیفه(رح):

امام ابوحنیفه(رح) در تحریم و عدم جواز آواز خوانی بسیار تأکید می‌نمود و سخت‌گیر بود حتی که هیچ یک از سایر مذاهب به پایه او نمی‌رسید.

امام ابو حنیفه شنیدن موسیقی را معصیت می پنداشت. (تلبیس ابلیس ۲۲۹.)

پیروانش گفته‌اند: گوش کردن صدای موسیقی و آواز خوانی حرام است.

آنها استدلال میکنند که، پیامبراکرم صلی الله علیه وسلم فرموده‌اند: شنیدن لهو وموسیقی گناه است ونشستن درآن مجلس فسق ولذت بردن از آن کفر است.

حدیث مذکور از زمره احادیث مرسل مکحول به شمار می آید. (فتاوای بزازیۂ حاشیه فتاوای هندی ۳۵۹،۶) و حدیث مرسل استاد مکحول روایت کرده است. امام ابوبکر جزائری در رساله‌اش تحت عنوان حکم الموسیقی و الغناء میگوید: امام ابوحنیفه درتحریم ساز وموسیقی وسرود بسیار سخت‌گیری کرده و هر دو را موجب فسق دانسته و شهادت مرتکب را مردود شمرده است و پیروانش نیز شنیدن سرود را فسق و لذت بردن از آن را کفر تلقی کرده‌اند، و چون استنادشان را یک حدیث ضعیف تشکیل می دهد پس می توان گفت که کفر تا کفر فرق دارد و کفر معصیت، معصیت پنداشته می شود و انسان را از دین اسلام خارج نمی‌کند. امام ابو یوسف فرموده است: اگر مسلمانی آواز لهو و لعب و موسیقی را از داخل خانه بشنود باید بدون اجازه داخل شود و آن منکر را تغییر بدهد زیرا تغییر منکر، بر هر فرد واجب است، و باید امام مسلمین، موسیقی نواز را به زندان بیندازد یاشلاق بزند و تبعیدش کند.)

امام مالک (رح):

از امام مالک (رح) پرسیده شد: کدام آوازها را مردم مدینه جایز میپندارند؟ (راوی خلال: ۱۳۱..و۱۶۵)در جواب فرمودند: یک تعداد فاسقان دیار ما به آن عمل می‌کنند.

گفته است: کسی که کنیزی خرید و بعد از آن ثابت شد که یک آواز خوان است، آن وقت میتواند او را به داشتن عیب بر فروشنده رد کند؛ زیرا آواز خوانی عیب پنداشته می شود.

امام شافعی(رح):

امام شافعی(رح) فرموده‌اند: شهادت آواز خوان، چه مرد باشد چه زن قابل شنیدن و گوش دادن نمی باشد و کسی که به این شغل اشتغال ورزد با او مثل شخص سفیه و نادان رفتار میگردد و یک شخص بیمروت می باشد.(راوی خلال: ۱۹۱.). و نیز فرموده است. آواز خوانی یک نوع دیوثی پنداشته میشود.
نیز فرمودند: در بغداد یک چیزی را گذاشتم که تغبیر نام دارد و زندیقان آن را ایجاد کرده‌اند و مردم را با انجام آن از قرآن باز میدارند. (تغییر: ذکر خداوند به دعا و تضرع و تلحین و طرب است. بدین ترتیب که مطرب و موسیقی نواز جلوی خود یک بالشتی را می گذارد و با چوب بر آن می‌زند.)
(در ضمن باید گفت که این روایت را در تلبیس ابلیس: ۳۳۰. می توانید ملاحظه فرماید.)
امام شافعی(رح) در بارۀ کسی که قرآن کریم را به لحن و طرب و آهنگ میخواند این چنین حکم کرده و فتواء میدهد. پس اگر او امروز اوضاع و احوال سرایندگان زمان ما را می دید چه احساسی پیدا میکرد؟

دیوث کیست:

دیوث به شخصی گفته میشود که همسرش زنای محصنه کند او در این باره غیرت و حسادتی نداشته باشد. دیوث همچنین به معنی کسی که زن خود را برای رابطه جنسی بدسترس دیگران رها میکند. اصل این کلمه سریانی است و بدین تریب به زبان عربی وسایر زبانها وارد شده است).

در شرعیت اسلامی اگر کسی در مسئله حرمت زنش بی غیرتی نشان دهد دیوث شناخته میشود، و مطابق حکم حدیثی شریف؛ دیوث وارد جنت نمیشود. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «**ثَلَاثَةٌ قَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيهِمْ الْجَنَّةَ مُدْمِنُ الْخَمْرِ وَالْعَاقُّ وَالدِّيوثُ الَّذِيقِرُّ فِي أَهْلِهِ الْخَبَثَ**» (صحیح، روایت احمد ۵۳۴۹)، یعنی: (سه کس هستند که خداوند بهشت را بر آنها حرام گردانیده است: شراب خوار، و کسی که نافرمانی والدینش میکند، و دیوثی که بر پلیدی زنش راضی میشود).

امام احمد ابن حنبل(رح):

امام احمد ابن حنبل(رح) میفرمایند: آواز، نی، سرنا، طنبور، رباب آرمونیه و سایر آلات موسیقی حرام اند. (تلبیس ابلیس: ۲۴۵ حکایت ابن عقیل.).

و دربارۀ تغییر میفرمایند: تغییر بدعت نوینی است که درشرایع سابقه نداشته است. (روایت خلال: ۱۸۷ تلبیس ابلیس ملاحظه شود.).

به امام گفته شد که، تغییر دل را نرم می‌کند و باز ایشان تکرار کردند که، بدعت است.(روایت خلال: ۱۸۷ تلبیس ابلیس ملاحظه شود.).

شخصی از امام پرسید: اگر از من خواستند که مرده‌ای را غسل دهم ناگهان صدای دُهلی را شنیدم آن وقت چه کار کنم؟ فرمودند: اگر توانستی دهـل را پاره کن درغیراین صورت از آنجا دورشو. (روایت خلال.) (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: احکام موسیقی و سرود از دیدگاه اسلام تألیف شیخ احمد بن عبدالعزیز حمدان)

اجماع اهل علم بر تحریم موسیقی:

اجماع و اتفاق علماء مبنی بر تحریم موسیقی وآلات آن را جمعی از علماء نقل کرده اند، از آن جمله امام قرطبی، ابن صلاح و ابن رجب رحمهم الله.

این عده علماء متفق اند که موسیقی به دلیل قرآن و سنت ممنوع است و آلات آن مانند نی، طنبور، طبل وغیره (آلاتی که با نام های جدید و در موسیقی از آن استفاده میشود) همه حرام بوده از هیچ عالمی اعم از سلف و خلف که سخنش معتبر باشد اختلافی وارد نشده که آن را مباح دانسته باشد. پس چگونه حرام نباشد در حالیکه موسیقی شعار باده گساران و فاسقان و در عین زمان تحریک دهندۀ شهوت ها، فساد و بی‌حیائی میباشد؟

سرور و شادمانی در مراسم نکاح:

مراسم عقد نکاح باید با سرور و با خواندن های مباح وزدن دف در بین مردم اعلان گردد.

درحدیث متبرکه از حضرت بی بی عائشه(رضی الله عنها) از حضرت محمد صلی الله علیه وسلم روایت فرموده است آمده: «**اعلنوا هذا النكاح واجعلوه في المساجد واضربوا عليه الدف**»(رواه احمد والترمذی).

همچنان در حدیث متبرکه دیگری پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «أعلنوا النكاح» (ازدواج را اعلان کنید) (صحیح سنن ابن ماجه: ۱۵۳۷)، (صحیح ابن حبان: ۱۲۸۵ / ۳۱۳).

و در حدیث دیگری از خالد بن ذکوان روایت است: ربیع بنت معوذ بن عفراء گفت: «**جاء النبي صلى الله عليه وسلم يدخل حين بني علي، فجلس على فراش كمجلسك مني، فجعلت جويريات لنا يضربن بالدف ويندبن من قتل من آبائي يوم بدر، إذ قالت إحداهن: وفينا نبي يعلم ما في غد. فقال: دعي هذه وقولي بالذي كنت تقولين**» (وقتی که به خانه داماد برده شدم پیامبر صلی الله علیه وسلم نزد من آمد، وروی فراشی نشست همچون نشستن تواز من. دختر نیمه جوان ما دف (دایره) می زدند وخوبی های پدرانشان را که در روز

بدرکشته شده بودند یادآور میشدند، در این حال یکی از آنها گفت: در میان ما پیامبری است که از آینده خبردارد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود که این سخن را ترک کن و آنچه را که قبلاً می گفتی بگو.) (حدیث صحیح: آداب الزفاف: ۱۰۸)، (صحیح امام بخاری:) فتح الباری (۵۱۴۷ / ۲۰۲ / ۹) (سنن ابو داوؤد) عون المعبود: ۴۹۰۱ / ۲۶۴ / ۱۳)، (سنن الترمذی: ۱۰۹۴ / ۲۷۶ / ۲.).

همچنان در حدیث دیگری میفرماید: «**فصل ما بين الحلال والحرام الدف والصوت في النكاح**» (تفاوت میان حلال و حرام در ازدواج دف وآواز است) (صحیح سنن ابن ماجه: ۱۵۳۸)، (سنن نسائی: ۱۲۷ / ۶)، (سنن ابن ماجه: ۱۸۹۶ / ۶۱۱ / ۱)

سیرت نویسان مینویسند که: در یک عروسی حضرت عایشه (رضی الله عنها) فارعۀ دختر اسعد (رضی الله عنها) را در مراسم عروسی اش به منزل شوهر وی نبیط بن جابر انصاری برد. رسول الله صلی الله علیه وسلم به او فرمود:«**يا عائشة، ما كان معكم لهو؟! فإن الأنصار يعجبهم اللهو**» یعنی: «ای عایشه! آیا همراه شما سرگرمی (دف و غیره) نبود؟ زیرا انصار، سرگرمی را دوست دارند.» (بخاری)

در روایتی آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود: «**فهل بعثتم معها جارية تضرب بالدف، وتغني؟**» یعنی: «آیا کنیزی را با او روانه ساختید تا دف بزند و آواز بخواند؟» عایشه رضی الله عنها گفت: او چه باید می خواند یا رسول الله؟ فرمود: باید چنین میخواند: «**أتيناكم أتيناكم فحيونا نحييكم ولولا الذهب الأحمر ما حلَّتْ بواديكم ولولا الحنطة السمراء ما سمنت عذاريكم**)

معنی شعر: «ما آمدیم، ما آمدیم، سلام و درودمان گویید تا سلام و درودتان گویم اگر طلای سرخ نبود آراسته نمی گشت بیابان های تان و اگر گندم های طلائی نبود دوشیزگانتان فربه نمی گشتند.».

یادداشت:

طوریکه یاد آور شدیم: در شرع اسلام استفاده از دف به همراه ترانه متداول و معمول در مراسم عروسی جایز است. ترانه ای که درآن به چیز حرامی دعوت داده نشود و چیز حرام در آن ستایش نگردد، وآن هم در قسمتی از شب، فقط زنان این کار را برای اعلام نکاح انجام دهند، همان طور که درسنت صحیح از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت است.(ابن ابی شیبه در مصنف خود (۱۶۴۰۶) و ترمذی (۱۰۱۸) روایت کرده است.) اما زدن طبل در عروسی جایز نیست بلکه فقط باید با دف بسنده کرد.

گفتنی است که از ابو حنیفه، شافعی و احمد بن حنبل (رحمه الله تعالی علیهما جمیعاً) قول به مکروه بودن غِنا (آواز خوانی) نقل شده است. ولی از زدن دف (دایره) در مجالس نکاح و عروسی باکی نیست.

حکم آواز بدون موسیقی چیست؟

آواز یا ترانه ی بدون موسیقی و بدون طبل و دف و دیگر ادوات موسیقی جایز است، البته با وجود شرایط زیر:

۱- در شعر آن کلمات منکر وجود نداشته باشد (مانند سخن گفتن از صفات زنان و مسائل مشابه همچون عشق و عاشقی بین زن و مرد و دیگر عبارات منکر دیگر.).

۲- عبارات شرک و کفر آمیز در آن وجود نداشته باشد (مانند عباراتی بر علیه توحید باری تعالی یا مدد از اولیاء الله یا بر علیه دین یا یکی از ارزشهای دینی سخن گفتن)

۳- نباید باعث شود که این آواز فرد را از عبادات و ذکر الله تعالی باز دارد و وی را به امورات بیهوده مشغول سازد.

۴- بهتر است از شعرهایی استفاده شود که در راستای نشر دین و اخلاق باشد. (اناشید اسلامی).

آنچه از موسیقی مستثنی گردیده است:

باید دانست که نزد فقهاء آواز خوانی حرام همانا ساز وسرودهای است که نفس ها را بر حرام بجنباند وآن را بر هوا وهوس بر انگیزد مانند غزل های که در آن سخنان شرم آور مثل توصیف زنان و ذکر شراب وسایر محرمات باشد که به اتفاق علماء حرام است، و گرفتن مزد در قبال آن جایز نیست. اما سرود و آواز خوانی مباح آنست که آز آنچه ذکر شد سالم باشد، بنابر این مقدار اندک آن در اوقات شادی مانند عروسی و روز عید و نیز به خاطر ایجاد نشاط بر انجام دادن اعمال دشوار بدون آلات موسیقی جایز است، طوریکه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم برای ایجاد نشاط در هنگام حفر خندق پیرامون مدینه آن را تجویز کردند.

اما بدعت هایی که امروز بعضی‌ها بنام ذکر و حلقه سماع سرودن موسیقی را پدید آورده اند حرام أند است و اسلام از آن مبرا و بیزار است. والله أعلم بالصواب.

حکم سرود و ترانه های اسلامی:

علمای کرام در مورد ترانه های اسلامی شروط و ضوابطی را بشرح ذیل وضع نموده اند:

ـ آلات موسیقی در آن استعمال نشود.

ـ به آواز زنان نباشد.

ـ سخنان بیهوده و نا مشروع در آن نباشد.

ـ دارای لحنی نباشد که شنونده را به مستی و طرب آورده و دچار فتنه گرداند.
ـ در سرودن و شنیدن آن افراط صورت نگیرد تا مبادا عادت مسلمان نگردد طوریکه همه اوقات خود را در آن ضایع سازد و از خواندن و شنیدن قرآن وی را دور نماید.

علاج شنیدن موسیقی:

آنعده از برادران و خواهرانی که معتاد به شنیدن موسیقی هستند و به آن علاقه خاص دارند نکات ذیل را بخاطر ترک پیشنهاد میداریم:
ـ باید بدانند که موسیقی ازاعمال شیطان است وباعث خشم وغضب الله میشود.
ـ به ذکر الله سبحان بپردازند زیرا با ذکر الله تعالی قلب مسلمان آرام و مطمئن میگردد، چنانکه الله تعالی میفرماید: «**ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَتَطمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكرِ ٱللَّهِۗ أَلَا بِذِكرِ ٱللَّهِ تَطمَئِنُّ ٱلقُلُوبُ﴿٢٨﴾**»[الرعد: ۲۸].
«همان کسانی که ایمان آورده‌اند (راه یافتگان همان کسانی هستند که) دل‌هایشان به یاد الله آرام میگیرد، آگاه باش که با یاد الله دل‌ها آرامش مییابد».
در خانه، موتر و دیگر جاهایی که به موسیقی گوش میداد کست قرآن کریم و یا ترجمه آن را بشنود تا شیطان از وی مأیوس شود. پیامبر گرامی ما چنین توصیه مینمایند: «بدون شک شیطان از خانه‌ای‌که سورۀ بقره در آن خوانده میشود متنفر می‌گردد».
کتاب های سیرت نبی و قصه های یاران راد مرد پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم را به عمق مطالعه کند.
ـ میتوانند به بعضی ترانه‌های اسلامی گوش فرا دهند. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: احکام موسیقی و سرود از دیدگاه اسلام شیخ احمد بن عبدالعزیز حمدان.).

وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّى مُسْتَكْبِرًا كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴿۷﴾

چون آیات ما بر او تلاوت شود متکبرانه روی بر می گرداند، گویی آنها را نشنیده است،

گوئی اصلا گوشهایش سنگین و پرده است، پس او را از عذاب دردناک خبرده.(۷)

واقعیت اینست که: تجارب نشان داده است که: شنیدن سخنان لهو و باطل، آمادگی پذیرش حقّ را از انسان سلب می‌کند. از جانب دیگرباید گفت که: روحیه‌ی استکباری، مانع پذیرش حقّ و حقیقت در انسان می گردد. در ضمن قابل یاد آوری است که: گوش ندادن به سخن حقّ، نشانه‌ی استکبار است.

وکسی که کلام حقّ را نمی پذیرد، مثل کسی است که هر به هردو گوش کر باشد. قرآن عظیم الشأن در آیۀ متذکره میفرماید: زمانیکه آیات قرآن عظیم الشأن بر این مجرم خوانده می شود با تکبّر و عناد پشت میگرداند، حق را نمیپذیرد و به رهنمایی گوش نمیدهد؛ وطوری وانمود میسازد که هیچ چیزی را نشنیده و گوشش ناشنووکر است. ای پیامبر! چنین کسی را به عذاب سخت و درد آور آتش دوزخ مژده بده.

در تفسیر البجر المحیط آمده است: این آیه از چند جهت متضمن ذم است: پشت کردن به حکم و فرمان، تکبر و عدم پذیرش حق، توجه نکردن به شنیدن آیات، غلو دراعراض کردن وروی برگردانیدن که گویا آیات متذکره رانشنیده است؛ چون به آن توجه و اهمیتی نمی دهد، سپس با مژده دادن شدیدترین عذاب او را بیش از پیش سرزنش کرده است. (البحر المحیط ۱۸۴/۷ اثر ابو حیان اند)

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ﴿۸﴾

و یقیناً کسانی که ایمان آورده وکارهای شایسته انجام داده اند، برای آنان باغ‌های پر از ناز و نعمت است.(۸)

برای مؤمنان که ایمان و عمل صالح و حسن نیت و اخلاص عمل را دارند، و به اوامر خدا و رسولش عمل کنند و از نواهی الله و پیامبرش اجتناب نمایند، و بر شرعیت الله تعالی پایدار بمانند، بهشت جاویدان وپر از نعمتی را خواهند داشت و از نعمت ها و انواع لذایذ آن بهره میگیرند، از جمله خوردنی ها و نوشیدنی ها و لباس ها وزنان و حورالعین و سایر فضل و کرم های خدا که هیچ چشمی آن را ندیده و هیچ گوشی آن را نشنیده و به ذهن هیچ کس هم خطور نکرده است.

بهشت، مخصوص اهل ایمان وعمل صالح است.ازفحوای آیۀ مبارکه برمی‌آید که: ایمان همراه با عمل صالح، شرط بهره‌گیری از لطف بی نظیر الهی است.

همچنان باید گفت که: تکبّر و اِعراض مخالفان، زودگذر است ولی پاداش اهل ایمان ابدی است. بناءً وعده‌ها و پاداش‌های الهی را باور کنیم و آنرا باید جدی گرفت.

خَالِدِينَ فِيهَا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴿۹﴾

که در آن همیشه خواهند ماند؛ الله وعده کرده است وعده ای به حقّ و درست، و او توانای شکست ناپذیر و حکیم است.(۹)

درآن نعمت های بهشتی برای همیشه تا دوام آسمان‌ها و زمین مستقر خواهند بود و هرگزاز آن خارج نمی شوند، نه هرگز در آن فنا می گردند و نه هرگز از آن بیرون آورده می شوند و این وعدۀ راستین قطعی و تغییر ناپذیر و تخلف از آن صورت پذیر نیست زیرا پروردگار منّان وعده‌اش را خلاف نمی کند و هیچ کس از او در سخنش راستگوتر و در وعده‌اش وفا کننده تر نمی باشد.

حکیمی است که هیچ کاری را جز بر مبنا و اِقتضای مصلحت انجام نمی‌دهد. او تعالی ذاتی است که در تدبیر وافعال و درحکم و شریعتش با حکمت است.
خوانندگان گرامی!
در آیات (۱۰ الی ۱۱) در باره مخلوقات الهی و ابطال شرک، بحث بعمل آمده است.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ﴿۱۰﴾

آسمان ها را بدون ستون هایی که آنها را ببینند، آفریده و در زمین کوه هایی استوار افکنده است تا شما را نلرزاند و به اضطراب نیندازد، و در آن از هر زنده جان پراگنده کرده است، و از آسمان آبی نازل کردیم، و به وسیله آن در روی زمین انواع گوناگونی از جفتهای گیاهان پر ارزش رویاندیم.(۱۰)
الله متعال آسمان‌ها را با آن همه وسعت وعظمت واستحکام، بدون ستون‌هایی که دیده شود بر زمین رفعت بخشید، کوه‌های با استحکامی را در زمین مستقر داشت تا تکان نخورد و زیرورو نشود و شما را نابود نکندو با حرکت و جنبش در توازنش خلل ایجات نشود.
امام فخررازی در تفسیر خویش مینویسد: باید بدانید که استقرار و ثبات زمین به خاطر سنگینی آن است، وگرنه به وسیله‌ی باد و آب از جای خود تکان می‌خورد و اگر خدا آن را مانند ریگ و غبار خلق می‌کرد، صلاحیت کشت و زرع را نداشت؛ چرا که زمین‌های ریگزار را می بینی که ریگ در آن حرکت می کند و از جایی به جایی دیگر روان است، و حکمت مستقر کردن آن به وسیله‌ی کوه‌ها همین است. (تفسیر کبیر ۱۴۳/۲۵.)

الله تعالی انواع حیوانات و خزندگان را در زمین منتشر کرد، که جز خالق آن احدی از تعداد و اشکال و الوان (رنگها) آنها خبر ندارد.

«**وَ أَنْزَلْنٰا مِنَ اَلسَّمٰاءِ مٰاءً**» و ازآسمان آبی نازل کردیم تا به وسیله‌اش زمین را بعد از خشکسالی و قحطی سرسبز کند و در آن از هر رویندهای، جفت با طراوتی را مقرّر داشت که دارای منظری زیباست؛ حق تعالی گیاهان و درختان متنوع را به‌سبب زیبایی رنگ و بسیاری منافع آنها که مظهری از مظاهر حکمت آنهاست، به صفت «کریم» وصف کرد.

هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴿۱۱﴾

این آفرینش الله است، پس به من نشان دهید کسانی که [مدعی و] در برابر او هستند چه چیزی آفریده‌اند؟ بلکه ظالمان در گمراهی آشکاراند.(۱۱)

ای مردم! همه چیزهایی را که شما می بینید و مشاهده می‌کنید همه مخلوقات خدا می باشند، اکنون ای کافران! «**مٰا ذٰا خَلَقَ اَلَّذِينَ مِنْ دُونِهِ**» نشان دهید که معبودان ادعا شده شما چه چیزی آفریده‌اند که با آفرینش الله متعال همسویه وبرابر باشد، یا حداقل به آن نزدیک باشد، که به سبب آن نزد شما سزاوار پرستش گشتند؟ وشما به عبادت آنها می‌پردازید.

به راستی که کافران در گمراهی و بیخردی به سر می برند چون عبادت را در غیر محل خود قرار داده و چیزی را پرستیدند که نه می‌شنود و نه می‌بیند و نه سودی دارد و نه زیانی می رساند. آنان از حقّ و راهیابی دوراند.«**بَلِ اَلظّٰالِمُونَ فِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ**» یعنی: مشرکان «در گمراهی آشکارند» زیرا هدایت را رها کردند و در مسیر گمراهی روان شدند.

خوانندگان گرامی!
در آیات (۱۲ الی ۱۹) مبحث قصه‌ی لقمان حکیم وصایا واندرزهای لقمان حکیم به پسرش، آغاز میابد.
وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴿۱۲﴾
و به راستی ما به لقمان حکمت عطا کردیم که نسبت به خدا سپاس گزار و شاکر باش و هرکه سپاس گزارد تنها به سود خود سپاس میگزارد، و هرکه ناسپاسی کند [به خدا زیان نمی زند، زیرا] خدا بی نیاز و ستوده است.(۱۲)
«**الْحِكْمَةَ**»: نبوّت.خردمندی. حکمت، وارد بودن وبه راه درست رسیدن و رفتن در قول و عمل، و اِتقان یعنی شناخت از روی یقین در امور است. به عبارت دیگر، حکمت مجموعه فضائلی است که دارندۀ آن در پرتو آن هر کاری را در جای خود انجام می دهد و هر سخنی را در موقع مناسب اداء می کند. (تفسیر نور – دکتور مصطفی خرمدل).
«**الْحِكْمَةَ**» درستی گفته و عمل. در اصل به معنی قرار دادن هر چیزی است در جای خود.
حکیم یعنی آنکه امور را به درستی انجام میدهد.(لسان العرب ماده‌ی «حکم»
«**وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ**» «و به راستی ما به لقمان حکمت بخشیدیم» طوریکه در فوق یاد آور شدیم که: «حکمت» عبارت است از قول درست و نظر صایب و راست و گفتار موافق حق.
خداوند متعال برای بندۀ صالح و توبه‌گارش لقمان دانش دینی، استحکام رأی حقّانیت در گفتار را عطا کرد و مأمورش نمود با عمل به طاعات و پرهیز از گناهان شکر گزارش باشد.
امام مجاهد گفته است: حکمت یعنی درک و عقل و درستی گفتار. «لقمان» پیامبر نبود، بلکه حکیم بود. (تفسیر طبری ۴۳/۲۱).

ناصرالدین عبدالله بن عمر بیضاوی مفسیر تفسیر: «أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» می نویسد: «لقمان فرزند باعورا، خواهر زاده ایوب علیه السلام یا پسرخاله وی، از سیاهان نوبه مصر بود که مدتی طولانی زندگی کرد تا بدانجا که داوؤد علیه السلام را دریافت و از وی علم آموخت و اکثر اهل علم بر آنند که او پیامبر نیست.

امام قرطبی گفته است: بنا به قول جمهور صحیح آن است که «لقمان» حکیم بود نه پیامبر.

همچنان درحدیث آمده است: لقمان پیامبر نبود بلکه بنده‌ای بود که زیاد می‌اندیشید و حسن یقین داشت. خدای متعال را دوست داشت و خدا هم او را دوست می داشت، پس منت عطای حکمت را بر او نهاد!

و حکمتی که خداوند متعال به او بخشیده بود، عبارت بود از: دانش، خِرد، درست‌گویی و سخنان صواب.

«**أَنِ اُشْكُرْ لِلّهِ**» به او گفتیم: در مقابل نعمت ها و فضل و کرمی که خدا به تو عطا کرده است او را سپاسگزار باش؛ چرا که تو را به حکمت اختصاص داده و آن را بر زبانت قرار داده است.

«**وَ مَنْ يشْكُرْ فَإِنَّمٰا يشْكُرُ لِنَفْسِهِ**» و هرکس شکر گزارد، همانا به سود خویش شکر گزارده است» زیرا فایده و حاصل این شکرگزاری به خود وی بر میگردد، زیرا پروردگار سبحان از جهانیان بی نیاز است، طاعت مطیعان به وی فایده‌ای نمی رساند و معصیت گنهکاران ضرری را متوجه اش نمی سازد.

«**وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اَللّهَ غَنِي حَمِيدٌ**» و هرکس کفران ورزد، یعنی کسی که با انکار از نعمت ها به ولی نعمت کفر ورزد، حق تعالی به عبادتش نیازی ندارد. همه ستایش‌های نیکو و سپاسگزاری ها در همه احوال مخصوص او تعالی است، او از کافران بی نیاز است «در حقیقت خداوند بی نیاز است» از

شکرگزاری وی و «حمید» است، یعنی سزاوار حمد و ستایش از سوی خلق خویش است، هرچند کسی او را سپاس و ستایش نگوید.

لقمان حکیم:

طبق روایت «وهب بن منبه» لقمان حکیم خواهر زاده ایوب علیه السلام، بود و مقاتل میفرماید که برادر خاله زاده اش بود، و در تفسیر بیضاوی وغیره آمده است که عمر طولانی یافت تا اینکه زمان حضرت داوؤد را در یافت، و این امر که لقمان حکیم، زمان حضرت داوود را در یافته است در تعداد زیادی از روایت تذکر رفته است.

و در تفسیر الدرالمنثور از حضرت ابن عباس چنین روایات است که لقمان غلامی حبشی بود که حرفه و شغل نجاری اختیار کرده بود. (اخرجه ابن ابی شیبه واحمد فی الزهد وابن جریر وابن المنذر وغیره)

و از حضرت جابر بن عبدالله در باره وضع او پرسیده شد، فرمود: شخص حبشی کوتاه قد و پست بینی بود، و مجاهد فرموده که غلام حبشی با لب های بزرگ و ترکیده پا بود. (تفسیر ابن کثیر)

در روایاتی آمد است که یک نفر حبشی سیاه رنگ برای دریافت موضوع حامی بر پیش حضرت سعید بن مسیب آمد، حضرت سعید برای تسلی او فرمود: تو بر رنگ سیاه خود غصه نخور؛ زیرا که از سیاه رنگان سه بزرگ به گونه ای هستند که از همه بهتر اند، حضرت بلال حبشی، و مهجع غلامی که حضرت عمر بن خطاب آزادش نمود وحضرت لقمان علیه السلام. (مراجعه شود به تفسیر معارف القرآن، علامه مفتی محمد شفیع، عثمانی دیوبندی.).

نام حضرت لقمان تنها دو بار در سراسر قرآن عظیم الشأن تذکر رفته است، اما آیات متعددی صفات و مواعظ حضرت لقمان را بیان و بدان اشاره فرموده است.

همچنان در قرآن عظیم الشأن سورۀ مستقلی بنام لقمان می باشد. مهمترین موضوع درباره این شخصیت این است که آیا او پیامبر بوده یا نه. در این خصوص، طوریکه در فوق هم بدان اشاره بعمل آمد، اکثریت روایات موجود نبوت وی را نفی کرده و او را عبد صالح الله تعالی معرفی داشته اند.

طوریکه در آیات (۱۲ الی ۱۹) سورۀ لقمان بیان شده که خداوند چگونه به او حکمت بخشیده سپس توضیح می دهد که لقمان در امر عقیده و ایمان و روش استوار و مقبول در زندگی به چه چیزهایی پسرش را پند می دهد.

به راستی لقمان کیست؟ داستان زندگی‌اش چگونه است؟

شمایل حضرت لقمان:

باید گفت در روایات داستانی آمده است که؛ در قلب قاره‌ی آفریقا طفلی به دنیا آمد که او را لقمان نام نهادند. این طفل در همان جا بزرگ شد.

حضرت لقمان؛ قدکوتاه داشت، سیاه پوست، دارای بینی پهن، لب های درشت و موی پیچیده و ژولیده. هر روز صبح به میان جنگل های پر از درخت آفریقا که دارای درختانی بلند بود، میرفت و از کوه های بلند وصعب العبور بالا میرفت. همیشه درحرکت و جنب و جوش بود، به طوری که ساق پاهایش درشت و استخوان هایش محکم شده بودند.

او انسان بود درجسم محکم و استوار و نیرومند بود و در مقابله با حیوانات درنده سریع و با جرأت بود و بلافاصله آنها رااز پای در می‌آورد. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: قصص و أعلام قرآن، قصه‌های قرآنی تألیف: استاد محمد علی قطب ترجمه: ماجد احمدیانی عقرب ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری).

لقمان حکیم و جمهور سلف:

چنانچه گفته شد لقمان حکیم، نزد جمهور سلف نبی نبود، بلکه ولی وحکیمی بود: ابن کثیر میفرماید: جمهور سلف اتفاق نظر دارند که او نبی نبود، تنها از

عکرمه نبی بودن او نقل شده است، ولی سندش ضعیف است وامام بغوی فرموده است: مورد اتفاق است که او فقیه وحکیمی بود، نبی نبود.(مظهری)
ابن کثیر فرموده است که: از حضرت قتادۀ در باره ی او روایتی عجیب وارد شده است که حق تعالی به حضرت لقمان اختیار داد که نبوت می خواهی یا حکمت، او حکمت را اختیار نمود، ودر بعضی روایات آمده است که او به اختیار پیامبر داده شده بود، او عرض کرد که اگر دستور به قبول کردن آن است که بر روی هر دو چشم، در غیر این صورت مرا مورد بخشش قرار ده.
و نیز حضرت قتادۀ منقول است که کسی از حضرت لقمان پرسید: که تو چرا حکمت را بر نبوت ترجیح دادی؟ وقتی بین آن دو مختار بودی؟ جواب داد: نبوت پست بسیار حساسی بود که اگر بدون اختیار به من داده میشد، حق تعالی آن ر از من کفالت می نمود تا بتوانم فرایض آن را اداء کنم، واگر من به اختیار خود آن را میخواستم، مسؤلیت اش به عهده‌ی من گذاشته میشد. (تفسیر ابن کثیر).
پس وقتی عدم نبوت حضرت لمان نزد جمهور مسلم است، پس این حکم که در قرآن ذکر شده که به او داده شد که «ان اشکر» میتواند به صورت الهام باشد که اولیا الله بدان مقام نایل میگردند. (تفسیر معارف القران: مولف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور نبوت و حکمت: لقمان شب و روز در فکر بود. در هنگام گردشش در مورد طبیعت و جهان هستی، آمدن شب و روز با دیدن حیوانات و پرندگان و به طورکلی در همه چیز می‌اندیشید و با دیده‌ی تأمل و تفکر به همه چیز نگاه می‌کرد.
روزی از روزها هنگامی که لقمان طبق عادت همیشگی‌اش در میان جنگل مشغول گردش بود، احساس خستگی شدیدی کرد که تمام وجودش را

گرفته بود. زیر سایه‌ی درختی نشست تا خستگی از تنش دور شده و نیرو و نشاط خود را به دست آورد. اما خستگی او را رها نمی ساخت و خواب بر او چیره شد. چشم‌هایش را بست و در کمال آرامش به خواب عمیقی فرو رفت.
در خواب ملایکه‌ای از جانب خدا براو نازل شد و به او مژده داد که خداوند او را برگزیده است و او را میان انتخاب نبوت و حکمت مختار ساخته است. او نیز از ترس این که مبادا نتواند مسئولیت و مشکلات نبوت را تحمل کند، حکمت را انتخاب کرد.
پس از آن از خواب بیدار شد و چشمانش را گشود. وقتی به اطرافش نگاه کرد، تمام چیزهایی را که می دید همان‌هایی بودند که قبلاً دیده بود، ولی بینش او نسبت به آنها تغییر کرده بود و طور دیگری در مورد آن‌ها اندیشه میکرد. احساس کرد که قلب و جانش در وجودش پاک شده ومشغول تسبیح خداوند می باشند و از افق های مادی و دنیوی گذشته‌اند. دنیا را زیباتر میدید و احساس زیبایی می کرد و در خود احساس بزرگی و عظمت می نمود.
پس سجده‌ی شکر گذاشت و بر زمین افتاد. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: قصص و اعلام قرآن، قصه‌های قرآنی تألیف: استاد محمد علی قطب ترجمه: ماجد احمد یانی (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری).

بندگی و اولین تجربه‌ی انسانی لقمان:

لقمان به دست عده‌ای راه زن و برده فروش اسیر شد و او را به بازار برده فروشان بردند و او را فروختند و به این ترتیب لقمان به برده‌ای اسیر تبدیل شد که هیچ گونه اراده و اختیاری از خود نداشت. این اولین تجربه‌ی انسانی بود که او در زندگی با آن برخورد کرد و در خلال آن حکمت و دانش او افزون شد و همچون روشنایی سپیده دم تاریکی ها را می زدود و سیاهی را در نوردید. همین دانش و حکمت او بود که موجب آزادی ورهایی او از قید بردگی و بندگی شد و به مدارج بالا و مناصب والای اجتماعی نایل آمد.

ابن‌کثیر میگوید: «لقمان برده حبشی نجاری بود، روزی مولایش به وی گفت: این گوسفند را برای ما ذبح کن. و چون لقمان آن را ذبح کرد، مولایش گفت: اینک پاکترین دو پاره گوشتش را از تنش بیرون آور! لقمان زبان و جگر آن را بیرون آورد. مدتی گذشت و باز مولایش به وی امر کرد تا گوسفندی را برایش ذبح کند و چون آن را ذبح کرد، به وی گفت: اکنون پلیدترین دو پاره گوشت را از آن بیرون آور! لقمان باز هم زبان و جگرآن را بیرون آورد. مولایش به وی گفت: وقتی به تو دستور دادم که پاکترین دو پاره گوشت را از آن بیرون آور، تو جگر و زبان آن را بیرون آوردی و اکنون هم که تو را به بیرون آوردن پلیدترین دو پاره گوشت از بدن آن دستور دادم، باز هم جگر و زبان آن را بیرون آوردی، دلیل این کار چیست؟ لقمان گفت: زیرا اگر این دو پاک باشند، چیزی‌از آنها پاکتر نیست و اگر پلید گشتند، چیزی از آنها پلیدتر هم نیست».

در این هنگام مالکش با حیرت و تعجب به او نگاه کرد و از رازکاری که انجام داده از او پرسید: چگونه قلب و زبان همزمان هم تلخ ترین و هم شیرین‌ترین و خوشمزه ترین اعضای بدن می باشند؟

گذشته از امتحانی که آقایش میخواسته از او به عمل آورد یا غیر آن، مهم حکمت ودانش لقمان در پاسخی است که به او داده و نکاتی که در آن نهفته است؛ تا ابد پند و اندرزی است برای آیندگان. پاسخ لقمان این گونه بود:

سرورم آن دو (قلب و زبان) هرگاه پاک باشند، گواراترین و پاک‌ترین چیزها می باشند و هرگاه پلید و ناپاک و آلوده باشند، ناگوارترین و تلخ ترین چیزها می باشند. از این پس جایگاه و مقام لقمان نزد مالکش تغییر پیدا کرد و دیگر همچون برده‌ای اسیر با او رفتار نمی‌کرد. سپس لقمان بر این وضع ماند، تا این که خداوند امکان رهایی و آزادی او را از بردگی فراهم ساخت.

مفسرین مینویسند که: در یکی از روز ها حضرت لقمان در مجلسی بزرگی برای مردم حکمت بیان میکرد، شخصی آمد واز او پرسید که آیا تو آن نیستی که با من در فلان جنگل گوسفندی می چراندی؟ لقمان حکیم، فرمود بلی، من همانم اوپرسید: پس چگونه به این مقام رسیدی که خلق خدا تورا بزرگ می دانند؟ وبرای شنیدن سخنان تو از راه های دور می آیند؟ لقمان حکیم، فرمود: علت آن دو کاری است که انجام می دهم: یکی این که همیشه راست میگویم و دوم اینکه از گفتار بیهوده اجتناب می ورزم. ودر روایت دیگر چنین آمده است که حضرت لقمان فرمود: چنین کار است که مرا بدین پایه رسانیده است، که اگر تو هم آنهارا اختیار کنی تو را بدن درجه خواهند رسانید وآنها عبارتند از:

۱ـ دیده به پایین دوختن، ۲ـ کنترول کردن زبان،۳ـ قناعت بر رزق حلال، ۴ـ حفظ شرمگاه، ۵ـ استوار ماندان بر راستگویی، ۶ـ وفا به عهد، ۷ـ اکرام میهمانان، ۸ـ مراعات همسایه، ۹ـ ترک کردار وگفتار بیهوده. (تفسیر ابن کثیر، اخذ شده از تفسیر معارف القران تألیف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی، مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور.).

قاضی در میان بنی‌اسرائیل:

آوازه‌ی لقمان در همه جا منتشر شد و اسم او بر سر زبان ها افتاد. بزرگان سخنان اورا نقل میکردند ودریافتن راه‌حل مشکلات ازسخنان اوبهره میجستند. با گذشت روزگار لقمان در همه جا و نزد همه‌ی مردم مشهور شد تا اینکه در زمان حضرت داوود ـ سلام و درود خدا بر او باد ـ در این میان بنی‌اسرائیل به عنوان قاضی انتخاب شد. با استفاده ازعقل سلیمش وصفای باطنی‌اش ودانش وحکمتی که داشت، دررفع منازعات و اختلافات میان مردم میکوشید و

سخنان او مورد پذیرش همه‌ی طرف های دیگر بود و به این ترتیب جایگاه و احترام او نزد همگان بیش از پیش ارتقا یافت. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: قصص واعلام قرآن، قصه های قرآنی تألیف: استاد محمد علی قطب ترجمه: ماجد احمدیانی (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری).

وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴿۱۳﴾

به خاطر بیاور هنگامی راکه لقمان به پسر خویش گفت درحالیکه او را موعظه میکردپسرم! چیزی راشریک خدا قرار مده که شرک ظلم عظیمی است.(۱۳)

«**يعِظُهُ**»:او را اندرز می دهد، نصیحت میکند. لقمان فرزندش را با نصایح و اندرزهایی مورد خطاب قرار می داد که او را به پایداری بر توحید، ترغیب و از شرک باز دارد، به او گفت:که ای پسرم! عاقل باش و هیچ کس و هیچ چیز را اعم از اینکه انسان باشد یا بت، شریک الله تعالی قرار مده. و برای پسر خویش گفت که: شرک از بزرگ ترین گناهان، بدترین خطاها و زشت ترین اعمال ناپسند است. زیرا قرار دادن چیزی است در غیر جای خود. پس هرکس خالق و مخلوق را یکسان و مساوی دانسته و خدا و بت را برابر بداند، بدون شک ابله‌ترین انسان است و از همه کس از منطق وعقل وحکمت دورتر است، باید گفت که الله تعالی به عبادت کسی نیاز ندارد بلکه او بی نیاز و ستوده می باشد.

اولین وصیت لقمان به فرزندش:

ما بر این اصل معتقدیم که توحید خالص پیام های حیات بخش آسمانی است، و همان فطرتی است که خداوند انسان را بر آن آفریده است، و در دعوت همه‌ی پیامبران، اصلی بوده که مردم را بدان فرا می خواندند، و هر چیزی که بر آن عارض گشته مانند شرک و عبادت غیر خدا، یا نسبت دادن

فرزند به خدا، یا اعتقاد به حلول او در یکی از موجودات، شرک و انحرافی است که تمام پیامبران از آن بیزاری جسته‌اند.

اولین وصیت حضرت لقمان به فرزندش همین بود که؛ تنها خدای یگانه را پرستش کند و کسی را شریک او نگرداند؛ چون شرک ظلمی بزرگ به فرد و اجتماع است او را از اصول و قواعد رابطه‌ی بین فرزند و پدر و مادرش آگاه می سازد. او به پسرش یادآور می شود،که اگر پدر یا مادر مشرک باشد یا هر دوی آنها مشرک باشند و او (فرزند) را به شرک به خدا وادار کنند، نباید از آنها پیروی کند و باید از خداوند پیروی کند، چرا که سرانجام و بازگشت به سوی اوست.

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ﴿۱۴﴾

و به انسان دربارۀ پدر و مادرش سفارش کردیم، مادرش با ضعف بر بالای ضعف به اوحامله شد. و جدا کردن او از شیر در طی دو سال است. (و به انسان سفارش کردیم) برای من و پدر و مادرت شکر گزار باش که بازگشت (همه) به‌سوی من است.(۱۴)

الله تعالی به انسان امرفرموده است که به پدر ومادرخویش نیکی واحسان کن واین احسان ونیکی را بر او واجب گردانیده است.

«**حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلىٰ وَهْنٍ**» زیرا مادرش با ناتوانی مُضاعَفی که از اثر مشقّت و دردها دچار آن شده به او باردار شده و دو سال مدّت بارداری و شیر خوارگی‌اش را با زحمت سپری می کند.

همچنان پروردگار با عظمت ما در (آیۀ ۳۶ سورۀ النساء) میفرماید: «**وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔٗاۖ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنا**» یعنی: «و خدا را بپرستید و چیزی را با او شریک مگردانید و به پدر و مادر احسان کنید.»

و باز هم میفرماید «وَوَصَّيْنَا ٱلْإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيْهِ إِحْسَٰنًا ۖ حَمَلَتْهُ أُمُّهُۥ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا ۖ وَحَمْلُهُۥ وَفِصَٰلُهُۥ ثَلَٰثُونَ شَهْرًا»(الأحقاف: ۱۵) یعنی: «و انسان را [نسبت] به پدر ومادرش به احسان سفارش کردیم مادرش باتحمل رنج به او باردار شد وبا تحمل رنج اورا به دنیا آورد وباربرداشتن و از شیرگرفتن او سی ماه است.».

وصایائی رسول الله صلی الله علیه وسلم بر نیکی با والدین:

در حدیث شریف آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم به مردی که پرسید: چه کسی به نیکی بر من ذی حق‌تر است؟ فرمودند: «مادرت». بار دیگر آن مرد پرسید: بعد از وی چه‌کسی ذی حق‌تر است؟ فرمودند: «مادرت».

همین‌گونه آن حضرت صلی الله علیه وسلم تا بار چهارم این جمله را در پاسخ وی تکرار کردند و باز پرسید: بعد از وی چه‌کسی؟ این بار فرمودند: «پدرت».

همچنان در حدیثی دیگری آمده است: «من سرَّه أن یمَدَّ له فی عمره (أی یُبارک له فیه) ویزاد فی رزقه؛ فلیَبرَّ والدیه، ولیصل رحمه) [احمد] یعنی: «آنکه خوش دارد که عمرش دراز شود و روزیش بسیار؛ با والدینش نیکی کند و پیوند خویشان بدارد.»

هکذا پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «رغم أنفه (أی أصابه الذل والخزی) ثم رغم أنفه، ثم رغم أنفه). قیل: من یا رسول الله؟ قال: (من أدرک والدیه عند الکبر؛ أحدهما أو کلیهما، ثم لم یدخل الجنۀ) [مسلم] یعنی: «آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: خوار و ذلیل شود، خوار و ذلیل شود، خوار و ذلیل شود. پرسیدند چه کسی یا رسول الله صلی الله علیه و سلم؟ فرمود: کسی که والیدنش را در وقت پیری دریابد، یکی یا هردو را، ولی وارد بهشت نشود.»

بنابر این بر هر مسلمانی واجب است که با والدینش نیکی نموده و با آنان خوش رفتار باشد. از ابو هریره (رض) روایت است که رسول الله صلی الله

علیه وسلم فرمود: «**رغم أنف، ثم رغم أنف، ثم رغم أنف من أدرك أبويه عند الكبر، أحدهما أو كليهما، فلم يدخل الجنة**» خوار و زبون باد، خوار و زبون باد، خوار و زبون باد کسی که پدر و مادرش، هر دو یا یکی از آنها به سن پیری برسند و او (با خدمت به آنها) وارد بهشت نشود.

دساتیر اسلام در شفقت با والدین:

شخص مسلمان باید بداند که والدینش ارج و حمت بسیاری دارند، زیرا در راه آسایش اوزحمت وسختی بسیاری راتحمل نموده‌اند، و او هر چند زحمت و تلاش بسیاری بکشد نمی تواند حتی جزءی از زحمات آنها را جبران کند.

شخصی نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: یا رسول الله، من مادرم را بر روی شانه ام فرسنگ‌ها درشدت گرما حمل کردم، آیا من شکرانه‌ی زحمات او را بجا آورده‌ام؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (لعله أن يكون لطلقة واحدة (یعنی طلقۀ واحدۀ من آلام الولادۀ) یعنی: «شاید بتواند پاسخ یکی از دردهای زایمان او باشد.»

همچنین پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید:«**من أرضى والديه فقد أرضى الله، ومن أسخط والديه فقد أسخط الله**»{**بخاري در «الأدب المفرد»**} یعنی: «آنکه والدینش را راضی نماید، خداوند را راضی کرده و آنکه والدینش را ناخشنود سازد، خداوند را ناخوشنود کرده است.».

سر پرستی و محافظت از والدین:

شخصی مسلمان نگهداری از والدینش را بر عهده دارد، نفقه ای آنها بر عهده او میباشد. به آنها غذا بدهد ولباس بپوشاند، تااز رضای خداوند بهره‌مند گردد. اگر فرزند صاحب دارایی باشد و والدین به آن احتیاج داشته بر وی واجب است تا برایشان خرج کند. شخصی پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و

گفت: یا رسول الله صلی الله علیه وسلم من صاحب مال و اولادی هستم و پدرم میخواهد مال مرا از من بگیرد. پیامبر صلی الله علیه وسلم به او فرمود: (أنت ومالك لأبيك) یعنی: «تو و مالت ازآن پدرت هست.» [ابن ماجه].

نیکی با والدین:

مسلمان به نیکی کردن در حق والدین مشتاق است، حتی اگر آنها کافر باشند، أسماء دختر ابو بکر(رضی الله عنها) گفت: (در اسلام آوردن) بر مادرم پیشی گرفتم، در حالیکه او(در دوران قریش) مشرک بود. گفتم: یا رسول الله، (در اسلام) بر مادرم پیشی گرفتم، در حالیکه او همچنان بر دین خودش است، آیا با مادرم در ارتباط باشم؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (نعم، صلی أُمَّك) [مسلم] یعنی: «آری، با او پیوند نگه دار.»

هنگامی که سعد بن ابی وقاص مسلمان شد، مادرش از غذا خوردن و آشامیدن امتناع کرد تا شاید سعد از دینش بر گردد. اما او بر ایمان به خدا اصرار داشت. او از اطاعت مادرش در نافرمانی نسبت به خداوند روی گرداند، و به او گفت: ای مادر بدان که به خدا اگر هزار نفس داشته باشی و هرکدام یک یک از وجودت خارج شود از دین خود دست بر نمی دارم. اگر خواستی چیزی بخور واگر نخواستی نخور. خداوند عزوجل درقرآن کریم در این باره فرمود: «**وَإِن جَٰهَدَاكَ عَلَىٰٓ أَن تُشرِكَ بِي مَا لَيسَ لَكَ بِهِۦ عِلم فَلَا تُطِعهُمَاۖ وَصَاحِبهُمَا فِي ٱلدُّنيَا مَعرُوفاۖ**» [لقمان: ۱۵] یعنی: «و اگر تو را وادارند تا در باره چیزی که تو را بدان دانشی نیست به من شرک ورزی از آنان فرمان مبر و[لی] در دنیا به خوبی به آنان معاشرت کن.».

احترام با احساسات والدین:

شخصی مسلمان از هرکاری که موجب بی‌احترامی به والدینش گردد، دوری میکند حتی اگر چیز جزئی و ناچیزی باشد، مثلاً گفتن کلمه‌ی «اف= وای بر

شما». خداوند متعال میفرماید: «**فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفّ وَلَا تَنهَرهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَولا كَرِيما﴿٢٣﴾**» [الإسراء: ۲۳] یعنی: «آن‌ها [حتی] اوف مگو و به آنان پرخاش مکن و با آنها سخنی شایسته بگوی.»

والدین خویش به أسما شان صدا نکنید:

وقتی فرزندی والدینش را صدا می زند، میگوید: پدر! یا مادرم! آنها را به اسم شان صدا نمی زند. ابو هریره رضی الله عنه دو مرد را با هم دید و از آنان پرسید که با هم چه نسبتی دارند؟ یکی از آنان گفت: او پدرم است. ابو هریره رضی الله عنه گفت: او را به اسمش صدا مکن و جلوتر از او راه مرو و پیش از منشین. [بخاری در «الأدب المفرد»]

پیش از والدین باید ننشینید، و در راه رفتن از آنان پیشی نکنید:

از ادب بدور است که فرزند بنشیند و والدینش سرپا ایستاده باشند یا پایش را در حالیکه مقابل او نشسته‌اند دراز نماید و...

لازم است که در حضور آن ها ادب را مراعات نموده و در برابرشان فروتن باشد. خداوند تعالی میفرماید: «**وَٱخفِض لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ ٱلرَّحمَةِ وَقُل رَّبِّ ٱرحَمهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرا﴿٢٤﴾**» (الإسراء: ۲۴) یعنی: «و از سر مهربانی بال فروتنی بر آنان بگستر و بگو پروردگارا آن دو را رحمت کن چنانکه مرا در خردی پروردند.».

به خانم و اولاد های خویش نسبت به آنان برتری ندهید:

پیامبر صلی الله علیه وسلم از سه نفری که در بیابان سفری داشتند؛ برای ما حکایت میفرماید که برای سپری کردن شب وارد غاری شدند. وقتی وارد آن شدند، ناگهان صخره‌ی بزرگی از کوه سرازیر گردیده و آستانه‌ی غار بسته شد. هرچقدر سعی کردند تا تخته سنگ را جابجا نمایند نتوانستند.

مطمئن شدند که در همانجا هلاک خواهند شد. اندیشه نمودند تا هرکدام خداوند سبحان را بخواند و از خدا بخواهد که به برکت اعمال نیکش، آنان را نجات دهد.

یکی از آنان گفت: بار خدایا من پدر و مادری داشتم که پیرو فرتوت بودند و قبل از ایشان هیچیک از اعضای خانواده، و خدمتگاران را سیرآب نمیکردم، روزی در جستجوی درخت دور رفتم و زمانی بازگشتم که آن دو بخواب رفته بودند، من سهم شیرشان را دوشیدم، چون دیدم که آنها به خواب رفته‌اند، روا ندانستم که آنها را از خواب بیدار کنم و یا یکی از اعضای خانواده و خدمت گزارانم را شیر بنوشانم، من همچنان صبر کردم که آنها بیدار شوند، و قدح هم در دستم بود تا لحظه‌ای که صبح دمید، در حالیکه کودکانم در پیش پایم از گرسنگی جزع و فزع میکردند. پس آنها از خواب بیدار شده و سهم شیر خود را نوشیدند. خدایا اگر این کار را برایت کردم ما را از این مشکل نجات ده.

سپس هرکدام اعمال نیک خود را بیان داشته و دعا کردند و صخره از دم غار به کنار رفت و آنها به فضل این فرزند نیکوکار و رفتار نیکویی که دوستانش داشته‌اند از غار بیرون آمده و نجات یافتند.» [متفق علیه]

به این ترتیب شخصی مسلمان پدرش را بر زن و فرزندان مقدم می‌شمارد، و با این شیوه‌ی رفتار به مثال و نمونهٔ برای زن و فرزندانش در نیکی در حق والدین تبدیل میگردد. تااینکه وقتی او وهمسرش هر دو پیر شدند، فرزندانشان با آنان نیکو رفتار کنند همچنان که پدراشان با والدینش نیک رفتار نموده است. روایت می شود که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده‌اند: (**بروا آباءکم تَبرکُم أبناؤکم**) [طبرانی] یعنی: «با والدینتان نیکی کنید تا فرزندانتان با شما نیکی کنند.».

دعاء کردن بر والدین در زمان حیات و بعد از مرگ:

شخصی مسلمان در زمان حیات والدینش و پس از وفات آنان تا می‌تواند برایشان دعا میکند. در قرآن کریم دربارەی حضرت نوح -علیه السلام- بدینگونه بیان شده است: «**رَّبِّ ٱغفِر لِي وَلِوَٰلِدَيَّ وَلِمَن دَخَلَ بَيتِيَ مُؤمِنا وَلِلمُؤمِنِينَ وَٱلمُؤمِنَٰتِۖ**» [النوح: ۲۸] یعنی: «پروردگارا بر من و پدر و مادرم و هر مؤمنی که در سرایم درآید و بر مردان و زنان با ایمان ببخشای.».

پیامبرصلی الله علیه وسلم میفرماید: (**إذا مات الإنسان انقطع عمله إلا من ثلاثة: إلا من صدقة جارية، أو علم ينتفع به، أو ولد صالح يدعو له**) [مسلم] یعنی: «چون انسان بمیرد، عمل او قطع میشود، جز در سه چیز: صدقه‌ای که جاری باشد. یا عملی که ازآن سود برندیافرزند صالحی که برای او دعا کند.».

شخصی مسلمان برای والدینش طلب آمرزش نموده و بدهی و نذرهایشان را از طرف آنان به جا می‌آورد. قرآن می خواند و پاداش آن را به آنان هدیه میکند و به جای آنها صدقه داده و از دیگر کارهای نیک برای احسان با والدین فرو نمی‌گزارد.

وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴿۱۵﴾

و هرگاه آنها سعی ورزیدند که تو را وادارند به این که چیزی را با من شریک قرار دهی که به آن علم نداری، پس از آنان اطاعت مکن، و در دنیا با آنان به خوبی رفتار کن. و از راه کسی پیروی کن که به سوی من بازگشته است، باز باز گشتتان به سوی من است، پس شما را از آنچه میکردید آگاه میسازم.(۱۵).

انواع اطاعت در اسلام:

قبل از همه باید گفت که در دین مقدس اسلام قرآن عظیم الشأن مجموعاً سه نوع اطاعت وجود دارد:

اول: اطاعت مطلق و بی قید و شرط: اطاعت مطلق وبی قید وشرط همانا اطاعت از الله تعالی، پیامبر صلی الله علیه وسلم و اولی الامر. است طوریکه میفرماید: «**أَطِيعُوا اللّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ**» (نساء، ۵۹.)

دوم: عدم اطاعت مطلق از کافران، منافقان، مفسدان، گناهکاران، ظالمان و.... است طوریکه پروردگار با عظمت ما (دسورۀ حزاب، آیه ۱) میفرماید: «**وَ لا تُطِعِ الْكافِرِينَ وَ الْمُنافِقِينَ**»، و یا طوریکه میفرماید «**لا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ كَفُوراً**» (انسان، ۲۴.)، ویا «**لا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ**» (ص، ۲۶.)

سوم: اطاعت مشروط نسبت به والدین؛ یعنی اگر دستورهای مفید یا مباح دادند، لازم است پیروی کنیم؛ امّا اگر تلاش کردند فرزند را به غیر خدا فراخوانند نباید اطاعت کرد.

طوریکه یاد آور شدیم که شخصی مسلمان در همه حال مطیع اوامر والدینش میباشد، مگر اینکه او را به نافرمانی خداوند وادار نمایند، که قطعاً در این حالت نباید از هیچ مخلوقی در انجام نافرمانی خدا اطاعت شود. حقّ الله، بر هر حقّی ازجمله حقّ والدین، نیر مقدّم است.

عدم اطاعت از والدین درشرع:

طوریکه در آیۀ ۱۵ این سوره مبارکه خواندیم: ای انسان! اگر پدر و مادرت با حرص باعث شدند که به الله تعالی کافر شوی و به او چیزی را شریک آوری، یا تو را به گناه مأمور داشتند ازاین امر شان اطاعت مکن؛ زیرا اطاعت والدین در امور مشروع لازم است وفرمان پذیری مخلوق درکاری که نافرمانی آفریدگار باشد لزومی ندارد. ولی نباید فراموش کنی که: نافرمانی در این

زمینه تو را به بی ادبی در برابرشان وا ندارد، بلکه با آنان باید صحبت نیکو و مهربانی داشته باشی.

طوریکه یاد آور شدیم در موارد انحرافی، اطاعت از والدین لازم و واجبی نیست، ولی زندگی عادّی را باید با آنان حفظ کرد.

«**وَصاحِبْهُمٰا فِي اَلدُّنْيٰا مَعْرُوفاً**» بلکه با آنان صحبت نیکو و مهربانی داشته باش، هر چند که کافر هم باشند-چون کفر آنان به خدا موجب هدر رفتن زحماتی نمیشود که در تربیت فرزندان متحمل شده‌اند و موجب فراموش کردن و نادیده گرفتن نیکی آنها نمی شود.

باید تا آخر با والدین به نیکی رفتار کرد. (حتّی با والدین مشرک).

شیخ محمد علی صابونی در تفسیر صفوة التفاسیر می نویسد: حکمت در ذکر سفارش نیک بودن با والدین در ضمن وصایای لقمان، تقبیح مسأله‌ی شرک است که در آیه‌ی اول بیان شد: «**إِنَّ اَلشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ**»، خدای متعال میگوید: با این که ما به انسان توصیه کردیم که نسبت به پدر و مادرش نیکی کند و او را ملزم کردیم که نسبت به آنها مهربان و خوش رفتار باشد؛ چرا که آن دو حق بزرگی بر او دارند، با وجود تمام اینها، در مورد شرک اطاعت از آنها را نهی و منع کرده‌ام و نباید در حالت شرک و نافرمانی از آنها اطاعت شود؛ زیرا شریک قرار دادن برای خدا از بزرگترین گناهان است و بسیار ناپسند و زشت است.

يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ﴿١٦﴾

فرزندم! بدان که اگر آن (عمل) به اندازه دانه خردلی باشد و در دل سنگی یا در آسمان ها و یا در زمین باشد، الله آن را می‌آورد (و مورد محاسبه قرار میدهد)، چون الله باریک بین (و) آگاه است.(۱۶)

منظور این است که چیزی از اعمال بندگان بر خدا پوشیده نمی ماند. «**إِنَّ اَللّٰهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ**» بی گمان خداوند متعال نسبت به بندگان لطیف و مهربان است و از نهان وباطن امور آگاه است. علم وی به هر امر نهانی‌ای میرسد «و خبیر» است به هر چیز لذا هیچ چیز از معرض آگاهی وی ناپدید نمی شود.

در حدیث شریف آمده است: «اگر یکی از شما در دل صخره سنگی سخت که نه آن را دری است و نه روزنه‌ای، عملی انجام دهد، بی‌گمان عمل وی ـ هر چه باشد ـ برای مردم بیرون آورده می‌شود».

يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴿١٧﴾

فرزندم نماز را برپا دار و به کار نیک دستور بده و از کار بد منع کن و در برابر مصائبی که به تو می رسد با استقامت و شکیبا باش که این از کارهای مهم است.(۱۷)

در این آیه مبارکه لقمان به فرزند خویش به اقامۀ نماز به کامل‌ترین وجه اش به گونه‌ای که مشروع شده امر نمود؛ زیرا نماز ستون دین و بازدارنده از فحشا و منکر است.

لقمان، پس از تبیین و تفهیم عقیده ییکتاپرستی و چگونگی معاد، به پسرش و باز داشتن او از شرک و سرگردانی، مهمترین پیوند او را با آفریدگار، که ملازم و همدم توحید باشد، به او سفارش میکند و می آموزد و میگوید: نماز، قلب را بیدار و روح را پاک و زندگی را روشنی می بخشد، پس اولین دستورشان، نماز است، آن هم با رعایت شرایط و ارکان خاص خود، تا بر یقین انسان بیفزاید، او را به الله متعال نزدیک کند و از کارهای زشت و پلید و شرک بازش بدارد و دل و درونش را از آلودگی ها پاک نماید. (سوره شمس آیات متبرکه ۹ الی ۱۰).

به تمام صراحت ملاحظه میشود که یکی از وظایف و مسولیت والدین نسبت به فرزندان، همانا سفارش به نماز است. زیراپاکسازی درونی را با دوری از شرک و بازسازی روحی را با نماز آغاز کنیم.

در آیۀ مبارکه در یافتیم که وجوب امر به معروف ونهی از منکر واقامه نماز، تنها مخصوص دین مقدس اسلام نیست. بلکه قبل از اسلام نیز، لقمان فرزند خویش را به نماز امر فرموده است. در ضمن سفارش کردن به نماز یگانه راه و طریقه مطمین است که میتوانیم فرزندان خویش مؤمن والله پرست واقعی و از طریق سفارش به امر به معروف و نهی از منکر، افرادی مسئول و اجتماعی تربیت کنیم.

همچنان در این آیۀ متبرکه حضرت لقمان فرزند خویش را مأمور به انجام «**وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهِ عَنِ اَلْمُنْكَرِ**» ساخت که امر به معروف کند؛ یعنی مردم را به خیر و صلاح و فضیلت فراخوان و از هر شر و رذالتی نهی و منع به عمل بیاور یعنی مردم را به هر خیر و راهیابی که نقل و عقل به شایستگی آن دلالت دارد فرا خواند.

طوریکه ملاحظه میشود در قرآن عظیم الشأن؛ امر به معروف، همیشه و قبل از نهی از منکرآمده است. «**وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ**» و این فورمل علمی مارا به یک منطق میرساند که: رشد معروف ها در جامعه، مانع بروز بسیاری از منکرات می گردد.

برای یک مؤمن مسلمان کافی نیست که خودش در مسیر حقّ قرار داشته باشد، بلکه لازم است که؛ دیگران را نیز به مسیر حقّ دعوت بدارد.

در ضمن قابل یاد آوری است: کسی که میخواهد در جامعه امر و نهی کند و قهراً با هوس های مردم درگیر شود، باید به وسیله‌ی نماز خود سازی و خود را از ایمان سیراب کند.

همچنان لقمان به فرزند خویش توصیه فرمود که نهی از منکر نماید؛ یعنی آنان را ازاموری که شرایع با حکمت الهی وفطرت راستین نهی کرده باز دارد. ولی توصیه‌اش کرد تا با مهربانی و نرمی و با حکمت و ملایمت این کار را انجام دهد و چون امر به معروف و نهی از منکر می‌نماید، آزار و اذیت مردم را تحمل داشته باشد؛ زیرا روش انبیا و پیامبران همچنین است.

واقعیت هم همین است که در تبلیغ دین و اجرای فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر، باید انسان ومبلغ صبر، حوصیله و سعه‌ی صدر داشته باشیم.«**وَ اصْبِرْ عَلى ما أَصابَكَ**» نهی از منکر، با تلخی‌ها وضرار های شیطانی وابلیسی گناهکاران همراه است، مبادا انسان روزی به خستگی مواجه شود واز رسالت تبلیغاتی خویش عقب نشینی کند.

ما در توصیه های لقمان حکیم، این حقیقت را دریافتیم که: او می فهمد که در این راه و در این مبارزه فرزندش به سختی ها مواجه می شود، بنابر همین در آیت است که به فرزند خویش فرمان صبر میدهد، ولی ضربه به مکتبش را که سکوت در برابر فساد باشد، هرگز صادر نمی کند. بناءً باید گفت که: امر به معروف و نهی از منکر از مسایل مهم است و صبر در برابر آنچه در این راه به انسان میرسد ارزش دارد.

ابن عباس(رض) گفته است: صبر و شکیبایی در مقابل مشکلات و ناملایمات از حقیقت ایمان سرچشمه میگیرد و مفسر فخر رازی گفته است: معنی این بخش از آیه چنین است: آن مسایل از جمله امور واجب و قطعی است. پس مصدر «عزم» به معنی اسم مفعول است، پس «عزم» به معنی «معزوم» و «مقطوع» است. (تفسیر کبیر ۱۴۹/۲۵).

وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴿۱۸﴾

(پسرم!) و با تکبر از مردم روی مگردان و در زمین خرامان راه مرو، که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد.(۱۷)

«**وَلَا تُصَعِّرْ**»: صعر: میل به طرف راست یا چپ «صعر وجهه: مال الی احد الشقین» راغب میل کردن گفته است تصعیر آنست که از روی تکبر گردن خویش رابگرداند وبروی شخص نگاه نکند آن فقط یکباردرقرآن آمده است. «**تُصَعِّرْ**»، نوعی از مریضی است که معمولاً شتر به آن اغشته می شود وبر آثر آن گردنش کج می شود.

لقمان حکیم به فرزندش میگوید: تو بر اساس تکبّر مثل شترِ مریض، گردن خودت را با مردم کج نکن. روی خویش را با تکبّر و به گونهٔ توهین آمیز از مردم مگردان، بلکه با ایشان با پیشانی باز برخورد وپیش امد کن، با مردم تبسّم نما و آغوشت را برای بندگان الله تعالی باز نگهدار. و حتی اگر کمترترین کس با تو سخن میگوید، به او هم گوش فراده تا سخنش را به آخر برساند.

باید با مردم، چه مسلمان و چه غیر مسلمان، با خوشرویی رفتار کنیم.

امام قرطبی گفته است: یعنی به عنوان تکبر و خودخواهی و تحقیر آنان رویت را از مردم برمگیر. نظر ابن عباس(رض) نیز چنین است.(تفسیر قرطبی ۷۰/۱۴.)

«**وَلا تَمْشِ فِي اَلْأَرْضِ مَرَحاً**» درروی زمین با تکبّر، خرامان فخر فروشی و نخوت راه مرو یعنی: خود بینانه، فخرمآبانه و گردن کشانه راه مرو، که این سبب خشم الهی بر تو می شود.

قرآن عظیم الشأن با زیبای خاصی میفرماید: و در زمین با تکبّر و سرمستی راه نروید، قطعاً تو زمین را نخواهی شکافت و در بلندی به کوه ها نخواهی رسید.

«وَلا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولًا» «اسراء، ۳۷.»

بصورت کل؛ تکبّر ممنوع است، حتّی در راه رفتن. باید گفت که: تواضع وفروتنی در برابر تمام انسان ها لازم است؛ امّا در برابر والدین، استاد و مؤمنان لازم ولازم‌تر است. تواضع در برابر مؤمنان، از نشانه‌های برجسته‌ی اهل ایمان است. «أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (سوره مائده ۵۴)

هدف، نهی از تکبر و گردن کشی است. زیرا خداوند سبحان کسی را که در دلش متکبّر باشد، به زبانش فخر فروشی کند، خود را بزرگ بیند و از مردم برتر بشمارد دوست ندارد، بلکه اشخاص فروتنی را دوست می دارد که با بندگانش پیش آمد نیکو دارند.

در حدیث شریف به روایت صحاح شش‌گانه از ابن عمر (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**من جر ثوبه خیلاء لا ینظر الله إلیه یوم القیامة**». «هر کس جامه‌اش را ازروی خودبینی وتکبر کشال و کشیده ساخت، الله تعالی در روز قیامت به سوی او (به نظر رحمت) نگاه نمیکند».

«لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» «بی‌گمان خداوند هیچ مختال فخوری را دوست نمیدارد» «**اختیال**»: تکبر و خود بر تربینی است.

«**فخور**»: کسی است که بر مردم به مال، یا شرف، یا نیرویی که دارد، فخر میفروشد. البته سخن گفتن از نعمت‌های الله تعالی بر خود، از باب فخرفروشی نیست زیرا خداوند متعال میفرماید: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ﴿۱۱﴾» [الضحی: ۱۱] «اما از نعمت پروردگارت سخن بگوی».

وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ﴿١٩﴾

(پسرم!) در راه رفتن اعتدال را رعایت کن، و صدایت را آهسته بدار، همانا بدترین آوازها، آواز خران است.(۱۹)

یعنی زمانی که راه می رفتی تواضع داشته باش و با تکبّر و خود پسندی راه مرو، رفتارات نه کند باشد ونه شتاب زده.

دین مقدس اسلام، دین جامعی است و حتّی برای راه رفتن هم دساتیر واحکامی خاصی خود را دارد. میانه روی، دوری از افراط و تفریط، و متانت در راه رفتن، سفارش قرآن عظیم الشأن است. شخصی مسلمان نه فقط در راه رفتن، بلکه در همه‌ی کارها میانه روی را باید مراعات کند.

لقمان حکیم به فرزند خویش در جمله نصایح میفرماید: «**اُغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ**» وقتی سخن میزنی صدایت را پایین بیاور؛ زیرا این از حسن ادب و کمال عقل است.

به صدای بلند با مردم سخن مگوی که صدای بلند ناپسند است و برازنده‌ی انسان عاقل نیست. «**إِنَّ أَنْكَرَ اَلْأَصْوٰاتِ لَصَوْتُ اَلْحَمِيرِ**» به یقین که نارساترین، بدترین و ناپسندترین آواز ها آواز خر است. بنابراین هر کس صدایش را بلند کند شبیه خر می باشد و عملی ناپسند و زشت را انجام داده است.

قتاده گفته است: ناپسندترین صدا صدای الاغ‌ها می باشد، اولش ناله و آخرش عرعر است.

آداب راه رفتن در دین مقدس اسلام:

دریکی از روز ها پیامبر صلی الله علیه وسلم به اصحابش فرمود: «**إیاکم والجلوسَ علی الطرقات**» **فقالوا: ما لنا بد، إنما هي مجالسنا نتحدث فيها. قال صلى الله عليه وسلم:«فإذا أبيتم إلا المجالس؛ فأعطوا الطريق حقها». قالوا: وما**

حق الطریق؟ قال صلی الله علیه وسلم: «**غض البصر، وکف الأذی، وردالسلام، وأمر بالمعروف، ونهی عن المنکر**» [متفق علیه] یعنی: «از نشستن در راه ها بپرهیزید.گفتند: یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ما چاره‌ی از این نشستن‌های مان نداریم که در آن صحبت می کنیم.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: پس هرگاه ناگزیر از نشستن شده‌اید، حق راه را بدهید. گفتند: حق راه چیست، رسول الله(ص) فرمود: حق راه این است که نگاه چشمان از زنانی گرفته شود که از مسیر نشست آنها عبور میکند، و باید از آزار و اذیت قولی و عمالی راه گذران خود داری کنند و پاسخ سلام کسانی را بدهند که به آنها سلام میکنند و امر به معروف نموده و در صورت مواجه شدن به منکر از آنها نهی نمایند.

مطالعه گنندگان گرامی محدثین می نویسند: عمر(رض) شخصی را دید که مرده‌وار راه می رود و به بی حالی و بی رمقی تظاهر میکند، گویی میخواهد تا بر تواضع خویش بیفزاید پس به او گفت: «**لا تمت علینا دیننا اماتک الله**». «دین ما را بر ما نمیران، خدا تو را بمیراند».

همچنین نقل است که: عمر(رض) شخصیرا دید که سرش را فروانداخته و خود را بی‌رمق و خاکسار نشان میدهد پس به وی گفت: «**ارفع رأسك فإن الاسلام لیس بمریض**».«سرت را بردار زیرااسلام مریض نیست». یعنی: با نشاط، نیرومند، سرحال و سرزنده باش. در سنت ثابت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم چون راه میرفتند، به شتاب راه میرفتند. پس معنای «**وَٱقصِد فِي مَشيِكَ**»[لقمان: ۱۹] این است: در راه رفتنت خرامان و متکبر مباش.

چند سفارش کوتاه منسوب به لقمان، در خطاب به فرزندش:

مطالعه کنندگان گرامی!

لقمان را گفتند: ادب را از که آموختی؟ گفت: از بی ادبان: هر چه از ایشان در نظرم ناپسند آمد، از فعل آن پرهیز کردم.

ـ لقمان، درخطاب به پسرش گفت: ای پسرم! دنیا بحری عمیق است و بسیاری از مردم در آن غرق شده اند؛ پس تو تقوای الله را کشتی آن بحر بگردان که درون کشتی، ایمان و بادبانش توکل بر الله متعال باشد. آن گاه امید است، نجات یابی. در غیر این صورت تو را رستگار نمی بینم.

ـ بصورت کل باید بعرض برسانم که: خلاصه ای از وصایای لقمان، جامع بین فضائل دین وآخرت ومکارم اخلاق در دنیا، شامل نه امر وسه نهی وهفت علل و اسباب است نه امر عبارتند از: نیکی با پدر و مادر، شکر و سپاسگزاری از الله متعال واز پدر ومادر، همنشینی ومعاشرت پسندیده دردنیا باپدر و مادر، پیروی از راه مبارک پیامبران و شایستگان، ادای نماز، دستور به نیکی، بازداشتن از بدی، اعتدال و میانه روی در راه رفتن، کاستن صدا هنگام سخن گفتن.

سه نهی عبارتند از: دوری از شرک، تحقیر نکردن مردم و روی نگردانیدن از آنها در وقت سخن گفتن. و حذر از راه رفتن متکبرانه و افتخار آمیز.

هفت تعلیل و یا اسباب تعلیل عبارتند از:

۱ـ..**ومن یشکر فإنما یشکر لنفسه**... (آیه: ۱۲)،

۲ـ..**إن الشرك لظلم عظیم**. (آیه: ۱۳)،

۳ـ..**إلی المصیر**... **بما کنتم تعملون**. (آیات:۱۴ و۱۵)،

۴ـ..**إن الله لطیف خبیر** (آیه: ۱۶)،

۵ـ **إن ذلك من عزم الأمور**. (آیه:۱۷)،

۶ ـ..إن الله لا يحب كل مختال فخور(آیه: ۱۸)،

۷ ـ.إن أنكر الأصوات لصوت الحمير(آیه:۱۹).

خوانندگان گرامی!

در آیات (۲۰ الی ۲۴) موضوعاتی از قبیل: با وجود این همه نعمت و دلایل توحید، ناسپاسی آفریدگار! سلامت، راه و روش مؤمنان و طریق بد، روش کافران است، مورد بحث قرار میگیرد.

ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ ﴿۲۰﴾

آیا ندیدی خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است مسخر شما کرده و نعمتهای خود را (چه نعمت های ظاهر و چه نعمت های باطن) بر شما گسترده و فروان ساخته است؟ ولی بعضی از مردم بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنی در باره الله مجادله می کنند. (۲۰)

امام بیضاوی فرموده است: یعنی نعمت‌های محسوس و معقول و نعمت‌هایی که آن را می دانید و یا آنهایی را که نمی‌دانید، همه را بر شما تمام تکمیل کرده است. (تفسیر بیضاوی ۱۰۹/۲.)

«**وَ مِنَ اَلنّاسِ مَنْ يجادِلُ فِي اَللّهِ بِغَيرِ عِلْمٍ وَ لا هُدىً وَ لا كِتٰابٍ مُنِيرٍ**» در بین انسان‌ها هستند گروهی منکر که بدون برهان درست و دلیل واضح درباره‌ی یگانگی و صفات خدا به مخاصمه و جدل می‌پردازند؛ امّا هیچ بیان و کتابی ادعا و سخن آنان را مستند نمی سازد و مورد تأیید قرار نمی‌دهد.

امام قرطبی میفرماید: این آیه در مورد یک نفر یهودی نازل شده است که نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و سلّم آمد و گفت: ای محمد! به من بگو: خدایت از چه چیزی ساخته شده است و از چه چیز می باشد؟ در همان اثنا صاعقه‌ای او را

برگرفت. (قرطبی ۷۴/۱۴ و بنا به قولی در مورد «نضر بن حارث» و «ابی بن خلف» و امثال آنها نازل شده است که در رابطه با یگانگی و صفات خدا با پیامبر مجادله می‌کردند.)

«**منیر**»یعنی واضح و آشکار و نجات دهنده از تیرگی نادانی و گمراهی.

باید گفت که: جدال منطقی نیکوست، «**وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ**»(و (با مخالفان) به شیوه‌ای که نیکوتر است جدال و گفتگو کن) (۱۲۵ سورۀ نحل) ولی جدالی که بدون پشتوانه‌ی علمی و به دور از هدایت الهی و مخالف با کتاب خدا باشد، بی ارزش است.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ﴿۲۱﴾

هنگامی که به آنها گفته شود از آنچه الله نازل کرده پیروی کنید،، می‌گویند: نه، ما از چیزی پیروی می‌کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم! آیا حتی اگر شیطان آنهارا دعوت به عذاب آتش فروزان کند (باز هم تبعیت میکنند)؟(۲۱)

برای انسان دو راه وجود دارد:

الف: راه الله تعالی غفور ورحیم که همانا راه «**ما أَنْزَلَ اللَّهُ**»

ب: راه شیطان. که زشتی کار و شرک آنان به پروردگار را نیکو جلوه دهد و با زینت دادنش آنان را به سوی آتش برا فروختۀ دوزخ فرا خواند که کافران را می سوزاند؟

وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴿۲۲﴾

و هر کسی که روح خود را تسلیم الله کند درحالیکه نیکوکار باشد به دستگیر محکمی چنگ زده (و به تکیه گاه مطمئنی تکیه کرده است) و عاقبت همه کارها به سوی الله است.(۲۲)

امام قرطبی فرموده است: زیرا عبادت بدون احسان و معرفت قلبی سودی ندارد. (تفسیر قرطبی ۷۴/۱۴.)

احسان: چنانکه در حدیث شریف تعریف شده، عبارت است از اینکه: «خدا را چنان عبادت کنی که گویی او را می بینی زیرا اگر تو او را نمی بینی، قطعاً او تو را می بیند».

این آیه حال کسی که امور خویش را به خداوندأ می سپرد، به حال شخصی تمثیل میکند که میخواهد به کوهی بلند و سر به فلک‌کشیده‌ای بالا رود پس در این صعود خویش، به دست آویزی محکم و ریسمانی متین که در آن کوه فروآویخته شده است چنگ می زند و به مدد آن دست آویز، به آن کوه بالا می رود تا به قله آن میرسد.

انسان برای نجات و پیروزی خود، تکیه‌گاه‌های متعدّدی انتخاب می‌کند و به ریسمان های گوناگونی چنگ می زند، مانند: قدرت، ثروت، مقام، فامیل، دوست، نَسَب و... ولی همه‌ی این طناب ها روزی فرسوده و در نهایت پاره میشوند و این تکیه‌گاه ها کارایی خود را از دست میدهند. تنها چیزی‌که پایدار، ماندگار و عامل نجات است، چنگ زدن به ریسمان محکم الهی و تسلیم بودن در برابر او و انجام اعمال صالح است.

در ضمن قابل یاد آوری میدانم که: تسلیم شدن و چنگ زدن به ریسمان الهی، یک امر اختیاری است و اکراه و اجباری در آن وجود ندارد. و باید شدن و چنگ زدن به ریسمان الهی، باید با عمل همراه باشد. نیکوکار بودن، به تنهایی کافی نیست، اخلاص در عمل هم لازم است.

وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنْكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴿۲۳﴾

و کسی که کافر شود کفر او تو را غمگین نسازد؛ بازگشت آنان فقط به سوی ماست، و ما آنها را از اعمالی که انجام داده اند (و نتایج شوم آن) آگاه خواهیم ساخت، خداوند از آنچه در درون سینه ها است آگاه است.(۲۳)

از فحوای آیه مبارکه بر می آید که: رسول الله صلی الله علیه وسلم از محزون شدن به خاطر کفر گروهی از مردم نهی شده است. طوریکه میفرماید: «**وَ مَنْ كَفَرَ فَلا يَحْزُنْكَ كُفْرُهُ**» ای پیامبر! برکسیکه به رسالت تو کفر ورزد و دعوتت را تکذیب کند تأسّف مخور و از عملکردش غمگین مباش؛ زیرا تو رسالت خویش را انجام دادی، امانت را ادا کردی و به نصیحت امّت پرداختی. ما دیر یا زود از آنها انتقام می گیریم.

در ضمن به رسول الله صلی الله علیه وسلم تسلی خاطر میدهد که: به کفر کافر اهمیت مده و گمراهی او تو را افسرده خاطر و محزون و غمگینت نسازد، ما دیر یا زود از آنها انتقام می گیریم.

در ضمن به رسول الله صلی الله علیه وسلم یاد آور میشود که: اندوه برای کفر آنان، تو را نباید از کارهای دیگر باز دارد. کفر آنان به تو آسیبی نمیرساند.ای پیامبر! تو در تبلیغ و موعظه‌ی آنان کوتاهی نکردی که تونگران باشی.

«**إِلَينا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا**»نزد ما بر میگردند و راهی برای فرار ندارند، جای حزن و اندوه نیست.و آنان را از اعمالی که در این دنیا انجام داده‌اند، با خبر می کنیم.

«**إِنَّ اَللّٰهَ عَلِيمٌ بِذاتِ اَلصُّدُورِ**» خدا از حیله و کفر و تکذیب نهفته در نهاد آنها آگاه است، الله تعالی به رازهای دل‌ها و خاطرات ضمیرها آگاه است و هیچ چیز نهانی از او مخفی نیست.

نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَى عَذَابٍ غَلِيظٍ﴿۲۴﴾

ما کمی از متاع دنیا را در اختیار آنان می‌گذاریم سپس آنها را مجبور به تحمل عذاب شدید می‌کنیم.(۲۴)

باید بدانیم که در قیامت، انسان مطابق به اعمال که در دنیا انجام داده مورد مواخذه قرار میگیرد و ارزش کارها را با توجّه به عاقبت آنها مورد محاسبه قرار میدهد.

از جانب دیگر ماباید فریب نعمت های کوتاه وموقت دنیوی را نه خوریم، باید بدانیم که این نعمت ها در برابر نعمت‌های اُخروی اندک و ناچیز است.

این نعمت ها زوال پذیر بوده وبا نعمت های همیشگی وجاویدانی قابل مقایسه نیست، نعمت های دینوی کمترین از کمترین ها میباشد. در ضمن با تمام صراحت و وضاحت باید گفت که رفاه مادّی، نشانه‌ی سعادت انسان نمیگردد.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۲۵ الی ۳۲) در مورد اینکه تنها خدای جهان آفرین حق است و دیگر خدایان باطل اند، بحث بعمل آمده است.

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴿۲۵﴾

و اگر از ایشان پرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است گویند الله، بگو: الحمد لله (که خود شما معترفید) ولی اکثر آنها نمی‌دانند.(۲۵)

در طول تأریخ دیده شده که: انحراف مشرکان معمولًا برخاسته از جهل و نادانی آنان سر چشمه گرفته است. طوریکه در آیۀ متذکره آمده است: «**وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اَللّٰهُ**»ای پیامبر! اگر از مشرکین مکه بپرسی که آفریدگار آسمان‌ها و زمین کسیت؟ جواب خواهند داد که فقط خداوند یگانه است.

دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر المیسّر در مورد این آیه می نویسد: با چنین اقراری دلیل بر آنان اقامه شد؛ زیرا کسی که این موجودات را آفریده سزاوار آن است که به یگانگی عبادت شود. اکنون برای شان بگو: «**قُلِ اَلْحَمْدُ لِلّهِ**» بگو حمد و سپاس سزاوار پروردگاری است که از گفته های شما بر خودتان دلیلی اقامه کرد. آری! بیشتر کافران فکر نمیکنند که چه کسی در برابر نعمت‌ها مستحقّ عبادت است و چه کسی در برابر بخشش هایش با توحید و عبودیت سزاوار شکران است؛ از همین رو دیگر چیزها را به او تعالی شریک می آورند.

«**بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يعْلَمُونَ**» بلکه اکثر شان نمیدانند یعنی: نمینگرند و تدبر نمیکنند تا بدانند که فقط آفریننده این چیزهاست که سزاوار پرستش میباشد، نه غیر وی.

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٢٦﴾

هر چه در آسمان و زمین است همه ملک، از الله است. در حقیقت الله همان ذات بی‌نیاز و ستوده است.(۲۶)

الله تعالی معبود بر حقّی است که غیر او پروردگاری دیگری وجود ندارد.

اوتعالی از مخلوقاتش بی نیاز است؛ نه در آفریدن و نه در اداره عالم، نیازمند کسی نیست تنها خداوند، خالق ومالکِ آفریده هاست، وتنها اوست که بی‌نیاز وسزاوار ستایش است. ستایش نیکو و شکران فراوان مخصوص او تعالی است وحمد و ثنا دراول واخیر ودرهر زمان و مکان و در همه احوال سزاوار اوست.

وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴿٢٧﴾

و اگر همۀ درختان روی زمین قلم شوند وابحار (دوات گردد) و هفت بحر دیگر به آن کمک برساند سخنان الله به پایان نرسد، یقینا الله غالب باحکمت است.(۲۷)

واقعاً هم کلمات الهی، قابل شمارش نیستند، طوریکه در (آیهٔ ۱۰۹، سوره‌ی کهف) میخوانیم: «**قُلْ لَوْ كانَ الْبَحْرُ مِداداً لِكَلِماتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِماتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً**» (بگو: اگر بحر برای نوشتن سخنان پروردگارم رنگ (سیاهی) گردد، پیش از آنکه سخنان پروردگارم خاتمه یابد، بدون شک بحر تمام خواهد شد، هر چند مانند آن بحر را به مدد آن بیاوریم.) امام قرطبی گفته است: بعد از این که یادآور شد که آسمان‌ها و زمین را برای انسان ها مسخر کرده و نعمتش را بر آنان تمام کرده است، یادآور می شود که اگر درختان قلم باشند و آب ابحار رنگ و جوهر گردد و با آن عجایب صنعت خدا نوشته شود که بر قدرت و یگانگیش دلیل است، این عجایب و شگفتی‌ها پایان نمی پذیرند. (تفسیر قرطبی ۷۶/۱۴.).

ابن جوزی مینویسد: بخشی از کلام محذوف است و تقدیر آن چنین میباشد: آنگاه با این قلم‌ها و دریاها کلمات خدا نگاشته شوند، قلم‌ها شکسته شده و دریاها ته میکشد و تمام میشود و هنوز کلمات خدا به آخر نمی رسد و تمام نمی‌گردد. (زاد المسیر ۳۲۶/۶.)

«**إِنَّ اَللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ**» الله متعال در پادشاهی‌اش غالب است، هرکه با وی دشمنی کند خوارش میسازد، هر که با او دوستی ورزد عزیزش میدارد و در آفرینش و عملکرد، و حکم و شریعتش با حکمت است.

شأن نزول آیهٔ ۲۷:

۸۳۳- ابن جریر از عکرمه روایت کرده است: اهل کتاب از رسول الله (در باره روح سؤال کردند. پس خدای پاک آیهٔ «**وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُم مِّن الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلاً**»«و از تو درباره روح میپرسند. بگو: [آگاهی از] روح شأنی از [شؤون ویژه] پروردگار من است و از دانش جز

اندکی به شما نداده‌اند» (اسراء: ۸۵) را نازل کرد. یهود گفتند: تو گمان میکنی بهره ما از علم خیلی اندک است در حالیکه برای ما تورات نازل شده که سراسر حکمت است وکسی که به او حکمت داده شود صاحب خیر بی شمار است. «آیة **وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ...**» نازل شد.(طبری ۲۸۴۰۱ روایت کرده این مرسل است.).

۸۳۴- ابن اسحاق از عطاء بن یسار روایت کرده است: این کلام خدا «**وَمَا أُوتِيتُم مِّن الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلاً**» در مکه نازل شده بود. چون پیامبر به مدینه هجرت کرد. دانشمندان یهود آمدند و گفتند: برای ماخبر رسیده است که تو میگویی، بهره شما از دانش بسیار اندک است. منظور تو ما هستیم یا قومت؟ پیامبر گفت: مرادم همه شما هستید. دانشمندان یهود گفتند: خود به کتابت میخوانی که برای ما تورات عطا شده است که همه معلومات و دانش‌ها در آن درج شده است. پیامبر گفت: معلوماتی که در تورات آمده است نسبت به علم الله بسیار اندک است. پس الله آیهٔ «**وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ**» را نازل کرد(طبری ۲۸۱۵۰ مرسل است.).

۸۳۵- ابن ابوحاتم این حدیث را با همین عبارت از سعید یا عکرمه از ابن عباس(رض) روایت کرده است (ضعیف است، طبری ۲۸۱۴۸ از ابن اسحاق از ابن عباس(رض) روایت کرده است در این اسناد راویی است که نامش ذکر نشده و ابن کثیر ۳ / ۵۵۷ نام این راوی را محمد بن ابو محمد گفته که مجهول است چنانچه در «میزان اعتدال» و «تقریب التهذیب» [۲ / ۱۳۰ ناشر دار الکتب العلمیه بیروت] آمده است. «فتح القدیر» ۲۰۵۴ تخریج محقق.)

۸۳۶- ابوشیخ در کتاب «عظمه» و ابن جریر از قتاده روایت کرده اند: مشرکان گفتند: بدون شک سخنان محمد نزدیک به تمام شدن است. پس خدا آیهٔ «**وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ**» رانازل کرد.(طبری ۲۸۱۴۷ ازقتاده روایت کرده است.).

مَا خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴿۲۸﴾
آفریدن شما و برانگیختنتان [برای ما] جز مانند [آفریدن و برانگیختن] یک تن نیست؛ یقیناً خدا شنوا و بیناست.(۲۸)

«**خَلْقُكُمْ**»: آفریدن شما در ابتداء جهان.

«**بَعْثُكُمْ**»: زنده گرداندن شما پس از مرگ در انتهای جهان.

«**كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ**»: آفرینش یک انسان و زنده گرداندن او، با آفرینش همه انسانها وزنده گرداندن ایشان هیچ تفاوتی ندارد، واصلاً مفاهیمی همچون «سخت»و«آسان»و«کوچک»و«بزرگ» دربرابر قدرت بی‌انتهاء خدامعنی ندارد. در علم و قدرت الهی، کمیّت و جمعیّت، زمان و مکان، نهان و آشکار، تأثیری ندارد.

ای انسان‌ها! آفرینش و زنده کردن دوبارۀ تان در نزد الله متعال در آسانی و سهولت، فقط مانند آفرینش و برانگیختن یک نفر است. چون وقتی چیزی را اراده کند میگوید: بشو، آن هم فوراً می شود و لباس هستی به تن می کند.

صاوی گفته است: یعنی هیچ چیز برای خدا سخت و مشکل نیست، بلکه خلق و زنده کردن تمام عالم بسان خلق و زنده کردن یک نفر بر او آسان است. (حاشیه‌ی صاوی ۲۵۹/۳)

«**إِنَّ اَللّٰهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ**» «بی گمان خداوند شنواست» برای هر آنچه که شنیدنی است »بیناست» به هرآنچه که دیدنی است.

مفسران در بیان شأن نزول آیۀ مبارکه میفرمایند: آیۀ مبارکه درباره ابی بن خلف و جمعی دیگر از مشرکان نازل شد که به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: الله تعالی ما را در چندین طور و چندین مرحله آفریده است، ابتدا نطفه بوده‌ایم، سپس خون بسته گشته‌ایم، آنگاه گوشت پاره‌ای، سپس بر آن

گوشت، استخوان آفریده است، آن وقت تو میگویی که ما همه در یک ساعت به آفرینش نوینی برانگیخته میشویم؟ پس، الله متعال این آیه را نازل فرمود. (تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی).

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴿۲۹﴾

آیا ندیده ای که خدا شب را در روز درمی آورد و روز را [نیز] در شب درمی آورد و آفتاب و ماه را تسخیر کرده است،هریک تا مدتی معین در حرکت است، و (آیا ندیدی که) الله به آنچه می کنید آگاه است.(۲۹)

خوانندگان گرامی!

از جمله راههای شناخت پروردگار با عظمت، مطالعه در طبیعت و اسرار هستی است. همچنان کم و زیاد شدن طول شب و روز را تصادفی فکر نکنید، بلکه کاری الهی مدبرانه و با طرح و برنامه بزرگی صورت می گیرد.

پروردگار با عظمت ما در آیه مبارکه میفرماید: آیا نمی بینی و نمی‌دانی که خدای توانا تاریکی شب را در روشنایی روز می‌آورد و نور و روشنی روز را بر تیرگی شب چیره میکند و بنا به حکمتش به این می‌افزاید و از آن میکاهد؟

«**وَ سَخَّرَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى**» آفتاب را برای مصلحت بندگان تحت فرمان آورده و برای این که مردمان فواید و منافع بیشتری را از آنها بگیرند، هر یک از آنها در فلک و مدارخود تا مدتی محدود معین و تغّیرناپذیری و تا روز قیامت در مسیرش حرکت کند و در مدارش جریان یابد؟

«**وَ أَنَّ اَللّٰهَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ**» حق‌تعالی به کارهای نیک و بد انسان‌ها داناست، هیچ امر پنهانی از او پوشیده نیست و هیچ چیزی از وی غایب نمی ماند. واقعاً

ذاتی که بر سامان دادن و تدبیر همچون امور بزرگی توانا باشد، به طریق اولی به آگاه شدن از آنچه می کنید تواناست.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴿۳۰﴾

اینها همه دلیل بر آن است که خداوند حق است و آنچه غیر از او می‌خوانند باطل است و خداوند بلند مقام و بزرگ مرتبه است.(۳۰)

مطالعه کنندگان گرامی!

اگر ملاحظه بفرماید آغاز از (آیهٔ ۲۴ الی آیهٔ ۳۰) این سورهٔ مبارکه بصورت مجموع: تقریباً ده صفت از صفات الهی مطرح گردیده است: از آنجمله: غنیّ، حمید، عزیز، حکیم، سمیع، بصیر، خبیر، حقّ، علیّ، کبیر و در هر آیه به یکی از این صفت الهی اشاره‌ی بعمل آمده ست، بطورمثال: در آیهٔ ۲۵، خالقیّت خداوند متعال مطرح شده، «**خَلَقَ السَّماواتِ**...»، در آیهٔ ۲۷، به نعمت های الهی اشاره بعمل آمده، «**ما نَفِدَتْ كَلِماتُ اللّهِ**» و در آیه‌ی ۲۸، «**ما خَلْقُكُمْ وَلا بَعْثُكُمْ**» قدرت مطلقه‌ی پروردگار در مبدأ (خلقت و پیدایش) و معادِ (بازگشت) انسان بیان گردیده است.

مرحوم عبدالرؤف مخلص هروی مفسر تفسیر انوار القرآن: در تفسیر این آیهٔ مبارکه مینویسد: «این» اوصافی که ذکر شد؛ از وسیع و بی‌کرانه بودن علم الهی، فراگیری قدرت و شگفتی های صنع وی »به سبب آن است که الله خود حق است» یعنی: حق تعالی همه این پدیده‌ها را آفرید تا بدانید که او حق است »و آنچه به‌جای او می پرستند، باطل است» این معبودهای باطل شیطان و دیگر معبودانی از بتان یا غیر آنهایند که به خدای سبحان شریک می‌آورند «و خدا همان بلند مرتبه» با قدرت و جلال و «بزرگ است» که در ربوبیت و سلطه مطلقش، صاحب کبریا و بزرگی می باشد. (تفسیر انوارالقرآن)

تنها خداوند و آنچه از جانب او و یا وابسته به او باشد، حقّ است و هر چه غیر از او و یا وابسته به غیر او باشد، باطل و ناپایداراست.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴿٣١﴾

آیا نمی‌بینی که چگونه کشتی به دریا به لطف و احسان الله سیر می‌کند تا به شما بعضی از آیات قدرتش را نشان دهد؟! یقیناً در این (کار) دلایل (وحدانیت الله) است برای هر صبر کننده شکر گزار.(۳۱)

کلمات «صبَّار» و «شَکُور» مبالغه‌ی در صبر و شکر را معنی می دهد.

ابن کثیر گفته است: الله تعالی خبر میدهد که همین بحر را مسخر کرده است تا کشتی در آن به فرمان و لطف و تسخیر او حرکت کند؛ زیرا اگر خدا در آب نیروی حمل کشتی راقرارنمیداد، کشتی حرکت نمیکرد.(مختصر۶۹/۳).

وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ﴿٣٢﴾

و هنگامی که موجی همچو سایه بان آنها را فراگیرد، الله را خالصانه میخوانند و عبادت را خاص او میدانند، اما وقتی آنان را به سوی خشکه نجات دهد پس برخی ازایشان میانه رو هستند، و آیات ما را هیچکس جز پیمانشکنان کفران کننده انکار نمی‌کنند.(۳۲)

دکتر عایض بن عبدالله القرنی مؤلف تفسیر المیسّر درتفسیر این آیۀ مبارکه مینویسد: زمانیکه کافران به کشتی ها سوار میشوند و موج‌ها مانند ابر یا کوهی ارتفاع مییابد و ناشکیبایی و ترس ازهلاکت بر آنان چیره میشود به الله متعال پناه میبرند ودربرابر اش خالصانه دعا می کنند. اما آنگاه که توسّط کشتی باسلامتی وآرامش به خشکی میرسند برخی در عبادت خود میانه رو اند؛ یعنی به گونۀ کامل شکر الله را ادا نمی کنند و مؤمن موحّد و تقصیر کار اند، ولی

برخی دیگر به نعمت های او تعالی کفر می ورزند و در عبادت اش شریک می‌آورند.

آری! تنها خیانتکاران بدکار به آیات و دین خدا کفر می ورزند؛ آنانیکه عقدها و پیمان‌ها را شکستندو وعده‌ها را خلاف کردند، از نعمت‌ها انکار ورزیدند و احسان الهی را فراموش نمودند. تفسیر المیسّر).

مطالعه کنندگان گرامی!

باید گفت که: انسان به طور فطری خدا شناس است، لیکن وسایل و اسباب مادّی همچون پرده‌ای روی فطرت را می پوشاند و بروز حوادث و خطرها، این پرده را کنار می زند.

در بسیاری از موارد رفاه مادّی، عامل غفلت است، ولی خطرها و تنگناها، عامل توجّه، تضرّع، خلوص وغرورزدایی قطع امید از اسباب عادّی، یکی از راه‌های رسیدن به اخلاص است.در ضمن نباید فراموش کرد که: پیمان شکنی ها و ناسپاسی ها، زیاتر از اوقات انسان را به کفر می کشاند.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۳۳ الی ۳۴) در باره پند و اندرز، بحث بعمل می آید.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَاخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ﴿۳۳﴾

ای مردم! از پروردگارتان بترسید، و (نیز) از روزی بترسید که هیچ پدریچیزی [از عذاب دوزخ را] از فرزندش دفع نمی کند، و نه هیچ فرزندی دفع کننده چیزی از [عذاب] پدر خویش است. بی تردید وعده الله حق است، پس زندگی دنیا شما را نفریبد، و مبادا شیطان شما را به [کرم و رحمت] خدا مغرور کند.(۳۳)

ای مردم! با انجام اوامر و پرهیز از نواهی از پروردگار خویش باید بترسیم و از دشواری روزی آشکار، یعنی قیامت هراس داشته باشیم و از انواع انحرافات عقیدتی، اخلاقی و عملی باید بپرهیزیم. بهترین زاد و توشه برای روزی که حتّی پدر و فرزند به داد یکدیگر نمی رسند، تقواست.

امام طبری گفته است: یعنی شفاعت، او را بی نیاز نمی کند و چیزی را از او دفع نمی‌کند جز عملی نیکو که در دنیا قبلاً آن را انجام داده است. (تفسیر طبری ۵۵/۲۱.)

باید گفت که خطر قیامت جدّی است، لذا هشدارهای پی در پی لازم است. (دو بار امر و دو بار نهی در آیه آمده است: «**اتَّقُوا– اخْشَوْا– فَلا تَغُرَّنَّكُمُ– لا يَغُرَّنَّكُمْ**» در قیامت، هرکس گرفتارعمل خویش است وعهده دار کار دیگری نیست. آنچه انسان را از قیامت غافل می کند، دنیا و شیطان فریبنده است.

حَسَب و نَسَب، در قیامت کارایی ندارد. «**لا يَجْزِي والِدٌ– وَ لا مَوْلُودٌ**» (وقتی پدر و فرزند به فریاد یکدیگر نمی رسند، حساب دیگران روشن است) آنچه در این آیه مبارکه مورد توجّه واهتمام قرار گرفته، صحنه‌ی دلخراشی است که پدر نمی‌تواند کاری برای فرزند خود انجام دهد. در موارد دیگر قرآن، صحنه‌هایی مطرح شده که اگر آن آیات را یکجا بنگریم غربت، ذلّت و وحشت انسان را درک خواهیم کرد:

در آن روز، نه مال به فریاد انسان کافر میرسد و نه فرزند. «**يَوْمَ لا يَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ**»(آیه۸۸سورهٔ شعرا)(روزی که مال وفرزندان برای انسان نفعی ندارند)

در آن روز، دوستان صمیمی کفّار از حال یکدیگر نمی پرسند. «**وَ لا يَسْئَلُ حَمِيمٌ حَمِيماً**» وهیچ دوستی از دوستش احوالی نپرسد. (آیهٔ ۱۰ سورهٔ معارج)

در آن روز، پشیمانی و عذرخواهی برای کافر سودی ندارد. «**وَ لا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ**» (آیه۳۶مرسلات)(وبه آنان اجازه داده نمیشود تاعذر خواهی کنند)

در آن روز، نسبت‌ها و آشنایی‌ها برای کافر سودی ندارند.«**فَلا أَنْسابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ**» (۱۰۱ سورۀ مؤمنون).

درآن روز، وسیله‌ها وسبب‌ها برای کافر ازکار میافتد. «**تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبابُ**» (۱۶۶ سورۀ بقره) به هر حال، آن روز، روز غربت و تنهایی انسان است.

«**وَلا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ**» و شیطان حیله‌گرکه خلق خدا را فریب میدهد و با آرزوهای باطل آنهارا ازآخرت مشغول و منصرف میکند، شما را فریب ندهد. آنچه را الله متعال در باب برپاشدن قیامت به شما وعده کرده حقّ است و در آن شکی وجود ندارد؛ از این رو به زندگی دنیا و به آرایش ظاهری‌اش فریب نخورید؛ زیرا دنیا باطل، نابودشدنی و متاع اندکی است. همچنان شیطان‌های انسی و جنّی شما را در شناخت و عبادت پروردگارتان و از هدایت به سوی گمراهی سوق ندهند.

سعید بن جبیر(رض) میگوید: «فریفته شدن به الله تعالی آن است که شخص درگناه دراز دستی نموده ودرعین حال، بر الله تعالی آرزوی آمرزش را ببندد».

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴿۳۴﴾

بی‌گمان آگاهی از (فرا رسیدن) قیامت فقط نزد الله است، و اوست که باران می‌باراند و آنچه در رحم مادران است می داند، و هیچکس نمی داند فردا چه می کند، و هیچکس نمی داند در چه سرزمینی می میرد، فقط خداوند عالم و آگاه است.(۳۴)

«**عِلْمُ السَّاعَةِ**»: علم وآگاهی از زمان وقوع مرگ و قیامت، مخصوص خدا است.اگر انسان‌ها معلومات بدست بیاورند که: مرگ آنها دور است و قیامت به این زودی برپا نمی شود، مغرور می شوند وهرچه بیشتربه گناه دست میزنند.

و اگر بدانند که قیامت به زودی برپا می‌شود، وحشت کرده و دست از کار و فعالیّت بر می دارند، بنابراین ما که زمان مرگ وقیامت را نمیدانیم باید همواره آماده باشیم.

«**يُنَزِّلُ الْغَيْثَ**»: مراد این است که تنها خدا می‌داند در چه موقع باران می بارد و کدام منطقه را زیر پوشش خویش قرار می دهد و دقیقاً چه مقدار در دشت و بیابان و کوه و درّه می بارد.

«**يَعْلَمُ مَا فِي الأَرْحَامِ**»: مراد آگاهی از تمام خصوصیات و جزئیات نوزاد است. از قبیل پسر و دختر بودن، و استعداد های درونی و خصوصیات بیرونی جنین و به طور کلّی کیفیات روحی و صفات جسمانی و اوضاع حال و آینده او است؛ نه گوشه‌ای از احوال فعلی وی.

«**مَاذَا تَكْسِبُ غَداً**»: مراد از کسب، همه چیزهائی است که برای انسان حاصل می شود، اعم از این که به نفع او باشد یا به زیان او. همچون: خیر، شرّ، صحّت، مرض، و... مراد از (غَداً) زمان آینده است ولو این که لحظه‌ای بعد باشد (سورۀ: کهف/۲۳). خلاصه مراد از عدم آگاهی مردم از امور پنج گانه مذکور در آیه، خصوصیات و جزئیات هر یک از موارد است.

در حدیث شریف به روایت ابن عمر(رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**مفاتيح الغيب خمس لا يعلمهن الا الله، لا يعلم ما في غدا الا الله و لا متي تقوم الساعه، الا الله، ولا ما فيالارحام، الا الله، و لا متي ينزل الغيث، الا الله**». «و ما تدری نفس بای ارض تموت، الا الله: کلید های غیب پنج چیز است که آنها را هیچ‌کس جز خداوند متعال نمی داند: آنچه را که فردا روی میدهد، جز خداوند هیچ کس نمیداند، جز خداوند کسی نمیداند که قیامت چه وقت برپا می شود، جز خداوند کسی نمی داند که چه چیزی

در رحم هاست، جز خداوند کسی نمی داند که چه‌وقت باران فرود می‌آید و جز خداوند هیچ کس نمی‌داند که در کدام سرزمین می میرد».

«**إِنَّ اَللّٰهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ**» علم الله حد و مرز ندارد و همه چیز را می داند و از ظاهر و باطن اشیاء باخبر است. باید گفت که: علم بشر محدود است و قابل مقایسه با علم بی نهایت الله نیست. دراین هیچ جای شکی نیست که: برنامه ریزی، تدبیر و تنظیم امور لازم است؛ امّا قدرتی مافوق در کار است که انسان نمیداند فردا چه می شود.

یقیناً الله سبحان وتعالی به هر چیزی داناست، هیچ امر نهانی از او مخفی نیست و هیچ غایبی از پوشیده نمی ماند.

شأن نزول آیۀ ٣٤:

۸۳۴- ابن جریر و ابن ابو حاتم از مجاهد روایت کرده اند: مردی از اهل بادیه آمد و گفت: زن من حامله است به من بگو که اوپسر می زاید یا دختر؟ و در سرزمین ما خشک سالی آمده و هیچ چیز در آن جا نروییده است، آگاهم کن که چه وقت در آنجا باران می‌بارد؟ خودم زمان ولادتم را می دانم تو برایم بگو که چه وقت مرگم فرا میرسد؟ پس الله تعالی آیه «**إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ**» را نازل کرد(طبری ۲۸۱۷۳ از مجاهد به صورت مرسل روایت کرده است.)

الهی پروردگارا!

قرآن عظیم الشأن را نورما، قانون ما،امید ما، منطق ما،مایه‌ی تعقّل و تفکّر ما، موعظه‌ی ما، شفای ما، آرامش ما و نجات ما وخانواده های مان و عالم اسلام وبشریت قرار بده!

آمین یا رب العالمین

ومن الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورۀ السَّجْدَه

جزء ۲۱

سورۀ سَّجْدَه در مکۀ مکرمه نازل شده و دارای سی آیه وسه رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت به «سورۀ سجده» مسمی شد، زیرا الله تعالی در آن اوصاف مؤمنان را وقتی که قرآن عظیم الشأن رامی شنوند، سر سجده به زمین نهاده والله متعال خویش راسپاس گفته و از خود تکبر و نخوت نشان نمیبدهند. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابو هریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلّم در نماز صبح روز جمعه، سورۀ سجده (الم تنزیل) وسوره «انسان» را تلاوت میکردند. همچنین در حدیث شریف به روایت امام احمد از جابربن عبدالله رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم تا زمانیکه سورۀ: سجده (الم‌تنزیل) و سورۀ: «تبارک الذی بیده الملک» را نمی خواندند، نمی خوابیدند.

ارتباط سورۀ سَّجْدَه باسورۀ قبلی:

ارتباط سورۀ سَّجْدَه باسورۀی لقمان اینست که: هر دوسوره دلایل توحید را که اصل اساسی عقیده است، بیان می کنند. از اینکه پایان سوره لقمان با دلائل ربوبیت پروردگار بوده لذا سوره سجده را نیز بدان آغاز میفرماید.

تفسیر فی ظلال القرآن و سورۀ سَّجْدَه:

سید قطب در تفسیر خویش فی ظلال القرآن در باره این سورۀ می نویسد:این سورۀ مکّی نمونۀ دیگری از نمونه‌های سخن گفتن قرآنی با دل انسان است، سخن گفتن با دل انسان با عقیدۀ بزرگی که در قرآن آمده است تا آن را در

فطرتهای انسانی بیدار گرداند، و آن را در دلهای ایشان متمرکز واستوار دارد. آن هم عقیدۀ پرستش یزدان یگانه و یکتا، پشتیبان، آفریدگار جهان و مردمان، گرداننده و اداره‌کنندۀ آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها و موجودات موجود در آنها است که شمارۀ آنها را جز خدا نمی‌داند. و تصدیق رسالت محمّد صلّی الله علیه وسلّم است که این قرآن بدو وحی گردیده است برای این که در پرتو آن مردمان را به سوی الله تعالی دعوت کند و فراخواند. و اعتقاد به زنده شدن دوباره و رستاخیز و قیامت و حساب و کتاب و جزا و سزا. این مسأله‌ای است که این سوره بدان می پردازد. این هم مسأله‌ای است که همۀ سوره‌های مکّی بدان می پردازند. هر یک از آن سوره‌ها هم با شیوۀ و خصوصیت، و با انگیزه‌های خاصی بدین عقیده می پردازد. همۀ این سوره‌ها نیز در این به یکدیگر میرسند که دل بشری را مخاطب قرار میدهند با خطاب خداوندی که بسی آگاه و دانا و مطّلع از رازهای این دلها و زوایا و نهانگاه‌ها و پیچها و خمها و راه‌های دلها، و آشنا با سرشت و ترکیب بند آنها است، و میداند چه چیزهائی از احساسها وانگیزه‌ها و دریافتها و پذیرشها و پاسخگوئی ها در همۀ احوال واوضاع و شرائط و ظروف در لابلاهای دلها است.

سورۀ سجده به این مسأله با شیوه و روشی می‌پردازد که جدای از شیوه و روش سورۀ لقمان است که پیش از این سوره قرار گرفته است. این سوره این مسأله را در آیه‌های اولی خویش بیان میدارد، سپس آیه‌های بعدی انگیزه‌هائی را ذکر می‌کنند که دل را بیدار، و روح را روشن می‌کنند، و تفکّر وتدبّر را بر می انگیزند. همچنین دلیل ها و برهانهائی را بر این مسأله ارائه میدهند که در صفحۀ جهان و در صحنه های آن نشان داده شده است و جلوه‌گر آمده است، و در پیدایش انسان و در مراتب و حالات او، و در صحنه های آن جهان که

لبریز از سرزندگی و جنبش و حرکت است، و در مهلکه‌ها و نقش زمین شدنهای گذشتگان، و در آثار برجای ماندۀ ایشان که آشکارا درسهای عبرت و پند کسانی هستند که بدان درسها گوش فرا میدهند و در بارۀ گفتار و منطق آنها می اندیشند، دلیل ها و برهانها جای‌گرفته‌اند و نشان داده شده‌اند.

همچنین این سوره تصویرهائی را از درونهای با ایمان به هنگام تعظیم کردن و چشم امید به الطاف الهی دوختن هایشان ترسیم می‌کند، و تصویرهائی را از درونهای منکر خدا به هنگام سرکشیها و لجاجتهائی که می‌ورزند ترسیم مینماید، وتصویرهائی از جزا و سزائی را به نمایش می‌گذارد که اینان وآنان دریافت می نمایند. به گونه‌ای تصویرها را نشان می دهد و در معرض دیدگان به نمایش در می آورد که انگار هم اینک حاضر و آماده‌اند و واقعیت و حقیقت دارند و چشم ها آنها را می پایند، و هر کس که قرآن را بخواند آنها را مشاهده می نماید!

این سوره در همۀ این نمایشگاه‌ها و صحنه‌ها دل انسان را رویاروی میگرداند با چیزی که یک بار دل را بیدار میکند و به حرکت در می‌آورد و به تدبّر و تفکّر می خواند، و بار دیگر دل را به ترس و هراس می‌کشاند، و به چشم امید دوختن و امیدوار بودن رهنمود میگرداند. دفعه‌ای دل را برحذر می‌کند، و در باره‌اش تهدید و بیم روا می دارد، و دفعه‌ای دل را به حرص و طمع می‌اندازد، و گاهی دل را به قناعت داشتن میخواند.. آن گاه در پایان این امور دل را زیر این انگیزه‌ها و رویاروی این قوانین رها می‌گرداند و او را به حال خود رها می‌سازد تا راه خویش را برگزیند، و منتظر سرنوشتی باشد که از روی علم و آگاهی و در پرتو هدایت و نور برای خویشتن می‌پسندد و انتخاب می‌کند.

سَّجْدَه تلاوت و حکم آن:

ابن حزم در کتابش «المحلی» (۵/۱۰)، (۵/۱۰۶) می نویسد که در قرآن عظیم الشأن بصورت کل ۱۴ آیه سجدۀ تلاوت وجود دارد: که از جمله در این سورۀ مبارکه سجده: در «آیۀ ۱۵» سجدۀ تلاوت می باشد.

سَّجْدَه:

سَجده عملی عبادی به معنای گذاشتن پیشانی بر زمین به نشانه خضوع، خم شدن و سر فرود آوردن بر زمین است در مقابل الله تعالی برای اظهار فروتنی وتذلل.

کلمه «سَّجْدَه» را بصورت کل ۶۰ بار در قرآن عظیم الشأن تذکر فرموده است. سَّجْدَه برای الله بمعنی ذلیل ساختن شیطان است، هر سجده را که انسان در برابر پروردگار باعظمت انجام می دهد غرور وکبرایا شیطان را به شکست مواجه می سازد.

در شریعت اسلام، مسلمان مأمور است در کنار سجده های نماز، با فروتنی کامل، سجده های دیگری را هم برای الله متعال انجام دهد. که از آنجمله میتوان از سجدۀ تلاوت و سجدۀ شکر نام برد.

سَّجْدَه تلاوت یکی از سنت های رسول الله (ص) میباشد و بخاطری به این نام یاد میشود، چون مربوط به تلاوت قرآن است. این یک فعل عبادت است، که توسط الله (ج) و رسولش (ص) مقرر شده، که در هنگام تلاوت آیاتی قرآن و یا شنیدن آیاتی قرآن، باید بمنظور نزدیک شدن به الله (ج) و برای نشان دادن تسلیمیت به او، اجرا شود.

برای هر دو تلاوت کننده و گوش دهنده قرآن سجدهء تلاوت یک عمل سنت تصویب شده است. علما اسلام اجماعاً بر مشروعیت این موافق هستند.

ابن عمر(رض) فرمود: «**كَانَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم يَقْرَأُ عَلَيْنَا السُّورَةَ فِيهَا السَّجْدَةُ، فَيَسْجُدُ وَنَسْجُدُ، حَتَّى مَا يَجِدُ أَحَدُنَا مَوْضِعَ جَبْهَتِهِ**» (زمانیکه نبی(ص) یک سورۀ قرآن را به ما تلاوت میکرد،که محتوی از سجدۀ تلاوت میبود، او سجده میکرد و ما هم همانطور سجده میکردیم، حتی که ما (صحابۀ کرام) (بخاطری عجلۀ زیاد) برای سجده یک جای یافته نمی توانستیم.) (البخاری و مسلم).

امام ابن القیم(رح) در این مورد میفرماید: «موقعیت های سجدۀ تلاوت آنها هستند،که به ما گزارش شده یابه ما امرگردیده که انجام بدهیم.» این یعنی؛ الله(ج) در بارۀ سجدۀ مخلوقات او بصورت عام یا در حالتهای مشخص به ما بیان میکند. پس برای کسیکه قرآن را تلاوت میکند و کسیکه به آن گوش میدهد این تصویب شده که، زمانیکه آیاتی سجدۀ تلاوت بیایند و یا آن آیات که امربه سجده میکنند، به مانندآنها(مخلوقات)عمل نمایم. (مدارج السالکین).

ابو هریرۀ(رض) روایت کرده، که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «**إِذَا قَرَأَ ابْنُ آدَمَ السَّجْدَةَ فَسَجَدَ اعْتَزَلَ الشَّيْطَانُ يَبْكِي يَقُولُ يَا وَيْلَهُ أُمِرَ ابْنُ آدَمَ بِالسُّجُودِ فَسَجَدَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَأُمِرْتُ بِالسُّجُودِ فَأَبَيْتُ فَلِيَ النَّارُ**» (زمانیکه فرزند آدم یک آیۀ سجده را تلاوت میکند، و بعد به سجده می افتد، شیطان با گریستن به خلوت میرود و میگوید، "وای بر او! به بنی آدم امر شد که سجده کند و او سجده کرد، پس، برای او جنت است، و به من امر شد که سجده کنم، مگر نپذیرفتم، پس برای من دوزخ است."(مسلم و ابن ماجه).

شیخ صالح الفوزان(رح) فرمود: سجدۀ تلاوت را باید هر دو تلاوت کننده و گوش دهنده قرآن اجرا کنند. آنچه که درحدیثی ابن عمر(رض) در فوق ذکر گردید، مشروعیت سجدۀ گوش دهندۀ قرآن را ثبوت میکند.

و عطف به، شنونده (کسیکه با توجه گوش نمی دهد) بر او لازم نیست که سجدۀ تلاوت را اجرا کند.

امام بخاری(رح) روایت کرده که، «عثمان(رض) از تلاوت کنندۀ قرآنی گذشت که او یک آیۀء سجدۀ تلاوت را تلاوت کرد، عثمان(رض) همراه با او سجدۀ نمود، مگر عثمان(رض) سجده کرده، نگفت: 'سجده باید با شنونده آن، اجرا شود.»(رواه البخاری)

سجدۀ تلاوت:

سجدۀ تلاوت یکی از معروف ترین سجده هایی است که برخواننده و شنونده آیه ی سجده واجب میگردد، فرق نمیکند که: خواننده وشنونده در نما ز باشد ویا هم در خارج از نماز. اگر کسی یک آیۀ سجده را در یک مجلس چندین بار تلاوت نمود، فقط بالای اش یک سجده لازم است.

طریق اداء و خواندن سجدۀ تلاوت عبارت است از:

گفتن الله اکبر (تکبیر) بدون اینکه دستهای خود را بالا کند، گفته و به سجده میرود، سه بار «سبحان ربی الاعلی» می گوید بعداً تکبیر می گوید وسر خود را بالا میکند.

در داخل نماز اگر آیه سجده خواند، همینکه آیه ختم شد در صورتی که نماز گزار رکوع میکرد، رکوعش بجای سجده محسوب میشود، حاجت به سجده ندارد واگر به قرائت خود دوام داد، در ختم آیه سجده «الله اکبر» گفته به سجده برود بعد از سجده بر خیزد و به قرائت خود ادامه بدهد.

سوره های که در آن ها سجدۀ تلاوت وجود دارند:

(سورۀ اعراف آیه ۲۰۶)، (سورۀ رعد آیۀ ۱۵)، (سورۀ نحل آیۀ ۵۰)، (سورۀ اسراءآیۀ ۱۰۹)، (سورۀ مریم آیه ۵۸)، (سورۀ حج آیۀ ۱۸)، (سورۀ علق آیۀ ۱۹)، (سورۀ فرقان آیۀ ۶۰)، (سورۀ نمل آیۀ ۲۶)، (سورۀ سجده آیۀ ۱۵)، (سورۀ ص آیۀ ۲۴)، (سورۀ فصلت آیۀ ۳۸)، (سورۀ نجم آیۀ ۶۲)، (سورۀ انشقاق آیۀ ۲۱).

یادداشت: مربوط به سجدۀ سورۀ ص، در بین علماء نسبت به اینکه آن یک سجدۀ شکر است و یا سجدۀ تلاوت، اختلاف نظر موجود است. والله أعلم

تعداد آیات، کلمات و حروف سورۀ سجده:

طوریکه درفوق هم متذکرشدیم، سورۀ دارای (۳) رکوع، و (۳۰) سی آیات، و (۳۷۴) سی صد وهفتاد وچهار کلمه، و (۱۵۷۶) یک هزار وپنج صد وهفتاد وشش حرف، و (۷۱۳) هفت صد وسیزده نقطه است. (ملاحظه: اقوال در شمارش تعداد کلمات وحروف سوره‌های قرآن درطریق حساب و نوع قرائت متفاوت اند. تفاصیل آنرا میتوان در سورۀ فاطر تفسیر «احمد» مطالعه فرمایید.).

فحوای سورۀ سُجده:

سوره‌ی سجده در مکه نازل شده و مانند دیگر سوره‌های مکی اصول باور و عقیده‌ی اسلامی یعنی: «ایمان به خداوند متعال و روز آخرت، کتاب‌هاو پیامبران، حشر (قیام و جمع شدن در روز قیامت) و نشررا مورد بحث و بررسی قرار داده است. محوری که سوره پیرامون آن می‌چرخد عبارت است از: «زنده شدن بعد از فنا و نابودی»، که مدت‌های مدید مشرکین پیرامون آن به جدل و بحث پرداخته، و آن را وسیله و انگیزه‌ی تکذیب پیامبر صلّی اللّه علیه و سلّم قرار داده بودند.

سوره با دفع شک و تردید در مورد قرآن عظیم، همان معجزه‌ی بزرگ پیامبر صلّی اللّه علیه و سلّم که هیچ شبهات و اباطیلی ساحت مقدسش را نمی‌آیند، شروع شده است. با وجود روشنی اعجاز آن وتجلی آیات و فروغ بیانش، و والایی احکامش، مشرکین پیامبر صلّی اللّه علیه وسلّم را متهم میکردند که این قرآن رابه افتراء ودروغ آورده وساخته و پرداخته‌ی خودش است، لذا این سوره‌ی مبارک این تهمت وبُهتان رابا دلیل و برهانی جالب و مُقَنِعْ رد می کند.
این سوره همچنین با ارائه و بیان آثار اِقتدار و توانایی الله تعالی در آفاق و أنفس به روش خاص به خود قرآن و جلب توجه بشر به نوآوری های خدای یگانه و قدرتمند، در مورد دلایل قدرت و یگانگی خدا داد سخن داده است.
آنگاه قرآن شبهه‌ی بی ارزش و بی مایه‌ی مشرکین را در مورد اِنکار حشر و نشر یادآور شده و با دلیل قاطع و کوبنده که هرگونه راه استدلال را بر دشمن منکر وسرسخت می بندد، به رد آن پرداخته است، به طوری که خصم در مقابل کوبندگی قرآن به ناچار به شکست خود اقرار می کند.
سورۀ سجده با بحث در باره‌ی روزحساب و نعمت های آماده شده از جانب الله متعال برای مؤمنان پرهیزگار در منزلگاه جاویدانی پرنعمت، و عذاب و آزار در منزلگاه دوزخ و آتش برای تبهکاران خاتمه یافته است. (بنقل از تفسیر: صفواة التفاسیر/ مؤلف محمد علی صابونی).

ترجمه و تفسیر سورۀ «سَّجْدَه»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایندۀ ومهربان

الم﴿۱﴾

«الف لام میم» (مفهوم این حروف به الله معلوم است). یا «الم» (از اسرار یا متشابهات یا اشاره به اسماء الهی یا نام این سوره قرآن است). و یا هم «الم» حروف مقطعه یادآور اعجاز قرآن است. (تفسیر بیضاوی ۱۱۱/۲.)

ابوبکر عتیق نیشاپوری در تفسیر خویش بنام سور آبادی در تفسیر «الم» مینویسد: انا اللَّه اعلم، گفته اند معناه الف اللَّه لام لطیف میم مجید گفت آن خدای که اللَّه است و لطیف است و مجید است، و گفته اند قسم اقسم اللَّه تعالی بآلائه و لطفه ومجده، وگفته اند الم نام قرآن است وگفته اند نام این سورۀ است. (تفسیر سور آبادی) (۱)

خوانندگان گرامی!

در ایات متبرکه (۱ الی ۹) در باره قرآن و اثر آن، و مبحث اثبات پیامبری، مورد بحث قرار میگیرد.

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴿۲﴾

نازل کردن این کتاب که هیچ تردیدی در [وحی بودن] آن نیست، از سوی پروردگارجهانیان است. (۲)

«**تَنْزِيلُ الْكِتَابِ**»: فرو فرستادن کتاب قرآن. کتاب فرستاده شده. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

قرآن عظیم الشأن در مورد اینکه از جانب پروردگار با عظمت نازل گردیده است بار ها بدان تأکید ورزیده است:

«تَنْزِيلُ الْكِتابِ... مِنْ رَبِّ الْعالَمِينَ»
«إِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعالَمِينَ» (شعائراء، ۱۹۲.)
«تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ» (یس، ۵.)
«تَنْزِيلُ الْكِتابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» (زمر، ۱)
«تَنْزِيلُ الْكِتابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» (غافر، ۲.)
«تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ»(فصلت، ۲.)
«تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» (فصلت، ۴۲.)
«تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَ السَّماواتِ الْعُلى» (طه، ۴.)

واقعاً ذاتی که قرآن عظیم الشأن را نازل کرد که تمام هستی از اوست، بر همه چیز سلطه دارد، عزیز، رحیم، حکیم، علیم و حمید است. بناءً در حقّانیّت قرآن شکی وجود ندارد، زیرا از جانب پرودگار جهانیان است.

عظمت قرآن عظیم الشأن:

طوریکه یاد آورشدیم؛ قرآن عظیم الشأن کتابی است که هیچ شکی در آن نیست که این کتاب فرو فرستاده از سوی پروردگار جهانیان است.نه جادو، نه فال بینی و نه افسانه‌های پیشینیان زیرا قرآن کتابی اعجازگر برای بشر است و کتابیکه خود عاجز کننده بشر باشد، دورترین چیز از معرض چنین شکی‌است.

ماهیت قرآن کریم:

برخی از زبان شناسان معتقدند که کلمۀ «قرآن» مصدر بر وزن فُعلان مانند غُفران، شُکران، رُجحان و گرفته شده از قرأ، قراءۀ و قرآناً است.

و تعداد دیگری بدین باور اند که: «قرآن» اسم عَلَم غیر مشتق بوده و از «قرأ» گرفته نشده، امّا نامی برای کتاب الله است؛ مانند سایر کتاب های آسمانی؛ همچون تورات و انجیل.

تعداد از علماء میفرمایند که: «قرآن» به معنای جمع آوری بوده و علّت نامگذاری قرآن این است که سوره ها را جمع نموده و باهم گِرد می آورد.
(لسان العرب، ابن منظور، جلد ۱، صص ۱۲۸- ۱۲۹؛ البیان فی علوم القرآن، محمّد بن علی حسن و سلیمان قرعاوی، صفحه ۳.).

تعریف اصطلاحی قرآن:

علماء تعاریف زیادی برای قرآن آورده‌اند که کامل‌ترین و بهترین آنها، این تعریف است: «قرآن کلام معجز الهی است که بر پیامبر اسلام محمد(ص) نازل شده، به صورت تواتر نقل گشته و به قصد عبادت، تلاوت می شود.» (البیان فی علوم القرآن، صفحه ۳.).

مراد از «کلام معجز الهی»، این است که سخن اِنس و جنّ، فرشتگان، پیامبر یارسول نیست، بلکه کلام الله بوده و آنگونه که شایستۀ اوست، قطعاً سخن گفته است.

با عبارت «نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه وسلم»، کتاب های نازل شده بر پیامبرانِ پیش از سیدنا محمّد صلی الله علیه وسلم از تعریف مذکور خارج میشود؛ مانند صُحُف ابراهیم، تورات نازل‌شده بر موسی و انجیل نازل شده بر عیسی علیه السلام.

و با قید «تواتر»، آنچه گفته می شود قرآن است و به صورت تواتر نقل نگشته، خارج می شود.

با جملۀ «به قصد عبادت، تلاوت می شود»، حدیث قدسی خارج می‌گردد، چون به منظور عبادت، خوانده نمی شود هرچند منسوب به الله تعالی است. (البیان فی علوم القرآن، صفحه ۳.)

أسماء قرآن عظیم الشأن:

الله تعالی بیش از ۵۰ اسم برای قرآن مجید نام می برد که مشهور ترین آن ها عبارتند از:

کتاب: زیرا مشتمل بر انواعی از قصّه ها، آیات، احکام و اخبار، به شیوه های مخصوصی است.

ذکر: چون شامل مواعظ، تحذیر و اخبار امّت های پیشین است.

و نیز بدین سبب که دارای شرافت و عزّت برای کسی است که به آن ایمان آورد و آیاتش را تصدیق نماید، زیرا قرآن کریم حقّ و باطل را از هم جدا می سازد.. (البیان فی علوم القرآن، ص ۵- ۶).

قرآن عظیم الشأن از تحریف مصؤن است:

قرآن کریم آخرین، طولانی‌ترین و کامل ترین کتاب آسمانی و حاکم بر آنهاست.

طوریکه الله تعالی میفرماید: «**وَأَنزَلنَآ إِلَيكَ ٱلكِتَٰبَ بِٱلحَقِّ مُصَدِّقا لِّمَا بَينَ يَدَيهِ مِنَ ٱلكِتَٰبِ وَمُهَيمِنًا عَلَيهِۖ**» [المائدۀ: ۴۸] «و [این] کتاب [قرآن] را به حق بر تو نازل کردیم درحالیکه تصدیق‌کنندۀ کتاب‌های پیش از خود بوده و بر آنها شاهد و نگاهبان است.».

همچنان میفرماید: «**وَمَا كَانَ هَٰذَا ٱلقُرءَانُ أَن يُفتَرَىٰ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلَٰكِن تَصدِيقَ ٱلَّذِي بَينَ يَدَيهِ وَتَفصِيلَ ٱلكِتَٰبِ لَا رَيبَ فِيهِ مِن رَّبِّ ٱلعَٰلَمِينَ**» [یونس: ۳۷] «و [سزاوار] نیست این قرآن، به دروغ [بدون وحی الهی] به الله نسبت داده شود؛ بلکه تصدیق‌کنندۀ چیزی است که پیش از آن [نازل شده] است و بیان و تفصیل [آن] کتاب است. تردیدی در آن وجود ندارد، از [جانب] پروردگار جهانیان است.».

و میفرماید: «**مَا كَانَ حَدِيثا يُفتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصدِيقَ ٱلَّذِي بَينَ يَدَيهِ وَتَفصِيلَ كُلِّ شَيءٍ وَهُدى وَرَحمَةً لِّقَومٍ يُؤمِنُونَ**» [یوسف: ۱۱۱] «این [قرآن] سخنی نبود که [به دروغ] بافته شود، بلکه تصدیق‌کنندۀ کتاب‌های پیش از خود بوده و بیان

کننده [وشرح] هر چیز وهدایت ورحمت برای گروهی است که ایمان می‌آورند.».

مفسّران در توضیح عبارت: «**وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ**» می نویسند: یعنی نگهبان و گواه بر کتاب‌های آسمانی پیش از خود و تصدیق‌کنندۀ آنهاست؛ یعنی مطالب صحیح شان را تصدیق نموده و تحریف و تغییر صورت گرفته در آنها را رد میکند و این موارد را منسوخ یا اثبات و تأیید می نماید.

به همین علّت، تمامی پیروان کتاب‌های پیشین؛ کسانی که از دین شان برنگشته‌اند، قرآن را نیز قبول دارند، چنانکه الله تعالی میفرماید: «**ٱلَّذِينَ ءَاتَيْنَٰهُمُ ٱلْكِتَٰبَ مِن قَبْلِهِۦ هُم بِهِۦ يُؤْمِنُونَ ۝٥٢ وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِهِۦٓ إِنَّهُ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّنَآ إِنَّا كُنَّا مِن قَبْلِهِۦ مُسْلِمِينَ**» [القصص: ۵۲-۵۳] «کسانی که پیش از این [قرآن]، به آنان کتاب [آسمانی] داده‌ایم، به آن ایمان می‌آورند. و وقتی [قرآن] برآنان خوانده شود، میگویند: به آن ایمان آوردیم، بدون تردید این حق ازسوی پروردگار ماست، همانا ما پیش از [نزول] آن هم مسلمان بودیم.».

الله متعال از کسی دین و روشی غیر از آنچه در قرآن کریم آمده است را قبول نمی‌کند. (ملاحظه شود: أعلام السّنّة المنشورة لاعتقاد الطّائفة النّاجية المنصورة، حافظ حکمی، ص ۸۱- ۸۲، شمارۀ سؤال: ۸۰).

شیخ عبدالرّحمان بن سعدی/ در بارۀ «**وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ**» میفرماید: «یعنی شامل آنچه در کتاب‌های پیشین بوده، است و علاوه بر آن، مطالب بیشتری در حوزۀ الهیات و اخلاق روانی دارد. بنابراین قرآن کریم تأییدکنندۀ تمامی حقایق موجود در کتاب‌های پیشین است و دستور و تشویق به آنها نموده و راه‌های رسیدن به این حقایق را گسترده ساخته است.

کتابی که خبر گذشتگان و آیندگان در آن وجود دارد؛ کتابی که دارای حکم و حکمت است و هرحکمی از احکام کتاب های پیشین را که تصدیق

نموده، مقبول و هرآنچه را رد کرده، مردود و تحریف شده است، زیرا اگر از نزد الله تعالی می بود، قطعاً با آن مخالفت نمی کرد.» (تیسیر الکریم الرّحمن فی تفسیر کلام المنّان، ابن سعدی، جلد ۱، صفحه ۴۹۰.).

قرآن کریم آخرین رسالت و پیام الهی به بشریت و بلکه برای تمامی جنّ و انس است، برخلاف کتاب‌های آسمانی قبلی که برای اقوامی خاص و دورانی معین و محدود فرستاده می‌شد.

علاوه بر این، قرآن عظیم الشأن محفوظ از زیادت و نقصان و تحریف بوده و الله متعال ضامن حفاظتش شده است: «**إِنَّا نَحنُ نَزَّلنَا ٱلذِّكرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ**» [الحجر: ۹] «همانا ما قرآن را نازل کردیم و قطعاً ما نگهبان آن هستیم.» ذکر همان قرآن است.

مفسّران در تفسیر آیۀ مذکور می نویسند: یعنی ما این قرآن را نازل کردیم، «**وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ**»؛ یعنی از هرآنچه شایستۀ قرآن نباشد؛ مانند اشتباه و تغییر، تحریف، زیادت، نقصان و امثال آن حفاظت می کنیم و هیچ کس نمی‌تواند باطلی را برآن بیفزاید یاحقیقتی راازآن حذف کند.(زادالمسیر فی علم التّفسیر، ابن جوزی، ج ۴، ص ۳۸۴؛ فتح القدیر، شوکانی، جلد ۳، صفحه۱۳۹.)

قرآن مجید تأثیرات فراوانی در دل‌ها دارد. کسی که با تمام وجود به قرآن گوش دهد، قطعاً تأثیرات بزرگی را در جانش خواهد یافت هرچند معانی و دلالت‌هایش را نفهمد و اگرچه آشنا به زبان عربی نباشد.

این رازی از اسرار قرآن بوده که بیانگر عظمت و شکوه آن است.

قرآن کریم بیشترین تأثیر را در پیشرفت و رستگاری امّت‌ها داشته و دارد. الله تعالی به وسیلۀ این کتاب، قوم عرب را بزرگان حکمت و هدایت و بهترین امّت برای راهنمایی مردم ساخت، پس از اینکه در تاریکی های جهالت سرگردان و گمراه بودند.

یکی از خصوصیت های قرآن این است که شگفتی‌هایش پایانی ندارد و با تکرار زیاد، کهنه و تکراری نمی شود، بلکه هر اندازه که انسان قرآن کریم را بیشتر تلاوت نماید، به همان اندازه شیرینی و جذّابیتش بیشتر می گردد.

از دیگر خصوصیت های آن این است که الله فراگیری و حفظ آن را آسان نموده وبه همین سبب، بسیاری از فرزندان مؤمنان قرآن کریم را حفظ میکنند.

همچنین این کتاب آسمانی مشتمل بر عادل‌ترین، بزرگترین، گرامی‌ترین و فراگیرترین احکام است و هیچ مسئلۀ کوچک و بزرگی نیست مگر اینکه به طور اجمال یا تفصیل، به آن پرداخته و هر انسان منصف و عاقلی این مطلب را قبول دارد هرچند که هم مسلمان نباشد. (البیان فی علوم القرآن، صص ۹-۲۶.)علاوه بر مطالب فوق، در مبحث بعدی و نیز در مبحث اعجاز قرآن، سخنان بیشتری در بارۀ جایگاه و ارزش قرآن کریم بیان خواهد شد. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: دین اسلام؛ ماهیت، شرایع، عقاید و نظام‌های آن، «الإسلام حقیقته- شرائعه- عقائده- نظمه» تألیف: دکتر محمّد بن ابراهیم حَمَد).

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ﴿۳﴾

ولی [مشرکان لجوج] میگویند (محمد) آن را از پیش خود ساخته است؟ اما (باید بدانند) که قرآن حق است و از سوی پروردگارت آمده است تا گروهی را بترسانی که قبل از تو هیچ انذار کننده ای برای آنها نیامده است، شاید (پند گیرند و) هدایت شوند. (۳)

اما مشرکین میگویند: محمد صلی الله علیه وسلم قرآن را خود ساخته و وحی از جانب حق تعالی نمی باشد. و به دروغ آورده است؟ باید برای شان گفت نه

خیر، قرآن وحیی الهی است، ثابت ویقینی است که توسط جبرئیل علیه السلام بر پیامبر بزرگوار اسلام نازل شده است. تا با آن مردمی را بیم دهد که پیش از آنحضرت پیامبری به سوی‌شان فرستاده نشده بود؛ برای اینکه به سوی ایمان هدایت و به حق منقاد شوند.

مفسران گفته‌اند: آن قوم عبارت از اقوامی بود که در فاصله‌ی بین حضرت عیسی علیه السّلام و حضرت محمد صلّی اللّه علیه و سلّم زندگی میکردند. و قبل از آن پیامبرانی از قبیل حضرت ابراهیم و حضرت هود و حضرت صالح علیهم السّلام آمده بودند. اما از آنجایی که فاصله‌ی آن پیامبران طولانی بود، الله تعالی حضرت محمد صلّی اللّه علیه و سلّم را برای آنان مبعوث کرد تا آنها را از عذاب خدا برحذر بدارد و بر آنان اقامه‌ی حجت کند.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ﴿۴﴾

الله ذاتی است که آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در میان آن دو است، درمقدار شش روز آفرید،آن گاه بر عرش (فرمانروایی) قرار گرفت، جز او هیچ دوست و شفاعت کننده ای ندارید، آیا عبرت نمی‌گیرید؟(۴)

يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ﴿۵﴾

اوست که امر عالم را (به نظام احسن و اکمل) از آسمان تا زمین تدبیر می‌کند سپس در روزی که مقدارش به حساب شما بندگان هزار سال است باز (حقایق و ارواح) به سوی او بالا می رود. (و دنیا پایان می‌یابد).(۵)

«**يدَبِّرُ اَلْأَمْرَ مِنَ اَلسَّمٰاءِ إِلَى اَلْأَرْضِ**» خداوند متعال امر کائنات را از آسمان به سوی زمین تدبیر می نماید، یعنی به تدبیر تمام خلایق در عالم والا و سفلی می پردازد و وضعیت هیچ‌کس را نادیده نمی گیرد. بعد از آن این امر و تدبیر

در روزی به سوی پروردگار بالا می رود که اندازه‌اش هزار سال از روزهای دنیاست؛ از همان روزهایی که مردم بر می شمارند.

ابن عباس(رض) گفته است: یعنی قضا و قدر را از آسمان به زمین نازل می‌کند، و آنچه را که تدبیر و قضای او بر آن رفته است بر زمین نازل می‌کند.

طول روز قیامت:

«**فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ**» یعنی مقدار آن روز به اعتبار حساب شما هزار سال میباشد ودر سوره معارج آمده است که: «**فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ**» یعنی مقدار آن روز پنجاه هزار سال می باشد، یک جواب ساده آن همان است که در بیان القرآن انتخاب شده که به سبب هولناکی آن روز برای مردم بسیار طولانی محسوس می گردد، واین درازی به مقدار ایمان و اعمال آنها می باشد،کسانی که بزرگترین مجرمان باشند، برای آنها طولانی تر وکسانی که کمتر به جرم آلوده باشد، برای آنها کمتر محسوس می شود، به حدی که آن روز برای بعضی هزار سال می شود وبرای دیگران پنجاه هزار سال می باشد.

برخی از مفسران میفرماید: «**كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ**» در روزی بس عظیم (یعنی روز قیامت) که طول آن به سبب شدت خوف وهیبت، به میزان یک هزار سال از ایام دنیا می‌باشد.

طوریکه در حدیث شریف‌آمده است: بر مؤمن سبکتر از وقت یک نماز فرض در دنیاست. در (آیه۴ سوره معارج) خداوند متعال مقدار روز قیامت را پنجاه‌هزار سال ذکر کرده‌است.

امام قرطبی به نقل از ابن‌عباس(رض) میگوید: «مراد این است که خداوند متعال روز قیامت رادر دشواری آن بر کفار همچون پنجاه هزار سال قرار داده‌است

چنانکه اعراب ایام ناخوش را به درازی وایام خوشحالی را به کوتاهی وصف میکنند».

به قولی دیگر مراد این است که: فرشتگان اخبار بندگان و اعمال شان را به سوی حق تعالی بالا می برند. ابن کثیر می گوید: «اعمال به‌سوی دیوان و دفتر خویش برفراز آسمان دنیا بالا برده می شوند و مسافت میان آن تا زمین، فاصله پانصد سال راه است».

همچنین ابن‌کثیر از مجاهد و ضحاک نقل می‌کند که گفته‌اند: «فرودآمدن فرشته به زمین در مسیری به فاصله پانصد سال راه و صعود وی نیز همین مقدار راه است ولی فرشته آن را در چشم به هم زدنی طی میکند» والله اعلم.

یعنی به صورت کل باید گفت که: مرکز مدیریّت زمین آسمان است، برنامه‌ها از آن جا نازل می شود و به آن جا دوباره عروج می‌کند.

همانطوریکه در آفرینش، همه چیز از او و به سوی اوست، «**إِنَّا لِلّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ**» تدبیر امور نیز از او و به سوی اوست.

ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴿۶﴾

او ذاتی است که از پنهان و آشکار با خبر است، و شکست ناپذیر و مهربان است.(۶)

این مدبّر جهان، همان پروردگار و آفرید گاری است که متصرّف کائنات است. او به همه امور پوشیده از چشم‌ها، به امور پنهان در ضمیرها و به رازهای قلب ها اگاه ودانا است و به چیزهایی که دیدگان می بیند علم دارد. در جهان که ما در آن زندگی بسر می بریم بر دوگونه است: پیدا و نا پیدا؛ امّا نزد پروردگار با عظمت ما چیزی بنام غایب و پنهان وجود ندارد. علم الهی، نسبت به پیدا و پنهان یکسان است.

او تعالی در پادشاهی و حکمش غالب است، هرکه با وی زور آزمایی کند خوارش میسازد، هرکه با وی مقابله کند شکستش میدهد و به بندگانش مهربان است؛ از آن رو ایشان را مهلت میدهد و به سوی توبه فرا می خواند.

الله تعالی ذاتی است که: که در آفرینش، ملک، تدبیر، ادارۀ امور، روزی دادن، زنده کردن، میراندن، نفع و ضرر رساندن و خلاصه در داشتن هر گونه قدرت و اعمال آن یکتا و تنها است و هیچ معبودی جز او وجود ندارد، هر چه بخواهد به تنهایی انجام می دهد و هرگونه بخواهد حکم می راند، هر کس را بخواهد عزت می‌بخشد و هر کس را بخواهد ذلیل می سازد، «**قُلِ ٱللَّهُمَّ مَٰلِكَ ٱلۡمُلۡكِ تُؤۡتِي ٱلۡمُلۡكَ مَن تَشَآءُ وَتَنزِعُ ٱلۡمُلۡكَ مِمَّن تَشَآءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَآءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَآءُۖ بِيَدِكَ ٱلۡخَيۡرُۖ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ٢٦**»(سوره آل‌عمران: ۲۶).

«بگو خداوندا! ای دارندۀ فرمانروایی، به هر کسی که خواهی فرمان روایی دهی واز هرکسکه خواهی، فرمانروایی باز بستانی و هر کس را خواهی گرامیداری و هرکس را خواهی خوار سازی، نیکی به دست توست. به راستی بر هر کاری توانایی».

پروردگار با عظمت ذاتی است که: اختیار و کنترل آسمان ها و زمین فقط در دست اوست او بر هر چیزی توانا و داناست و از همه بی نیاز است و همه به او نیازمندند، هر امری از آن او، و هر خیر و سعادتی در دست اوست، در افعال و کردارش شریک و همتا ندارد و امرِ او را غالب و بالا دستی نیست، تمامی مخلوقات به شمول فرشتگان و جنها و انسانها بندگان او هستند، که از دائرۀ ملک و قدرت و اراده او بیرون نیستند، افعال او را حصر و احاطه نتوان کرد و در شمارش نتوان گنجاند.

و تمام آن خصایص تنها حق اوست، که او یکتا و بدون شریک است، هیچ احدی جز او شایستگی این خصایص را ندارد، و نسبت دادن و ثابت کردن این کمالات یا بخشی از آن برای غیر خدا به هیچ عنوان درست نیست.

«**وَمَا مِن دَآبَّةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ رِزۡقُهَا وَيَعۡلَمُ مُسۡتَقَرَّهَا وَمُسۡتَوۡدَعَهَاۚ كُلّٞ فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ﴿٦﴾**» [هود: ۶]. «و هیچ جنبنده‌ای نیست مگر آنکه روزی‌اش بر (عهدۀ) خداوند است و (او) قرارگاه و آرامگاهش را می داند. هر یک (از آنها) در کتابی مبین (ثبت) است».

الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ﴿٧﴾

اوهمان ذاتی که هر چیزی را آفریده و آن را حسن و زیبایی بخشیده است. و آفرینش انسان را از گِل آغاز کرد.(۷)

قبل از همه باید گفت که: آفرینش حضرت آدم علیه السلام با آفرینش بنی‌آدم متفاوت است. «**بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ ماءٍ مَهِينٍ**» (آفرینش حضرت آدم از خاک بود، ولی نسل او از نطفه و آب آفریده شدند.

«**طِينٍ**»: گِل. یعنی مخلوق برجسته انسان نام را از موجود ساده و کم ارزش گِل آفریده است و او را گُل سرسبد جهان مخلوقات روی زمین کردانید.

«**اَلَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيءٍ خَلَقَهُ**» همه‌ی آفریده‌ها نیکوست. (حتّی زهر در بدن مارهم دارای یک ارزش پر اهمیتی است، درست مانند آب دهان که در دهان انسان نعمت است؛ امّا اگر خارج شود، به هر کجا بیفتد یک اهانت است.)

ابو حیان گفته است: این تعبیر بیانگر امتنان خداوند متعال است و معنی آن چنین است: هر چیز را در جای خود قرار داده است، از این رو ابن عباس(رض) گفته است: میمون زیبا نیست، اما «خلقتش» دقیق و محکم است.(البحر ۱۹۹/۷.)

برخی از دانشمندان میفرمایند که: اگر برای فیل بطور مثال سری مانند سر شتر، و برای خرگوش سری مانند سر شیر و برای انسان سری مانند سر الاغ

تصور کنی، نقصی بزرگ در آن می یابی، و عدم تناسب و عدم انسجام عجیبی می بینی. اما اگر می‌دانستی بلندی گردن شتر و شکاف لبش برای این است که در حال حرکت به آسانی بتواند گیاه را بردارد و بخورد، و چنانچه فیل دارای خرطومی بلند نمی‌بود نمی‌توانست با آن جسم سنگین که دارد خم شود تا خوراک و نوشیدنی را بردارد. اگر تمام اینها را می دانستی، یقین پیدا می‌کردی که خدایی آن را خلق کرده است که همه چیز را خلق کرده و با زبان دل می‌گفتی: **فَتَبٰارَکَ اَللّٰهُ أَحْسَنُ اَلْخٰالِقِنَ**. (نقل از «أوضح التفاسیر».

بناءً باید گفت که الله تعالی آن ذاتی است که: هرچیز را مستحکم آفرید، صُنعش نیکوست مخلوقاتش را بااستواری و استحکام تمام آفریده.

ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ﴿۸﴾

سپس نسل او را از عصارهای از آب ناچیز و بیقدر (منی) آفرید. (۸)

یعنی: فرزندان و اخلاف او را «از سلاله آبی بی مقدار» و حقیر «پدید آورد» که آب منی است. یعنی سپس نسل آدم را از طریق تناسل و از چکیده آبی رقیق و ضعیف و ناچیز صاف وبی ارزشی یعنی منی، قرار داد. آنچه نطفه میشود، تنها یک سلّول و اسپرم بیش نیست.

ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ﴿۹﴾

بعد اندام او را برابر کرد و از روح (آفریدۀ) خود در آن دمید و برای شما گوش و چشم ها و دل ها آفرید، ولی شما کمتر شکر نعمت های او را بجای می‌آورید.(۹)

«**ثُمَّ سَوّٰاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ**» کلمه‌ی «سوی» از «تسواه»، به معنای ایجاد تعادل و تناسب و دوری از هرگونه افراط و تفریط است. یعنی: انسان اولیه (آدم علیه) را که آفرینش وی از گل آغاز شده بود، را کامل میکند و به او

نیرو می بخشد، سیمایش را نیکو می سازد و به صورت کامل‌ترین شکل و زیباترین قامت درآمد. با فرستادن و توظیف فرشته‌ای از روحش در او میدمد. از نشانه‌های شرافت انسان، دمیده شدن روح الهی در اوست.

ابو سعود گفته است: روح را برای تشریف انسان، به خود اضافه کرده است تا نشان دهد که انسان مخلوقی عجیب وصنعی بدیع است و در محضر پروردگار دارای مقامی والا می‌باشد. (تفسیر إرشاد العقل السلیم إلی مزایا الکتاب الکریم ابو سعود ۱۹۶/۴، تألیف: شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی).

«**وَ جَعَلَ لَكُمُ اَلسَّمْعَ وَ اَلْأَبْصٰارَ وَ اَلْأَفْئِدَةَ**» برای‌تان ای انسان ها چشم و گوش و دل می‌آفریند و اینها نعمت های ارزشمندی‌اند که به وسیلۀ آنها آوازها، رنگها، اشیاء، علوم و معارف را درک میکنید، امور و چیزهای فایده بخش، ضررناک و نیک و بد را باز میشناسید. در میان اعضای بدن، آنچه وسیله‌ی شناخت و معرفت است، مهم‌تر است. (لذا تنها نام گوش و چشم و دل را پروردگار با عظمت ما یاد آور شده است. الله تعالی این حواس را برای شما قرار داده است، تا اصوات را بشنوید، بینایی را داده است تا اشخاص را به وسیله‌ی آن ببینید و عقل را داده است تا حق و هدایت را دریابید.

وسعت دایره دید انسان بیش از گوش اوست. (انسان در یک لحظه نمی تواند دو صدا را مجزّا از هم بشنود، ولی می تواند چند چیز را با هم تماشا کند، به علاوه انسان از راه گوش تنها صدای اشیای واشخاص را می شنود، ولی از راه چشم، موقعیّت، رنگ، حجم، حرکت و سکون را می بیند.) (به همبن منطق است که: «**السِّمْعَ**» مفرد و «**الْأَبْصارَ**» جمع آورده شده است.

در ضمن قابل یادآوری است که: رعایت ترتیب کلمات سمع و ابصار وافئده در آیه مبارکه بی حکمت نیست: انسان، در قدم اول می شنود و آن آرا را

درک میکند، سپس میبیند و پس از شنیدن و دیدن، ادراکی کامل و احساسی تمام به وجود می آید، آنگاه از حاصل آن چه شنیده و دیده، چیزهایی به دست می آورد.

«**قَلِيلاً مٰا تَشْكُرُونَ**» اما شکر گزاری تان برای پروردگار تان، در برابر این نعمت‌ها اندک است و از جملۀ شما بسیار کم اند کسانی که این نعمت‌ها را در طاعت الله متعال به کار برند.

باید گفت که: توجّه به دوران های پیدایش انسان، راهی به سوی خودشناسی و خداشناسی و شکرگزاری است. در نهایت باید گفت که: انسان باید شکرگزار باشد، وگرنه سزاوار توبیخ است.

باید این نیروهایی را که الله متعال به شما ارزانی فرموده است! شکر آنها این است که در طاعت الله متعال باید به کار گرفته شوند نه در معصیت وی ولی به تاسف باید گفت که ما انسانها بسیار اندک این گونه می کنیم.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۱۰ الی ۱۴) در باره موضوعاتی انکار کنندگان، و موضوع زنده شدن در جهان آخرت، به بحث گرفته شده است.

وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ﴿۱۰﴾

و (کافران) میگویند: آیا وقتی (ما مُردیم و) در زمین ناپدید شویم، آیا آفرینش جدیدی خواهیم یافت؟ ولی آنها لقای پروردگارشان را انکار میکنند (و میخواهند با انکار معاد آزاد باشند و به هوسرانی خویش ادامه دهند).(۱۰)

«**ضَلَلْنَا فِي الأَرْضِ**»: در زمین گم شدیم. مراد از گم شدن، جزو خاک شدن و در عرض زمین پراکندن و پرتاب شدن است.

از آیه مبارکه معلوم میشود؛ آنچه مورد تردید منکران قیامت قرار می گرفت، معاد جسمانی است. کفار منکر حشر و نشراند، کافران: که از زنده شدن بعد از مرگ انکار داشتند می گفتند: آیا وقتی جسم های ما در قبرها به خاک تبدیل شود با آفرینش جدیدی برانگیخته می شویم؟! این بیان، شان بعید پنداشتن «زنده شدن» و استهزاء را در بردارد. این منکران، وقوع چنین امری را دور از تصور دانسته وبرای اثبات اش دلیل هم نمی خواهند، بصورت کل آنان فقط به تکذیب می پرداختند، و دشمنی می ورزیدند.

قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴿١١﴾

بگو: ملک الموت (فرشتۀ مرگ) که بر شما گمارده شده است روح شما را میگیرد، باز به سوی پروردگارتان باز گردانیده میشوید.(۱۱)

حقیقت انسان روح اوست، همین که روح قبض شد این بدین معنی است که گویا انسان قبض شده است. ای پیامبر! برای کافران بگو: مَلَک الموت (فرشته‌ی مأمور مرگ) که الله تعالی او را به قبض ارواح موظّف ساخته، روح های شما را بدون تقدیم و تأخیر از موعدش میگیرد. و فرشته ملک الموت از انجام مأموریّت، داده شده خویش یک ثانیه هم غفلت و شانه خالی نمی‌کنند.

«**ثُمَّ إِلىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ**» مرگ انسان و دفن او، گامی برای زنده شدن اوست، همان گونه که دفن تخم گامی برای سبز شدن است. بعد از آن در روز قیامت به سوی پروردگار خود باز میگردید و او اعمال شما را محاسبه می‌کند. در نتیجه برای کسانی مطیع و فرمانبردار اند پاداش نیکو میدهد وکسانی که سرکشان و باغی اند آنان را به عذاب دردناکی گرفتار می سازند. همان خدایی که جان ها را می گیرد، روزی با یک اراده، همه انسان ها را به سوی خود بر می گرداند.

امام ابن کثیر در تفسیر خویش میفرماید: ظاهر این است که فرشته‌ی مرگ شخصی است معین و در بعضی از آثار به نام «عزرائیل» موسوم است و مشهور نیز چنین است. همان طور که در حدیث آمده است: «دستیارانی دارد که جان را از دیگر اعضای بدن میگیرند تا به حلقوم، «گلو» می‌رسد، آنگاه فرشته‌ی مرگ آن را برمیگیرد». (مختصر ۷۳/۳.)

و مجاهد گفته است: زمین بسان یک سینی برایش جمع گشته و هر چه را بخواهد بر می دارد.

کلمه‌ی «توفی» به معنای باز پس گرفتن کامل چیزی است. با توجّه به اینکه بدن مرده پس از مرگ در جای خود باقی می ماند، پس هدف از گرفتن به طور کامل، گرفتن روح است که حقیقت انسان است، او اگر رفت، انسان به طور کامل رفته است. بنابر این روح دارای اصالت و استقلال بوده وباقی است و در قیامت همین روح با ملحق شدن دوباره به جسم، برانگیخته خواهد شد.

قرآن عظیم الشأن در باره‌ی شیوه‌ی قبض روح، سه تعبیر را بکار برده است:

الف: در یکجا میفرماید: فرشتگان، جان وروح انسان را میگیرند. «**تَتَوَفّاهُمُ الْمَلائِكَةُ**» (سوره نحل ۲۸).

ب: در آیه‌ی مورد بحث، مأمور قبض روح را فرشته‌ای به نام ملک الموت معرّفی داشته است.

ج: در آیه‌ی ۴۲ سورۀ زمر این کار را به خداوند متعال نسبت میدهد. «**اللّهُ يَتَوَفّى الْأَنْفُسَ**»

در جمع این سه آیه شاید بتوان گفت: فرشتگان، روح را می گیرند و آن را به ملک الموت تحویل می دهند و او به خدای متعال تحویل می دهد.

در حدیثی آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم روزی ملک الموت را بر بالین صحابی از انصار دید، به او فرمود: «با یاران من به نرمی رفتار کن»

ملك الموت در جواب گفت: شما مطمین باشید که من با هر مؤمن به نرمی رفتار خواهم کرد و فرمود: هر تعدادی انسانی که در شهر ها و یا قریه جات و بیابان ها، کوه ها و دریا ها زندگی میکنند، هر یکی از آنها را روزی پنج بار میبینم، لذا من به هر یک از کوچک وبزرگ آنها بدون واسطه واقف هستم، سپس فرمود: که ای محمد! این هر چه هست بنابه دستور الله است، واگر من بخواهم که روح پشه ای را قبض کنم، توانایی آن را ندارم، مگر آن که الله بدان دستور دهد. (تفسیر معارف القرآن مفتی شفیع عثمانی دیوبندی.).

قبض روح حیوانات:

در مورد اینکه «ملك الموت» مؤظف است که صرف ارواح انسان را قبض نماید ویا اینکه وی مؤظف به قبض روح تمام مخلوقات، از جمله حیوانات، جنیات، فرشته ها و... میباشد.

بر طبق (آیۀ ۱۱ / سورۀ سجده) در می یابیم که ملك الموت مأمور قبض روح انسانها است، ولی هیچ نصی از قرآن یا احادیث صحیح نبوی صلی الله علیه وسلم وارد نشده است که روح حیوانات چگونه و توسط چه کسی قبض می شود، ولی هستند احادیثی که اسناد آن جعلی وبرخی بر آن استناد مینمایند از جمله: «**آجال البهائم كلها من القمل والبراغيث والجراد والخيل والبغال كلها والبقر وغير ذلک، آجالها في التسبيح، فإذا انقضي تسبيحها قبض الله أرواحها، وليس إلي ملک الموت من ذلک شيء**». یعنی: زمان مرگ تمامی حیوانات از قبیل مورچه و شپش و کیک و ملخ و اسب و قاطر و گاو و دیگر حیوانات بستگی به زمان تسبیح آنها دارد، هرگاه تسبیح گفتن آنها بپایان رسید خداوند روح آنها را قبض میکند، و ملك الموت چیزی از آنرا برعهده ندارد. ولی همانطور یکه درفوق بیان شد سند این احادیث دقیق نبوده وعلامۀ البانی رحمه الله آنرادر«السلسلۀ الضعیفۀ»(۱۸۸/۴) بیان داشته وآنرا دروغ دانسته است.

و لذا بعضی از علما گفته اند: ملک الموت ارواح جمیع مخلوقات (انسان و حیوانات) را قبض میکند، و بعضی دیگر از اهل علم گفته اند: «خدای سبحان خود ارواح حیوانات را می‌ستاند، نه فرشته مرگ». برای تفصیل موضوع مراجعه فرماید به: «التذکرۀ» للقرطبی صفحه (۷۵)، «الفواکه الدوانی» (۱۰۰/۱).

شیخ ابن عثیمین عالم شهیر جهان اسلام: این مسئله را خارج از تکلیف انسان دانسته و پرداختن به بحث را بی فایده دانسته است، چنانکه از ایشان در مورد قبض ارواح حیوانات پرسیده شد و ایشان جواب دادند: «نظر تو چیست اگر به شما گفته شود که: ملک الموت مأمور قبض ارواح حیوانات است یا مأمور نیست، فایده ی این چیست؟! آیا صحابه در این مورد از رسول صلی الله علیه وسلم سوال کردند، در حالیکه آنها از هرکسی بیشتر در یادگیری و کسب علم حریص بودند، و رسول خدا صلی الله علیه وسلم در پاسخ دادن به سوال آنها از هرکسی تواناتر بود، ولی با این وجود هرگز صحابه از ایشان در این مورد سوال نکردند، آنچه که خداوند متعال میفرماید اینست: «**قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ**» یعنی ملک الموت مأمور قبض ارواح بنی آدم است، اما در مورد ارواح غیر انسانها چیزی ثابت نشده و خدا بدان آگاهتر است. «لقاء الباب المفتوح» (۱۱/۱۴۶).

بنابراین چون هیچ دلیلی از کتاب و سنت در این خصوص وارد نشده که چه کسی مأمور قبض ارواح حیوانات است، نمی توان بدون وجود دلیل حکم به چیزی داد، زیرا خداوند متعال میفرماید: «**ولاَ تَقْفُ مَا لَيسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ**» (اسراء ۳۶). یعنی: از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن.

همچنان شان یک مسلمان است که در موضعاتی به تفحص وتحقیق بپردازد که: به نفع قیامتش باشد و بتواند توسط آن از گناه دور شده و به حسنات نزدیک گردد، انسان همواره باید تلاش کند تا بار حسناتش را زیاد کند و در

پی کسب علمی باشد که وی را به این هدف میرساند. هرگز در قیامت از ما پرسیده نمی شود که مثلا: مأمور قبض ارواح حیوانات چه کسی بود؟ یا: تعداد پیامبران چند نفر بودند؟ و یا از این قبیل سوالات.

وَلَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُو رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ﴿١٢﴾

و اگر ببینی وقتی را که مجرمان نزد پروردگارشان سرهای‌شان را به زیر افگنده باشند و میگویند: پروردگارا! آنچه وعده کرده بودی دیدیم و شنیدیم، ما را باز گردان تا عمل صالح بجا آوریم، ما به قیامت ایمان داریم.(۱۲)

«**وَ لَوْ تَرىٰ إِذِ اَلْمُجْرِمُونَ نٰاكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ**»اگر حال ووضعیت و صحنه های دلخراشی مجرمان را در روز قیامت مشاهده کنی تعجب خواهی کرد؛ که چگونه مجرمان که باذلّت و ترسناکی سر افگنده‌اند و در حالیکه خواری ومحنت برآنان سایه افکنده میگویند: «**رَبَّنٰا أَبْصَرْنٰا وَ سَمِعْنٰا**» پروردگارا! بدی اعمال خویش را دیدیم و سخن حق را که پیامبران ما را به سوی آن دعوت می فرمودند شنیدیم، (آنچه را وعده کرده بودی)، اکنون طور یقین به خطاکاری خود پی بردیم و ما نابینا و ناشنوا بودیم.

واینک به سویت توبه‌گار شده‌ایم؛ «**فَارْجِعْنٰا نَعْمَلْ صٰالِحاً**» پس ما را به زندگی دنیا بر گردان تا از اعمال نیکو توشه بگیریم. اکنون به علم یقین دانستیم که به دینت کافر بودیم، پیامبرت را تکذیب نمودیم و زنده شدن بعد از مرگ را دروغ پنداشتیم.

بادر نظرداشت اینکه آنان، خود را در چنین زمانی به بودن از اهل یقین وصف میکنند، به امید این که خواسته شان در بازگردانیدن به سوی دنیا برآورده شود در حالیکه این امکان هرگز به آنان داده نمیشود و اگر هم به دنیا بازگردانیده شوند، مجدداً به همان اندیشه‌ها و کارهایی خویش باز میگردند که از آن نهی

شده بودند و قطعاً در این ادعا که اگر به دنیا بازگردانیده شوند خوب عمل خواهند کرد، دروغگو می باشند.

در این هیچ جای شکی نیست که: سرکشی امروزِ مجرمان، سرافکندگی فردای قیامت را در پیش روی خود دارد، که به طور یقیین این مایه‌ی تسلّی پیامبر صلی الله علیه وسلم و مؤمنان است.

واقعاً قیامت، روز سرافکندگی و شرمندگی مجرمان است. روز قیامت، روز اقرار است. روز قیامت، روز کشف حقایق و باز شدن چشم‌ها و گوش‌هاست. (کسانی که چشم و گوش خود را بر دیدن و شنیدن حقّ بسته بودند، در آن روز باز می گردد. مجرمان با تمام وضاحت در یافتند که دلیل جرم وگناه، باور نداشتن به روز جزا و قیامت است. با تمام وضاحت دریافتیم که:آنچه که در قیامت سبب نجات انسان میگردد، تنها وتنها عمل صالح است که جای آن در دنیا می باشد.

وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴿۱۳﴾

و اگر ما میخواستیم حتماً به هر کس هدایتش را می دادیم ولی از سوی من این قول فیصله شده است که جهنم را از جن و انس یکجا پر می کنم.(۱۳)

یعنی: حکم من براین امر پیشی گرفته و قضا و فیصله من صادر شده و تحقق یافته است؛ «که هرآینه جهنم را از همه جن وانس پر می سازم» این همان قول و حکمی است که از جانب من واجب و ثابت شده و بربندگان من محقق شده است و قضا و فیصله من بر آن نافذ میگردد زیرا من به علم ازلی خویش دانسته‌ام که این دوزخیان به اراده و اختیار خود، راه انکار و تکذیب را در پیش گرفته و از اهل شقاوت میگردند. (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤوف مخلص هروی).

کارهای الهی با مشیّت و اراده اوست. پذیرفتن هدایت، باید اختیاری باشد نه اجباری. در ضمن باید گفت که: رحمت همه جانبه و گسترده‌ی الهی، مانع قهر او نیست.

فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴿۱۴﴾

پس به سبب آن که ملاقات امروز تان را فراموش کردید (عذاب دوزخ را) بچشید، ما نیز شما را فراموش کردیم، و بچشید عذاب همیشگی را بخاطر اعمالی که انجام می دادید. (۱۴)

بعد از اینکه کافران در روز قیامت وارد دوزخ میشوند به طریق استهزا و سرزنش برای‌شان گفته می شود: به علت این‌که روز آخرت را به فراموشی سپرده و در هوس هایتان مستغرق بودید، این عذاب همیشگی و دردناک را بچشید، «**وَ ذُوقُوا عَذٰابَ اَلْخُلْدِ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**» و به سبب کفر و تکذیبتان، این عذاب دائمی و جاوید را بچشید، الله تعالی شما را در دوزخ رها گذاشته نه بیرون تان می کند و نه عذاب آن را بر شما تخفیف می دهد.

خوانندگان گرامی!

درآیات (۱۵ الی ۲۲) در باره صفت مؤمنان در دنیا، مقارنه ی مؤمن و کافر و پاداش هرکدام، به بحث گرفته شده است.

إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴿۱۵﴾

تنها کسانی به آیات ما ایمان می‌آورند که چون آن آیات به ایشان یادآوری شود، سجده کنان می‌افتند و پروردگارشان را با ستایش و به پاکی یاد میکنند و تکبر می‌ورزند.(۱۵)

«**ذُكِّرُوا بِهَا**»: بدان پند داده شدند.

«**سُجَّداً**»: جمع ساجِد، سجده کنندگان.
«**بِحَمْدِ رَبِّهِمْ**»: متلبّس به حمد و ستایش پروردگارشان هستند. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»، تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

مقام و حقیقت سَّجْدَه:

سجده در معنای لغوی به حالتی از حالتهای انسانی اطلاق می شود که در جوارح و بدن ظاهر می گردد.
در کتاب لغت سجده را به معنای خم شدن، انقیاد و کُرنش در برابر دیگری با مالیدن پیشانی به خاک تعبیر وتفسیر نموده اند.
اما در حقیقت این حالت کُرنش ظاهری و پیشانی بر خاک گذاشتن در برابر کسی و یا چیزی، ظاهر معنا و نمادی از حقیقت دیگری است که در باطن سجده کننده وجود دارد.
حقیقت معنای سجده را باید در فروتنی، تواضع، تذلل و خواری نسبت به مسجود له دانست. از این رو سجده را به معنای تذ لل و عبودیت و پذیرش بندگی دانسته اند.
در فهم قرآن عظیم الشأن، از آنجائیکه تنها ذات پروردگار قابل پرستش و معبود واقعی و حقیقی، است و تنها اوست که سزاوار اطاعت بی چون و چرا می باشد، سجده معنای خاصی می یابد. بنابر این سجده در فرهنگ قرآنی و تعریف قرانی، عبارت از تذلل و عبادت برای الله است. (مفردات الفاظ قرآن کریم؛ راغب اصفهانی، صفحه۳۹۶ زیر عنوان اصطلاح سجده.).

فضیلت سجده در حدیث نبوی:

پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم در مورد فضیلت سجده میفرماید: من در روز قیامت، تک تک افراد اُمت خود را می شناسم، گفتند: یا رسول الله!

در میان آنه مه مخلوق، چگونه آنها را می شناسی؟! فرمود اگر شما وارد طویل های شوید که پر از اسپان سیاه و خاکستری باشد و فقط یک اسپ در میان آنها وجود داشته باشد که دست و پایش سفید باشد، آیا شما آن را تشخیص نخواهید داد؟ گفتند: بلی.

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: در آن روز، چهره های امت من در اثر سجده میدرخشد و دست و پایشان به برکت وضوء، سفید و درخشان خواهد بود (روایت احمد).

همچنان در حدیث دیگری آمده است: زمانی که خداوند میخواهد شفقتی در حق بعضی از گناهکاران مسلمان که در دوزخ به سر میبرند، بنماید، به فرشتگانش دستور میدهد، که آنها را از دوزخ بیرون بیاورید، فرشتگان از آثار سجده، آنها را تشخیص میدهند، زیرا آتش دوزخ همه جسم انسان را نابود میکند جز آثار سجده را که سالم میماند (متفق علیه).

تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴿۱۶﴾

پهلوهایشان از بسترها در دل شب دور می‌شود،(بپا می‌خیزند و رو به درگاه خدا می آورند) با بیم و امید پروردگارشان را می‌خوانند و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم انفاق می کنند.(۱۶)

«**تَتَجَافَى**»: رها و به دور می شوند. مراد برخاستن از خواب خوش و ترک بستر نرم و گرم است. «**الْمَضَاجِعِ**»: جمع مَضْجَع، بسترها، رخت خواب ها. یعنی پهلوهایشان از بسترها به دور می شود (و خواب شیرین را ترک گفته و به عبادت پروردگارشان مشغول می شوند.) آنان برای خواندن نماز شب بر میخیزند که همانا نماز عشاء ووتر است. نماز تهجّد یعنی نمازشب را میخوانند.

برخی از مفسرین در معنای این آیه مبارکه نوشته اند: متقیان؛ تا نماز عشا را نخوانند، نمی‌خوابند. طوریکه (در آیات ۱۹/۱۷ سورۀ ذاریات) میفرماید: «**كانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ ما يَهْجَعُونَ﴿۱۷﴾ وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴿۱۸﴾ وَ فِي أَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ﴿۱۹﴾**(اندکی از شب را می خوابیدند. و درسحرگاهان، استغفار میکردند. ودراموالشان، برای سائل ومحروم حقی بود).

ولی برخی دیگری از مفسران(آیه ۱۷ این سورۀ) را به دومعنای ذیل آورده اند: یکی آنکه متّقین، بیشتر شب را بیدارند و اندکی از آن را می خوابند، دیگر آنکه متّقین، بیشتر شب‌ها به عبادت بر می خیزند و کم است شب‌هایی که آنها تماماً در خواب باشند و برای عبادت برنخیزند.

امام ابن کثیر در معنی آن آیۀ مبارکه «**تَتَجافىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ**» میگوید: «مراد از آنان، تَهَجُد گزارانی هستند که برای خواندن نماز شب از بستر خواب برمی خیزند». مجاهد گفته است: هدف آیۀ مبارکه همانا قیام لیل است.

دکتر عایض بن عبدالله القرنی مفسر: «تفسیر المیسّر» در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد:

پهلوهای گروه ابرابر از ترس پروردگار در هنگام خواب از خوابگاه شان دور است؛ یعنی خواب شان مانند خواب منافقان نیست که چون خود مرده و بیجان باشند، بلکه برای نماز شب (تهجّد) برمیخیزند، خدا را بسیار یاد میکنند. «**وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ**» و از روزیی که به آنها عطا کرده‌ایم به طریق نیکی و احسان در راه خدا صدقه می نمایند.

باید گفت که: لازمه‌ی تقوا، فقر و ناداری نیست و میتوان متّقی ثروتمند هم باشد،زیرا قرآن عظیم الشأن میفرماید: «**فِي أَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ**» (آیه ۱۹ الذاریات) در اموال آنان، حقّی برای محرومان است. پس آنان باید به

قدری توانمندی در آمد و ثروت داشته باشند که علاوه بر تأمین نیازهای زندگی خود، به دیگران نیز کمک کنند.

در حدیث شریف به روایت معاذبن جبل(رض) آمده‌است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به وی فرمودند: «اگر می خواهی تو را از درهای خیر آگاه گردانم؛ بدان که (درهای خیر سه چیز است):

۱- روزه سپر است (از آلودگی به شهوات).

۲- صدقه گناه را نابود می کند.

۳- (در سوم) به‌پاخاستن شخص در دل شب برای نماز و اظهار نیاز است».

تهجد یا قیام اللیل:

از فحوای آیات قرآنی، و احادیثی نبوی به این حقیقت میرسیم که: بعد از فرایض، واجبات و سنن، مهمترین نمازی که مسلمانان به ادای آن در شرعیت اسلامی مکلف گردیده اند، فضایل و فواید متعددی هم در بر دارد، نماز تهجد، «قیام اللیل» است.

این نماز در راستای خود سازی و قرب الهی، و در جهت اصلاح و اعتلای روح و روان و تندرستی ظاهری و باطنی انسان سازنده ترین و مؤثر ترین نقشی را ایفا میدارد.

نام های تهجد:

علماء نماز تهجد را با نام های متعددی یاد و مسمی نموده اند که از آن جمله میتوان: صلاۀ اللیل (نماز شب)، قیام اللیل (شب بیداری)، صلاۀ التطوع باللیل (نماز نفل شبانه)، صلاۀ السحر (نماز سحر)، نماز پاکان، نماز انبیا و غیره وغیره نام برد. تهجد در لغت، مصدر و از باب «تفعّل» است و از هَجَدَی هَجِدُه جوداً، مأخوذ است. میگویند: هجد و أهجد، یعنی خوابید. و این کلمه در زبان عربی از اضداد است؛ یعنی دو معنای متضاد دارد، هم به معنی خوابیدن در شب است و هم به معنای از خواب بیدار شدن. (جوهری، الصحاح: ۲/۵۵۵)

تهجد در اصطلاح فقهی:

تهجد در اصطلاح فقهی همان شب زنده داری می باشد که غرض برپا کردن نماز شب، تلاوت قرآن عظیم الشأن، ذکر خدواند وطلب مغفرت بعمل می‌آید، برخی از علماء در تعریف اصطلاحی تهجد فرموده اند: «**هو صلاة التطوع بالليل**» نماز نفلی که در شب خوانده می‌شود.

هکذا تعدادی از علماء میان نماز شب (قیام اللیل) و نماز تهجد فرق گذاشته‌اند و گفته‌اند: خواندن نوافل از مغرب آغاز و تا طلوع صبح صادق، را قیام اللیل ویا هم نماز شب می نامند، ولی نماز نفلی که بعد از خواب شب اداء می شود، آنرا بنام نماز تهجد مسمی داشته اند.

ولی برخی از علماء هر دو را به یک معنا گرفته‌اند. البته آموزش و روش پیامبر و عمل بیشتر علماء بر همین بوده است که بعد از خوابیدن پاسی از شب بیدار می شدند و نماز تهجد می خوانند.

صحابی جلیل القدر هر یک علقمه بن قیس و اسود بن یزید رحمهما الله در مورد نماز تهجد میفرمایند: «**إنما التهجد بعد نومة**» نماز تهجد درحقیقت آن است که بعد از خواب اداء شود. (المروزی، قیام‌اللیل:۱۹).

فضیلت تهجد در قرآن:

در قرآن عظیم الشأن بصورت کل ۱۱۲ مرتبه در ۴۵ سوره دربارۀ مقام ومنزلت نماز و امر به ادای آن آمده است و از آن جمله در ۱۷ آیه آیاتی در بارۀ نماز شب (قیام اللیل) و دعوت بندگان برای برپا داشتن آن آمده است که این نشانه ای از اهمیت فوق العاده خلوت شبانه معبود با خالق خویش است.

ولی لفظ «تهجد» صرف یکبار در قرآن عظیم الشأن وآنهم در (آیه‌ی ۷۹ سوره‌ی اسراء) بکار گرفته شده است: «**وَ مِنَ اللَّيلِ فَتَهَجَّد بِهِ نَافِلَةً لَکَ عَسي**

اَن یبعَثَکَ رَبُّکَ مَقَاماً مَحمُوداً» (یعنی ای پیامبر خدا! پاسی از شب را زنده بدار! باشد که پروردگارت تو را به مقامی محمود و نیکو برساند.)

ولی قرآن عظیم الشأن در مورد سایر نوافل که در قیام لیل وشب زنده داری بعمل میآید در آیات متعددی بدان اشاره نموده که: این آیات عبارتند از: (اسرا ۷۹، فرقان ۶۴، سجده ۱۶و ۱۷، طه۳۰، ص ۳۷ و ۳۸، زمر ۹، ذاریات ۱۷و ۱۸، طور ۴۸، مزمل۲و۳و۴و۶، دهر ۲۵ و ۲۶، فجر۳).

در حدیثی آمده است: «**علیکم بقیام اللیل فإنَّه دأبُ الصالحین قَبلَکُم**»؛ نماز شب را بر خود لازم بگیرید، زیرا مواظبت بر آن، شیوه و روش نیکانِ قبل از شما بوده است. (ترمذی:۳۵۴۹).

خوانندگان گرامی!

در این حدیث نه تنها بر خواندن نماز تهجد (قیام اللیل) تأکید بعمل آمده است، بلکه نماز تهجد (قیام اللیل) را از روش نیکانِ امت های گذشته محسوب نموده و به این مطلب اشاره دارد که در ادیان گذشته پایبندی به نماز تهجد یکی از معیارهای تقوا و صلاح بوده است و این امت که خیرالامم و پیرو افضل الرُسل است، اولی‌تر وحق‌دارتر به خواندن نماز تهجد است.

کلمۀ «علیکم» که جملۀ آغازین حدیث متبرکه است، معنی تأکید و الزام دارد، که در مورد دیگر نمازهای نفل خیلی کم آمده است.

۲- طوریکه قبلاً تذکر دادیم، نماز تهجد از بهترین و با فضیلت‌ترین نفل بعد از نماز های فرضی است «**إِنَّ أَفْضَلَ الصَّلاةِ بَعْدَ المَفْرُوضَةِ، الصَّلاةُ فِي جَوْفِ اللَّيلِ**»؛ (بعد از نماز فرض با فضیلت ترین نماز آن است که در دل شب «جوف اللیل» خوانده شود). (المعجم الکبیر:۱۶۷۴) هدف از نمازی که در دل شب بجاء آورده میشود، بصورت قطع همان نماز تهجد میباشد.

۳- در روایتی آمده است که در یکی از روزها شخصی از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و سلّم در مورد بهترین عمل پرسید، آن حضرت در جواب آن شخص فرمود: بهترین عمل قیام طولانی در حضور پروردگار در نماز است (یعنی تلاوت کردن طولانی در حال قیام) و همین طور بهترین نماز بعد از فرایض، نماز تهجد است. (مسلم:۲/۸۲۱)

مسلمانیکه شب زنده‌داری خویش را با نماز تهجد، و با دعا و نیایش وتلاوت قرآن عظیم الشان، سپری مینماید، به مهتابی می ماند در آن خلوت و تاریکی می درخشد و مورد الطاف و عنایات پروردگار قرار می گیرد.

واقعیت همین است که: نماز و نیایش در شب و استغفار در سحر، کار دائمی متقین است. استغفار در سحر، اوج عبادت است. و در تهجّد و سحرخیزی، از میان تمام اذکار و دعاها، استغفارمقام خاصی خود را دارد.

شأن نزول آیۀ ١٦:

۸۳۸- ک: بزار از بلال (روایت کرده است: ما در مسجد می نشستیم و جماعتی از یاران رسول الله (بعد از ادای نماز شام تا نماز عشاء نماز میخواندند. پس آیۀ «**تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ**....» نازل شد. در اسناد این روایت عبدالله بن شبیب ضعیف است.

۸۳۹- ترمذی به گونۀ صحیح از انس(رض) (روایت کرده است: این آیه **تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ** در بارۀ انتظار به نماز عشاء نازل شده است. (ترمذی ۳۱۹۶، ابوداود ۱۳۲۲ و طبری ۲۸۲۲۲ از انس روایت کرده اند «زاد المسیر» ۱۱۰۹).

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴿١٧﴾

پس هیچ کس نمی داند که از آنچه سبب روشنی چشم ها است، چه چیزی (از نعمت های حیرت‌آور) برای آنها پنهان داشته شده است به پاداش آنچه میکردند.(۱۷)

«**مَآ أُخۡفِيَ لَهُمۡ**»: چیزهائی که برای آنان پنهان شده است. مراد مواهب عظیم و نعمت های فراوانی است که برای مؤمنان تهیه دیده شده است.

در حدیث شریف قدسی به روایت بخاری و مسلم از ابی هریره(رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: الله متعال فرمود: «**أعددت لعبادي الصالحين ما لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطر علي قلب بشر**».

«برای بندگان صالح خود چیزهایی آماده کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و نه بر قلب هیچ بشری خطور کرده است».

ابو هریره(رض) اضافه کرد: اگر خواستید آیه: «**فَلَا تَعلَمُ نَفس مَّآ أُخفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعيُن**» [السجدة: ١٧] را بخوانید.

أَفَمَنۡ كَانَ مُؤۡمِنٗا كَمَنۡ كَانَ فَاسِقٗا لَا يَسۡتَوُۥنَ﴿١٨﴾

آیا کسی که مؤمن است، مانند کسی است که فاسق است؟ هرگز برابر نیستند.(١٨)

ابن کثیر در تفسیر خویش در باره این آیه مبارکه مینویسد: از عدل و کرمش خبر میدهد که در روز قیامت در حکمش بین آنکه به آیاتش ایمان داشته و از پیامبرانش پیروی کرده، و آنکه از اطاعت وفرمان خدا خارج و پیامبرانش را تکذیب کرده است، مساوات بر قرار نمی کند. (مختصر ٧۶/٣.)

اِیمان چیست؟

ایمان عبارت از: اقرار به زبان و اعتقاد به قلب و عمل به جوارح است که با طاعت و عبادت زیاد میشود و با گناه و معصیت تقلیل می یابد. خداوند متعال میفرماید: «**إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَت قُلُوبُهُم وَإِذَا تُلِيَت عَلَيهِم ءَايَٰتُهُۥ﴿١﴾زَادَتۡهُم إِيمَٰنٗا وَعَلَىٰ رَبِّهِم يَتَوَكَّلُونَ﴿٢﴾ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُم يُنفِقُونَ﴿٣﴾ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ حَقّٗا**»(سورۀ الأنفال: ٢-) «مؤمنان تنها آنانند که چون خداوند یاد شود، دل هایشان ترسان گردد و چون آیاتش بر

آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید و بر پروردگارشان توکل میکنند، کسانی که نماز میگذارند و از آنچه به آنان روزی دادهایم انفاق می‌کنند، اینان همان مؤمنان راستین هستند».

و میفرماید:«**وَمَن يَكفُر بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ وَٱليَومِ ٱلأٓخِرِ فَقَد ضَلَّ ضَلَٰلَۢا بَعِيدًا﴿١٣٦﴾**» (سورۀ النساء: ۱۳۶).«وهرکس به خداوند و فرشتگانش وکتابهایش و فرستادگانش و روز قیامت کافر شود (بداندکه) به گمراهی دور و درازی گرفتار آمده است».

ایمان زبان: عبارت از ذکر و دعا و امر به معروف و نهی از منکر و تلاوت قرآن و غیره است.

ایمان قلب: مانند اعتقاد به وحدانیت خدا وربوبیت والوهیت واسماء وصفات او تعالی و وجوب عبادت خدای یکتا که شریک و مانندی ندارد و آنچه که ازنیات ومقاصد درذیل آن داخل میگردد، کما اینکه اعمال قلبی نیز درمسمای ایمان داخل است. مانند محبت برای الله، ترس از الله، توبه و انابت به بارگاه الله و توکل برالله و غیره، و همچنین اعمال جوارح مانند نماز و روزه و بقیۀ ارکان اسلام وجهاد فی سبیل الله وطلب علم وغیره از همین قبیل میباشد. چنانکه خداوند متعال میفرماید: «**وَإِذَا تُلِيَت عَلَيهِم ءَايَٰتُهُۥ زَادَتهُم إِيمَٰنا**» [الأنفال: ۲]. «چون آیاتش برآنها خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید».

و میفرماید: «**هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ ٱلمُؤمِنِينَ لِيَزدَادُوٓاْ إِيمَٰنا مَّعَ إِيمَٰنِهِم**» سورۀ الفتح: ۴). «اوست کسی که در دل مؤمنان آرامش نازل کرد تا ایمانی بر ایمان (پیشین) آنان افزون شود».

بندۀ مؤمن هر چه طاعت و عبادت و وسائل تقربش زیاد شود، ایمانش نیز زیاد میشود، و هر چه طاعت و عبادت و اسباب تقربش کم شود، ایمانش نیز کم میشود، پس گناهان و معاصی در ایمان بندۀ مؤمن سلباً و ایجاباً تأثیر دارد.

مثلاً: اگر گناهش شرک اکبر یا کفر اکبر باشد. اصل ایمان را باطل می‌کند، امّا اگر پائین تر از آن باشد کمال ایمان را می شکند و پاکی آنرا مکدر کرده و ضعیفش میگرداند، خداوند متعال میفرماید: «**إِنَّ ٱللَّهَ لَا يغفِرُ أَن يشرَكَ بِهِۦ وَيغفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يشَآءُ**» [النساء: ۴۸]. «به راستی خداوند (آن گناه را) که به او شرک آورده شود، نمی بخشاید وجز آنرا برای هر کس که بخواهد، می آمرزد».

رسول الله صلی الله علیه وسلم چی زیبا میفرماید: «**لايزني الزني حين يزني وهو مؤمن ولا يسرق السارق حين يسرق وهو مؤمن ولا يشرب الخمر حين يشرب و هو مومن**»

فاسق:

«**فاسِقاً**» فاسق یعنی از فرمان خدا خارج شده. علامه ابن عثیمین در «فتاوی نور علی الدرب (۲/۴).» در مورد اینکه؛ در شریعت اسلام فاسق به چه کسی اطلاق می گردد مینویسد: «فاسق یعنی کسی که از اطاعت الله و پیامبرش خارج شده باشد، و بر دو نوع است: فسق اکبر که کفر است، و فسق پایین تر از آن (که به حد کفر نمی رسد).

مثال فسق اکبر همان است که در(آیات ۱۸-۲۰ سؤره سجده)تذکر رفته است: فسق در اینجا به معنای کفر است، فسق دیگری هست که به درجه کفر نمیرسد، مانند این آیه که میفرماید: «**وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيكُمُ الْإِيمَانَ وَزَينَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ**» (سورۀ حجرات ۷). یعنی: «اما خداوند ایمان را در نظرتان گرامی داشته است و آن را در دلهایتان آراسته است، و کفر و نافرمانی و گناه را در نظرتان زشت و ناپسند جلوه داده است».

در این آیۀ خداوند متعال کفر را به تنهایی و فسق را نیز به تنهایی و عصیان را هم که غیر از فِسق است را هر یک جداگانه ذکر کرده است.

از فحوای آیه مبارکه معلوم شد که: تنها کفّار، مخالف مؤمنان نیستند، افراد فاسق نیز در جبهه‌ی مخالف قرار دارند.**مُؤْمِناً... فاسِقاً**

شأن نزول آیهٔ ۱۸:

۸۴۰- واحدی وابن عساکر از طریق سعید بن جبیر از ابن عباس(رض) روایت کرده اند: ولید بن عقبه بن ابو معیط به علی بن ابو طالب (گفت: سلاحم در نبرد و روز کار زار از سلاح تو تیزتر و برنده‌تر است، در سخنوری از تو بالاترم. در املاء و نویسندگی به مراتب از تو بهترم. شیر یزدان علی گفت: خاموش ای فاسد تو از راه حق و صلاح بیرون رفته‌ای. پس آیهٔ «**أَفَمَن كَانَ مُؤْمِناً كَمَن كَانَ فَاسِقاً لَّا يسْتَوُونَ**» نازل شد.

۸۴۱- ابن جریر از عطاء بن یسار همینگونه روایت کرده است. (تفسیر طبری، جلد ۲۱، صفحه ۱۰۷.)

۸۴۲- ابن عدی و خطیب در «تاریخ» خود از طریق کلبی از ابو صالح از ابن عباس نیز همینگونه روایت کرده اند.

۸۴۳-خطیب و ابن عساکر از طریق ابن لهیعه از عمرو بن دینار از ابن عباس روایت کرده اند: این آیه در بارهٔ علی بن ابو طالب (و عقبه بن ابومعیط که یکدیگر را ناسزا گفتند، نازل گشته است. همچنان در این روایت آمده است که این آیه در مورد عقبه بن ولید نازل گشته است نه ولید.

أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يعْمَلُونَ﴿۱۹﴾

اما کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، جنهٔالماوی دارند که جاویدان از آن آنها خواهد بود، این وسیله پذیرایی(خداوند) از آنهاست در مقابل اعمالیکه انجام می دادند.(۱۹)

«**جَنَّاتُ الْمَأْوي**»: باغ های محلّ زندگی. یعنی دنیا جایگاه سفر است، ولی بهشت جایگاه ماندن و زندگی کردن. «**نُزُلاً**»: مکانی که مهمان محترم را در آنجا مینشانند. محلّ پذیرائی. چیزی که برای پذیرائی از مهمان آماده میکنند.
مراد این است که بهشت محلّ پذیرائی از مؤمنان است و دائماً همچون مهمان از ایشان پذیرائی می شود.
همچنان امام بیضاوی گفته است: بهشت جایگاه و پناهگاه حقیقی است و دنیا منزلگاه کوچ کردن حتمی است. «أنوار التنزیل وأسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی۱۱۲/۲.)
ایمان از عمل جدا نیست. مؤمن باید تمام کارهایش پسندیده باشد. باغ های بهشتی، برای پذیرایی از مؤمنان است. «**نُزُلًا**»

وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ﴿۲۰﴾

اما کسانی که نافرمانی کرده اند پناهگاه و منزلگاهشان آتش است، هرگاه بخواهند از آن بیرون آیند در آن بازگردانده میشوند، و به آنان گویند: عذاب آتشی را که همواره آن را تکذیب می کردید، بچشید.(۲۰)
فاسقِ منکر قیامت یعنی: سرپیچی وتمرد کرده‌اند بر الله تعالی متعال و بر پیامبرانش علیهم السلام و از دایره طاعت بیرون رفته‌اند همیشه در دوزخ خواهد ماند. در جنب شکنجه‌ی جسمی، شکنجه، با تحقیر روحی آنان همراه است. هرباری که بخواهند از آن بیرون شوند، حق تعالی آنان را باز میگرداند و مأموران دوزخ در قالب سرزنش و توبیخ به آنها میگویند «**وَ قِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذٰابَ اَلنّٰارِ اَلَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ**» از عذاب دوزخ که در زندگی دنیا بدان تکذیب میکردید و آن را به باد مسخره مگرفتید، بچشید.

فضیل بن‌عیاض گفته است:به خدا قسم! دست‌ها بسته وپاها درزنجیرند وزبانه‌ی آتش آنها را بالا میبرد و فرشتگان آنان را سرکوب می کنند. (مختصر ۷۶/۳.)

وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴿۲۱﴾

و بی تردید آنان را غیر از عذاب بزرگ تر [در قیامت] از عذاب نزدیک تر [در دنیا] می چشانیم، باشد که (از کفر و شرک و گناه) باز گردند.(۲۱)

«**الْعَذَابِ الأدْنى**»: عذاب نزدیکتر. عذاب کمتر. مراد مصائب و بلایا و آفات دنیوی است، همچون: زیان ها و ضرر ها، مریضی ها و ناخوشی ها، خشک سالی‌ها، دردها و رنج‌ها، که بیدارباش‌ها و هشدارهای خدائی بشمارند.

«**الْعَذَابِ الأكْبَرِ**»: عذاب بزرگتر. هدف از آن عذاب اخروی جهنّم است (ملاحظه شود سورۀ های: رعد آیه ۳۴، زمر آیه ۲۶).

یکی از سنّت های الهی، گرفتار کردن گنهکار برای توبه است. «**وَ لَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ اَلْعَذٰابِ اَلْأَدْنىٰ**» به یقین که الله متعال پیش از عذاب اکبر در آتش دوزخ، کافران را از عذاب دنیا که نزدیک‌تر است می چشانیم، از قبیل کشته شدن و اسیر شدن و بلا و سختی وسایر انواع مصیبت‌ها و غم ها، بلاها و اضطراب‌ها، محنت‌ها و پریشانی‌ها، مریضی های روحی وروانی دردها گرفتار مینماید، ملاحظه میشود که: عذاب آخرت از همه‌ی عذاب‌های دنیوی بزرگتر است.

«**لَعَلَّهُمْ يرْجِعُونَ**» تا «بازگردند» از شرک وتکذیب وگناهانی که در آن هستند به سوی ایمان، بسوی طاعت و عبادات در نتیجه، از آنچه که در آن قرار دارند، توبه کنند.

ولی با چشیدن عذاب‌های دنیوی، بازهم بازگشت خلافکاران از گناهان خود اجباری نیست.

به قولی: مراد از عذاب أدنی، کشته شدن به شمشیر در روز بدر است.

امام حسن(رض) گفته است: «عذاب أدنی» یعنی مصایب و ناکامی‌ها و بیماری های دنیا که بندگان به آن آزمایش و مبتلا می شوند تا توبه کنند. و مجاهد

گفته است: «عذاب أدنی» یعنی کشته شدن و گرسنگی. (مفسران گفته‌اند: مردم مکه هفت سال با خشکسالی و قحطی مواجه شدند تا جایی که مردار و استخوان سگ را میخوردند.) (صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی)

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ﴿۲۲﴾

و کیست ظالم تر از آن کس که به آیات پروردگارش پند داده شود [و] آنگاه از آن روی بگرداند قطعاً ما از مجرمان انتقام کشنده ایم.(۲۲)

بی اعتنایی گنهکار به تذکّر، بدتر ازگناه میباشد، حکم آیه مبارکه همین است که: هیچکس ظالم‌تر نخواهد بود از کسی که به وسیلۀ آیات فرود آمده از جانب حق تعالی بر پیامبرش نصیحت شود، اما آن را ترک کند و بدان ایمان نیاورد، ازحق اعراض نماید وبدان عمل نکند. وآنرا به فراموشی میسپارد.

اعراض ازاحکام آیات الهی جُرم است ومجرم درمعرض انتقام الهی قرار دارد. «**إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ**» به یقین که الله متعال به شدیدترین وجه از دشمنان مجرم و بدکارش آنانیکه آیات الهی به تکذیب گرفته اند، با عذاب سختی انتقام می‌گیرد. نباید فراموش کرد که: رحمان و رحیم بودن خداوند، با قهر او منافاتی ندارد.حکم شرعی همین است که: تذکّر و محبّت کافی نیست، در مورد مجرمان، تنبیه و شدّت عمل لازم است.

خوانندگان گرامی!

درآیات (۲۳ الی ۳۰) در باره پندها و اندرزها، بحث بعمل آمده است.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ﴿۲۳﴾

وهمانا ما به موسی کتاب(تورات) را عطاکردیم. پس از اینکه موسی (تورات) را دریافت کرده است در شک مباش، و ما او را سبب هدایت بنی اسرائیل قرار دادیم.(۲۳)

«**الْكِتَابَ**»: مراداز آن تورات است.

«**مِرْيَةٍ**»: شک و تردید.

«**لِقَآئِهِ**»: دریافت کردن موسی تورات را.

«**لا تَكُن فِي مِرْيَةٍ مِّن لِّقَآئِهِ**»: مخاطب پیغمبر صلی الله علیه وسلم است. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

مفسر تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤوف مخلص هروی در تفسیر این آیه مینویسد: «پس» ای محمد صلی الله علیه وسلم! «از لقای او» یعنی: از این که موسی علیه السلام از سوی ما کتاب را دریافت »در شک و تردید نباش» پس چنانکه در نزول قرآن هیچ شکی نیست، در این حقیقت که موسی علیه السلام تورات را از پروردگارش دریافت کرده‌است، نیز هیچ شکی نیست.

به قولی دیگر: مراد از جمله (از لقای او در شک وتردید نباش)، این‌است که خداوند متعال به پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم وعده می دهد که قبل از رحلت، با موسی علیه السلام ملاقات خواهد کرد. چنانکه این وعده محقق نیز شد زیرا آن حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این آیه، با موسی علیه السلام در سفر اسراء و معراج ملاقات کردند و این ملاقات یا در آسمان و یا در بیت المقدس بود.

در حدیث شریف آمده است: «موسی علیه السلام را در شبی که مرا به سیر شبانه بردند، دیدم، او مردی بود دراز قامت با موهای مجعد، گویی از مردان قبیله شنوده است».

به قولی دیگر معنای آیه این است: ای محمد صلی الله علیه وسلم! از لقای موسی علیه السلام در قیامت در شک نباش زیرا قطعاً او را در قیامت ملاقات خواهی کرد. ولی قول اول به سیاق سوره نزدیک‌تر است.

واقعاً هم آگاهی از تأریخ أنبیاء، مایه تسلّی و اطمینان خاطر است. آگاهی از تاریخ انبیا، مایه تسلّی و اطمینان خاطر است. در باره رهبر آسمانی، نباید هیچ گونه شک و تردیدی وجود داشته باشد. تورات، برای هدایت بنی اسرائیل بوده است، نه جهانیان. «**هُدىً لِبَني إِسْرائِيلَ**»

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴿۲۴﴾

و از آنان (بعضی از بنی اسرائیل) چون صبر کردند و به آیات ما یقین داشتند پیشوایانی قرار دادیم که به حکم ما راهنمایی می‌کردند.(۲۴)

«**وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً**» «**أَئِمَّةً**»: امامان و پیشوایان. مراد انبیاء خدا، یا پیشوایان دینی است که پس از پیغمبران کار امر به معروف و نهی از منکر را به عهده میگیرند.

الله تعالی از بنی اسرئیل هدایتگران و دعوت‌گرانی را موظّف نمود و پیشوایان و رهبرانی را مقرّر داشت که مردم در احسان و نیکوکاری به ایشان اقتدا مینمودند ودیگران رابه سوی طاعت الهی وصلاح واستقامت دعوت میکردند.

به قولی معنی این آیه مبارکه اینست که: به خاطر صبر و شکیبایی برخی از بنی‌اسرائیل در برابر لذایذ دنیا، آن‌ها را ائمه و پیشوایانی قراردادیم »که به فرمان ما هدایت می‌کنند» یعنی: آن پیشوایان با احکام و مواعظی که به فرمان ما از تورات بر مردم القا می کنند، آنان را به‌سوی هدایت فرا می خوانند. (تفسیر انوار القران).

«**لَما صَبَرُوا وَ...**»: وقتی که بنی اسرائیل مشقّات تکالیف و دشواری های راه خدا را تحمّل و بر آن استقامت و شکیبائی کردند. دو چیز انسان ها را به پیشوائی میرساند: نخست ایمان ویقین به آیات الهی، دیگر شکیبائی وپایداری. همچنان ابن کثیر به نقل از یکی از علما میفرماید: «از این آیه به این نتیجه میرسیم که میتوان با صبر و یقین، به امامت در دین دست یافت».

بناءً با صبر و استقامت در برابر شهوات مقاومت نمودند و با یقین و تصدیق در برابر شبهات استقامت کردند؛ زیرا امامت در دین با همین صبر و یقین به دست می‌آید.

ابن جوزی گفته است: بدین وسیله به قریش تذکر میدهد که اگر شما هم ایمان بیاورید و اطاعت کنید، دربین شما نیز پیشوایانی قرارمیدهیم.(زاد المسیر فی علم التفسیر:۶ /۳۴۴، تالیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی).

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴿۲۵﴾

بی‌گمان پروردگارت در میان آنان در روز قیامت در آنچه در آن اختلاف داشتند، فیصله خواهد کرد.(۲۵)

«**إِنَّ رَبَّکَ هُوَ يفْصِلُ بَينَهُمْ يوْمَ اَلْقِيٰامَةِ فِيمٰا كٰانُوا فِيهِ يخْتَلِفُونَ**» ای پیامبر! به راستی که پروردگار تو درمیان مؤمنان و کفار در مورد اختلافاتی که داشتند قضاوت وحکم می‌کند، و در امور اختلافی میان اهل شرایع و ادیان به عدل حکم مینماید.، و هر کس مطابق عمل خود برای فرمانبرداران پاداش میدهد و سرکشان را به عذاب گرفتار می‌سازد.

«**يَفْصِلُ**»: قضاوت می‌نماید. فیصله می‌کند.

«**بَيْنَهُمْ**»: میان بنی‌اسرائیل. میان انبیاء و بنی‌اسرائیل. میان کفّار و مؤمنین.

شیخ طبری گفته است: درمورد اختلاف آنها درباره‌ی امور دین وزنده شدن و پاداش وکیفر حکم میکند. (تفسیرجامع البیان فی تفسیر القرآن طبری۷۱/۲۱.)

أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ﴿۲۶﴾

آیا برای هدایت آنها همین کافی نیست که افراد زیادی را که در قرون پیش از آنها زندگی داشتند هلاک کردیم ؟ و (ایشان هم اینک) در مسکن‌هایشان راه می روند؟! بی گمان در این دلایل (بزرگ و عبرت آموز) است، آیا نمیشنوند؟ (۲۶)

«قرون» جمع «قرن» به معنای قوم و ملّتی است که در یک زمان زندگی می کرده‌اند.

«**أَوَ لَمْ يهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ اَلْقُرُونِ**» «آیا برای آنان» یعنی: برای کفار مکه «روشن نشده است که پیش از آنها چه بسیار نسلهایی را نابود کردیم» مانند قبایل عاد، ثمود و مانند آنها را در حالیکه اینان در مساکین تکذیب گران، بعد از هلاکت آنان می گذرند، آثارشان را می‌بینند و خبرهای آنان را می شنوند؟، وآنچه را که در آن‌ها از صحنه‌های عبرت‌انگیز و آثار عذاب مشهود است مینگرند اما از مشاهده این صحنه‌ها درس عبرت نمیگیرند. ابن کثیر گفته است: یعنی آن تکذیب کنندگان از کنار منازل آن ستمگران عبور میکنند، و احدی را در آن دیار مشاهده نمی کنند، و هیچ یک از آنهایی را که آن را آباد کرده و در آن سکونت گزیدند، نمی یابند. (مختصر ۷۷/۳.)

«**إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ أَفَلاٰ يسْمَعُونَ**» «بی گمان در این» امری که ذکر شد «نشانه‌هایی است» بسیار بزرگ و عبرت‌آموز «آیا نمیشنوند» این آیات را تا از آنها پند پذیرند؟.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ﴿٢٧﴾

آیا ندیده‌اند که ما آب را به سوی زمین های خشک و بی گیاه می رانیم و به وسیله آن کشتزار را می رویانیم که هم چهارپایانشان از آن می خورند و هم خودشان تغذیه می کنند، آیا نمی بینند؟!(۲۷)

«**أَوَ لَمْ يرَوْا أَنّا نَسُوقُ اَلْماءَ إِلَى اَلْأَرْضِ اَلْجُرُزِ**» آیا کافران تکذیب کنندۀ زندگی بعد از مرگ مشاهده نکردند که الله تعالی آب باران را به زمینی خشک وبایر و بی گیاهی سرازیر می کند و به وسیلۀ آن کشت سبزی را بیرون

می‌آورد که چهارپایانشان از آن می‌خورند. یعنی: چهارپایانشان از آن کشتزار، کاه و دانه و برگ و مانند آنها از چیزهایی را که مردم نمی خورند، از آن میخورند، پس چرا و به چه دلیل در قدرت و عظمت پروردگار که این کار را انجام داده نمی‌اندیشند.

«**أَفَلَا يُبْصِرُونَ**» و فکر نمی‌کنند تا از روی آن بر کمال قدرت و فضل و کرم خدا استدلال کنند و دریابند خدایی که زمین مرده را دوباره جان می‌دهد، میتواند آنان را بعد از مرگ بازآورد؟

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴿٢٨﴾

آنها میگویند: اگر راست می‌گوئید این پیروزی شما کی خواهد بود؟(۲۸)

«**الْفَتْحِ**»: فیصله و قضاوت میان مردم. مراد دو چیز است: اول روز عذاب استیصال دنیوی، یعنی عذابی که کفّار را ریشه‌کن می سازد و مجال و فرصت ایمان آوردن از آنان سلب می شود. مثل عذاب فرعون و فرعونیان، قوم هود، قوم نوح (ملاحظه شود سورۀ های: انعام / ۸ و ۴۰ – ۴۴، فرقان / ۳۶ – ۳۸).

دوم روز عذاب سرمدی اخروی که روز قضاوت و فیصله اصلی است و به کسی مهلت گریز از عذاب داده نمی شود (ملاحظه شود سورۀ های: بقره / ۱۶۲، نحل / ۸۵، انبیاء / ۴۰ سبأ / ۲۶، صافّات / ۲۱، دخان / ۴۰).

خوانندگان گرامی!

خداوند متعال در آیات قبل فرمود: ما از مجرمان انتقام میگیریم و آنان را به کیفر اعمال شان میرسانیم. در این وخت است که: کفّار به عنوان استهزا و تمسخر می پرسند: روز پیروزی شما مؤمنان وحکم فیصله بخش پروردگار میان کافران و مؤمنان (به گمان شما) چه وقت است؟

صاوی گفته است: مسلمانان میگفتند: خدا ما را بر مشرکین پیروز میگرداند و در بین ما وآنها حکم خواهد کرد. وقتی مردم مکه چنین سخنانی را شنیدند

به طریق استعجال وتکذیب وتوبیخ وسرزنش گفتند: این پیروزی کی تحقق پیدا می‌کند؟

شأن نزول آیۀ ۲۸:

۹۴۴- ابن جریر از قتاده روایت کرده است: اصحاب (می گفتند: به زودی روزگاری خواهد رسید که همۀ مادرآن با آسایش و نعمت های فراوان زندگی کنیم. مشرکان گفتند: اگر شما راست میگویید چه وقت آن فتح و ظفر صورت خواهد گرفت. پس این آیه نازل شد. (طبری ۲۸۳۱۳ روایت کرده این مرسل است.)

قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ﴿۲۹﴾

بگو: روز پیروزی ایمان آوردن سودی به حال کافران نخواهد داشت، و به آنها هیچ مهلت داده نمی شود!(۲۹)

خداوند متعال به این عمل و این سؤال استهزآمیز کافران در این آیه مبارکه جواب فرموده که: ای پیامبر! برای‌شان بگو: در آن روز که حق تعالی میان مردم حکم فیصله کننده‌اش را صادر کند، ایمان به الله و رسولش برای‌تان فایده‌ای نمی رساند؛ زیرا وقت آن گذشته و شما یک لحظه هم مهلت داده نمی شوید تا امور از دست رفتۀتان را با توبه به دست آرید و اکنون وقت حساب است نه وقت عمل.

روز قیامت که روز فتح حقیقی است و در آن روز خدا در بین ما و شما حکم خواهد کرد، ایمان آوردن و معذرت خواهی سودی ندارد، پس چرا عجله میکنید؟

بیضاوی گفته است: روز فتح عبارت است از روز قیامت که روز پیروزی مؤمنان بر کفار است و خدا در بین آنها حکم می‌کند. و بنا به قولی عبارت است از روز بدر. (أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» ۱۱۳/۲.)

فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ﴿۳۰﴾

پس از ایشان روی برگردان و منتظر (روز حساب) باش، چراکه ایشان هم منتظر (شکست و نابودی شما) هستند. (۳۰)

«**فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ**» به پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: از کافران اعراض کن، از آنان روی بگردان. وبه آنان اصلاً اهمّیت همقایل مه شو، و خسارۀ کفر آنان به تو باز نمی‌گردد «**وَ اِنْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ**»منتظر باش که عذابی از جانب الله تعالی را خواهند چشید، اموری را انتظار داشته باش که حتماً به آنان رسیدنی است؛ زیرا کافران نیز گردش بد روزگار بر مؤمنان را چشم به راه‌اند و انتظار میکشند.

امام قرطبی گفته است: یعنی در انتظار حوادث زمانند که چه به سرشما می‌آید. (تفسیر الجامع لاحکام القرآن قرطبی ۱۱۲/۱۴.)

ابی هریره از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت می کند فرموده است. خداوند بزرگ در حدیث قدسی میفرماید: برای بندگان صالحم نعمتهائی آماده کرده ام که چشمی آن را ندیده وگوشی آنرا نشنیده، و در قلب کسی خطور و گذر نکرده است تا برایشان ذخیره باشد، ترک کنید آنچه در دنیا دیده اید پس چیزی نیست، سپس این آیه را خواند «**فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِي لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاء بِمَا كَانُوا يعْمَلُونَ**» آیه ۱۷. شیخان و ترمذی روایت کرده اند.»

و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورۂ الأحزاب

جزء ۲۱، ۲۲

سورۂ احزاب در مدینۂ نازل شده ودارای هفتاد وسه آیه ونه رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره به‌جهت آنکه دربرگیرندۂ واقعۂ خندق و هجوم احزاب و طوایف مشرکان به مدینه است، به «احزاب» نامیده شد.

همچنان علماء می نویسندکه: این سوره به علت به نام سوره‌ی «احزاب» مسمی شده؛ زیرا مشرکین از هر جهت بر ضد مسلمانان در جنگ خندق گرد آمده بودند. ازجمله: کفار مکه و غطفان و بنی قریظه و اوباشان عرب برای نبرد با مسلمانان جمع شده بودند. ولی پروردگار با عظمت شر آنان را دفع کرد و با آن معجزه‌ی درخشان، مؤمنان را از جنگ مصؤن داشت.

علت مسمی شدن جنگ احزاب، به جهت بود که؛ مسلمانان برای دفاع از خود، خندق کندند، بناءً این جنگ به جنگ خندق معروف ومشهورشد.قابل تذکر است که؛ در مجموع، هفده آیۂ از این سورۂ مبارکه به جنگ احزاب اختصاص یافته است، و چون در آیات ۲۰ و ۲۲، سه بارکلمۂ احزاب به کار رفته، لذا این سوره، را به نام«احزاب» مسمی ساختند.

سورۂ «احزاب» تنها نام این سوره، احزاب به معنای حزب ها و گروه هاست، و سبب نام‌گذاری آن، طوریکه یاد آور شدیم؛ آیات بیست و بیست ودوم این سوره است که در آن ها بحث از احزاب و گروه ها بعمل آمده است.

نامگذاری سوره:

سوره أحزاب طوریکه در فوق هم یادآور شدیم در مدینه پس از سوره آل‌عمران، نازل شده و چون از رویداد تاریخی معرکه خندق که: احزاب قریش و غطفان با دسیسه ییهودیان بنی قریظه و منافقان، علیه مسلمانان، در سال پنجم هجری برای جنگ با مسلمانان متّحد شدند و پیامبر صلی الله علیه وسلم وصحابه کرام در برابر هجوم آنان، در اطراف مدینه برای دفاع از مدینه و خانواده های خویش طرح حفر خندق را در پیش گرفتند، به سوره‌ی «احزاب» یا «فاضحه»، یعنی؛ (رسوا کننده ی) منافقان و یهودیان مشهور است.

احزاب:

احزاب جمع حزب به معنی دسته هاست....کلمۀ «احزاب» بصورت کل یازده مرتبه در قرآن عظیم الشأن تذکر یافته است و یازده بار در مقام ذمّ است و هدف از آنها دسته های اهل کتاب و مشرکین و تکذیب کنندگان پیامبران علیهم السلام می باشد.

ارتباط و پیوند این سوره با سوره‌ی قبلی:

سرآغاز و مطلع این سوره با پایان سوره ی سجده پیوند معنوی دارد: پایان سجده اعلام رویگردانی پیامبر از کافران و انتظار مجازات از سوی الله متعال برای آنان است؛ و سرآغاز این سوره در واقع امت پیامبر را به پرهیز گاری و پیروی نکردن از کافران و منافقان... دستور میدهد.

مفهوم کلی سوره:

مفهوم کلی سوره عبارتند از: برخی آداب و رسوم اجتماعی، احکام شرعی و خبرهای قرآنی - تاریخی در مورد غزوه احزاب و بنی قریظه و منافقان.

مهمترین این آداب اجتماعی مانند: بر گزاری پسندیده ی مراسم عقد نکاح و عروسی و سایر مراسم مشابه آن، اهتمام زن به حجاب، پوشاندن زینتها و

زیباییها در برابر مردان نامحرم، احترام گرفتن و بزرگ شمردن پیامبر نور و رحمت در هر زمان و مکانی و گفتن سخن نیکو و درست.

برخی از احکام شرعی از جمله: پرواداشتن از ذات آفریدگار، دوری از حیله گریهای کافران و منافقان، پیروی از وحی آسمانی، چگونگی و حکم مسأله‌ی ظهار، ابطال راه و رسم فرزند خواندگی، شناخت اساس ارث، آشنایی با تمام محارم و همسران پیامبر، فرستادن درود و سلام بر روان محمد صلی الله علیه وسلم،رعایت الزامی حجاب، پاک گردانیدن جامعه از آثار خودنماییهای جاهلی، ملزم نبودن زن مطلقه پیش از همبستر شدن به رعایت عده، اختیار دادن به زنان پیامبر میان جدایی از حضرت و یا ماندن در پیش از او و اینکه زنان پیامبر در مقابل کارهای نیک، دو پاداش می گیرند، همان گونه که در مقابل هرکار بد دو سزای می بیند. آزار رسانیدن به الله و پیامبر و مؤمنان حرام است، اهتمام زن به مسؤولیتها و امانتها... سخن درباره‌ی غزوه های احزاب یا خندق و بنی قریظه و پیمان شکنیهای این قوم یهود، رسوایی و بدنامی منافقان و دوری از تزویر، مکر و فریب آنان و سرانجام قصه‌ی زید پسر حارثه و زینب دختر جحش، همسر پیامبرصلی الله علیه وسلم.

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف این سوره:

تعداد آیات سورۀ احزاب طوریکه در فوق هم تذکر دادیم به هفتادوسه آیه، تعداد کلمات آن به (۱۲۱۰) یک هزار ودو صدوده کلمه، و تعداد حروف آن به (۴۹۹۶) چهار هزار ونه صد ونود وشش حرف، و تعداد نقطۀ آن به (۲۵۲۷) دو هزار و پنج صد وبیست وهفت نقطه میرسد. (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری).

اساسی ترین هدف سوره:

اساسی ترین هدف سورۀ احزاب را نقاط ذیل تشکیل می دهد:

ـ محور اصل واساسی سورۀ «احزاب»، سازماندهی زندگی اجتماعی مسلمانان و بیان آداب و اخلاقیات جامعه اسلامی است، که در آن رهنمودهای مستقیمی به رسول اکرم صلّی الله علیه و سلّم و رهنمودهایی نیز به مؤمنان صادر شده است. البته وارثان نبوت باید همه این توجیهات را به‌کاربسته و آن را مدنظر داشته باشند مگر آنچه که خاص به شخص رسول اکرم صلّی الله علیه و سلّم است.

شیخ سعید مفسر تفسیر «الاساس فی التفسیر» می نویسد: «قابل ملاحظه است که در این سوره دو ندای: «**یا أیها النبي**» و«**یا أیها الذین آمنوا**» به تناوب تکرار شده است».

ـهدایت مسلمانان در دورۀ سخت هجوم مشرکان و خیانت یهودیان طی دو جنگ احزاب و بنی‌قریظه؛

ـمبارزه با رسومات خرافاتی جاهلی در میان مسلمانان.

محتوای اساسی سورۀ احزاب:

در بدایت میخواهم به عرض برسانم که؛ سوره‌ی احزاب از جمله سوره‌های مدنی است که جنبه‌ی تشریعی حیات امت اسلامی را مانند دیگر سوره‌های مدنی، مورد بررسی قرارمیدهد. وجوانب خصوصی وعمومی زندگی مسلمانان را بررسی میکند علی الخصوص موضوع خانواده که در آن مورد احکامی را مقرر داشته است که سعادت وآسایش جامعه را تضمین میکند. وبعضی از عرف وعادت و تقالید موروثی از قبیل «پسر خواندگی» و اعتقاد به وجود دوقلب انسان را باطل و بی اساس معرفی میکند و جامعه را از بازمانده‌های جامعه‌ی جاهلی و خرافات و افسانه‌ها و اساطیر موهوم پاک مینماید.

مطالعه کنندگان گرامی!

می‌توان محتوای این سوره‌ی مبارک را در سه نکته خلاصه کرد:

اول: راهنمایی‌ها و آداب اسلامی.

دوم: احکام و تشریعات و مقررات الهی.

سوم: بحث درباره‌ی دو غزوه‌ی «احزاب».

در **مورد اول**، بعضی از آداب اجتماعی از قبیل آداب جشن عروسی و پوشش و حجاب و عدم آرایش در انظار بیگانه و آداب برخورد با پیامبر صلّی اللّه علیه و سلّم و رعایت احترام ایشان و سایر مراسمات اجتماعی را مورد بحث قرار داده است.

در **مورد دوم**، بعضی ازاحکام تشریعی ازقبیل حکم ظِهار و پسرخوانده‌گی، ارث، و ازدواج با طلاق داده شده‌ی پسرخوانده، و تَعَدُد همسران پاک حضرت رسول و حکمت آن، و حکم فرستادن درود بر پیامبر و حکم حجاب شرعی، و احکام مربوط به دعوت برای شرکت در جشن عروسی و دیگر احکام را مورد بحث قرار داده است.

و در مورد سوم، درباره‌ی غزوه‌ی خندق که به غزوه‌ی «أحزاب» موسوم است به تفصیل سخن رفته، وآنرا به صورتی دقیق ترسیم کرده که چگونه نیروهای طغیان و شر بر ضد مسلمانان بسیج شده بودند. و ماهیت و نهان منافقین را برملا می‌کند و مسلمانان را از حیله و نیرنگ و کارشکنی آنها برحذر میدارد و در اول و آخر سوره به طور مفصل درباره‌ی آنان بحث می‌کند تا هیچ رازی پنهان و باقی نماند و حیله و نیرنگ آنها برملا شود. سپس نعمت بزرگ دفع نیرنگ دشمنان را به مسلمانان یادآور شده و اینکه خداوند متعال با ارسال پیامبران این دسیسه‌ها را از آنان دفع نموده، و نیز باد را به عنوان یکی دیگر از

نعمت هایش یادآور می شود. و همچنین غزوه‌ی بنی قریظه و پیمان شکنی یهود را نیز یادآوری می کند.

ـ همچنان علاوه بر جنگ احزاب (خندق)، مسائلی دیگری مطرح بحث میباشد. ولی بیشترین موضوعات آن همانا بر محبوبیت رسول الله صلی الله علیه وسلم نزد پروردگار باعظمت ومبحث حُرمَت آزار رسانی به آن حضرت به عناوین مختلفی بیان شده است، بقیه موضوعات سوره همه تکمله ومتمم همین مطالب اند.

ترجمه و تفسیر سورۀ احزاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایندۀ و مهربان

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴿۱﴾

ای پیامبر! بر تقوای الهی ثابت قدم و استوار باش، و از کافران و منافقان اطاعت بی گمان الله دانای حکیم است.(۱)

تشریح لغات:

«**إِتَّقِ اللهَ**»: هدف از آن مداومت بر تقوا و ترس از الله تعالی یعنی از خدا پروا کن، بر پرهیزگاری پایدار باش.

«**لاتُطِعْ**»: مراد پذیرش سخنان کافران و منافقان، و قبول پیشنهادهای سازش کارانه‌ای است که از جانب منافقان مطرح میگردد. یعنی، ای محمد! با کافران و منافقان سازش کاری مکن.

ای پیامبر! «**وَلا تُطِعِ اَلْكافِرِينَ وَ اَلْمُنٰافِقِينَ**» در دعوت منافقان به سوی نرمش و سازش و عدم تعرض به خدایانی که قرن‌ها است آنها را مورد پرستش قرار میدهند، از آنان اطاعت مکن و گفته‌ی آنان را قبول مکن حتی اگر به عنوان نصیحت و دلسوزی آن را برای شما بیان می دارند.

مفسران میفرمایند که: مشرکین از پیامبر صلی الله علیه وسلم،درخواست نمودند، تا از بدگویی نسبت به خدایان آنها دست بردارد و بگوید: آنها یعنی بت‌ها، شفاعت میکنند، اما پیامبر صلّی اللّه علیه و سلّم از این درخواست و مطالبه آنها ناراحت شد و آیۀ «**إِنَّ اَللّٰهَ كانَ عَلِيماً حَكِيماً**» نازل گردید.

یعنی خدا یقینا به اعمال بندگان عالم است و می‌داند در نهاد خود چه پنهان می‌دارند، و در تدبیر امور آنان دارای حکمت است.

ابن کثیر در تفسیر خویش «تفسیر القرآن الکریم ـ ابن کثیر» در معنی این آیه مبارکه می نویسد: «یعنی ازآنان نشنو و با آنان مشورت نکن». «و نیز» اطاعت نکن »ازمنافقان» یعنی: از کسانی که اسلام را آشکار و کفر را پنهان می دارند.

شأن نزول آیۀ ۱:

در بیان شأن نزول این آیۀ مبارکه آمده است که: بعد از غزوۀ اُحد، ابوسفیان با درخواست امان از رسول الله صلی علیه السلام و به منظور انجام مذاکره با ایشان، به مدینه منوره آمد و در منزل عبدالله ابن اُبی رفت. مشرکان از طریق وی به رسول الله صلی الله علیه وسلم پیشنهاد دادند که از دشنام دادن بتان‌شان دست بردارند و این امر را که آنها از سوی معبودان خود مورد شفاعت قرار می گیرند، بپذیرند. آنها وعده دادند که در قبال پذیرفتن این پیشنهاد، نصف اموال خویش را به پیامبر صلی الله علیه وسلم میدهند. در ضمن منافقان مدینه نیز رسول الله صلی الله علیه وسلم را بر قبول این پیشنهاد زیر فشار گذاشتند.اما رسول الله صلی الله علیه وسلم این پیشنهادات شان رابطور قاطعانه ومحکمی رد کردند واین آیۀ کریمه«**يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ**...» نیز نازل شد و به ایشان دستور داد که هرگز در برابر پیشنهاد مشرکان، نرمش و انعطاف نشان ندهند. آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم دستور به اخراج نمایندگان مشرکان از مدینه دادند، که بر آثر آن، آنان از مدینه اخراج شدند.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۱ الی ۵) در باره پرهیزگاری، پیروی از وحی، توکل بر الله، تعدد قلب، ظهار، تبنی (فرزند خواندگی) بحث بعمل آمده است.

وَاتَّبِعْ مَا يُوحَى إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴿٢﴾

و آنچه را که از سوی پروردگارت به تو وحی میشود پیروی کن؛ البته الله به آنچه انجام میدهید، آگاه است. (۲)

«**إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيراً**» ای پیامبر! از آنچه الله تعالی به سویت وحی نموده که کتاب الله و سنّت بیانگر آن است؛

«**إِتَّبِعْ**»: پیروی کن. یعنی بجز ازوحی الهی از سایر مشورت های کافران و منافقان ـ پیروی نکن؛ واقعیت هم همین است که: راه رسیدن به تقوا، تنها و تنها پیروی از وحی است.

«**إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيراً**» همانا الله از اعمال شما باخبر است وهیچ چیز از امور شما براو پوشیده و پنهان نیست و در مقابل آن به شما پاداش میدهد.

برای اعمال نیکو پاداش نیک و برای اعمال بد جزای سختی مقرّر می دارد.

در این هیچ جای شکی نیست که: پیروی نکردن از کافران و منافقان و پیروی از وحی، مشکلاتی خاصی و بخصوص خود را دارد که راه مبارزه و مقابله و بیرون رفت از این مشکلات و پرابلم ها، همانا توکّل به پروردگار با عظمت و متابعت از سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم است.

همچنان باید گفت که: هیچوقت در یک قلب دو دوستی متضادّ با هم جمع نمی شود، و اصلاً سازگار و منطقی هم نیست. دوستی با رسول الله صلی الله علیه وسلم و دوستی با کفار و منافقان.

وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا﴿٣﴾

و توکل بر الله کن، و همین بس که الله حافظ و مدافع انسان باشد. (۳)

خوانندگان گرامی!

در (آیۀ ۱۶۰ سورۀ آل عمران) آمده است: «**إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلا غالِبَ لَكُمْ وَ إِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَي اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ**» (اگر الله تعالی شما را یاری کند، هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد و اگر شما راخوارکند، پس چه کسی است که بعد از آن بتواند شما را یاری رساند؟ (بنابر این) مؤمنان فقط باید بر الله تعالی توکّل کنند. و همه را به او بسپارند.

کسی که حق تعالی را نگهبانش بداند و از او یاری بخواهد، بسندۀ اوست. پس او بهترین متصرّف و نیکوترین صاحب اختیاری است.

چه زیبا است که در آیۀ مبارکه آمده است: «**ان ینصرکم اللّه فلا غالب لکم**» (اگر خداوند شما را یاری کند، هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد.) در این هیچ جای شکی نیست که: پیروزی های طبیعی تحت الشعاع عوامل دیگر واقع میشوند، ولی هیچ وخت نصرت و اِمداد الهی تحت هیچ شعاع قرار نمی‌گیرد. و به این حقیقت وواقعیت دست یافتیم که: پیروزی و شکست هردو با اراده پروردگار باعظمت است.

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ﴿۴﴾

خداوند برای هیچ کس دو قلب در درون وجودش ننهاده است، و هرگز همسرانتان را که مورد «ظهار» قرار می دهید مادران شما قرار نداده، و (نیز) فرزند خوانده های شما را فرزند حقیقی قرار نداده است، این سخنی است که شما تنها به زبان خود میگوئید (سخنی باطل) اما الله حق میگوید، و به راه راست هدایت می‌کند.(۴)

امام مجاهد میفرماید که: این آیۀ مبارکه در باره یکتن از افراد قریشی است که بی نهایت شخصی هوشیار وذکی بود و در بین مردم با «دو قلب» شهرت داشت، نازل گردیده است. او می‌گفت: من در سینۀ خویش دو قلب دارم، با هر یک از آن دو بیشتر از عقل محمد درک می‌کنم. (در تفسیر قرطبی ۱۱۵/۱۴ و زاد المسیر۳۴۷/۶ ملاحظه شود.)

همچنان سایر مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که: این آیه کریمه در باره یکی از منافقان نازل گردیده است که همیشه ادعا داشت که من دارای دو قلب هستم؛ قلبی که مرا به‌کاری دستور میدهد و قلبی دیگر به کاری دیگر.

همچنان اعراب طوری تصور داشتند که آنعده اشخاصی که دارای ذکاوت وهوشیار خارق العاده باشد، دو قلب دارند، از این روی میانشان معروف بود که جمیل بن معمر فهری دارای دو قلب می باشد، زیرا او حافظه قوی داشت و می گفت: من دارای دو قلب هستم که با هر کدام آنها بهتر از عقل محمد می اندیشم. پس چون روز بدر فرارسید و مشرکان ـ که او نیز از شرکت کنندگان در اردوی آنان بود ـ شکست خوردند، او را دیدند که یک لنگه بوت در پا و لنگه دیگر دردست در حال فرار است.در این حال از او پرسیدند: چرا یک لنگ بوت در دست و یکی درپا داری؟ گفت: طوری فکر میکردم که هردولنگ بوت در پایم است! پس در آن روز مشرکان دانستند که او دو قلب ندارد.

خوانندگان گرامی!

«**قَلْبَينِ**»: دو دل. «**مَا جَعَلَ اللهُ لِرَجُلٍ...**»: طوریکه گفته شد هدف کلی این آیۀ مبارکه این است که همانگونه که الله تعالی برای کسی دو پدر، و یا دو مادر قرار نداده است، به کسی هم دو دل نداده است. در این آیۀ مبارکه به

تمام وضاحت روشن شد که انسان ها فقط دارای یک قلب است قلبی که در آن میتواند اسلام وجود داشته باشد، یا کفر، یا نفاق واین طوری نیست که همه آنرادر یک قلب جمع کرد.

واقعیت امر هم همین است که: در یک قلب دو دوستی متضادّ با هم جمع نمیشود، و اصلاً و ذاتاً سازگار هم نیست. دوستی با پروردگار با عظمت وبا رسول الله صلی الله علیه وسلم و دوستی با کفار و منافقان.

همچنان در آیه متذکره موضوع «ظهار» مطرح بحث قرار گرفته است طوریکه میفرماید: «**وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ**» همسرانتان را که آنها را مورد ظهار قرار می دهید، مادران شما قرار نداده است.

مفسرابن جوزی در فهم این آیه مبارکه میفرماید: الله تعالی اعلام فرموده است که همسر، به هیچ صورت، مادر شوهر شده نمیتواند. ولی در زمان جاهلیت چنین گفته‌ای به کار میرفت و آن اینکه نفر به زنش میگفت: تو برای من مانند پشت مادرم هستی. (زاد المسیر ۳۵۰/۶.)

ظِهار چیست:

«**يُظَهِرُونَ**» (ظِهار مشتق از ظهـر به معنای پشت است). ظِهار عبارت است از اینکه، شخص به همسرخویش میگوید: «**أنتِ عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمِّي**» «تو برای من مانند پشت مادرم هستی». وآمیزش با تو برایم حلال نیست.

این کلمه سپس در تحریم زوجه با قرار دادن وی به عنوان پشت مادر خود استعمال شده است و در جاهلیت به گفتن این کلمه: «**أنتِ عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمِّي**» زن طلاق میشد، ولی دین مقدس اسلام ظِهار را باطل اعلان داشت.

قابل تذکر است که: به کار بردن چنین تعبیری در جاهلیت، صیغه‌ای از صیغه‌های طلاق بود پس الله تعالی در این آیۀ مبارکه واضح ساخت که: همسر

انسان، مادر وی نیست و این سخن، سخنی زشت و ناپسند و دروغ و گناه است و بر گویندۀ آن کفاره واجب می شود.

مبحث «ظِهار» بصورت کل در دو آیۀ از قرآن عظیم الشأن اولاً در: (آیۀ ۳، سورۀ «مجادله» وآیۀ ۴، سورۀ «احزاب» مطرح بحث قرار گرفته است (خواننده محترم برای مطالعه بیشتر مبحث ظِهار میتوانید به سورۀ مجادله تفسیر احمد مراجعه فرمایند.).

همچنان در آیۀ متذکر مبحث فرزند خواندگی را مورد بحث قرار میدهید طوریکه میفرماید: «**وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ**» و فرزند خواندهها را پسران شما قرار نداده است؛ زیرا آنهایی که از پشت شما نیستند پسران شما نمیباشند. منظور از آیه اثبات بطلان گمانهای جاهلیت است. پس همان طور که یک نفر دو قلب در سینه ندارد، همان طور هم همسری که مورد ظِهار واقع میشود، مادر نمیشود و پسر خوانده، فرزند نمیشود؛ چون مادر حقیقی همان است که انسان را به دنیا می آورد و فرزند حقیقی همان است که از پشت انسان به وجود می‌آید. پس چگونه ظِهار شده را مادر قرار میدهند؟ و چگونه فرزندان دیگران را که از پشت آنها نیستند، فرزندان خود قرار میدهند؟ سپس الله تعالی هدایت فرموده است که: نسب آنها را به پدران خودشان باز گردانند.

بصورت کل باید بعرض برسانم که: معیار حقّ و باطل، در امور شرعی همانا وحی الهی است، نه رسم و رواج ها و به اصطلاح آداب و عادات که در اجتماع وجود دارد.

شأن نزول آیۀ ٤:

۸۴۶- ترمذی به نحو حسن از ابن عباس(رض) روایت کرده است: روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم (نماز میخواند چیزی را به یاد آورد که آن را

فراموش کرده بود. منافقانی که با آن بزرگوار نماز میخواندند، گفتند: آیا نمیبینید که او دو دل دارد، ولی با شما و دلی با خودش. پس آیۀ «**مَّا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ**» نازل شد.

۸۴۷- ک: ابن ابوحاتم از طریق خصیف از سعید بن جبیر، مجاهد و عکرمه روایت کرده است: در آن روزگار شخصی بود که همه می گفتند: این مرد دوتا دل دارد. پس این آیه نازل شد. (تفسیر طبری، جلد ۲۱، صفحه ۱۱۸.).

۸۴۸- ک: ابن جریر نیز از طریق قتاده از حسن (چنین روایتی را نقل کرده و افزوده است: آن مرد میگفت: من دونفس دارم، یکی بر من امر و دیگری نهی میکند. (تفسیر طبری ۲۸۳۲۱ و ۲۸۳۲۲ به قسم مرسل روایت کرده است.).

۸۴۹- و طرطق ابن ابو نجیح از مجاهد روایت کرده است: این آیه در مورد مردی از بنی فهم نازل شده است که میگفت: در سینۀ خود دو دل دارم با هریکی از آنها بهتر از عقل محمد درک میکنم. (تفسیر طبری ۲۸۳۲۰ به قسم مرسل روایت کرده است.)

۸۵۰- ابن ابوحاتم از سدی روایت کرده است: این آیه در بارۀ جمیل بن مَعمر مردی از قریش از بنی جمع نازل شده است.

ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِندَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُم بِهِ وَلَكِن مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿۵﴾

آنان (پسرخواندهها) را به پدرانشان نسبت دهید، این کار پیش الله عادلانهتر است، و اگر پدران شان را نشناختید، در آن صورت برادران دینی وآزاد کردگان شما هستند، وبرشما درآنچه اشتباه کردهاید گناهی نیست مگر (گناه) در آنچه دلهایتان قصد آن را دارد، و خداوند آمرزگار مهربان است.(۵)

«**اُدْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللّٰهِ**» «**أُدْعُوهُمْ**»: صدایشان بزنید. ایشان را بخوانید و بنامید. فرزندان را به پدران شان نسبت دهید و نسب ها را به هم مخلوط نسازید، «**هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اَللّٰهِ**» این کار در نزد پروردگار متعال به عدل و حقّانیت نزدیک‌تر است. «**أَقْسَطُ**»: عادلانه تر است. استعمال اسم تفضیل عادلانه‌تر بدان معنی نیست که اگر آنان را به نام پدر خوانده‌ها صدا بزنند عادلانه است و به نام پدران واقعی عادلانه‌تر، بلکه مقایسه عادلانه و ناعادلانه، یا به عبارت دیگر خوب و بد است. وقتی که میگوئیم: انسان اگر خود را به کام اژدها نیندازد بهتر است. مفهوم سخن این نیست که اگر خود را به کام اژدها بیندازد بِهْ و خوب است. (تفسیر نور دکتر مصطفی خرّم دل).

ابن جریر گفته است: خواندن آنها به نام پدرانشان در نزد الله عادلانه‌تر و درست‌تر و به حقیقت نزدیک‌تر است از این‌که آنها را به نام غیر پدران خودشان بخوانید. (تفسیر طبری ۷۶/۲۱).

«**فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي اَلدِّينِ**»اگر پدران حقیقی فرزندان را نمی‌شناختید، آنان را با ملاحظۀ رابطۀ اجتماع و محبت خویش به نام برادران دینی تان بخوانید؛ زیرا ایشان برادران و دوستان دینی شما می‌باشند.

ابن کثیر گفته است: خدا فرمان داده است در صورتی که پدر اصلی فرزند خوانده شناخته شود باید نسبت او را به پدر اصلی بازگرداند، و اگر پدرانشان شناخته نشوند در عوض نسب از دست رفته، آنها را برادر و دوست دینی به حساب آورید. از این‌رو پیامبر صلّی اللّه علیه و سلّم به زید بن حارثه میگفت: «تو برادر و دوست ما هستی». (مختصر ابن کثیر ۸۱/۳).

وابن عمر رضی الله عنه گفته است: تا زمانی که آیۀ «**اُدْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اَللّٰهِ**» نازل نشده بود، نمی‌گفتیم: «زید بن حارثه» بلکه می‌گفتیم: زید بن محمد. (بخاری آن را روایت کرده است.)

ابن کثیر میفرماید: این دستور، ناسخ مجوز پسر خواندن فرزند دیگران است که در ابتدای اسلام جایز بود ولی خداوند متعال برگرداندن نسبت آنان را به پدران حقیقی‌شان، به قسط و عدل نزدیک‌تر خواند و فرمود: «این» نسبت دادن آن‌ها بسوی پدران حقیقی آن‌ها «نزد خداوند عادلانه‌تر است» از این سخن تان که فلان فرزند فلان است در حالیکه فرزند حقیقی وی نیست »و اگر پدرانشان را نمی شناسید، در آن صورت برادران دینی و آزاد کردگان شمایند» بنابراین، به آن‌ها بگویید: ای برادرم! ای آزاد کرده‌ام! ونگویید: ای فرزند فلان! چرا که پدران حقیقی آنان را نمی شناسید. موالی: یعنی بردگان آزاد شده.

مطالعه گنندگان گرامی!

«**وَلَيسَ عَلَيكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ**» ای مؤمنان! اگر خطایی از شما نا آگاهانه سر زند و دل های تان قصد آن را نداشته باشد، خداوند متعال شما را تنها به امور وکارهای قصدی (نه به خطاکاری‌ها) مؤاخذه می‌نماید.

«**وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ**» اما گناه و تقصیر وقتی بر شما می باشد که به طریق عمد او را به غیر پدرش نسبت بدهید.

«**وَكَانَ اَللّٰهُ غَفُوراً رَحِيماً**» و مغفرت خدا وسیع و رحمتش عظیم است، اهل اشتباه را می بخشد و به مؤمن توبه کننده رحم می کند.

الله تعالی برای شخص خطاکاری که به قصد گناه نکرده باشد می آمرزد و توبه کنندای را که به گناه اصرار نورزد مورد رحمتش قرار می دهد.

در حدیث شریف آمده است: «خداوند متعال برایم از امتم خطا و فراموشی و آنچه را که به اکراه بدان واداشته شده‌اند، درگذشته است». «ولی» گناه در «آن چیزی است که دلهایتان قصد آن را کرده است» از نسبت دادن عمدی

پسران به غیر پدران حقیقی شان در حالیکه به این حقیقت که او در واقع پسر چه کسی است، علم هم داشته‌اید.

قتاده میگوید: «اگر مردی را به نام غیر پدرش بخوانی در حالیکه بر این باور هستی که او واقعا پدر وی است، بر تو باکی نیست، هر چند او درواقع پدر وی نباشد اما اگر خلاف این باشد، گنهکار هستی».

در حدیث شریف آمده است: «**من‌ادعي الي غير ابيه و هو يعلم انه غير ابيه فالجنة عليه حرام**». «کسی که خود را به نام غیر پدرش میخواند درحالیکه میداند او پدرش نیست، بهشت بر وی حرام است».

أبو حفص نجم الدین عمر بن محمد نسفی (۴۶۲ - ۵۳۸ق) در تفسیر خویش میگوید: «اگر کسی دیگری را فرزند خواند، ملاحظه میشود: چنانچه آن فرزند خوانده مجهول النسب و از شخصی که او را فرزند خویش خوانده است از نظر سنی کوچکتر بود، نسب وی از او ثابت میشود و اگر آن فرزند خوانده برده وی بود، آزاد میشود اما اگر از وی بزرگتر بود، نسبش از او ثابت نمی‌شود». ولی نزد امام ابو حنیفه(رح) کسی که نسب وی شناخته شده است، با فرزند خواندگی برای شخصی که او را فرزند خویش خوانده است، نسبش اثبات نمی شود اما اگر برده وی بود، آزاد می شود. «و خداوند همواره آمرزنده مهربان است» در حق کسی که خطاء می‌کند چنان‌که او توبه مرتکب عمدی گناه را می پذیرد.

شأن نزول آیۀ ۵:

۸۵۱- بخاری از ابن عمر(رض) روایت کرده است: ما همواره زید بن حارثه را زید بن محمد میگفتیم. تا این که آیۀ «**ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِندَ اللَّهِ**» نازل شد.(صحیح است، بخاری ۴۷۸۲، مسلم ۲۴۲۵، ترمذی ۳۲۰۹ و ۳۸۱۴.)

خوانندگان گرامی!

خلاصه اهداف ومحتوای آیات متبرکه (۱ الی ۵) راچنین جمعبندی وخلاصه نمود: الله متعال خواست با این آیات، عزت و کرامت را در دلهای مسلمانان بنشاند و به آنان اطمینان و اعتماد بخشد، تا به سخن دشمن التفات نکنند.

اسلام تنها مجموعه ای از راهنمایی ها، اندرزها، راه و رسم ها قوانین و مقررات و عادات نیست. اسلام؛ یعنی، تسلیم شدن در برابر فرمان الله متعال، التفات کردن به امر و نهی قرآن و رویگردانی از برنامه های غیر الهی. مسلمان نباید گول بیگانه بخورد، باید در همه ی شؤن زندگی خویش بر الله توکل کند تا خدا یار و نگهدارش باشد.

و اینک در آیات: (۶ الی ۸) در باره پیامبر و منزلت او، بحث بعمل می آید.

النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَى أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا﴿۶﴾

پیامبر از خود مؤمنان به آنها نزدیکتر و سزاوارتر است و همسران او در حکم مادران ایشان هستند، و خویشاوندان (در استحقاق میراث) نسبت به همدیگر در کتاب الله از مؤمنان و مهاجران اولویت بیشتری دارند، مگر اینکه در حق دوستانتان احسان بکنید. این در کتاب نوشته شده است. (۶)

«**اَلنَّبِي أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ**» پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم در مسایل دین و دنیا برای مؤمنان از خودشان بهتر و نزدیک‌تراند. و حکم و فرمانش نافذتر و اطاعتش واجب‌تراست. بر مؤمنان واجب است تا ازپیامبر خویش اطاعت کنند و طاعت وی را بر تمایلات نفسانی وخواسته‌های شخصی خود مقدم بدارند.

«**أَلنَّبِيُّ أَوْلِي...**»: همچنان هدف از این آیه مبارکه اینست که:پیغمبر اسلام در جان و مال امّت محمّدی، حق تصرّف بیشتری از خود تصرّف مؤمنان در جان و مال خود دارد، و پیغمبر همیشه باید عزیزتر از جان و مال مؤمن در نزد مؤمن باشد، و فرمان و فرموده او مقدم بر اراده و خواست خود انسان (ملاحظه شود سورهٔ: نساء آیه ۶۵).

در آیهٔ (۶۴ سورهٔ نساء آمده است: «**وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ...**» (و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای آنکه به اذن الهی از او اطاعت کنند...).

طوریکه میدانید هدف نهایی پیامبران الهی هدایت مردم و آزاد کردن آن‌ها از قید و بند طاغوت‌های بیرونی و درونی است. لذا مبارزه با ظلم اجتماعی، مخالفت با هواهای نفسانی و دل سپردگی به آفریننده هستی در اولویت برنامه‌های آنان است.

ـ کسانی که به ندای پیامبران الهی پاسخ مثبت می دهند در حقیقت خود را در معرض فضل و رحمت خداوند قرار می دهند و از مغفرت و رحمت مخصوص او بهره مند می شوند.

ـ برای تحقق این اهداف، خداوند از مردم می خواهد از پیامبران اطاعت کنند تا در مسیر درست زندگی قرار گیرند.

ـ آیهٔ مبارکه اطاعت از رسول خدا را مطلق ذکر کرده و بدون هیچ قید و شرطی آورده است. از این رو معلوم میشود که اولاً در تبعیت از پیامبر نباید چون و چرا کرد و همین قدر که مطمئن شدیم فرمانی از پیامبر صادر شده است باید بدون چون و چرا انجام دهیم. ثانیاً باید بدانیم که اطاعت از رسول در حقیقت همان اطاعت از خداست.

«**أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ**»: همسران پیغمبر مادران امت محمّدی هستند، و لذا مؤمنان باید برابر فرمان آسمانی حرمت مقام مادری ایشان را رعایت کنند ویکایک مادران آسمانی را گرامی دارند (ملاحظه شود سورۀ: احزاب آیه ۵۳). از این رو نکاح همسر پیامبر صلی الله علیه وسلم برای شان حرام است. و نیز از این جهت که در اثر آزار انها رسول الله صلی علیه وسلم آزار می بیند، که شدید ترین درجه ی حرمت است.

در «تفسیر إرشاد العقل السلیم إلی مزایا الکتاب الکریم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود آمده است: در قضیه‌ی تحریم ازدواج با آنها و وجوب تعظیم آنان، به مثابه‌ی مادران می باشند، ولی در غیر موارد مذکور همانند بیگانه هستند. (ابو سعود ۲۰۳/۴.)

«**وَأُولُوا اَلْأَرْحٰامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتٰابِ اَللّٰهِ مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ وَ اَلْمُهٰاجِرِينَ**» این قسمت از آیه مبارکه، بیان‌گر این واقعیت است که مؤاخات و برادری موجود میان مهاجرین و انصار مدینه در صدر اسلام، و مؤاخات و برادری منعقد در هر زمانی، موجب ارث بردن نمی باشد.

میراث بردن مؤمنان خویشاوند از یک دیگر، نسبت به میراث بردن به اساس ایمان و هجرت (که در نخستین دورۀ اسلام مشروع بود و بعد از آن منسوخ شد) اولی و بهتر است؛ زیرا نظام ارث براساس نسب مشروعیت یافته و بر مبنای اخوّت دینی نیست؛ مگر آنگاه که مسلمانان ارادۀ انجام کار خیری را داشته باشند و چیزی را به عنوان خیرات تحفه، نیکی، وصیت و احسان برای غیر ورثه بدهند.

مفسران گفته‌اند: بدین وسیله قاعده‌ی صدر اسلام نسخ شده است که توراث در بین آنان بر مبنای برادری ایمانی وهجرت و غیره مقرر بود. (تفسیر زاد

المسیر فی علم التفسیر: تالیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی(۵۱۰ هجری/ ۱۱۱۶ میلادی ـ۱۲ رمضان ۵۹۲ هجری)

«**كِتَابَ اللهِ**»: هدف از آن لوح محفوظ یا قضا و قدر الهی است و یا هدف از آن قرآن کلام آفریدگار است که قوانین ارث در آن مقرّر است (ملاحظه شود سورۀ: بقره آیه ۲۳۳، نساء آیات۱۱ و ۱۲ و ۱۹ و ۱۷۶).

«**إِلاَّ أَنْ تَفْعَلُوا إِلىٰ أَوْلِيٰائِكُمْ مَعْرُوفاً**» مگر اینکه نسبت به برادران مهاجر و انصارتان در حال حیات خود نیکی و احسان کنید، یا این‌که وصیت کنید که بعد از مرگ چیزی به آنها داده شود که چنین وصیتی جایز وبلا مانع است، و خدا بندگان را به دست و دل بازی به شیوه‌ای معروف تشویق کرده است.

«**كٰانَ ذٰلِكَ فِي اَلْكِتٰابِ مَسْطُوراً**» این حکم که خداوند متعال آن را مشروع کرده در لوح محفوظ نوشته و ثبت است، پس با عمل به امور مشروع، تابع امر او تعالی باشید، از امام اموری که به عنوان شریعت آورده متابعت نمایید، به همسران آن حضرت احترام داشته باشد و با اذیت و آزار بر آنان تعرّض نکنید؛ زیرا کسی که چنین کند خشم و لعنت الله تعالی بر او لازم میگردد.

مفسرأبو الخطاب قتادۀ بن دعامۀ بن عکابۀ الدوسی بَصْری(۶۱ - ۱۱۷ق) میفرماید: در نزد الله نوشته شده است که کافر از مسلمان ارث نمی برد.(تفسیر قرطبی ۱۲۶/۱۴.).

وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا﴿۷﴾

و [یاد کن] هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم و (نیز) از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم و از [همه] آنان عهد محکم گرفتیم.(۷)

«**مِيثَاقاً غَلِيظاً**»: پیمان سخت و عهد استوار (سورۀ: نساء آیه ۲۱).

بعد از اینکه پروردگار با عظمت مقام ومنزلت رسول الله صلی الله علیه وسلم را درمیان مؤمنان، به بیان گرفت اینک الله متعال مأموریت بزرگ و منزلت بلند ایشان رادر حوزه تبلیغ شریعت و رسالت چنین بیان میفرماید: ای پیامبر! از روزی یاد کن که خداوند متعال از پیامبران برای تبلیغ رسالت‌شان پیمانی مستحکم گرفت و او تعالی از تو واز نوح، ابراهیم، موسی وعیسی بن مریم علیهم السلام، عهد وپیمان گرفت که پیام الهی را تبلیغ کنند، امانتش را اداء نمایند، از آنچه به تبلیغش مأمور شده‌اند چیزی را نپوشند و هر کدام‌شان یک دیگر را تصدیق نمایند.

مطالعه کنندگان گرامی!

اینها پیامبران اولوالعزم و از مشاهیر پیامبرانند و به منظور بیان مزید شرف عظمت، حضرت محمد را از پیش آورده است.

مفسربیضاوی میفرماید: مخصوصاً آنها را نام برده است؛ چون از مشاهیر و صاحبان شریعت اند و به عنوان تعظیم و تکریم مقام و منزلت پیامبر ما، وی را قبل از آنها آورده است. (تفسیر بیضاوی ۱۱۴/۲).

و ابن کثیر فرموده است: به خاطر شرفش اول پیامبر خاتم را آورده است و بدین وسیله منزلتش را بیان کرده است. سپس دیگر پیامبران را به ترتیب زمانی ذکر کرده است. (مختصر ۸۳/۳).

لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا﴿۸﴾

تا صادقان را از صدقشان بپرسد و (الله) برای کافران عذاب دردناک آماده کرده است.(۸)

«**لِيَسْأَلَ**»: تا سؤال کند. هدف این است که پیغمبران باید پیام الله تعالی را به مردم ابلاغ کنند، و علماء نیز تا آنجا که در توان دارند باید در تبیین آئین الهی

سعی عظیمی به عمل ارند و ازکتمان بپرهیزند تا با دردست داشتن حجّت، خدا از مردم باز خواست فرماید. «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

«**الصَّادِقِينَ**»: راستکاران و راستگویان. هدف از آن أنبیاء است (سورۀ: مائده آیه ۱۰۹) ویاهم هدف ازآن مؤمنین است که در مقابل کافرین قرار گرفته‌اند (سورۀ: احزاب / ۲۳، حجرات آیه ۱۵، حشر آیه ۸).

«**لِيَسْئَلَ اَلصّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ**» الله تعالی از پیامبران میثاق وعهد وپیمان محکم گرفت، تا نحوۀ پاسخ دهی هر قوم در برابر دعوت را از ایشان بپرسد و در نتیجه مؤمنان را با دخول در بهشت پاداش دهد و کافران را در آتش دوزخ عذاب نماید.

صاوی گفته است: حکمت در پرسش از پیامبران، در حالی که خدا خود از صدق آنان آگاه است، عبارت است از تقبیح و سرزنش کفار در روز قیامت. (صاوی بر جلالین ۲۶۹/۳.).

امام قرطبی فرموده است: آیه یادآور این است که وقتی از پیامبران در روز قیامت سؤال شود، پس دیگران چگونه باید باشند؟ و فایده‌ی پرسش از آنها توبیخ کفارست، همان طور که ازعیسی پرسید: «**أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنّاسِ اِتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِلهَينِ؟**» (تفسیر قرطبی ۱۲۸/۱۴.).

قابل یادآوری است که: فلسفه ی سؤال کردن از پیامبران صلی الله علیه وسلم، برای این است تا راست کرداری داستان روشن گردد؛ که کافران و بی باوران در روز قیامت و در حضور همه‌ی مردم (علی رؤوس الأشهاد) رسوا و سرافکنده و خوار شوند.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۹ الی ۲۷) در باره جنگ احزاب یا خندق بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا﴿۹﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید نعمت خدا را بر خودتان به یاد آورید در آن هنگام که لشکرهای (عظیمی) به سراغ شما آمدند، ولی ما باد و طوفان سختی بر آنها فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی‌دیدید (و به این وسیله آنها را در هم شکستیم) و الله به آنچه می کنید بیناست.(۹)

در آیۀ مبارکه خطاب به مؤمنان آمده است که: از فضل و احسان الهی بر خویشتن در روز غزوۀ احزاب یاد آورید؛ «**إِذْ جاءَتْكُمْ جُنُودٌ**» وقتی که سربازان احزاب و لشکر آنان به سوی شما آمدند یعنی در زمانیکه اهل کفر اعم از یهود، مشرکان و منافقان بر شما اتفاق ورزیده و شما را از هر طرف دراحاطه و محاصره خویش گرفتند.

«**إِذْ جَآءَتْكُمْ جُنُودٌ...**»: اشاره به جنگ احزاب است. جنگ احزاب، نام مبارزه همه جانبه‌ای است که از ناحیه عموم دشمنان اسلام وگروه‌های مختلفی همچون یهودیان بنی نضیر وطایفه قریش، وقبائل غطفان وبنی‌اسد وبنی سلیم در سال پنجم هجری به راه انداخته شده بود.

«**رِيحاً**»: طوریکه یاد آور شدیم طوفان باد سخت و سردی است که بر سپاه‌شان دشمن فرستاده شد که بر آثر آن خیمه های شان را از بیخ برکند، دیگ های شان را دور انداخت و خاک ها را بر روی شان پاشید.

«**جُنُودٌ لَّمْ تَرَوْنَهَا**»: هدف فرشتگانی است که خوف و هراس را به دل سربازان دشمن انداختند. چه بسا مراد چیزهای دیگری هم باشد که جز خدا کسی از آنها آگاه نیست.

مفسران گفته‌اند: باد و طوفانی خانمان برانداز یعنی باد صبا را در شبی بسیار سرد و تاریک بر آنان نازل کردیم، شدت باد به حدی بود که منازل آنها را

برکند و دیگ هایشان را واژگون نمود و انسان را به زمین می انداخت. خدا فرشتگان را اعزام داشت و آنها را به لرزه درآوردند، جنگ نکردند بلکه در دل آنها رعب و هراس انداختند. («حاشیۀ الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمدبن محمد صاوی(۱۱۷۵-۱۲۴۱ق) است.).
مفسر ابو السعود (متوفای۹۸۲) در تفسیر خویش «ارشاد العقل السلیم الی مزایا الکتاب الکریم» میفرماید: منظور از جنود، احزاب یعنی قریش و غطفان و یهود بنی قریظه و بنی نضیر است. در حدود دوازده هزار نفر بودند، وقتی پیامبر صلّی اللّه علیه و سلّم باخبر شد که آمده‌اند، به مشوره «سلمان فارسی» در چهار اطرف مدینه خندق کند، بعد از آن خود با سه هزار نفر از مسلمانان بیرون آمد و در پشت خندق اردو زد. به طوری که خندق در بین آنها و مشرکین قرار گرفت. بیم و هراس بالا گرفت، و مؤمنان گمان‌ها بردند. و در بین منافقان، نفاق و دودلی و هراس نمایان شد تا جایی که «معتب بن قشیر» گفت: محمد وعده‌ی گنج خسروی و تزار را به ما می‌دهد در حالی که یارای رفتن به قضای حاجت را نداریم. (ابو سعود ۳۰۴/۴).

شأن نزول آیۀ ۹:

۸۵۲- بیهقی در «دلائل» از حذیفه (روایت کرده است: شبی در جنگ خندق [در شوال سال پنجم هجری بنابر قول صحیح مشهور] متوجه شدم که ما سپاهیان اسلام در نظم و ترتیب خاصی نشسته ایم. ابوسفیان با همراهانش از احزاب مختلف در بلندی‌ها بالای سر ما مستقر بودند و بنی قریظه در پایین قرار داشتند که از طرف آنها در باره فرزندان و خانوادۀ خویش نگران بودیم، هرگز شبی تاریکتر و طوفانی‌تر از آن بر ما نگذشته است. منافقان شروع کردند به اجازه‌گرفتن از نبی کریم که به خانه‌هایشان برگردند آنها بهانه میکردند که خانه‌های ما عاری از پاسبان است در حالیکه امنیت خانه‌هاشان

تأمین بود. هریکی از آنها که از پیامبر اجازه رفتن می‌گرفت برایش اجازه میداد بازهم پنهانی محل را ترک میگفتند. ما در حدود سه صد نفر بودیم، ناگاه رسول الله به سوی ما آمد و متوجه یکایک ما شد به من که رسید گفت: اخبار سپاه دشمن را برای من بیاور، به لشکرگاه آنها رفتم آنجا باد به شدت میوزید به خدا سوگند آواز سنگ‌هایی را که باد و طوفان بر فرش‌ها و بارهای آن‌ها می‌زد می‌شنیدم آنها می‌گفتند: کوچ کنید کوچ کنید، نزد پیامبر اکرم (برگشتم و از احوال دشمن آگاهش ساختم. آنگاه خدای عزوجل آیۀ «**يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيكُمْ إِذْ جَاءتْكُمْ جُنُودٌ**» را نازل کرد.(صحیح است، بیهقی در «دلائل» ۳ / ۴۵۴ و ابونعیم در «دلائل» ۴۳۳ روایت کرده اند. حاکم ۳ / ۳۱ و بیهقی ۳ / ۴۵۰ از طریق بلال بن یحیی عیسی از حذیفه به همین معنی روایت کرده اند. اسناد این حسن است به خاطر بلال. و اصل این در صحیح مسلم ۱۷۸۸ است که آن را حاکم صحیح شمرده و ذهبی هم با او موافق است. به «ابن کثیر» ۵۳۲۰ به تخریج محقق نگاه کنید.)

غزوۀ أحزاب:

اکثریت سیره نگاران معتقدند که غزوۀ احزاب در ماه شوال سال پنجم.به وقوع پیوسته است. و اما واقدی و ابن سعد میفرمایند: که این غزوۀ در ماه ذیقعدۀ سال پنجم اتفاق افتاده است. از زهری، مالک بن انس و موسی بن عقبه نقل شده است که گفته‌اند: غزوۀ احزاب در سال چهارم. اتفاق افتاده است. (السیرۀ النبویۀ فی ضوء المصادر الاصلیۀ، صفحه ۴۴۴.)، (البدایۀ والنهایۀ، ج ۴، ص ۱۰۵.)

ابن حزم نیز به طور قطعی تأریخ وقوع آن را سال چهارم. دانسته است. دلیل این تأکید شان را چنین توضیح میدارد که ابن عمر در این غزوه که پانزده

ساله بود؛ بخاطریکه ایشان در غزوۀ احد که به اتفاق در سال سوم. اتفاق افتاد.، پیامبر اکرم، صلی الله علیه وسلم ایشان را که چهارده سال سن داشت، برگردانید.

انگیزه های غزوۀ احزاب:

یهود بنی‌نضیر بعد از اخراج از مدینه و استقرار در مدینه، در حالیکه قلبهایشان مملو از کینه و نفرت مسلمانان بود، به فکر انتقام از مسلمانان افتادند و برای این منظور نقشه هایی طراحی نمودند و در نهایت به این نتیجه رسیدند که باید قبایل مختلف عرب را برای جنگ با مسلمانان برانگیخت و برای اجرای این نقشۀ شوم، جماعتی مرکب از سلام بن ابی الحقیق، حی بن أخطب، کنانه بن الربیع، هوذه بن قیس و ابو عماره تشکیل دادند. (السیرۀ النیویۀ، ابن هشام، جلد ۳، صفحه ۲۳۷.).

این گروه در مأموریتی که به آنان محول گردیده بود، خویش تا حد زیادی موفق گردید و توانست قریش را که از محاصرۀ اقتصادی تحمیلی دولت اسلامی رنج می برد و قبیلۀ غطفان را که چشم به مال و نعمت مدینه دوخته بود و بسیاری از قبایل دیگر را برای حمله به مدینه آماده کند.

این گروه یهودی به مشرکان مکه گفتند: دین شما از دین محمد بهتر است و شما نزدیک‌تر به حق هستید؛ چنانکه خداوند این مطلب را در قرآن بیان نموده و فرموده است: «أَلَم تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنفُسَهُم ۚ بَلِ ٱللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَآءُ وَلَا يُظلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٤٩﴾ ٱنظُر كَيفَ يَفتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلكَذِبَ ۖ وَكَفَىٰ بِهِۦٓ إِثمًا مُّبِينًا ﴿٥٠﴾ أَلَم تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبا مِّنَ ٱلكِتَٰبِ يُؤمِنُونَ بِٱلجِبتِ وَٱلطَّٰغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ هَٰٓؤُلَآءِ أَهدَىٰ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ سَبِيلًا ﴿٥١﴾ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ ۖ وَمَن يَلعَنِ ٱللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ نَصِيرًا ﴿٥٢﴾» (سوره النساء: ۴۹-۵۲)

«مگر آگاه نیستی از کسانی که خویشتن را پاک می شمارند؛ بلکه خدا است که کسانی را که بخواهد، پاک می دارد و بدیشان به اندازه نخ هسته خرما هم ظلم نمی شود. بنگر که چگونه به خدا دروغ می بندند و همین دروغ کافی است که گناه آشکاری باشد، آیا در شگفت نیستی از کسانی که بهره‌ای از دانش کتاب بدیشان رسیده است. چگونه به بتان و شیطان ایمان می‌آورد و درباره کافران میگوید: اینان از مسلمانان بر حق ترو راه یافته تراند. آنان کسانی هستند که خداوند ایشان را نفرین نموده است وهرکه را که خداوند نفرین کند، کسی را نخواهد یافت که یاری‌کننده او باشد».

استاد «ولفنسون» یهودی به این اشتباه بزرگ تاریخی یهودیان اشاره می نماید و میگوید: «آنچه هر انسان مؤمن به خدای یگانه، چه یهودی و چه مسلمان، را می‌آزارد، گفتگویی است که بین برخی از یهودیان با بت‌پرستان قریش اتفاق افتاد که در نتیجۀ این مذاکره، یهودیان، دین بت‌پرستی قریش را از دین پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم برتر دانستند». (تاریخ الیهود فی بلاد العرب، ولفنسون، صفحه ۱۴۲.).

این دیدگاه یهودیان، اسباب خوشحالی قریش را فراهم آورد و برای جنگ آمادگی بیشتری اعلام نمود و به اتفاق گروه یهودی برای یورش به مدینه موعدی مقرر کردند. (تاریخ الیهود فی بلاد العرب، ولفنسون، صفحه ۱۴۲.).

همچنین یهودیان بنی نضیر با سران اعراب غطفان، قرارداد نظامی متحدی علیه مسلمانان امضا نمودند که مهم‌ترین بندهای آن عبارت بود از:

الف: غطفان باید شش هزار جنگجو داشته باشد.

ب: بعد از پیروزی باید یهودیان محصول خرمای یک سال خیبر را به غطفان بدهند.

(غزوۀ احزاب، محمد احمد باشمیل، ص ۱۴۱.).

بعد از امضای این پیمان نامه، یهودیان با ده هزار مرد جنگجو که چهار هزار آنها از قریش و هم پیمانانشان و شش هزار دیگر از غطفان و هم پیمانانشان بودند، به قصد حمله بر مدینه به راه افتادند و نزدیک مدینه اتراق کردند.

غزوۀ احزاب و نتایج آن در قرآن:

قرآن عظیم الشأن، در مورد غزوۀ احزاب به تفصیل سخن گفته است و این دو غزوه (احزاب و بنی قریظه) را به ثبت رسانیده است و قرآن مسائل جاودانه‌ای را که گذر زمان و مکان، آنها را فرسوده نمی نماید بیان می‌داردواین هم از همان نوع است؛ زیرا مسلمانان دائماً از طرف دشمنان مورد تهاجم نظامی قرار خواهند گرفت؛ گاهی از بیرون بر آنان یورش خواهند برد و گاهی از داخل شهر و دیارشان مورد حمله قرار خواهند گرفت و از آنجا که در گذر تاریخ حوادثی چون حادثۀ احزاب و بنی قریظه تکرار خواهند شد، قرآن آنها را ثبت نموده است تا مسلمانان در صورت تکرار این جریان، از رویدادهای گذشته در رویارویی با آن استفاده نمایند.

با دقت و تدبر در قرآن کریم، مهم‌ترین مسائلی که از غزوۀ احزاب استنباط میگردد، عبارتند از:

۱ـیادآوری مؤمنان به نعمتهای الهی: «**يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذكُرُواْ نِعمَةَ ٱللَّهِ عَلَيكُم إِذ جَآءَتكُم جُنُود فَأَرسَلنَا عَلَيهِم رِيحا وَجُنُودا لَّم تَرَوهَاۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِمَا تَعمَلُونَ بَصِيرًا﴿٩﴾**» [احزاب:۹].

۲ـ ارائۀ تصویری شگفت انگیزاز مصیبت و بحرانی که با آمدن نیروهای احزاب دامنگیر مسلمانان شده بود: «**إِذ جَآءُوكُم مِّن فَوقِكُم وَمِن أَسفَلَ مِنكُم وَإِذ زَاغَتِ ٱلأَبصَٰرُ وَبَلَغَتِ ٱلقُلُوبُ ٱلحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِٱللَّهِ ٱلظُّنُونَا﴿١٠﴾**» [الأحزاب: ۱۰].

۳ـ پرده برداری از نیتهای شوم منافقان و اخلاق زشت و بزدلی و عذر تراشی و عهدشکنی آنها: «وَإِذ يَقُولُ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ وَٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَض مَّا وَعَدَنَا ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ إِلَّا غُرُورا﴿۱۲﴾» [الأحزاب: ۱۲].

۴ـ تشویق مؤمنان در هر زمان و مکانی به تأسی از گفتار، کردار، جهاد و اوصاف پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم تا به این گفتۀ الهی جامۀ عمل بپوشانند که میفرماید: «لَّقَد كَانَ لَكُم فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسوَةٌ حَسَنَة لِّمَن كَانَ يَرجُواْ ٱللَّهَ وَٱليَومَ ٱلأٓخِرَ وَذَكَرَ ٱللَّهَ كَثِيرا﴿۲۱﴾» [الأحزاب: ۲۱].

۵ـ ستایش از مؤمنان به خاطر موضعگیری‌های کارآمد آنان که با ایمان راستین و وفای به پیمان خدا با نیروهای احزاب روبرو شدند و جنگیدند.«مِّنَ ٱلۡمُؤمِنِينَ رِجَال صَدَقُواْ مَا عَٰهَدُواْ ٱللَّهَ عَلَيهِۖ فَمِنهُم مَّن قَضَىٰ نَحبَهُۥ وَمِنهُم مَّن يَنتَظِرُۖ وَمَا بَدَّلُواْ تَبدِيلا﴿۲۳﴾» [الأحزاب: ۲۳]. «در میان مومنان مردانی هستند که در وعده خود با خدا راست بودند؛ پس برخی از آنان به پیمان خود وفا نمودند (و شهید شدند) و برخی نیز در انتظاراند و هیچ گونه تغییری در پیمان خود ندادند».

۶ـ بیان یکی از سنتهای تغییرناپذیر الهی که عبارت است از: اختصاص فرجام نیک برای مؤمنان و شکست برای دشمنانشان؛ همان گونه که میفرماید: «وَرَدَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِغَيظِهِم لَم يَنَالُواْ خَيرا وَكَفَى ٱللَّهُ ٱلۡمُؤمِنِينَ ٱلقِتَالَۚ وَكَانَ ٱللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزا﴿۲۵﴾» [الأحزاب: ۲۵].

«خداوند، کافران را با دلی لبریز از خشم و غم بازگرداند و در حالیکه به هیچ یک از نتایجی که در نظر داشتند، نرسیده بودند. خداوند مؤمنان را از جنگ بی نیاز ساخت و خداوند نیرومند و چیره است».

۷ـ احسان خداوند متعال بر بندگان با ایمانش، آنجا که آنها را بر بنی قریظه در دژهای تسخیر ناپذیرشان، بدون درگیری جنگی، پیروز گردانید و دردلهایشان

رعب و وحشت انداخت به گونه‌ای که به فیصلۀ خدا و رسولش محمد صلی الله علیه وسلم گردن نهادند. (حدیث القرآن الکریم عن غزوات الرسول، جلد ۲، صفحه ۴۹۰-۴۹۱.)؛ چنانکه خداوند متعال میفرماید: «**وَأَنزَلَ ٱلَّذِينَ ظَهَرُوهُم مِّن أَهلِ ٱلكِتَٰبِ مِن صَيَاصِيهِم وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلرُّعبَ فَرِيقا تَقتُلُونَ وَتَأسِرُونَ فَرِيقا﴿٢٦﴾ وَأَورَثَكُم أَرضَهُم وَدِيَٰرَهُم وَأَموَٰلَهُم وَأَرضا لَّم تَطَئُوهَا وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيءٍ قَدِيرا﴿٢٧﴾**» [الأحزاب: ۲۶-۲۷].«خداوند کسانی از اهل کتاب را که احزاب را پشتیبانی کرده بودند، از اژدهایشان پایین کشید و به دلهایشان ترس و هراس انداخت، گروهی را کشتید و گروهی را اسیر کردید و زمینها و خانه‌هایشان و دارایی آنان و همچنین زمینی را که هرگز بدان گام ننهاده بودید، به چنگ شما انداخت. بی‌گمان خداوند بر هر چیزی توانا است».

غزوۀ احزاب از غزوات مهمی در حیات مسلمانان بشمار می رود، مسلمانان، علیه دشمنانشان به نبرد پرداختند و در آن نتایج مهمی را رقم زدند. از جمله:

- پیروزی مسلمانان و شکست و پراکنده شدن و بازگشت زیانبار آنان در حالی که تمام آرزوهای آنان به یأس و ناامیدی تبدیل گردید.

- تغییر موقعیت جنگی به نفع مسلمانان، آن گاه که حالت تهاجمی جایگزین حالت دفاعی گردید؛ چنانکه پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به این مطلب اشاره کرد و فرمود: «از این پس ما به جنگ آنان خواهیم رفت و آنان به جنگ ما نخواهند آمد.» (بخاری، کتاب المغازی، باب غزوۀ الخندق، جلد ۵، صفحه ۵۸، شماره ۴۱۰۹.).

- کشف چهرۀ واقعی بنی قریظه و کینۀ درونی آنها نسبت به مسلمانان که منتظر فرصت بودند و پیمانشان را با پیامبر صلی الله علیه وسلم در دشوارترین شرایط زیر پا گذاشتند.

- غزوۂ بنی قریظه یکی از نتایج غزوۂ احزاب بود؛ چراکه در غزوۂ احزاب یهودیان بنی قریظه در این شرایط دشوار عهد و پیمان خود را با پیامبر اکرم شکستند بنابر این پیامبرصلی الله علیه وسلم غزوۂ بنی قریظه را ترتیب داد تا آنان را به سوی این عمل زشتشان برساند. (حدیث القرآن الکریم عن غزوات الرسول، جلد ۲، صفحه ۴۴۲.)

(مواخذ: الگوی هدایت (تحلیل وقایع زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم) تألیف: علی محمد الصلابی).

جنگ احزاب یا خندق از دیدگاه تاریخ:

طوریکه در فوق هم یادآور شدیم: درماه شوال سال پنجم هجری. ده تا دوازده و به قولی پانزده هزار مرد جنگی ازمشرکان، بت پرستان و اهل کتاب، پیرامون مدینه اردو زدند، تا - به زعم خود - کار پیامبر صلی الله علیه وسلم و دین خدا را یکسره کنند. از این شمار، چهار هزار تن از مردم قریش و هم پیمانانشان به رهبری ابوسفیان از سمت جنوب وبنی اسد و گروه های دیگر از شرق مدینه به فرماندهی طلیحه، غطفان با شش هزار نیرو به فرماندهی عبینه پسرحصن، بنی سلیم ازمر الظهران به فرماندهی ابوالاعود، یهود بنی نضیر به ریاست حی بن اخطب و پسران ابی محقیق و یهود بنی قریظه به ریاست کعب پسر اسد؛ هرچند با پیامبر پیمان بسته بود؛ اما حُیی آنقدر کوشید تا پیمانش را شکست و باورشان این بود که دین بت پرستان از دین محمد بهتر است. (سوره نساءآیات: ۵۱ و۵۴ و۵۵).

اسباب جنگ خندق:

یهودیان، به دلیل غدر و خیانت و دسیسه های شان، زار و زبون شده و از گمراهی بیدار نگشته و هر لحظه منتظر بودند مسلمانان به فرجام بد جنگ با

مشرکان، گرفتار شوند؛ اما وقتی دیدند که مسلمانان به قدرت رسیده اند، در تب و تاب خشم و کینه سوختند، به توطئه دست زدند و ساز و برگ جنگ را فراهم آوردند، تا بر پیکر این نیروی نوپا ضربه بزنند... اما چگونه؟ بیست تن از سرانشان نزد مردم مکه و غطفان و... رفتند، آنها را به جنگ با پیامبر صلی الله علیه وسلم تحریک کردند و به آنان وعده‌ی هم پشتی و کمک دادند و این نقشه‌ی ننگین را جامه ی عمل پوشانیدند.

تدبیر و کاردانی پیامبر صلی الله علیه وسلم:

هنوز نیروی دشمن از جای خود حرکت نکرده بود که خبر این توطئه خطر آفرین به پیامبر صلی الله علیه وسلم رسید، او نیز فورا جلسه ی فوق العاده‌ی مشورتی تشکیل داد ونقشه‌ی دفاع ازاستقلال مدینه را مطرح نمود. سرانجام به پیشنهاد سلمان فارسی رضی الله عنه به کشیدن خندقی به دورمدینه کمر همت بربستند.

نقشه ی خندق را طوری کشیدند که شمال، مغرب و جنوب غربی و قسمتی از جنوب شهر را در بر میگرفت. خندق از قلعه‌ی شیخین، واقع در شمال مدینه شروع شد و در حومه‌ی قبا در جنوب پایان یافت. طول آن ۱۲ هزار ذراع؛ یعنی، شش هزار متر=۶ کیلومتر به مقیاس امروز و عمق از ۵ ذراع بیشتر و عرض آن نیز زیاد و دارای دیواری عمودی بود. عمودی بودن دیوار برای این بود که: نه سواره و نه پیاده نتوانند از آن عبور کنند.

ابوبکر صدیق و عمر(رض)، آن دو صحابه ی بزرگ، روزی «زنبه» (کلنگ و زنبیل) خود را به دست دیگران داده بودند و خود با جامه هایشان خاک میریختند.

شمال شرقی، شرق و جنوب شرقی مدینه را خندق نزدند؛ چون دارای موانع بسیار و باغهای فراوان و کوچه های تنگ و باریک بود.

هم زمان با کندن خندق، پیامبر دستور داد: آن چه محصول کشاورزی و باغ در خارج شهر مدینه است به داخل شهر بیاورند، تا لشکر مهاجم ازآن استفاده نکند.

عمق خندق ۷ تا ۱۰ ذراع وعرض آن ۹ زراع یا بیشتر بوده است. (بنقل ازروح المعانی، وصفحات ۳۱۴الی۳۱۶ کتاب «محمد،پیغمبری که ازنو باید شناخت».

إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا﴿۱۰﴾

به خاطر بیاورید زمانی را که آنها از طرف بالا و پائین (شهر) شما وارد شدند (ومدینه را محاصره کردند) وزمانی راکه چشم ها از شدت وحشت خیره شده بود، وجانها به لب رسیده بود، وگمانهای گوناگون بدی به خدا میبردید! (۱۰)

«**مِن فَوْقِكُمْ وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ**»: کنایه از محاصره از هر سو است.

«**إِذْ جاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ**»:زمانی که احزاب از بالای دره و از جانب مشرق به جنگ شما آمدند. طوایف اسد و غطفان از این سمت آمده بودند.

«**وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ**»: و از پایین دره یعنی نزدیک‌ترین نقطه از سمت مغرب. از این طرف قریش و کنانه و اوباش عرب آمده بودند.

«**زَاغَتِ الأَبْصَارُ**»: هدف این است که: اختلال پیدا کردن چشم ها از شدّت خوف و هراس است.

«**بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ**»: دل ها به گلوگاه ها رسیده بود.

«**تَظُنُّونَ بِاللهِ الظُّنُونَ**»: درباره وعده خدا گمانها می بردید. مراد این است که برخی ها که قوی الایمان بودند به وعده خدا اطمینان کامل داشتند، و برخی‌ها که ضعیف الایمان بودند، چندان امیدی به وعده پیروزی الهی نداشتند.

خلاصه‌ی مطلب اینکه مشرکین از سمت مشرق و مغرب آمده بودند و مانند حلقه‌ی انگشتر مسلمانان را در میان گرفته و یهود بنی قریظه آنها را یاری میدادند. آنها پیمان را با پیامبر نقض کرده و به مشرکین پیوستند.

ترس شدت یافت و مصیبت بالا گرفت، و از این رو خداوند سبحان میفرماید: **وَ إِذْ زٰاغَتِ اَلْأَبْصٰارُ** وقتی که چشم ها از ترس و حیرت کج شده و از شدت رعب و هراس چشم ها خیره شده بود. (تفسیر کشاف ۴۲۶/۳).

«**وَ بَلَغَتِ اَلْقُلُوبُ اَلْحَنٰاجِرَ**» و قلب ها در سینه ها از جای خود تکان خورده و حتی از شدت ترس و رعب نزدیک بود به گلو و حنجره برسد.

حسن بصری گفته است: منافقان گمان میبردند که مسلمانان ریشه‌کن میشوند و مؤمنان گمان می‌بردند که پیروز میشوند. (تفسیرکشاف ۴۲۶/۳)پس گمان مؤمنان خیر وگمان منافقان شر بود. و ابن عطیه گفته است: نزدیک بود مؤمنان آشفته شوند، ومیگفتند: این خلاف وعده یعنی چه؟ این گمان همان خطوراتی است که به خاطر انسان خطور کرده و دفع آن غیر ممکن است. ولی منافقین شتاب کرده و به حرف آمده و میگفتند: خدا وپیامبر جز فریب وعده‌ای به ما نداده‌اند.(البحر المحیط ۲۱۷/۷).

هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا﴿۱۱﴾

آنجا بود که مؤمنان مورد آزمایش قرار گرفتند و به تزلزل و اضطرابی سخت دچار شدند.(۱۱)

امام قرطبی در تفسیر؛ آیۀ مبارکه «**هُنٰالِکَ اُبْتُلِيَ اَلْمُؤْمِنُونَ**» مینویسد: این آزمایش به وسیلۀ ترس و قتال و گرسنگی و محاصره شدن و مصیبت صورت گرفت. (تفسیر قرطبی ۱۴۶/۱۴.).

مؤلف تفسیر المیسّر دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر خویش مینویسد: «در این موقعیت دشوار، اهل ایمان مورد امتحان قرار گرفتند، مسلمانان

آزموده شدند، راستگوی و دروغگوی از هم جدا شد و به مسلمانان بلای هولناکی رسید که از اثرش دل ها به اضطراب آمد و نفس ها ترسید. این دشواری پدید آمد تا ایمان اهل ایمان زیادت یابد، یقین‌شان بزرگ شود و اعتمادشان به پروردگار بیشتر گردد.».

«**وَ زُلْزِلُوا زِلْزٰالاً شَدِيداً**»: و از شدت فشاری که آنها را فراگرفته بودسخت تکان خوردند. تا جایی که انگار زمین زیر پایشان آشفته و مضطرب گشته و انگار زمین لرزه رخ داده است.

ابن جوزی میفرماید که: زلزله در اصل به معنی تکان شدید می باشد و در اینجا عبارت است از اضطراب و آشفتگی قلوب. (التسهیل ۱۳۴/۳.).

وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا﴿۱۲﴾

بخاطر بیاورید زمانی را که منافقان و آنها که در دلهایشان مریضی (شک و نفاق) بود می گفتند: الله و پیغمبرش جز فریب و وعده های دروغ به ما نداده‌اند.(۱۲)

شأن نزول آیۀ ۱۲:

۸۵۳- ابن ابوحاتم و بیهقی در «دلائل» از طریق کثیر بن عبدالله بن عمرو منزلی از پدرش از پدربزرگش روایت کرده اند: در غزوۀ احزاب رسول الله با تدبیر درست اقدام به حفر خندق کرد. و خدای عزوجل در عمق خندق یک سنگ سفید سخت و مدور را پدیدار کرد. رسول الله کلنگ را گرفت و با شدت به آن سنگ ضربه زد سنگ شکست و از آن برقی جهید که بین سنگلاخ های مدینه را روشن کرد. رسول الله و مسلمانان تکبیر گفتند. بار دوم سنگ را با کلنگ کوبید سنگ شکافته شد و درخششی از آن پدیدار گشت که فاصلۀ میان دو سنگلاخ مدینه را روشن کرد، پیامبراسلام صدای تکبیر را بلند کرد و

اصحاب بزرگوار نیز با او هم‌آواز شدند. بار سوم سنگ را کوبید، سنگ شکست و برقی از آن درخشید که فاصله میان سنگلاخ‌های مدینه را روشن کرد. پیامبر تکبیر گفت و آواز تکبیر مسلمان ها نیز در فضا طنین انداخت. از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم دراین باره پرسیدند، گفت: با ضربۀ اول قصرهای حیره ومداین وکسری برایم آشکار گردید. جبرئیل (آگاهم ساخت که امت من درآن سرزمین پیروز خواهند شد. باضربۀ دوم قصرهای حمر ازسرزمین روم برایم نمایان شد. جبرئیل خبرم دادکه امتم درآن دیار چیره خواهند شد. ضربۀ سوم راکه وارد کردم قصرهای صنعا برایم ظاهرگردید وجبرئیل برایم بیان داشت که امت من آنجا رانیز فتح خواهندکرد.

منافقان خطاب به مسلمان‌ها گفتند: آیا از یاوه‌سرایی ها، وعده ها و امیدهای بیهوده او تعجب نمی کنید اظهار میدارد که از یثرب (نام تأریخی مدینه) قصرهای حیره و مداین کسری را تماشا میکند وشما هم آن قصرها و شهرها را فتح می‌کنید. در حالیکه شما از ترس به حفر خندق پرداخته اید و توان بیرون‌رفتن برای قضای حاجت را ندارید. پس «آیة **وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُوراً﴿۱۲﴾**» نازل شد.(ابن سعد ۴ / ۹۸، بیهقی در «دلائل» ۳ / ۴۱۸، طبری ۲۸۳۷۰ و بغوی ۱۶۸۲ به شماره‌گذاری محقق از کثیر روایت کرده اند. اسناد این از جهت همین کثیر واهی است زیرا او ضعیف متروک است. قسمتی از این حدیث شواهد دارد و قسمتی منکر است. «تفسیر بغوی» ۱۶۸۲.)

۸۵۴- جویبر از ابن عباس(رض) روایت کرده است: این آیه در بارۀ معتب بن قشیر انصاری که این سخنان را گفته بود نازل شده است. (اسناد این جداً ضعیف است به خاطر جویبر که متروک متهم است و از ضحاک که ابن عباس(رض) را ندیده روایت می کند.)

۸۵۵- ابن اسحاق و بیهقی از عروه بن زبیر و محمد بن کعب قرظی و دیگران روایت کرده اند: معتب بن قشیر گفت: محمد به ما وعده میدهد که گنج های کسری و قیصر را تصاحب میکنیم، در حالیکه هیچ کدام از ما نمی‌تواند با آرامش خاطر به مستراح برود. و اوس بن قیظی با گروهی از قوم خود گفت: خانه‌های ما در خارج مدینه قرار دارد که بیم نفوذ دشمن در آنجا می رود به ما اجازه بده که به نزد زنان و فرزندان خود برویم. (طبری ۲۸۳۶۹.).

وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا﴿۱۳﴾

و نیز به یاد آور بیاورید زمانی را که گروهی از آنها گفتند: ای اهل یثرب (مردم مدینه)! اینجا جای پایدن شما نیست، به خانه های خود باز گردید، و گروهی از آنان از پیامبر اجازه بازگشت میخواستند ومیگفتند خانه های ما بدون حفاظ است، در حالی که بدون حفاظ نبود، آنها فقط می‌خواستند (از جنگ) فرار کنند!(۱۳)

«**يَثْرِبَ**»: نام شهر «مدینه» در دوره جاهلیت بود.

«**مُقَامَ**»: جای اقامت. اقامت. مراد ماندن در دور و بر خندق برای دفاع از خود است. «**عَوْرَةٍ**»: شکاف و درز دیوار و جز آن. در اینجا مراد «**ذَاتُ عَوْرَةٍ**»: یعنی صاحب شکاف و محلّ رخنه است که دزدان و امثال ایشان می توانند از آنجا وارد منزل گردند. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

خوانندگان گرامی!

در این آیۀ مبارکه به سخن جماعتی از اهل نفاق ذکری بعمل آمده است (طایفه: بر یک تن و بیشتر از آن اطلاق می شود) که جمعی از منافقان یعنی «اوس بن قبطی» و پیروانش، و «ابی بن سلول» و هوادارانش می‌گفتند: «**يَا أَهْلَ**

يثْرِبَ لا مُقَامَ لَكُمْ» ای اهل مدینه! در اینجا مکان و محل و مسکن و قرار گاهی ندارید. «**فَارْجِعُوا**» به خانه های خود برگردید، و محمد و یارانش را ترک نمایید. «**وَ يسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ اَلنَّبِي**» گروهی از منافقان از رسول الله صلی الله علیه وسلم در بازگشت به خانه های خود اجازه خواستند؛ به دلیل اینکه خانه‌های آنان با امنیت نیست و محلّ اعتماد نمی‌باشد. «**يقُولُونَ إِنَّ بُيوتَنا عَوْرَةٌ**»خانه‌های ما محکم و محفوظ نیست و می‌ترسیم که دشمن و دزدان بدان دست بزند و از این جهت نسبت به اهل و فرزندان خود پریشان هستند.

«**وَ ما هِي بِعَوْرَةٍ إِنْ يرِيدُونَ إِلاّ فِراراً**» اما این سخن در واقعیت و حقیقت دروغ بود، بلکه گریز از جهاد و تنها گذاشتن پیامبر صلی الله علیه وسلم و یاران‌شان را اراده داشتند.

وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا﴿١٤﴾

و اگر (لشکر دشمن) بر آنان از اطراف مدینه در آورده می شدند، باز از آنان طلب فتنه (خیانت به مسلمانان) می شد، حتماً این کار را انجام می دادند و مگر اندکی در آن درنگ نمی کردند.(۱۴)

اگر کافران اهل احزاب که در اطراف مدینه بودند از تمام جهات و نواحی مدینه وارد می شدند «**ثُمَّ سُئِلُوا اَلْفِتْنَةَ لَآتَوْها**» آنگاه از آنان خواسته می شد کافر شوند وبه جنگ مسلمانان بروند، آن را قلباً و به میل خود انجام می‌دادند. «**وَ ما تَلَبَّثُوا بِها إِلاّ يسِيراً**» در پذیرش این خواسته شتاب می نمودند و به زودترین فرصت به آغوش کافران می شتافتند. و به دلیل شدت فساد خود و رخت بربستن حق از نهادشان در آن تأخیر روا نمی داشتند. پس معلوم میشود که آنها بر ایمان پایدار نبوده و بدان متمسک نیستند، و با کوچکترین ترس و اضطراب آن را رها می کنند.

وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا﴿۱۵﴾

و همینان بودند که پیشترها با الله عهد بسته بودند که پشت [به دشمن] نکنند و عهد الله بازخواست شدنی است. (۱۵)

گروه منافقان قبل از جنگ خندق و بعد از بدر با الله تعالی تعهد و پیمان مؤکد بسته بودند که در جنگ فرار نکنند.

قتاده میفرماید: بعد از اینکه منافقان در بدرغایب بودند و دیدند خدا چه کرم و نصرتی را به شرکت‌کنندگان در آن عطا کرده است، گفتند: اگربا جنگ روبرو شویم، حتماً خواهیم جنگید. (تفسیر قرطبی ۱۵۰/۱۴.) بنابر قولی: آنان دو طایفه بنی حارثه و بنی سلمه بودند.

«**وَ كانَ عَهْدُ اَللّهِ مَسْؤُلاً**» و شایسته بود به این عهد و پیمان وفا کنند؛ از میدان معرکه نگریزند و جهاد و قتال در راه حق را رها نکنند، اما به این عهد خیانت کردند و پیمان را شکستند. بیان متضمن تهدید و وعید است.

قطعاً خداوند متعال از این عهد و پیمان آنان را مورد سؤال قرار می دهد؛ زیرا عهد الهی مورد محاسبه قرار می گیرد؛ یعنی کسی که به آن وفا کند پاداش می یابد و کسی که آن را بشکند به عذاب گرفتار می شود.

واقعیت هم همین است که: در سختی‌ها، و روز های دشوار جوهر واقعی انسان ها شناخته می شوند و صف ها از هم جدا می شود.

قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذًا لَا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴿۱۶﴾

بگو اگر از مرگ یا کشته شدن بگریزید هرگز این گریز برای شما سود نمیبخشد و در آن صورت جز اندکی بهره مند نمی شوید.(۱۶)

«**قُلْ لَنْ ينْفَعَكُمُ اَلْفِرٰارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ اَلْمَوْتِ أَوِ اَلْقَتْلِ**»: ای پیامبر! برای منافقان بگو که گریز شما از جنگ، از ترس مردن و کشته شدن سودی ندارد؛ مطمین باشید که فرار شما موجب طول عمرتان نمی شود و این فرار هرگز اجل شما را به تأخیر نمی اندازد و هرگز مرگ را از شما دفع نمی‌کند.

«**وَ إِذاً لا تُمَتَّعُونَ إِلاّٰ قَلِيلاً**»: اگر از مرگ بگریزید، بازهم در زندگی دنیا جز مدّت اندکی نخواهید ماند و آن مدّت زندگی مقدّر شماست که بعد از گذشت آن چاره‌ای از مرگ نیست. اکنون بهتر است مؤمنانی شرافتمند بمیرید؛ نه منافقانی ترسو.

باید گفت: هیچ کس از مقدّرات حتمی پروردگار باعظمت، از جمله مرگ نمی توان فرار کرد. و به خاطر کامیابی زود گذر، سعادت ابدی را نباید از دست دهیم.

قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴿١٧﴾

بگو: اگر الله در حق شما بلا یا رحمتی خواسته باشد، چه کسی شما را در برابر خداوند نگاه میدارد؟ و در برابر خداوند یار و یاوری برای خود نخواهند یافت.(۱۷)

ای پیامبر! برای منافقان بگو: چه کسی می تواند شما را از خدا پناه بدهد؟ «**إِنْ أَرٰادَ بِكُمْ سُوءاً أَوْ أَرٰادَ بِكُمْ رَحْمَةً**» اگر پروردگار به شما عذابی را اراده کند یا رحمت و آسایشی را بخواهد، کیست که شما را از آن نگهدارد؟ خداوند پاک ذاتی است که مرگ و نابودی یا بقا و پیروزی شما را مقرر و مقدر کرده است. «**وَ لا يجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَلِيا وَ لا نَصِيراً**» «و جز خدا برای خود ولیی نمی یابند» که از آنان پشتیبانی و دفاع کند «و نه نصرت دهنده‌ای» که آنان را از عذاب وی برهاند و یاوری شان کند.

در این هیچ جای شکی نیست که:رحمت و عذاب، تلخی و شیرینی، در مدار اراده‌ی خداوند به انسان میرسد. او ذاتی است که: «**أَرادَ بِكُمْ سُوءاً– أَرادَ بِكُمْ رَحْمَةً**» (البتّه اراده‌ی سوء یا رحمت خداوند، با توجّه به حکمت است.).

قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا﴿١٨﴾

بدون شک الله کسانی از شما که مردم را (از جبهه و جهاد) باز می داشتند و کسانی را که به برادران خود میگفتند: به سوی ما بیایید (و خود را به کشتن ندهید) به خوبی میشناسد؛ (آنان ضعیف و ترسو هستند) و جز اندکی به جبهه نمی روند.(۱۸)

«**قَدْ يعْلَمُ اَللّٰهُ اَلْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ**» خداوند متعال باز دارندگان از قتال در راه خویش را «می‌شناسد»؛ یعنی: کسانی که مردم را از یاری دادن رسول الله صلی الله علیه وسلم باز می داشتند و کارشکنی می کردند آنان گروهی از منافقان بودند که یاران و حامیان رسول الله صلی الله علیه وسلم را ازجنگ سست میساختند و به ایشان می‌گفتند: محمد و اصحابش مشتی اندک بیش نیستند. و در نهایت ابو سفیان و حزبش بر این جماعت اندک غالب خواهند شد.

«**وَ اَلْقٰائِلِينَ لِإِخْوٰانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنٰا**»: آنان‌که برای برادران‌شان گفتند: به ما رو آورید، با ما باشید، پیامبر و یارانش را تنها بگذارید وانان را ترک نماید. بگذارید نابود شوند و در کنار آنها نجنگید.

خدای متعال فرمود: «**وَلاٰ يأْتُونَ اَلْبَأْسَ إِلاّٰ قَلِيلاً**» و جز تعدادی کم از آنها در میدان نبرد حاضر نمی شوند آن هم به طریق ریا و سمعه و از ترس اینکه مبادا چهرهٔ شان افشا شود.

صاوی گفته است: زیرا هر آنکه دیگران را از نبرد منع کند، جز به میزانی اندک و برمبنای قصدی پلید، به نبرد نمی رود. (حاشیه‌ی صاوی ۲۷۳/۳.)

در البحرالمحیط آمده است: معنی آیه چنین است: جز به میزانی بسیار کم به میدان نبرد نمی آیند، با مسلمانان میروند و وانمود می‌کنند که در کنار آنها میباشند، اما آنان در جنگ شرکت نمی‌کنند مگر خیلی کم و از روی ناچاری. بنابراین جنگ آنها ریا و تظاهر است؛ نه جنگ حقیقی.(البحر ۲۲۰/۷.)

مطالعه کنندگان گرامی!

در قرآن عظیم الشأن به انواع برادری اشاره بعمل آمده است:

اول: برادری طبیعی که از طریق والدین سر رشته می گیرد.

دوم: برادری دینی که به واسطه‌ی هم کیشی حاصل میشود «**إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ**»

سوم: برادری سیاسی و حزبی که در این آیه به آن اشاره شده است.

چهارم: برادری رفتاری که به واسطۀ پیروی حاصل میشود. چنانکه مبذّرین، برادران شیطان معرّفی شده‌اند. «**إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُوراً**» (آیه ۲۷ سورۀ اسراء)(همانا اسرافکاران برادران شیطان هایند وشیطان نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس بود). مراد ازجمله «**الْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ**»، دعوت منافقان از مسلمانان ضعیف الایمان برای ترک جبهه است.

أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيراً﴿۱۹﴾

آنها در همه چیز نسبت به شما بخیلند، و هنگامی که لحظات ترس و بحرانی پیش آید مشاهده میکنی آنچنان به تو نگاه می‌کنند و چشم هایشان (راست و چپ) می چرخد. اما هنگامی که حالت خوف و ترس برود، بر شما با زبانهای

تند و تیز زبان درازی میکنند (و) بر خیر (غنیمت) بخیلانند.آنها هرگز ایمان نیاورده اند لذا خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرد و این کار برای الله آسان است.(۱۹)

«**أَشِحَّةً**»: جمع شَحیح، بخلاء. آزمندان.

«**أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ**»: مراد این است که اهل ایثار و فداکاری از نظر جان و مال نبوده و برای تهیه توشه و ادوات جنگی حاضر به همکاری نیستند. برخی از مفسّران فرموده‌اند: مراد این است که قبل از جنگ خویشتن را دوستان و دوستداران گرم شما نشان می دهند.

منافقان با فرا رسیدن وقت جهاد از اینکه کشته نشوند از جنگ سخت در حراس بودند طوریکه دیده میشودند که از: شدّت ترس و حرص، چشمان‌شان باحیرت واضطراب دَور میخورد حال آنکه از جنگ هراس دارند؛ مانند کسی که مرگش فرامیرسد وچشمانش از خوف وترس آینده‌اش به دوران می‌آید.

قرطبی گفته است: آنان را به جبن و ترسویی توصیف کرده است و طریقه‌ی ترسوها این است که به چپ و راست می نگرند و خیره می شوند. و چه بسا از فرط ترس غش میکنند و بی هوش می شوند. (تفسیر قرطبی ۱۵۳/۱۴.).

«**فَإِذَا ذَهَبَ اَلْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ**»: زمانیکه درگیری وجنگ خاتمه یافت و ترس و شدّت دور شد، با زخم زبان و کلمات تند، تیز و زننده شما را آزار می دهند و در ذم و طعنه زدن به شما از حد فراتر می روند.

قتاده میفرماید: ولی زمانیکه وقت غنیمت فرارسد درباره‌ی شما زبان درازی میکنند و میگویند: به ما بدهید، به ما بدهید، ما هم با شما حاضر بودیم، و شما از ما شایسته‌تر نیستید. ولی در موقع نبرد از آنها ترسوتر نمی بینی و از هر بزدلی بیشتر حق را زیر پا می نهند، ولی در موقع غنیمت خسیس‌ترین گروه و زبان دراز ترین جماعت اند. (تفسیر قرطبی ۱۵۳/۱۴.).

«**فَأَحْبَطَ اَللّٰهُ أَعْمٰالَهُمْ**»: الله تعالی به سبب نفاق و کفرشان اعمال آنها را باطل کرد؛ زیرا ایمان، شرط قبول اعمال است.

«**وَ کٰانَ ذٰلِکَ عَلَی اَللّٰهِ یسِیراً**»: وهمان باطل کردن عمل برای خدا سهل و آسان است.

خصوصیات وصفات بارزه منافقان همین است که: هرگز خیرخواه مسلمانان نیستند؛ به هنگام خطر از کمک و حضور در جبهه بخل می ورزند، ودر شرایط بحرانی تعادل خود را از دست میدهند. منافقان، معمولاً کم کار و زیاد پرگو هستند. هنگام جنگ و سختی ترسوترین مردم و هنگام آرامش طلبکارترین انسانها هستند.

یَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ یَذْهَبُوا وَإِنْ یَأْتِ الْأَحْزَابُ یَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ یَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَائِکُمْ وَلَوْ کَانُوا فِیکُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِیلًا﴿۲۰﴾

آنها گمان می‌کنند هنوز لشکر احزاب نرفته اند، و اگر احزاب باز آیند ایشان دوست دارند در میان اعراب بادیه نشین پراگنده و پنهان شوند و از اخبار شما سوال کنند. و اگر در میان شما بودند جز اندکی پیکار نمی‌کردند. (۲۰)

خود باختگی، زیاتر اوقات قدرت فهم واقعیّات رااز انسان سلب می دارد، اشخاصکه ضعف عقیده وایمان داشته باشند، زندگی در جوامع دور از فرهنگ را بر زندگی در جامعۀ دینی، ترجیح می‌دهند.

لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کَانَ یَرْجُو اللَّهَ وَالْیَوْمَ الْآخِرَ وَذَکَرَ اللَّهَ کَثِیرًا﴿۲۱﴾

برای شما در (سیره) وزندگی رسول الله صلی الله علیه وسلم سرمشق نیکوئی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند، و خدا را بسیار یاد می‌کنند.(۲۱)

ابن کثیر میفرماید که: خداوند متعال در این آیۀ مبارکه به مردم امر فرموده است که در صبر و بردباری و تلاش و روابطشان با دیگران، به پیامبر صلّی اللّه علیه و سلّم تأسی و از او پیروی کنند. از این رو در روز احزاب به آنهایی که به جنگ آمدند و آشفته و سست قدم و متزلزل شدند، فرمود: «**لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اَللّٰهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ**» یعنی چرا به او اقتدا نکردید و به اخلاق و خوی او تأسی نجستید؟! (مختصر ۸۸/۳)

اطاعت از پیامبر اطاعت از الله است!

قرآن عظیم الشأن با زیبای خاصی میفرماید: سخن پیامبر وحی الهی است، و پیامبر هر آنچه میگوید برگرفته از وحی الهی است، و وحی او را زیر نظر دارد، اگر چنانچه حرفی مخالف با واقعیت شرعی از او سرزند بلا فاصله وحی او را تصحیح میکند. پس کلام پیامبر صلی الله علیه وسلم را بپذیرید و به آنچه میگوید عمل کنید که هیچ فرقی بین مصدر قرآن و سنت الهی نیست، وشرعیت اسلامی بر هردو بنا شده است: «**وَٱلنَّجمِ إِذَا هَوَىٰ﴿١﴾ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُم وَمَا غَوَىٰ﴿٢﴾ وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلْهَوَىٰٓ﴿٣﴾ إِن هُوَ إِلَّا وَحي يُوحَىٰ﴿٤﴾**»(سوره النجم: آیات ۱ الی ۴) «قسم به ستاره چون فرود آید * که صاحب شما (محمّد مصطفی) هیچ‌گاه در ضلالت وگمراهی نبوده است.* و هرگز به هوای نفس سخن نمیگوید* سخن او هیچ غیر وحی خدا نیست».

خوانندکان گرامی!

دراین آیه خداوند متعال با زیبای خاصی فرمود که: ای مؤمنان! هر آینه در وجود این پیامبر والا مقام برای شما الگوی نیکو مقرر است، شما در اخلاص و جهاد و تلاش و شکیبایی‌اش ازاو پیروی کنید؛ زیرا ایشان براساس هوی و هوس نه چیزی می‌گوید ونه کاری می‌کند. بلکه هرچه می‌گوید وهرکاری می‌کند براساس وحی نازل شده صورت می‌گیرد.

در بیش از ۵۰ آیت قرآن کریم به صراحت مؤمنان را دستور می‌دهد تا از خداوند و از پیامبرش پیروی کنند، و طاعت و فرمانبرداری از پیامبر صلی الله علیه وسلم مرادف با طاعت و فرمانبرداری خداوند متعال شمرده می شود.

طوریکه میفرماید: «**مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَد أَطَاعَ ٱللَّهَۖ وَمَن تَوَلَّىٰ فَمَآ أَرسَلنَٰكَ عَلَيهِم حَفِيظا﴿٨٠﴾**» [النساء: ۸۰] «هرکه از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده و هر که روی برتابد [حسابش با ماست.] ما تو را بر آنان نگهبان [اعمالشان که به طور اجبار از فسق و فجور حفظشان کنی] نفرستادیم».

همچنان در (آیۀ ۵۹ سورۂ النساء) میفرماید: «**يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلأَمرِ مِنكُمۖ**» «ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر اطاعت کنید. و همچنین از صاحبان امر خودتان...».

امام ابن کثیر میفرماید: اطاعت از پیامبر صلی الله علیه وسلم همان پیروی از سنت اوست. البته با دقت در این آیه مبارکه متوجه میشویم که فعل امر «اطاعت کنید» «**أَطِيعُواْ**» برای خداوند متعال و پیامبر تکرار شده است. و این تکرار فعل امر از نظر بیان عرب دلالت بر استقلالیت و شمولیت آن دارد. به این معنا که اطاعت از پروردگار و اطاعت از پیامبر بصورت مطلق و همیشگی و غیر قابل بحث و بررسی و چون و چراست. در حالیکه عطف «**أُوْلِي ٱلأَمرِ**» بر اطاعت پیشین به این اشاره دارد که اطاعت از سران و صاحبان امر تنها در مواردی که درآن اطاعت ازخداوند و پیامبر باشد جایز است. در غیر اینصورت بر هیچ مخلوقی جایز نیست که در آنچه نافرمانی خدا و رسول در آن است از بنده‌ای دیگر فرمان ببرد!

«قُل إِن كُنتُم تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحبِبكُمُ ٱللَّهُ وَيَغفِر لَكُم ذُنُوبَكُمۗ وَٱللَّهُ غَفُور رَّحِيم﴿٣١﴾ قُل أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولۖ فَإِن تَوَلَّواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلكَٰفِرِينَ﴿٣٢﴾» [آل عمران: ۳۱-۳۲] «بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد، و گناهانتان را بیامرزد؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است * بگو: از خدا و پیامبر اطاعت کنید. پس اگر روی گردانیدند [بدانند که] یقیناً خدا کافران را دوست ندارد».

انکار سنت مایه قهر و غضب الهی است:

قرآن عظیم الشأن سرپیچی از دستورات و فرامین و سنت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم را موجب خشم و عقاب الهی برمی شمرد، از فرموده‌های قرآن: «لَّا تَجعَلُواْ دُعَآءَ ٱلرَّسُولِ بَينَكُم كَدُعَآءِ بَعضِكُم بَعضاۚ قَد يَعلَمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنكُم لِوَاذاۚ فَليَحذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَن أَمرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُم فِتنَةٌ أَو يُصِيبَهُم عَذَابٌ أَلِيمٌ﴿٦٣﴾» [النور: ۶۳]«دعوت پیامبر را در میان خود مانند دعوت بعضی از شما از بعضی دیگر قرار ندهید، الله کسانی از شما را که برای [بی‌اعتنایی به دعوت پیامبر] با پنهان شدن پشت سر دیگران آهسته از نزد او بیرون میروند میشناسد. پس باید کسانی که ازفرمانش سرپیچی میکنند، برحذر باشند از اینکه بلایی [در دنیا] یا عذابی دردناک [در آخرت] به ایشان رسد».

همچنان میفرماید:«مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَد أَطَاعَ ٱللَّهَۖ وَمَن تَوَلَّىٰ فَمَآ أَرسَلنَٰكَ عَلَيهِم حَفِيظا» (سورۀ: النساء: ۸۰) «هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده و هر که روی برتابد [حسابش با ماست.] ما تو را بر آنان نگهبان [اعمالشان که به طور اجبار از فسق و فجور حفظشان کنی] نفرستادیم».

خوانندگان گرامی!

پروردگار با عظمت ما پیامبران را به نام خودشان مخاطب قرار داده است و گفته است: **يٰا نُوحُ اِهْبِطْ بِسَلامٍ مِنّٰا، يٰا إِبْرٰاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ اَلرُّؤْيٰا و يٰا مُوسىٰ إِنِّي اِصْطَفَيتُکَ عَلَى اَلنّٰاسِ بِرِسٰالاٰتِي وَ بِكَلاٰمِي**، ولی محمد را جز با لفظ «نبی» و «رسول» مخاطب قرار نداده است:

«**يٰا أَيهَا اَلنَّبِي حَسْبُکَ اَللّٰهُ و يٰا أَيهَا اَلرَّسُولُ بَلِّغْ مٰا أُنْزِلَ إِلَيکَ.**» و در تمام قرآن کریم حتی یک بار او را با نامش مخاطب قرار نداده است، بلکه ندا با لفظ «نبی» و «رسول» صورت گرفته است و این امر به بزرگی شأن و مقام و منزلتش اشاره دارد. و نیز به ما می آموزد که ادب را رعایت کنیم، و جز با احترام و اکرام و جلال نام مبارکش را به زبان نیاوریم. و جز با کامل‌ترین صفت او را توصیف نکنیم: «**لاٰ تَجْعَلُوا دُعٰاءَ اَلرَّسُولِ بَينَكُمْ كَدُعٰاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً...، إِنَّ اَلَّذِينَ يغُضُّونَ أَصْوٰاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اَللّٰهِ أُولئِکَ اَلَّذِينَ اِمْتَحَنَ اَللّٰهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوىٰ...**»(به آنچه که ابو حیان در «البحرالمحیط»۲۱۰/۷ و قاضی عیاض در کتاب «شفاء» نوشته شده است، نکات مفید وکلام مفیدی است.).

وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا﴿۲۲﴾

وچون مؤمنان احزاب (لشکرهای کافران) را دیدند، گفتند: این همان چیزی است که الله وپیغمبرش به ما وعده داده بودند، و الله و پیغمبرش راست گفتند، و این موضوع جز بر ایمان و تسلیم آنها چیزی نیفزود. (۲۲)

الله تعالی در آیات قبلی حال منافقان را به بیان گرفت، حالا میخواهد، حال مؤمنان را بخصوص در هنگام رویارویی و مقابله بادشمن مورد بحث قرار دهد طوریکه میفرماید: «**وَ لَمّٰا رَأَ اَلْمُؤْمِنُونَ اَلْأَحْزٰابَ قٰالُوا هٰذٰا مٰا وَعَدَنَا اَللّٰهُ وَ**

رَسُولُهُ» زمانیکه مؤمنان کافران به طرف آنان می آیند و از هر طرف آنان را مانند حلقۀ انگشتر احاطه کرده‌اند،گفتند: این همان وعده‌ای است که پیشتر از طرف خداوند متعال و پیامبرش به ما داده شده بود؛ یعنی بعد از ابتلا نجات میبابیم و سپس یاری و پیروزی به ما داده میشود. اکنون پروردگار وعده‌اش را عملی میکند وپیامبر صلی الله علیه وسلم در خبرش راستگوی وصادق است.

در حدیث شریف به روایت ابن عباس (رض) آمده‌است که رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل از جنگ احزاب به اصحاب شان فرمودند: «بی‌گمان در آخر نه یا ده شب دیگر، لشکرهای کفار به سوی شما آمدنی هستند».

همچنین فرمودند: «با گرد آمدن لشکرها، کار بر شما سخت می شود اما سرانجام، کار به‌سود شما و به زیان آن‌هاست».

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴿٢٣﴾

در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدی که با خدا بستند صادقانه وفا کردند، بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند) و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود نداده اند. (۲۳)

شأن نزول آیۀ ۲۳:

۸۵۶- مسلم، ترمذی و دیگران از أنس (روایت کرده اند: عمویم انس بن نضر در جنگ بدر حضور نداشت و این امر بر او سخت و گران تمام شد و گفت: در اولین کار زاری که رسول خدا (حضور داشت من نتوانستم شرکت نمایم، اگر خدا (کارزار و نبرد دیگری را پیش بیاورد و من بتوانم با رسول خدا در آن شرکت نمایم البته خدای دانا و توانا به بندگان خود نشان خواهد داد چه فعالیت‌ها و جان نثاری ها بکنم، در غزوۀ اُحد حضور یافت مردانه جنگید تا

جام شهادت نوشید و در پیکرش هشتاد و چند ضربۂ شمشیر، اثر نیزه و تیر مشاهده شد. آنگاه آیۂ «**رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيهِ**» تا آخر آیۂ نازل شد.(صحیح است، بخاری ۲۸۰۵ و ۴۰۴۸، مسلم ۱۹۰۳، ترمذی ۳۲۰۰، احمد ۱۹۴ / ۳).

لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا﴿۲۴﴾

تا سرانجام خدا صادقان را به سبب صدقشان پاداش دهد، و منافقان را اگر بخواهد عذاب کند یا [اگر توبه کنند] توبه آنان را بپذیرد؛ زیرا خدا همواره غفور و رحیم است.(۲۴)

ابن کثیر میفرماید: از اینکه مهربانی و رأفتش بر غضبش فزونی دارد آیه را با آن خاتمه داده است. (مختصر ابن کثیر ۸۹/۳).

وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا﴿۲۵﴾

و الله کافران را به خشم و غضبشان بازگردانید، بی‌آنکه به خیری رسیده باشند و الله مؤمنان را از کار جنگ (با فرستادن طوفان) کفایت کرد و الله توانای غالب است.(۲۵)

خداوند متعال کافران (احزاب) را درحالی از مدینه بیرون راند که گرد و غبار خواری و شکست را به دامن داشتند و «**لَمْ يناٰلُوا خَيراً**» به خیری از پیروزی و غنیمت دنیوی، یا مزد و پاداش اخروی نایل نشده بودند.

«**وَ كَفَى اَللّٰهُ اَلْمُؤْمِنِينَ اَلْقِتٰالَ**»: او تعالی با اسباب مقدّر خویش چون وزش باد شدید و نزول فرشتگان از آسمان شردشمنان را از مسلمانان دفع کرد، به این معنی باد و ملائک را بر آنان بسیج کرد و پا به فرار نهاده و شکست خوردند.

«**وَ كَانَ اَللّٰهُ قَوِيا عَزِيزاً**» واقعاً! او تعالی نیرومند است؛ چنان‌که هر که با وی محاربه کند خوارش میسازد، هر که با او زور آزمایی نماید شکستش میدهد و در پادشاهی‌اش سیطره و غلبه دارد. از این رو پیامبر صلّی اللّه علیه وسلّم میفرماید: «چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «**لا إله إلا الله وحده، صدق وعده ونصر عبده وأعز جندهوهزم الأحزاب وحده فلا شيء بعده**». «خدایی جز الله نیست، یگانه است، وعده خویش را راست کرد، بنده‌اش را نصرت داد، لشکرش را عزت بخشید و لشکرهارا به یگانگی منهزم و تار و مار کرد پس بعد از او چیزی نیست» (شیخان این حدیث را روایت کرده‌اند) همچنین در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول الله صلی علیه وسلم احزاب (لشکریان مشرک) را چنین نفرین کردند: «**اللهم منزل الكتاب، سريع الحساب، اهزم الاحزاب، اللهم اهزمهم وزلزلهم**». «بارخدایا! ای فرودآورنده کتاب و ای زود شمارنده حساب! احزاب را شکست بده. بارخدایا! آنان را شکست ده و متزلزل گردان».

همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بعد از این(غزوه احزاب) قریش هرگز بر شما یورش نخواهند آورد بلکه این شما هستید که از این پس بر آنان هجوم میبرید». و چنان شد که رسول الله فرمودند تا آن که فتح مکه راخداوند متعال نصیب مسلمانان ساخت.

وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا﴿٢٦﴾

و الله کسانی از اهل کتاب را که آنان را مدد کرده بودند، از قلعه‌هایشان فرود آورد و در دلهایشان ترس وهراس انداخت! (به طوری که) گروهی را میکشید و گروهی را اسیر میگرفتید.(۲۶)

«**ظَاهَرُوهُمْ**»: ایشان را پشتیبانی کرده بودند.

«**صَيَاصِي**»: جمع صیصَۀ، آنچه بدان پناهنده شوند. در اینجا مراد قلعه‌ها و سنگر های محکم است.

«**تَأْسِرُونَ**»: اسیر می کردید.

الله تعالی یهود بنی قریظه را از قلعه‌ها و برج های شان که در آن تحصن کرده بودند، بیرون راند، زیرا مشرکین را یاری دادند و پیمان را به هم زدند و بر ضد پیامبر صلّی اللّه علیه وسلّم و یارانش به پا خواستند.

«**وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ اَلرُّعْبَ**»: و در دل های آنان ترس و وحشت انداخت؛ تا جایی که خود سنگرو قلعه ها را گشودند و تسلیم شدند. ابن جوزی گفته است: آیه در مورد «یهود بنی قریظه» نازل شده است؛ چون آنها با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم هم پیمان بودند، اما پیمان را نقض کرده و در کنار قریش قرارگرفتند. وقتی مشرکین شکست خوردند و قریش از مدینه برگشت، پیامبر صلّی اللّه علیه و سلّم بنی قریظه را محاصره کرد تا این‌که به حکمیت «سعد بن معاذ» تن دادند. آنگاه سعد حکم داد مردانشان کشته و زن واطفال شان به اسارت برده شوند. (التسهیل فی علوم التنزیل ۱۳۶/۳).

این است که خدا فرموده است: «**فَرِيقاً تَقْتُلُونَ**» یعنی مردان، در ان روز تعدادی بین سی صد تا نه‌صد نفر از آنان کشته شد. «**وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقاً**» و گروهی را به اسارت میگیرید، این گروه عبارت بودند از زنان و اطفال. (صفوۀ التفاسیر: محمد علی صابونی)

خوانندگان گرامی!

یهود بنی قریظه در غزوه احزاب پیمانی را که میان آنها و رسول الله صلی الله علیه وسلم بود، شکستند و لشکریان شرک را علیه رسول الله صلی الله علیه

وسلم کمک و پشتیبانی کردند و با احزاب شرک هم پشت شدند و چون احزاب ناکام گشته و از میدان معرکه گریختند، خداوند متعال جبریل علیه السلام را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرستاد و او وحی الهی را بدین مضمون به ایشان ابلاغ کرد: «الله متعال به توفرمان میدهد که به‌سوی بنی‌قریظه به پا خیزی».

رسول الله صلی الله علیه وسلم در دم به پا خاسته و مردم را به یورش بر بنی‌قریظه فرمان دادند. بر جهای بنی قریظه در چند مایلی مدینه بود و این فرمان بعد از نماز ظهر صادر شد پس رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هرگز کسی از شما نماز عصر را جز در بنی قریظه نخواند».

مردم حرکت کردند و رسول الله صلی الله علیه وسلم خود از پی آنان حرکت نموده و بر مدینه ابن ام مکتوم(رض) را جانشین خویش ساختند وبیرق سپاه را به علی سپردند. بنی قریظه به مدت بیست و پنج شب در محاصره آن حضرت صلی الله علیه وسلم بودند و چون این حالت دشوار بر آنان به درازا کشید، ناگزیر به میانجیگری سعد بن معاذ (رض) رئیس قبیله «اوس» که در جاهلیت هم پیمان‌شان بود، تن در دادند.

سعد(رض) آمد و رسول الله صلی الله علیه وسلم به اصحاب فرمودند: «در برابر سرورتان به پا خیزید». مسلمانان به احترام و بزرگداشت سعد در محل ولایت وی به‌پا خاستند تا حکم وی در مورد یهود نافذتر باشد. چون سعد نشست، رسول الله به وی فرمودند: «این گروه ـ و به‌سوی بنی قریظه اشاره کردند ـ به میانجگیری تو تن در داده‌اند پس به هر چه خواهی بر آنان حکم کن». سعد (رض) گفت: آیا حکم من برآنان و بر اهل این خیمه نیز نافذ است؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آری!». آن‌گاه سعد (رض) به جایی از خیمه اشاره کرد که رسول الله صلی الله علیه وسلم درآن نشسته بودند و در حالیکه

به احترام و اکرام ایشان روی خویش را از ایشان برگردانیده بود، گفت: و بر کسانی که در اینجا نیز نشسته‌اند، حکم من نافذ است؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: بلی! آن‌گاه گفت: «من درباره آنان چنین حکم میکنم که مردان جنگنده‌شان کشته شوند و زنان و فرزندان‌شان به اسارت درآیند و اموال شان به غنیمت گرفته شود». رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «حقاً که به حکم خدا أ از فراز هفت آسمان حکم کردی».

آنگاه فرمان دادند تا مردانشان را ـ که میان هفتصد تا هشتصد تن بودند ـ گردن زدند و کودکانی را که هنوز بالغ نشده بودند، با زنانشان اسیر ساختند. (تفسیر انوار القرآن).

وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَئُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا﴿٢٧﴾

و زمین‌شان و دیارشان و دارایی شان، و همچنین زمینی را که هنوز گام به آنجا ننهاده بودید به شما میراث داد، و البته الله بر هر کاری تواناست.(۲۷)

ای مسلمانان! خداوند توانا شما را بر خانه‌ها و کشتزارها و بر اموار یهودیان چون اسلحه و چارپایان مسلّط ساخت.

«**وَ أَرْضاً لَمْ تَطَؤُها**» و نیز شما را برسرزمینی مسلّط داشت که هنوز پایتان به آنجا نرسیده بود که عبارت از خیبر بود که بعد از قریظه فتح شد. و دیگر سرزمین‌هایی که مسلمانان بعداً آنجا را فتح کردند.

«**وَ كانَ اَللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيءٍ قَدِيراً**»: پروردگار بزرگ بر هر چیزی تواناست، از انجام هرچه اراده کند ناتوان نیست و هیچ امری از تدبیرش بیرون نمی‌باشد.

ابو حیان فرموده است:خدا این آیه را با بیان اقتدارش بر همه چیز به پایان رسانده و به فتوحات فراوان مسلمانان اشاره کرده است، پس در واقع میخواهد بگوید همان طور که این سرزمین‌ها را به ملکیت آنها درآورده است، همچنین قادر است سرزمین های دیگری را نیز به آنها بدهد. (البحر المحیط ۲۲۵/۷.).

خوانندگان گرامی!

درآیات (۲۸ الی ۳۰) در باره راه و رسم بیت نبوی؛ یعنی مخیر کردن همسران پیامبر میان دنیا وآخرت و میزان مکافات و مجازات شان، بحث بعمل می آید.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا﴿۲۸﴾

ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا و زیور وزینتش را میخواهید بیایید تا بر خوردارتان نمایم و شما را به رها کردنی نیک رها سازم.(۲۸)

مفسر مشهور اسلامی دکتر عایض بن عبد الله القرنی مسیر در تفسیر خویش: «تفسیر المیسّر» می نویسد:

ای پیامبر! برای همسرانت که از تو نفقۀ بیشتری طلب کردند بگو: اگر زندگی دنیا و ظاهر فریبی‌اش مقصود شماست، بیایید آنچه را از متاع دنیا در توان دارم به شما می دهم. آن را بپذیرید و شما را به نیکوترین وجهی که در آن ضرر و آزاری نباشد رها می‌کنم.

شأن نزول آیۀ ۲۸:

امام احمد از جابر روایت کرده است که ابو بکر رضی اللّه عنه به منزل پیامبر صلّی اللّه علیه وآله وسلّم آمد درحالیکه مردم دم در نشسته بودند. او از پیامبر صلّی اللّه علیه وآله وسلّم اجازه‌ی ورود خواست، اما اجازه نیافت. بعد از آن عمررضی اللّه عنه آمد و او هم اجازه‌ی ورود خواست، به او هم اجازه ندادند. بعد از آن به هر دو اجازه دادند. ابو بکر و عمر وارد شدند، دیدند پیامبر صلّی اللّه علیه وآله وسلّم نشسته است و در اطرافش همسرانش حضور دارند، اما پیامبر صلّی اللّه علیه وآله وسلّم ساکت بود. عمر گفت: چیزی میگویم که شاید پیامبر صلّی اللّه علیه و سلّم بخندد! آنگاه گفت: یا رسول اللّه! دختر زید-همسر عمر-چند لحظه پیش از من نفقه خواست، من هم پس گردنی به او

زدم. پیامبر صلّی اللّه علیه وآله وسلّم خندید تا جایی که دندان‌های پیشینش نمایان شد و گفت: زنانی که در اطرافم قرار دارند، از من نفقه می خواهند؟! ابو بکر به طرف عایشه رفت که او را بزند، و عمر هم نزد حفصه رفت، هر دو گفتند: از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چیزی می‌خواهید که ندارد؟ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مانع آن دو شد. زنان گفتند: بعد از این از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چیزی نمی خواهیم که نداشته باشد. آنگاه آیه‌ی «اختیار» نازل شد: **يٰا أَيهَا اَلنَّبي قُلْ لِأَزْوٰاجِکَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اَلْحَيٰاةَ اَلدُّنْيٰا وَ زِينَتَهٰا فَتَعٰالَينَ أُمَتِّعْكُنَّ وَ أُسَرِّحْكُنَّ سَرٰاحاً جَمِيلاً**. پس از آن از عایشه رضی الله عنها شروع کرد و فرمود: من مطلبی میگویم، نمی خواهم در مورد آن شتاب به خرج بدهی، تا با پدر و مادرت مشاوره نکنی جوابی مده، حضرت عایشه رضی اللّه عنها گفت: آن امر چیست یا رسول الله؟ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آیه را بر او خواند. آنگاه حضرت عایشه رضی اللّه عنها گفت: آیا درباره‌ی شما با پدر و مادرم مشاوره کنم؟ نه البته، من خدا و پیامبر و منزلگاه آخرت را برگزیدم و خواهش میکنم به هیچ یک از همسرانت مگو که من چه چیزی را برگزیده‌ام.

پیامبر صلّی الله علیه و سلّم فرمود: الله مرا نفرستاده است که سختگیر باشم، بلکه مرا به عنوان معلم و آسان‌گیر فرستاده است و هر زنی از من بپرسد به او خواهم گفت. (اخراج از امام احمد و در ابن کثیر ۹۲/۳ نیز چنین آمده است.) (صحیح است، مسلم ۱۴۷۸، احمد ۳ / ۳۲۸).

مطالعه کنندگان گرامی!

بعد از اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم را پروردگار با عظمت در جنگ احزاب بر بنی قریظه و بنی نضیر به پیروزی رسانید، همسران رسول الله صلی الله علیه وسلم گمان بردند که گنجینه‌ی گرانبها و ذخایر یهود به او اختصاص

یافته است. آنگاه در اطرافش نشسته و گفتند: یا رسول الله! دختران کسری و تزار زر و زیور دارند، در حالیکه می بینی ما در فقر و تنگی به سر می‌بریم و با درخواست رفاه و فراخی حال، قلب او را آزردند، و از این‌که از او خواستند مانند زنان پادشاهان و بزرگان با آنان عمل کند پیامبر آزرده خاطر شد، آنگاه خدا به او امر کرد آیه‌ای را برای آنان بخواند، که در مورد آنها نازل شده است، در آن موقع نه(۹) زن در نکاح داشت. (البحر المحیط ۲۲۷/۷.)

وَإِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا﴿۲۹﴾

و اگر الله و پیغمبرش و سرای آخرت را می خواهید، پس الله برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی را آماده کرده است.(۲۹)

مفسران در شأن نزول این آیه مبارکه می نویسند: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم سرزمین بنی قریظه رافتح کردند و ازآنان اموال نفیسی را به غنیمت گرفتند، زنان آن حضرت صلی الله علیه وسلم پیرامون ایشان نشستند و گفتند: «یارسول الله! دختران کسری وقیصر غرق زر وزیورند و کنیزان و خدم و حشم دارند وما دراین وضعیت تنگ ودشوار ازفقر وفاقه که می‌بینید به سر میبریم!». پس، از آن حضرت صلی الله علیه وسلم خواستند تا بر هزینه زندگی‌شان بیفزایند. همچنین آنها با همدیگر هم چشمی داشته و برخی بر برخی دیگر رشک می ورزیدند و بدین‌گونه رسول الله صلی الله علیه وسلم را اذیت میکردند. بدین جهت، رسول الله صلی الله علیه وسلم ازآنان یک ماه ایلاء کردند آنگاه الله تعالی این آیه راکه به نام آیه «تخییر»نامیده میشود، نازل کرد: «ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر خواهان زندگانی دنیا و زینت آنید» یعنی: اگر گشایش و خرمی و رفاهیت و تنعم دنیا را میخواهید «بیایید تا شما را متعه دهم» و آن متعه طلاق است که عبارت از لباس، یا هدیه، یا مالی است که

برای خوشحال نمودن زن ـ به حسب حال و توان مالی شوهر ـ به وی پرداخته می‌شود «و» پس از آن «به رها کردنی نیک رهایتان کنم» یعنی: بی آن‌که زیانی از سوی من ببینید ـ مطابق سنت ـ طلاقتان دهم تا بیرون از خانه من هر چه از تجمل دنیا که خواسته باشید، به‌دست آورید. (تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی).

برخی دیگری از مفسران می نویسند: بعد از نزول این دو آیۀ، رسول الله صلی الله علیه وسلم زنان خویش را فراخواندند و این دو آیه را بر یکایک آنان خواندند. ولی زنانشان همه ـ به اتفاق ـ ماندن در زندگی پیامبر صلی الله علیه وسلم را بر طلاق ترجیح دادند. عائشه(رض) میفرماید: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم ما را (در میان طلاق و ماندن در نکاح خود) مُخیر ساختند و ما ایشان را اختیار کردیم پس این (رُخداد) را طلاق نشمردند».

یادآور می شویم که در این هنگام، زنان پیامبر صلی الله علیه وسلم نه تن بودند؛ پنج تن از قریش و چهار تن از غیر آنان. ولی همسران رسول الله (امهات‌المؤمنین) که در طول حیات آن حضرت صلی الله علیه وسلم به همسری ایشان درآمده‌اند، در مجموع دوازده تن بودند، که در میان همه آنها فقط یک دختر باکره ـ یعنی سیدتنا عائشه(رض) وجود داشت و بقیه همه زنانی بیوه بودند که ازدواج پیامبر صلی الله علیه وسلم با آنان، برای الفت دادن دلها و به‌خاطر نشر دعوت اسلامی بود.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۳۱ الی ۳۴) در باره برخی از خصوصیات اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وسلم ، بحث بعمل آمده است.

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴿٣٠﴾

ای همسران پیامبر! هر کس از شما کار ناشایست آشکار را به عمل آورد، عذاب او دو چندان خواهد بود، و این برای خدا آسان است.(۳۰)

ابن عباس(رض) گفته است: یعنی مرتکب نشوز یا بداخلاقی بشود. (زاد المسیر ۳۷۸/۶.)

صاوی میفرماید: این آیه زنان پیامبر صلّی الله علیه وسلّم را مخاطب قرار میدهد، و فضل و عظمت و قدر و منزلت آنها را نشان میدهد؛ زیرا عتاب و سرزنش و تشدید در خطاب نشان دهندهی والایی منزلت آنها می باشد؛ چون با پیامبر صلّی الله علیه و سلّم نزدیک اند و همسران بهشتی او می باشند. پس به همان اندازه که با پیامبر صلّی اللّه علیه و سلّم نزدیک اند به همان اندازه به خدا نیز نزدیک اند. (تفسیر الکشاف ۴۲۴/۳.)

ویژگیهای همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم:

ازجمله ویژگیهای ازواج رسول الله صلی الله علیه وسلم میتوان به نکات ذیل اشاره بعمل آورد:

ـ مزد و پاداش دو برابر کردار نیکو و مهیا کردن روزی کریمانه برای آنان در بهشت،

ـ ممتاز بودن آنان از جهت فضیلت، کرامت و منزلت و شرافت،

ـ قاطع و جدی بودن هنگام سخن گفتن و حذر از نرم و نازک و بی حال سخن گفتن،

ـ باوقار و سنگین بودن وخودداری از آمد و رفت بی مورد در جاهای عمومی و دوری از خودنمایی جاهلانه و آشکار کردن زینتها.

ـ پایداری و تداوم در برگزاری نماز و پرداخت زکات و پیروی از الله و پیامبر،

ـ مصؤن نگهداشتن خود از گناه و نافرمانی و ریاکاری، و آراستن دل و درون به تقوای آفریدگار،
ـ یاد دادن قرآن و حدیث به زنان مؤمن و پاسخ گویی به سؤالات سایر سؤال کنندگان از مرد و زن و به یاد آوردن نعمت های خدای مهربان.

آغاز جز ۲۲

وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا﴿۳۱﴾

و هرکس از شما برای خدا و پیامبرش اطاعت خاضعانه کند وکار نیک انجام دهد، پاداشش را دو بار به او میدهیم و برای او روزی نیک و ارزشمندی آماده کردهایم.(۳۱)

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴿۳۲﴾

ای زنان پیغمبر، شما مانند دیگر زنان نیستید (بلکه مقامتان رفیع‌تر است) اگر خدا ترس و پرهیزکار باشید، پس در سخن گفتن نرمی و ملایمت نکنید تا کسی که در دلش بیماری است به طمع نیفتد، و سخن شایسته بگویید.(۳۲)

ابن عباس(رض) گفته است: این آیه منزلت آنها را نشان می‌دهد و میگوید: قدر و منزلت شما در نزد من مانند قدر و منزلت سایر زنان صالح نیست. شما نزد من مکرم‌ترید، و اگر پرهیزگار باشید پاداشتان بزرگ‌تر است، بدین‌ترتیب تقوی را برای آنان شرط قرار داده است و نشان می‌دهد که فضیلت آنها براساس تقوی میباشد، نه براساس ارتباط شان با پیامبر صلّی اللّه علیه و سلّم. (تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر: المسیر ۳۷۸/۶)

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴿٣٣﴾

و در خانه هایتان قرار و آرام گیرید، و [در میان نامحرمان و کوچه و بازار] مانند زنان دوران جاهلیت پیشین [که برای خودنمایی با زینت و آرایش و بدون پوشش در همه جا ظاهر می شدند] ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید و زکات بدهید، وخدا وپیامبرش را اطاعت کنید، جز این نیست که الله میخواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را کاملاً پاکیزه گرداند.(۳۳).

«**وَ قَرْنَ فِي بُيوتِكُنَّ**»: در منزل خود بمانید و جز برای رفع حاجات خارج نشوید، و مانند زنان غافل که بی‌هدف و بدون لزوم درکوچه ها و معابر رفت و آمد می کنند، عمل نکنید.

«**وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ اَلْجاٰهِلِيةِ اَلْأُولىٰ**»: ومانند زنان زمان جاهلیت زیور و زینت و محاسن خود را در محضر مردان بیگانه نشان ندهید. در آن زمان زن به بازار میرفت و محاسن وقسمت‌های حساس بدن خود را نشان میداد، و قسمت‌هایی از بدن را نمایان می کرد که نمی بایست و شایسته نبود نمایان شود. قتاده گفته است: با ناز و ادا و اطوار راه می‌رفتند، پس خدا از آن نهی کرد.

عصری جاهلیت:

قابل یادآوری است که: جاهلیت به عصری خاص، اختصاص ندارد، در هر عصر و دورانی، زنان، خود را نمایش دهند یعنی زینتهای خویش را آشکار نمایند و بی باکانه در میان مردم بگردند، آن عصر، عصر جاهلیت نام دارد، یا حداقل برای چنین زنانی جاهلیت است که سر وسینه وگردن وخود را به بسیار عادی - به مردان بیگانه وچشم چرانان هوس باز نشان میدهند وکمترین توجهی به حقوق اجتماعی ندارند و بدین وسیله تشنگان هوس را در دام بدنامی و وسوسه ی شیطانی می اندازند و برایشان آتش فتنه بر میافروزند.

بلی! ای زن مؤمن بیدار شو، آرزوها و هواهای جاهلی را در هم شکن، آتش خانمان برانداز شهوات را با عشق به کانون گرم و پر محبت خانواده ات، خاموش گردان، آن چه که الله به زنان والامقام پیام آورش فرمان داده است، رعایت نما، تا در هر دو جهان سرافراز باشی.

«**وَ أَقِمْنَ اَلصَّلاٰةَ وَ آتِينَ اَلزَّكٰاةَ**»: اقامه‌ی نماز و ادای زکات را ادامه بدهید و بر آن پایدار بمانید.

ابن کثیر گفته است: اول آنان رااز ارتکاب شرمنع کرده، سپس آنان را به انجام دادن خیر از قبیل اقامه‌ی نماز که پرستش خدای یگانه میباشد و ادای زکات که نیکی و احسان به مردم است، امر فرموده است. (تفسیر ابن کثیر ۹۴/۳).

«**وَ أَطِعْنَ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ**»: و در تمام امور از الله و پیامبر اطاعت کنید تا به مقام و منزلت پرهیزگاران نایل آیید.

«**إِنَّمٰا يرِيدُ اَللّٰهُ لِيذْهِبَ عَنْكُمُ اَلرِّجْسَ**»:خدا در حقیقت میخواهد که شما را از شرک و آلودگی گناهان نجات دهد و پاک سازد، گناهانی که آبروی انسان را می آلایند همان طور که ناپاکی‌ها بدنش را می‌آلایند. أَهْلَ اَلْبَيتِ ای خانواده‌ی نبوت! «**وَ يطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**» و تا شما را کاملاً از چرک و آلودگی گناهان و نافرمانی پاک نماید.

وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا﴿۳۴﴾

[ای همسران پیامبر!] و آنچه را که از آیات الله وحکمت درخانه‌هایتان خوانده میشود یاد کنید، بی‌گمان الله لطف کننده آگاه است.(۳۴)

«**أُذْكُرْنَ**»: یاد کنید و بیان دارید.

«**الْحِكْمَةِ**»: هدف از آن سنّت نبوی است.

زمخشری میفرماید: به آنها یادآور شده است که منازل آنها محل نزول وحی است. وبه آنها امرکرده است که مطالبی راکه درمنازل خود میخوانند فراموش نکنند. قرآن را که جامع دو امر یعنی دلایل روشن و قطعی بر صدق نبوت، وحکمت علوم وشرایع آسمانی است ازیاد نبرند.(تفسیر کشاف ۴۲۵/۳).

زنان و مردان در گرفتن پاداش آخرت یکسانند:

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴿۳۵﴾

مسلماً مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان فرمانبردار فرمان الله و زنان فرمان بردار فرمان الله و مردان و زنان راستگو، و مردان و زنان بردبار، و مردان فروتن و زنان فروتن و مردان صدقه دهنده، و زنان صدقه دهنده و مردان روزه دار و زنان روزه دار، و مردان پاکدامن و زنان پاکدامن، و مردان و زنانی که الله را بسیار یاد می‌کنند، الله برای آنان آمرزش و پاداش بزرگ آماده کرده است.(۳۵)

تشریح لغات واصطلاحات:

«**الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ**»: مردان و زنانی که اهل صلح و صفا و منقادو فرمانبرداران حکم الله و ارکان اسلام اند. اسلام؛ یعنی، خشوع و فروتنی در برابر دستور الله. و دارای خلق و خوی اسلامی هستند.

«**وَ اَلْمُؤْمِنِينَ وَ اَلْمُؤْمِنٰاتِ**»: و مردان و زنان تصدیق کننده‌ی خدا و آیات خدا و آنچه بر پیامبرانش نازل کرده است،

«**الْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ**»: مردان و زنان مطیع اراده و معترف به الوهیت الله وفرمانبر که عبادت را ادامه میدهند و بر طاعت پایدارند، (ملاحظه شود سورۀ: بقره آیه **۲۳۸**، وسورۀ نساء آیه **۳۴**).

«**وَ اَلصّٰادِقِينَ وَ اَلصّٰادِقٰاتِ**»: و مردان و زنانی که در ایمان و نیت و اعمال و اقوال خود صادقند،

«**وَ اَلصّٰابِرِينَ وَ اَلصّٰابِرٰاتِ**»: و مردان و زنانی که بر طاعت پایدار و در مقابل هوس‌ها و ناگواری‌ها و شادمانی ها صبور و شکیبا می‌باشند،

«**وَ اَلْخٰاشِعِينَ وَ اَلْخٰاشِعٰاتِ**»: و مردان و زنان فروتن و خاشع که در ظاهر و باطن در مقابل خدا سر اطاعت خم می کنند،

«**وَ اَلْمُتَصَدِّقِينَ وَ اَلْمُتَصَدِّقٰاتِ**»: وزنان و مردانی که مال خود را صدقه میدهند و احسان پیشه دارند و زکات را می‌پردازند،

«**وَ اَلصّٰائِمِينَ وَ اَلصّٰائِمٰاتِ**»: و زنان و مردانی که به خاطر جلب رضایت خدا ماه رمضان و دیگر ایام را روزه می گیرند، پس روزه، زکات بدن است و آن را تزکیه و پاک می کند.

«**وَ اَلْحٰافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَ اَلْحٰافِظٰاتِ**» و مردان و زنانی که فرج خود را از حرام و گناه محفوظ می‌دارند و از ارتکاب ناشایست از قبیل زنا و کشف عورت خود را مصؤون می‌دارند، **وَ الذّٰاكِرِينَ اَللّٰهَ كَثِيراً وَ اَلذّٰاكِرٰاتِ** و مردان و زنانی که مدام یاد خدا را بر زبان دارند و هر وقت و هر جا خدا را یاد می کنند،

«**أَعَدَّ اَللّٰهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِيماً**»: الله برای چنان پرهیزگارانی نیکو و پاک و متصف به این صفات ارزشمند و پسندیده، پاداشی بس بزرگ یعنی بهشت را آماده کرده است و گناهانشان را به وسیله‌ی اعمال نیکو که انجام داده‌اند، میزداید.

شأن نزول آیۀ۳۵:

۸۵۸- ک: ترمذی به نحو حسن از طریق عکرمه از ام عمارۀ انصاری(رض) روایت کرده است: آن بزرگوار خدمت رسول الله (آمد و گفت: همه چیز را فقط برای مردان می بینم و من هیچ ندیدم که از زنان هم یاد شده باشد. پس الله تعالی آیه: «**إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ**...»را نازل کرد. (ترمذی ۳۲۱۱ از ام عماره روایت کرده و گفته است: «این حدیث حسن غریب است» و سلمان بن کثیر ضعیف است.).

۸۵۹- ک: طبرانی از ابن عباس(رض) روایت میکند: زنان گفتند: ای رسول خدا! شأن وحالت قرآن چگونه است، مردان مسلمان را یادآور شده و از زنان مسلمان هیچ یاد نمیکند. پس الله تعالی آیه: «**إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ**...» را نازل گردانید.(طبری ۲۸۵۱۰ و طبرانی ۱۲ / ۱۰۸ از ابن عباس(رض) روایت کرده اند. اسنادش به خاطر قابوس بن ابوظبیان ضعیف است، زیرا هیثمی ۷ / ۹۱ میگوید: «قابوس ضعیف است، اما عده‌ای او را ثقه می دانند و باقی راوی‌های این ثقه اند» با این وصف به حدیث بعدی شاهد است. «زاد المسیر» ۱۱۳۶ به تخریج محقق).

۸۶۰- ابن سعد از قتاده روایت کرده است: هنگامی که در قرآن از زنان پیامبر نام برده شد، زنان دیگر گفتند: اگر خیر و نیکویی نصیب ما می بود ما را هم متذکر میشد. پس خدا آیۀ «**إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ**...» را نازل کرد. (طبری ۲۸۵۰۵ از قتاده روایت کرده، مرسل است.).

همچنان از؛ ازاُم سَلَمَه رضی اللّه عنها روایت است که از پیامبر صلّی اللّه علیه و سلّم پرسید: یا رسول اللّه! چرا در قرآن نام مردان آمده است و نامی از زنان در آن نیست؟ آنگاه آیه‌ی «**إِنَّ اَلْمُسْلِمِينَ وَ اَلْمُسْلِمٰاتِ وَ اَلْمُؤْمِنِينَ وَ اَلْمُؤْمِنٰاتِ**...»نازل شد.(امام نسائی آنرا درسنن خوداز ام‌سلمه روایت میکند.).

خوانندگان گرامی!

در آیات (۳۶ الی ۴۰) در باره قصه ی زینب دختر جحش و زید پسر حارثه، بحث بعمل می آید.

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴿۳۶﴾

و هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه در کاری که الله وپیغمبرش (در آن) فیصله کرده باشند اختیاری از خود ندارند و کسی که از الله و پیغمبرش نافرمانی کند در حقیقت به گمراهی آشکار گرفتار شده است.(۳۶)

ابن کثیر میگوید: «این آیه عام است در تمام امور». در حدیث شریف آمده است: «والذی نفسی بیده لا یؤمن أحدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به». «سوگند به ذاتی که جانم در ید اوست، یکی از شما ایمان ندارد تا آن‌گاه‌که خواسته وی پیرو چیزی باشد که من آن را آورده‌ام«.

شأن نزول آیۀ ۳٦:

۸۶۱- طبرانی با سند صحیح از قتاده روایت کرده است: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم (به خواستگاری زینب رفت قصد داشت که او را به زید نکاح کند، اما زینب پنداشت که رسول الله خودش قصد ازدواج با او را دارد.

هنگامی که دانست پیامبر او را به زید خواستگاری میکند خودداری کرد. پس خدا آیۀ«**وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ**...» را نازل کرد. پس از آن زینب به ازدواج با زید راضی شد. (طبری ۲۸۵۱۵ وطبرانی۴۵/۲۴ به سند صحیح از وی روایت کرده اند، مرسل است.).

۸۶۲- ابن جریر از طریق عکرمه از ابن عباس(رض) روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم زینب دختر جحش را برای زید بن حارثه خواستگاری کرد، زینب این کار را ننگ پنداشت و گفت: من از لحاظ اصل و تبار،

بزرگی و شرف بر زید برتری دارم. پس الله تعالی ایه «**وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ...**» را نازل کرد. (طبری ۲۸۵۱۶ روایت کرده، در این اسناد ابن لهیعه ضعیف است، دار قطنی ۳ / ۳۰۱ از زینب بن جحش به همین معنی روایت کرده. اسناد این هم ضعیف است.).

۸۶۳- ابن جریر از طریق عوفی از ابن عباس(رض) مانند این روایت کرده است. (طبری ۲۸۵۱۳ روایت کرده در این اسناد عطیۀ عوفی ضعیف است.).

۸۶۴- ابن ابو حاتم از ابن زید روایت کرده است: این آیه در بارۀ ام کلثوم دختر عقبه بن ابومُعیط نازل شده است، او اولین زنی بود که رهسپار دیار هجرت شد او خواهان رسول الله صلی الله علیه وسلم بود، اما آن بزرگوار برای زید بن حارثه نکاحش کرد، برای همین خودش و برادرش از این کار ناخشنود شدند و گفتند: ما خواهان رسول خدا بودیم، اما او ما را برای برده خود نکاح کرد. پس این آیه نازل شد. (طبری ۲۸۵۱۷ از عبدالرحمن بن زید روایت کرده معضل است.).

وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴿۳۷﴾

و[یاد کن] زمانی را که به آن شخص که خدا به او نعمت [اسلام] بخشیده بود، و تو هم [با آزاد کردنش از طوق بردگی] به او احسان کرده بودی، میگفتی: همسرت را برای خود نگاه دارو از الله بترس و در نفس خود آنچه را که الله ظاهر کننده‌اش است پنهان می ساختی و از مردم می‌ترسیدی و الله به آنکه از او بترسی سزاوارتر است. پس چون زید نیاز خود را از او برآورد، او را به ازدواج تو در آوردیم تا تنگی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر

خواندگانشان نباشد، وقتی که نیاز خود را از آنان به انجام رسانند، و حکم الله انجام یافتنی است.(۳۷)

دکتر مصطفی خرمدل مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» در تفسیر این آیۀ مبارکه مینویسد: «**الَّذِي**...»: کسی که.هدف از آن زید پسر حارثه است که پسر خواندۀ پیغمبر بود.

«**أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِ**»: مراد نعمت هدایت و توفیق شرفیابی به دین اسلام است.

«**أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ**»: مراد نعمت آزاد کردن زید از غلامی و حسن تربیت او است.

«**مَا**»: چیزی که. مراد پیام وحی است. یعنی خدا به پیغمبر خبر داده بود که زید پسر حارثه، برده آزاد شده تو، زینب دختر جحش، عمّه‌زاده تو را طلاق خواهد داد، و تو باید (بر خلاف میل خود و علیرغم سنّت جامعه جاهلیت) او را به همسری بپذیری. تا دو سنّت غلط جاهلی شکسته شود: یکم حرام بودن ازدواج با همسر مطلّقه پسرخوانده برابر عرف محیط، دوم کسر شأن بودن ازدواج با همسر مطلّقه یک غلام و برده آزاد شده. «**وَطَراً**»: نیاز و حاجت.

«**قَضي زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَراً**»: زید از زینب کام دل گرفت و نیاز خود را برآورده کرد. کنایه از پایان گرفتن زندگی با زینب و طلاق دادن او است.

شأن نزول آیۀ ۳۷:

۸۶۵- بخاری از انس(رض) (روایت کرده است: این آیه «**وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ**»درخصوص زینب دختر جحش و زید بن حارثه نازل شده است. (صحیح است، بخاری ۴۷۸۷ و ۷۴۲۰، ترمذی ۳۲۲۱، نسائی در «تفسیر» ۴۲۷، ابن حبان ۷۰۴۵ و احمد ۳ / ۱۴۹ و ۱۵۰ روایت کرده اند.).

۸۶۶- حاکم از انس(رض) روایت کرده است: زید بن حارثه می‌آمد و از زینب دختر جحش خدمت رسول الله (شکایت میکرد. سرور کائنات میگفت:

همسرت را برای خودت نگهدار. پس این آیه نازل شد. (احمد ۳ / ۱۵۰ و حاکم ۲ / ۴۱۷ از انس(رض) روایت کرده اند. حاکم و ذهبی به شرط بخاری و مسلم این را صحیح می شمارند.).

۸۶۷- مسلم، احمد و نسائی [از انس بن مالک بن نَضْر] روایت کرده اند: چون عدت زینب سپری شد، رسول الله (به زید گفت: برو او را برای من خواستگاری کن، زید رفت و او را در جریان گذاشت. زینب گفت: من به هیچ کاری اقدام نمی‌کنم تا پروردگارم به من دستور بدهد. سپس به نماز ایستاد. کلام الهی که نازل گشت پیامبر آمد و بدون اجازه زینب به اطاق او داخل شد.

[انس بن مالک میفرماید] به چشم خود مشاهده کردم، هنگامی که عروسی زینب (رض) صورت میگرفت، رسول خدا در جشن عروسی وی برای مردم نان و گوشت تهیه کرد، بعد از صرف غذا همه خارج شدند، و تنها چند نفر باقی ماندند که در داخل خانۀ زینب باهم صحبت میکردند. رسول الله از آنجا بیرون رفت، من هم به دنبال ایشان روان شدم، آن بزرگوار از خانه‌های زنان خود دیدن میکرد، به ایشان خبر داده شد که آن گروه بیرون رفتند. او آمد و وارد خانه شد. من هم رفتم تا با آن بزرگوار داخل خانه شوم اما بین من و خودش پرده افکند. در اینجا خدای بزرگ آیۀ حجاب «**لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِي إِلَّا أَن يؤْذَنَ لَكُمْ...**» را نازل کرد و مایۀ پند و هدایت مسلمانان شد. صحیح است، مسلم ۱۴۲۸، نسائی در تفسیر ۴۳۰ و نسائی ۶ / ۷۹، احمد ۳ / ۱۹۵، ابویعلی ۳۳۳۲ و ابن سعد ۸ / ۸۲ از انس روایت کرده اند.).

ازدواج رسول الله صلی الله علیه وسلم با زینب بنت جحش:

مطابق روایات تعداد کثیر ازمفسرین همین است که (آیۀ ۳۶ سورۀ الأحزاب) در بارۀ زینب بنت جَحش نازل شده هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم

خواست امتیازات طبقاتی موروثی را میان جماعت مسلمانان از بین ببرد در نتیجه همه مردم یکسان و برابر باشند؛ که هیچ فضل و برتری‌برای کسی بر کس دیگر نباشد جز به تقوا. آن موقع بردگان آزاد شده به نسبت صاحبان برده در طبقه پائین‌تری بودند؛ از جمله یکی ازاین بردگان آزاد شده، زید بن حارثه، برده آزاد شده رسول الله صلی الله علیه وسلم بود که پیامبر او را به عنوان پسر خوانده خود اختیار کرد. پس رسول الله صلی الله علیه وسلم خواست که با تزویج زنی شریف از طایفۀ بنی هاشم، خویشاوند خود به نام زینب بنت جحش، به زید بن حارثه این مساوات کامل را محقق سازد، تا آن امتیازات طبقاتی خود به خود در خانواده‌اش ساقط گرداند. این امتیازات آن چنان عمیق و ریشه‌دار و گسترده بود که جز فعل واقعی از طرف رسول الله صلی الله علیه وسلم که جامعه اسلامی او را به عنوان نمونه و سرمشق میگیرند، از بین نمی‌برد. تا در نهایت تمام بشریت در این زمینه راه او تعقیب نمایند.

ابن کثیر در تفسیر خود روایت کرده که عوفی از ابن عباس(رض) نقل کرده است: «**وَمَا كَانَ لِمُؤمِن وَلَا مُؤْمِنَةٍ...**» سبب نزول این آیه این بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم رفت تا برای پسرخوانده جوانش، زید بن حارثه خواستگاری کند. به همین منظور نزد زینب بنت جحش اسدیه(رض) رفت و او را برای زید خواستگاری کرد.زینب گفت: من با او ازدواج نمی‌کنم. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «**بليٰ فانكحيه**»: «چرا، باید با او ازدواج کنی». زینب گفت: ای رسول الله، آیا راجع به خودم به من امر می کنی؟ هنگامی که هر دو بحث می‌کردند، خداوند این آیه را بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل کرد: «**وَمَا كَانَ لِمُؤمِن وَلَا مُؤمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمرًا...**» آنـگاه زینب گفت: آیا تو راضی هستی که او با من ازدواج کند؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «بله». زینب گفت: در این صورت از رسول الله

صلی الله علیه وسلم سرپیچی نمی‌کنم و خودم را به ازدواج او در می آورم. (فی ظلال القرآن، سید قطب، ۲۸۶۵/۵.).

زید بن حارثه ده دینار و شصت درهم، یک پیراهن زنانه، یک دانه چادر (روسری)، یک عدد ملحفه، یک عدد پیراهن، پنجاه مُد خوراک، و ده مُد خرما را برای پسران جحش فرستاد این مواد را پیامبر صلی الله علیه وسلم به زید بن حارثه داده بود.

زندگی زناشوئی میان این دو زوج نزدیک به یک سال ادامه داشت، سپس اختلافات خانوادگی میان آنان شروع شد و تا آنجا رسید که هیچ محبت و صفا و صمیمیت و دوستی‌ای میان آنان نماند.

زید شکایت زینب را نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم می برد، پیامبر صلی الله علیه وسلم هم به او میگفت: «**أَمسِك عَلَيكَ زَوجَكَ وَٱتَّقِ ٱللَّهَ**» [الأحزاب: ۳۷]. «همسرت را نگهدار و از خدا بپرهیز!». پس پیامبرصلی الله علیه وسلم زید را نصیحت و توصیه می‌کرد که زینب را نگهدارد اما خداوند خلاف آن را میخواهد؛ «وخداوند بر کار خود، غالب و مسلط است». پس خداوند میخواهد که «زینب» همسر پیامبر محبوب صلی الله علیه وسلم باشد تا عادت و رسم پسر خواندگی را اِبطال کند وچون عرب‌های قبل از اسلام با همسران پسر خواندگانش بدان‌گاه که نیاز خود را بدانان به پایان بردند و طلاقشان دادند، ازدواج نمی‌کردند؛ پس باید به نحوی این عادت جاهلیت را از بین برد. شکاف و اختلاف میان زید وزینب هم روز به روز بیشترمی‌شد تا جایی که زندگی میانشان به بن‌بست رسید؛ پس به ناچار وضع چنان شد که:از هم جدا شوند. آنگاه دستور خداوند متعال مبنی بر اجازه طلاق دادن زینب و امر به رسول الله صلی الله علیه وسلم که با او ازدواج کند، آمد. خداوند متعال

فرمود:«وَإِذ تَقُولُ لِلَّذِيٓ أَنعَمَ ٱللَّهُ عَلَيهِ وَأَنعَمتَ عَلَيهِ أَمسِك عَلَيكَ زَوجَكَ وَٱتَّقِ ٱللَّهَ وَتُخفِي فِي نَفسِكَ مَا ٱللَّهُ مُبدِيهِ وَتَخشَى ٱلنَّاسَ وَٱللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخشَىٰهُ فَلَمَّا قَضَىٰ زَيد مِّنهَا وَطَرا زَوَّجنَٰكَهَا لِكَي لَا يَكُونَ عَلَى ٱلمُؤمِنِينَ حَرَج فِيٓ أَزوَٰجِ أَدعِيَآئِهِم إِذَا قَضَواْ مِنهُنَّ وَطَراۚ وَكَانَ أَمرُ ٱللَّهِ مَفعُولا﴿٣٧﴾» [الأحزاب: ٣٧].

«(به خاطر بیاور) زمانی را که به آن کس که خداوند (متعال) به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی (به فرزند خواندهات «زید») میگفتی: «همسرت را نگهدار و از خدا بپرهیز!» (و پیوسته این امر را تکرار میکردی)؛ و در دل چیزی را پنهان میداشتی که خداوند آن را آشکار میکند؛ و از مردم میترسیدی در حالیکه خداوند سزاوارتر است که از او بترسی! هنگامی که زید نیازش را از آن زن به سرآورد (و از او جدا شد)، ما او را به همسری تو درآوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خواندههایشان – هنگامی که طلاق گیرند– نباشد؛ و فرمان الله تعالی انجام شدنی است (و سنت غلط تحریم این زنان باید شکسته شود)».

حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «فتح الباری» میگوید: ابن ابی حاتم این ماجرا را از طریق سُدی روایت کرده و آن را در سیاق واضح و زیبایی آورده است که لفظش چنین است: «به ما خبر رسیده که این آیه راجع به زینب بنت جحش، نازل شد. مادر زینب، أمیمه بنت عبدالمطلب، عمه رسول الله صلی الله علیه وسلم بود، و رسول الله صلی الله علیه وسلم خواست که زینب را به ازدواج زید بن حارثه برده آزاد شده خود درآورد؛ اما زینب آن را نپسندید.

سپس راضی شد به هر چه که رسول الله صلی الله علیه وسلم بکند، پس پیامبر صلی الله علیه وسلم زینب را به ازدواج زید بن حارثه درآورد. سپس الله متعال، بعداً به پیامبرش اعلام کرد که زینب، بعداً از همسران او خواهد شد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم شرم می‌کرد از این‌که به زید امر کند که زینب را طلاق دهد. پیوسته میان زید و زینب اختلاف ونزاع روی می داد، آن‌گاه رسول الله صلی الله علیه وسلم به او دستور داد که همسرش را نگهدارد و از الله بترسد. و پیامبر صلی الله علیه وسلم از مردم میترسید که از او عیب جویی‌کنند و بگویند محمد با زن پسرش ازدواج کرد، و پیامبر صلی الله علیه وسلم، زید را پسرخوانده خود اختیار کرده بود».

ابن ابی حاتم از طریق علی بن زید از علی بن حسین بن علی روایتی دارد که وی گوید: خداوند پیش از آنکه پیامبرصلی الله علیه وسلم با زینب ازدواج کند، به او اعلام کرد که زینب، زن او خواهد شد. پس وقتی که زید نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و شکایت زینب را نزد او آورد و پیامبر صلی الله علیه وسلم به او گفت: همسرت را نگهدار و ازالله بترس، خداوند فرمود: به تو خبر داده بودم که زینب را به ازدواج تو درمی‌آورم، و تو چیزی را در دل پنهان می داشتی که خداوند آن را آشکار می سازد. (فتح الباری، ۳۸۴/۸.).

و زینب این چنین مادر مؤمنان شد:

وقتی که زید، زینب(رض) را طلاق داد، و عده‌اش سپری شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم با او ازدواج کرد تا زینب به بزرگترین فضیلت و افتخار درتمام هستی برسد، و همسر محمد صلی الله علیه وسلم و مادر مؤمنان بشود.

زینب بنت جحش، مادر مؤمنان زیاد نماز میخواند؛ قلبی خاشع و فروتن داشت؛ و همیشه با خداوند ارتباط داشت. ورسول الله صلی الله علیه وسلم این صفات عالی در او را دوست می داشت و نمازش و ارتباطش با پروردگاربرای پیامبر صلی الله علیه وسلم بسیار خوشایند بود. (نساء أهل البیت، احمد خلیل جمعه، ص ۳۰۰-۳۰۱.).

از ثابت صحابی جلیل القدر روایت شده است که میگوید: قضیه ازدواج زینب بنت جحش نزد انس(رض) ذکر شد، انس(رض) گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم را ندیده‌ام که به اندازه زینب، برای هیچ یک از همسرانش غذای ولیمه داده باشد؛ در مهمانی عروسی زینب بنت جحش یک گوسفند را به میهمانان داد. (بخاری به شماره ۵۱۷۱؛ مسلم به شماره ۱۰۴۹؛ و ابو داود به شماره ۳۷۴۳ آن را روایت کرده‌اند.).

از عایشه (رض) روایت شده است که می گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم نزد زینب بنت جحش عسل میخورد و کنار او می ماند. من و حفصه با هم همدستی کردیم که پیامبر صلی الله علیه وسلم نزد هر کدام از ما آمد، به او بگوید: مغافیر خورده‌ای؟ همانا من بوی مغافیر را از تو احساس میکنم. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «**لا ولكني كنت أشرب عسلاً عند زينب ابنة جحش فلن أعود وقد حلفت لا تخبري بذلك أحداً**»(نزد بخاری به شماره ۵۲۶۷ این زیادت آمده است: «**يا أيها النبي لم تحرم ما أحل الله لك– تا – إن تتوبا إلى الله**» **به عایشه و حفصه، (وإذ أسر النبي إلى بعض أزواجه حديثاً)** به خاطر گفته پیامبرصلی الله علیه وسلم: «بلکه عسل خوردم».(بخاری به شماره ۴۹۱۲؛ مسلم به شماره ۱۴۷۴؛ و ابوداود به شماره ۲۷۱۴ آن را روایت کرده‌اند.).

«نه، ولی نزد زینب بنت جحش عسل می خوردم. اما از این به بعد دیگر عسل را نزد زینب نخواهم خورد. و تو را سوگند میدهم که این مطلب را به احدی خبر ندهی».

به همین خاطر زینب(رض) جایگاه و مرتبه‌اش نزد پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم را می دانست، و با سه خصلت بر زنان پیامبر صلی الله علیه وسلم افتخار می کرد.

از شعبی(رض) روایت شده است که میگوید: زینب به پیامبرصلی الله علیه وسلم میگفت: من با سه چیز به خود می‌بالم که هیچ یک از زنانت آن را ندارند تا به خودشان ببالند:

۱ـ پدرکلان من و پدرکلان تو، یکی است.

۲ـ خداوند از آسمان مرا به ازدواج تو درآورد.

۳ـ سفیر خدا، برای امر ازدواج ما، جبرئیل بود. (البدایۀ و النهایۀ، ۱۴۶/۴؛ و «أنساب الأشراف»، ۴۳۵/۱.).

این مادر مؤمنان، ام سلمه(رض) است که به جایگاه هَویتش، زینب نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم اشاره میکند، میگوید: زینب مورد توجه رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و پیامبر صلی الله علیه وسلم از او خیلی خوشش می‌آمد، و زینب زنی نیک و صالح، بسیار روزه دار و شب زنده دار بود. (تهذیب الأسماء و اللغات، ۳۴۵/۲.).

ابن قیم در زاد المعاد میفرماید: یکی از ویژگیهای برجسته ی زینب دختر جحش اسدی این بود که: خداوند متعال، ولی نکاح او شد.

زید پسر حارثه کیست؟

زید بن حارثه بن شراحیل بن عبدالعزی بن امرؤالقیس بن عامر بن نعمان بن عامر بن عدود بن عوف ومادرش سعدی بنت ثعلبه بن عبد عامر بن افلت بن سلسله واز قبیله‌ی (بنی معن) است. پیامبرصلی الله علیه وسلم به لحاظ سنی ده سال از ایشان بزرگتر بود.

کنیه ی ایشان ابو اسامه بود.

اسارت وبردگی:

مادر ایشان سعدی به همراه زید(رض) برای دیدار اقوام خود می رفتند که گروهی از سواران قبیله ی بنی قین بن جسر در دوره ی جاهلی بر آنان حمله

کردند و زید را که هنوز طفل پیش نبود به اسارات گرفتند واورا در بازار عکاظ به معرض فروش آوردند وحکیم بن خزام بن خویلد او را برای عمه‌ی خود، حضرت خدیجه(رض) در مقابل چهارصد درهم خرید و چون او با رسول الله صلی الله علیه وسلم ازدواج کرد او را به رسول الله صلی الله علیه وسلم هدیه نمود و بخشید.....

حارثه وکعب پسران شراحیل به مکه آمدند و فدیه ی زید(رض) را همراه آوردند و به حضور پیامبر آمدند واورا به نیکی یاد نمودند ومنت آزادی زید را خواستار شدند؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: اگر خودش بودن با شما را برگزیند بدون دریافت فدیه او را به شما بر می گردانم ولی اگر بودن با من را برگزید من هرگز تقاضای شما در مورد شخصی که بخواهد بامن باشد را نمی پذیرم. گفتند چه نیک قضاوت نمودی! پیامبرصلی الله علیه وسلم زید را فراخواند وفرمود: آیا این دوشخص را می شناسی؟ گفت: بلی یکی پدرم و دیگری کاکایم است. پیامبر(ص) از او پرسید: مرا که می شناسی ومعاشرت با مرا هم دیده ای، اکنون اختیار دست توست یا من را انتخاب کن یا ایشان راازید (رض)گفت: من کسی را بر شما ترجیح نمی دهم که شما برای من هم پدر وهم مادری!

آن دو گفتند: وای بر تو! آیا بردگی را بر آزادی و بر پدر و مادر وعمو و خاندان خود ترجیح می دهی؟ گفت: آری! که من از این مرد محبتی دیده ام که هیچ کس را بر او بر نمی گزینم؛ چون رسول خدا زید را اینگونه دید،زید را با خود به (حجر اسماعیل) برد و اعلام نمود: ای کسانی که در اینجا حضور دارید! گواه باشید که زید چون پسر من است که من از او و او از من ارث میبرد! چون پدر و عموی زید او را این چنین دیدند، خوشحال شدند و باز گشتند ولی زید(رض) را پسر پیامبر صلی الله علیه وسلم صدا میزدند و زید همینگونه ماند تا اسلام در مکه و منطقه آشکار و علنی شد!

شهادت زید بن حارثه:

ایشان در ماه جمادی الاول سال هشتم هجرت زمانی که پنجاه وسه ساله بود، در جنگ موته در سال هشتم هجری قمری در منطقه موته، که بمثابه امیر و قوماندان جنگ بود، به شهادت رسید.

مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا﴿٣٨﴾

بر پیامبر در آنچه الله تعالی برای او مقدر و معین گردانیده هیچ تنگی نیست، این سنت الهی در مورد پیغمبران پیشین نیز جاری بوده و حکم الله روی حساب و برنامه دقیقی است.(۳۸)

«**مٰا كٰانَ عَلَى اَلنَّبِي مِنْ حَرَجٍ فِيمٰا فَرَضَ اللّٰهُ لَهُ**»بر پیامبر گناهی نیست اگر آنچه خداوند متعال برایش مباح ساخته استفاده کند، از ازدواج با زینب(رض) «هیچ حرجی نیست، این سنت الهی است که درمیان پیشینیان نیزمعمول بوده است»

ضحاک گفته است: یهود کثرت ازدواج را بر پیامبر عیب می‌گرفتند، اما خدا نظر آنان را مردود معرفی کرد و فرمود: «**سُنَّةَ اَللّٰهِ فِي اَلَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ**» یعنی: قطعاً این سنت که خداوند متعال از امر نکاح و غیر آن بر پیامبران علیهم السلام و امت‌های گذشته حلال کرده بود، سنتی بسیار ریشه‌دار و قدیمی است.

امام قرطبی گفته است: در مورد توسعه‌ی ازدواج حضرت محمد صلّی اللّه علیه و سلّم سنت و روش پیامبران پیشین را مقرر نموده است، مانند حضرت داود که یک صد زن داشته و سلیمان که علاوه بر کنیزان سی‌صد زن داشت. (تفسیر قرطبی ۱۹۵/۱۴.)

«**وَ كٰانَ أَمْرُ اَللّٰهِ قَدَراً مَقْدُوراً**» یعنی: امر خداوند متعال یقینی و قطعی و برگشت ناپذیر است. (قدر) بر اراده ازلی پروردگار اطلاق می شود و ذکر (مقدورا) بعد از آن، برای تأکید.

الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴿۳۹﴾

همان کسانیکه پیام های الهی را ابلاغ می‌کنند و از او می ترسند و جز الله از کسی نمی ترسند. و الله از لحاظ محاسبه با بندگان خود کافی است. (۳۹)

پس ای محمد ص! تو نیز به آنچه که مردم به‌سبب تبلیغ آیات الهی در باره‌ات میگویند، اهمیت نده و از این سخنان باکی نداشته باش. البته رسول الله صلی الله علیه وسلم به پیروی ازدستور الهی، به نیکوترین وجه به این مهم پرداختند، که پس از ایشان، مقام بلاغ تا روز قیامت به امت ایشان میراث مانده است.

آیۀ کریمه دلیل بر آن است که فقط کسی به طور کامل تکالیف ابلاغ را به انجام رسانده می‌تواند که دلش از ترس بشر خالی باشد «و خدا حسابرسی را بس است» پس آنان را به درستی و در همه چیز مورد محاسبه قرار می دهد. (تفسیر انوار القرآن).

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴿۴۰﴾

محمّد پدر هیچ یک از مردان شما نیست بلکه فرستادۀ الله و خاتم پیغمبران است و الله به همه چیز داناست. (۴۰)

زمخشری گفته است: در حقیقت محمد پدر هیچ مردی از شما نبود تا آنچه در رابطه با پدر و مادر و پسر ثابت می شود، در مورد او و پسر خوانده‌اش نیز ثابت شود از قبیل حرام بودن صهر و نکاح. (تفسیر کشاف ۴۳۰/۳.)

«**وَ وَلٰكِنْ رَسُولَ اَللّٰهِ وَ خٰاتَمَ اَلنَّبِيينَ**» اما آخرین پیامبران است و خدا به وسیله‌ی او رسالات آسمانی را خاتمه داده است، چنان‌که بعد از وی پیامبر دیگری نمی باشد.

ابن عباس(رض) گفته است، میخواهد بگوید: اگر نبوت را با او خاتمه نمیدادم، به او پسری عطا میکردم که بعداز او پیامبر بشود.(زاد المسیر ۳۹۳/۶.)
«**وَ كَانَ اَللّٰهُ بِكُلِّ شَيءٍ عَلِيماً**» حق تعالی به همه اعمالی که شما انجام میدهید داناست، هیچ چیزی از او پنهان نیست و هیچ غایبی از وی پوشیده نمی‌ماند.

شأن نزول آیۀ ٤٠:

۸۶۸- ترمذی از عایشه (رض) روایت کرده است: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم با زینب ازدواج کرد. مردم او را سرزنش کردند و گفتند: با همسر پسرخود ازدواج کرد.
پس الله تعالیآیۀ «**مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ....**» را نازل کرد. (ترمذی ۳۲۰۷ از داود بن زربقان از داود بن ابوهند از شعبی از عایشه روایت کرده است. اسناد این حدیث به دو علت ضعیف است، داود بن زبرقان متروک است، عامر بن شراحیل شبعی از عایشه منقطع است. ترمذی میگوید: «این حدیث غریب است» زاد المسیر ۱۱۴۸).
خوانندگان گرامی!
در آیات (۴۱ الی ۴۴) در باره بزرگداشت و شکوه پروردگار به وسیله‌ی او را و اذکار، بحث بعمل می آید.
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴿۴۱﴾
ای کسانی که ایمان آورده اید الله را یاد کنید یادی بسیار.(۴۱)
«**اذْكُرُوا**»:یاد کنید، همواره الله را به یاد داشته باشید.
این مؤمنان راستکار! الله متعال را با زبان، دل و همه اعضای وجودتان شب و روز و در سفر و حضر با تهلیل و سپاسگزاری و تمجید و ستایش و تقدیس، از خدا زیاد یاد بکنید.

«**اذْكُرُوا**»: یاد کنید، همواره الله را به یاد داشته باشید.

وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴿۴۲﴾

و دایم صبح و شام به تسبیح و تنزیه ذات پاکش بپردازید.(۴۲)

«**سَبِّحُوهُ**» (سبح): بستایید.

«**بُكْرَةً**» بامدادان، سحرگاهان، صبح هنگام.

«**أَصِيلًا**» شامگاهان، پایان روز.

هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا﴿۴۳﴾

او ذاتی است که خود و فرشتگانش به شما درود میفرستند، تا سرانجام شما را از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون آورد، و او در حق مؤمنان بسیار مهربان است.(۴۳)

«**يُصَلِّي**» التفات و توجه دارد، رحمت و درود میفرستد.

شأن نزول آیۀ ۴۳:

۸۶۹- عبد بن حمید از مجاهد روایت کرده است: چون آیۀ «**إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يصَلُّونَ عَلَى النَّبِي**»(احزاب: ۵۶) نازل شد. ابوبکر صدیق گفت: ای منجی عالم، خدا هیچ خیر و نیکویی را برتو نازل نمیکرد، مگراین که همۀ مسلمانان را نیز درآن شریک می ساخت. پس الله «**هُوَ الَّذِي يصَلِّي عَلَيكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ**» را نازل کرد (این مرسل و مرسل از قسم ضعیف است، تفرد عبد بن حمید به این روایت نشانۀ وهن این است.).

تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا﴿۴۴﴾

درود [خاص] آنان در روزی که به لقای او نایل شوند، سلام است، و او برای ایشان پاداشی ارجمند آماده ساخته است.(۴۴)

تحیت: درود، درود حیات بخش. کلمه ی ابراز محبت و احترام و اکرام.
«**يَلْقَوْنَهُ**»: او را ملاقات میکنند، به دیدار او میرسند. «**كَرِيمًا**»: با ارزش، گرانبها، قیمتی، نفیس.
به‌قولی معنای »سلام» این است: الله متعال آنان را از آفتها سالم نگهمیدارد و در روزی که با او دیدار میکنند، آنان را به ایمنی از ترس و هراس‌ها مژده میدهد «و برای آنان پاداشی ارزشمند» و نیکو «آماده کرده است» در بهشت.
خوانندگان گرامی!
در آیات (۴۵ الی ۴۹) در باره برخی ازآداب اسلامی، بحث بعمل آمده است.
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴿۴۵﴾
ای پیامبر! ما تو را به عنوان گواه و مژده دهنده و بیم دهنده فرستادیم.(۴۵)
مفسر معروف جهان اسلام دکتر مصطفی خرمدل، مؤلف تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» در تفسیر آیۀ مبارکه می نویسد:
«**شَاهِداً**»: گواهی دهنده به حق. یعنی وجود مبارک پیغمبر، با اوصاف و اخلاق زیبایش، و ارائه برنامه‌های سازنده مکتوب در قرآن و منظور در افعال واقوالش، گواه بر حقّانیت مکتب آسمانی اسلام است. گواه بر احوال و اعمال امت اسلامی است، همان‌گونه که هر پیغمبری شاهد و گواه بر امت خویش است، و جملگی پیغمبران چنین گواهی و شهادتی را در روز قیامت اداء خواهند فرمود (ملاحظه شود سورۀ: نساء آیه ۴۱).
«**مُبَشِّراً**»: مژده دهنده مؤمنان به بهشت و سعادت سرمدی. «**نَذِيراً**»: بیم دهنده کافران به دوزخ و عذاب ابدی.
در حدیث شریف آمده است که چون این آیه نازل شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم به علی و معاذ (رضی الله عنهما) که قبلاً آنان را مأمور عزیمت به سوی یمن کرده بودند ـ چنین فرمودند: «بروید؛ بشارت دهید و نفرت نیفگنید،

آسان بگیرید و سخت نگیرید زیرا بر من چنین فرمانی نازل شده است: «**يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّآ أَرسَلنَٰكَ**» [الأحزاب: ۴۵]».

وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا﴿۴۶﴾

و تو را دعوت کننده به سوی الله به حکم او قرار دادیم، و چراغی روشنی بخش.(۴۶)

باید یاد آور شد که پیامبر در جامعه، بمثابه چراغ هدایتی است که نور آن سبب رشد، حرکت و تشخیص است.

در آیۀ متذکره پروردگار با عظمت ما میفرماید: ای محمد! تورا به عنوان دعوتگری مبعوث نمود تا مردم را به سوی توحید، رهایی از شرک واخلاص عبادت برای الله متعال دعوت نمایی.

ابن کثیر میفرماید: یعنی ای محمد! تو در درخشش و فروغ مانند آفتاب میباشی که جز دشمن سرسخت هیچ کس آن را انکار نمی‌کند. (تفسیر ابن کثیر ۱۰۲/۳.)

زمخشری میفرماید: الله تعالی او را به چراغی پرفروغ تشبیه کرده است، همان‌طور که به وسیله‌ی چراغ پرفروغ شب تاریک روشن میگردد و مردم به وسیله‌ی آن راهیاب میشوند، همان طور هم الله به وسیله‌ی او تاریکی شرک را روشن و متجلی کرده است. (تفسیر الکشاف ۴۳۲/۳.)

الله تعالی او را به پنج صفت موصوف کرده است که تمام آنها کمال و جمال اند و تمجید و شکوه پیامبر را میرسانند و در آخر آنها آورده است: حضرت محمد صلّی اللّه علیه و سلّم همانند چراغی پرفروغ است که خدا به وسیله‌ی او تاریکی گمراهی را متلاشی کرده است. (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی).

وظیفه ورسالت انبیا همانا دعوت مردم به سوی وحدانیت الهی است، وباید گفت که: موافقیت دعوت انبیا ء به کمک وإذن الهی می باشد.

وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا ﴿۴۷﴾

و (ای پیغمبر!) به مؤمنان بشارت ده که برای آنها از سوی الله فضل و پاداش بزرگی است.(۴۷)

«**فَضْلاً كَبِيراً**»: خیر و نعمت فراوان. یعنی الله تعالی آن قدر از فضل خود به مؤمنان می‌بخشد که موازنه میان عمل و پاداش را به کلّی به هم می زند یعنی برتری است بر سایر ملّت ها. (ملاحظه شود سورۀ های: بقره/۲۶۱، انعام/۱۶۰، سجده/۱۷). (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل).

شأن نزول آیۀ ٤٧:

۸۷۰- ابن جریر از عکرمه و حسن بصری روایت کرده است: چون خدای بزرگ آیۀ «**لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ**... (فتح: ۲)» را نازل کرد. گروهی از مسلمانان گفتند: مبارکت باد ای رسول الله! دانستیم که خدا با تو چه میکند. باما چه خواهد کرد؟ پس خدا آیۀ «**لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ** (فتح: ۵):» و در سورۀ احزاب آیۀ «**وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ فَضْلاً كَبِيراً﴿٤٧﴾**» را نازل کرد.

۸۷۱- بیهقی در «دلائل النبوۀ» از ربیع بن انس روایت کرده است: چون آیۀ **وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ** (احقاف: ۹) نازل شد. و بعد از آن نیز آیۀ «**لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ** (فتح: ۲)» نازل گردید. گفتند: ای رسول خدا! به خوبی آگاه شدیم که پروردگار(باخود تو چه میکند، پس برای ما چه پاداش خواهد داد؟ در این خصوص آیۀ «**وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ فَضْلاً كَبِيراً﴿٤٧﴾**» نازل شد. میگوید: منظور از فضل کبیر بهشت است.

وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿۴۸﴾

و از کافران و منافقان اطاعت مکن و اذیت و آزارشان را اعتبار مده (و استقامت داشته باش) و بر الله توکل کن و همین بس که خدا حامی و مدافع (تو) باشد.(۴۸)

«**لا تُطِعْ...**»: مخاطب پیغمبر و مراد پیروان او است. «**دَعْ**»: رها کن. مراد از رهائی در اینجا بی‌اعتنائی و ناچیز شمردن است.

ای پیامبر! در ترک چیزی از امور دعوت، از سخن کافران و منافقان پیروی مکن، از آزار و اذیت آنان صرف نظر نما و این اذیت و آزار، تو را به ترک امور دعوت باعث نشود. به الله متعال توکّل و اعتماد داشته باش و امور را به او بسپار؛ زیرا حق تعالی ترا از امور ترس آور بسنده است و در برابر دشمنان یاور توست. بنابر این در همه امور و همه کارها به او توکّل کن.

صاوی گفته است: این آیه نشان می دهد که توکل و تکیه کردن به خدا امری است بس بزرگ، پس هر کس به خدا تکیه کند در تمام خواسته‌های دنیا و دینش او را بس است.

«حاشیۀ الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» (صاوی ۲۸۲/۳.).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا﴿۴۹﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! چون با زنان مؤمن ازدواج کردید باز پیش از آنکه با آنان آمیزش کنید طلاق شان دادید دیگر شما را بر این زنان عدّه‌ای نیست که آن را بشمارید، پس ایشان راازهدیه مناسب بهره مند سازید و به طرز شایسته ای آنها را رها کنید.(۴۹)

«**يٰا أَيهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا إِذٰا نَكَحْتُمُ اَلْمُؤْمِنٰاتِ**»: ای مؤمنان! آنگاه که عقد نکاح را بازنان بستید اما با هم نزدیکی نکردید هدف ازآن نکاح است «**الْمُؤْمِنَاتِ**»: زنان مؤمنه. این تعبیر زنان کتابیه راخارج نمیسازد و تنها بیان‌گر اغلبیت است.

«**أَن تَمَسُّوهُنَّ**»: مراد از مسّ، جماع یعنی نزدیکی زناشوئی است. واین یکی ازکنایه‌های مشهور زبان عربی است، ویکی ازاسالیب زیبای قرآن عظیم الشأن بشمار میرود؛ زیرا قرآن ازاستعمال کلمات قبیح وزشت خود داری میکند.

«**تَعْتَدُّونَهَا**»: از مصدر اعتداد، به معنی حساب نگاه داشتن، مراد این است که اگر طلاق قبل از دخول واقع شود، نگهداشتن عدّه لازم نیست. از این حکم، زن که شوهرشان وفات نموده مستثنی است و باید چهار ماه و ده روز عدّه نگهدارد (تفسیر قاسمی). «**فَمَتِّعُوهُنَّ**»: مراد این است که اگر مهریه‌ای تعیین شده، نصف آن پرداخت می شود (سورۀ: بقره / ۲۳۷) و اگر مهریه‌ای معین نشده است، حق متاع و هدیه مناسب داده می‌شود (سورۀ: بقره آیه ۲۳۶).

«**وَ سَرِّحُوهُنَّ سَرٰاحاً جَمِيلاً**»: و به شیوه‌ی نیکو و بدون ضرر و آزار و پایمال کردن حقوق آنان، آنها را آزاد کنید.(طبری ۱۴/۲۲.)

ابو حیان گفته است: سراح جمیل یعنی گفته‌ی نیکو و آزاد کردن به شیوه‌ی پسندیده، بدون آزار و منع کردن حقی ازاو. (البحر المحیط فی التفسیر القرآن: البحر ۲۴۰/۷.)

باید گفت که در این حکم همه فقها اجماع دارند: درنزد احناف ومالکی‌ها، خلوت صحیحه نیز در حکم خود مانند جماع است. نسبت دادن شمارش عده به مردان، دال بر این امر است که عده حق مردان است و آنانند که زنان مطلقه‌شان را در قبال آن محاسبه کرده و آنها را بدان ملزم می‌گردانند. آری! زنان مطلقه‌ای که هنوز مردان با آنان نزدیکی و مجامعت نکرده‌اند، از حکم عده شمردن مستثنی هستند زیرا عده برای شناخت پاکی رحم زن از آب نطفه مرد استبراءاست و در این مورد مقاربتی صورت نگرفته تا استبراء رحم انجام بگیرد «پس به آنان متعه بدهید» یعنی: به زنان مطلقه‌ای که قبل از مقاربت طلاق‌شان داده‌اید، متعه بدهید.

بنابر این، زنی که قبل از جماع طلاق داده می‌شود، دارای دو حالت است: یا این است که مهری برایش مشخص شده، که در آن صورت سزاوار نصف مهر معین خویش است و در این حال، دادن متعه به او واجب نه بلکه سنت میباشد.یا اینکه برایش مهری معین نشده است، که در این صورت، بر اساس آیه کریمه سزاوار دریافت متعه می‌باشد و دادن متعه برایش ـ در نزد حنبلیها وحنفی‌ها ـ واجب اما در نزد شافعی، دادن متعه به هر زن مطلقه‌ای واجب میباشد، جز برای مطلقه قبل از جماعی که برای آن مهری معین شده زیرا او سزاوار نصف مهر خویش میباشد و دادن متعه برایش مستحب است. اما زنی که شوهرش درگذشته است: اگر شوهر بعد از عقد و قبل از جماع مرد، مرگ وی در حکم خویش همچون جماع است و زنش ـ به اجماع فقها ـ باید چهار ماه و ده روز عده بشمارد. «و آنان را رها کنید به رها کردنی نیک» یعنی: به شیوه‌ای نیک به زنان مطلقه اجازه دهید که از منازلتان بیرون بروند ـ چنانچه به آن وارد شده بودند ـ زیرا شما برآنان حق عده شمردن ندارید.

خوانندگان گرامی!

درآیات (۵۰ الی ۵۲) در مورد ویژگیهای پیامبر اسلام، بحث بعمل آمده است.

يا أَيهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿۵۰﴾

ای پیامبر! برایت حلال کردیم آن همسرانت را که مهرشان را داده ای، و همچنین کنیزانی را که الله در جنگ بهره تو ساخته است، و دختران عمویت و دختران عمه‌هایت و دختران ماماهایت و دختران خاله‌هایت که با تو هجرت

کرده اند، و زن مؤمنی که خویشتن را به پیغمبر ببخشد (و) اگر پیغمبر بخواهد که او را به زنی گیرد که مخصوص توست نه دیگر مؤمنان، به راستی دانستیم آنچه را که بر آنان درباره زنانشان و کنیزان شان مقرر کرده‌ایم تا بر تو هیچ حرج و تنگی نباشد و الله آمرزنده مهربان است.(۵۰)

تشریح لغات واصطلاحات:

«**أَحْلَلْنَا**»: حلال کردیم، روا نمودیم. «**آتَيْتَ**»: پرداخت کردی، دادی.

اجورهن: مهریه هایشان، أجور جمع اجر(سوره نساءآیات ۲۴ و۲۵)، (سوره مائده آیه ۵)، (سوره ممتحنه آیه ۱۰).

«**مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ**» آن چه دست تو مالک آن شد از کنیزان (سوره روم ۲۸).

«**أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ**»: الله به تو غنیمت داد، خدا دستاورد جنگی را نصیب تو کرد. عمات: جمع عمه، خواهران پدر. «**هَاجَرْنَ**»: زنان مهاجرت کردند.

وهبت نفسها للنبی: مهریه ی خود را به پیامبر بخشید، خود را به پیامبر هبه کرد.«**يَسْتَنْكِحَهَا**»: او را به همسری خود در آورد. «**خَالِصَةً لَكَ**»: مخصوص توست، ویژه ی توست.

«**مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ**»: نه برای سایر مؤمنان، برای دیگر مؤمنان نیست، حق مؤمنان دیگر نیست. لکی: تا این که. «**لِكَيْلَا يَكُونَ**»: تا این که نباشد.

یادداشت: مهریه‌ی هر کدام از زنان پیامبر دوازده أوقیه و نیم، معادل پانصد درهم نقره بوده است. (تفسیر فرقان)

تفسیر:

پروردگار با عظمت در آین آیه مبارکه: چهار گروه از زنانی را که ازدواج پیامبرش با آنان را مباح گردانیده، به بیان گرفته است: «**يٰا أَيهَا اَلنَّبِي إِنّٰا أَحْلَلْنٰا لَكَ أَزْوٰاجَكَ اَللاّٰتِي آتَيتَ أُجُورَهُنَّ**» ای پیامبر! به منظور گشایش و آسان

کردن تبلیغ دعوت، ما انواع زنان را برایت مباح قرار داده‌ایم. از جمله زنانی را برایت مباح کردیم که آنها را در مقابل مهری معین به عقد خود درآورده و هم اکنون تحت نکاح تو قراردارند.(این یکی از دو نظر مفسران است. و نظر دیگر این که منظور تمام زنان میباشد. خدای متعال برای پیامبر صلّی اللّه علیه و سلّم مباح کرده است اگر مهر هر زنی را پرداخت کند میتواند با او ازدواج کند و این نظر از اولی وسیع‌تر است. و قرطبی با استدلال به حدیث حضرت عایشه رضی اللّه عنها آن را پذیرفته است که میفرماید: «تا خدا زنان را برای پیامبر حلال نکرد، از دنیا نرفت» (تفسیر قرطبی ۲۰۷/۱۴.)

اما گروه دوم از زنانی که برای رسول الله صلی الله علیه وسلم حلال ساخته شده‌اند: «و نیز» حلال کرده است برتو ای پیامبر! «کسانی را که خدا از طریق فیء به توبخشیده و ملك یمین تو هستند» و با قهر و غلبه گرفته شده‌اند، مانند صفیه و جویریه. البته کنیز خریداری شده یا بخشش شده و مانند آن نیز برای رسول الله صلی الله علیه وسلم حلال بود.

گروه سوم از زنانی که برای رسول الله حلال ساخته شده اند: «و نیز حلال کردیم دختران عمویت و دختران عمه‌هایت و دختران خاله ات و دختران خاله‌هایت را که با تو مهاجرت کرده‌اند» پس برای تو حلال است که هرکس از اینان را که می‌خواهی، خواستگاری کنی و به نکاح خویش درآوری اما کسانی از این گروه که هجرت نکرده‌اند، بر تو حلال نیستند.

ام هانی دختر ابو طالب که دختر کاکای رسول الله صلی الله علیه وسلم بود، میگوید: «این قسمت از آیه درباره من نازل شد زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم خواستند تا با من ازدواج نمایند ولی از ازدواج با من نهی شدند چرا که من هجرت نکرده بودم».

مراد از دختران عمو و عمه پیامبر صلی الله علیه وسلم زنان قریش هستند زیرا مردان قریشی ـ چه به پیامبر صلی الله علیه وسلم نزدیک باشند و چه دور ـ عموهای ایشان گفته میشوند. مراد از دختر خالهها و دختر دایی‌های پیامبر صلی الله علیه وسلم دختران بنی زهره‌اند. یادآور می شویم که از زنان قریشی، شش زن در نکاح پیامبر صلی الله علیه وسلم بودند اما از بنی‌زهره هیچ زنی در نکاح ایشان نبود.

گروه چهارم از زنانی که برای رسول الله حلال ساخته شده‌اند: «و» نیز حلال کردیم بر پیامبر صلی الله علیه وسلم «زن مؤمنی که خود را به پیامبر ببخشد» داوطلبانه بدون مهر «در صورتی که پیامبر بخواهد او را به زنی گیرد» یعنی: در صورتی که پیامبرصلی الله علیه وسلم بخواهد تا با این بخشش بدون مهر، او را منکوحه خویش گردانیده و مالک بهره برداری جنسی از وی شود. اما زنان غیر مؤمنی که خود را به پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌بخشند، به‌صرف این که خود را به ایشان بخشیده‌اند، نکاحشان برای پیامبرصلی الله علیه وسلم حلال نیست. گفتنی است که این بخش از آیه، درباره ام شریک غزیه دختر جابر(رض) نازل شد که خودرا به رسول الله صلی الله علیه وسلم پیشکش کرد. البته این ازدواج از روی بخشش بدون مهر: «مخصوص توست نه دیگر مؤمنان» و برای دیگران جایز نیست. آری! ازدواج به لفظ «بخشش»، از خصوصیات رسول اکرم صلی الله علیه وسلم است نه سایر مؤمنان و فقط پیامبر صلی الله علیه وسلم میتوانستند بدون مهر و ولی و شاهدان، چنین زنانی را به نکاح گیرند. اما چنانچه زنی خود را بدون مهر به مردی غیر از رسول الله صلی الله علیه وسلم بخشید(که آن را اصطلاحا «مفوضه» می‌نامند) مهر مثل وی بر آن مرد با مقاربت یا مرگ مرد، واجب میگردد، چنان‌که رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد بروع دختر واشق همین حکم را صادر کردند. البته این نظر احناف و مالکی هاست.

اما از نظر جمهور فقهاء، برای زن حلال نیست‌که نفس خویش رابه‌کسی ببخشد.

یادآور می‌شویم؛ زنانی که خود را به پیامبر صلی الله علیه وسلم بخشیده‌اند و زنانی که‌رسول الله صلی الله علیه وسلم از آنان خواستگاری کرده‌اند اما نکاح آن حضرت صلی الله علیه وسلم با ایشان انجام نگرفته است، در مجموع نه زن اند. همچنین آنحضرت محمد صلی الله علیه وسلم دارای زنانی بوده‌اند که با آنها نکاح کرده ولی عروسی نکرده‌اند،که تعداد ایشان نیز مجموعاً ده تن است.

و چنان که ابن عباس(رض) گفته ـ هیچ زن بخشیده شده‌ای در نکاح پیامبر صلی الله علیه وسلم نبوده است و ام شریک که ذکر وی رفت، نیز در حبالۀ نکاح آن حضرت صلی الله علیه وسلم نبود و پس از آن‌که او خود را به ایشان بخشید، ایشان سکوت کردند. ابن‌سعد روایت کرده‌است: «نشنیده‌ایم که رسول الله صلی الله علیه وسلم از این گروه زنان، کسی‌را به ازدواج خود پذیرفته باشند».

«به‌راستی دانستیم آنچه را فرض کرده‌ایم» یعنی: آنچه را مقرر داشته‌ایم از احکام و حقوق «برآنان» یعنی: بر مؤمنان «در حق زنان شان» از شرایط عقد وحقوق آن؛ مانند مهر، شهود و غیره، که اخلال وارد کردن به این شروط بر مؤمنان روا نیست و نه بر ایشان رواست که در آنچه که خداوند متعال به‌عنوان گرامی‌داشت و وسیع کردن دایره انتخاب از مختصات رسول خویش صلی الله علیه وسلم گردانیده، به ایشان اقتدا کنند. لذا ای مؤمنان! جز با مهر و شهود و ولی ازدواج نکنید و بر چهار زن منکوحه نیفزایید «و» نیز دانستیم آنچه را که مقرر داشته‌ایم بر مؤمنان در مورد «آنچه که یمین هایشان مالک آن شده‌است» از کنیزانی که اسیر گرفتن‌شان جایز است، نه از کسانی که اسیرگرفتنشان جایز نیست، یا کسانی که با مسلمانان عهد وپیمانی دارند.

همچنین کنیز باید از کسانی باشد که بر مالک خویش حلال است، مانند کنیز کتابی، برخلاف کنیز مجوسی و بت‌پرست که نکاح آنان بر مالک روا نیست.
چنانکه باید کنیز قبل از نکاح، با گذراندن یک حیض، استبراء رحم شود. یعنی پاکی رحم وی از نطفه دیگران مسلم گردد.
«تا بر تو هیچ حرجی نباشد» یعنی: ای پیامبر صلی الله علیه وسلم! دایره حلال‌ها را در مورد زنان بر تو وسیع گردانیدیم تا از این امر دلتنگ نشوی که در گرفتن زنان بیشتر مقصر هستی »و الله آمرزنده مهربان است» آمرزنده است بر آنچه که پرهیز از آن دشوار است، مهربان است؛ با وسیع‌ساختن دایره اباحت در اموری که در مظان حرج و محظور قرار دارند.
ابن‌العربی و قرطبی به مناسبت این خصوصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم همه چیزهایی را که مخصوص آن حضرت صلی الله علیه وسلم است و احدی با ایشان در آنها مشارکت ندارد ـ در میدان فرض، تحریم و اباحت ـ ذکر کرده‌اند زیرا چیزهایی بر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرض بود که بر غیر ایشان فرض نگردید چنان‌که چیزهایی بر ایشان حرام یا مباح گردانیده شد که بر غیر ایشان حرام یا مباح نیست. (تفسیر انوار القرآن)

شأن نزول آیات ۵۰ – ۵۱:

۸۷۲- ترمذی به قسم حسن و حاکم به نحو صحیح از طریق سدی از ابوصالح از ابن عباس از ام هانی (فاخته دختر ابوطالب.) روایت کرده اند: رسول الله از من خواستگاری کرد، ومن ازآن بزرگوار معذرت خواستم، عذرم را پذیرفت. پس الله «**إِنَّا أَحْلَلْنَا لَکَ أَزْوَاجَکَ اللَّاتِي آتَيتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَکَتْ يَمِينُکَ مِمَّا أَفَاء اللَّهُ عَلَيکَ وَبَنَاتِ عَمِّکَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِکَ وَبَنَاتِ خَالِکَ وَبَنَاتِ خَالَاتِکَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَکَ**»را نازل کرد. چون مهاجرت نکرده بودم قرآن پاک ازدواج پیامبر اکرم را با من مجاز و مشروع نشمرد.

۸۷۳- ابن ابوحاتم از طریق اسماعیل بن ابوخالد از ابوصالح از ام هانی(رض) روایت کرده است: رسول الله خواست با من ازدواج کند، چون من هجرت نکرده بودم خدا آن بزرگوار را از ازدواج با من نهی کرد. و در باره «**من وَبَنَاتِ عَمِّکَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِکَ وَبَنَاتِ خَالِکَ وَبَنَاتِ خَالَاتِکَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَکَ**»نازل شد.

۸۷۴- ابن سعد از عکرمه روایت کرده است: این گفتۀ الله «**وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً** تا آخر آیه»در خصوص ام شریک دوسیه نازل گردیده است.

۸۷۵- ابن سعد از منیر بن عبدالله دوسی روایت کرده است: ام شریک غزیه دختر جابر بن حکیم دوسیه از وجاهت و جمال برخوردار بود و از رسول الله صلی الله علیه وسلم تقاضا کرد که با او ازدواج کند، آن بزرگوار هم پذیرفت. عایشه گفت: در زنی که خود را به مرد ببخشد خیر نیست. ام شریک گفت: من همانم. خدا ام شریک را در کتاب عزیز مؤمنه یاد کرد و فرمود: «**وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِي**»چون این آیه نازل گردید، عایشه خطاب به پیامبرگرامی گفت: پروردگار همه آمال و آرزوهایت رابه سرعت برآورده میسازد.

۸۷۶- بخاری و مسلم از عایشه(رض) روایت کرده اند: [خوله بنت حکیم از جمله زنانی بود که خود را به رسول الله بخشیدند پس] عایشه گفت: آیا زن شرم نمی‌کند که خود را به مرد می بخشد، برای همین خدای عزوجل آیه «**تُرْجِي مَن تَشَاء...**»را نازل کرد. پس عایشه به پیامبر اکرم گفت: می‌بینم که خدایت به خوشنودی تو مبادرت می‌کند.

(صحیح است، بخاری ۴۷۸۸، مسلم ۱۴۶۴، نسائی ۶ / ۵۴، ابن حبان ۶۳۶۷، واحدی ۷۰۴ و حاکم ۲ / ۴۳۶ همه از عایشه روایت کرده اند.ملاحظه شود: «تفسیر شوکانی» ۲۱۴۹).

۸۷۷- ابن سعد از ابو رزین روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم قصد کرد برخی از زنان خود را طلاق دهد. چون آن‌ها خبر شدند پیامبر صلی الله علیه وسلم (را صاحب اختیار دانستند و حقوق خود را به او بخشیدند و اجازه دادند، هرکه را خواسته باشد بر دیگری ترجیح بدهد. پس خدای بزرگ آیه «**إِنَّا أَحْلَلْنَا لَکَ أَزْوَاجَکَ اللَّاتِي آتَيتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَکَتْ يَمِينُکَ مِمَّا أَفَاء اللَّهُ عَلَيکَ وَبَنَاتِ عَمِّکَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِکَ وَبَنَاتِ خَالِکَ وَبَنَاتِ خَالَاتِکَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَکَ وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِي إِنْ أَرَادَ النَّبِي أَن يسْتَنکِحَهَا خَالِصَةً لَّکَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَکَتْ أَيْمَانُهُمْ لِکَيلَا يکُونَ عَلَيکَ حَرَجٌ وَکَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِيماً﴿۵۰﴾ تُرْجِي مَن تَشَاء مِنْهُنَّ** را تا آخر نازل کرد.» (ابن سعد ۸ / ۱۵۸، طبری ۲۸۵۶۷ و ۲۸۵۶۹ و ۲۸۵۷۲ از منصور از ابو رزین روایت کرده اند.)

۳۸- فاخته دختر ابو طالب.

۳۹- صحیح است، بخاری ۴۷۸۸، مسلم ۱۴۶۴، نسائی ۶ / ۵۴، ابن حبان ۶۳۶۷، واحدی ۷۰۴ و حاکم ۲ / ۴۳۶ همه از عایشه روایت کرده اند.

۴۰- ابن سعد ۸ / ۱۵۸، طبری ۲۸۵۶۷ و ۲۸۵۶۹ و ۲۸۵۷۲ از منصور از ابو رزین روایت کرده اند. این حدیث مرسل و ضعیف است.

تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْکَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْکَ ذَلِکَ أَدْنَى أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَّ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ کُلُّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِکُمْ وَکَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا﴿۵۱﴾

نوبت هریک از زنان را که می خواهی به تاخیر انداز و هر کدام را می‌خواهی نزد خود جای ده، و اگر زنی از آنانکه (از او) کناره گرفته ای باز بجویی بر تو گناهی نیست، این نزدیکتر است به آنکه چشمان‌شان روشن گردد و اندوهگین نشوند و همگی‌شان به آنچه به ایشان می‌دهی خشنود گردند و الله آنچه را که در دل‌های شماست می داند و الله دانای بردبار است.(۵۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**تُرْجِي**» (رجو): به تأخیر میاندازی. «**تُؤْوِي**»(اوی): جا میدهی. «**ابْتَغَيْتَ**»: خواستی، طلب نمودی. «**عَزَلْتَ**»: دورکرده ای، به دور داشته ای، ترک کرده‌ای.

«**أَدْنَى**»: نزدیک تر. «**أَنْ تَقَرَّ**»: که روشن گردد، که خوشحال شود. «**لَا يَحْزَنَّ**»: محزون نشوند، دلتنگ نگردند. «**يَرْضَيْنَ**»: خشنود شوند. [این دو فعل جمع مؤنث غایب اند.] من بعد: پس از این زنان.

قبل از نزول این آیه، مراعات تقسیم و شب نوبت میان همسران بر رسول الله صلی الله علیه وسلم واجب بود تا این آیه نازل شد و این وجوب را از ذمه ایشان برداشت و اختیار در این باره به خود ایشان محول گردید. البته رسول الله صلی الله علیه وسلم میان کسانی از همسرانشان که آنان را به خود نزدیک میساختند، در نوبت مساوات را رعایت میکردند و کسانی از آنان را هم که به تأخیر می انداختند، به هر مقدار که میخواستند، در نوبت به آنان سهم میدادند. روایت شده است که عائشه(رض) از سر غیرت و رشک زنانه میگفت: «آیا یک زن حیا نمیکند که خود را به کسی میبخشد؟». همان بود که خداوند متعال این آیه را نازل فرمود. آنگاه حضرت بی بی عائشه(رض) به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: «أری ربک یسارع فی هواک: یا رسول الله! من می‌بینم که پروردگار شما در برآوردن خواسته شما شتاب می کند» یعنی: این همه در حق شما لطف دارد.

«و اگر زنی از آنان را که از او کناره گرفته‌ای، باز بجویی، هیچ گناهی بر تو نیست» یعنی: چنانچه خواسته باشی تا زنی از کسانی را که از تقسیم نوبت شب کنار گذاشته‌ای، مجدداً به خود نزدیک سازی، هیچ مانعی فرا روی تو نیست

و بی هیچ حرجی می توانی چنین کنی «این نزدیکتر است به آنکه چشمان‌شان روشن شود» یعنی: این اختیاری که به تو در امر صحبت و معاشرت با زنانت داده‌ایم، به خشنودی و رضایشان نزدیکتر است زیرا وقتی بدانند که این اختیار از نزد ما به تو داده شده است، رشک و غیرت زنانه از آنان رخت بربسته و دلها و دیدگان‌شان آرام می گیرد.

ابن کثیر در معنی آن میگوید: «اگر بدانند که با وجود تفویض اختیار به تو در این امر، باز هم در تقسیم و نوبت به آنان سهمی میدهی، به این کارت سخت خوشحال و شادمان شده و به عدل و انصافت یقین میکنند». «و» در این صورت «اندوهگین نشوند» از این که چرا بعضی ازآنان را بر بعضی دیگر ترجیح می دهی »و» درآن صورت «همگی‌شان به آنچه به آنان داده‌ای» چه در نزدیک ساختن وجای دادنشان به سوی خود و چه در واپس داشتن و کنار گذاشتن شان «خشنود گردند. و آنچه در دل‌های شماست خدا میداند» یعنی: هرچه را که در نهاد خویش پنهان می دارید و از جمله، آنچه را که در مورد زنان وگرایش قلبی به‌سوی بعضی از آنان پنهان می دارید، حق تعالی میداند پس باید در نیت و عمل خویش، رضای او را مد نظر داشته باشید «و خدا دانای بردبار است» لذا سزاوار به آن است که از وی پروا شود و فرمان‌هایش عملی گردد.

در حدیث شریف به روایت عائشه(رض) آمده است که فرمود: با آن که رسول الله صلی الله علیه وسلم درمیان زنان خود تقسیم و عدالت می کردند ولی با این حال، چنین مناجات میکردند: «**اللهم هذا فعلي فيما املک، فلا تلمني فيما تملک ولا املک**» «زاد ابو داوود یعنی: القلب: بارخدایا! این کار من است در آنچه که مالک آن هستم پس مرا در آنچه که تو مالک آن هستی و من مالک آن نیستم،

سرزنش نکن». ابو داوود می افزاید: مراد رسول الله صلی الله علیه وسلم از آنچه که ایشان مالک آن نیستند، گرایش و محبت قلبی بیشتری بود که به بعضی از همسرانشان داشتند.

همچنین در حدیث شریف به روایت عمرو بن عاص(رض) آمده است: از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدم که چه کسی از مردم نزد شما محبوبتر است؟ فرمودند: عائشه. بازپرسیدم: ازمردان؟ فرمودند: پدروی. باز گفتم: بعداز وی چه کسی؟ فرمودند: عمر بن خطاب... وچند مرد دیگر را نیز برشمردند».

لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا﴿٥٢﴾

بعد از این دیگر گرفتن زنان برای تو حلال نیست و برایت حلال نیست که زنان دیگر را جایگزین آنها کنی هرچند زیبایی آنان تو را خوش آید، به استثنای کنیزانی که در ملک تو هستند. و الله بر همه چیز مراقب است.(۵۲)

تشریح لغات واصطلاحات:

«**وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ**»: و نمی توانی زنان دیگری انتخاب کنی، جایز نیست زنی از همسرانت را طلاق بدهی و یکی دیگر را به جایش بگیری. «**رَقِيبًا**»: ناظر، مراقب، آگاه و باخبر، نگهبان.

تفسیر:

مفسران درمورد این آیۀ مبارکه میفرمایند که: الله تعالی به منظور گشایش و آسان کردن نشر و تبلیغ دین چهار صنف زن را برای پیامبر صلی الله علیه وسلم مباح کرده است: «زنان با مهرشیربها. زنان مملوک، زنان مهاجر، و زنانی که خود را بخشیده‌اند»، و بعد از نزول آیه‌ی «تخییر»: «**قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ...**» پیامبر صلّی اللّه علیه و سلّم آنها را مخیرکرد، وآنها خدا و

پیامبر وآخرت را اختیار کردند وخدا به احترام آنها، بر پیامبر حرام کرد که با زنی دیگر ازدواج کند و همسری پیامبر را بر آنان منحصر کرد.(تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی).

شأن نزول آیۀ ۵۲:

۸۷۸- ابن سعد از عکرمه روایت کرده است: پیامبر زنان خود را مخیر ساخت و آن بزرگواران خدا و رسول او را اختیار کردند. پس خداوند متعال آیۀ «**لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاء مِن بَعْدُ وَلَا أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ**» را نازل کرد. (ابن سعد ۱۶۱/۸ و ۶۲ این مرسل و از قسم ضعیف است، در این اسناد واقدی متروک است. ترجمه آیت: «وبعد از این [موارد پیش گفته] زنان برای تو حلال نیستند. ونه [حلال است] آنکه زنانی دیگر جایگزین آنها کنی. وهرچند زیبایی آنان تو را به شگفت آرد مگر آنچه ملک یمینت شود. و خداوند بر همه چیز نگهبان است».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۵۳ الی ۵۵) آداب رفتن مؤمنان به بیت نبوی و آیه ی حجاب، بحث بعمل می آید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا﴿۵۳﴾

ای مؤمنان! وارد خانه‌های پیغمبر نشوید مگر آنکه برای (صرف) طعام به شما اجازه داده شود، بی آن که منتظر (پخته شدن) آماده شدنش باشید، ولی

هنگامی که دعوت شدید وارد شوید و زمانی که غذا را خوردید پراگنده شوید و به گفتگو ننشینید، این کار پیغمبر را رنج می دهد اما او شرم می‌کند ولی الله از بیان حق شرم نمیکند. و چون از زنان پیغمبر متاعی خواستید از پس پرده از ایشان بخواهید، این برای دلهایتان و دل‌های آنان پاکیزه تر است، و برای شما سزاوار نیست که پیغمبر الله را برنجانید و حق ندارید که پس از مرگ او همسرانش را به همسری خویش در آورید، البته این کار نزد الله گناهی بزرگ است. (۵۳)

امام قرطبی میفرماید که: این ادبی است که خدا آن را به فرومایگان آموخته است. در کتاب ثعلبی آمده است: فرومایگان را بس است که شرع آنها را تحمل نمی‌کند. (تفسیر قرطبی ۲۲۴/۱۴.).

شأن نزول آیۀ ۵۳:

۸۷۹- بخاری و مسلم از أنس(رض) (روایت کرده اند: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم (با زینب دختر جحش(رض) ازدواج کرد، مسلمانان را به مهمانی عروسی دعوت نمود و آنها بعد ازغذا تا دیر وقت آنجا نشستند و به صحبت مشغول شدند، پیامبر چنان وانمود کرد که گویا آماده برخاستن است بازهم آنها برنخاستند. چون آن حالت را مشاهده کرد خودش برخاست و عده‌ای از مسلمانان نیز با او برخاستند و تنها سه نفر نشستند و سپس آنها نیز بیرون رفتند. پس من آمدم و از رفتن مهمان‌ها پیامبر را آگاه ساختم. پیامبر آمد تا که داخل خانه شد، من هم آمدم میخواستم داخل خانه شوم که بین من و خودش پرده را افکند. آنگاه خدا آیۀ «**يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيوتَ النَّبِي إِلَّا أَن يؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يؤْذِي النَّبِي فَيسْتَحْيِي مِنكُمْ وَاللَّهُ لَا يسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعاً فَاسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاء**

حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَداً إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِندَ اللَّهِ عَظِيماً﴿٥٣﴾» را نازل کرد (صحیح است، بخاری ۴۷۲۱ و ۶۲۳۹ و ۶۲۷۱، مسلم ۱۴۲۸، ترمذی ۳۲۱۷ و ۳۲۱۹، نسائی در «الکبری» ۱۱۴۱۶ و ۱۱۴۲۰)

۸۸۰- ترمذی به قسم حسن از انس (روایت کرده است: با رسول خدا یکجا بودم به در خانۀ زنی که تازه با او عروسی کرده بود، آمد در آنجا گروهی نشسته بودند. رفت و [ضرورت خود را انجام داد] وقتی برگشت که مهمانان رفته بودند. به خانه داخل شد و بین من و خودش پرده را انداخت. جریان را برای ابو طلحه نقل کردم. گفت: اگر جریان از این قرار باشد که گفتی یقیناً در این باره کلام آسمانی نازل خواهد شد. بنابراین آیۀ حجاب نازل گردید (ترمذی ۳۲۱۷ و طبری ۲۸۶۱۳ از انس(رض) روایت کرده اند.).

۸۸۱- طبرانی به سند صحیح از عایشه(رض) روایت کرده است: من با رسول خدا در یک کاسه غذا میخوردم که عمر فاروق آمد. پیامبر اکرم (او را به غذا دعوت کرد، در اثنای تناول غذا انگشتان او به انگشتان من رسید. پیامبر خدا گفت: آه، اگر در بارۀ شما زنان حکم و فرمان می‌داشتم هرگز کسی شما را به چشم نمی‌دید. بنابراین، آیۀ حجاب نازل شد(بخاری در «ادب مفرد» ۱۰۵۳، نسائی در «الکبری» ۱۰۵۳ و ابن ابوحاتم چنانچه در «تفسیر ابن کثیر» ۳ / ۶۲۱ آمده از طریق مجاهد از عایشه روایت کرده اند. این اسناد منقطع و ضعیف است، چون مجاهد از عایشه نشنیده. واحدی ۷۰۹ از مجاهد به قسم مرسل روایت کرده. دار قطنی این را درست می شمارد چنانچه حافظ در «تخریج الکشاف» ۳ / ۵۵۵ نقل کرده.)

۸۸۲- ک: ابن مردویه از ابن عباس(رض) روایت کرده است: مردی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم شرفیاب گردید و دیر وقت نشست. پیامبر سه

بار از خانه خارج شد تا او بیرون برود، اما او برنخاست. عمر فاروق آمد و اثر ناخوشی را در چهرۀ رسول الله صلی الله علیه وسلم مشاهده کرد و به آن شخص گفت: شاید تو باعث آزار و اذیت رسول الله (شده باشی، رسول الله گفت: سه بار از خانه خارج شدم، تا دنبال من بیاید، اما او این کار را نکرد.

عمر فاروق گفت: ای رسول الله، چه خوب بود زنان خویش را امر به حجاب میکردی، زیرا این‌ها با دیگر زنان قابل مقایسه نیستند و این پرده نشینی برای قلب های آنان پاکیزه‌تر و بهتر است. آنگاه آیۀ حجاب نازل شد.

حافظ ابن حجر گفته است: امکان جمع بین این روایات وجود دارد به این ترتیب که این واقعه اندکی قبل از قصۀ ام المؤمنین زینب صورت گرفته باشد، پس ازجهت نزدیکی این دوباهم سبب نزول آیۀ حجاب رابه این واقعه مربوط دانسته‌اند. وهیچ مانعی وجود ندارد که این آیه چندین سبب نزول داشته باشد.

۸۸۳- ابن سعد از محمد بن کعب (روایت کرده است: چون رسول الله به سوی خانۀ خود می رفت عده‌ای از مسلمانان با شتاب به آنجا می‌رفتند و مینشستند [این کار موجب آزار پیامبر میشد] و این حالت از سیمای مبارک هم مشخص نبود. پیامبر از آنها شرم میداشت و به غذا دست دراز نمی‌کرد.

مسلمانان به سبب ارتکاب این عمل مورد سرزنش قرار گرفتند. و آیۀ «**يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيوتَ النَّبِي إِلَّا أَن يؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يؤْذِي النَّبِي فَيسْتَحْيِي مِنكُمْ وَاللَّهُ لَا يسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعاً فَاسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاء حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبكُمْ وَقُلُوبهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَداً إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِندَ اللَّهِ عَظِيماً﴿۵۳﴾...**» نازل شد.

إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴿۵۴﴾

اگر چیزی را آشکار کنید یا آن را پنهان نمایید [خدا می داند]؛ یقیناً خدا به هر چیزی داناست.(۵۴)

مفسر بیضاوی در تفسیر خویش می نویسد: مراد از این تعمیم، ضمن این‌که اقامه‌ی دلیل بر مقصود است، هراساندن و وعید نیز در آن مقرر است. (تفسیر بیضاوی ۱۲۰/۲.).

لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا﴿۵۵﴾

بر آنها (همسران پیامبر) گناهی نیست که با پدران، و فرزندان، و برادران، و فرزندان برادران، و فرزندان خواهران خود، و زنان مسلمان و بردگان خویش (بدون حجاب و پرده تماس بگیرند) و تقوای الهی را پیشه کنید که خداوند بر هر چیزی آگاه است.(۵۵)

امام قرطبی گفته است: وقتی آیه‌ی حجاب نازل شد پدران و فرزندان به پیامبر گفتند: ما هم از پشت پرده با آنها صحبت کنیم؟ آنگاه همین آیه نازل شد. (تفسیر قرطبی ۲۳۱/۱۴.)

منظور از **نِسَائِهِنَّ** زنان مؤمنان است.

ابن عباس(رض) گفته است: چون زنان یهود و نصاری، زنان مسلمان را برای شوهران خود تعریف میکنند، بنابراین برای زن مسلمان حلال نیست چیزی از عورت خود را نشان دهد و کشف کند، تا او برای شوهر کافر خود تعریف نکند. (صاوی ۲۸۷/۳.)

«**وَاتَّقِينَ اللَّهَ**»: ای جماعت زنان! در نهان و در آشکار از خدا بترسید و پرهیزگار باشید.

«**إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ عَلىٰ كُلِّ شَيءٍ شَهِيداً**»:هیچ چیزی ازامور شمابراو مخفی نیست. همانطور که از حرکات اعضا با خبر است از خطورات قلب نیز آگاه است.

امام فخر رازی گفته است: در اینجا این بیان بی اندازه نیکو به نظر می آید؛ زیرا مطالب قبلی بیانگر جواز خلوت و ترک حجاب در حضور مردان محارم را نشان می دهد، پس آن را چنان خاتمه داده است که در موقع خلوت کردن آنها با هم خدا شاهد است، بنابراین برای خدا نهان و عیان یکسان است پس باید پرهیز کنند. (تفسیر کبیر ۲۲۷/۲۵.)

دروس حاصله:

مهمترین دروس حاصله از آیات ۵۳ الی ۵۵ را میتوان بشرح ذیل خلاصه و جمع بندی نمود: در این آیات، آداب و رسوم دینی و اجتماعی را به مردم تعلیم میدهند که در قبل از آن اطلاع نداشتند، چگونه وارد به خانه ها بخصوص به بیت پیامبر صلی الله علیه وسلم شوند. بطور مثال برخی از صحابه بدون دعوت به منزل رسول الله صلی الله علیه وسلم می آمدند و تا وقت آماده شدن طعام، منتظر می ماندند تا غذا بخورند. سپس به داستان سرایی ها سرگرم میشدند و به موقعیت پیامبر توجه نمی کردند، تا اینکه آیه ی حجاب فرود آمد ودستورات کافی را بیان فرمود. دستوراتی که این آیه‌ها بر ما عرضه میکنند؛ بدین ترتیب است:

۱ ـ نباید کسی بدون دعوت، داخل منزل پیامبر صلی الله علیه وسلم شود.

۲ ـ پس از غذا خوردن به خانه ی خود باز گردد و سرگرم داستان نشود تا پیامبر و خانواده اش را به تنگ نیاورد و نیازارد؛ چون او شرم دارد، مهمان را از ماندن بی مورد و داستان سرایی منع کند؛ اما خداوند شرم ندارد و چنان کسانی را از این رفتار آزاردهنده باز می دارد. آری! این آداب و رسوم عام و فراگیر است و در هر خانواده ای باید رعایت شود. (سوره نور آیات: ۲۷ الی ۳۱) و آیه ۵۹ سوره أحزاب.

۳ ـ نباید کسی برای گرفتن چیزی عاریه مانند: وسایل خانه که در عرف جامعه مرسوم است خودسرانه و بدون اجازه وارد منزل پیامبر صلی الله علیه وسلم گردد؛ بلکه باید در پشت پرده، امانت را بگیرد. رعایت این دستور، موجب پاکی روح و سلامت قلب انسانی و موجب حرمت بیت نبوت و دستوری واجب و قطعی است. (سوره نور آیات ۳۰ الی ۳۱)، (سوره غافر آیه ۱۹). همچنان حضرت عیسی علیه السلام در این مورد چنین فرموده است: «از نگریستن به نامحرم حذر کنید؛ چون در دل انسان، شهوت می کارد که آن هم آشوب و گمراهی و غوغا برپا می کند».

۴- سزاوار نیست کسانی از روی جهل و گمراهی، پیامبر را با سخنان بیهوده و بی اساس بیازارند و بگویند: پس از مرگش با زنان او ازدواج خواهیم کرد.

زنان حضرت محمد(ص)، مادران مؤمنان هستند و این سخن گناه بس بزرگی است و برازنده‌ی شأن مؤمن نیست. زنان پیامبر در حضور محارم که در آیه ی ۵۵ یاد شده اند، ملزم به رعایت حجاب نیستند ودرآن موقع ترک حجاب گناه ندارد. هم چنین این حکم عام است و همه کس را شامل خواهد شد و دیگر اینکه: پدران، پسران، برادران و..، چه نسبی، چه رضاعی و سببی، محارم اند.

هرچند آیه از کاکا وماما نام نبرده است؛ اما آنها به منزله ی پدر و محرم اند. و گاهی کاکا را پدر خطاب می کنند. پسران یعقوب علیه السلام در جواب پدرشان گفتند: ما خدای تو خدای پدرانت، ابراهیم، اسماعیل و اسحاق را که خدای یکتائی است، می پرستیم. (سوره بقره آیه ۱۳۳)، حال آن که اسماعیل کاکای یعقوب است.

خوانندگان گرامی!

درآیات (۵۶ الی ۵۸) در باره منزلت و بزرگداشت مقام پیامبر و سزای آزار دهندگان او، و مکافات مؤمنان، بحث بعمل آمده است.

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴿۵۶﴾

همانا خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود و رحمت میفرستند.(پس) ای مؤمنان! شما هم بر او درود بفرستید و چنانکه باید درود بگویید.(۵۶)

امام قرطبی گفته است: «صلاة» از جانب خدا به معنی رحمت، و از جانب ملائک به معنی دعا و استغفار، و از جانب امت به معنی دعا و گرامیداشت اوامر و دستوراتش است.

و صاوی گفته است: این آیه نشان میدهد که پیامبر صلّی الله علیه و آله وسلّم محل نزول رحمت و به طور کلی بزرگترین اولین و آخرین است؛ زیرا «صلاة» خدا بر پیامبر به معنی رحمت همراه با تعظیم است، و از جانب خدا بر غیر پیامبر به معنی رحمت می‌باشد، همان‌گونه که میفرماید: **هُوَ الَّذِي يصَلِّي عَلَيكُمْ وَ مَلائِكَتُهُ**، پس تفاوت بین دو «صلاة» را دریاب و فضل بین دو مقام را بنگر. و بدین‌ترتیب پیامبر آینه‌ی تمام نمایی است که رحمت و برکات خدا در ایشان تجلّی یافته است. (تفسیر قرطبی ۲۳۲/۱۴.)

از کعب بن عجره روایت شده است: گفتیم یا رسول الله! چگونگی سلام فرستادن بر تو را یاد گرفتیم، پس چگونه بر تو درود بفرستیم؟ فرمود: بگویید: «اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی إبراهیم...».(تفسیر صاوی ۲۸۷/۳.)

صاوی گفته است: حکمت دعا کردن و طلب استغفار نمودن ملائک و مؤمنان برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عبارت است از مشرّف شدن آنها به آن منزلت، که در این مورد به خدای عز و جل اقتدا کرده و بخشی از حقوق او را بر خلق خدا ایفا کرده‌اند؛ زیرا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بزرگترین

واسطه‌ی هر نعمتی است که به بندگان می‌رسد، و حق چنان است که پاداش فردی را باید داد که سبب نعمت است. و از آنجایی که خلق از ایفای حقش ناتوانند، از پادشاه توانا مسألت دارند که او را پاداش دهد. و راز گفتن «اللهم صل علی محمد» همین است.(صاوی ۲۸۷/۳.).

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا﴿۵۷﴾

قطعاً آنان که خدا و پیامبرش را می آزارند، خدا در دنیا و آخرت لعنتشان می کند، و برای آنان عذابیخوار کننده ای آماده کرده است.(۵۷)

«**إِنَّ اَلَّذِينَ يؤْذُونَ اَللّهَ وَ رَسُولَهُ**» «**يؤْذُونَ اللهَ**»: مراد از آزار رساندن به الله، یعنی انجام کاری بر خلاف خواست و رضای او که به جای جلب رحمت الهی، غضب و لعنت خداوند را به دنبال دارد.

«**يؤْذُونَ اللهَ**»:آنان که با کفر ورزیدن و نسبت دادن همسر و فرزند به الله او را آزار میدهند و مانند یهود او را به اوصافی ناشایست از قبیل «دست‌های خدا بسته است» متصف می‌نمایند، و یا مانند نصاری که میگویند: «مسیح پسر خدا می باشد» و با تکذیب رسالت، پیامبر را اذیت می کنند و به شریعتش طعنه می‌زنند و دعوتش را مسخره می کنند.

«**لَعَنَهُمُ اَللّهُ فِي اَلدُّنْيٰا وَ اَلْآخِرَةِ**»: الله تعالی چنین کسانی را از رحمت خود بی‌نصیب کرده و دردنیا با مسلط کردن خوف وترس وخفت وخواری برآنان ودرآخرت باعذاب جاویدان آتش،قهروکین خودرا برآنان مستولی میگرداند.

«**وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذٰاباً مُهِيناً**»: و عذابی سخت برای آنان تدارک دیده است.چون هدف ایذا کننده اهانت است، سزای او نیز اهانت در آخرت میباشد. برخی ازعذابها، توهین ها و تحقیر و آزار و اذیّتِ اهل ایمان، حتی در همین دنیا ظاهر می شود.

شأن نزول آیۀ ۵۷:

۸۸۹- ابن ابو حاتم از طریق عوفی از ابن عباس(رض) (روایت کرده است: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم با صفیه دختر حیی بن اخطب ازدواج کرد. عده‌ای در بارۀ این پیوند، بدگویی و یاوه سرایی کردند. این آیه «**إِنَّ الَّذِينَ يؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ...**» در بارۀ آنها نازل شد (جداً ضعیف است، طبری ۲۸۶۴۱ از عطیۀ عوفی از ابن عباس(رض)، عوفی واهی است و از او راوی‌های مجهول روایت کرده اند. «زاد المسیر» ۱۱۷۳).

۸۹۰- جویبر از ضحاک از ابن عباس(رض) روایت کرده است: عبدالله بن ابی و همراهانش به عایشه(رض) بهتان زدند، رسول الله صلی الله علیه وسلم (ضمن ایراد خطبه گفت: کدام یک از شما مرا کمک و یاری میکند در برابر کسی که آزار و اذیتم مینماید و کسانی را که در صدد اذیت من هستند در خانۀ خود جمع میکند. این آیه نازل شد(اسناد این جداً ضعیف است از جهت جویبر، زیرا او متروک متهم است و ضحاک با ابن عباس(رض) ملاقی نشده است.

وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا ﴿۵۸﴾

و آنها که مردان و زنان با ایمان را بدون اینکه مرتکب عمل ناروا شده باشند، آزار میرسانند به راستی که (بار) بهتان و گناه آشکار بر گردن گرفته‌اند.(۵۸)

امام قرطبی میفرماید: اذیت وآزار رساندن به خداوند متعال وپیامبرش صلی الله علیه وسلم، به صورت مطلق آمده است. و اذیت مؤمنان (مرد و زن) را مقید آورده است؛ چون اذیت خدا جز به ناحق صورت پذیر نیست، اما اذیت مؤمنان ممکن است به حق و ناحق باشد. (تفسیر قرطبی ۲۳۸/۱۴.)

مفسران می افزایند که: در آزار رساندن به خداوند متعال و پیامبرش صلی الله علیه وسلم، حکم مطلق ذکر شد زیرا این کار ابدا و به هیچ صورتی حق نیست اما آزار رساندن به مؤمنان به قید: «**بِغَيرِ مَا ٱكتَسَبُواْ**» (سوره الأحزاب: ۵۸). «بی آن‌که مرتکب عملی ناروا شده باشند» مقید ساخته شد زیرا آزار دادن مؤمن گاهی به حق است و گاهی به ناروا؛ آنچه که به حق است، در حد و تعذیر میباشد: مثلاً اگر مؤمن کسی را دشنام دهد، یا او را بزند، یا به قتل‌رساند، در این صورت جایز است که با او این عمل به عنوان حد و قصاص انجام شود و اگر مالی را تلف کند، بر او غرامت مانند آن است و چه‌بسا که مرتکب معصیتی شود و در قبال آن تعزیر گردد.

خوانندگان گرامی!

درآیه مبارکه(۵۹)درباره پوشش کامل برای‌زنان مؤمن، بحث بعمل‌آمده است.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴿۵۹﴾

ای پیامبر! به همسرانت و دخترانت وهمسران کسانی که مؤمن هستند بگو: چادرهایشان را برخود بیندازند، این (انداختن چادر) نزدیکتر است به آنکه (به پاکدامنی) شناخته شوندوآزارنبینند. وخداوند همواره غفور ورحیم است.(۵۹)

«**يُدْنِينَ**»: نزدیک کنند. مراد جمع و جور کردن لباس و بر خود افکندن است.

«**جَلَابِيب**»: جمع جِلْباب، رداء، مِقنعه و روسری بزرگی، روپوش. لباس که: سر و گردن را بپوشاند، و یا هم هدف از آن لباس است که: حجاب اسلامی با آن رعایت گردد. حجاب اسلامی هم با لباسی مراعات میگردد که:

۱ـ عورت را بپوشاند ۲ – به گونه‌ای چسب بدن نباشد که برجستگی‌های بدن را نشان دهد ۳ – زنان لباس مردان، و مردان لباس زنان را نپوشند.

مدلول این آیۀ مبارکه وجوب حجاب چهرۀ زن مسلمان را ترجیح میدهد.
ابن عباس(رض) در تفسیر این آیه مبارکه میفرماید: «خداوند متعال زنان مؤمن را هدایت فرموده است، تا چون از خانه‌های خود برای حاجتی بیرون میروند، صورت خودرا از بالای سر با چادر بپوشانند و فقط یک چشم خویش را آشکار سازند». «این» فرو پوشیدن چادرها «نزدیک‌تر است به آن‌که شناخته شوند» یعنی: نزدیک‌تر به آن است که بیننده آنان را بشناسد و بداند که ایشان از زنان آزاد و پاک و وارسته هستند لذا ایشان را از کنیزان تمییز دهد «و مورد آزار قرار داده نشوند» با تعرض از سوی مردم ناپاک.
ابن کثیر از محمد بن سیرین روایت کرده است که میگوید: در مورد آیه‌ی **يدْنِينَ عَلَيهِنَّ مِنْ جَلاَبِيبِهِنَّ** از عبیده‌ی سلمانی سؤال کردم، در جواب صورت و سرش را پوشاند و چشم چپش را آشکار کرد. (تفسیر ابن کثیر ۱۱۴/۳.)
همچنان ابن کثیر از سدی نقل میکند: «در مدینه گروهی از فاسقان و اوباشان بودند که چون در شب هوا تاریک میشد، به کوچه‌ها بیرون آمده و به زنان تعرض می‌کردند ولی اگر میدیدند که زنی چادر دارد، میگفتند: این زن آزاد است نه کنیز لذا از او دست برمی‌داشتند و چون زنی را بدون چادر میدیدند، میگفتند: این زن کنیز است پس به او تعرض میکردند».
ام‌سلمه میگوید: «چون این آیه نازل شد، زنان انصار که از خانه‌های خود بیرون می‌آمدند، چنان با وقار و آرامی راه میرفتند که گویی بر سر آنان زاغی نشسته است درحالیکه جامه‌های سیاهی پوشیده بودند».

شأن نزول آیۀ ۵۹:

۸۹۱- بخاری از عایشه(رض) روایت کرده است: بعد از نزول آیۀ حجاب اُم المؤمنین سَودَه (رض) با لباس حجاب برای رفع نیازمندی‌های خود از خانه

بیرون رفت، چون قد بلند و تومند بود کسی که با او آشنایی داشت درچادر و روپوش هم او را می‌شناخت. عمر (او را دید و گفت: ای سوده! ازما پوشیده و پنهان نمی مانی نیک بیندیش چگونه ازخانه پا بیرون می گذاری، سوده دیگرگون و رنگ پریده برگشت. و رسول الله (در خانۀ من شام میخورد یک قطعه گوشت به دست داشت. سوده داخل شد و گفت: من برای اجرای حوایج خویش بیرون می رفتم عمر برایم چنین و چنان گفت. عایشه(رض) میفرماید: حالت نزول وحی بر رسول الله پدیدار شد. هنوز گوشت را تمام نکرده بود که آن حالت مرتفع گردید. گفت: پروردگار جهان برای شما زن‌ها اجازه داد که برای رفع نیازمندی ها و ضروریات خویش از خانه بیرون بروید (صحیح است، بخاری۵۲۳۷ ومسلم۱۷۰۹/۴ح ۲۱۷۰ «تفسیر شوکانی» ۲۱۷۴).

۸۹۲- ابن سعد در«طبقات» ازابومالک روایت کرده است: زنان پیامبر برای رفع حوایج خود شب بیرون می رفتند وعده‌ای از منافقان با آن‌ها رویاروی میگردیدند، آنها آزرده می‌شدند و از این بابت شکایت کردند، این موضوع به منافقان گفته شد در جواب گفتند: ما با کنیزها این عمل را انجام می دهیم.

پس آیۀ «**يا أَيهَا النَّبِي قُل لِّأَزْوَاجِکَ وَبَنَاتِکَ وَنِسَاء الْمُؤْمِنِينَ يدْنِينَ عَلَيهِنَّ مِن جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِکَ أَدْنَى أَن يعْرَفْنَ فَلَا يؤْذَينَ**» نازل شد (ابن سعد ۸ / ۱۴۱ روایت کرده مرسل است با این وصف در این اسناد واقدی متروک است. کلمات «همسران پیامبر» منکر است. «تفسیر شوکانی» ۲۱۷۵).

۸۹۳- و از حسن و محمد بن کعب قرظی (به همین معنی روایت کرده است(ابن سعد ۸ / ۱۴۱ روایت کرده در این سند واقدی متروک است.

تعریف حجاب:

«حجاب» در یک تعریف بی نهایت ساده و آسان وبه اصطلاح عام فهم: عبارت است از پوشاندن زن، بدنش را از مردانی که محرم وی نیستند.

ولی معنی لغوی«حجاب» دراصطلاحات امروزی زیاتر برای پوشاندن زن مورد استفاده قرار گرفته است.

همچنان برخی از علماء «حجاب» را به معنی پرده و حـاجب هم مورد استعمال قرار میدهد. پرده از آن جهت که مفهوم پوشش را میدهد، وقابل تذکر است که پرده وسیلۀ پوشش هم است.

ولی نقطۀ قـابل تذکر آن است که برای هر پوشش نمیتوان «حجاب» گفت، بلکه، آن پوشش مفهوم «حجاب» را میرساند که: از طریق پشت پرده واقع شدن صورت گیرد. همچنان پرده یی را که صندوق سینه را از بطن جدا میکند و حاجز میان قلب وشکم را «حجاب حاجز» می نامند.

قابل تذکر است که حجاب، به معنای اصطلاحی و شرعی پوشش اسلامی زنان، دارای دو بُعد ایجابی و سلبی است. بُعد ایجابی آن، وجوب پوشش بدن و بُعد سلبی آن، حرام بودن خودنمایی به نامحرم است، و این دو بُعد باید در کنار یکدیگر قرار داشته باشد تا حجاب کامل اسلامی تحقق یابد.

برخی از اوقات طوری واقع میگردد که بُعد اول وجود میداشته باشد، ولی از بُعد دوم خبری نمی باشد، در این صورت گفته میتوانیم که حجاب اسلامی وشرعی تحقق نیافته است.

علت منع مردان و زنان از نگاه ناروا چیست؟

مفسران در توضیح مفهوم متذکره فرموده اند: نگاه کننده بزرگترین خائن روانی است که روان انسان را می ازارد چون وقتی ببیند محبت طرف مقابل در دل او جای میگیرد وهمیشه در فکر و خیال او به سر می برد، لذت طاعت وعبادت را نمی بیند، در صدد و فکر رسیدن به مطلوب خود خواهد بود، که در این مورد تمام مرزها را رعایت نه نموده، وآنرا بر هم میزند.

قرآن عظیم الشأن با زیبای خاصی چنین میفرماید: «بگو به مردن مسلمان که چشم های خود را فرو پوشند و عورت (شرمگاه) های خود را نگاه دارند و این برای شان بهتر است. پروردگار خبر دار تر است با آنچه می کنند.»
و بگو زنان مسلمان را پوشیده نگاه دارند چشم های خود را ونگاه دارند شر مگاه خود را واشکار نه کنند آرایش وزینت خود را مگر، جز آن مقداریکه ظاهر است. وفرو گذارند چادر های خود رابر سینه های خود افکنند وزینت های خود را آشکار نسازند.
«مگربرای شوهران خود؛ برای پدران خود، برای خسر خویش، پسران خود، پسران همسر شان، برادران شان؛ پسر برادران شان پسر خواهرانشان، زنان هم کیش شان، کنیزان شان ومردان سفیهی که تمایل به زنان ندارند وکودکانی که از امور جنسی بی خبر اند وپاهای خود را بر زمین نکوبند تا زینت های پنهان شان آشکار شود وهمگی به سوی خداوند توبه کنید و مؤمنان باشید که مؤفق وراستگار گردید.».
در سنن ابوداود(جلد ۲ صفحه ۳۸۳) پوشیدن لباس نازک نزد نامحرم، آرایش واستعمال عطر درخارج خانه اختلاط فساد آمیز زن ومرد، دست دادن ومصافحه با نامحرم، تشابه به جنس مخالف وغیره منع گردیده است.

نظریات و آرا مفسران دروجوب پوشاندن صورت زن:

۱ـ ابن کثیر گفته است: خدا به زنان مؤمن دستور داده است که وقتی برای نیازی از منزل خارج می‌شوند صورت خود را با جلباب از بالای سر بپوشانند.
۲ـ ابن جوزی در مورد فرموده‌ی«**یدْنِینَ عَلَیهِنَّ مِنْ جَلاَبِیبِهِنَّ**» گفته است: یعنی سر وصورت خود را میپوشانند، تا معلوم شود آنها زنان آزاد اند نه کنیز.
۳ـ ابو سعود گفته است: معنی آیه این است: وقتی برای رفع نیازی بیرون رفتند به وسیله‌ی آن (جلابیب) صورت و بدن خود را بپوشانند.

۴ـ طبری گفته است: وقتی برای برآوردن حاجتی بیرون رفتند، خود را به مانند کنیزان درنیاورند و موی و صورت خود را نشان ندهند، تا افراد هرزه متعرض آنان نشوند.

۵ـ در البحر آمده است: منظور از (علیهن) صورت آنها می‌باشد؛ زیرا در زمان جاهلیت صورت زن ظاهر و نمایان بود.

۶ـ جصاص گفته است: آیه نشان می‌دهد که زن باید صورت خود را بپوشاند تا افراد هرزه به طمع نیافتند. این بود بعضی از اقوال مفسران در مورد پوشاندن صورت زن.

اضرار و آفات بی‌حجابی:

علماء بعد از تدقیق و مطالعه؛ اضرار و آفات بی حجابی را بشرح ذیل معرفی داشته اند:

۱ ـ رونق گرفتن چشم چرانی و هوسبازی،

۲ـ توسعه‌ی فساد و فحشا،

۳ـ سوء قصد و تجاوز به عفت،

۴ـ حمل های نامشرع وسقط جنین،

۵ـ پیدایش امراض روانی و مقاربتی،

۶ـ خودکشی و فرار از خانه در اثر آبروریزی،

۷ـ بی مهری مردان چشم چران نسبت به همسران خود،

۸ ـ بالا رفتن آمار طلاق و تضعیف روابط خانوادگی،

۹ـ رقابت در تجمّلات،

۱۰ـ ایجاد اضطراب، بیقراری، وتشویش دلهره برای خانواده‌های پاکدامن.

خوانندگان گرامی!

در ایات (۶۰ الی ۶۲) در باره منافقان و مجازات شان بحث بعمل می آید.

لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا﴿۶۰﴾

اگرمنافقان وکسانی که درقلب های شان مریضی است وشایعه سازان در مدینه (که باعث اضطراب میگردند) از کار خود دست نکشند به یقین تو را بر آنان مسلط میگردانیم بازجز اندک مدتی درآن شهر باتو مجاور نخواهند بود. (۶۰)

«**مَرَضٌ**»: هدف از آن هوس بازی و شهوت رانی و فسق و فجور (ملاحظه شود سورۀ: احزاب/۳۲) یا نفاق (ملاحظه شود سورۀ: بقره / ۱۰) و یا اینکه ضعف ایمان آمده است (ملاحظه شود تفسیرمراغی تألیف احمد مصطفی مرغی رئیس اسبق جامع الازهر یکی از شاگردان محمد عبده تفسیر قاسمی: تفسیر محاسن التأویل، تألیف محمد جمال الدین قاسی (متوفی ۱۳۳۲ق/ ۱۹۱۴م)، معروف به علامه شام)

«**الْمُرْجِفُونَ**»: کسانی که خبرهای ناگوار و نادرست اراجیف و اکاذیب در میان جامعه بنشرمی رساند، تا جامعه را دچاراضطراب، تزلزل افکار و در نهایت ایجاد رعب ووحشت گردانند. هدف از پخش کنندگان همچوخبرهای ناروا و وحشت انگیز. همان یهودیان مدینه است.

«**لَنُغْرِيَنَّكَ**»: تو را بر می شورانیم و تشویق و تحریک مینمائیم. مراد وعده سلطه و غلبه بر آنان است.

امام رازی میفرماید که: پروردگار با عظمت به پیامبر صلّی الله علیه وسلّم وعده داده است که به دست او دشمنانش از مدینه بیرون رانده شده و تبعید میشوند. و بدین وسیله شوکت او را نشان میدهد. (تفسیر کبیر ۲۳۱/۲۵) (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِيلًا ﴿۶۱﴾

اینان ملعونند و هر جا که یافته شوند، باید بی‌محابا به اسارت گرفته شده و به سختی کشته شوند.(۶۱)

«**مَلْعُونِينَ**»: نفرین شدگان. رانده شدگان یعنی از رحمت الهی دور و بی‌نصیبند.

«**ثُقِفُوا**»: هر جا پیدا شوند و گیر افتند (سورۀ: آل‌عمران / ۱۱۲). بر آنان دست یافته شود (سورۀ های: انفال / ۵۷، ممتحنه / ۲).

«**قُتِّلُوا تَقْتِيلاً**»: بدون هیچ‌گونه رحم و شفقتی زار زار کشته شوند. پیاپی کشته شوند. ذکر قتل در باب تفعیل، برای مبالغه یا تکرار است.

آنان که امنیّت مردم را برهم می‌زنند، حکم شرعی همین است که؛ آنان نباید امنیّت جانی داشته باشند.

مقام و منزلت والای انسانیّت و ارزش امنیّت انسانها در همه‌ی ادیان الهی به قدری ذی اهمیت است که سخت‌ترین مجازات‌ها در مورد کسانی که از این راه به جامعه ضربه می زنند اعمال می‌شود.

سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴿۶۲﴾

این سنت الهی است که در مورد کسانیکه پیش ازاین جاری بوده است، و هرگز در سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت.(۶۲)

اجرای حکم الهی در مورد فتنه انگیزانِ حقّ ستیز، به زمان و مکان و مرز محدود معینی ومحدود نمی باشد.

امام قرطبی میفرماید: الله تعالی در مورد آن‌که درباره‌ی پیامبران به پخش اکاذیب می‌پردازد و نفاق خود را ابراز می دارد، چنین مقرر داشته است که دستگیر و کشته شود. (تفسیر قرطبی ۲۴۷/۱۴.)

«**وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اَللّٰهِ تَبْدِيلاً**»: سنت الهی قابل تبدیل وتعدیل به مکان وزمان وشرایط خاص نبوده وقابل، تبدیل و تغییر نمی باشد. زیرا بر اساسی استوار مقرر است.

صاوی گفته است: آیه متضمن تسلی خاطر پیامبراست.یعنی از وجود منافقین غصه مخور؛ چون این سنت دیرین خداست و روزگار هرگز از وجود آنها خالی نبوده است.(صاوی ۲۸۸/۳.)

دیده میشود که: شعار قرآنی «مرگ بر منافق»، در همه ادیان ابراهیمی جای خاصی خود را داشت.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۶۳ الی ۶۸) در باره مجازات وسزای کافران، بحث بعمل می آید.

يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا﴿۶۳﴾

مردم درباره [وقت] قیامت از تو می پرسند، بگو: دانش و آگاهی آن فقط نزد خداست. و تو چه می دانی؟ شاید قیامت نزدیک باشد.(۶۳)

«**السَّاعَةِ**»: رستاخیز، قیامت. ما یدریک (دری): تو چه می دانی؟ چه کسی تو را آگاه می کند؟

ابو سعود گفته است: این بیان متضمن تهدید آنهایی است که در فرارسیدن روز قیامت خواهان تعجیل می باشند، و متضمن سرزنش فتنه‌گران است.

آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر برای نشان دادن هول و اثبات آن است. («تفسیر إرشاد العقل السلیم إلی مزایا الکتاب الکریم» مشهور به ابو سعود ۲۲۰/۴.) تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی ۹۸۲)

إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا﴿۶۴﴾

همانا الله کافران را لعنت کرده، و آتشی سوزان برای آنان آماده کرده است.(۶۴)

سعیر: آتش بسیار فروزان و سهمگین است. الله تعالی کافران را از رحمت و بهشتش مطرود ساخته وخشم وعذابش به آنان میرسد. برای شان آتش برافروختهای را مهیا کرده که بدن های شان را میسوزاند و چهره های شان را بریان مینماید.

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴿۶۵﴾

آنان جاودانه در آن خواهند ماند، و ولی و یاوری نخواهند یافت.(۶۵)

کافران در آتش دوزخ همیشه ماندگاراند، نه در آنجا می میرند و نه از آن بیرون میشوند.کافران نه مولایی دارند که آنان را از ورود به دوزخ حفظ کند و نه یاوری کهآنان را از اتش سوزان نجات وبیرون آورند.

يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَا﴿۶۶﴾

روزی که چهره هایشان در آتش [دوزخ] گردانده شود، گویند کاش از خداوند اطاعت می کردیم و از پیامبر اطاعت می کردیم.(۶۶)

«**تُقَلَّبُ**»: زیر و رو می‌شود. یعنی گاه این سمت صورت و گاه آن سمت بر آتش نهاده می‌شود و همچون سیخ کباب غلط داده می شود. دگرگون و حال به حال می گردد. یعنی رنگهای مختلفی به خود می گیرد. گاه زرد و گاه سرخ وگاه کبود و گاه سیاه میگردد. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

یعنی: کافران آرزو میکنند که ای کاش در دنیا الله تعالی و رسول الله صلی الله علیه وسلم را اطاعت میکردیم، و به آنچه پیامبر صلی الله علیه وسلم آورده

بود، ایمان می‌آوردیم تا از این عذابی که در آن درافتاده‌ایم، نجات می‌یافتیم طوریکه مؤمنان نجات یافته‌اند.

وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا﴿۶۷﴾

و گویند پروردگارا ما از پیشوایان و بزرگترانمان اطاعت کردیم، آنگاه ما را به گمراهی کشاندند. (۶۷)

کافران در روز قیامت در لحظه که به پیشگاه پروردگار با عظمت عرضه شدند می گویند: پروردگارا! ما از رهبران بدکار، از پیشوایان سرکش و از بزرگان کافر خویش پیروی کردیم. در نتیجه ما را از راه هدایت و از دینی که بر پیامبر فرود آمده منحرف ساختند.

«**سَادَة**»: جمع سید، سران. رؤسا. مراد ملوک و امراء است. «**كُبَرَآءَ**»: جمع کبیر، بزرگان. مراد راهنمایان مکتبی و مذهبی است.

رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنْهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا﴿۶۸﴾

پروردگارا! آنان را دوچندان عذاب ده و آنان را لعنت کن لعنتی بزرگ.(۶۸)

هرکس خلاف شریعت اطاعت نماید، خشم و لعنت خداوند و عذاب و قهرش را بر خویشتن واجب می‌آورد.

«**ضِعْفَيْنِ**»: دو چندان. چرا که گمراه بوده‌اند و گمراه کرده‌اند.

خوانندگان گرامی!

در ایات (۶۹ الی ۷۳) در باره راهنمایی ها و اندرزهای مشفقانه، بار امانت و مسؤولیت انسانی بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا﴿۶۹﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، مانند کسانی نباشید که موسی را آزار دادند پس الله او را از آنچه میگفتند پاک ومبرا ساخت، و موسی نزد الله آبرومند بود.(۶۹)

مؤلف تفسیر صفوة التفاسیر: محمد علی صابونی در تفسیر این آیه کریمه مینویسد:

ای مؤمنان! پیامبر خویش را با گفتار یا کردار اذیت نکنید، و مانند بنی اسرائیل نباشید که پیامبر خود، موسی را اذیت کردند. موسی از بس که با حیا و آزرم بود کمتر خود را نشان می‌داد و بدنش همیشه پوشیده بود، یهود می‌گفتند: موسی مرض «پیسی» یا «فتق» دارد. لذا خدا او را تبرئه نمود و تهمت آنها را در مورد موسی تکذیب کرد. بخاری از ابو هریره روایت کرده است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: «موسی مردی باحیا و آزرم بود، از فرط شرم و حیا چیزی از پوست بدنش دیده نمی‌شد، افراد بنی اسرائیل او را اذیت کرده و میگفتند: جز انسانی که پوست بدنش دارای عیبی باشد، هیچکس اینگونه خود را نمی پوشاند. پس یا مرض برص (پیسی) در بدن دارد یا بیضه‌هایش ورم کرده است و یا آفتی دارد. و خدا خواست او را از تهمت یهود تبرئه کند. روزی تنها شد و خلوت کرد، لباس هایش را درآورد و آن را روی سنگی گذاشت و خود را شست، وقتی آمد که آن را به تن کند، دید سنگ با لباسش میدود، موسی عصایش را برداشت و به دنبال سنگ راه افتاد و بانگ بر می داشت: ای سنگ! لباسم را بگذار، ای سنگ لباسم را بگذار، تا از کنار جمعی از بزرگان بنی اسرائیل گذشت در حالی که لخت بود و او را زیباترین خلق خدا دیدند و خدا او را از تهمت و گفته‌ی آنها تبرئه کرد» (بخاری ۳۱۲/۶ و به ابن کثیر نگاه کن ۱۱۶/۳.)

«**وَ كانَ عِنْدَ اَللّٰهِ وَجِيهاً**» موسی در نزد خدا دارای سیمای برازنده ومقام و منزلتی رفیع بود. ابن عباس(رض) گفته است: یعنی جاه و منزلتی در نزد خدایش داشت که هر چه را طلب میکرد خدابه اوعطا میکرد. (مختصرابن کثیر ۱۱۶/۳.).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴿٧٠﴾

ای کسانیکه ایمان آورده اید، از الله بترسید و سخن حق و راست بگویید.(۷۰)

«قَوْلًا سَدِيدًا- قول سدید» عبارت از کلام است که در آن سستی و لغو و دروغ و نفاق وجود نداشته باشد، سخنی که همچون سدّی محکم، در مقابل شکّ و شبهه و فساد قرار بگیرد. سخن سدید تنها به الفاظ آن نیست، بلکه به محتوای آن است، در واقع این فکر و اندیشه است که باید محکم و استوار باشد، انسان مؤمن شایستگی تقوا و قول سدید را باید داشته باشد.

لازمۀ ایمان، داشتن تقواست، طوریکه در ایه مبارکه بیان شد «**يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ**» و لازمۀ تقوا گفتن کلام حق وراست است.

امام طبری گفته است: یعنی گفتۀ حق بگویید نه ناروا، در گفتار میانه‌رو باشید نه تجاوزگر و ستمکار.(طبری ۳۸/۲۲).

يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴿٧١﴾

تا خدا اعمال شما را (به لطف خود) اصلاح فرماید و از گناهان شما در گذرد. و هر که خدا و رسول را اطاعت کند البته به سعادت وکامیابی بزرگ نائل گردیده است.(۷۱)

واقعیت امر این است که اگر انسان دراعمال و کردار خویش تقوا را مراعات کند، باقی مسائل را خداوند متعال به عظمت خود حل می‌کند. طوریکه در (آیه ۳۱ سورۀ نساء) میفرماید: «**إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ**»، اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی میشوید دوری کنید، گناهان کوچک شما را می‌پوشانیم).

کلید کامیابی ورستگاری، پیروی از پروردگار با عظمت ورسول الله صلی الله علیه وسلم است. وکسی که از پروردگار با عظمت با عمل به شریعتش و از

پیامبر صلی الله علیه وسلم با متابعت ازسنت اش اطاعت نماید، به یقین که به عزّت واقعی نایل میگردد، وبه رستگاری بزرگ وواقعی دست مییابد، بصورت کل رضای الهی را به دست آورده و نعمت اوتعالی را دریافته میدارد.

این آیۀ مبارکه، بزرگی اثرمندی گفتار برکردار و وجوب نگهداری زبان را میرساند.

در حدیث شریف به روایت ابو موسی اشعری(رض) آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم با ما نماز ظهر را ادا کردند و چون از نماز فارغ شدند، با دست خویش به سوی ما اشاره کردند که بنشینید. پس نشستیم.

آنگاه فرمودند: «خداوند متعال به من فرمان داده است تا شما را دستور دهم به این‌که: از او پروا دارید و سخنی استوار و درست بگویید». سپس به‌سوی زنان رفتند و خطاب به آنان فرمودند: «خداوند متعال به من فرمان داده است که شما را امر کنم به این‌که: از او پروا دارید و سخنی درست و استوار بگویید».

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴿٧٢﴾

البته ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم ولی از برداشتن آن ابا ورزیدند و از آن ترسیدند و انسان آن را برداشت، یقیناً أو ظالم نادان است.(۷۲)

در آیۀ مبارکه: «**إِنَّا عَرَضْنَا اَلْأَمَانَةَ**» منظور به تصویر کشیدن عظمت امانت و سنگینی آن است. این امانت همه اوامر، نواهی، حلال‌ها و حرام‌هایی بود که الله پاک بر بندگانش واجب آورده وهمه احکام شریعتی است که پیامبرصلی الله علیه وسلم به تبلیغ آن فرستاده شدند، اما انسان با وجود ناتوانی‌اش این امانت را پذیرفت. به راستی که انسان موجود ستمگری دور از عدالت و نادانی دور از دانش بود.

ابو سعود گفته است: یعنی آن امانت به حدی عظیم است که اگر آن اجسام بزرگ که نمونه‌ی نیرو وعظمت اند، دارای شعور بودند وآنرا درک میکردند و بدان مکلف میشدند، از پذیرفتن آن امتناع نموده و از تحمّل آن شانه خالی میکردند.(ابو سعود ۲۲۱/۴.)

ابن جوزی گفته است: امانت عبارت است از تکالیف شرعی از قبیل انجام طاعات وترک گناهان ونافرمانی. وعده‌ای نیز میگویند: عبارت است از امانت اموال، اما صحیح آن است که به معنی عموم تکالیف است. و عرضه کردن آن احتمالاً به یکی از دو صورت بوده است: اول، اینکه خدا در وجود آنها ادراک خلق کرده آنگاه حقیقت امانت را بر آنها عرضه کرده و آنها از پذیرفتن آن برحذر شده و از تحمل آن امتناع ورزیده‌اند. دوم، اینکه منظور نشان دادن عظمت و اهمیت امانت است که به حدی سنگین است اگر آن را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه میکرد، از پذیرفتن آن امتناع میکردند، که نوعی مجاز است، مانند اینکه گفته می‌شود: بار سنگین را به الاغ عرضه کردم ولی قبول نکرد؛ یعنی قدرت حمل آن را نداشت.(التسهیل ۱۴۵/۳.)

ابن جوزی گفته است: منظور از (أبین) در آیه مبارکه مخالفت نیست، بلکه منظور امتناع ناشی از ترس است؛ زیرا پیشنهاد اختیاری بود نه اجباری. (زاد المسیر ۶/۴۲۸.)

برخی از علما میفرمایند که: امانت، مصادیق گسترده‌ای دارد... گوش امانت است، چشم امانت است، زبان امانت است، شکم امانت است، دست امانت است، پا امانت است، عقل و آگاهی و اختیار امانت است، غسل جنابت امانت است و شرمگاه امانت است.

در حدیث شریف به روایت عبدالله بن عمرو (رض) آمده است‌که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**أربع إذا كن فيك فلا عليك ما فاتك من الدنيا؛**

حفظ أمانة وصدق حديث وحسن خليقة وعفة طعمة». «چهار چیزند که اگر در تو باشند، باکی بر تو نیست در آنچه که از دنیا از دست داده باشی: حفظ و نگهداری امانت، راستی در سخن، حسن خلق و عفت طعمه» یعنی: پاکی و بی‌آلایشی رزق وروزی. آری! ما امانت را بر آسمان‌ها وزمین و کوه‌ها عرضه داشتیم؛ «پس از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند» یعنی: آسمان‌ها وزمین وکوه ها به رغم بزرگی اجرام خود، بر حالی قراردارند که اگر گذاردن تکلیف بر دوش آنها جایز بود، یقیناً بر دوش گرفتن تکالیف الهی‌ای که به انسان موکول شده‌است، برآنها سنگینی میکرد زیرا بر این تکالیف، ثواب و عقاب مترتب می‌شود اما همان تکلیفی که بزرگترین کهکشان‌ها و اجرام از پذیرفتن آن ترسیدند و خود را از برابر آن کنار کشیدند، هنگامی که بر انسان عرضه شد، او آن را پذیرفت: «و انسان آن را برداشت، بی‌گمان او ستمگری نادان بود» یعنی: انسان به برداشتن آن امانت وپرداختن به حق آن گردن نهاد و قطعاً او در این گردن نهادن، برخود ستمکار و از سنجش، محاسبه و ارزیابی آنچه که به آن درافتاده است، نادان بود.

به‌قولی: معنای(حملها) این است: انسان به‌طور فطری آماده پذیرش امانت شد. یا هنگامی‌که خداوند متعال در عالم «ذر» امانت را بروی عرضه کرد، اوآنرا برداشت.

عبدالله ابن عباس(رض) میگوید: «الله متعال پیش از آن‌که طاعت و فرایض را بر آدم عرضه دارد، آنها را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کرد پس تاب برداشتن آنها را نیاوردند آن‌گاه به آدم گفت: من امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوهها عرضه داشتم اما آنها تاب تحمل آن را نیاوردند، آیا تو پذیرنده آنچه در آن است هستی؟ آدم گفت: پروردگارا! مگر در آن امانت چه چیزی است؟ فرمود: این که اگر کار نیکو کردی، پاداش داده می‌شوی و اگر کار بد کردی، مجازات می شوی. پس آدم آن را گرفت و برداشت».

مفاهیم این آیه می رساند که بنده باعلم وعدل می تواند کمال ولایت رابه دست آورد.

لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴿٧٣﴾

تا سرانجام خداوند مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را عذاب کند،و بر مردان و زنان مؤمن به رحمت باز گردد و الله آمرزنده مهربان است.(۷۳)

ابن کثیر گفته است: از این جهت بنی آدم امانت، یعنی تکالیف را تقبل کرد، تاالله تعالی منافقین راکه به ظاهر ایمان دارند اما کفر را در باطن پنهان کرده‌اند عذاب دهد، و مشرکین راکه هم درظاهر وهم درباطن کافرند، عذاب دهد.

حق‌تعالی برای توبه گاران بسیار آمرزنده و به کسی که به او رجوع نماید مهربان است، به سوی توبه فرا می‌خواند و در عقوبت و عذاب بندگان شتاب نمی نماید.

و من الله التوفیق

مکثی بر بعضی از منابع و مأخذها

۱- تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:

شیخ حسنین محمد مخلوف (۷۵۱هـ ـ ۸۱۲ ق)، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبدالکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)

۲- تفسیر انوار القرآن:

تألیف عبدالرؤف مخلص هروی. «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی می باشد.

سال نشر: ۱۳۸۹ هجری قمری ـ محل نشر: احمد جام ـ افغانستان

۳- تفسیر نور دکتر مصطفی خرّم دل:

نام کامل تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل ازکردستان: (متولد سال ۱۳۱۵ هجری، وفات ۱۳۹۹هجری).

سال نشر: ۱۳۸۴ ش، مکان نشر: تهران – ایران ناشر: احسان.

٤-تفسیر المیسّر:

تألیف: دکترعایض بن عبدالله القرنی(اول جنوری ۱۹۵۹م مطابق ۱۳۷۹هجری)

انتشارات: شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ: ۱۳۹۵ هـ

٥- تفسیر کابلی

مفسر: شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه

مترجم: شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله علیه

ترجمه: جمعی از علمای أفغانستان

٦- تفسیر معالم التنزیل - بغوی:

تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال ۵۱۶ هـجری قمری) (ناشر دار احیا التراث العربی ۱۴۲۰ ق ۲۰۰ م بیروت ـ لبنان) این تفسیر به زبان عربی نوشته شده، واز تفسیر الکشف والبیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.

۷- تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:

تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی(۵۱۰ هجری/ ۱۱۱۶میلادی ـ۱۲ رمضان ۵۹۲ هجری) (ناشر: المکتب الإسلامی - دار ابن حزم ، سال نشر: ۱۴۲۳ – ۲۰۰۲ م) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.)

۸-البحر المحیط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:

تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (۶۵۴-۷۴۵ق)مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» به زبان عربی می باشد.

سال نشر: ۱۴۳۱ هجری- ۲۰۱۰م

۹- تفسیر تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:

تفسیر القرآن العظیم تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی ۷۷۴ق) مشهور به ابن کثیر. (ناشر: دار الکتب العلمیۀ، منشورات محمد علی بیضون، مکان نشر بیروت - لبنان) (جلال الدین سیوطی، مفسّر و قرآن شناس بزرگ اسلامی میفرماید:

ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است.).

۱۰- تفسیر بیضاوی:

یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» تألیف شیخ ناصرالدین عبد الله بن عمر بیضاوی (متوفی سال ۷۹۱ هـ) در قرن هفتم هجری

این تفسیر به زبان عربی تحریر یافته است. و در سال (۱۴۱۸ ق یا ۱۹۹۸م) دار إحیاء التراث العربی- بیروت – لبنان بچاپ رسیده است.

۱۱- تفسیر الجلالین:

جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال ۸۶۴ و وفات جلال الدین سیوطی سال ۹۱۱ هـ) (سال نشر: ۱۴۱۶ ق یا ۱۹۹۶م.

ناشر: مؤسسۀ النور للمطبوعات مکان نشر: بیروت - لبنان) این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی واز معدود تفاسیری است که توسط چند عالم نوشته شده باشد.

۱۲- تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن -تفسیر طبری:

محمدبن جریر طبری متولد (۲۲۴ وفات ۳۱۰ هجری قمری) در بغداد ویا (۸۳۹ ـ ۹۲۳ میلادی) (قرن ۴ قمری، ناشر: دار المعرفۀ، محل نشر: بیروت لبنان) شیخ طبری یکی از محدثین، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سدۀ سوم قمری است.

۱۳- تفسیر ابن جزی التسهیل لعلوم التنزیل:

تألیف محمد بن احمد بن جزی غرناطی الکلبی مشهور به جُزَیّ (متوفی ۷۴۱ق)

(ناشر: شرکۀ دار الأرقم بن أبیالأرقم، مکان نشر: بیروت - لبنان) یکی از موجزترین و درعین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.

١٤-تفسیر صفوة التفاسیر:

تألیف محمد علی صابونی (مولود ۱۹۳۰ م) این تفسیردرسال ۱۳۹۹ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیراز مهم‌ترین و معتبرترین کتب تفسیر ازجمله: تفسیر طبری، کشّاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل آورده است.

۱۵- تفسیر ابو السعود:

«تفسیر إرشاد العقل السلیم إلی مزایا الکتاب الکریم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی ۹۸۲) از علمای ترک نژاد می باشد. (محل طبع مکتبۀ الریاض الحدیثه بالریاض).

١٦- تفسیر فی ظلال القرآن:

تالیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال ۱۳۸۷ هـ).

سال نشر ۱۴۰۸ق یا ۱۹۸۸ م. ناشر: دار الشروق، مکان نشر، بیروت - لبنان

۱۷- تفسیر الجامع لاحکام القرآن -تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: ابو عبد الله محمد بن احمدالانصاری القرطبی (متوفی سال ۶۷۱ هجری)

سال نشر: ۱۴۲۷ ـ ۲۰۰۶ م، الناشر: مؤسسۀ الرسالۀ)

۱۸- تفسیر معارف القران:

مولف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور، سال نشر: ۱۳۷۹ هـ محل چاپ کتابخانه ملی ایران.

۱۹-تفسیر خازان:

نام تفسیر: «لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیرالخازان» تألیف: علاءالدین علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ ومتوفای ۷۴۱ هجری میباشد.)

سال نشر: ۱۴۲۵ ـ ۱۴۲۵ محل نشر: دار الکتب العلمیۀ.

۲۰- روح المعانی(آلوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (۱۲۱۷ – ۱۲۷۰ق) سال نشر: ۰۱ینایر ۲۰۰۷ محل نشر، ادارۀ الطباعۀ المنیریۀ تصویر دار إحیار التراث العربی.

۲۱ـ جلال الدین سیوطی:

«الاتقان فی علوم القرآن «تفسیر الدار المنثورفی التفسیر با لمأثور»مؤلف: حافظ جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی. (۱۴۴۵- ۱۵۰۵م)
مجمع الملک فهد لطباعۀ المصحف الشریف ۱۴۲۶ هـ المدینه المنوره

۲۲- زجاج: «تفسیر معانی القرآن فی التفسیر»:

مؤلف: الزَجّاج أو أبو إسحاق الزجّاج أو أبو إسحاق إبراهیم بن محمد بن السری بن سهل الزجاج البغدادی است. (۲۴۱ هجری ـ ۳۱۱ هجری ۸۵۵ ـ ۹۲۳ ـ میلادی)

۲۳-تفسیر ابن عطیۀ:

نام کامل تفسیر: «المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز ابن عطیۀ» بوده مؤلف آن: أبو محمد عبدالحق بن غالب بن عبدالرحمن بن تمام بن عطیۀ الأندلسی المحاربی (المتوفی: ۵۴۲هـ) سال نشر: سنۀ النشر: ۱۴۲۲ — ۲۰۰۱،دار ابن حزم.

۲٤-تفسیر قَتادۀ:

أبو الخطاب قتادۀ بن دعامۀ بن عکابۀ الدوسی بَصْری(۶۱هـ- ۱۱۸ هـ ۶۸۰-۷۳۶م)

تاریخ نشر: (۱۹۸۰/۰۱/۰۱) محل نشر: عالم الکتبوی از جمله تابعین بوده ، که در علوم لغت، تاریخ عرب، نسب شناسی، حدیث، شعر عرب، تفسیر، دسترسی داشت. و در ضمن حافظ بود، در بصره عراق زندگی بسر برده ولی نابینا بود. امام احمد حنبل در بارهٔ او میگوید: «او با حافظه‌ترین اهل بصره بود و چیزی نمی شنید مگر اینکه آن را حفظ می‌کرد، من یک بار صحیفهٔ جابر را برای او خواندم و او حفظ کرد.» حافظهٔ او در طول تأریخ ضرب‌المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

سال نشر ۱۴۱۸ق یا ۱۹۹۸م: ناشر: دار إحیاء التراث العربی، مکان نشر: بیروت.

۲۵- تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری.

«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل وعیون الأقاویل فی وجوه التأویل»مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف: جارالله زمخشری(۲۷ رجب ۴۶۷ ـ ۹ذیحجه ۵۳۸ هـ)

این تفسیر برای بار اول در سال: ۱۸۵۶ میلادی در دو جلد در کلکته به چاپ رسید، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولاق مصر، و در سال های ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، و ۱۳۱۸ در قاهره به چاپ رسیده است. محل نشر: انتشارات دار إحیا التُراث العربی.

۲٦- تفسیر مختصر:

تفسیر ابن کثیر: مؤلف: ابو جعفر محمد بن جریربن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد ۲۲۴ وفات ۳۱۰ هجری قمری در بغداد (۲۱۸ ـ ۳۰۱ هجری شمسی. تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است. سال طبع هفتم: ۱۴۰۲ هـ - ۱۹۸۱ م ـ محل طبع: دار القرآن الکریم، بیروت - لبنان.

۲۷- مفسر صاوی المالکی:

«حاشیۀ الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (۱۱۷۵-۱۲۴۱ق) است.

سال ومحل طبع: بالمطبعۀ العامرۀ الشرفیۀ سنۀ ۱۳۱۸ هجریۀ.

۲۸- فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: ۲۰۱۶ Jan ۲۶

۲۹- صحیح مسلم - وصحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال ۲۶۱ هجری قمری وفات نمود .وگرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیرۀ بن بردزبه بخاری (۱۹۴ ـ ۲۵۶ هجری)

۳۰-سعید حوی:

حَوّی، سعید، حَوّی، سعید، مفسر «الاساس فی التفسیر (یازده جلد؛ قاهره ۱۴۰۵)، که از مهم‌ترین و اثرگذارترین آثار حوی به شمار می‌آید.

سال نشر: ۱۴۲۴ق یا ۲۰۰۳ م، محل نشر قاهره ـ مصر موسسه دار السلام

۳۱-تفسیر کبیر فخر رازی:

تفسیر فخر رازی مشهور به تفسیر کبیر، شیخ الإسلام فخرالدین رازی (۵۴۴ هـ ۶۰۶ هـ) تفسیر کبیر مهمترین و جامع‌ترین اثر فخر رازی و یکی از چند تفسیر مهم و برجسته قرآن کریم به زبان عربی است.

۳۲-تفسیر سّدی کبیر:

تفسیر سّدی کبیر اثر «ابومحمد اسماعیل بن عبدالرحمان»، معروف به سدّی کبیر، متوفای۱۲۸هجری قمری ازمردم حجاز است که درکوفه زندگی میگرد. وی مفسری عالی‌قدر و نویسنده‌ای توانا در تاریخ، بخصوص درباره‌ی غزوات (جنگ‌های) صدر اسلام است. از تفسیر او به نام «تفسیر کبیر» یاد می‌شود که از منابع سرشار تفاسیری است که پس از وی به رشته‌ی تحریر در آمده است. «جلال الدین سیوطی» به نقل از «خلیلی» میگوید: سدّی، تفسیر خود را با ذکر سندهایی از «ابن مسعود» و «ابن عباس» نقل کرده است و بزرگانی چون «ثوری» و «شعبه» از او روایت کرده‌اند.

۳۳-تفسیر المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز:

مؤلف:ابومحمد عبدالحق بن غالب بن عبدالرحمن بن غالب محاربی معروف به ابن عطیه اندلسی (۴۸۱ ـ ۵۴۱ هجری)

۳٤- تفسیر فرقان

تألیف: شیخ بهاءالدین حیسنی

۳۵- کتاب حاشیۀ محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی

نویسنده: شیخ زاده، محمد بن مصطفی ـ زبان: عربی

ناشر: دار الکتب العلمیۀ

سایر نویسندگان: نویسنده: بیضاوی، عبدالله بن عمر- مصحح: شاهین، محمد عبدالقادر -نویسنده: شیخ زاده، محمد بن مصطفی- تعداد صفحات: ۸جلد

۳٦- مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته: او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و درسال ۵۰۲ هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمۀ اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغیۀ الوعاۀ ۲ / ۲۹۷، وأساس التقدیس صفحه ۷.).

بیوگرافی مختصر
امین الدین «سعیدي- سعید افغاني»
مدیر مطالعات ستراتیژیک افغان
و مسؤل مرکز کلتوری دحق لاره-جرمنی

مولاناامین الدین «سعیدي- سعید افغاني» فرزند مرحوم مولوی دکتور محمد سعید«سعید افغانی» نواسه خطیب مولوی عبد المجید در سال (۱۹۵۸)در قریه خیر آباد عمرزائی ولایت لغمان، در یک فامیل روحانی چشم به جهان گشوده است، تعلیمات ابتدایی خویش را در مکتب ابتدایه مسجد جامع حیدر خانی و مکتب دهزیارت ولایت لغمان به اتمام رسانیده و در سال (۱۳۴۹) شامل مدرسه عالی امام ابو حنیفه(رح) در شهر کابل گردید.

بعد از ختم تحصیلات عالی، ابتدا بحیث معلم تفسیر وعلوم دینی در مکاتب شهر کابل مقرر شد. درسال (۱۳۵۸) بحیث مدیر بورد تبلیغات اسلامی وزارت اطلاعات وکلتور و بعداً بحیث رئیس دفتر مطبوعاتی آن وزارت ودر سال (۱۳۶۳) بحیث عضو مدیریت دوم سیاسی (شرق میانه و افریقا) وزارت امور خارجه موظف گردید.

در سال (۱۳۶۴) بحیث سکرتر اول واتشه مطبوعاتی سفارت افغانستان در شهر دمشق کشور جمهوری عربی سوریه مقرر گردید، در سال(۱۳۶۷) هجری شمسی مطابق (۱۹۸۷)م دوباره به کشور مراجعت نموده وبحیث مدیر امور شرق میانه و افریقا در وزارت امور خارجه اجرای وظیفه نموده است.

موصوف در سال(۱۹۸۹)م بحیث مستشار وزیر مختار سفارت افغانی در شهر «تریبولی» کشور جمهوری عربی لیبیا اجرای وظیفه نموده ودر سال (۱۹۹۲)م

به کشور جمهوری فدرالی المان مهاجر ودر این کشور تحصیلات خویش را در رشته امراض روانی، منجمت و اداره به پایان رسانیده و مصروف کار شد. «سعیدي- سعید افغاني» متاهل بوده وچهار اولاد دارد، به زبان های پشتو، دری، عربی والمانی تسلط دارد. وهمچنان با برادر خویش محترم دکتور صلاح الدین «سعیدي- سعید افغاني» مسؤلیت «مرکز مطالعات ستراتیژیک افغان ومسؤلیت مرکز کلتوری دحق لاره» را به عهده دارد.

آثار چاپ شده:

- تعلیمات اسلامی، سال (۱۹۹۸ م) دحق د لاری کلتوری **تولنه** او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- پشتو متلونه، سال (۱۹۹۸م) دحق د لاری کلتوری **تولنه** او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- عقیده وایمان، سال (۱۹۹۹م) دحق د لاری کلتوری **تولنه** او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- شیطان، سال (۲۰۰۴م) دحق د لاری کلتوری **تولنه** او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- زن در اسلام، سال (۲۰۰۵م) دحق د لاری کلتوری **تولنه** او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- رمضان المبارک، سال (۲۰۰۶م) دحق د لاری کلتوری **تولنه** او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- نماز راه ارتباط با خدا، سال (۲۰۰۷م) دحق د لاری کلتوری **تولنه** او دافغانستان د استراتیژیکو مرکز - جرمنی
- زن ونبوت،سال (۲۰۰۷م) دحق د لاری کلتوری **تولنه** او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی

- مقام و منزلت شب قدر، سال (۲۰۰۷م) دحق د لاری کلتوری **تولنه** او دافغانستان د استراتیژیکو مرکز - جرمنی
- نکاح در اسلام، سال (۲۰۰۷م) دحق د لاری کلتوری **تولنه** او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- غازی مولوی عبد المجید،سال (۲۰۰۸م) دحق د لاری کلتوری **تولنه** او دافغانستان د استراتیژیکو مرکز - جرمنی
- خود کشی یا عمل انتحاری در اسلام، سال (۲۰۰۹م) دحق د لاری کلتوری **تولنه** او دافغانستان د استراتیژیکو مرکز - جرمنی
- حیله دور اسقاط در قبرستان افغانستان سال (۲۰۱۵ م) دحق د لاری کلتوری **تولنه** او دافغانستان د استراتیژیکو مرکز - جرمنی
- تفسیر احمد تفسیر شریف جزء سی ام(۳۰)
- تفسیر احمد جزء بیست ونهم(۲۹)
- تفسیر احمد جزء بیست وهفتم وبیست وهشتم.(۲۷-۲۸)
- تفسیر احمد جزء بیست وپنجم وبیست وششم.(۲۵-۲۶)
- تفسیر احمد جزء بیست دوم وبیست وسوم وبیست وچهارم.(۲۲-۲۳-۲۴)
- تفسیر احمد جزء نوزداهم، بیستم وبیست ویکم.(۱۹-۲۰-۲۱)

آدرس: **Mailing Address In Germany:**
Mr. A. Saidi – Wiettlsbacher Str.34 , 50321 – Bruhl, Germany,
E- mail: saidafgani@hotmail.com

بسم الله الرحمن الرحیم

In the name of Allah, Most Gracious, Most Merciful
Praise be to Allah, the Cherisher and Sustainer of the worlds;
Most Gracious, Most Merciful;
Master of the Day of Judgment.
We worship you alone and seek only your help!
Lead us on to the path of righteousness.
Sura e Al-Fateha I., 1-6
And,
Blessing and Peace be upon our beloved Prophet Mohammad, his family, his companions and his ummah.

Dear reader,
This is Volume19-20-21 of «Tafseer Ahmad», the commentary on and interpretation of the Holy Qur'an in Dari (Afghan Persian).
This updated version of the commentary is compiled by Brother Aminuddin Saidi- Said Afghani a new, modern style and peer reviewed by knowledgeable and well know scholars. It is now available for use by seekers of truth and especially by the youth.
This compilation of the «Tafseer Ahmad» has some unique features that distinguish it from other compilations:
The language has been updated and simplified. Specific terms and words have been clearly and concisely defined therein.
Going into the differences in interpretation due to the emergence of various schools of thought (mazahib) has been avoided.
In interpreting various topics, related verses in the same chapter of the topic and other chapters have been used to protect the authenticity of the topic.
The topics are discussed using authentic narrations of the Prophet (PBUH) and references are provided therewith.

Such narrations have been cited from authoritative sources, scholars and historians and references are provided.
Unreliable, unnecessary, and marginal issues have been excluded from the text.
We know that Allah (SWT) is exalted and absolutely perfect.His book, The Holy Qur'an is also perfect.In the technical part and the refinement of this noble interpretation, however, it is possible that there are inaccuracies for obvious reason that nothing a human being makes is perfect. I pray to Allah (SWT) that such issues, if identified, can be further refined with the constructive comments and feedback from readers and technical experts which be considered in future editions.

Dr. Salahuddin Sayedi "Said Afghani"
Editor of Tafseer Ahmad, Email: saidafghani@hotmail.com